

علامه محمد باقر مجلسی

موجود

جلد دوم

(عجل الله تعالى فرجه الشريف)

# مهدی موعود

﴿ جلد دوم ﴾

ترجمه

جلد سیزدهم بحار الأنوار

مؤلف

علامه ملا محمد باقر مجلسی رحمته الله

مترجم

حسن بن محمد ولی ارومیه ای رحمته الله

◆◆ نام کتاب:	مهدی موعود «عج» (ج ۲) ◆◆
◆◆ مؤلف:	علامه محمد باقر مجلسی <small>رحمته الله</small> ◆◆
◆◆ مترجم:	حسن بن محمد ولی ارومیه‌ای <small>رحمته الله</small> ◆◆
◆◆ ناشر:	انتشارات مسجد مقدس جمکران ◆◆
◆◆ لیتوگرافی:	کوثر / ۶۶۳۰۸۶۵ ◆◆
◆◆ چاپ:	نگین - ۲۹۳۱۴۸۱ ◆◆
◆◆ تاریخ نشر:	زمستان ۱۳۸۰ ◆◆
◆◆ نوبت چاپ:	سوم ◆◆
◆◆ تیراژ:	۳۰۰۰ دوره ◆◆
◆◆ قیمت دوره:	۶۰۰۰ تومان ◆◆
◆◆ شابک:	(۹۶۴-۶۷۰۵-۰۱-۴) ◆◆
◆◆ شابک دوره:	(۹۶۴-۶۷۰۵-۰۴-۹) ◆◆

◆◆ مرکز پخش: ◆◆

انتشارات مسجد مقدس جمکران واقع در صحن مسجد مقدس جمکران

◆◆ تلفکس:	۷۲۵۳۳۴۰ - صندوق پستی: ۶۱۷ ◆◆
◆◆	کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است ◆◆



## فهرست مطالب

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
<b>﴿ باب بیست و نهم ﴾</b>	
۷ .....	علامات ظهور حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> ؛ خروج سفیانی و دجال و غیر آن و بعضی از علامات روز قیامت
<b>﴿ باب سی ام ﴾</b>	
۱۳۹ .....	بیان ظهور حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> و آنچه بر خروج او دلالت می کند و آنچه در آن زمان واقع می شود و کیفیت سلطنت و خلافت آن حضرت <small>علیه السلام</small>
<b>﴿ باب سی و یکم ﴾</b>	
۱۸۱ .....	بیان سیرت و کیفیت رفتار و اخلاق و عدد اصحاب حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> و چیزهایی که به زمان او اختصاص دارد و احوال اصحاب آن حضرت
<b>﴿ باب سی و دوم ﴾</b>	
۳۰۱ ...	بیان چیزهایی که بنا بر روایت مفضل بن عمر در ایام ظهور آن حضرت شدنی است

## ﴿ باب سی و سوم ﴾

در بیان رجعت ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین ..... ۳۵۹

## ﴿ باب سی و چهارم ﴾

ذکر خلفاء حضرت مهدی علیه السلام و اولاد او و احوالی که بعد از آن حضرت واقع می شود . ۵۴۹

## ﴿ باب سی و پنجم ﴾

توقیعاتی که از طرف آن حضرت صادر شده است ..... ۵۵۵

فهرست آیات ..... ۶۴۱

## باب بیست و نهم

### ﴿ علامات ظهور حضرت مهدی علیه السلام ﴾

### ﴿ خروج سفیانی و دجال و غیر آن و بعضی از علامات روز قیامت ﴾

در کتاب «امالی» از طالقانی، او از جلودی، او از هشام بن جعفر، او از حماد، او از عبدالله بن سلیمان که کتابهای سماویّه را خوانده بود روایت نموده، او گفته که: در انجیل خواندم و اوصاف رسول خدا را ذکر نموده، تا اینکه گفته که: خدای تعالی به حضرت عیسی فرمود که: تو را از روی زمین بسوی خود بر می دارم، بعد از آن در آخر زمان بر زمین فرود می آورم تا اینکه از امت این پیغمبر کارهای عجیبه ببینی و در دعوی دجال لعین به ایشان نصرت و یاری بکنی، و تو را در وقت نماز فرود می آورم برای اینکه با ایشان نماز بگزاری بدرستی که ایشان امت مرحومه اند»<sup>(۱)</sup>

در کتاب «قرب الاسناد» از هارون، او از ابن صدقه، او از امام جعفر صادق علیه السلام او از پدرش علیه السلام روایت نموده، او گفته که: آن حضرت گفت که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: «حال شما چگونه می باشد در وقتی که زنان شما ضایع و فاسد - یعنی: زناکار - و جوانان

۱ - امالی شیخ طوسی، ص ۳۴۷، مجلس ۴۶، ح ۱۰.

شما فاسق - یعنی: لواطه کننده - شونند و به معروف امر نکنید و از منکر نهی ننمایید. در آن حال گفته شد که: یا رسول الله! آیا اینکه فرمودی خواهد شد؟ فرمود: آری، بدتر از این هم خواهد شد. و چگونه می باشد حال شما در وقتی که به منکر امر بکنید و از معروف نهی بکنید! گفته شد: یا رسول الله! آیا این می شود؟ فرمود: آری، بدتر از این هم خواهد شد. و چگونه باشد حال شما در وقتی که معروف را در میان خلائق منکر ببینید و منکر را معروف! (۱)

در کتاب مذکور، از هارون و ابن صدقه، ایشان از حنان روایت نموده، او گفته که: از صادق علیه السلام از حسن بنیدا - یعنی: از فرو بردن بیابان لشکر سفیانی را - پرسیدم، فرمود که: «آیا هلاکت واقع خواهد شد در مسافتی که از آن جا دوازده میل راه است تا به مسافتی که در ذات الجیش است» (۲) و آن نام جایی است در میان مکه و مدینه که از آن جا تا به میقاتگاه اهل مدینه یک میل راه است چنان نقل نموده اند که گردنبند عایشه در آن جا گسیخت.

علی بن ابراهیم در تفسیر خود از ابی الجارود، او از باقر علیه السلام در خصوص قول خدای تعالی روایت نموده:

« **إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنَزِّلَ.** » (۳)

یعنی: بدرستی که خدای تعالی قادر است بر اینکه آیتی نازل گرداند. آن حضرت فرمود که: خدای تعالی بعد از این در آخر زمان، آیات و علامات چندی به تو می نماید، از آن جمله دابة الارض و دجال و فرود آمدن عیسی علیه السلام از آسمان و طلوع آفتاب از مغرب است. (۴)

۱ - قرب الاسناد، ص ۵۴، ح ۱۷۸، احادیث متفرقه.

۲ - مذکور پیشین، ص ۱۲۳، ح ۴۳۲.

۳ - سوره انعام: آیه ۳۷.

۴ - تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۱، ص ۱۹۸، در تفسیر سوره انعام، آیه ۳۷.



و نیز از ابی الجارود او از آن حضرت در خصوص قول خدای تعالی: ﴿ قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ ﴾<sup>(۱)</sup> روایت نموده که مراد از عذاب: دجال و صیحه است. یعنی: آیه این است که: بگو خداوند کردگار قادر است بر اینکه از جانب بالایی سر شما عذاب بر شما بفرستد:

﴿ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: خدا قادر است بر اینکه از سمت زیر پای شما بر شما عذاب بفرستد. آن حضرت فرمود که: مراد از این عذاب، فروبردن زمین است.

﴿ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا ﴾<sup>(۳)</sup>

یعنی: قادر است بر اینکه بپوشاند به شما لباس اختلاف نمودن را در خصوص دین. آن حضرت فرمود که: یعنی: در خصوص دین با یکدیگر اختلاف نمایید و یکدیگر را قدح و ذم بکنید.

﴿ وَيَذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ ﴾<sup>(۴)</sup>

یعنی: قادر است بر اینکه بچشانند به بعضی از شما شدت و حدت بعضی دیگر را. آن حضرت فرمود: یعنی: بعضی از شما بعضی دیگر را بکشد و همه آنها در میان اهل قبیله خواهد شد.<sup>(۵)</sup>

در کتاب «قرب الاسناد» از ابن عیسی، او از ابن اسباط روایت نموده، او گفته که: به خدمت ابی الحسن علیه السلام عرض کردم که: «فدای تو شوم! ثعلبه بن میمون، او از علی بن مغیره، او از زید عمی، او از علی بن الحسین علیه السلام به من خبر داد که، آن حضرت فرموده

۱ - سوره انعام: آیه ۶۵.

۲ - سوره انعام: آیه ۶۵.

۳ - سوره انعام: آیه ۶۵.

۴ - سوره انعام: آیه ۶۵.

۵ - تفسیر علی بن ابراهیم... ج ۱، ص ۲۰۴.

که: قائم علیه السلام ما در سالی در وقت حج کردن خلائق قیام می کند. آن حضرت فرمود: آیا قیام قائم علیه السلام بدون خروج سفیانی می شود! یعنی: بدون آن نمی شود، زیرا که ظهور قائم علیه السلام حتمی است از خدا و خروج سفیانی حتمی است از خدا. یعنی: قضای الهی به آنها جاری شده باید تحقق به هم رسانند، و ظهور قائم علیه السلام نمی شود مگر با خروج سفیانی، عرض کردم که: فدای تو شوم! آیا امسال واقع می شود؟ فرمود: هر وقتی که خدا بخواهد واقع می گردد. عرض کردم: آیا در سال آینده واقع می شود؟ فرمود که: خدای تعالی هر چیزی را می خواهد می کند.<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، از ابن عیسی، او از بزنی، او از رضا علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «پیش از این، قتل بیوح خواهد کرد. عرض کردم که: بیوح چیست؟ فرمود که: قتل دائمی که هرگز آرام نمی گیرد»<sup>(۲)</sup> یعنی: قبل از ظهور این امر مدت مدیدی خلائق یکدیگر را می کشند.

در کتاب مذکور، به این اسناد روایت نموده که، از رضا علیه السلام شنیدم می فرمود که: «ابن ابی حمزه می گفت که: جعفر گمان نموده که پدرم امام موسی علیه السلام اوست قائم علیه السلام، و جعفر ندانسته است که پیش از ظهور این امر پاره‌ای کارها از جانب خدای تعالی حادث شود. به خداوند عالم سوگند یاد می کنم هر آینه خدای تعالی برای پیغمبر خود حکایت می کند می فرماید:

﴿ مَا أَدْرِي مَا يَفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ. ﴾<sup>(۳)</sup>

یعنی: رسول خدا می گوید که: من نمی دانم که به من و به شما چه خواهد شد. من تابع نیستم مگر به چیزی که به من وحی شده می شود و حال آنکه باقر علیه السلام می فرمود که: چهار حادثه پیش از قیام قائم علیه السلام ظاهر می شود که دلالت می کند به ظهور آن حضرت.

۱ - قرب الاسناد، ص ۳۷۴، ح ۱۳۲۹.

۲ - مذکور پیشین، ص ۳۸۴، ح ۱۳۵۳.

۳ - سوره احقاف: آیه ۹.

سه حادثه از آنها گذشته و یکی دیگر باقی مانده، عرض کردیم که: فدای تو شویم! آنها که گذشته اند کدامند؟ فرمود ماه رجبی است که صاحب خراسان در آن ماه از خلافت خلع شد، و دیگری ماه رجبی است که در آن ماه به روی پسر زبیده خروج کرده او را از خلافت خلع نموده، و سوم ماه رجبی است که محمد بن ابراهیم در کوفه در آن ماه خروج نمود. عرض کردیم که: آیا رجب چهارم به آن متصل است؟ فرمود که: باقر علیه السلام بدین نهج فرمود.<sup>(۱)</sup>

مؤلف برای تفسیر مجملات این حدیث بیانی ایراد نموده گفته که: مراد از اینکه باقر علیه السلام بدین نهج فرمود این است و باقر علیه السلام خوب کرد که اتصال رجب چهارم به رجب سوم بیان ننمود. و خلع صاحب خراسان اشاره است، به خلع امین پسر هارون الرشید، برادرش مأمون را از خلافت چنان چه او را از خلافت خلع نموده و امر کرد که نام وی را از دراهم و خطبه‌ها محو نمایند. و دوّم اشاره است به خلع محمد امین را. و سوم اشاره است به ظهور محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسن علیه السلام که مشهور به ابن طباطبا است؛ که در شهر کوفه ده روز از ماه جمادی الاخری گذشته نزدیک به سال دویستم هجرت خروج نمود.

و احتمال هست که مراد از قول آن حضرت باقر علیه السلام بدین نهج فرمود تصدیق اتصال رجب چهارم به رجب سوم متصل است، و مراد از چهارم هم ورود خود آن حضرت باشد به خراسان که در ماه رجب واقع شده باشد.

در کتاب مذکور به اسناد گذشته روایت نموده، بزنی گفته که: «از رضا علیه السلام پرسیدم که: آیا این امر نزدیک است؟ فرمود که: صادق علیه السلام از پدرش باقر علیه السلام فرمود که: آن حضرت فرمود: اول علامات فرج در سال یک صد و نود و پنجم هجری ظاهر خواهد شد، و در سال صد و نود و ششم طوایف عرب جلوها را از سرهای خود در آورند - یعنی: نزاع و قتال برپا می کنند - و در سال صد و نود و هفتم، فنا واقع می شود. و در سال

صد و نود و هشتم جلاء وطن اتفاق می افتد. آیا نمی بینی که بنی هاشم با اهل و اولاد از وطن پراکنده می شوند! عرض کردم که: مراد از کسانی که جلاء وطن می کنند ایشانند؟ فرمود که: مخیر ایشانند. و در سال صد و نود و نهم خداوند عالم ان شاء الله بلا را زایل می گرداند. و در سال دویستم خدای تعالی می کند چیزی را که می خواهد.

پس عرض کردیم که: فدای تو شویم! به ما خبر ده از چیزهایی که در سال دویستم واقع شدنی است؟ فرمود که: اگر به کسی خبر دادنی باشم هر آینه به شما خبر می دهم، بدرستی که از مکان شما خبر دارم و موافق رأی و تدبیر نیست اینکه این مطلب از من به شما اظهار شود، و لیکن اگر خدای تعالی بخواهد که چیزی را از حق ظاهر گرداند، هر آینه بندگان بر پوشیده و پنهان داشتن آن قادر نمی باشند.

عرض کردم که: فدای تو شوم: که تو در سال اول از پدرتت نقل نمودی که انقضاء و زوال سلطنت آل فلان در سر فلان است، و بعد از ایشان برای بنی فلان سلطنت خواهد شد، فرمود که: این را به تو گفتم، عرض کردم که: خدای تعالی کارهای تو را اصلاح نماید، وقتی که سلطنت ایشان به آخر رسید آیا کسی از قریش به سلطنت می رسد بطوری که امرش قوام بگیرد؟ فرمود: نه، عرض کردم که: پس چه می شود؟ فرمود: چیزی می باشد که شما آن را می گوئید. عرض کردم که: آیا مراد تو خروج سفیانی است؟ فرمود: نه، عرض کردم که: قیام قائم عجل را اراده می کنی؟ فرمود که: خدای تعالی هر چه می خواهد بکند. عرض کردم که: آیا قائم عجل تویی؟ فرمود: لا حول ولا قوة الا بالله.

بعد از آن فرمود که: پیشتر از این امر علامتهایی حادثه‌ای که در بین الحرمین واقع می شود ظاهر خواهد شد. عرض کردم که: این حادثه چیست؟ فرمود که: طایفه بعد از این می آیند که فلان شخص از آل فلان پانزده نفر مرد می کشد.<sup>(۱)</sup>

مؤلف برای تفسیر مجملات این حدیث بیان ایراد نموده گوید که: قول آن حضرت

اول علامات فرج، اشاره است به وقوع مخالفت در میان امین و مأمون و خلع کردن امین مأمون را از خلافت، زیرا که این قضیه اول اغتشاش و پریشانی کار بنی عباس بود. در سال صد و نود و ششم هجری نزاع شدت به هم رسانید و جنگ در میانشان برپا گردید، و در سالی که بعد از آن بود بسیاری از لشکرشان فانی گردیدند و در سال آینده آن امر و بزرگان اکثر بنی عباس کشته شده.

و ذکر آن حضرت بنی هاشم و از راه تقیه بود، از این جهت فرمود که: غیر ایشانند. و در سال صد و نود و نهم خدای تعالی به سبب مخدول و منکوب نمودن دشمنان اهل بیت علیهم السلام بلا را از ایشان زایل گردانید و مأمون به خدمت آن حضرت عریضه‌ای نوشت از او استمداد می نمود و او را احضار می کرد.

و قول آن حضرت که: در سال دویستم خدا می کند چیزی را که می خواهد، اشاره است به بسیاری تعظیم مأمون، و خواستن وی آن حضرت را در سال دویست و یکم داخل خراسان، و در ماه رمضان امر بیعت را برای آن حضرت منعقد ساخت.

و معنی قول آن حضرت که: از مکان شما خبر دارم، این است که: آمدن شما را در این وقت و پرسیدن این مسأله را از من پیشتر از این خبر دادم. یعنی: اینها را می دانم اظهار آنها را به شما ها مصلحت نمی بینم. و قول آن حضرت که فلان شخص از آل فلان، پانزده نفر مرد می کشد، اشاره است به بعضی از حوادث که برای بنی عباس در اواخر دولتشان یا اینکه تا وقت انقراض ایشان در زمان هلاکوخان رو داد.

علی بن ابراهیم در تفسیر خود از پدرش، او از محمد بن فضیل، او از پدرش، او از باقر علیه السلام روایت نموده که، به خدمت آن حضرت عرض کردم که: «فدای تو شوم به ما چنین نقل شده که از آل جعفر یک نفر به سلطنت خواهد رسید، و از بنی عباس دو نفر، آیا از علم این مطلب چیزی به تو رسیده است؟ فرمود که: از آل جعفر چیزی نیستند، و چیزی هم در دست ایشان نخواهد شد. لیکن بنی عباس را سلطنتی هست طولانی. در ایام آن سلطنت کسانی را که نسبت به ایشان دورند، نسبت به خودشان حساب می کنند، و آنانی را که نزدیکند دور و سلطنتشان صعب و مشکل است، و اندک خیری

در آن نیست - یعنی: نسبت به رعیت عدل و وفاء نمی باشد - بلکه جور و بیداد می شود. مدتی بدین طریقی می گذرانند تا وقتی که از مکر خدا مطمئن و از عقاب وی خاطر جمع گردیدند. در آن وقت اختلال و اغتشاش در اموراتشان به هم می رسد، و دولتشان به نوعی پایمال می شود که بزرگی در میانشان نمی باشد که پراکنندگان ایشان را به دور سرش جمع نماید. همین است معنی قول خدای تعالی: ﴿ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ ﴾<sup>(۱)</sup> تا آخر آیه.

عرض کردم که: فدای تو شوم! آن چه که فرمودی که واقع خواهد شد؟ فرمود که: آگاه باش که برای این امر وقت معین در نزد ما نیست، و لیکن تا وقتی که چیزی را به شما خبر دادیم و آن هم چنان چه گفته بودیم تحقق به هم رسانید؛ آن وقت بگویید که: خدا و رسول او راست گفته اند. و اگر به خلاف گفته ما درآمد، نیز بگویید که: خدا و رسول او راست گفته اند تا اینکه دو اجر برای شما داده شود.

و لیکن در زمانی که احتیاج شدت به هم رسانید، و بعضی از خلائق بعضی دیگر را انکار نمودند، در آن وقت صبح و شام منتظر ظهور این امر باشید.

عرض کردم که: فدای تو شوم! احتیاج را فهمیده ام و لیکن مراد از انکار خلائق چیست؟ فرمود: این است که مردی برای حاجتی به نزد برادر دینی خود می آید، برادرش با وی ملاقات می کند به غیر آن طریقی که پیشتر می کرد، و با وی سخن می گوید به غیر از آن سخنانی که پیشتر از این می گفت: یعنی: وقتی که فهمید که به او احتیاج دارد و اظهار حاجت خواهد نمود، هر آینه از او کناره جویی می نماید و به شأنش اعتنا نمی کند.<sup>(۲)</sup>

در تفسیر علی بن ابراهیم از ابی الجارود، او از باقر علیه السلام در خصوص قول خدای عزوجل: ﴿ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَيْكُمْ عَدَابُهُ بِيَاتًا ﴾

۱ - سوره بقره: آیه ۲۴.

۲ - تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۱، ص ۳۱۰، در تفسیر سوره بقره.

یعنی: شب یا روز ﴿ مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ ﴾<sup>(۱)</sup> روایت نموده، که آن حضرت فرمود که: مراد از عذاب در این آیه عذابی است که در آخر زمان به فاسقان اهل قبله یعنی: اهل اسلام نازل می شود، در حالتی که می گویند که: عذاب بر ما نازل نخواهد شد.<sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور، از ابی الجاورد، او از باقر علیه السلام در تفسیر قول خدای تعالی: ﴿ وَ لَوْ تَرَى إِذْ فَرَغُوا فَلَا قُوَّةَ ﴾<sup>(۳)</sup> روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: فزع و بیم ایشان به سبب صدایی است که از آسمان شنیده می شود، معنی آیه این است که: اگر ایشان را ببینی در حالتی که از صدایی که از آسمان می رسد فزع و اضطراب می کنند، هر آینه امر شدیدی خواهی دید. پس از عذاب الهی با گریختن یا غیر آن، خلاص نخواهند شد. و در تفسیر قول خدای عز و جل: ﴿ وَأَخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ ﴾<sup>(۴)</sup> فرمود که: زمین ایشان را از زیر قدمهای شان فرو می برد، ظاهر معنی آن این است که: ایشان گرفته شده می شوند از مکانی که نزدیک است.<sup>(۵)</sup>

مؤلف برای این حدیث بیانی ایراد نموده گوید که: بیضاوی گفته که: فزع و بیم ایشان در وقت مردن یا در حشر یا در روز دعوی بدر است، و جواب «لَوْ» انداخته شده تقدیر کلام این است که: لَرَأَيْتَ أَمْراً فُظِيحاً و معنی ﴿ فَلَا قُوَّةَ ﴾<sup>(۶)</sup> این است که: از عذاب خدا با گریختن و غیر آن، رها نمی توانند بشوند ﴿ وَأَخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ ﴾<sup>(۷)</sup> یعنی: از روی زمین ایشان را گرفته در زیر خاک می گذارند، یا اینکه از موقف حساب به

۱ - سوره یونس: آیه ۵۰.

۲ - تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۱، ص ۳۱۲.

۳ - سوره سبأ: آیه ۵۱.

۴ - سوره سبأ: آیه ۱.

۵ - تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۲۰۵، در تفسیر سوره سبأ.

۶ - سوره سبأ: آیه ۵۱.

۷ - سوره سبأ: آیه ۵۱.

آتش جهنم، یا اینکه از صحرای بدر به قلیب برده می شوند.

﴿وَأَنى لَهُمُ التَّنَآؤُسُ﴾ (۱)

یعنی: از کجا به سهولت و آسانی ایمان را اخذ می کنند.

**مؤلف گوید که:** صاحب «کشاف» گفته که از ابن عباس مروی است که: این آیه در

خصوص حسف پیدا - یعنی: فرو بردن زمین لشکر سفیانی را - نازل شده. (۲)

و شیخ امین الدین طبرسی نقل نموده که: ابی حمزه ثمالی گفته که: از علی بن

الحسین و حسن بن علی رضی الله عنهما شنیدم می فرمودند که: «مراد از قول خدای عز و جل:

﴿وَآخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ﴾ لشکری است که در بیابان از زیر قدمهایشان گرفته شده

به زمین فرود برده می شوند». (۳)

ابی حمزه نیز گفته که: عمرو بن مروه و حمران بن اعین به من خبر دادند گفتند که: از

مهاجر مکه شنیدیم می گفت که: از ام سلمه شنیدم می گفت که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله

فرمود که: پناه برنده ای به بیت الله پناه می برد و لشکری برای گرفتن وی از عتبش

فرستاده می شود، وقتی که به بیابان مدینه می رسند، به زمین فرورفته می شوند». (۴)

و از حدیثه یمانی روایت شده، او گفته که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فتنه ای را که در میان

اهل مشرق و اهل مغرب واقع شدنی است ذکر نموده، بعد از آن فرمود که: در وقتی که

ایشان در این حالت می باشند، ناگاه سفیانی از سمت وادی یابس در اثنای اشتعال نایره

این فتنه بر ایشان، خروج می کند، تا اینکه در دمشق فرود می آید. از آن جا لشکری به

سمت مشرق و لشکری بسوی مدینه می فرستد تا اینکه لشکر اول در ارض بابل که از

جمله نواحی بلده ملعونه - یعنی: بغداد است - فرو می آیند و بیشتر از سه هزار نفر

۱ - سروره سبأ: آیه ۵۲.

۲ - تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۵۹۲، در تفسیر سروره سبأ.

۳ - تفسیر مجمع البیان، ج ۸، ص ۶۲۱، در تفسیر سروره سبأ.

۴ - مذکور پیشین.



می کشند، و بیشتر از صد نفر زن را رسوا می کنند، و سیصد نفر جوان را از بنی عباس به قتل می رسانند.

بعد از آن رو به سمت کوفه متوجه می شوند و حوالی آن را خراب می کنند. بعد از آن از آن جا بیرون شده به سمت شام میروند. در آن اثنا لشکری از کوفه با علم هدایت بر افراشته بیرون می آیند و به این لشکر سفیانی می رسند و ایشان را بالمرة به قتل می رسانند. حتی احدی از ایشان خلاص نمی شود که خبر ببرد، و همه اموال غنیمت و اسیران را که در دست ایشان بود مستخلص می کنند.

بعد از آن از آن جا بیرون شده به سمت مکه متوجه می شوند تا اینکه به بیدا می رسند، در آن جا خداوند کردگار جبرئیل علیه السلام را می فرستد و می فرماید که: یا جبرئیل! برو و ایشان را هلاک گردان، پس جبرئیل ایشان را به پای خود چنان می زند که خدای تعالی با آن زدن همه ایشان را بر زمین فرو می برد، و خلاص نمی شود مگر دو مرد از قبیله جُهینه<sup>(۱)</sup>. از این جهت این مثل گفته شد که خبر یقین در نزد قبیله جُهینه است. این است معنی قول خدای تعالی: «إِذْ قَرُّعُوا» تا آخر، و ثعلبی هم این را در تفسیر خود ذکر نموده.

و اصحاب ما در اثنای احادیث مهدی علیه السلام از باقر علیه السلام و از صادق علیه السلام مثل این حدیث را روایت نموده اند.

بعد از آن مؤلف به تفسیر آخر این آیه پرداخته می گوید: «وقالوا» یعنی می گویند در روز قیامت یا در وقت دیدن شدت قتال و ظهور قائم علیه السلام یا در وقت خسف که در حدیث سفیانی است.

﴿ آمَنَّا بِهِ وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاطُشُ ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: از کجا با این ایمان منتفع می شوند که از راه اضطرار و ناچاری آن را قبول

۱ - مدرک پیشین، ص ۶۲۲.

۲ - سوره سبأ: آیه ۵۲.

نموده‌اند، خداوند عالم بیان نمود که ایشان از این ایمان منتفع نمی‌شوند چنان‌چه احدی را ممکن نیست که از دست کسی دیگر که از او دور است چیزی را بگیرد.<sup>(۱)</sup>

در تفسیر علی بن ابراهیم، از حسین بن محمد، او از معلی، او از محمد بن جمهور، او از ابن محبوب، او از ابی حمزه روایت نموده، او گفته که: «از باقر علیه السلام قول خدای عزوجل را ﴿وَأَنِّي لَهُمُ التَّنَاوُشُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ﴾<sup>(۲)</sup> پرسیدم، فرمود که: ایشان مهدی را در وقتی می‌طلبند که هرگز به او نمی‌رسند، و حال آنکه خدای تعالی او را به ایشان عطا فرموده بود، در وقتی که اگر او را در آن وقت می‌طلبیدند هر آینه به او می‌رسیدند.»<sup>(۳)</sup>

مؤلف بیانی ایراد نموده گوید که: معنی قول آن حضرت که ایشان مهدی را در وقتی می‌طلبند که هرگز به او نمی‌رسند، این است که بعد از آنکه آثار قیامت ظاهر می‌شود و تکلیف ساقط گردد؛ یا بعد از مردن یا در وقت فرو بردن زمین ایشان را، مهدی علیه السلام را می‌طلبند و حصول این مطلب برای ایشان میسر نمی‌شود. و وجه آخر اظهر است؛ زیرا که حدیث دیگر به این معنی دلالت دارد.

شیخ شرف الدین نجفی در کتاب «کنز النواید» از محمد بن عباس، او از محمد بن حسن بن علی بن صباح مدائنی، او از حسن بن محمد بن شعیب، او از موسی بن عمر بن یزید، او از ابن ابی عمیر، او از منصور بن یونس، او از اسماعیل بن جابر، او از ابی خالد کابلی، او از باقر علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود: «قائم علیه السلام بیرون می‌آید تا اینکه به مَرّ می‌رسد، و آن جایی است در یک منزلی مکه، که الآن به مَرّ الظَّهران مشهور است. در آن جا به او خبر می‌رسد که: حاکمی که در مکه تعیین نموده بودی کشته گردید. چون این خبر را می‌شنود، بسوی ایشان برمی‌گردد و دعوا می‌کند و زیاده از این خبر، خبر دیگر نمی‌کند. بعد از آن می‌رود خلائق را دعوت می‌کند، تا

۱ - تفسیر مجمع البیان، ج ۸، ص ۶۲۲، در تفسیر سوره سبأ.

۲ - سوره سبأ: آیه ۵۲.

۳ - تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۲۰۹، در تفسیر سوره سبأ.

اینکه به بیدار می‌رسد، در آن حال لشکر از جانب سفیانی بیرون آیند. خدای تعالی به زمین امر می‌فرماید ایشان را از پایهایشان فرو می‌کشد، این است معنی قول خدای تعالی:

﴿ وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَرَغُوا فَلَا قُوَّةَ وَأَخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ \* وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ. ﴿(۱)﴾

یعنی: می‌گویید که: به قیام قائم علیه السلام ایمان آوردیم و آن را تصدیق کردیم.

﴿ قَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ. ﴿(۲)﴾

یعنی: و حال آنکه پیشتر از این قیام او را انکار نموده‌اند.

﴿ وَيَقْدِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ ﴿(۳)﴾. ﴿(۴)﴾

در تفسیر علی بن ابراهیم:

﴿ سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ. ﴿(۵)﴾

یعنی: سائلی پرسید عذابی را که واقع شدنی است، گفتم که: این عذاب بر کدام

شخص خواهد شد؟ خدای تعالی فرمود که: بر کافران.

علی بن ابراهیم گوید که: از باقر علیه السلام معنی این آیه را پرسیدند، فرمود که: «مراد از

عذاب، آتشی است که از سمت مغرب بیرون می‌شود، و ملکی از ملائکه آن را از پس

می‌راند تا اینکه به محله طایفه بنی سعد بن همام می‌رسد و در نزد مسجد ایشان

می‌ایستد، و همه خانه‌های بنی امیه را با اهل سکنه آنها می‌سوزاند، و هیچ خانه‌ای از

خانه‌هایی که به آل محمد در آن جا ستم و تعدی نموده‌اند و ایشان را در آنجاها گشته‌اند

باقی نمی‌گذارد، مگر اینکه بسوزاند و اینکه گفتم مهدی است» (۶).

۱ - سوره سبأ: آیه ۵۱ و ۵۲.

۲ - سوره سبأ: آیه ۵۳.

۳ - سوره سبأ: آیه ۵۳.

۴ - تأویل الایات، ص ۴۶۷، در تفسیر سوره سبأ، آیه ۵۱.

۵ - سوره معارج: آیه ۱.

۶ - تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۳۸۵، در تفسیر سوره معارج.

یعنی: از علامات ظهور وی است، یا اینکه این ماجرا در وقت ظهورش خواهد شد. شیخ صدوق در کتاب «خصال» از ابن ولید، او از صفار، او از ابن معروف، او از ابن فضال، او از ظریف بن ناصح، او از ابی الحصین روایت نموده، او گفته که: «از صادق علیه السلام شنیدم می فرمود که: از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند که: روز قیامت کی قیام خواهد نمود؟ فرمود: در وقتی که علم نجوم را تصدیق و قدر الهی را تکذیب نمایند.»<sup>(۱)</sup>

شیخ طوسی در کتاب «امالی» از شیخ مفید، او از احمد بن محمد بن عیسی علوی، او از حیدر بن محمد سمرقندی، او از ابی عمرو کشی، او از حمدویه بن بشر، او از محمد بن عیسی، او از حسین بن خالد روایت نموده، او گفته که به خدمت ابی الحسن رضا علیه السلام عرض کردم که: عبدالله بن بکیر حدیثی روایت نموده و تأویل می گردد، دوست می دارم که آن را به خدمت عرض نمایم تا ببینم چه می فرماید، فرمود که: این حدیث کدام است؟ گفتم که: «ابن بکیر از عبید بن زراره روایت نموده که او گفت که: در ایام خروج محمد بن عبدالله بن حسن، در خدمت صادق علیه السلام بودم ناگاه مردی از اصحاب ما داخل خدمت آن حضرت گردید و عرض کرد که: فدای تو شوم! محمد بن عبدالله خروج نموده، مردم به او بیعت کرده اند. آیا در خصوص خروج نمودن با وی چه می فرماید؟ آن حضرت فرمود که: آرام بگیر مادامی که آسمان و زمین آرام گرفته اند. در آن حال عبدالله بن بکیر گفت: پس بنا بر این مادامی که آسمان و زمین قرار گرفته اند، خروجی واقع نخواهد شد. پس نه قائمی هست و نه خروج؛ رضا علیه السلام در جوابش فرمود که: صادق علیه السلام راست فرموده، و امر چنان نیست که ابن بکیر تأویل نموده. و مراد صادق علیه السلام این است که: قرار بگیر مادامی که آسمان از ندا و زمین از فرو بردن لشکر قرار گرفته. یعنی: آرام بگیر مادامی که از آسمان به نام قائم علیه السلام ندا نرسیده و زمین لشکر سفیانی را فرو نکشیده.»<sup>(۲)</sup>

۱. الخصال، ص ۶۲، ح ۸۷، باب الاثنین.

۲. امالی شیخ طوسی، ص ۴۱۲، مجلس ۱۴، ح ۷۴.

شیخ صدوق در کتاب «معانی الاخبار» از پدرش، او از احمد بن ادریس، او از سهل، او از علی بن ربیعان، او از دهقان، او از حسین بن خالد، او از ابی الحسن رضا علیه السلام روایت نموده که: به خدمت آن حضرت عرض کردم که: عبدالله بن بکیر از عبید بن زراره حدیثی نقل نموده، فرمود که: آن کدام است؟ عرض کردم که: او از عبید بن زراره نقل نموده که او گفت که: «در سالی که ابراهیم بن عبدالله بن حسن خروج نمود، به خدمت صادق علیه السلام شرفیاب گردیدم و عرض کردم که: فدای تو شوم، این مرد - یعنی: ابراهیم بن عبدالله - سخنان مردم را در خصوص خروجش متفق نموده؛ ایشان به اطاعتش تعجیل و مسارعت کرده‌اند، آیا در این باب چه می‌فرمایی؟ فرمود که: از غضب خدا پرهیزید و قرار بگیریید مادامی که آسمان و زمین قرار گرفته‌اند. و عبدالله بگیری می‌گفت که: به خدا سوگند یاد می‌کنم هر آینه اگر عبید بن زراره در این روایت صادق باشد، لازم آید که نه خروجی باشد و نه قائم علیه السلام.

راوی گوید: وقتی که سخن به این جا رسید، رضا علیه السلام فرمود که: حدیث به نهجی است که عبید بن زراره روایت نموده، ولیکن تاویل عبدالله بن بکیر صحیح نیست. مراد صادق علیه السلام جز این نیست که قرار بگیری مادامی که آسمان از ندا نمودن به نام صاحب تو، و مادامی که زمین از فرو بردن لشکر قرار گرفته». (۱)

شیخ صدوق در کتاب «معانی الاخبار» از ابن ولید، او از محمد عطار و احمد بن ادریس، ایشان از اشعری، او از سیاری، او از حکم بن سالم، او از کسی که به او خبر داده، او از صادق علیه السلام روایت نموده که: «آن حضرت فرمود که: ما و آل ابی سفیان دو اهل بیتیم با همدیگر عداوت می‌کنیم در سر اینکه ما می‌گوییم که: خدا راست گفته، ایشان گویند که: خدا دروغ گفته تا اینکه ابی سفیان با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و معاویه با علی بن ابی طالب علیه السلام و یزید ملعون با حسین بن علی علیه السلام جنگیدند و سفیانی با قائم علیه السلام قتال خواهد نمود». (۲)

۱ - معانی الاخبار، ص ۲۶۶، فی معنی اسکنوا ما سکنت السماء والارض.

۲ - مدرک پیشین، ص ۳۴۶، فی معنی انا و آل ابی سفیان اهل بیتین ...

شیخ صدوق در ثواب الاعمال از پدرش، او از علی، او از پدرش، او از نوفلی، او از سکونی، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت گفت که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: زمانی به امت من می آید، که آن زمان باطنشان خبیث و ظاهرشان از راه طمع دنیا خوب و زیبا می باشد. یعنی: طاعات و عبادات را برای طمع دنیا می کنند، نه برای اجر و ثواب که در نزد خدا است. کارهای ایشان در آن وقت از راه ریای محض می شود که اصلاً خوف الهی با آن مخلوط نمی باشد. در آن حال عذاب خداوند عالم همه ایشان را فرا می گیرد و هر قدری که به او دعای غریق دعا می کنند، مستجاب نمی شود.»<sup>(۱)</sup>

شیخ صدوق در کتاب «ثواب الاعمال» به این اسناد روایت نموده که، صادق علیه السلام گفت که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: بعد از این زمانی به امت من می آید که در آن زمان، از قرآن باقی نمی ماند مگر رسمی، و از اسلام باقی نمی شود مگر اسمی که خودشان را با آن می نامند، یعنی: خودشان را مسلمان می خوانند و حال آنکه ایشان دورترین خلائقند از آن، و مسجدهای شان معمور می شود و حال آنکه از جهت هدایت خراب است. فقهای ایشان بدترین فقها زیر آسمانند، فتنه از ایشان سر می زند و بسوی ایشان بر می گردد.»<sup>(۲)</sup>

در کتاب «کمال الدین» از ابن مغیره، او به اسناد خود از سکونی، او از صادق علیه السلام، او از پدرانش علیه السلام روایت نموده، که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: «اسلام در اول ظهورش، غریب بود و بعد از این هم غریب خواهد شد. پس طوبی باد برای غرباء اسلام.»<sup>(۳)</sup>

یعنی: کسانی که در اول ظهور اسلام یا در آخر زمان که اسلام را در این دو وقت رونق و رواج نمی باشد، اسلام و ایمان خودشان را نگه می دارند. هر آینه در میان خلائق به منزله غربا می باشند. پس طوبی برای ایشان گوارا باد.

۱- ثواب الاعمال، ص ۳۰۱، ج ۳، عقاب المعاصی.

۲- مدرک پیشین، ص ۳۰۱، ج ۴.

۳- کمال الدین، ج ۱، ص ۲۰۱، ب ۲۰، ج ۴۴.

محمد بن ابراهیم در کتاب «الغیبه» از ابن عتده، او از محمد بن مفضل بن ابراهیم، ایشان از محمد بن عبدالله بن زراره، او از سعد بن عمر جلاب، او از صادق علیه السلام مثل این حدیث را روایت نموده.<sup>(۱)</sup>

در کتاب «کمال الدین» از مظفر علوی، او از ابی عیاشی، او پدرش، او از جعفر بن احمد، او از عمرکی، او از ابن فضال، او از رضا علیه السلام، او از پدرانش علیهم السلام روایت نموده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: «اسلام در اول ظهورش غریب بود، بعد از این هم بر می‌گردد و غریب می‌شود. پس طوبی باد برای غرباء اسلام.»<sup>(۲)</sup>

مؤلف برای توضیح این حدیث بیان وارد نموده گوید که: جزری در معنی این حدیث گفته که: اسلام در اول ظهورش غریب بود، و بعد از این هم برگردیده غریب خواهد شد. یعنی: در اول کار به سبب قلت مسلمانان به منزله غریبی بود تنها، که او را طایفه و عشیره‌ای نباشد. بعد از این نیز برمی‌گردد غریب می‌شود چنان چه در اول امر بود؛ یعنی: مسلمانان در آخر زمان کمتر می‌باشند، پس برمی‌گردند مانند غربا می‌شوند. پس طوبی باد برای این غربا، یعنی: بهشت برای این مسلمانان است که در زمان اول اسلامند، و برای مسلمانان است که در آخر می‌باشند. و تخصیص دادن این دو فرقه به دخول بهشت با وجود اینکه غیر از ایشان هم داخل بهشت می‌شوند، از این راه است که ایشان بر اذیت کردن کافران در اول اسلام و آخر آن، صبر نموده دین اسلام را از دست نمی‌بازند.

در کتاب مذکور، از ابن عصام، او از کلینی، او از قاسم بن علا، او از اسماعیل بن علی قزوینی، او از علی بن اسماعیل، او از عاصم بن حمید، او از محمد بن مسلم روایت نموده، او گفته که: از باقر علیه السلام شنیدم می‌فرمود که: «قائم علیه السلام منصور است به رعب، و مؤید است به نصر. یعنی: خدای تعالی خوف او را به دل‌های دشمنان می‌اندازد، و او را

۱- غیبت نعمانی، ص ۳۲۱، ب ۲۲، ج ۴، ما روی فی ان الاسلام بدأ ...

۲- کمال الدین، ج ۱، ص ۲۰۱، باب ۲۰، ج ۴۵.

با نصرت خود مؤید می گرداند. و زمین در وقت راه رفتن در زیر پایش پیچیده می شود، و خزاین و دفاین زمین برای وی آشکار گردد، و سلطنتش مشرق و مغرب را فرا می گیرد، و به سبب وی خداوند عالمیان دین خود را ظاهر و بر سایر ادیان غالب می گرداند. هر چند که مشرکان این را ناخوش بدارند.

پس در روی زمین خرابه ای نمی ماند مگر اینکه تعمیر کرده می شود و حضرت روح الله عیسی بن مریم فرود آید، در پشت سرش نماز می کند. آنگاه عرض کردم که: یا بن رسول الله! قائم شما کی خروج خواهد کرد؟ فرمود: در وقتی که مردان به زنان و زنان به مردان شباهت رسانند، و مردان به مردان و زنان به زنان اکتفا نمایند، و زنان به روی زین سوار شوند، و شهادت به تزویر و دروغ مقبول شود، و شهادت عدول مردود گردد، و خلائق ریختن خون یکدیگر را و ارتکاب زنا و خوردن ربا را سهل انگارند، و از بدان به سبب ترسیدن از سخنان زشت ایشان تقیه کرده شود، و سفیانی از شام و یمنی از یمن خروج نماید، و فرو بردن زمین لشکری را در بیداء واقع گردد، و جوانی محمد بن حسن نام از آل محمد علیه السلام که نفس زکیه است در میان رکن و مقام کشته شود، و صدایی از آسمان برسد که حق با او و با شیعه اوست.

پس در این وقت خروج قائم ما علیه السلام واقع می شود؛ پشتش را به دیوار کعبه تکیه می دهد و سیصد و سیزده نفر مرد در خدمتش جمع می شوند، و اول کلامی که به آن نطق می کند این آیه کریمه است:

﴿بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: باقی مانده خدا در روی زمین از حجت‌های خود بهتر است اگر به او ایمان بیاورید، هر آینه از او خیر و نفع می بینید. بعد از آن می فرماید که: منم باقی مانده خدا در روی زمین؛ پس وقتی که ده هزار نفر مرد در خدمتش جمع شدند، آن وقت خروج می کند و به یمن و جودش در روی زمین جز خدای عز و جلّ معبودی مانند صنم و غیر



آن باقی نمی ماند مگر اینکه آتشی به آن واقع می شود آن می سوزد، و این خروج بعد از غیبت طولانی است. برای اینکه خدای تعالی از میان خلائق تمیز بدهد کسانی را که در حال غیبت به او ایمان می آورند و به امرش اطاعت می کنند»<sup>(۱)</sup>.

برقی در کتاب «محاسن» از محمد بن علی، او از مفضل بن صالح اسدی، او از محمد بن مروان، او از صادق علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت گفت که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: «هر که ما اهل بیت را دشمن بدارد، خدای تعالی او را در حال یهودی به محشر می آورد، در آن اثنا گفته شد: یا رسول الله! آیا حال او چنان است هر چند که شهادتین هم به زبانش جاری نماید؟ فرمود: آری، و این دو کلمه فایده ای برای وی نمی کند مگر حفظ خونس از ریخته شدن. پس باید برای محافظت خون خود، این دو کلمه را بگوید، یا به ذلت و خواری جزیه بدهد. بعد از آن فرمود که: هر که ما اهل بیت را دشمن بدارد، هر آینه خدای تعالی او را در حالت یهودی به محشر می آورد. گفته شد: یا رسول الله! حال او چگونه است؟ فرمود که: اگر دجال را دریابد به او ایمان می آورد»<sup>(۲)</sup>.

**مؤلف گوید که:** در باب نصّ صادق علیه السلام در خصوص قائم علیه السلام مذکور نمودیم که:

قائم علیه السلام دجال را خواهد کشت.

در کتاب «کمال الدین»، از طالقانی، او از جلودی، او از حسین بن معاذ، او از قیس بن حفص، او از یونس بن ارقم، او از ابی سیار شیبانی، او از ضحاک بن مزاحم، او از نزال بن سبره روایت نموده، او گفته که: «علی بن ابی طالب علیه السلام به ما خطبه ای ادا فرمود پس اوّل حمد و ثنای الهی را به جا آورد، بعد از آن تا سه بار فرمود:

«سلونی ایها الناس قبل ان تفقدونی.»

یعنی: هر چه می خواهید، از من بپرسید، پیش از آنکه مرا نایاب کنید. در آن حال

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۱۶، ما اخبر به الباقر علیه السلام.

۲. محاسن برقی، ج ۱، ص ۱۷۳، عقاب من انکر آل محمد علیهم السلام حقیم.

صعصعة بن صوحان از جایش برخاست و عرض کرد که: یا امیر المؤمنین! دجال کی خروج خواهد نمود؟ فرمود که: بنشین بدرستی که خدای تعالی سخنت را شنیده و آن چیز را که اراده نمودی، دانست. به خدا سوگند یاد می‌کنم هر آینه مسؤول عنه در این باب از سائل داناتر نیست. یعنی: من در خصوص تعیین وقت آن از تو داناتر نیستم، لیکن این امر را پاره‌ای علامات هست که مانند آمدن نعل به جای نعل دیگر پی‌همدیگر می‌آیند؛ اگر خواسته باشی از آنها به تو خبر می‌دهم؟ عرض کرد که: آری یا امیر المؤمنین بنرما، فرمود: یاد گیر و آن علامات اینها است:

إذا مات الناس الصلوة، واضاعوا الأمانة، واستحلوا الكذب، واكلوا الربا، واخذوا الرشا، وشيدوا البنيان، وباعوا الدين بالدنيا، واستعملوا السفهاء، وشاوروا النساء، وقطعوا الأرحام، واتبعوا الأهواء، واستخفوا بالدماء.

وكان الحلم ضعفاً، والظلم فخراً، وكانت الأمراء فجرةً، والوزراء ظلمةً، والعرفاء خونةً، والقراء فسقةً، وظهرت شهادات الزور، واستعلن الفجور وقول البهتان والأثم والطغيان.

وحليت المصاحف وزخرفت المساجد، وطولت المنار، واکرم الأشرار، وازدحمت الصفوف، واختلفت الأهواء، ونقضت العقود، واقترب الموعود، وشاركت النساء ازواجهن في التجارة حرصاً على الدنيا، وعلت اصوات الفساق واستمع منهم، وكان زعيم القوم ارضهم، واتقى الفاجر مخافة شره، وصدق الكاذب، واتقن الخائن، واتخذت القيان والمعازف، ولعن آخر هذه الامة اولها، وركب ذوات الفروج السروج.

و تشبه النساء بالرجال والرجال بالنساء، وشهد الشاهد من غير ان يستشهد، وشهد الاخر قضاء لذمام بغير حق عرفه، وتفقه لغير الدين، واثروا عمل الدنيا على الآخرة، ولبسوا جلود الضان على قلوب الذئاب، وقلوبهم اتن من الجيف وامر من الصبر، فعند ذلك الوحا الوحا العجل العجل خير المساكن يومئذ بيت المقدس، لياتين على الناس زمان يتمنى احدهم انه من سكانه.

حاصل مضمون کلام بلاغت نظام و خلاصه مناد فقرات فصاحت سمات این است  
 ۵: وقتی که خلائق نماز را بمیراندند، یعنی: آن را بی توجه دل و خضوع و خشوع که به  
 منزله روحی است برای عبادت به جا آوردند، و امانت را ضایع کردند، و دروغ را حلال  
 دانستند، و ربا خوردند و رشوه گرفتند و بنای عمارتها را محکم کردند، و دین را به دنیا  
 فروختند، و دیوانگان را داخل امر نمودند، و به زنان شور کردند، و قطع ارحام نمودند،  
 و تابع خواهشهای نفس شدند، و خون ریزی را سهل انگاشتند.

و حلم در میانشان ضعیف شد، یعنی: سکوتشان در مقام انتقام کشیدن به سبب  
 ضعف و عدم قدرت شد، نه از راه صبر و تسلیم. و جور و ستم را فخر دانستند، و امرا  
 فاجر و وزرا ستمکار گردیدند، و کسانی که کنیل امور قبایل و عشایرند نسبت به ایشان  
 خیانت نمودند، و قاریان قرآن فاسق شدند، و شهدائهای دروغ ظاهر و فجور و بهتان و  
 گناه و طغیان آشکار گردید. و قرآنها را زینت داده شدند و مسجدها منقش گردیدند و  
 مناره ها بلند کرده شدند، و اشرار مکرم گردیدند، و صفهای نماز جماعت با صفهای  
 جنگ و قتال ازدحام به هم رسانیدند، و خواهشهای خلائق با همدیگر مختلف شدند،  
 و عهد و میثاقها شکسته گردیدند، و بلایی که وعده کرده شده نزدیک گردید، و زنان از  
 راه حرص و طمع دنیا با شوهران خودشان در تجارت شریک گردیدند، و صداهای  
 فاسقان بلند شد؛ یعنی: در میان خلائق مشهور و معروف و مقبول القول گردیدند. و  
 سخنان ایشان را شنیدند و اطاعت نمودند و اراذل، قوم بر ایشان رئیس و از فاجر به  
 سبب ترسیدن از شرش تقیه نمودند، و دروغگو را تصدیق نمودند، و خائن امین  
 شمرده گردید، و چنگ و آلات لهور و لعب مانند عود و طنبور نگاه داشتند، و آخرین این  
 امت به اولین ایشان لعنت نمودند، و زنان به زینها سوار شدند.

و زنان و مردان به همدیگر شباهت رسانیدند، و شاهد بی آنکه از او شهادت طلبیده  
 شود شهادت کند، و شاهد دیگر به ملاحظه مراعات حرمت دوست خود شهادت  
 باطل و دروغ دهد، و مسایل دینیّه برای غرض فاسد یاد گرفته شد، و عمل دنیا را بر  
 آخرت مقدم داشته اختیار نمودند، و پوست گوسفند را بر دلهای گرگان پوشیدند؛

یعنی: ظاهرشان مانند گوسفند و باطنشان مانند گرگ گردید و حال آنکه دل‌هایشان گندیده‌تر است از مردارها و تلخ‌تر است از صبر، و آن دوائی است معروف، طبیعت مسهلیت دارد و به شدت تلخ می‌شود. پس در این وقت تعجیل بکنید، تعجیل کردنی. بهترین مسکنها در این روز بیت المقدس می‌باشد. هر آینه به خلائق زمانی می‌آید که در آن زمان آرزو می‌کنند که از ساکنان آن جا باشند.

چون کلام اعجاز نظام آن معدن اسرار الهی و منبع عجایب و غرایب نامتناهی به این جا منتهی گردید. اصبع بن بناته از جای خود برخاست و عرض کرد که: یا امیر المؤمنین! دجال کیست؟ فرمود که: آگاه شوید، دجال صائد بن صید است، و شقی کسی است که او را تصدیق کند، و سعید کسی است که او را تکذیب، و در بلده‌ای که اصفهان نام دارد، و از دهی که معروف به یهودیه است خروج می‌کند، چشم راستش از اصل خلقت ندارد بطوری که گودی حدقه‌اش نیست. و دیگری که در پیشانی‌اش است، مانند ستاره صبح می‌درخشد، و در چشمش مانند پارچه گوشت چیزی گویا که باخون ممزوج است و در میان دو چشمش لفظ کافر نوشته شده بطوری که همه کس آن را می‌خواند، خواه نویسنده باشد و خواه نه.

و به دریاها داخل می‌شود و آفتاب با وی سیر می‌کند، و در پیش رویش کوهی می‌باشد از دود، و در پشت سرش کوه سفیدی می‌شود که خلائق چنین می‌دانند که آن طعام است، و در ایام قحط شدیدی خروج می‌کند، و به درازگوش سبز یا خاکستری رنگ سوار می‌شود، گام آن یک میل راه می‌باشد، زمین در زیر پایش پیچیده می‌گردد و به هیچ آب نمی‌گذرد مگر اینکه کشیده می‌شود بطوری که جایش تا روز قیامت خشک می‌ماند.

و به آواز بلند ندا می‌کند به نوعی که همه جن و انس و شیاطین که در مابین مشرق و مغربند، صدای او را می‌شنوند چنین می‌گویند که: ای دوستان من! به زودی بسوی من آید، منم آن کسی که مخلوقات را خلق نمود، و ایشان را در محکم نمودن ترکیبشان با هم مساوی گردانید، و اندازه صورتهای و هیأت‌های ایشان را تعیین نمود، و اسباب

معیشت و روزی ایشان را مهیا کرده. ایشان را به دین و معرفت توحید خود هدایت نمود، و منم آن پروردگار شما که بر همه اشیا قادر است، و این دشمن خدا اینها را دروغ می گوید؛ زیرا که او مردی است که طعام می خورد و در بازارها راه می رود، و پروردگار شما کور نیست و طعام نمی خورد و راه نمی رود و از مکانی به مکان دیگر منتقل نمی شود.

آگاه شوید! بدرستی که بسیاری از تابعان او در آن روز اولاد زنا و صاحبان طیلسان سبز می باشند، و آن پارچه ای است مانند ردا که بر سر و دوش انداخته می شود. خداوند عزّ و جلّ او را در شهر شام در بالای تلی که معروف است به تل افیق، سه ساعت از روز جمعه گذشته، به دست کسی که مسیح بن مریم در پشت سرش نماز می گذارد به قتل می رساند.

آگاه شوید! بدرستی که بعد از این طامه کبری واقع خواهد شد. عرض کردیم که: ای امیر المؤمنین! طامه کبری چیست؟ فرمود: خروج دابه است از زمین از نزد صفا، انگشتر سلیمان و عصای موسی در نزد او می باشد. انگشتر را بر روی هر مؤمن می گذارد و در جایش «هذا مؤمن حقاً» نوشته می شود و بر روی هر کافر می گذارد «هذا کافر حقاً» نوشته گردد، و در آن حال مؤمن صدا می کند که: وای بر تو ای کافر، و کافر ندا می نماید که: ای مؤمن! گوارا باد به تو، دوست می دارم که امروز مانند تو می بودم تا اینکه به فیض عظیم می رسیدم. بعد از آن دابة الارض بعد از طلوع آفتاب از مغرب سرخویش را بالا می کند؛ همه خلایق که در مابین مشرق و مغربند او را می بینند، و در این وقت توبه برداشته می گردد؛ پس نه توبه قبول می شود و نه عمل، و ایمان آوردن هیچ کس در آن روز به او نفع نمی بخشد؛ اگر چه پیشتر از آن وقت ایمان آورده لیکن در ایام ایمانش عمل خیر کسب ننموده.

بعد از آن فرمود که: از من پرسید که بعد از خروج دابه چه واقع خواهد شد؟ زیرا که حبیب من رسول خدا صلی الله علیه و آله با من، عهد و پیمان نموده که به غیر از عترت و اولاد خود به کسی نگویم.

در آن حال نزال بن سبره به صعصعه گفت که: امیر المؤمنین علیه السلام از این کلام اعجاز نظام چه چیز اراده نموده؟ صعصعه گفت: یا بن سبره! کسی که عیسی بن مریم در پشت سرش نماز می گذارد، امام دوازدهم است از طبقه نهم از اولاد حسین بن علی علیه السلام و اوست آن آفتابی که از مغرب طلوع خواهد نمود، در میان رکن و مقام ظاهر می شود. روی زمین را از کفر و فسق و اعتقادات باطل پاک می گرداند، و میزان عدل و انصاف را به میان می گذارد، و هیچ کس به هیچ کسی جور و ستم نمی کند. و امیر المؤمنین علیه السلام خبر داد که: حبیبش رسول خدا صلی الله علیه و آله با وی عهد و پیمان نموده که: خبر ندهد چیزها را که بعد از آن روز واقع شدنی است مگر به ائمه که از عترت اویند.<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، از محمد بن عمرو بن عثمان عتیلی، او از محمد بن جعفر بن مظفر، و عبدالله بن محمد بن عبد الرحمان و عبدالله بن محمد بن موسی، ایشان و محمد بن عبدالله بن صبیح، ایشان از احمد بن مثنی موصلی، او از عبدالاعلی، او از ایوب، او از نافع، او از ابن عمر، او از رسول خدا صلی الله علیه و آله مثل این حدیث را روایت نموده.<sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور، از محمد بن عمر بن عثمان، او به این اسناد از مشایخ خود، ایشان از ابی یعلی موصلی، او از عبدالاعلی بن حماد، او از ایوب، او از نافع، او از ابن عمر روایت نموده، او گفته که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی با اصحاب خود نماز صبح را ادا فرمود، بعد از آن با ایشان برخاست رفت تا اینکه در مدینه به در خانه ای رسید و در را کوبید، آنگاه پیرزنی بیرون آمد گفت: یا ابا القاسم! چه می خواهی؟ فرمود که: ای مادر عبدالله به من اذن ده تا به نزد عبدالله در آیم. گفت: یا ابا القاسم! با عبدالله چه کار داری؟ به خدا سوگند هر آینه به عقل وی آفت رسیده و به لباسش بول و تغوط می کند و در نزد من ادعای امر عظیم می نماید، یعنی الوهیت یا نبوت.

۱ - کمال الدین، ج ۲، ص ۵۲۵، حدیث دجال، ج ۱.

۲ - مدرک پیشین، ج ۲، ص ۱۲۸ ذیل ج ۱.

آن حضرت فرمود که: مرا مأذون کن تا به نزد وی در آیم، عرض کرد که: اگر از او بی ادبی صادر شود آیا به گردن تو است؟ فرمود: آری، عرض کرد: داخل شو، پس داخل گردید، ناگاه او را در میان قطنه‌ای دید که به صدای پست همهمه می‌کند. در آن حال مادرش گفت که: ساکت شو بنشین، زیرا که این مرد محمد است؛ به نزد تو آمده. پس ساکت گردید و نشست و به رسول خدا گفت که: مادرم لعنت خدا بر او باد، اگر مرا به حال خودم می‌گذاشت هر آینه به شما خبر می‌دارم که شما به الوهیت خدا قایل هستید یا نه. بعد از آن حضرت فرمود: که چه چیز می‌بینی؟ گفت: حقی و باطلی و تختی در روی آب می‌بینم. آن حضرت فرمود که: به وحدانیت و یگانگی الهی و به نبوت و رسالت من شهادت و اقرار کن، زیرا که خدا تو را به این امر از من سزاوارتر نگردانیده. وقتی که روز دوم شد نیز آن حضرت با اصحاب خود نماز صبح را ادا فرمود؛ با ایشان برخاست به در خانه آمد و در را کوبید، آن زن گفت که: داخل شو، پس داخل گردید، ناگاه او را در سر درخت خرما دید در حالتی که به آواز بلند تغنی می‌کرد، در آن حال مادرش گفت که: ساکت شو فرود آی، این مرد محمد است که به نزد تو آمده. پس ساکت شد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت که: مادرم لعنت خدا بر او باد، اگر مرا به حال خود می‌گذاشت، هر آینه به شما خبر می‌دادم که به الوهیت خدا قایل هستید یا نه. و در روز سوم آن حضرت نیز بعد از نماز صبح با اصحاب خویش به آن مکان آمد، ناگاه گوسنند چند در نزد وی دید که او آنها را مانند شبان می‌خواند. در آن حال مادرش گفت که: ساکت باش و بنشین، این مرد محمد است به نزد تو آمده، و در آن روز آیات چندی از سوره دخان نازل شده بود، آن حضرت آنها را در نماز صبح به اصحاب خواند، بعد از آن به او فرمود که: به یگانگی خدا و رسالت من شهادت ده، گفت: بلکه تو به یگانگی خدا و رسالت من شهادت کن، و خدای تعالی تو را به این امر سزاوارتر نگردانیده.

آن حضرت فرمود که: چیزی در دل خود پنهان داشته‌ام برای اینکه آن را از تو بپرسم، پس آن چیست؟ گفت: دود است، تا دو مرتبه در آن حال رسول خدا صلی الله علیه و آله به او

فرمود که: خوار و ذلیل شوید، بدرستی که از اجل تو تجاوز نخواهی و به آرزوی خویش نخواهی رسید، و نمی‌رسی مگر به چیزی که برای تو مقدر گردیده.

بعد از آن به اصحاب خود فرمود که: اَيُّهَا النَّاسُ! خدای تعالی هیچ پیغمبری مبعوث ننموده، مگر اینکه قوم خود را از دَجَال ترسانید، و خدای تعالی او را تا به زمان شما تأخیر نمود. پس امر وی بر شماها مشتبه نشود، یعنی: به الوهیت او چنان چه ادعا خواهد کرد اعتقاد مکنید، زیرا که پرورگار شما کور نیست. بدرستی که او به درازگوشی که مابین دو گوشش یک میل راه می‌باشد سوار شده خروج می‌کند، و با وی بهشتی و آتشی و کوهی از نان و رودخانه‌ای پر از آب می‌باشد، و اکثر تابعانش طایفه یهود و زنان و اعراب می‌باشند. همه اطراف زمین را می‌گردد مگر مکه و مدینه و سنگلاخهای اطراف آنها.<sup>(۱)</sup>

مؤلف برای توضیح این حدیث بیان ایراد نموده، گوید که: حسین بن مسعود فراء در کتاب «شرح السنه» به اسناد خود از ابی سعید خدری روایت نموده، او گفته که: رسول خدا ﷺ در اثنای این قصه به او گفت که: چه چیز می‌بینی؟ گفت: تختی می‌بینم در روی آب، آن حضرت فرمود که: تخت ابلیس را در روی دریا می‌بینی. بعد از آن فرمود که چه می‌بینی؟ گفت: دو خبر می‌بینم، یعنی: وقوع به هم خواهند رسانید و یک خبر دروغ یا اینکه دو خبر دروغ می‌بینم و یک خبر راست. آن حضرت فرمود: که او را بگذارید زیرا که امر بر او مشتبه شده.

و معنی قول آن حضرت که چیزی در دل پنهان داشته، برای اینکه آن را از تو بپرسم این است که: آن حضرت آیه ﴿يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ﴾<sup>(۲)</sup> را در دلش قصد کرده بود، او در جوابش گفت که: آن چه که در دلت قصد کرده‌ای دود است، زیرا که دخان به معنی دود است.

۱ - مدرک پیشین، ص ۵۲۸، ح ۲.

۲ - سوره دخان: آیه ۱۰.



بعضی گفته که: عیسی بن مریم، دجال را در کوه دخان به قتل خواهد رسانید؛ پس بنا بر این احتمال هست که مراد آن حضرت کشته شدن او باشد در کوه دخان. زیرا که ابن صیاد گمان چنان داشت که او دجال است، لهذا در جواب آن حضرت گفت: که مرادت دود است، یعنی: کشته شدنی است در کوه دخان.

در کتاب «شرح السنه» در تفسیر قول آن حضرت که: از اجل خود تجاوز نخواهی کرد. آورده که خطابی گفته که: این کلام به دو وجه محتمل است، یکی این است که: به رتبه و اندازه تو نمی رسد اینکه پاره ای غیبه را بدانی نه از جهت وحی که شیوه انبیا است و نه از جهت الهام که از خواص اولیا است، و آن چیز که به زبانش جاری گردید، شیطان آن را به قلب وی انداخته، و او هم آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده در وقتی که آن را پیش از ورود آن حضرت به قریه نحل به اصحاب خود می فرمود.

و وجه دیگر آن است که قضا و قدر الهی را در خصوص نفس خود و کارهای خویش نمی توانی تغییر بدهی.

و ابو سلیمان گفته که: آن چه که در توجیه این حدیث به نظر من می رسد این است که: این قصه در ایام مصالحه رسول خدا صلی الله علیه و آله با یهودان و خلفای ایشان واقع گردید، و این ابن صیاد هم از ایشان بود، یا اینکه به کارهایشان مدخلیت می نمود و ادعای کاهنی می کرد، و این خبر هم به رسول خدا صلی الله علیه و آله می رسید، پس آن حضرت به مقام امتحان وی درآمده، با این سوالات که مذکور گردید امتحانش نمود. چون او را به سخن گفتن درآورد، دانست که او در باطل است و از جمله ساحران یا کاهنان است، یا از کسانی است که جن در صورت انسان به نزد ایشان می آید و پاره اخبار به ایشان می گوید، یا از کسانی است که شیطان با ایشان مراوده می کند و بعضی خبرها به زبانش جاری می گرداند. وقتی که آن حضرت قول او را شنید، بر او درستی نمود و فرمود که: دور و خار شو، تو از قدر خود هرگز تجاوز نخواهی کرد.

مراد آن حضرت از این کلام این است که: این خبر را که او داد، شیطان به زبانش جاری نمود نه اینکه جهت وحی. گفت: او حالتهای چند بود در بعضی از آنها خبرش

مطابق واقع می‌شد و در بعضی دیگر خطا می‌کرد چنان‌چه او خودش گفت که: به من خبری می‌آید راست و خبری می‌آید دروغ.

در این حال آن حضرت فرمود که: امر بر تو مشتبه شده، مجملاً او فتنه است که خداوند عالم بندگان خود را با آن امتحان می‌کند تا اینکه هلاکت هالکان و نجات ناجیان بعد از اقامه حجت و برهان و جوشیدن در بوتۀ امتحان باشد. چنان‌چه قوم موسی علیه السلام در زمان خویش با گوساله امتحان کرده شدند. پس بعضی از ایشان به آن فریفته گردیده‌اند و هلاک شدند، و بعضی دیگر که خدای تعالی ایشان را هدایت نمود و نگهداشت نجات یافتند. کلام ابو سلیمان به آخر رسید.

**مؤلف گوید که:** علمای اهل سنت اختلاف کرده‌اند در اینکه همان ابن صیّاد است دجال یا غیر او است. جماعتی از ایشان قایل شده‌اند به اینکه دجال غیر ابن صیّاد است. زیرا که چنین روایت شده است که از عمل بد خویش، توبه و بازگشت نمود و در مدینه وفات کرد و کفن را از رویش برداشتند مردم او را مرده دیدند.

از ابی سعید خدری نیز حدیثی روایت نموده‌اند که: دلالت دارد به اینکه او دجال نیست. و جماعت دیگر معتقدند به اینکه او دجال است و این را از ابن عمر و جابر انصاری روایت کرده‌اند.

**مؤلف گوید که:** صدوق علیه السلام بعد از ذکر این حدیث گفته که: اهل عناد و انکار مثل این خبر را تصدیق می‌کنند و آن را در خصوص دجال و غیبت او در خصوص باقی بودنش در این مدت طولانی و خروج کردنش در آخر زمان روایت می‌کنند و امر قائم علیه السلام را تصدیق نمی‌کنند و معتقد نمی‌شوند با اینکه مدت مدیدی غایب و پنهان می‌شود بعد از آن ظهور می‌کند، پس زمین را پر از عدل گرداند چنان‌چه با ظلم و جور پر گردیده، با وجود اخباری که در خصوص بیان نام و نشان و نسب و غیبت آن حضرت در این مدت طولانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام وارد گردیده غرض ایشان از این انکار، خاموش کردن نور خدا و باطل نمودن امر ولی او است، و خدای تعالی ابا دارد مگر از تمام گردانیدن نور خود، هر چند که مشرکان آن را ناخوش بدانند.

و اکثر احتجاج و استدلال ایشان در مقام دفع حجّت علیه السلام و انکار و جود شریفش این است که می گویند که: آن احادیثی که در شأن قائم علیه السلام نقل می کنید به ما روایت کرده نشده و ما آنها را ندانسته ایم چنان چه مانند این سخن را کسانی گویند که: نبوت پیغمبر ما را انکار می کنند مانند ملحدان و براهمه هند و یهود و نصاری، یعنی: می گویند که: معجزاتی و براهینی که از پیغمبر خود نقل می کنید، در نزد ما به درجه صحت و ثبوت نرسیده و ما آنها را نمی دانیم؛ پس از این جهت بطلان نبوت او را اعتقاد کرده ایم.

شیخ گوید: بناء علی هذا اگر گفته اهل سنت در خصوص قائم علیه السلام به ما لازم آید، هر آینه گفته این طوائف، یعنی: ملحدان و براهمه هند و غیر ایشان در خصوص نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ایشان لازم می آید و حال آنکه ایشان در عدد از اهل سنت پیشترند. و ایشان نیز در مقام استدلال می گویند که: موافق مقتضای عقل ما نیست اینکه کسی در زمان ما پیشتر از عمرهای اهل این زمان عمر نماید، و عمر صاحب شما - یعنی: قائم علیه السلام - بنا به اعتقاد شما از عمرهای اهل این زمان تجاوز نموده.

در جوابشان گوئیم که: شما تصدیق می کنید این را که جایز است اینکه دجال در ایام غیبتش پیشتر از عمرهای اهل زمان عمر نماید؛ لیکن مثل آن را در خصوص قائم علیه السلام تصدیق نمی کنید، با وجود اخباری که در خصوص وجود آن حضرت و غیبت و طول عمر و ظهور او بعد از این برای برپا داشتن امر الهی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام وارد گردیده، و با وجود اخباری که در این خصوص روایت کرده شد از جمله اخباری که در این کتاب ذکر نموده ایم، و با وجود خبر صحیحی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و آله نقل شده که آن حضرت فرمود: هر چه که در میان امتان گذشته بود، مثل آن در میان امت من طابق النعل بالنعل واقع شده.

و در زمان گذشته از انبیا و اولیا کسانی بودند که: عمرهای طولانی داشتند چنان چه نوح علیه السلام دو هزار و پانصد سال عمر نمود، و قرآن مجید ناطق است به اینکه نهصد و پنجاه سال در میان قوم مکث نمود، و حال آنکه در حدیثی ذکر کرده ایم مروی است اینکه: در قائم علیه السلام سنتی هست از نوح علیه السلام و آن طول عمر است. پس چگونه امر

قائم علیه السلام و طول عمر او را انکار می‌کنند و لیکن امثال آن را از پاره‌اموری که موافق مقتضای عقول نیستند، تصدیق می‌نمایند. بلکه بر ایشان لازم است که به اینها اقرار نمایند؛ زیرا که اینها از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده و همچنین بر ایشان لازم است اینکه به قائم علیه السلام اقرار نمایند؛ زیرا که کیفیت آن حضرت هم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده و مقتضای کدام عقل است از عقول اینکه ممکن بداند این را که اصحاب کهف سیصد و نه سال در غار مکث نمایند، و این را تصدیق نکرده‌اند مگر از طریق سمع - یعنی: از راه دلیل نقلی - پس چرا و جود و طول غیبت و ظهور قائم علیه السلام را نیز از راه سمع، تصدیق نمی‌کنند.

و چگونه تصدیق می‌کنند اخباری را که از وهب بن منبه و کعب الاحبار وارد می‌شود در خصوص پاره‌ای چیزهای ممتنع که هیچ یک از آنها در قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صحیح نیست! و تصدیق نمی‌کنند اخباری را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام وارد گردیده؛ در خصوص قائم علیه السلام و غیبت او در اینکه آن حضرت ظهور می‌کنند، بعد از آنکه اکثر خلائق در خصوص وی شک می‌کنند و از اعتقادی که در باره او کرده بودند بر می‌گردند. چنانچه اخبار صحیحه از ائمه علیهم السلام به این ناطق است! و انکار این دلیل نیست مگر از راه مکابره و در مقام دفع حق.

و چگونه قائل نمی‌شوند به اینکه وقتی که در زمانه دیده نشده، چیزی که در خصوص آن احتمال طول عمر داده شود. هر آینه واجب و لازم گردید اینکه سنت و طریقه اولین در خصوص طول عمر و مشهورترین جنسهای این زمان جاری و جنس مشهور تر از جنس قائم علیه السلام نیست، زیرا که آن حضرت در مشرق و مغرب در السنه کسانی که با او اقرار دارند و کسانی که او را انکار می‌کنند، مذکور است. وقتی که وقوع غیبت برای قائم علیه السلام که امام دوازدهم است، با وجود روایت صحیحه که از رسول صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده دروغ و بی‌اصل گردید، لازم آید که نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم دروغ و باطل شود. زیرا که آن حضرت غیبت قائم علیه السلام را خبر داده و او هم بنا بر گمان مخالفان واقع نشده؛ وقتی که کذب آن حضرت معاذ الله در خصوص یک خبر ثابت شد، لازم گردد که پیغمبر نباشد.

و چگونه تصدیق می‌کنند، خبر آن حضرت را در حضور عمار که آن حضرت فرمود که: او را طایفه ظالمان خواهند کشت، و در خصوص امیر المؤمنین علیه السلام که ریش مبارکش با خون سرش خضاب خواهد گشت، و در خصوص امام حسن علیه السلام که با زهر کشته می‌گردد، و درباره امام حسین علیه السلام که با شمشیر به درجه شهادت می‌رسد، و تصدیق نمی‌کنند خبر آن حضرت را در خصوص قائم علیه السلام و غیبت او و بیان نام و نسب وی بلکه آن حضرت در همه سخنانش راستگوست، و صحیح نمی‌شود ایمان بنده مگر در وقتی که از کرده پیغمبر و حکم او دل تنگ نشود و در همه امور نسبت به آن حضرت در مقام تسلیم باشد و در افعال و اقوال وی شک و ریب نکند، و این است معنی اسلام، زیرا که اسلام به معنی تسلیم و انقیاد است؛ و هر که غیر از اسلام دین دیگر بطلبد، از او هرگز مقبول نخواهد شد و در آخرت از جمله زیانکاران خواهد گردید.

و عجب‌ترین عجایب این است که مخالفان ما روایت کرده‌اند که: عیسی بن مریم از زمین کربلا می‌گذشت، آهوی چندی دید که در آن جا جمع شده‌اند، وقتی که حضرت عیسی علیه السلام را دیدند گریه‌گنان بسوی وی دویدند، در آن حال آن حضرت نشست و حواریون هم نشستند. پس به گریه و زاری آغاز نمود و حواریون هم گریستند و لیکن ندانستند که سبب نشستن و گریستن او چیست.

پس عرض کردند که: یا روح الله! چه چیز تو را می‌گریاند؟ فرمود که: آیا می‌دانید که این جا کدام زمین است؟ عرض کردند که: نمی‌دانیم، فرمود که: این جا زمینی است که در آن پسر پیغمبر آخر الزمان احمد مختار و نور دیده طاهره بتول فاطمه زهرا که شبیه مادر من است، کشته خواهد شد و در این جا هم مدفون خواهد گردید، و خاک این زمین از مشک پاکیزه‌تر است. زیرا که آن تربت آن شهید است، و طینت انبیا و اولاد ایشان اینگونه می‌باشد، و این آهوان به من می‌گویند که: ما در این سرزمین از راه شوق به تربت پسر پیغمبر آخر الزمان چرا می‌کنیم، و گمان آنها این بود که در آن سرزمین با امن و امان می‌باشند.

بعد از آن دست خود را به پشکلهای آن آهوان زد و آنها را بویید و گفت که: پروردگارا! اینها را باقی بگذار تا اینکه پدر این شهید اینها را ببویید تا اینکه صبر و تسلی بیابد. مخالفان گویند که: آنها تا ایام امیر المؤمنین علیه السلام باقی ماندند؛ حتی آن حضرت به زمین کربلا گذر نمود و آنها را بویید و گریه نمود و دیگران را هم گریانید، و این قصه را در آن جا خبر داد.

پس ایشان تصدیق می کنند به اینکه پشکلهای آن آهوان زیاده از پانصد سال باقی ماندند، بطوری که بادها و بارانها و مرور سالها و ماهها، آنها را تغییر نداد، و تصدیق نمی کنند، به اینکه قائم علیه السلام باقی می ماند تا وقتی که با شمشیر خروج می کند و دشمنان خدا را هلاک می گرداند، با وجود اخباری که در میان نام و نسب و غیبت آن حضرت در مدت مدیدی و جاری شدن سنت و شیوه اولین در خصوص طول عمر آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام وارد گردیده، و مکابره مخالفان در این باب نیست مگر از راه عناد و انکار حق. <sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، از پدرش، او از حمیری، او از احمد بن هلال، او از ابن محبوب، او از ابی ایوب و علاء، ایشان از محمد بن مسلم روایت کرده اند، او گفته که: از صادق علیه السلام شنیدم می فرمود که: «قیام قائم را از جانب پروردگار عالم برای مؤمنان علامات چندی قرار داده شده. عرض کردم که: خدای تعالی مرا فدای تو گرداند، آنها چیستند؟ فرمود که: قول خدای تعالی است «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ» یعنی: پیش از قیام قائم علیه السلام امتحان می کنیم شما مؤمنان را ﴿بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾ <sup>(۲)</sup> آن حضرت در تأویل آیه شریفه فرمود که: خداوند عالم می فرماید که: مؤمنان را امتحان می کنیم تا به رسیدن از سلاطین بنی فلان در اواخر سلطنتشان، و باگرسنگی که به سبب گرانی نرخها است، و با نقصان به هم رسانیدن

۱ - کمال الدین، ج ۲، ص ۵۲۹ تا ص ۵۳۲.

۲ - سوره بقره: آیه ۱۵۵.

اموال که به سبب کسادى تجارتها است، و بانقصان به هم رسانیدن نفوس خلاق که به سبب مرگ ناگهانی است، و باناقص شدن ثمرات که به سبب قلت ريع زراعت و قلت برکت آنها است و به تعجيل فرج مژده ده به کسانی که به این مصایب صبر می کنند. بعد از آن فرمود: یا محمد! اینکه گفتم، داخل تأویل است و خداوند عز و جل می فرماید:

﴿ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: تأویل او را نمی داند مگر خدای تعالی و آنان که علم در دلهاى ایشان راسخ و محکم است.<sup>(۲)</sup>

محمد بن ابراهیم در کتاب «الغیبه» از محمد بن همام، او از حمیری، او از ابن محبوب، او از ابن رثاب، او از محمد بن مسلم، مثل این را روایت نموده.<sup>(۳)</sup>

در کتاب «کمال الدین» از پدرش، او از حمیری، او از ابراهیم بن مهزیار، او از برادرش، علی، او از اهوازی، او از صفوان، او از محمد بن حکیم، او از میمون البان، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «پیش از قیام قائم علیه السلام پنج علامات هست: خروج سفیانی، و خروج یمانی، و نداکننده ای که از آسمان ندا می کند، و فرو بردن زمین لشکر را در بیداء، و قتل نفس زکیه».<sup>(۴)</sup>

در کتاب مذکور، از ابن ولید، او از صفار، او از ابن معروف، او از علی بن مهزیار، او از حجاج، او از ثعلبه، او از شعیب حداء، او از صالح غلام بنی عذراء روایت نموده، او گفته که: از صادق علیه السلام شنیدم می فرمود که: «میان قتل نفس زکیه و ظهور قائم علیه السلام فاصله نمی شود، مگر پانزده شب».<sup>(۵)</sup>

۱ - سوره آل عمران : آیه ۷.

۲ - کمال الدین، ج ۲، ص ۶۴۹، ح ۳. علامات الخروج.

۳ - غیبت نعمانی، ص ۲۵۰، باب ۱۴، ح ۵، ما روی فی العلامات.

۴ - کمال الدین، ج ۲، ص ۶۴۹، ح ۱، علامات الخروج.

۵ - مدرک پیشین، ص ۶۴۹، ح ۲.

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از فضل، او از ابن فضال، او از ثعلبه، مثل این را روایت نموده. (۱)

شیخ مفید در کتاب «ارشاد» مثل این را نقل کرده. (۲)

در کتاب «کمال الدین» از ابن ولید، او از ابن ابان، او از اهوازی، او از نصر، او از یحیی حلبی، او از حارث بن مغیره، او از میمون البان روایت نموده، او گفته که: در خیمه باقر علیه السلام در خدمت آن حضرت بودم، ناگاه دامن خیمه را بالا کرده فرمود که: «امر ما - یعنی: قیام قائم - اگر واقع گردد، از این آفتاب آشکارتر می شود. بعد از آن فرمود که: ندا کننده ای از آسمان ندا می کند که: فلان بن فلان اوست امام، و نام قائم علیه السلام را ذکر می کند، و ابلیس از زمین ندا می کند چنان چه به نام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شب عقبه ندا نمود». (۳)

و آن شبی بود که منافقان قتل حضرت رسالت پناه را تمهید نموده بودند.

در کتاب مذکور، به این اسناد از اهوازی، او از صفوان، او از عیسی بن اعین، او از معلی بن خنیس، او از صادق علیه السلام نقل نموده که، آن حضرت فرمود که: «خروج سفیانی از جمله امور محتومه است. یعنی: از قضای الهی گذشته، تغییر و تبدیل را بر آنها راه نیست، و خروجش در ماه رجب واقع خواهد شد». (۴)

در کتاب مذکور، به این اسناد از اهوازی، او از حماد بن عیسی، او از ابراهیم بن عمر، او از ابی ایوب او از حارث بن مغیره، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «صیحه آن است که در شب جمعه بیست و سوم ماه رمضان واقع می شود». (۵)

۱ - غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۵، ح ۴۴۰، علائم الظهور الحجة علیه السلام.

۲ - ارشاد شیخ مفید، ص ۳۶۰، فی ذکر علامات ...

۳ - کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۰، ح ۴، علامات الخروج.

۴ - مدرک پیشین، ص ۶۵۰، ح ۵.

۵ - مدرک پیشین، ص ۶۵۰، ح ۶.



در کتاب مذکور، بدین اسناد از اهوازی، او از ابن ابی عمیر او از عمر بن حنظله روایت نموده، او گفته که: از صادق علیه السلام شنیدم می فرمود که: «پیش از قیام قائم علیه السلام پنج علامت هستند محتوم که تغییر نخواهند یافت: خروج یمانی، و خروج سفیانی و صیحه، و قتل نفس زکیه، و فرو بردن زمین لشکر را در بیدا»<sup>(۱)</sup>.

محمد بن ابراهیم در کتاب «الغیبه» از محمد بن همّام، او از فزاری، او از عبدالله بن خالد تمیمی، او از بعضی اصحاب ما، ایشان از ابن ابی عمیر مثل این حدیث را نقل نموده، و در این روایت چنان ذکر کرده که آن صیحه از آسمان می آید.<sup>(۲)</sup>

در کتاب «کمال الدین» از پدرش، او از سعد، او از ابن ابی الخطاب، او از جعفر بن بشیر، او از هشام بن سالم، او از زراره، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «منادی به نام قائم علیه السلام ندا می کند. عرض کردم که: آیا آن را همه کس می شنود یا اینکه اختصاص به بعضی دارد؟ می فرمود که: همه می شنوند، لیکن هر طایفه آن را به زبان خود می شنوند می فهمد. عرض کردم که: بنابراین کسی با قائم علیه السلام مخالفت نمی کند زیرا که به نامش ندا کرده می شود که ابلیس ایشان را به حال خود نمی گذارد، حتی در آخر شب ندا می کند و به سبب آن ندا، به دلهای خلائق شک می اندازد»<sup>(۳)</sup>.

**مؤلف گوید که:** ظاهر این است که عبارت حدیث آخر روز است نه آخر شب. یعنی: ندای ابلیس در آخر روز واقع خواهد شد چنان چه بعد از این در اخبار مذکور می شود، پس مظنون آن است که: این غلط از نسخه نویس صادر شده، و در بعضی نسخه ها که به نظر رسیده آخر شب هرگز مذکور نشده.

در کتاب مذکور، از ماجیلویه، او از عمّ خویش، او از کوفی، او از ابن ابی عمیر، او از ابن اذینه روایت نموده که، صادق علیه السلام گفت که: پدرم گفت که: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود

۱- مدرک پیشین، ص ۶۵۰، ح ۷.

۲- غیبت نعمانی، ص ۲۵۲، ب ۱۴، ح ۹، ما روی فی العلامات.

۳- کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۰، ح ۸، علامات الخروج.

که: «پسر زن جگرخوار از وادی یابس خروج می‌کند، او مردی است مستوی التامه و کلشت سر و وحشی صورت، یعنی: رویش به نحوی است که هر که ببیند و حشت می‌کند، و در رویش نشانه آبله هست، اگر به بینی گمان می‌کنی که کور است، و نامش عثمان و نام پدرش عنبسه از اولاد ابی سفیان است، پس خروج می‌کند تا اینکه به زمین مقرر و معین - یعنی: زمین نجف یا کوفه - می‌رسد و در بالای منبر آن جا قرار می‌گیرد»<sup>(۱)</sup>.

در کتاب مذکور، از همدانی، او از علی، او از پدرش، او از ابن ابی عمیر، او از حماد، او از عمر بن یزید روایت نموده، او گفته که: صادق علیه السلام به من فرمود که: «اگر سفیانی را ببینی، هر آینه خبیث‌ترین خلائق را دیده‌ای، رنگ و ریش سرخ و چشمش کبود است در ظاهر به یگانگی خدا اقرار می‌کند لیکن به سبب افعال قبیحه و اعمال شنیعه مستوجب آتش دوزخ گردد، و خبائثش به جایی می‌رسد که کنیز امّ ولد خویش را از ترس اینکه مبادا جای او را به دشمنان بدهد زنده در گور می‌کند»<sup>(۲)</sup>.

در کتاب مذکور، از پدرش و ابن ولید، ایشان از محمد بن ابی القاسم، او از کوفی، او از حسین بن سفیان، او از قتیبه بن محمد، او از عبدالله بن ابی منصور روایت نموده، او گفته که: نام سفیانی را از صادق علیه السلام پرسیدم، فرمود که: «با نامش چه کار داری، وقتی که به خزاین پنج شهر از شهرهایی که دمشق و حمص و فلسطین و اردن و قنسرین باشد متصرف گردید، در آن وقت منتظر فرج باشید. عرض کردم که: ایام مدّت سلطنتش نه ماه است؟ فرمود: نه و لیکن هشت ماه سلطنت می‌کند و یک روز از آن بیشتر نمی‌شود»<sup>(۳)</sup>.

در کتاب مذکور، از ماجیلویه، او از عمّ خویش، او از کوفی، او از پدرش، او از

۱ - مدرک پیشین، ص ۶۵۱، ح ۹.

۲ - مدرک پیشین، ص ۶۵۱، ح ۱۰.

۳ - مدرک پیشین، ص ۶۵۱، ح ۱۱.

ابی مغری، او از معلی بن خنیس، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «صدای جبرئیل علیه السلام از آسمان می آید و صدای ابلیس از زمین، و شما به صدای اوّل تابع شوید و حذر کنید از اینکه به صدای دوم فریفته باشید.»<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، از ابن متوکل، او از حمیری، او از ابن عیسی، او از ابن محبوب، او از ثمالی روایت نموده، او گفته که: «به خدمت صادق علیه السلام عرض کردم که: باقر علیه السلام می فرمود که: خروج سفیانی از جمله امور محتومه است - یعنی: باید واقع بشود - فرمود: آری چنین است، و اختلاف بنی عباس و قتل نفس زکیه و خروج قائم علیه السلام هم امور محتومه هستند. عرض کردم که: ندا چگونه واقع خواهد شد؟ فرمود که: ندا کننده ای در اوّل روز از آسمان ندا می کند که: آگاه شوید؟ بدرستی که حق با علی و شیعه اوست، بعد از آن ابلیس لعین در آخر آن روز ندا می کند که: آگاه شوید؟ بدرستی که حق با سفیانی و اتباع اوست، در آن حال آنان که باطنشان خبیث است، در شناختن حق شک می کنند.»<sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور، از ابن ولید، او از ابن ابان، او از اموازی، او از نصر، او از یحیی حلبی، او از حکم خیاط، او از محمد بن همّام، او از ورد، او از باقر علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «در پیشاپیش ظهور این امر دو علامت خواهد آمد: یکی گرفتن ماه در پنجم ماه، و دیگری گرفتن آفتاب در پانزدهم آن، و اینگونه خسوف و کسوف از وقت فرود آمدن آدم علیه السلام به زمین تا این وقت واقع نشده. پس در آن وقت حساب منجمان باطل می شود، زیرا که به قاعده اهل هیأت و تنجیم خسوف ماه باید نیمه ماه یا در نزدیکی آن واقع شود، و کسوف آفتاب در اواخر آن. پس وقوع خسوف ماه در پنجم و وقوع کسوف آفتاب در پانزدهم، موجب بطلان حساب منجمان است.»<sup>(۳)</sup>

محمد بن ابراهیم در کتاب «الغیبه» از ابن عمده، او از قاسم بن محمد، او از عبیس بن

۱- مدرک پیشین، ص ۶۵۲، ح ۱۳.

۲- مدرک پیشین، ص ۶۵۲، ح ۱۴.

۳- مدرک پیشین، ص ۶۵۵، ح ۲۵.

هشام، او از ابن جبلة، او از حکم بن ایمن، او از ورد برادر کمیت، مثل این حدیث را روایت نموده. (۱)

در کتاب «کمال الدین» بدین اسناد، از اهوازی، او از صفوان، او از عبدالرحمان ابن حجاج، او از سلیمان بن خالد روایت نموده، او گفته که: از صادق علیه السلام شنیدم می فرمود که: «در پیشاپیش ظهور قائم علیه السلام دو نوع مرگ به خلائق رو خواهد آورد: یکی موت احمر و دیگری موت ابیض. خلائق را به نوعی فرا می گیرد که از هر هفت نفر، پنج نفر هلاک می شوند. موت احمر شمشیر و موت ابیض طاعون». (۲)

در کتاب مذکور، از ابن متوکل، او از سعد آبادی، او از برقی، او از پدرش، او از ابن ابی عمیر، او از ابی ایوب، او از ابی بصیر، او از صادق علیه السلام نقل نموده که: آن حضرت فرمود که: «پیش از قائم علیه السلام در پنجم ماه رمضان آفتاب منکسف خواهد شد». (۳)

**مؤلف گوید که:** احتمال هست که خسوف ماه و کسوف آفتاب هر دو واقع شوند، آن حضرت کسوف آفتاب را تنها بیان فرموده، بنابراین با خبرهای گذشته منافات ندارد و گمان که آن حضرت خسوف ماه را در این حدیث بیان فرموده باشد لیکن به سبب سهو راوی سقط شده.

در کتاب مذکور، به این اسناد، از ابی ایوب، او از ابی بصیر و محمد بن مسلم روایت کرده، ایشان گفته اند که: از صادق علیه السلام شنیدیم می فرمود که: «این امر ظاهر نمی شود تا وقتی که دو ثلث خلائق از دین خودشان برگردند و مرتد شوند، پس به آن حضرت گفته شد که: وقتی که دو ثلث خلائق از دین بدر رفتند، چه قدر می ماند، یعنی: چندان باقی نمی ماند؟ فرمود: آیا راضی نمی شوید به اینکه شما در آن ثلث باشید که باقی مانده». (۴)

۱ - غیبت نعمانی، ص ۲۷۱، باب ۱۴، ح ۴۶، ما روی فی العلامات.

۲ - کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۵، ح ۲۷، علامات الخروج.

۳ - مدرک پیشین، ح ۲۸.

۴ - مدرک پیشین، ح ۲۹.

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از قرقاره، او از نصر بن لیث مروزی، او از ابن طلحة جحدری روایت نموده او گفته که: عبدالله بن لهیعه به ما خبر داد از ابی زرعه، او از عبدالله بن رزین، او از عمّار بن یاسر که عمّار گفت که: «دولت اهل بیت پیغمبر در آخر الزّمان ظاهر خواهد شد و برای آن علامتهای چندی است، وقتی که آنها را دیدید در جای خودتان بنشینید و دستها و زبانهای خود را نگه بدارید تا وقتی که آن علامتها بگذرد.

پس وقتی که اهل روم و طایفه ترک، غبار فتنه را بر شماها برانگیختند و لشکرها آراسته شدند و خلیفه شما که به فراهم آوردن اموال حریص است وفات نموده و مردی درست کردار در جای وی نشست، پس بعد از چند سالی از بیعتش به در می روند و زوال دولتشان - یعنی: بنی عباس - از سمتی می رسد که ابتدای برپا شدن آن هم از سمت آن بوده، زیرا که زوال دولتشان به دست هلاکوخان گردید که از سمت خراسان خروج نمود چنان چه ابتدای برپا بودن آن به دست ابو مسلم شد که او هم از آن سمت خروج کرد و اهل روم و طایفه ترک با هم مخالفت می کنند و جنگ در روی زمین بسیار گردد.

و ندا کننده ای از قلعه دمشق ندا می کند که: وای بر اهل زمین از شری که نزدیک شده، و سمت غربی مسجد دمشق به زمین فرو می رود بطوری که دیوارش بالمرّة خراب می شود، و سه نفر در شام خروج می کنند، و همه ایشان طالب سلطنت می باشند یکی از ایشان ابلق، و دیگری سرخ مو و سرخ رنگ، و سومین از اهل بیت ابی سفیان است که از کلب خروج می کند - و آن جایی است در نزدیکی دمشق که قبر الیاس نبی در آن جا است - و مردم را به دمشق جمع می کند و اهل مغرب به سمت مصر خروج می کنند.

و داخل شدن ایشان به مصر علامت خروج سفیانی است و پیش از این خروج می کند کسی که خلیق را بسوی آل محمد صلی الله علیه و آله می خواند، و طایفه ترک در شهر حیره که در پشت کوفه واقع است. و اهل روم در فلسطین فرود آیند، در آن وقت عبدالله

خروج می کند تا اینکه لشکرشان در قرقیسا در کنار نهر به هم دیگر بر می خورند و جنگ عظیم می کنند و صاحب لشکر مغرب شهرها را می گیرد و مردان را به قتل می رساند و زنان را اسیر می کند، بعد از آن با شدت حال مراجعت می کند تا اینکه سفیانی در شهر جزیره فرود می آید، در آن حال یمانی می آید و هر چه از اموال و غیر آن جمع کرده اند، همه را سفیانی از ایشان می گیرد.

و بعد از آن به کوفه می رود و یاران آل محمد علیهم السلام را در آن جا به قتل می رساند و یک نفر مرد بزرگ نامدار را هم از ایشان می کشد، بعد از آن مهدی علیه السلام خروج می نماید و سردار لشکرش شعیب بن صالح نام مردی می باشد. وقتی که اهل شام دانستند که لشکر مهدی علیه السلام به جنگ سفیانی مهیا شده لشکر برداشته به عزم جنگ کردن مهدی علیه السلام به مکه می روند، پس در این اثنا نفس زکیه کشته می شود و برادرش در آن وقت در مکه می باشد لیکن به او متوجه و متعرض نمی شوند. اندک زمانی بعد از آن ندا کننده ای از آسمان صدا می کند که: ای گروه خلائق! امیر شما فلان است و او مهدی است که زمین را را پر از عدل گرداند چنان چه پرا از ظلم و جور گردید». (۱)

شیخ طوسی از جماعتی، ایشان از تلعبری، او از احمد بن علی رازی، او از محمد بن علی، او از عثمان بن احمد سفاک، او از ابراهیم بن عبدالله هاشمی، او از یحیی بن ابی طالب، او از علی بن عاصم، او از عطاء بن سائب، او از پدرش، او از عبدالله بن عمر روایت نموده، او گفته که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: قیامت قیام نمی کند تا وقتی که تخمینا شصت نفر کذاب خروج کنند، هر یکی از ایشان گوید که: من پیغمبرم». (۲)

شیخ مفید در کتاب «ارشاد» از یحیی بن ابی طالب، او از علی بن عاصم، مثل این را روایت نموده. (۳)

۱ - غیبت شیخ طوسی، ص ۴۶۳، ح ۴۷۹، علائم الظهور الحجة علیه السلام.

۲ - مدرک پیشین، ص ۴۲۴، ح ۴۲۴، علائم الظهور الحجة علیه السلام.

۳ - ارشاد شیخ مفید، ص ۳۵۸، فی ذکر علامات.

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از فضل بن شاذان، او از وِشَا، او از احمد بن عائذ، او از ابی خدیجه روایت کرده که، صادق علیه السلام فرمود که: «قائم علیه السلام خروج نمی کند تا وقتی که دوازده نفر از بنی هاشم خروج کنند و هر یکی از ایشان خلایق را به اطاعت خود بخواند.»<sup>(۱)</sup>

شیخ مفید در کتاب «ارشاد» از وِشَا، مثل این را نقل نموده.<sup>(۲)</sup>

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از ابن فضال، او از حماد، او از حسین بن مختار، او از ابی نصر، او از عامر بن واثله، او از امیر المؤمنین علیه السلام نقل نموده که، آن حضرت گفت که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: «ده چیز هست که از قبل قیام قیامت باید ظاهر شوند: خروج سفیانی و دجال و آمدن دخان و دابة الارض و خروج قائم علیه السلام و طلوع آفتاب از مغرب و فرود آمدن عیسی علیه السلام و فرو بردن زمین در سمت مشرق زمین و فرو بردن زمین در جزیره عرب و آتشی که از عقر زمین شهر عدن بیرون می شود و خلایق را بسوی محشر می راند.»<sup>(۳)</sup>

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از ابن فضال، او از حماد، او از ابراهیم بن عمر، او از عمر بن حنظله، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «بیش از قیام قائم علیه السلام پنج علامت ظاهر خواهد شد و آنها: صیحه و خروج سفیانی و خسف زمین در پیدا و خروج یمانی و قتل نفس زکیه است.»<sup>(۴)</sup>

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از فضل بن شاذان، او از نصر بن مزاحم، او از عمرو بن شمر، او از جابر روایت نموده، او گفته که: «به خدمت باقر علیه السلام عرض کردم که: این امر کی واقع خواهد شد؟ فرمود: یا جابر! این امر از کجا واقع می شود و حال آنکه هنوز قتل

۱ - غیبت شیخ طوسی، ص ۴۳۷، ح ۴۲۸، علائم الظهور الحجة علیه السلام.

۲ - ارشاد شیخ مفید، ص ۳۵۸، فی ذکر علامات.

۳ - غیبت شیخ طوسی، ص ۴۳۶، ح ۴۲۶، علائم الظهور الحجة علیه السلام.

۴ - مدرک پیشین، ح ۴۲۱.

بسیار در میان شهر حیره و کوفه واقع نشده»<sup>(۱)</sup>.

شیخ مفید در کتاب «ارشاد» از عمرو بن شمر، مثل این را روایت کرده.<sup>(۲)</sup>  
 شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از فضل، او از ابن ابی نجران، او از محمد بن سنان، او  
 از حسین بن مختار، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود: «وقتی که  
 دیوار مسجد کوفه از سمت خانه عبدالله بن مسعود خراب گردید، دولت بنی فلان -  
 یعنی: عباس - زایل گردد، آگاه شوید بدرستی که خراب کننده آن دیوار آن را تعمیر  
 نمی کند»<sup>(۳)</sup>.

شیخ مفید در کتاب «ارشاد» از محمد بن سنان، مثل این را نقل نموده.<sup>(۴)</sup>  
 محمد بن ابراهیم در کتاب «الغیبه» از عبدالواحد، او از محمد بن جعفر، او از ابن  
 ابی الخطاب، او از محمد بن سنان، او از حسین بن مختار، او از خالد قلانسی، مثل این  
 را نقل کرده.<sup>(۵)</sup>

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از فضل، او از سیف بن عمیره، او از بکر بن محمد  
 ازدی، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «خروج این سه نفر که  
 خراسانی و سفیانی و یمانی باشد در یک سال، و در یک ماه و در یک روز واقع خواهد  
 شد. و در میان ایشان از یمانی هدایت کننده تر نیست، او خلائق را بسوی حق هدایت  
 می کند»<sup>(۶)</sup>.

شیخ مفید در کتاب «ارشاد» از ابن عمیره، مثل این را نقل نموده.<sup>(۷)</sup>

۱ - مدرک پیشین، ص ۴۴۵، ح ۴۴۱.

۲ - ارشاد شیخ مفید، ص ۳۶۰، فی ذکر علامات.

۳ - غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۶، ح ۴۴۲. علائم الظهور الحجة علیه السلام.

۴ - ارشاد شیخ مفید، ص ۳۶۰، فی ذکر علامات.

۵ - غیبت نعمانی، ص ۲۷۶، ب ۱۴، ح ۵۷، ما روی فی العلامات.

۶ - غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۶، ح ۴۴۳. علائم الظهور الحجة علیه السلام.

۷ - ارشاد شیخ مفید، ص ۳۶۰، فی ذکر علامات.



شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از فضل، او از ابن فضال، او از ابن بکیر، او از محمد بن مسلم روایت نموده، او گفته که: پیش از خروج سفیانی، خروج مصری و یمانی واقع خواهد شد. (۱)

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از فضل، او از عثمان بن عیسی، او از درست، او از عمّار بن مروان، او از ابی بصیر روایت نموده، او گفته که: «از صادق علیه السلام شنیدم می فرمود که: هر که برای من بمردن عبدالله - یعنی: سفیانی - ضامن شود هر آینه من هم برای او به قیام قائم ضامن می شوم. بعد از آن فرمود که: وقتی که عبدالله مرد خلائق دیگر بر سر کسی جمع نمی شوند، و این امر ان شاء الله منتهی نمی شوید مگر به صاحب شما، و بعد از این سلطنت سالها از میان برداشته می شود و سلطنت ماه و روز به میان می آید، یعنی: بعد از این مدّت سلطنت هیچ کس به یک سال نمی رسد بلکه مدّت هر یکی از سلطنتها چند ماهی یا چند روزی می شود. عرض کردم که: آیا آن عصری که سلطنت ماه و روز به میان می آید طول می یابد؟ فرمود: نه». (۲)

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از فضل، او از محمد بن علی، او از سلام بن عبدالله، او از ابی بصیر، او از بکر بن حرب، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «دولت بنی فلان - یعنی: بنی عباس - زایل نمی شود تا وقتی که به روی یکدیگر شمشیر بکشند؛ وقتی که با همدیگر مخالفت نمودند، آن وقت دولتشان پایمال گردد». (۳)

شیخ مفید در کتاب «ارشاد» و شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از فضل، او از بزنی، او از ابی الحسن رضا علیه السلام روایت نموده اند که، آن حضرت فرمود که: «از جمله علامتهای فرج، حادثه ای است که در مابین الحرمین - یعنی: در میان مدینه و مکه - واقع

۱ - غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۷، ح ۴۴۴، علائم الظهور الحجة علیه السلام.

۲ - مدرک پیشین، ح ۴۴۵.

۳ - مدرک پیشین، ح ۴۴۶.

می شود. عرض کردم که: آن حادثه کدام است؟ فرمود: در مابین الحرمین تعصبی و نزاعی اتفاق می افتد، و در آن نزاع فلان شخص پانزده نفر از اولاد فلان به قتل می رساند،<sup>(۱)</sup> ظاهر این است که ایشان از اولاد بنی عباسند.

ایضاً در این دو کتاب مذکور، از فضل، او از ابن فضال و ابن ابی نجران، ایشان از حماد بن عیسی، او از ابراهیم بن عمر یمانی، او از ابی بصیر، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «سلطنت این جماعت زایل نمی شود تا وقتی که مردم را روز جمعه در کوفه عرضه تیغ بی دریغ کنند. گویا سرهای کشتگان را می بینم که در میان مسجد و دکانین و صابون فروشان افتاده».<sup>(۲)</sup>

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از فضل، او از عبدالله بن جبله، او از ابی عمّار، او از علی بن ابی مغیره، او از عبدالله بن شریک عامری، او از عمیره دختر نفیل روایت نموده، او گفته که: از حسن بن علی علیه السلام شنیدم می فرمود که: «این امری که منتظر ظهور آن هستید، واقع نخواهد شد تا وقتی که بعضی از شما از بعضی دیگر تبرّی نماید، و بعضی از شما بر بعضی دیگر لعن کند، و بعضی به روی بعض دیگر تف بسیندازد، و بعضی به کفر بعضی دیگر شهادت دهد. عرض کردم که: بنابراین در آن زمان خیر نمی باشد؟ فرمود که: همه خیرها در آن وقت است، زیرا که در آن زمان قائم علیه السلام ظهور می کند و همه اینها را بر می دارد».<sup>(۳)</sup>

در کتاب مذکور از فضل، او از علی بن اسباط، او از محمد بن ابی البلاد، او از علی بن محمد اودی، او از پدرش، او از جدّش روایت نموده، او گفته که: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: «اندکی پیش از ظهور قائم علیه السلام موت احمر و موت ابیض واقع می شود و دوبار

۱- ارشاد شیخ مفید، ص ۳۶۰، فی ذکر علامات و غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۸، ح ۴۴۷، علائم الظهور

الحجّة علیه السلام.

۲- ارشاد شیخ مفید، ص ۳۶۰، فی ذکر علامات، و غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۸، ح ۴۴۸، علائم الظهور الحجّة.

۳- غیبت شیخ طوسی، ص ۴۲۷، ح ۴۲۹، علائم الظهور الحجّة.

ملخ می آید، یکی در وقتش - یعنی: در وقت زراعت - و دیگری در غیر وقتش، رنگ آنها مانند خون سرخ می باشد. موت احمر قتل به شمشیر و موت ابیض طاعون»<sup>(۱)</sup>

شیخ مفید در کتاب «ارشاد» از محمد بن ابی البلاد، مثل این را روایت نموده.<sup>(۲)</sup>

محمد بن ابراهیم در کتاب «الغیبه» از علی بن حسین، او از محمد بن یحیی، او از محمد بن حسان، او از محمد بن علی کوفی، او از ازدی ...، مثل این را نقل کرده.<sup>(۳)</sup>

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از فضل، او از نصر بن مزاحم، او از ابی نهبعه، او از ابی زرعه، او از عبدالله بن رزین، او از عمّار بن یاسر (رض) روایت نموده، او گفته که: «دعوت و خلافت اهل بیت پیغمبر شما در آخر زمان واقع خواهد شد، پس حالا در جای خود بنشینید و خودتان را نگه بدارید از اینکه در روی زمین لشکرکشی بکنید. وقتی که طایفه ترک و اهل روم باهم در افتادند و جنگ در روی زمین بسیار گردید و ندا کننده‌ای در حصار دمشق ندا کرد که: وای بر شما از شری که نزدیک شده، و دیوار مسجد دمشق خراب گردید. آن وقت رسیدن فرج نزدیک می باشد یا اینکه آن وقت برای لشکر مهیا باشید»<sup>(۴)</sup>.

در کتاب مذکور، از فضل، او از ابی نجران، او از محمد بن سنان، او از ابی الجارود، او از محمد بن بشر، او از محمد بن حنّیه روایت نموده، او گفته: به خدمت آن حضرت عرض کردم که: «ظهور این امر طول کشید تا بکی ظاهر نخواهد شد؟ چون سخن را از من شنید، سرش را جنبانید. بعد از آن فرمود که: این امر از کجا واقع می شود و حال آنکه روزگار هنوز به اهل خویش، شدت و محنت نرسانیده! و از کجا واقع می شود این امر و حال آنکه برادران دینی هنوز یکدیگر جفا ننموده اند! و این

۱ - مدرک پیشین، ص ۴۳۸، ح ۴۳۰.

۲ - ارشاد شیخ مفید، ص ۳۵۹، فی ذکر علامات.

۳ - غیبت نعمانی، ص ۲۷۷، باب ۱۴، ما روی فی العلامات.

۴ - غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۱، ح ۴۳۲، علامات الظهور الحجة.

امر از کجا ظاهر می شود و حال آنکه هنوز سلطان، جور و ستم نکرده! و از کجا واقع می شود و حال آنکه هنوز زندیقی از شهر قزوین به ریاست برنخاسته تا اینکه پرده ناموس اهل آن جا را بدرد و بزرگان ایشان را گمنام گرداند بطوری که گویا هیچ نبوده اند، و حصار آن جا را تغییر دهد، و بهجت و بهای آن جا را زایل گرداند. در آن وقت هر که از او بگریزد، هر آینه او را می یابد و می گیرد. و هر که با وی بجنگد، در دستش کشته می شود؛ و هر که او از گوشه گیری بورزد، هر آینه فقیر و بی چیز گردد و هر که به او تبعیت نماید، کافر می شود. حتی ایشان دو فرقه می شوند فرقه بر دین خود می گیرند و دیگری بر دنیای خویش.<sup>(۱)</sup>

شیخ مفید در کتاب «ارشاد» و شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از فضل، او از حسن ابن محبوب، او از عمرو بن ابی مقدم، او از جابر جعفی، او از باقر علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «در جای خود بنشین و دست و پای خویشان را مجنبان تا وقتی که ببینی آن علامتها را که الحال برای تو ذکر می کنم، و تو را چنان نمی بینم که آنها را دریابی و آن علامات اینها هستند که: بنی فلان به یکدیگر می افتند، و ندا کننده ای از آسمان با خبر فتح و فرج ندا می کنند و صدای وی از سمت ناحیه دمشق به شماها می رسد، و دهی جابیه نام از دهات شام به زمین فرو می رود، و بعد از این ترکان که برادران دینی شمایند رو می آورند تا اینکه در شهر جزیره فرود می آیند، و خارجیان اهل روم رو، می آورند تا اینکه در رمله منزل می کنند. پس در همین سال در هر زمین از نواحی مغرب، اختلاف و جنگ بسیار واقع می شود، و اول سرزمینی که خراب خواهد شد شام است. در آن وقت اهل شام و غیر ایشان سه گروه می باشند و در زیر سه بیرق: یکی بیرق ابقع و او مردی است ابلق بدن، و دیگری بیرق اصهب و او مردی است سرخ مو و سرخ، رنگ و سومین بیرق سفیانی است.»<sup>(۲)</sup>

۱. مدرک پیشین، ح ۴۳۳.

۲. ارشاد شیخ مفید، ص ۳۵۹. فی ذکر علامات و غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۱. ح ۴۳۴. علائم الظهور الحجة.

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از احمد بن علی رازی، او از مقانعی، او از بگّار بن احمد، او از حسن بن حسین، او از عبدالله بن بکیر، او از عبدالملک بن اسماعیل اسدی، او از پدرش روایت نموده، او گفته که: سعید بن جبیر به من خبر داد گفته که: «در سالی که مهدی علیه السلام ظهور می کند، بیست و پنج بار باران می بارد بطوری که اثر و برکت آن ظاهر می شود».<sup>(۱)</sup>

و از کعب الاحبار روایت شده که او گفت: «وقتی که از بنی عباس مردی عبدالله نام که صاحب عین است به سلطنت رسید، هر آینه ابتدا و انتها دولتشان با اوست و او مفتاح فنا و شمشیر فنا است. وقتی که نامه او در شهر شام خوانده شد که: این نامه است از جانب بنده خدا عبدالله امیر مؤمنان، هر آینه بعد از اندکی به شما خبر می رسد که نامه ای در منبر مصر خوانده گردید بدین نهج که: این نامه ای است از بنده خدا عبدالرحمان امیر مؤمنان».<sup>(۲)</sup>

و در حدیث دیگر گفته که: «سلطنت با بنی عباس است تا وقتی که خبر به شما برسد که در مصر نامه ای خوانده شد بدین نهج که: این نامه ای است از بنده خدا عبدالرحمان امیر المؤمنان. وقتی که این واقع شد، بدانید که دولتشان زایل گردیده و مدّت سلطنتشان به آخر رسیده. پس وقتی که در اوّل روز نامه از جانب بنی عباس خوانده شد که: این نامه ای است از بنده خدا عبدالله امیر مؤمنان، هر آینه منتظر نامه باشید که در آخر همان روز بر شما خوانده می شود بدین نهج که: این نامه ای است از بنده خدا عبدالرحمان امیر مؤمنان. راوی گوید که: وای باد بر عبدالله از خروج عبدالرحمان».<sup>(۳)</sup>

**مؤلف گوید که:** مراد از صاحب عین آن است که اوّل نامش حرف عین است، و مراد از اینکه ابتدا و انتها دولتشان با او است، این است که در اوّل دولتشان و در آخر آن

۱ - غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۳، ح ۴۳۵، علائم الظهور النجفة.

۲ - مدرک پیشین، ح ۴۳۶.

۳ - مدرک پیشین، ذیل ح ۴۳۶.

خلافت با عبدالله نام است چنانچه اول خلفاء ایشان ابو العباس عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بود و آخرشان عبدالله مستنصر بود ملقب به مستعصم، و تصحیح سایر فقرات این خبر برای ما ضروری نیست، زیرا که از «کعب الاخبار» روایت شده و سندش تا به معصوم علیه السلام نرسیده.

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» آورده که: حدلم بن بشیر نقل کرده که به خدمت علی بن الحسین علیه السلام عرض کردم که: خروج مهدی علیه السلام را برای من وصف کن و علامتهای آن را به من بشناسان. فرمود: «که پیش از خروج او، مردی مشهور به عرف سلمی در سرزمین جزیره خروج می کند و منزلش در تکریت - و آن شهری است فیما بین بغداد و موصل - و کشته شدنش در مسجد دمشق می باشد، بعد از او شعیب بن صالح از سمرقند خروج می کند، بعد از آن سفیانی ملعون از وادی یابس خروج می نماید. و از اولاد عتبه بن ابی سفیان است. وقتی که امر سفیانی ظاهر گردید، مهدی علیه السلام خود را پنهان می کند بعد از آن خروج می نماید»<sup>(۱)</sup>.

در کتاب مذکور آورده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مروی است که آن حضرت فرمود که: «در قزوین خروج می کند مردی که نامش نام پیغمبری است از پیغمبران، و خلاق به اطاعتش شتاب می کند، و مشرکان و مؤمنان از ترس وی می گریزند به حدی که کوهها از ایشان پر می شوند»<sup>(۲)</sup>.

شیخ مفید در کتاب «ارشاد» و شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از فضل بن شاذان، او از احمد بن محمد بن ابی نصر، او از ثعلبه، او از بدر بن خلیل ازدی روایت کرده، او گفته که: باقر علیه السلام فرمود که: «پیش از قیام قائم علیه السلام دو علامت ظاهر می شود که مانند آنها از وقت فرود آمدن آدم علیه السلام به روی زمین تا حال واقع نشده، یکی کسوف آفتاب در نیمه ماه رمضان، و دیگری خسوف قمر در آخر آن. در آن حال مردی عرض کرد: یا بن رسول

۱ - مدرک پیشین، ج ۴۳۷.

۲ - مدرک پیشین، ص ۴۴۴، ج ۴۳۸.

الله! قاعده چنان است که آفتاب در آخر ماه، و ماه در نیمه ماه گرفته می شوند. فرمود به آن چه که می گویی دانا هستم لیکن آنها دو علامتی و آیتی اند که از وقت فرود آمدن آدم علیه السلام به روی زمین تا حال واقع نشده اند»<sup>(۱)</sup>.

محمد بن ابراهیم در کتاب «الغیبه» از ابن عمده، او از علی بن حسن، او از محمد و احمد پسران حسن، ایشان از پدرشان، او از ثعلبه بن میمون، او از عبید بن خلیل، او از باقر علیه السلام مثل این را روایت کرده.<sup>(۲)</sup>

کلینی در کتاب کافی از چند نفری، ایشان از سهل، او از بزطی، او از ثعلبه، او از بدر، مثل این را روایت کرده.<sup>(۳)</sup>

شیخ مفید در کتاب «ارشاد» و شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از فضل، او از ابن اسباط، او از حسن بن جهم نقل نموده، او گفته که: مردی از ابی الحسن علیه السلام پرسید که: فرج کی خواهد شد؟ آن حضرت به من فرمود که: «کدام یکی را می خواهی به طریق تفصیل بیان نمایم یا به طریق اجمال؟! عرض کردم که: اجمالاً بیان بفرما، فرمود: فرج در وقتی است که بیرقهای قیس در مصر، و بیرقهاکنده در خراسان به جنبش آیند. راوی گوید که: شک دارم در اینکه آن حضرت کنده را ذکر نمود یا غیر آن را»<sup>(۴)</sup>.

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از فضل، او از ابن محبوب، او از بطائنی، او از ابی بصیر، او از صادق علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «در پیشاپیش ظهور قائم علیه السلام قحط سالی واقع گردد که خرما در سردرخت نارسیده خورده می شود، پس در آن وقت شکایت مکن»<sup>(۵)</sup>.

۱- ارشاد شیخ مفید، ص ۳۵۹، فی ذکر علامات و غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۴، ح ۴۳۹، علائم الظهور الحجة.

۲- غیبت نعمانی، ص ۲۷۱، باب ۱۴، ح ۲۵، ما روی فی العلامات.

۳- کافی، ج ۸، ص ۲۱۲، ح ۲۵۸، آیتان تکونان قبل قیامه علیه السلام.

۴- ارشاد شیخ مفید، ص ۳۶۰، فی ذکر علامات و غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۸، ح ۴۴۹، علائم الظهور الحجة.

الحجة علیه السلام.

۵- غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۹، ح ۴۵۰، علائم الظهور الحجة.

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از فضل، او از احمد بن عمر بن سالم، او از یحیی بن علی، او از ربیع، او از ابی لبید روایت نموده که، او گفت که: «اهل حبش، بیت الله را تغییر می دهند و آن را خراب می کنند، و حجر الاسود از جایش برداشته گردد و در مسجد کوفه منصوب می شود».<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، از فضل، او از ابن ابی عمیر، او از ابی اذینه، او از محمد بن مسلم روایت نموده، او گفته که: از صادق علیه السلام شنیدم می فرمود که: «سفیانی بعد از ظهورش، بر پنج مملکت به قدر مدّت حمل زن - یعنی: نه ماه - مالک می شود. بعد از آن فرمود: استغفر الله بلکه به قدر مدّت حمل اشتر مالک می شود. و آن از جمله امورات محتومه است باید واقع بشود».<sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور، از فضل، او از اسماعیل بن مهران، او از عثمان بن جبله، او از عمر بن ابان کلبی، او از صادق علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «گویا سفیانی را یا اینکه فرمود: صاحب سفیانی را می بینم که در این شهر شما که کوفه باشد فرود آمده منادی ندا می کند که: هر که سر شیعه را از شیعیان علی بن ابی طالب به نزد من آرد، هزار درهم به او می دهم. پس در آن وقت همسایه، همسایه را می گوید که: این از ایشان است. پس گردنش را می زند و هزار درهم در عوض آن می گیرد. آگاه شوید بدرستی که قوام امور سلطنت های شما در آن زمان نیست مگر به اعانت و یاری اولاد زنا کاران، و گویا به صاحب نقاب نگاه می کنم. عرض کردم که: صاحب نقاب کی است؟ فرمود: مردی است از شماها که به اعتقاد شماها قایل می شود، و نقاب می اندازد، و شماها را به دام هلاکت می کشد. او شماها را می شناسد شماها او را نمی شناسید، و به سبب سعایت و بدگویی شماها را یک یک به غضب ظالم دچار می کند. آگاه شوید بدرستی که او نمی باشد مگر پسر زن زنا کار».<sup>(۳)</sup>

۱ - مدرک پیشین، ح ۴۵۱.

۲ - مدرک پیشین، ح ۴۵۲.

۳ - مدرک پیشین، ص ۴۵۰، ح ۴۵۳.



در کتاب مذکور، از جماعتی، ایشان از ابی مفضل شیبانی، او از ابی نعیم نصر بن عصام بن مغیره عمری، او از ابی یوسف یعقوب بن نعیم بن عمر و قرقاره کاتب، ایشان از احمد بن محمد اسدی، او از محمد بن احمد، او از اسماعیل بن عباس، او از مهاجر بن حکیم، او از معاویه بن سعید، او از ابی جعفر محمد بن علی روایت نموده، او گفته که: علی بن ابی طالب علیه السلام به من فرمود: «وقتی که در شام دو نفر صاحب داعیه به هم در افتادند، هر آینه مخالفت ایشان آیتی می شود از آیات خدا در آن حال گفته می شود که: سکوت کنید و آرام بگیرید، بعد از آن تزلزل و اضطراب به نوعی در شام واقع گردد که صد هزار نفر کشته می شوند. خداوند عالمیان این قضیه را برای مؤمنان رحمت، و بر کافران عذاب و نعمت گرداند، و در این وقت به آمدن اشهب سواران و بیرقهای زرد منتظر باش که بزودی از جانب مغرب رو می آرند تا اینکه به شام وارد می شوند. پس در این حال منتظر باشید به فرو بردن زمین دهی را از دهات شام که نامش خرشنا است. وقتی که این واقع گردید، به خروج پسرزن جگر خوار از وادی یابس منتظر باشید»<sup>(۱)</sup>.  
در کتاب مذکور، از قرقاره، او از محمد بن خلف، او از حسن بن صالح بن اسود، او از عبدالجبار بن عباس همدانی، او از عمّار دهنی روایت نموده، او گفته که: باقر علیه السلام فرمود که: «مکث سفیانی را در میان خودتان چقدر می دانید؟ گفتم: مدّت حمل زن که نه ماه باشد؟! فرمود که: ای اهل کوفه! چه خوب دانا هستید به این چیز»<sup>(۲)</sup>.

**مؤلف گوید که:** اختلاف اخبار در خصوص بیان مدّت سلطنت سفیانی از این راه است که بعضی از آن اخبار از راه تقیه صادر گردیده، زیرا که سفیانی و مدّت سلطنت او در اخبار اهل سنت مذکور است یا اینکه مدّت سلطنتش مدّت استقرار و استحکام امر سلطنت او است، و این به حسب اعتبار مختلف می شود. در خبر آینده موسی بن اعین و خبر گذشته محمد بن مسلم به این وجه سوم اشاره هست.

۱ - مدرک پیشین، ص ۴۶۱، ح ۴۷۶.

۲ - مدرک پیشین، ص ۴۶۲، ح ۴۷۷.

در کتاب مذکور، از قرقاره، او از اسماعیل بن عبدالله بن میمون، او از محمد بن عبدالرحمان، او از جعفر بن سعد کاهلی، او از اعمش، او از بشیر بن غالب روایت کرده، گفته که: «سفیانی از شهرهای روم رو می آید در حالتی که بدین نصاری داخل شده و چلیپا به گردنش آویخته و اوست در آن وقت سلطان زمان»<sup>(۱)</sup>.

در کتاب مذکور از احمد بن علی رازی، او از محمد بن اسحاق مقری، او از مثناعی، او از بکار، او از ابراهیم بن محمد، او از جعفر بن سعد اسدی، او از پدرش، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «در سالی که برای شما فتح و فرج خواهد شد، آب بالا می آید تا اینکه به تنگناهای کوفه داخل می شود»<sup>(۲)</sup>.

در کتاب مذکور، از فضل، او از محمد بن علی، او از عثمان بن احمد سمّالک، او از ابراهیم بن عبدالله هاشمی، او از ابراهیم بن هانی، او از نعیم بن حماد، او از سعید، او از ابی عثمان، از او جابر، او از باقر علیه السلام روایت کرده، که آن حضرت فرمود که: «صاحب بیرقهای سیاه از خراسان می آید، در کوفه منزل می کند، وقتی که مهدی علیه السلام ظهور نمود به او پیغام می دهد که بیا به من بیعت کن»<sup>(۳)</sup>.

در کتاب مذکور، از قرقاره، او از محمد بن خلف حمّاد، او از اسماعیل بن ابان ازدی، او از سفیان بن ابراهیم جریری روایت کرده، او گفته که: از پدرم شنیدم می گنت که: «نفس زکیّه جوانی است از آل محمد، نامش محمد بن حسن، بی جرم و تقصیر کشته می شود؛ وقتی که قوم اشرار او را کشتند، هر آینه برای ایشان نه در آسمان عذرخواهی می باشد و نه در روی زمین یاری کننده. یعنی: نزول غضب الهی بر ایشان نظر به حکمت بالغه ربّانی و جوب به هم می رساند، لهذا کسی از قدسیان آسمان نزد پروردگار عالمیان برای ایشان شفاعت نمی کند، و در روی زمین هم یاری کننده برای ایشان پیدا

۱ - مدرک پیشین، ص ۴۶۲، ح ۴۷۸.

۲ - مدرک پیشین، ص ۴۵۱، ح ۴۵۶.

۳ - مدرک پیشین، ص ۴۵۲، ح ۴۵۷.

نمی شود. پس در این وقت خدای تعالی قائم آل محمد علیهم السلام را مبعوث می گرداند با جماعتی که در نظرها از سرمه نرم ترند - یعنی: در نظرهای ایشان عاجز و بی دست و پا هستند - وقتی که خروج نمودند، خلائق برای ایشان گریه می کنند، زیرا که چنان گمان می کنند که ایشان به جهت عاجزی و بی دست و پایی در دست دشمنان گرفتار و دستگیر می شوند لیکن خدای تعالی ممالک مشرق و مغرب را به حیطة تصرف ایشان می دهد. آگاه شوید بدرستی که ایشانند مؤمنان حقیقی، و آگاه باشید بدرستی که بهترین جهادها در آخر زمان خواهد شد.<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور از قرقاره، او از عباس بن یزید بحرانی، او از عبدالرزاق بن همام، او از معمر، او از ابن طاووس، او از علی بن عبدالله بن عباس، روایت کرده که او گفت که: «مهدی علیه السلام خروج نمی کند تا وقتی که با آفتاب، آیتی و علامتی طلوع نماید».<sup>(۲)</sup>

علی بن طاووس در کتاب «الیقین» گفته که: حدیثی به خط محدث اخباری محمد بن مهدی یافتم، آن را به اسناد خود، از محمد بن قاسم، او از احمد بن محمد، او از مشایخ خود، ایشان از سلیمان اعمش، او از جابر بن عبدالله انصاری روایت نموده، او گفته که: انس بن مالک به من خبر داد و او خدمتکار رسول خدا صلی الله علیه و آله بود گفت: «وقتی که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام از جنگ نهروان مراجعت کرد، در برآنا فرود آمد و در آن جا راهبی بود و در سرکوهی منزل داشت و نامش حباب بود، چون که صدای لشکر را شنید، از منزلش بیرون آمد و به لشکر آن حضرت نگاه کرده، مضطرب گردید. در آن حال با کمال سرعت از بالای کوه فرود آمد و گفت که: این مرد کیست؟ و رئیس این لشکر کدام است؟ در جوابش گفته شد که: این مرد امیرالمؤمنین علیه السلام است از جنگ نهروان برگشته.

پس حباب با کمال شتاب، مردم را به زیر پا کنان، خود را به خدمت آن حضرت

۱ - مدرک پیشین، ص ۴۶۴، ج ۴۸۰.

۲ - مدرک پیشین، ص ۴۶۶، ج ۴۸۳.

رسانیده ایستاد و گفت: «السلام عليك يا امير المؤمنين حقاً حقاً» یعنی: سلام باد بر تو ای آنکه با حق و راستی امیر مؤمنانی. آن حضرت فرمود که: تو از کجا دانستی که من با حق و راستی امیر مؤمنانم؟ عرض کرد که: این را علمای ما به ما خبر داده‌اند. فرمود: یا حباب! او گفت: نامم را از کجا دانستی؟ فرمود که: حبیب من رسول خدا ﷺ به من یاد داد. عرض نمود که: دستت را دراز کن تا به دست تو اسلام قبول نمایم؛ پس گفت که: گواهی می‌دهم به اینکه خداوند کردگار، یگانه است بی شریک، و محمد ﷺ فرستاده او است، و تو علی بن ابی طالب وصی او.

آن حضرت فرمود که: در کجا منزل داری؟ عرض کرد که: در سرکوه، فرمود که: بعد از این دیگر در آن جا سکنی مکن و در این جا مسجدی بنا کن و آن را با نام معمارش بنام. پس معمار بر اثنا نام، آن را ساخت لهذا بر اثنا نامیده گردید.

بعد از آن فرمود: یا حباب! از کجا آب می‌خوری؟ عرض کرد: از دجله، فرمود: چرا در این جا چشمه یا چاهی نمی‌کنی؟ عرض کرد که: هر وقتی که چاه کندم، آبش را شور دیدم، فرمود که: در این جا چاهی بکن. پس شروع به کندن نمود، ناگاه سنگ بزرگی از زیر خاک نمایان شد نتوانستند آن را از جایش بکنند؛ پس آن حضرت خودش آن را کند، ناگاه از زیرش چشمه‌ای ظاهر شد که از عسل شیرین تر بود.

پس فرمود: یا حباب! آب خوردنی تو باید از این چشمه باشد. یا حباب! آگاه باش بدرستی که بعد از این در جنب این مسجد تو، شهری بنا می‌شود که ظالمان و جبّاران در آن جا بسیار می‌باشند و اهل آن به بلاهای بزرگ مبتلا می‌شوند، حتی در هر جمعه هفتاد هزار زنا واقع گردد. وقتی که بدکرداری ایشان شدت نمود، راه مسجد تو را می‌بندند و آن را خراب نمی‌کند مگر کافر. چون اینها را کردند، سه سال از حجّ باز داشته شده می‌شوند و همه زراعت‌هایشان می‌سوزد، و خداوند مردی را از اهل سفح برایشان مسلط گرداند بطوری که به هیچ شهر داخل نمی‌شود مگر آنکه آن را خراب و اهلش را هلاک می‌کند. بعد از آن بار دیگر بسوی اهل این جا بر می‌گردد، بعد از سه سال به قحط و غلا مبتلا می‌باشند به حدّی که مشقت شدیدی به ایشان رو می‌دهد و تاب

و طاقتشان به آخر می‌رسد. بعد از آن، آن مرد باز بسوی ایشان بر می‌گردد. بعد از آن داخل بصره می‌شود و در آن جا خانه‌ای نمی‌گذارد مگر اینکه آن را ناخوش می‌دارد و خراب می‌گرداند و اهلش را هلاک می‌کند، و این در وقتی است که شهر خرابی آبادانی بیابد، و مسجد جامع در آن جا ساخته شود. پس خرابی بصره در این وقت است که بعد از اینها داخل شهری می‌شود که حجّاج آن را بنا خواهد کرد و نامش واسط است، پس در آن جا هم مانند اینها را می‌کند، بعد از آن متوجه بغداد می‌شود و بی‌جنگ و محاربه داخل آن جا می‌گردد. بعد از آن خلایق پناه می‌برند به کوفه و هیچ شهر در آن وقت از کوفه امن‌تر نمی‌باشد. بعد از آن، آن مرد با کسی که او را داخل بغداد نموده بود بسوی قبر من به قصد شکافتن آن بیرون آید. در آن حال سفیانی به ایشان بر می‌خورد و ایشان شکست می‌خورند. بعد از آن ایشان را می‌کشد و لشکری به کوفه می‌فرستد و بعضی را از اهالی آن به اطاعت خود می‌آورد و مردی از اهل کوفه به عزم جنگ بیرون می‌آید، سفیانی او را در قلعه محصور می‌گرداند، هر که به آن پناه برد در امن می‌شود. و لشکر سفیانی داخل کوفه می‌شوند و کسی را در آن جا نمی‌گذارد مگر اینکه می‌کشد، چنان چه مردی از ایشان بچه کوچکی را از دور به نظر می‌آورد و در بزرگی هم در پیش پایش افتاده می‌بیند، آن را می‌گذارد به سمت آن بچه متوجه می‌شود تا اینکه او را می‌گیرد و به قتل می‌رساند.

پس یا حباب! در این وقت منتظر فرج باید شد. بعد از آن فرمود: هیئات هیئات. یعنی: از حالا تا آن وقت زمان بعیدی و مدّت مدیدی مانده، و در این مدّت حادثه‌های بزرگ و فتنه‌هایی که مانند شب تارند باید واقع شوند، پس یا حباب! هر چه که گفتم: در ساطرت نگه دار. (۱)

**مؤلف گوید که:** نسخه‌ای که این حدیث را از آن نقل کردم، مغشوش و مغلوط بود من هم آن را بدان طریق کردم و به تصحیح آن پرداختم.

بندهٔ حنیر مترجم گوید: چون که عبارت حدیث را چنانچه مؤلف رضی الله عنه گفته مغشوش بود بلکه غلط صریح داشت، لهذا معنی سه فتره از فقرات آن معلوم نگردید و از ترجمهٔ آنها اعراض نمودم.

حسن بن سلیمان، شاگرد شهید رضی الله عنه در کتاب «منتخب البصائر» از سعد، او از احمد بن محمد و عبدالله بن عامر بن سعد، ایشان از محمد بن خالد، او از ابی حمزه ثمالی، روایت کرده، او گفته که باقر رضی الله عنه گفت که: امیر المؤمنین رضی الله عنه می فرموده است که: «هر که بخواهد با اتباع دجال جهاد و قتال نماید، برود با کسانی قتال کند که به کشته شدن عثمان و اهل نهروان می گریند. بدرستی که هر که وفات نماید به اعتقاد اینکه عثمان با ظلم و ستم کشته گردید، هر آینه به خدا ملاقات می کند در حالتی که خدا از او ناراضی و در غضب است، و زمان دجال را در نمی یابد.

در آن حال مردی عرض کرد که: یا امیر المؤمنین! اگر کسی پیش از وقوع قصهٔ عثمان مرده باشد، حالش چگونه است؟ فرمود که: از قبرش برانگیخته می شود تا اینکه مظلومی او را تصدیق نکند هر چند که بینی وی به خاک مالیده شود»<sup>(۱)</sup>.

شیخ مفید در کتاب «ارشاد» آورده که: اخبار و احادیث در خصوص بیان علاماتی برای قیام قائم رضی الله عنه و حوادثی که پیش از ظهور آن حضرت واقع می شود وارد گردیده، از آن جمله اینها است: خروج سفیانی، و قتل حسنی، و مخالفت بنی عباس با یکدیگر در سر ملک دنیا، و کسوف آفتاب در نیمهٔ ماه رمضان، و خسوف ماه در آخر آن به خلاف عادت، و خسفی - یعنی: فرو بردن زمین - در بیابان بیدا و خسفی در مغرب، و آفتاب از وقت ظهر تا عصر از حرکت باز می ایستد، و نفس زکیه در پشت کوفه با هفتاد نفر مرد از صلحا کشته می شود، و مردی از بنی هاشم در میان رکن و مقام سر بریده گردد، و دیوار مسجد کوفه خراب می شود، و بیرقهای سیاه از سمت خراسان رو می آرند، و یمانی خروج می نماید، و مغربی از مصر ظاهر می شود و شهرهای شام را تصرف می کند،

و لشکر ترکان در جزیره و لشکر اهل روم در رمله فرود می آیند.  
 و ستاره دمدار از مشرق طلوع می کند و مانند قمر می درخشد، بعد از آن چون کمان  
 خم می شود حتی نزدیک می باشد که دو طرف آن به همدیگر برسند، و سرخی در  
 آسمان ظاهر گردد، بعد از آن به همه اطراف آن منتشر می شود، و آتشی در سمت  
 مشرق نمایان می شود و تا سه روز یا هفت روز در هوا باقی می باشد، و اعراب عنان  
 قرار و آرام را از سرهای خودشان در می آرند - یعنی: فتنه و آشوب برپا می کنند - و  
 شهرها را تصرف می نمایند و آنها از تصرف سلطان عجم به در می روند، و اهل مصر  
 بزرگ خودشان را به قتل می رسانند، و شام خراب گردد و سه نفر در آن جا بیرق  
 سلطنت برافراشته بهم می افتد، و بیرقهای قیس و عرب به مصر و بیرقهای کنده به  
 خراسان داخل می شوند، و لشکری از جانب عرب وارد می شود حتی اسبهای  
 خودشان را در اطراف قلعه شهر جبره می بندند، و بیرقهای سیاه از مشرق به سمت  
 حیره رو می آرند، و کنار فرات شکافته می شود حتی آبش داخل کوچه ها و تنگناهای  
 کوفه می گردد.

و شصت نفر کذاب بیرون آیند، هر یکی از ایشان ادعای نبوت می کند، و دوازده نفر  
 از اولاد ابی طالب می آیند برای خود ادعای امامت می نمایند، و مرد بزرگی را از اتباع  
 بنی عباس در مابین جلولاء و خانتین می سوزانند، و جسر شط بغداد از سمت محله  
 کرخ بسته می شود و در آن جا در اول روز باد سیاهی برمی خیزد و زلزله ای واقع می شود  
 به حدی که بسیاری از آن جا به زمین فرو می رود، و ترس و بیم همه اهل عراق و بغداد  
 را فرا می گیرد، و در بغداد مرگ ناگهان و تلف اموال و میوه ها و زراعتها واقع می شود.  
 و ملخ ظاهر می گردد، هم در وقتش، و هم در غیر وقتش حتی به زراعتها می رسند و  
 ریح زراعتها کم می شود، و فرقه ای از اهل عجم به هم در می افتند و خون ریزی بسیار در  
 میانشان واقع می شود، و غلامان از اطاعت آنان در می روند و آقایان خودشان را به قتل  
 می رسانند، و جماعتی از اهل بدعت مسخ شده بوزینه و خوک می شوند، و غلامان به  
 شهرهای آقایان غلبه می کنند، و ندایی از آسمان می رسد حتی همه اهل زمین هر طایفه

به زبان خویش آن را می شنوند، و روی و سینه آدمی در روی جرم آفتاب نمایان می شود، و مردگان از قبرها برمی خیزند و به دنیا برمی گردند و یکدیگر را می شناسند و زیارت می کنند.

و در آخر این علامات، بیست و چهار مرتبه پی هم باران می آید، پس زمین مرده به سبب آن زنده می شود و برکتهای آن ظاهر گردد و همه آفتها از شیعه مهدی علیه السلام زایل می گردد و از ظهور آن حضرت در مکه مستحضر شده برای اعانت و یاری به سمت وی متوجه می باشند. چنان چه اخبار به اینها وارد گردیده، و پاره‌ای از این حوادث که مذکور شد محتوم است - یعنی: باید واقع شود - و بسته نیست به وجود شرطی، و پاره‌ای دیگر از اینها مشروط است - یعنی: بسته است به وجود شرطی - که شرطش موجود گردد واقع می شود، و اگر موجود نباشد واقع نمی شود. خدای تعالی داناست که به چیزهای که شدنی است.

و این علامات و حوادث که ما ذکر کردیم، مطابق است با آنهایی که در کتب اخبار از ائمه اطهار علیهم السلام منقول شده. (۱)

در کتاب مذکور، از علی بن ابی حمزه، او از ابی الحسن موسی علیه السلام در خصوص قول خدای تعالی « **سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ** » (۲) روایت نموده که: آن حضرت فرمود که: در اطراف زمین فتنه واقع می شود و در دشمنان حق، مسخ. (۳)

**مؤلف گوید که:** بنابراین معنی آیه کریمه این است که بعد از این آیات و علامات خود را به ایشان می نمایم، هم در اطراف عالم و هم در نفسهای ایشان. آیتهای الهی در اطراف عالم فتنه‌هایند که واقع می شوند، و آیتهایی که در نفس ایشان است عبارت است از مسخ شدن ایشان.

۱ - ارشاد شیخ مفید، ص ۳۵۶، فی ذکر علامات.

۲ - سوره فصلت: آیه ۵۳.

۳ - ارشاد شیخ مفید، ص ۳۵۹، فی ذکر علامات.



در کتاب مذکور، از وهیب بن حفص، او از ابی بصیر روایت کرده، او گفته که: از باقر علیه السلام در خصوص قول خدای عزّوجلّ: « ﴿إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾ <sup>(۱)</sup> شنیدم می فرمود که خدای تعالی این علامت را از آسمان بر ایشان نازل خواهد نمود، عرض کردم که: ایشان کیانند؟ فرمود: بنی امیه و اتباع ایشان. عرض کردم که: آن آیه و علامت چیست؟ فرمود که: ایستادن آفتاب است از وقت ظهر تا وقت عصر، و نمایان شدن روی و سینه مردی است در روی جرم آفتاب در حالتی که خلائق او را با حسب و نسبش می شناسند، و این قضیه در زمان سفیانی واقع می شود، و در این وقت هلاکت او و هلاکت قومش اتفاق خواهد افتاد. <sup>(۲)</sup>

ترجمه آیه کریمه این است که: اگر بخواهیم آیتی و علامتی از آسمان بر ایشان نازل می گردانیم پس گردنهای ایشان در پیش آن پست می شوند، یعنی: همه در مقابل آن عاجز و ذلیل می مانند.

در کتاب مذکور، از حسین بن یزید، او از منذر جوزی، او از صادق علیه السلام روایت نموده که: از آن حضرت شنیدم می فرمود که: «خدای تعالی پیش از قیام قائم علیه السلام خلائق را با اظهار آیات و علامات چند، از ارتکاب معاصی نهی می کند و آنها این است: آتشی در آسمان ظاهر می شود و رنگ سرخی آسمان را می پوشاند، و خسفی در بغداد و خسفی در بصره واقع می شود، و خونها در بصره ریخته گردد و عمارت‌های آن خراب و اهلش فانی می باشند، و بیم اهل عراق را فرا می گیرد به نوعی که فرار و آرام نمی گیرند. <sup>(۳)</sup>

در تفسیر عیاشی از عجلان ابی صالح روایت نموده، او گفته که: از صادق علیه السلام شنیدم می فرمود که: «آیا شبها و روزها نمی گذرند تا اینکه منادی از آسمان ندا بکند که: ای اهل حق! از اهل باطل جدا شوید؛ وای اهل باطل! از اهل حق سوا باشید. پس در آن حال از

۱ - سوره شعراء: آیه ۴.

۲ - ارشاد شیخ مفید، ص ۳۵۹.

۳ - مدرک پیشین، ص ۳۶۱.

یکدیگر جدا می‌شوند و تمیز می‌یابند.

راوی گوید که عرض کردم که: آیا بعد از این ندا، آن دو فرقه باز به همدیگر قاطی می‌شوند به نوعی که از یکدیگر تمیز نباشد؟ فرمود: نه زیرا که خداوند عالمیان در کتاب کریم می‌فرماید:

﴿ مَا كَانَ لِيُذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ. ﴾ (۱)

یعنی: خدای تعالی نمی‌گذارد مؤمنان را با حالتی که شما هستید تا اینکه بد را از خوب جدا گرداند. (۲)

در تفسیر مذکور، از جابر جعفی، او از باقر علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت می‌فرمود که: «در جای خود بنشین و دست و پا مجنبان تا وقتی که بینی آن علامتها را که برای تو ذکر می‌کنم: در سالی که جفت نیست مانند یکم و بیستم و پنجم نداکننده‌ای را می‌بینی که در دمشق ندا می‌کند، و دهی از دهات آن به زمین فرود می‌رود و قدری از مسجد آن جا خراب می‌شود، وقتی که دیدی که لشکر ترکان از دمشق گذشتند، هر آینه رو می‌آرند تا اینکه در جزیره‌ای فرود می‌آیند و در مگه منزل می‌کنند، و در آن سال در همه بلاد عرب محاربه و اختلاف واقع می‌گردد.

و اهل شام در این وقت با سه بیرق، بیرق اصهب و بیرق ابقع و بیرق سفیانی با طایفه بنی ذنب الحمار که به قبیله مضر مشهورند مخالفت و با سفیانی طایفه خانوهایش می‌باشند از قبیله کلب. پس سفیانی با جمعیت خویش بر طایفه بنی ذنب الحمار خروج می‌کند، و ایشان را به نوعی به قتل می‌رساند که مانند آن هرگز واقع نشده باشد.

و مردی از قبیله بنی ذنب الحمار با جمعیت و استعداد از دمشق می‌رسد،

۱ - سوره آل عمران: آیه ۱۷۹.

۲ - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۷، ح ۱۵۷، در تفسیر سوره آل عمران.

پس سفیانی او را با جمعیتش نیز به قتل می‌رساند و همین قصه است تأویل قول خدای تعالی: ﴿فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾<sup>(۱)</sup> پاره‌ای طایفه‌ها از میان خلائق با هم مخالفت کردند. پس وای باد بر کافران از شرّ حاضر شدن روز بزرگ که روز جنگ سفیانی باشد.

بعد از آن سفیانی خروج می‌کند و او را مقصدی نمی‌باشد مگر آل محمد علیهم السلام و شیعیان ایشان، پس لشکر به کوفه می‌فرستد. وقتی که به آن جا می‌رسند، جماعتی را از شیعه آل محمد علیهم السلام می‌گیرند، پاره‌ای را می‌کشند و پاره‌ای دیگر را به دار می‌کشند، و لشکری از خراسان می‌آید و در کنار دجله منزل می‌کند، و مرد ضعیفی از دوستان آل محمد علیهم السلام با اتباع خویش به محاربه لشکر سفیانی بیرون می‌رود، و در پشت کوفه با تابعانش مغلوب و کشته می‌گردد، و سفیانی لشکری به مدینه می‌فرستد مردی را در آن جا می‌کشند و مهدی علیه السلام و منصور که وزیر آن حضرت است از آن جا می‌گریزند و بزرگ و کوچک آل محمد علیهم السلام را می‌گیرند و کسی را از ایشان نمی‌گذارند مگر اینکه محبوس می‌کنند.

بعد از آن لشکری برای جستجوی مهدی علیه السلام و منصور از مدینه بیرون می‌رود. و مهدی علیه السلام از مدینه مانند موسی بن عمران ترسان و نگران بیرون می‌شود. تا اینکه به مکه معظمه وارد گردد و لشکری هم از عقب او می‌روند تا اینکه در بیدا و آن بیابانی است در بین الحرمین فرود می‌آیند. در آن حال زمین ایشان را فرو می‌برد، کسی از ایشان خلاص نمی‌شود مگر یک نفر برای خبر دادن این قضیه. بعد از آن قائم علیه السلام در میان رکن و مقام می‌ایستد و نماز می‌گذارد و با وزیرش بر می‌گردد و می‌فرماید که: ای گروه خلائق! الحال از خدای تعالی نصرت و یاری می‌خواهیم تا اینکه غالب آییم بر کسانی که به ما جور و ستم نمودند و حق ما را از ما گرفتند، و هر که در خصوص خدا با ما محاجّه و گفتگو نماید هر آینه ما نزدیکترین خلائقیم به خدا، و هر که در خصوص

آدم عليه السلام گفتگو نماید هر آینه ما نزدیکترین خلائقیم به آدم عليه السلام، و هر که در خصوص نوح عليه السلام با ما گفتگو نماید هر آینه ما نزدیکتر خلائقیم به نوح عليه السلام، و هر که در خصوص ابراهیم عليه السلام با ما گفتگو نماید هر آینه ما نزدیکترین خلائق هستیم به ابراهیم، و هر که در خصوص محمد صلى الله عليه وآله وسلم با ما گفتگو نماید هر آینه ما نزدیکترین خلائقیم به محمد صلى الله عليه وآله وسلم و هر که در خصوص پیامبران با ما گفتگو کند ما نزدیکترین خلائقیم به پیغمبران، و هر که در خصوص کتاب خدا با ما گفتگو نماید هر آینه ما نزدیکترین خلائق هستیم به کتاب خدا.

بدرستی که ما و همه مسلمانان در این روزگواهی می دهیم به اینکه ما رانده شدیم و مظلوم گردیدیم و از اموال و اهل و دیار خود بیرون کرده شدیم و مقهور و مغلوب گردیدیم. آگاه باشید بدرستی که ما امروز از خدای تعالی و از هر مسلمان یاری می خواهیم.

باقر عليه السلام می فرماید که: به خدا سوگند یاد می کنم هر آینه در آن حال، سیصد و سیزده نفر مرد و پنجاه نفر زن مانند پاره های ابر وقت پاییز، پی همدیگر می آیند، در مکه معظمه در غیر موسم حج جمع می شوند همین است مضمون آیه شریفه:

﴿ اَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: در هر جا باشید، خدای تعالی شما را می آورد و در یک جا جمع می کند، زیرا که خداوند کردگار بر همه چیز قادر و توان است. وقتی که آن سیصد و سیزده نفر در آن جا جمع می شوند آن وقت مردی از آل محمد صلى الله عليه وآله وسلم گوید که: این مکه معظمه قریه ای است که اهل آن بد کار و ستمکارند.

بعد از آن سیصد و سیزده نفر بعد از آنکه عهدنامه و بیرق و اسلحه رسول خدا را در نزد آن حضرت می بینند، آن وقت در میان رکن و مقام به او بیعت می کنند، بعد از آن، آن حضرت با ایشان از مکه بیرون می رود و وزیرش هم در خدمتش می باشد؛ در آن

حال منادی از آسمان به نام آن حضرت و ظهور او ندا می‌کند به نوعی که همه اهل زمین آن را می‌شنوند، نام او نام پیغمبر شما است.

اگر این به شما مشتبه گردد - یعنی: اگر از نام وی ندانید که او قائم علیه السلام است - هر آینه عهد نامه پیغمبر خدا و لوای و اسلحه او و نفس زکیه که از اولاد حسین علیه السلام است بر شما مشتبه نخواهند شد، اگر اینها به شما هم مشتبه شوند، پس مشتبه نشود صدایی که از آسمان به نام و ظهور او می‌رسد. و بپرهیز از تابع شدن به پاره سادات آل محمد علیهم السلام که ادعای سلطنت می‌کنند، زیرا که آل محمد و آل علی را سلطنت یک بار خواهد شد و برای دیگران بارها است. پس به هر کس از آل محمد علیهم السلام که مدعی سلطنت است تبعیت مکن تا اینکه بینی از اولاد حسین علیه السلام مردی را که عهدنامه رسول خدا صلی الله علیه و آله و بیرق و اسلحه آن حضرت در نزد اوست، زیرا که آن عهدنامه از حسین علیه السلام به علی بن الحسین علیه السلام رسید، و از اولاد او به امام محمد باقر علیه السلام. بعد از آن خدای تعالی هر چه می‌خواهد می‌کند، یعنی: از امام محمد باقر علیه السلام به من رسید، و بعد از من به امامانی که بعد از منند تا قائم علیه السلام خواهد رسید، پس آن حضرت صراحتاً فرمودند که: از امام محمد باقر علیه السلام به من رسید.

بعد از آن فرمود: پس همیشه به این جماعتی که عهدنامه رسول خدا و بیرق و اسلحه او در نزد ایشان است تبعیت کن، و بپرهیز از آنان که برای تو ذکر کردیم. پس از آل محمد علیهم السلام به مردی تبعیت بکن که با سیصد و سیزده مرد و بیرق رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به عزم مدینه از مکه بیرون می‌آید تا اینکه به بیدا رسند - و آن بیابانی است در بین الحرمین - در آن جا گوید که این بیابان مکان قومی است که ایشان را فرو خواهد کشید، و این است معنی آیه‌ای که خدای تعالی فرموده:

﴿ أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ \* أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ. ﴾ (۱)

یعنی: آیا کسانی که به مکر و حيله، کارهای بد کردند، در امن شدند از اینکه زمین ایشان را فرو بردا یا اینکه عذاب به ایشان بیاید، از جایی که ندانند! یا اینکه عذاب خدا ایشان را بگیرد در حالتی که به کارهای خودشان مشغولند! پس این عذاب از ایشان فرت نخواهد شد.

پس وقتی که به مدینه می‌رسد، محمد بن شجری را مانند یوسف علیه السلام از زندان در می‌آورد، بعد از آن به کوفه می‌آید و مکشش در آن جا هر قدری که خدا خواسته طول می‌کشد، تا اینکه مسلط می‌شود. بعد از آن با اصحاب خود به عذرا می‌آید در حالتی که جمع کثیری به او ملحق شده و سفیانی آن روز در وادی رمله می‌باشد.

پس این دو لشکر به هم می‌رسند، و آن روز، روز تغییر و تبدیل است چنانچه جماعتی از شیعه آن محمد صلی الله علیه و آله در نزد سفیانی می‌باشند، در آن روز به خدمت آن حضرت می‌آیند، و کسانی که از شیعه سفیانی در لشکر آن حضرت می‌باشد به سفیانی ملحق می‌شوند، پس آن روز روز تبدیل است.

امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که سفیانی و اتباعش با همگی در این روز کشته می‌شوند حتی یک نفری باقی نمی‌ماند که خبر کشتگان را ببرد، و نا امید در این روز کسی است که از غنیمت و اموال قبیله کلب که قبیله خالوهای سفیانی است محروم شود؛ بعد از وقوع این قضیه به کوفه تشریف می‌آورد و مسکنش آن جا می‌باشد.

و غلام مسلمی نمی‌گذارد مگر اینکه او را می‌خرد و آزاد می‌کند، و قرض داری نمی‌گذارد مگر اینکه قرض او را می‌دهد، و هیچ مظلومه در گردن خالایق نمی‌گذارد مگر اینکه آن را به صاحبش رد می‌کند، و هیچ بنده‌ای از ایشان کشته نمی‌شود مگر اینکه دیه او را به ورثه‌اش می‌دهد، و هیچ کس کشته نمی‌گردد مگر اینکه اگر مدیون باشد دین او را به صاحب دین ادا می‌کند و عیالش را مورد عطا و بخشش می‌گرداند. و بدین نهج رفتار می‌کند تا اینکه زمین را پر از عدل می‌گرداند چنان چه پر از ظلم و جور و عدوان گردیده.

و آن حضرت و اهل بیت او در کوفه در محله رحبه سکنی می‌کنند. آن جا مسکن

حضرت نوح بود و آن جازمین پاک و پاکیزه است، و هیچ مرد از آل محمد علیهم السلام سکنی نمی‌کند و کشته نمی‌گردد مگر در زمین پاک و پاکیزه، پس آنان اوصیاء پاکیزه‌اند.<sup>(۱)</sup>

شیخ مفید در کتاب «مجالس» از جعابی، او از محمد بن موسی حصرمی، او از مالک بن عبیدالله، او از علی بن معبد، از اسحاق بن ابی یحیی کعبی، او از سفیان ثوری، او از منصور ربعی، او از خراش، او از حدیفة بن یمان روایت نموده، او گفته که: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می‌فرمود که: «خدای تعالی دوستان و مخلصان خود را از منافقان و کافران سوا می‌کند تا اینکه روی زمین را از خباثت و جور منافقان و گمراهان و اولاد ایشان، پاک گرداند، تا اینکه خلایق به نوعی امانت و دیانت به هم برسانند که پنجاه نفر زن به نزدیک مرد بیایند، یکی بگوید که: ای بنده خدا! برای من چیز بخور، و دیگری بگوید که: برای من در پیش خود منزل ده»،<sup>(۲)</sup> و همچنین ما بقی ایشان هر یکی یک حاجتی از او بخواهند.

محمد بن ابراهیم در کتاب «الغیبه» از ابن عقده، او از احمد بن محمد دینوری، او از علی بن حسن کوفی، او از عمره دختر اوس روایت نموده، او گفته که: خبر داد به من جدم خضر بن عبدالرحمان، از عبدالله بن حمزه، او از کعب الاحبار، که او گفته: «وقتی که روز قیامت رسید، همه خلایق چهارگروه شده به محشر می‌آیند، گروهی سواره می‌باشند و گروهی به پاهایشان می‌آیند و گروهی در روی دستها و زانوهایشان و گروهی در روی صورت‌هایشان می‌آیند، و این گروه چهارم کر و گنگ و کور می‌باشند و از عقل و ادراک باز می‌مانند، و با ایشان سخن گفته نمی‌شود و مأذون نمی‌باشند در اینکه از کرده‌های خود معذرت بطلند، ایشانند کسانی که آتش جهنم روهایشان را می‌سوزاند در حالی که از شدت عذاب در میان آتش ترش رو می‌باشند.

در آن حال یکی از حضار گفت که: یا کعب! آیا کیانند آنان که در روی صورت‌هایشان

۱ - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۴، ح ۱۱۷، در تفسیر سوره بقره.

۲ - امالی شیخ مفید، ص ۱۴۴، ح ۲، مجلس ۱۲.

به محضر آورده می‌شوند و با اینگونه عذاب که ذکر نمودی معذب می‌باشند؟ گفت: کسانی اند که در دنیا گمراه بودند و از دین حق برگشتند و عهد و پیمان را شکستند. پس چه بد نتیجه خواهد داد عملهای ایشان در وقتی که در غیر این عالم به خدا ملاقات می‌کنند با تقصیری که در حق خلیفه خودشان و وصی پیغمبرشان کرده‌اند، و حال آنکه او عالم ایشان و حامل لوای پیغمبر و صاحب حوض کوثر است، و خلائق امید نجات را از او دارند، و او است عالمی که هرگز جاهل نمی‌شود، و اوست حجتی که هر که از او روگرداند هلاک گردد و در توی آتش دوزخ افتد.

سوگند به پروردگار کعبه یاد می‌کنم هر آینه این خلیفه عبارت است از علی علیه السلام و علم و حلم او از همه خلائق بیشتر و اسلامش از همه پیشتر است.

کعب تعجب دارد از کسی که بر علی غیر او را مقدم می‌دارد و نیز تعجب دارد از کسی که شک می‌کند در خصوص قائم مهدی علیه السلام که زمین را به غیر این زمین که حالا هست تبدیل خواهد نمود، و عیسی بن مریم با او بر نصارای روم و چین احتجاج خواهد کرد. بدرستی که قائم علیه السلام از نسل علی علیه السلام است و شبیه ترین خلائق است به عیسی بن مریم از جهت خلق و خلقت و علامت و هیأت، و خداوند عز و جلّ به او عطا می‌فرماید چیزی را که به پیغمبران عطا فرمود، و عطیه او را از عطیه ایشان زیاده می‌کند.

او را از ایشان افضل می‌گرداند به اینکه او از اولاد علی علیه السلام است، او را غیبتی خواهد شد مانند غیبت یوسف علیه السلام، و رجعتی مانند رجعت عیسی بن مریم. و بعد از غیبت ظهور خواهد نمود با طلوع ستاره دیگر، و در وقت ظهورش شهرری خراب گردد و بغداد به زمین فرو می‌رود و سفیانی خروج می‌کند، و بنی عباس و جوانان ارمنیه و آذربایجان با هم محاربه و قتال می‌کنند.

و این محاربه محاربه‌ای است که چندین هزاران در آن محاربه کشته می‌شوند، و هر کس از قبضه شمشیر خود می‌گیرد و از غلافش می‌کشد و بیرقهای سیاه در بالای سرش می‌جنبند و این محاربه محاربه‌ای است که مژده موت احمر که قتل به شمشیر باشد و



طاعون اکبر در آن محاربه به اهل حرب داده می شود»<sup>(۱)</sup>.

محمد بن ابراهیم در کتاب «الغیبه» به این اسناد از خضر بن عبدالرحمان، او از پدرش، او از جدش عمر بن سعد روایت نموده، او گفته که: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: «قائم علیه السلام قیام نمی کند تا وقتی که چشم دنیا کور گردد، یعنی: اوضاعش منقلب و پریشان شود و سرخی در آسمان ظاهر و هویدا گردد، و این سرخی از اشک چشمهای حاملان عرشند که بر احوال اهل زمین گریه کرده اند، و او قیام نمی کند تا وقتی که ظاهر شود در میان اهل زمین قومی که ایشان را از خیر نصیبی و بهره ای نیست، خلائق را به اطاعت پسر من می خوانند و حال آنکه دلهایشان از او بری هستند.

ایشان طایفه ای بد و از خیر بهره ندارند و بر اشرار مسلط می شوند و بر ظالمان فتنه برپا می کنند و پادشاهان را هلاک می گردانند و در سواد کوفه ظاهر می شوند، بزرگشان مردی است سیه چهره و سیه دل، و از تدبیر و عمل خیر بی بهره و نانجیب و لئیم و بی خیر و درشت گویی است که از مادران زناکار زاییده شد و از بدترین نسلها است، خدا او را سیراب نکند از باران در سالی که ظهور می کند از اولاد من کسی که غیبت کرده، و صاحب بیرق سرخ و علم سبز است و وقت ظهور روزی است برای کسانی که در میان شهر انبار و شهر هیت از رسیدن فرج نا امید شده اند. انبار و هیت دو شهرند در دو طرف نهر فرات، انبار از جانب شرقی آن، و هیت در جانب غربی. یا اینکه وقت ظهور روزی است برای کسانی از اهل صلاح و تقوا که به سبب تقیّه از مخالفان در مابین شهر انبار و هیت مخفی و پنهان خواهند شد.

و این روزی است که هلاکت اکراد و فرومایگان خلائق و خرابی شهر فرعونیان که مسکن جبّاران و والیان ظالمان و معدن بلا و محلّ بی عاری و بی ناموسی است، در آن روز واقع خواهد شد. ای عمر بن سعد! سوگند یاد می کنم به پروردگار علی که هر آینه آن شهر بغداد است، آگاه شو لعنت خدا بر عاصیان بنی امیّه و بنی عباس باد که بر ما

۱ - غیبت نعمانی، ص ۱۴۵، ج ۴: ما روی فی غیبتہ علیه السلام.

خیانت می‌کنند، و نیکان را از اولاد من به قتل می‌رسانند، و عهد و پیمان مرا در خصوص ایشان مراعات نمی‌کنند، و حرمت مرا ملاحظه نمی‌نمایند که در خصوص کرده‌های خود از خدای تعالی بترسند.

بدرستی که بنی عباس را روزی هست مانند روز زوال دولت، و ایشان را در آن روز ناله‌ای هست مانند ناله زن آبستن در وقت زاییدن. وای بر تابعان بنی عباس از جنگی که در مابین نهادند و دینور خواهد شد، و این محاربه محاربه فقراء شیعیان علی علیه السلام است، بزرگشان مردی است از اهل همدان، اسم وی با اسم پیغمبر منعوت و موصوف است. مراد از اسم اول مسمی است، یعنی: اسم پیغمبر صلی الله علیه و آله برای وی نعت و صفت است، حاصل کلام این است که نامش با نام پیغمبر یکی است.

او مردی است مستوی الخلقه و خوش خلق و رنگش تر و تازه و در صدایش چیزی است مانند خنده، و مزگانش بسیار و گردنش پهن و مویش کم و بیخهای دندانه‌های ثنایایش از هم جدا. وقتی که سوار اسب می‌شود مانند بدری به نظر آید که از زیر ابر درآمده باشد، و لشکرش جماعتی می‌باشند بهترین جماعتها که دین خدا را تصدیق نموده و در درگاه او خضوع و خشوع نموده تقرب جسته‌اند، ایشان پهلوانانند از عرب که در آن روز به شدت حرب می‌رسند و بر دشمنان ظفر می‌یابند. بدرستی که در آن روز برای دشمنان است هلاکت و فنا. (۱)

**مؤلف گوید که:** سبب ذکر این حدیث با وجود اینکه غلط و تغیر و تبدیل دارد، و سندش منتهی می‌شود به بدترین خلق که عمر بن سعد لعنه الله باشد، آن است که این حدیث مشتمل است به خبر دادن از احوال قائم علیه السلام. پس این خبر را ذکر کردیم تا اینکه دانسته شود اینکه دوست و دشمن، به ظهور و خروج آن حضرت اتفاق دارند.

مترجم گوید: نظر به اینکه حدیث چنان چه مؤلف رحمته الله علیه فرموده مصحف و مغلوط بود، ترجمه فقره چندی را به طریق حدس و وجدان، نوشتم نه به طریق فهم از لفظ.

در کتاب مذکور از محمد بن همام، او از حمید بن زیاد، او از حسن بن محمد بن سماعة، او از احمد بن حسن، او از زائده بن قدامه او از عبدالکریم روایت نموده، او گفته که: «در خدمت صادق علیه السلام ذکر قائم علیه السلام در میان گذشت، آن حضرت فرمود که: ظهور قائم علیه السلام از کجا می شود و حال آنکه فلک استمرار نکرده تا اینکه گفته شود که: او مرده یا هلاک گردیده و به کدام بیابان رفته! در آن حال عرض کردم که: مراد از استمرار فلک چیست؟ فرمود که: اختلاف شیعیان است.»<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، از ابن عقده، او از حمید بن زیاد، او از علی بن صباح، او از ابی علی حسن بن محمد، او از جعفر بن محمد، او از ابراهیم بن عبدالحمید، او از ابن طریف، او از ابن نباته، او از علی علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «بعد از صد و پنجاه به شماها می آید امیران کافر، و امینان خائن، و عارفان فاسق. پس تجار بسیار می باشند و منفعت و ربح تجارت کم و اخذ ربا فاش و اولاد زنا بسیار و معروفها منکر می شوند و شأن اموال را بزرگ می شمارند، و زنان به زنان و مردان به مردان اکتفا می کنند.

مردی از علی علیه السلام خبر داده که آن حضرت در حالتی که این حدیث را بیان می فرمودند، مردی از جایش برخاست به خدمت آن حضرت عرض کرد که: یا امیر المؤمنین! در آن زمان چه باید بکنیم؟ فرمود: گریختن تا دو دفعه، بدرستی که عدالت خداوند کردگار برای این امت گسترانیده ما دامی که قاریان ایشان به امر میل نکنند، و نیکوکاران نشان را از فجور نهی نمایند. پس اگر ایشان قبول نکنند و از گفته نیکوکاران نفرت نمایند و بعد از آن بگویند: «لا اله الا الله» هر آینه خدای تعالی در عرش خود می فرماید که: دروغ گفتید و در این کلمه صادق نیستند.»<sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور، از ابن عقده، او از احمد بن یوسف، او از ابن مهران، او از ابن بطائنی، او از پدرش، او از ابی بصیر، روایت نموده، او گفته که: «صادق علیه السلام فرمود که:

۱ - غیبت نعمانی، ص ۱۵۷، ح ۲۰. ما روی فی غیبتة علیه السلام.

۲ - مدرک پیشین، ص ۲۴۸، خبر ۳. ما روی فی العلامات.

پیش از قیام قائم عجله ناچار است از قحطی که خلاق در آن قحطی گرسنه می شوند، و می رسد ایشان را بیم شدید از کشته شدن و نقصان اموال و اولاد و میوه ها، بدرستی که این خبر در کتاب واضح و آشکار است. بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود:

﴿ وَلَنْبَلُونَكُمْ بِشْيٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ  
وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: هر آینه امتحان می کنیم شماها را با چیز قلیلی مانند ترسیدن و گرسنگی و کم کردن از اموال و از اولاد و میوه ها و مژده ده صابران را.<sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور از علی بن احمد، او از عبیدالله بن موسی علوی، او از علی بن ابراهیم بن هاشم، او از پدرش، او از محمد بن حفص، او از عمرو بن شمر، او از جابر جعفی روایت کرده، او گفته که: «قول خدای عز و جل ﴿ وَلَنْبَلُونَكُمْ بِشْيٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ ﴾<sup>(۳)</sup> از باقر عجله پرسیدم، فرمود: یا جابر! بعضی از مضمون این آیه خاص است و بعضی دیگر عام. آن چه که خاص است گرسنگی است در کوفه، خداوند عالم آن را به دشمنان آل محمد صلوات مخصوص می گرداند، پس آن گرسنگی ایشان را هلاک نماید. و آنچه که عام است در شام است، پس به اهل آن جا خواه دشمن آل محمد صلوات و خواه دوست ایشان باشد، بیم و گرسنگی به نوعی می رسد که اصلاً مانند آن را ندیده اند، و رسیدن گرسنگی به ایشان پیش از قیام قائم عجله و رسیدن بیم بعد از قیام آن حضرت است.»<sup>(۴)</sup>

محمد بن مسعود در تفسیر عیاشی، از ثمالی، او از باقر عجله مثل این حدیث را نقل نموده.<sup>(۵)</sup>

۱ - سوره بقره: آیه ۱۵۵.

۲ - غیبت نعمانی، ص ۲۵۰، ح ۶، ما روی فی العلامات.

۳ - سوره بقره: آیه ۱۵۵.

۴ - غیبت نعمانی، ص ۲۵۰، ح ۷، ما روی فی العلامات.

۵ - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۸، ح ۱۲۵، در تفسیر سوره بقره.

محمد بن ابراهیم در کتاب «الغیبه» از ابن عقده، او از محمد بن مفضل، او از ابن فضال، او از ثعلبه، او از معمر بن یحیی، او از داود دجاجی، او از باقر علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که آیه: ﴿ **فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ** ﴾<sup>(۱)</sup> را از امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند، فرمود که: به مشاهده سه چیز منتظر باشید، در آن حال عرض کردم: یا امیر المؤمنین! آنها چیستند؟ فرمود: اختلافی است که در میان اهل شام واقع می شود، و بیرقهای سیاهند که می آیند از خراسان، و اضطرابی است در ماه رمضان. یکی عرض کرد که: چیست آن اضطرابی که در ماه رمضان واقع می شود؟ فرمود: آیا نشنیده اید قول خدای عزّ و جلّ را در قرآن مجید:

﴿ **إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ** ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: هرگاه بخواهیم هر آینه از آسمان آیتی و علامتی بر ایشان نازل می گردانیم، و می گردد گردنهای ایشان در پیش آن آیه، پست، و خاضع و خاشع می شوند، و آن آیت صدایی است که از آسمان می رسد آن چنان صدایی است که از شدت مهابتش، دختر با عفت را از پس پرده بیرون و خوابیده را بیدار و بیدار را مضطرب گرداند.<sup>(۳)</sup>

در کتاب مذکور، از ابن عقده، او از احمد بن یوسف، او از ابن مهران، از او ابن بطائنی، او از پدرش و وهیب، ایشان از ابی بصیر، او از باقر علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «وقتی که آتش بزرگی از جانب مشرق دیدید، که سه روز یا هفت روز از افق مشرق طلوع نموده بالا می آید، در آن وقت منتظر فرج آل محمد علیهم السلام باشید که ان شاء الله فرج می رسد. بدرستی که خدای تعالی صاحب قهر و غلبه و حکمت است. بعد از آن فرمود که: صیحه - یعنی: صدا - واقع نمی شود، مگر در ماه رمضان که ماه خدا است، و آن صیحه صیحه جبرئیل است بسوی این خلایق.

۱ - سوره مریم: آیه ۳۷ و سوره زخرف: آیه ۶۵.

۲ - سوره شعراء: آیه ۴.

۳ - غیبت نعمانی، ص ۲۵۱، ح ۸، ما روی فی العلامات.

بعد از آن فرمود که: ندا کننده‌ای از آسمان به نام قائم عَلَيْهِ السَّلَام صدا می‌کند و همه اهل مشرق و مغرب آن را می‌شنوند، و هیچ خوابیده نمی‌ماند مگر اینکه بیدار می‌شود، و هیچ سرپا ایستاده نمی‌ماند مگر اینکه می‌نشیند. همه اینها به سبب اضطرابی است که از این صدا حادث می‌شود. پس خدا رحمت کند بنده‌ای را که به این صوت اعتبار نماید، زیرا که صوت اول صوت جبرئیل امین است.

و آن حضرت فرمود که: وقوع صدا در شب جمعه بیست و سوم ماه رمضان است، پس در این صدا شک مکنید و آن را بشنوید و اطاعت کنید، و در آخر همان روز صدای ابلیس لعین است که ندا می‌کند که: آگاه شوید! بدرستی که فلان شخص - یعنی: عثمان - با ظلم و ستم کشته گردید، تا اینکه به دل‌های خلائق شک بیندازد و ایشان را فریب دهد. چه بسیار خواهد شد در این روز شکاک و متحیر که به سبب شک داخل آتش جهنم می‌شود. وقتی که صدایی در ماه رمضان شنیدید، شک مکنید در اینکه آن صدا صدای جبرئیل است، و علامت آن این است که: او به نام قائم عَلَيْهِ السَّلَام و نام پدرش ندا می‌کند؛ حتی دختر باکره در پس پرده آن را می‌شنود، و پدر و برادرش را به بیرون رفتن تحریص و ترغیب می‌نماید تا اینکه از آن صوت خبری بیاورند.

و باز فرمود که: پیش از خروج قائم عَلَيْهِ السَّلَام از این دو صدا ناچار است، یکی از آسمان می‌رسد و آن صدای جبرئیل است و دیگر از زمین و آن صدای ابلیس لعین است. او ندا می‌کند: به نام فلان - یعنی: عثمان - که او با ظلم و جور کشته شد. مرادش از این کلام احداث فتنه است در میان خلائق. پس شماها به صوت اول تابع باشید، و حذر کنید از اینکه به صوت دوم گرویده شوید.

و نیز فرمود که: قائم عَلَيْهِ السَّلَام قیام نمی‌کند، مگر در حالتی که بیم شدید از خلق و اضطراب و فتنه و بلا به خلائق واقع می‌شود، حتی آرزوکننده از گرانی آنچه که می‌بینند مانند طغیان خلائق و خوردن بعضی از ایشان گوشت بعضی دیگر را صبح و شام، قیام و ظهور قائم عَلَيْهِ السَّلَام را آرزو می‌کند.

و خروج آن حضرت در وقتی که خروج می‌کند، در حالتی می‌شود که خلائق از

رسیدن فرج نا امید و مأیوس شوند. ای قوم! گوارا باد به کسی که آن حضرت را دریابد و از یاران وی شود. وای بر کسی که از او جدا شود و به او و به امر او مخالفت نماید و از جمله دشمنان او گردد.

و نیز فرمود که: قائم علیه السلام به امر تازه و کتاب تازه و سنت تازه و با حکم شدید بر سر عربها قیام می کند، و نیست ایشان را مگر کشتن، و احدی را که مستحق قتل باشد باقی نمی گذارد، و او را ملامت ملامت، کننده از جاری نمودن احکام و حدود الهی باز نمی دارد.

بعد از آن فرمود: وقتی که بنی فلان با هم اختلاف نمودند، در آن حال فرج می رسد، و آرام و قرار نیست مگر در وقت اختلاف بنی فلان، وقتی که اختلاف نمودند منتظر باشید به رسیدن صبحه ای در ماه رمضان به خروج قائم علیه السلام خروج نمی کند ابداً، و نخواهید دید چیزی را که دوست می دارید تا وقتی که بنی فلان با هم اختلاف بکنند. وقتی که این اختلاف واقع گردید، خلیق به ملک و مالهایشان طمع می کنند، و سخنان خلیق در این باب بسیار می شود، و این امر ظاهر نمی گردد مگر بعد از خروج سفیانی. و نیز فرمود که: بنی فلان ناچارند از اینکه سلطنت نمایند. وقتی که به سلطنت رسیدند و بعد از آن به هم در افتادند، هر آینه ملک ایشان متفرق و امرشان مختلف گردد تا اینکه خراسانی و سفیانی بر ایشان خروج می کند. سفیانی از مغرب و خراسانی از مشرق. هر یکی از ایشان می خواهد که پیشتر از دیگری داخل کوفه شود مانند دو اسب گرو بندی که یکی از این جا و دیگری از آن جا بیاید، حتی هلاکت بنی فلان در دست ایشان واقع خواهد شد. آگاه باشید که سفیانی و خراسانی احدی را از ایشان باقی نمی گذارند.

بعد از آن فرمود که: خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال و در یک ماه و در یک روز واقع خواهد شد، مانند نظم جوهرهای گردن بند منتظم شده، پس یکدیگر می آیند در آن حال از همه جهت یأس و ناامیدی حاصل می شود. وای بر کسی که از ایشان جدایی نماید و در میان این بیرقها، بیرقی از بیرق یمانی هدایت کننده تر نیست،

و آن بیرق هدایت است. زیرا که یمانی خلائق را بسوی صاحب شما دعوت می‌کند. پس وقتی که یمانی خروج نمود، بیع سَلَمٌ بر همه مسلمانان حرام می‌شود. وقتی که او خروج نمود، برخیزید بسوی وی، زیرا که بیدقش بیرق هدایتی است و هیچ مسلمان را حلال نیست اینکه از او سر بپیچد. هر که این را بکند، هر آینه او از اهل دوزخ است، زیرا که وی خلائق را به حقّ و راه راست می‌خواند.

بعد از آن به من فرمود که: زوال سلطنت بنی فلان مانند سر کشیدن کوزه است در وقت آب خوردن، یا اینکه مانند این است که مردی در دستش کوزه‌ای بوده در حالتی که راه می‌رود ناگاه از دستش بیفتد. در حالی که او از آن غافل است و بشکند، و آن مرد در آن حالت که کوزه به زمین افتاد گوید: هاه، آن حالتی مانند اضطراب به او عارض می‌شود. پس زوال سلطنت ایشان هم مثل این است. نعمتها و لذتها ایشان را از زوال سلطنت غافل خواهد گردانید.

و آن حضرت در منبر کوفه فرمود که: خدای عزّ و جلّ در میان اموری که از قضا و قدر گذشته، محاربه و صاحب شمشیر بودن بنی امیه را مقدر گردانیده، و وقوع آن را حتم و واجب نموده هر چند که بنی فلان - یعنی: بنی عباس - شمشیر را غفلهً از ایشان خواهند گرفت.

آن حضرت نیز فرمود که: ناچار است از وجود آسیایی که آرد می‌کند؛ وقتی که آن آسیا در دور قطب خود استوار گردید و در بالای ساقهای خود قرار گرفت، در آن وقت خداوند کردگار بر می‌انگیزاند بر سر آن آسیا، بنده را که از بیراهه می‌آید و اصل و نسبش پنهان است، و فتح و نصرت با وی می‌باشد. اصحاب او موهای دراز دارند و از اصحاب سبّالند، و آن نام جایی است میان مدینه و بصره. لباسها و بیرقهایشان سیاه می‌باشند، وای بر کسی که از ایشان جدا شود. و ایشان دشمنان را در حالی که به هنگامه فتنه و محاربه و آشوب افتاده‌اند می‌کشند.

سوگند یاد می‌کنم به خدا هر آینه گویا نگاه می‌کنم به ایشان و افعالشان و به چیزی که از فاجران و عربهای جفاکننده به ایشان می‌رسد. خداوند عالم رحم نموده ایشان را



بر آن گروه بد کردار مسلط می گرداند، و ایشان را در حالتی که به فتنه و آشوب دچار شده اند، در شهر خودشان که در کنار آبها است خواه دریایی باشند و خواه بیابانی به قتل می رسانند، تا اینکه جزای عملهای بد ایشان داده شود. پروردگار به بندگان ظلم و جور کننده نیست»<sup>(۱)</sup>.

در کتاب مذکور، از محمد بن همام، او از فزاری، او از موسی بن جعفر بن وهب، او از وشا، او از عباس بن عبیدالله، او از داود بن سرحان، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «پیشتر از سالی که در آن صیحه واقع خواهد شد در ماه رجب، آیتی حادث می شود. عرض کردم که: آن چیست؟ فرمود: رویی است که از شرق طلوع می کند و به آن نزدیک می شود»<sup>(۲)</sup>.

در کتاب مذکور، از علی بن احمد، او از عبیدالله بن موسی، او از یعقوب بن یزید، او از زیاد بن مروان، او از عبدالله بن سنان، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «ندایی که از آسمان می رسد و خروج سفیانی و قتل نفس زکیه و کف دستی که از آسمان طلوع می کند، همه از محتوماند، یعنی: واجب است که به وقوع برسند و تغیر و تبدل به آنها راه نمی یابد.

و در ماه رمضان اضطرابی واقع می شود که خوابیده را بیدار می گرداند و دختر را از خلوت خانه اش بیرون می آورد»<sup>(۳)</sup>.

در کتاب مذکور، از محمد بن همام، او از فزاری، او از علی بن عاصم، او از بزنتی، او از رضا علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «پیش از وقوع این امر، باید سفیانی و یمانی و مروانی و شعیب بن صالح خروج نمایند؛ پس محمد بن ابراهیم یا غیر او که در این زمان خروج نموده اند. چگونه ادعا می کنند که: ما یمیم قائم به امر، یعنی: ادعای

۱ - مدرک پیشین، ص ۲۵۳، ح ۱۳، ما روی فی العلامات.

۲ - مدرک پیشین، ص ۲۵۲، ح ۱۰.

۳ - مدرک پیشین، ص ۲۵۲، ح ۱۱.

ایشان بی جا است زیرا که پیش از خروج آن چهار نفر، ظهور قائم عجل الله فرجه نخواهد شد.<sup>(۱)</sup> در کتاب مذکور، از ابن عقده، او از علی بن حسین، او از علی بن مهزیار، او از حماد بن عیسی، او از حسین بن مختار، او از ابن ابی یعفر روایت نموده او گفته که: «صادق عجل الله فرجه به من فرمود که: هلاکت فلانی و خروج سنیانی و قتل نفس زکیه و لشکری که به زمین فرو می روند و صدا را برای ظهور این امر علامتی و نشانه‌ای در دست خود قرار داده. عرض کردم که: صدا چیست؟ آیا آن همان منادی است که از آسمان ندا می کند؟ فرمود: آری، و ظهور این امر با آن معلوم می شود. بعد از آن فرمود که: همه فرج در هلاکت فلانی است.»<sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور، به این اسناد از حسین، او از ابن سیابه، او از عمران بن میثم، او از عبایه بن ربیع روایت نموده، او گفته که: «به خدمت امیر المؤمنین عجل الله فرجه داخل شدم در حالی که من پنجمین پنج نفر، و به حسب سن از ایشان کوچکتر بودم. پس از آن حضرت شنیدم می فرمود که: برادرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: من ختم کننده هزار پیغمبرم، و تو ختم کننده هزار وصی و به چیزهایی مکلف شده‌ای که ایشان به آنها مکلف نشده بودند.

راوی گوید که: عرض کردم که: بنابر فضایلی که تو داری، این قوم در حق تو انصاف نمی کنند. فرمود که: ای پسر برادرم! مطلبم آن نیست که تو می گویی. سوگند یاد می کنم به پروردگار عالم که هزار کلمه می دانم که آنها را کسی غیر از من و غیر از محمد نمی داند، و هر آینه مردم آیه‌ای در کتاب خدای تعالی می خوانند و به مناد آن بر نمی خورند و آن این است:

﴿ وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ ﴾<sup>(۳)</sup>

۱ - مدرک پیشین، ص ۲۵۳، ج ۱۲.

۲ - مدرک پیشین، ص ۲۵۷، ج ۱۶.

۳ - سوره نمل، آیه ۱۲.

یعنی: وقتی که قول بر ایشان واقع گردید، بیرون آوردیم برای ایشان دابه‌ای از زمین که عبارت از امیر المؤمنین عج باشد، آن دابه با ایشان سخن می‌گوید. بدرستی که خلائق نسبت به آیات و علامات ما در مقام یقین نیستند.

بعد از آن فرمود که: آیا خبر ندهم به شما از آخر سلطنت بنی فلان؟ عرض کردم: آری بفرما یا امیر المؤمنین. فرمود: آخر سلطنتشان در وقتی است که قومی از قریش نفس حرام را در روز حرام و در بلد حرام - یعنی: نفس محترمه را در روز محترم در بلد محترم - به قتل رسانند. ظاهر این است که مراد از نفس محترمه، نفس زکیه باشد؛ و از روز محترم، روز جمعه؛ و از بلد محترم مکه معظمه. بعد از آن فرمود که: سوگند یاد می‌کنم به آن خدایی که دانه را شکافته و انسان را خلق کرده که هر آینه بعد از قتل نفس محترمه، ایشان را سلطنتی نمی‌باشد، مگر یازده شب. عرض کردم که: آیا پیش از آن یا بعد از آن امر دیگر واقع خواهد شد؟ فرمود که: در ماه رمضان صیحه‌ای می‌رسد که بیدار را به فزع و اضطراب می‌آورد و خوابیده را بیدار می‌کند و دختر مستوره را از منزلش بیرون می‌آورد.<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، از ابن عتده، او از یحیی بن زکریا بن شیبان، او از ابی سلیمان بن کلیب، او از ابن بطائنی، او از ابن عمیره، او از حضرمی، او از باقر عج روایت نموده، او گفته که: «از آن حضرت شنیدم می‌فرمود که: بنی عباس باید سلطنت بکنند، وقتی که به سلطنت رسیدند و بایکدیگر مخالفت کردند و کارهایشان متفرق و پراکنده گردید، آن وقت خراسانی بر ایشان خروج می‌کند. خراسانی از مشرق و سفیانی از مغرب. هر یکی از ایشان می‌خواهد که پیشتر از دیگری به کوفه داخل شود. مانند دو اسب گرویندی که یکی از این جا و دیگری از آن جا می‌آید حتی هلاکت بنی عباس در دست ایشان می‌باشد. آگاه شوید که آن دو نفر احدی را از ایشان باقی نمی‌گذارند.»<sup>(۲)</sup>

۱ - غیبت نعمانی، ص ۲۵۸، ج ۱۷، ما روی فی العلامات.

۲ - مدرک پیشین، ص ۲۵۹، ج ۱۸.

در کتاب مذکور، از ابن عقده، او از قاسم، او از عبیس بن هشام، او از ابن جبلة، او از پدرش، او از محمد بن صامت، او از صادق علیه السلام روایت کرده، او گفته که: «به خدمت آن حضرت عرض کردم که: آیا پیش از ظهور این امر علامتی نیست؟ فرمود: آری هست. عرض کردم که: چیست؟ فرمود: انقراض بنی عباس و خروج سفیانی و قتل نفس زکیه و فرو رفتن لشکر به زمین در بیدا و رسیدن صوت از آسمان. عرض کردم که: فدای تو شوم! می ترسم که ظهور این امر طول کشد؟ فرمود: نه چنین است که خیال کرده‌ای، بدرستی که وقوع این علامات و ظهور آن امر مانند سنجیدن جوهرهای گردن بند است که بعضی از آنها پی بعضی دیگر می آید.»<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، از ابن عقده، او از احمد بن یوسف، او از اسماعیل بن مهران، او از ابن بطائنی و وهیب، ایشان از ابی بصیر، او از باقر علیه السلام روایت نموده که: «آن حضرت فرمود که روز قیام در سالی که طاق باشد مانند: نهم و یکم و سوم و پنجم قیام می کند. و نیز فرمود که: وقتی که بنی امیه با هم اختلاف نمودند و سلطنت ایشان زایل گردید، بعد از آن سلطنت به بنی عباس منتقل می شود. پس ایشان مدّتی در سلطنت و لذّت عیش می باشند، تا وقتی که با هم اختلاف بکنند. در آن وقت سلطنتشان زایل می گردد و اهل مشرق و مغرب بلکه اهل قبیله هم با هم اختلاف می کنند و به خلائق به سبب ترس و هم مشقّت شدید لاحق می شود.

پس ایشان به این حالت می باشند، تا وقتی که ندا کننده‌ای از آسمان ندا می کند. وقتی که ندا نمود: با جمعیت بسوی قائم علیه السلام بروید؛ سوگند یاد می کنم به خدا که هر آینه گویا قائم علیه السلام را در میان رکن و مقام می بینم که خلائق به آن حضرت با امر تازه و ریاست تازه که از آسمان به وی رسیده بیعت می کنند.

آگاه شوید که بیرق و لشکر او به هر سمت که متوجه شوند، تا روز وفاتش ابداً شکست نمی خورند و پس گردانیده نمی شوند.»<sup>(۲)</sup>

۱ - مدرک پیشین، ص ۲۶۲، ح ۲۱.

۲ - مدرک پیشین، ص ۲۶۲، ح ۲۲.

در کتاب مذکور، از علی بن احمد، او از عبیدالله بن موسی، او از عبدالله بن حماد، او از ابراهیم بن عبدالله بن علا، او از پدرش، او از صادق علیه السلام، روایت کرده که: «امیر المؤمنین علیه السلام از پاره‌ای اموری که بعد از خودش تا به قیام قائم علیه السلام شدنی بود، خبر می‌داد. در آن اثنا امام حسین علیه السلام عرض کرد که: یا امیر المؤمنین! خداوند عالم روی زمین را از ظالمان کی پاک و خالی خواهد گردانید؟ فرمود که: خدای تعالی روی زمین را از وجود ایشان پاک نمی‌کند، تا وقتی که خونی که ریختن آن حرام است ریخته شود. مترجم گوید: ظاهر این است که این اشاره به قتل نفس زکیه باشد.

بعد از آن امر بنی امیه و بنی عباس را در حدیث طولانی ذکر نمود، فرمود: در وقتی که قائم خراسان - یعنی: هلاکو خان یا چنگیز خان - قیام می‌نماید و به سرزمین کوفه و ملتان غالب گردد و به جزیره بنی کاوان، و آن جزیره است در دریای بصره می‌گذرد. و پادشاهی با داد - چنان چه مؤلف گفته که: شاه اسماعیل است - از گیلان بر می‌خیزد و اهل قریه ابر - و آن دهی است در نزدیکی استرآباد - و اهل دیلم به او اطاعت می‌کنند، و ظاهر می‌شود برای پسر بیرقهای ترک در حالی که در اطراف عالم متفرق‌اند و پیش از آن در میان شرها و فسادها مانده بودند.

وقتی که با اهل بصره محاربه واقع شد و امیر امرا قیام نمود، پس آن حضرت حکایت طولانی ادا فرمودند.

بعد از آن فرمود: در این وقت، چندین هزار نفر کشته می‌گردند و صفهای لشکران بسته می‌شوند و برّه بز - یعنی: شاه عباس اول - کشته می‌شود. در آن وقت خون خواهی برای خون خواهی برمی‌خیزد، و او سلطان صفی است پسر شاه عباس، مقتول. و این فقره اشاره است به آن چه که سلطان صفی در باره اولاد قاتل نمود. چنان چه پاره‌ای را کشت و پاره‌ای دیگر را چشم در آورد. بعد از آن فرمود که: هلاک می‌شود کافر، بعد از آن قائمی که خلائق ظهور وی را آرزو می‌کنند و امامی که مخفی و پنهان است قیام می‌کند، و او راست فضل و شرف.

یا حسین! او از اولاد تو است؛ پسری مانند او نیست؛ در میان دو رکن مگه با

جماعت قلیل و با دو آلت حرب ظهور می کند و به انس و جن غالب می شود، و احدی را از فرو پایگان و بدان باقی نمی گذارد. خوبی و گوارا باد برای کسی که زمان او را دریابد و در ایام خلافت او در خدمتش باشد.<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، از ابن عقده، او از محمد بن فضل و سعدان بن اسحاق و احمد بن حسین بن عبدالملک و محمد بن احمد، ایشان از ابن محبوب، محمد بن ابراهیم گفته که: کلینی از علی بن ابراهیم، او از پدرش و محمد بن یحیی، ایشان از بن عیسی و علی بن محمد و غیر او، ایشان از سهل، ایشان از ابن محبوب گفت: و حدیث کرد ما را عبدالواحد بن عبدالله، او از احمد بن محمد بن ابی یاسر، او از احمد بن هلال، او از عمرو بن ابی المقدام، او از جابر، او گفته که: باقر رضی الله عنه فرمود: «یا جابر! به زمین بچسب، در جای خود بنشین و دست و پایت را مجنبان تا وقتی که بینی آن علامتها و نشانه ها را که الان برای تو ذکر می کنم؛ اگر عمر تو آنها را دریابد.

اول آنها اختلاف بنی عباس است با هم، و نمی بینم که تو آن زمان را دریابی ولیکن بعد از من اینها را از من نقل کن. و ندا کننده ای از آسمان ندا می کند، و صدای فتح از سمت دمشق به شما می آید، و دهی از دهات شام که جابیه نام دارد، به زمین فرو می رود. و طایفه ای از مسجد دمشق که در سمت دست راست است می افتد، و طایفه ای از ناحیه ترک خروج می کنند و در عقب آن هرج و مرج اهل روم واقع می شود، و برادران ما که از طایفه ترک اند رو می آورند تا اینکه در نهر جزیره فرود می آیند. و طایفه ای از اهل روم که خروج کرده اند رو می آورند تا اینکه در رمله فرو می آیند پس یا جابر! در آن سال در همه سرزمین از نواحی مغرب اختلاف بسیار هست.

پس اول سرزمین از بلاد مغرب شام است؛ اهل آن جا در آن وقت با هم اختلاف می کنند سه گروه می شوند در زیر سه بیرق: بیرق اصهب و بیرق سفیانی و بیرق ابقع. اما بیرق سفیانی به ابقع بر می خورد و می جنگند، سفیانی او را بالشکرش به قتل می رساند

و اصبهب را هم می کشند، بعد از آن او را مقصدی نمی شود مگر آمدن به سمت عراق، و لشکرش به سمت قرقیسا می گذرد. پس با اهل آن جا قتال می کنند و صد هزار نفر از جباران و ظالمان آن جا را به قتل می رسانند. و سفیانی لشکری که هفتاد هزار نفر باشد بر سر کوفه می فرستد و از اهل آن جا پاره‌ای را به دار می کشند و پاره‌ای دیگر را اسیر می کنند.

در وقتی که ایشان در این کار می باشند، ناگاه بیرقها به تعجیل و سرعت تمام از سمت خراسان رو می آورند و با ایشان چند نفر از اصحاب قائم عج می باشند، بعد از آن مردی از غلامان اهل کوفه با چند نفر مرد ضعیف به قصد جنگ و قتال بیرون می روند؛ سردار لشکر سفیانی او را در میان حیره و کوفه می کشد. بعد از آن سفیانی لشکری به سمت مدینه می فرستد. پس مهدی عج از آن جا بسوی مکه معظمه فرار می کند و خبر فرارش به سردار لشکر سفیانی می رسد. او لشکر از پی آن حضرت می فرستد و به او نمی رسند. تا اینکه داخل مکه می شود در حالتی که مانند موسی بن عمران منتظر و ترسان است.

و بزرگ لشکر سفیانی لشکرش در پیدا فرود می آیند، و آن نام بیابان همواری است در میان مکه و مدینه. در آن حال منادی از آسمان صدا می کند که: ای بیدا! این قوم را هلاک گردان، پس آن بیابان ایشان را فرو می کشد، و خلاص نمی شود از ایشان، مگر سه نفر. خدای تعالی رویهای ایشان را هم به سمت پشتشان بر می گرداند، و آن سه نفر از قبیله کلب می باشند، و این آیه در خصوص ایشان نازل شده:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الْكِتَابَ آمَنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدُّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا. ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: ای آنان که کتاب به ایشان فرستاده شده ایمان بیارید به چیزی که ما نازل کرده‌ایم در حالتی که تصدیق می کنید چیزی را که در نزد شما است، پیش از آنان که

پاره‌ای رویها را برهم بزنیم و آنها را به سمت پشت برگردانیدیم. بعد از آن فرمود که: قائم علیه السلام در این روز در مکه می‌باشد و پشت به دیوار بیت الله الحرام داده در حالتی که به آن جا پناه میبرد، ندا می‌کند که: ایها الناس! ما از خدا یاری می‌طلبیم، کیست از خلائق که دعوت ما را اجابت نموده به یاری ما آید، و ما اهل بیت پیغمبر شماییم که محمد صلی الله علیه و آله باشد، و ما نزدیکترین خلائقیم به خدا و محمد صلی الله علیه و آله.

هر که با من در خصوص آدم علیه السلام مجادله و گفتگو نماید هر آینه من نزدیکترین خلقم به آدم علیه السلام و هر که در خصوص نوح علیه السلام با من گفتگو نماید، هر آینه من نزدیکترین خلقم به نوح علیه السلام؛ و هر که با من در خصوص ابراهیم علیه السلام گفتگو نماید، هر آینه من نزدیکترین خلقم به ابراهیم علیه السلام؛ و هر که در خصوص محمد صلی الله علیه و آله با من گفتگو نماید، هر آینه من نزدیکترین خلائقیم به محمد صلی الله علیه و آله؛ و هر که در خصوص انبیا با من گفتگو نماید، هر آینه من نزدیکترین خلائقیم به انبیا. آیا خدای تعالی در کتاب خود نمی‌فرماید:

﴿ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ \* ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: بدرستی که خدای تعالی آدم و نوح و اولاد ابراهیم و اولاد عمران را برگزید و بر همه عالمیان تفضیل داد، ایشان ذرّیه‌اند که بعضی از بعضی دیگر متولد گردیده و خدای تعالی شنونده و داننده است.

بعد از تلاوت این آیه فرمود: پس منم باقی مانده از آدم علیه السلام، و ذخیره‌ای که از نوح است، و برگزیده‌ای که از ابراهیم است، و صاف و خالص شده که از محمد صلی الله علیه و آله است. آگاه شوید! هر که با من در خصوص کتاب خدا گفتگو نماید، هر آینه من نزدیکترین خلائقیم به کتاب خدا، آگاه باشید هر که با من در خصوص سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتگو کند، هر آینه من نزدیکترین خلقم به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله. و سوگند می‌دهم از شماها



به کسانی که کلام مرا شنیدند برای اینکه حاضران شما در این جا سخنان مرا به غایبان برسانند.

و از شما سؤال می‌کنم به حقّ خدا و رسول او و به حقّ خودم، زیرا که مرا در گردن شما حق قرابت هست از جانب رسول خدا که به ما اعانت و یاری بکنید؛ و کسانی را که به ما ظلم می‌کنند، از ما دور بکنید. بدرستی که ما را خفیف کردند و به ما ظلم و ستم نمودند و ما را از وطنها و نزد اولاد خود را نندند و دور گردانیدند و به ما تعدّی کردند و ما را از حقّ خود باز داشتند و اهل باطل خونهای ما را ریختند.

پس در خصوص ما خدا را یاد کنید، به ما یاری نمایید و از یاری ما دست مکشید تا اینکه خدای تعالی هم به شما یاری کند.

بعد از آن فرمود که: خدای تعالی در آن حال سیصد و سیزده نفر که اصحاب آن حضرتند، بر سر او جمع می‌کند و ایشان را در غیر موسم حج مانند ابرهای وقت پاییز جمع می‌کند. یا جابر! آیه‌ای که خدای تعالی در کتاب خود ذکر نموده، مضمون آن همین است:

﴿ اَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. ﴾ (۱)

یعنی: در هر جا باشید، خدای تعالی همه شماها را به یک جا می‌آورد بدرستی که خدا بر همه چیز تواناتر است.

بعد از آن فرمود که: آن سیصد و سیزده مرد، در میان رکن و مقام به او بیعت می‌کنند، و با او می‌باشد عهدی از رسول خدا که همه پیغمبران آن را از پدرانشان میراث برده‌اند، و قائم علیه السلام مردی است از اولاد حسین علیه السلام خداوند کار ساز امر او را در یک شب اصلاح می‌کند. یا جابر! اگر در خصوص دانستن حقیقت او این چیزها که مذکور گردید بر خلاق مشکل شود - یعنی: اگر از این چیزها حقیقت او را ندانند - هر آینه بر ایشان مشکل نخواهد شد اینکه او از رسول خدا صلی الله علیه و آله متولد شده و از علمای - یعنی:

از ائمه علیهم السلام - میراث علم برده؛ یعنی دو امر بر حقیقتش دلالت خواهد کرد، و اگر همه اینها بر ایشان مشکل و مشتبه شود، هر آینه مشکل نمی‌گردد صوتی که از آسمان به نام او و نام پدر و مادرش می‌رسد.<sup>(۱)</sup>

در کتاب «اختصاص» از عمرو بن ابی المقدام، مثل این حدیث را روایت نموده.<sup>(۲)</sup> محمد بن مسعود عیاشی در تفسیر خود از جابر جعنی روایت کرده، او گفته که: «ابی جعفر علیه السلام در اثنای حدیث طولانی به من فرمود که: اول سر زمینی که از بلاد مغرب خراب می‌شود، شام است. اهل آن جا در آن وقت با هم اختلاف نموده، سه گروه می‌شوند در زیر سه بیرق».<sup>(۳)</sup>

و حدیثی را تا قول خدای تعالی «فَنَزَدَهَا» علی ادبَارَهَا» چنان که مذکور شد ذکر نموده، و این حدیث با خبر سابق تا قول خدای تعالی «فَنَزَدَهَا» برابرند.

محمد بن ابراهیم در کتاب «الغیبه» از ابن عقده، او از قاسم بن محمد، او از عبیس بن هشام، او از ابن جبله، او از محمد بن سلیمان، او از علا، او از محمد بن مسلم، او از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «خروج سفیانی و ظهور قائم علیه السلام در یک سال واقع خواهد شد».<sup>(۴)</sup>

در کتاب مذکور، از ابن عقده، او از احمد بن یوسف، او از ابن مهران، او از ابن بطائنی، او از پدرش و وهیب، ایشان از ابی بصیر، او از باقر علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: در وقتی که خلائق در عرفات در وقوف می‌باشند، ناگاه مردی با شتر چابک و چالاک سوار شده به نزد ایشان می‌رسد و خبر مرگ خلیفه را که فرج آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و فرج همه خلائق در مرگ اوست، به ایشان می‌دهد.

۱ - غیبت نعمانی، ص ۲۷۹، ح ۶۷، ما روی فی العلامات.

۲ - اختصاص شیخ مفید، ص ۲۵۵، من علامات النرج.

۳ - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۴، ح ۱۴۳، در تفسیر سوره نساء.

۴ - غیبت نعمانی، ص ۲۶۷، ح ۳۶، ما روی فی العلامات.

و نیز آن حضرت فرمود: «وقتی که علامتی در آسمان دیدید و آن علامت آتشی است که چند شب از جانب مشرق در می آید. در آن وقت است فرج همه خلائق، و ظهور آن علامت اندکی پیش از قیام قائم علیه السلام». (۱)

در کتاب مذکور، از علی بن احمد، او از عبیدالله بن موسی، او از محمد بن موسی، او از احمد بن ابی احمد، او از محمد بن علی، او از علی بن حکم، او از عمرو بن شمر، او از جابر، او از ابی طفیل روایت نموده، او گفته که: «ابن کوا از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید که: غضب کی واقع خواهد شد؟ فرمود که: دور است، و پیش از وقوع غضب باید مرگها واقع شود که در هر یکی از آنها مرگها هست. و نیز پیش از آن باید مردی که با شتر چاپک که کمر بند آن با توی شکمش از شدت فربهی یا لاغری مخلوط شده بیاید و به خلائق خبری بدهد، و به سبب آن خبر او را بکشند، وقوع غضب بعد از کشتن اوست». (۲)

در کتاب مذکور، از احمد بن هود، او از ابراهیم بن اسحاق، او از عبدالله بن حماد، او از ابن ابی مالک، او از محمد بن ابی حکم، او از عبدالله بن عثمان، او از حصین مکی، او از ابی طفیل، او از حذیفه بن یمان روایت نموده، او گفته که: «کشته می شود خلیفه ای که پیدا نمی شود برای او در آسمان عذر خواهی و در زمین یآوری، و خلیفه از خلافت خلع می شود به طریقی که در روی زمین راه می رود و به هیچ چیز از زمین مالک نیست، و از خشک سالی آب توقع می کند. ابی طفیل گوید که: حذیفه به من خبر داد که: سلطنت بعد از آن به اهل نبوت بر می گردد». (۳)

در کتاب مذکور، از ابن عتده، او از احمد بن یوسف، او از ابن مهران، او از بطائنی، او از پدرش و وهیب، ایشان از ابی بصیر روایت کرده اند، او گفته که: «از باقر علیه السلام پرسیدند از تفسیر قول خدای عزّ و جلّ:

۱ - مدرک پیشین، ص ۲۶۷، ح ۳۷.

۲ - مدرک پیشین، ص ۲۶۷، ح ۳۸.

۳ - مدرک پیشین، ص ۲۶۸، ح ۳۹.

﴿ سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ ۗ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: بعد از این، می‌نماییم به ایشان آیات و علامات خود را در اطراف عالم و هم در نفسهای ایشان، تا اینکه ظاهر شود به ایشان اینکه او حق است. آن حضرت در جواب سائل فرمود که: خدا بنماید به ایشان در نفسهای خودشان مسخ را - یعنی: ایشان را از جملهٔ ممسوخات می‌گرداند - و در اطراف عالم نقصان و تنگی را. پس قدرت خدای تعالی را هم در آفاق می‌بینند و هم در نفسهای خود. و قول خدای تعالی ﴿ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ ۗ ﴾<sup>(۲)</sup> مراد از آن خروج قائم علیه السلام است و آن از جانب خدای عز و جلّ حق است، و این خلایق آن را خواهند دید و چاره‌ای از خروج نیست باید خروج کند.<sup>(۳)</sup>

در کتاب مذکور، از ابن عقده، او از علی بن الحسین، او از علی بن مهزیار، او از حماد بن عیسی، او از حسین بن مختار او از ابی بصیر روایت کرده، او گفته که: به خدمت صادق علیه السلام عرض کردم که: «در قول خدای عز و جلّ: ﴿ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلِعَذَابِ الْآخِرَةِ ﴾<sup>(۴)</sup> عذاب خزی دنیا چیست؟ فرمود: یا ابا بصیر! کدام خزی و خواری است که شدید تر باشد از اینکه مردم در خانه و حجلهٔ خود در میان عیالش با برادرانش نشسته باشد، ناگاه چند نفر گریبان پاره نموده به نزد او داخل شوند و گریه بکنند و از ایشان پرسیده شود که: این حالت و گریه برای چیست؟ ایشان بگویند که: فلان شخص در همین ساعت مسخ گردید. راوی گوید: عرض کردم که: آیا این پیش از قیام قائم علیه السلام خواهد شد یا بعد از آن؟ فرمود: پیش از آن.<sup>(۵)</sup>

۱ - سوره فصلت: آیه ۵۳.

۲ - سوره فصلت: آیه ۵۳.

۳ - غیبت نعمانی، ص ۲۶۹، ح ۴۰.

۴ - سوره فصلت: آیه ۱۶.

۵ - غیبت نعمانی، ص ۲۶۹، ح ۴۱.

در کتاب مذکور، از علی بن احمد، او از عبیدالله بن موسی، او از احمد بن ابی احمد، او از یعقوب بن سراج روایت کرده، او گفته که: به خدمت صادق علیه السلام عرض کردم که: «فرج شیعه کی خواهد شد؟ فرمود: وقتی که بنی عباس با هم مخالفت کردند و تسلطشان سست گردید، و به سلطنت و اموالشان طمع نمود، کسی که اینگونه طمع را در حق ایشان هرگز نکرده بود و عربها جلوها را از سرهایشان برکنند. - یعنی: از اطاعت به در رفتند - و هر صاحب مهمیزی یا صاحب شاخ مهمیزی یا شاخ خود را بلند نمود. یعنی: هر صاحب قوّت، قوّت خود را اظهار کرد و سفیانی و یمانی ظهور نمودند و حسنی حرکت کرده آن وقت صاحب این امر از مدینه به مکه با میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون می رود. عرض کردم که: میراث رسول خدا چیست؟ فرمود که: شمشیر و پیراهن و عمامه و لباس و چوب دست و زره و اسب اوست با اسباب و زینش». (۱)

در کتاب مذکور، از محمد بن همّام، او از فزاری، او از معاویه بن جابر، او از بزنی روایت نموده، او گفته که: «از رضا علیه السلام شنیدم می فرمود که: پیش از ظهور این امر، بیوح خواهد شد. و من ندانستم که معنی بیوح چیست؟ بعد از آن به حج رفتم و از یک نفر اعرابی شنیدم می گفت که: این رزوی، روز بیوح است، به او گفتم که: بیوح چیست؟ گفت: هر آن چیزی است که گرمی شدید داشته باشد». (۲)

در کتاب مذکور، از بطائنی، او از ابی بصیر، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «علامت خروج مهدی علیه السلام کسوف آفتاب است در سیزدهم و چهاردهم ماه رمضان». (۳)

در کتاب مذکور، از محمد بن همّام، او از فزاری، او از ابن ابی الخطّاب، او از حسین

۱ - مدرک پیشین، ص ۲۷۰، ح ۴۲.

۲ - مدرک پیشین، ص ۲۷۱، ح ۴۴.

۳ - مدرک پیشین، ص ۲۷۲، ح ۴۷.

بن علی، او از صالح بن سهل، او از صادق علیه السلام در خصوص قول خدای تعالی:

﴿ سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: سؤال کننده‌ای از عذاب‌هایی که شدنی است. روایت نموده که آن حضرت فرمود که: تاویل آن این است که: می‌آید عذاب‌هایی یعنی: آتشی که آن در ثوبه، نام جایی است واقع می‌شود، تا به کناسه‌ای بنی اسد منتهی می‌شود تا اینکه به قبیله ثقیف می‌گذرد و کشته که آل محمد علیهم السلام او را کشته‌اند نمی‌گذرد مگر اینکه او را می‌سوزاند، و این پیش از خروج قائم علیه السلام است.<sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور، از احمد بن هوزه، او از نهاوندی، او از عبدالله بن حماد، او از عمرو بن شمر، او از جابر، او از باقر علیه السلام مثل این را روایت کرده.<sup>(۳)</sup>

در کتاب مذکور، از ابن عتده، او از علی بن حسین، او از پدرش، او از احمد بن عمر، و از حسین بن موسی، او از معمر بن یحیی بن سالم، او از ابی خالد کابلی، او از باقر علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود: «گویا که می‌بینم قومی را که در سمت مشرق خروج کرده حق را - یعنی: خلافت را - مطالبه می‌کنند و به ایشان داده نمی‌شود. بعد از آن باز آن را مطالبه می‌کنند، باز داده نمی‌شود. وقتی که این را می‌بینند، شمشیرهای خودشان را حمایل می‌کنند، آن وقت سلطنت به ایشان داده می‌شود. ایشان آن را قبول نمی‌کنند تا وقتی که امرشان قوام به هم رسانند، و ایشان هم آن سلطنت را نخواهند داد، مگر به صاحب شما. آگاه شوید بدرستی که هرگاه من آن زمان را در می‌یافتم، هر آینه نفس خود را برای صاحب این امر نگه می‌داشتم».<sup>(۴)</sup>

**مؤلف گوید:** دور نیست اینکه این حدیث اشاره به دولت صفویه شود، خداوند

۱ - سوره معارج: آیه ۱.

۲ - غیبت نعمانی، ص ۲۷۲، ح ۴۸.

۳ - مدرک پیشین، ص ۲۷۲، ح ۴۹.

۴ - مدرک پیشین، ص ۲۷۳، ح ۵۰.

کردگار این دولت را به دولت قائم عج متصل گردانند.

در کتاب مذکور، از ابن عقده، او از علی بن حسین، او از یعقوب، او از زیاد قندی، او از ابی اذینه، او از معروف بن خربوذ روایت نموده، او گفته که: «ما به خدمت باقر ع هیچ داخل نشدیم، مگر اینکه فرمود: خراسان خراسان سجستان سجستان گویا که آن حضرت با این کلمات به ما بشارت و مژده می داد». (۱)

در کتاب مذکور، از ابن عقده، او از علی، او از حسن و محمد پسران علی بن یوسف، ایشان از پدرشان، او از احمد بن عمر حلبی، او از صالح بن ابی الاسود، او از ابی الجارود روایت نموده، او گفته که از ابی جعفر ع شنیدم می فرمود: «وقتی که ظاهر شد بیعت نمودن خلائق به طفلی، هر آینه در آن وقت هر صاحب قوت و استعداد، با جمعیت خود بر می خیزد و لوای داعیه برافرازد». (۲)

در کتاب مذکور، از ابن عقده، او از علی، او از محمد بن عبدالله، او از ابن ابی عمیر، او از هشام بن سالم، او از ابی عبدالله ع روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «این امر واقع نمی شود تا وقتی که باقی نماند هیچ صنف از خلائق مگر اینکه والی و حاکم می شود تا اینکه نگوید که: اگر ما والی می شدیم، هر آینه با عدالت رفتار می نمودیم. بعد از آن قائم ع با حق و عدالت قیام می کند». (۳)

در کتاب مذکور، به این اسناد از هشام، او از زراره روایت نموده، او گفته که: به خدمت صادق ع عرض کردم که: «آیا ندا - یعنی: ندایی که از آسمان خواهد آمد - حق است. فرمود: آری، سوگند یاد می کنم به خدا هر آینه آن ندا می آید بطوری که آن را هر طایفه به زبان خود می شنود. فرمود که: این امر واقع نمی شود تا وقتی که نه عشر خلائق، از اعتقاد حق برگردند». (۴)

۱ - مدرک پیشین، ص ۲۷۳، ح ۵۱.

۲ - مدرک پیشین، ص ۲۷۴، ح ۵۲.

۳ - مدرک پیشین، ص ۲۷۴، ح ۵۳.

۴ - مدرک پیشین، ص ۲۷۷، ح ۵۴.

در کتاب مذکور، از عبدالواحد، او از احمد بن محمد، او از احمد بن علی حمیری، او از حسن بن ایوب، او از عبدالکریم، او از مردی، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «قائم علیه السلام قیام نمی کند تا وقتی که دوازده نفر مرد به ریاست و امارت قیام نمایند، هر آینه اتفاق می کنند بر این قول که: ما صاحب علیه السلام را دیده ایم. در آن حال خلائق ایشان را تکذیب می کنند»<sup>(۱)</sup>.

در کتاب مذکور، از محمد بن همّام، او از حمید بن زیاد، او از حسن بن محمد بن سماعه، او از احمد بن حسن میثمی، او از ابی الحسن علی بن محمد، او از معاذ بن مطر، او از مردی، و این مرد را نمی دانم که کیست مگر اینکه بر طریق تسلیم می دانم که ابی سیّار است، او گفته که: صادق علیه السلام فرمود که: «پیش از قیام قائم علیه السلام جنگ طایفه قیس به جنبش می آید»<sup>(۲)</sup>.

در کتاب مذکور، از علی بن الحسین، او از محمد بن یحیی، او از محمد بن حسن، او از محمد بن علی کوفی، او از محمد بن سنان، او از عبید بن زراره روایت نموده که: سفیانی در نزد صادق علیه السلام مذکور شد، فرمود که: «این مرد از کجا خروج می کند و حال آنکه هنوز خروج نکرده در صنعا کسی که گوشه چشمش را بهم گذارنده است؟!»<sup>(۳)</sup>

در کتاب مذکور، از ابن عتده، او از علی بن حسن تیملی، او از محمد بن عمر بن یزید و محمد بن ولید بن خالد، ایشان از حماد بن عثمان، او از عبدالله بن سنان، او از محمد بن ابراهیم بن ابی البلاد، او از پدرش، او از ابن نباته روایت کرده، او گفته که: «علی علیه السلام می فرمود که: پیش از ظهور قائم علیه السلام چند سالی فریب دهنده می آید، که در آنها راستگو را تکذیب می کنند و دروغگو را تصدیق و ماحل مقرب می شود و رویبضه به امور مدخلیت می کند.

۱ - مدرک پیشین، ص ۲۷۷، ح ۵۸.

۲ - مدرک پیشین، ص ۲۷۷، ح ۵۹.

۳ - مدرک پیشین، ص ۲۷۷، ح ۶۰.



عرض کردم که: رویبضه و ماحل چیستند؟ فرمود که: آیا قرآن نخوانده‌اید! خدای تعالی می‌فرماید:

﴿ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: مکر و حيلة خدا شدید است. یعنی: اصل ماحل محال است، و محال به معنی مکر و حيلة است. راوی گوید عرض کردم که: ماحل چیست؟ فرمود که: مگار است.<sup>(۲)</sup>

**مؤلف گوید:** گمان این است که در این حدیث سقط هست. یعنی: از حدیث قدری افتاده، زیرا که در حدیث از معنی رویبضه و ماحل سؤال کردند. در جوابش معنی ما حل را تنها بیان فرمود. پس ظاهر این است که: معنی رویبضه را هم بیان نموده، لیکن از راوی سقط گردیده. و جزری در حدیثی که علامتهای روز قیامت در آن حدیث بیان شده ذکر نموده که، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: از جمله علامات این است که رویبضه در امور خلائق گفتگو می‌کند. در آن حال گفته شد: یا رسول الله! رویبضه چیست؟ فرمود: مرد حقیر و خسیس را گویند.

**مؤلف می‌گوید که:** رویبضه مصغر رابضه است، و مراد از آن مردی است که از مرتکب شدن به کارهای بزرگ و از پیش بردن آنها عاجز باشد و از طلب آنها پس بنشیند.

در کتاب مذکور، از عبدالواحد، او از محمد بن جعفر قرشی، او از ابن ابی الخطاب، او از محمد بن سنان، او از حذیفه بن منصور، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «در قرقیسا مر خدا را مائده‌ای هست. و به روایت دیگر طعام ضیافتی هست که از آسمان کسی طلوع می‌کند و به آواز بلند صدا می‌نماید که: ای مرغان هوا و درندگان زمین! بیایید تا اینکه از گوشتهای ظالمان سیر شوید.»<sup>(۳)</sup>

۱ - سوره رعد: آیه ۱۳.

۲ - غیبت نعمانی، ص ۲۷۸، ح ۶۲.

۳ - مدرک پیشین، ص ۲۷۸، ح ۶۳.

در کتاب مذکور، از احمد بن هود، او از ابراهیم بن اسحاق، او از عبدالله بن حماد، او از ابی بصیر، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «منادی به نام قائم علیه السلام ندا می کند که: یا فلان بن فلان»<sup>(۱)</sup>.

در کتاب مذکور، از احمد بن علی، او از عبیدالله بن موسی، او از عبدالرحمان بن قاسم، او از محمد بن عمر بن یونس، او از ابراهیم بن هراسه، او از پدرش، او از علی ابن حزوَر، او از محمد بن بشیر روایت نموده، او گفته که: «از محمد بن حنفیه شنیدم می گنت که: پیشتر از ظهور بیرقهای ما، بیرقی برای آل جعفر و بیرقی برای آل مرداس ظاهر خواهد شد، و آنکه بیرق آل جعفر است چیزی نیست و دست ایشان هم به حلقه امارت و ریاست بند نخواهد شد. وقتی که این سخن را از او شنیدم، در غضب شدم و حال آنکه من نزدیکترین مردم بودم به او، گفتم که: فدای تو شوم! آیا پیش از بیرقهای شما بیرق دیگر هست؟ گنت: آری، به خدا سوگند یاد می کنم بدرستی که برای بنی مرداس سلطنتی هست محکم، در ایام سلطنت خودشان اصلاً خیر از ایشان صادر نمی شود، سلطنتشان نسبت به خلائق سخت و شدید می شود و اندک خیری در آن نمی باشد. در ایام سلطنت دور را نزدیک می کنند و نزدیک را دور تا وقتی که از مکر الهی و عذاب او خاطر جمع شدند، ناگاه صیحه عظیمی به ایشان می رسد. یعنی: آفتی به دولتشان رو می دهد و بطوری که ندا کننده برای ایشان باقی نمی ماند که به ایشان بشنوند، یعنی: صاحب حکمی در میان ایشان باقی نمی ماند که حکم خود را به ایشان بشنوند، و جمعیتی برای ایشان باقی نمی ماند که بسوی آن جمعیت بروند. و بدرستی که خدای تعالی در کتاب خود مثلی در حق ایشان فرموده: ﴿حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَأُزِّيَّتْ﴾<sup>(۲)</sup> تا آخر آیه با ترجمه آن پیشتر مذکور گردید. خلاصه مضمون آن مشعر به هلاکت و فنای دولت بنی مرداس است. بعد از آن، محمد حنفیه به خدا

۱ - مدرك پیشین، ص ۲۷۹، ح ۶۴.

۲ - سوره یونس: آیه ۲۴.

سوگند یاد نمود که این آیه در خصوص بنی مرداس نازل شده.

گفتم: فدای تو شوم! امر بزرگی در حق ایشان خبر دادی، آیا هلاکت ایشان کی واقع خواهد شد؟ گنت: خیر باد تو را یا محمد، بدرستی که خدای تعالی علم خود را با علم کسانی که وقت فرار می دهند، مخالف گردانیده. پس چگونه می توانم که برای این امر تعیین وقت بکنم! بدرستی که موسی علیه السلام برای قوم خود وعده ای معین نمود و حال آنکه در علم خدای عز و جلّ افزودن ده روز بر بالای آن مدت بود، و آن را به موسی علیه السلام خبر نداد. پس قومش کافر گردیدند، و بعد از رفتن او مرحله گوساله پرستی را پیمودند، زیرا که وقتی که حضرت موسی علیه السلام برای مراجعت خود بمیان قوم وقت تعیین نموده بود، گذشت و او مراجعت نکرد.

و بدرستی که یونس علیه السلام به قوم خود وعده نمود که: در فلان وقت عذاب خدا بر شماها نازل خواهد شد و حال آنکه در علم خدا این بود که از ایشان بگذرد و عفو نماید، و ماجرای او به همان طور شد که میدانی و لیکن در وقتی که دیدی که حاجت ظاهر شد، هلاکتشان آن وقت خواهد و آن حاجت این است که مرد بگوید که: امشب را بی شام صباح کردم. و نیز بقای دولتشان تا وقتی است که مرد به تو ملاقات کند، با بشاشت و گشاده رویی، بعد از آن باز به تو ملاقات نماید با عبوس و ترش رویی.

گفتم که: این حاجت دیگر - یعنی: علامت - دیگر کدام است؟ گنت: این است که مرد با خوشحالی و گشاده رویی به تو ملاقات می نماید، وقتی که آمدی که از او قرض بخواهی، می بینی که عبوس و ترش رو گردید. پس در نزدیکی این علامت صیحه ای واقع می شود و ایشان به سبب آن هلاک می شوند.<sup>(۱)</sup>

**مؤلف گوید که:** بنی مرداس کنایه است از بنی عباس، زیرا که در میان صحابه مردی بود که او را عباس بن مرداس می گفتند.

در کتاب مذکور، از محمد بن همام، او از حمید بن زیاد، او از محمد بن علی بن

۱ - غیبت نعمانی، ص ۲۹۰، ح ۷، ما روی فی المنع عن التوفیت.

غالب، او از یحیی بن علیم، او از ابی جمیله، او از جابر روایت نموده، او گفته که: «خبر داد به من کسی که مسیب بن نجبه را دیده، او گفته که: مردی به خدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و با وی مردی بود ابن السّوداء نام. به خدمت آن حضرت عرض کردم که: یا امیر المؤمنین! بدرستی که این مرد - یعنی: ابن السّوداء - بر خدا و بر پیغمبر او دروغ و افترا می بندد و تو را هم به این مطلب شاهد می آورد.

آن حضرت فرمود که: این مرد قول عریض طولانی می گوید، به او نسبت کذب می دهی؟ او چه می گوید؟ گفت که: احوالات لشکر غضب را ذکر می کند. فرمود که: این مرد را از دست بگذار، به او بحث و ایراد مکن. ایشان قومی اند در آخر زمان مانند ابرهای وقت پاییز، از هر قبیله یک مرد دو مرد سه مرد تا به نه نفر می آیند. آگاه شوید به خدا سوگند یاد می کنم هر آینه من امر ایشان را و نام وی را و خوابگاه چهار پایان ایشان را می شناسم. بعد از آن از جایش برخاست در حالتی که می گفت: باقراً باقراً، بعد از آن فرمود که: این مردی است از اولاد من، حدیث را مانند شکافتن سنگ می شکافد»<sup>(۱)</sup>.

در کتاب مذکور، از علی بن حسین مسعودی، او از محمد عطار، او از محمد بن حسن رازی، او از محمد بن علی کوفی، او از عبدالرحمان بن ابی حمّاد، او از یعقوب بن عبدالله اشعری، او از عتیبه بن سعد بن یزید، او از احنف بن قیس، روایت کرده، او گفته که: «حاجتی داشتم به خدمت علی علیه السلام داخل گشتم، در آن حال ابن کوا و شبث بن ربیع به در خانه آن حضرت آمدند، اذن دخول طلبیدند، آن حضرت به من فرمود که: اگر تو بخواهی، من به ایشان اذن داخل شدن می دهم؛ زیرا که اوّل تو ابتدا به حاجت خواستن نموده‌ای. عرض کردم که: یا امیر المؤمنین! اذن ده تا داخل شوند. پس به ایشان اذن داده داخل شدند.

آن حضرت به ایشان فرمود که: چه چیز تو را واداشت بر اینکه در این گرمی هوا بسوی من آمدید؟ گفتند که: دوست داشتیم این را که از اصحاب غضب بشویم. فرمود

۱ - مدرک پیشین، ص ۳۱۱، ح ۱، ما جاء فی جیش الغضب.

که: خیر باد شما را، در ایام ولایت و خلافت من غضب واقع نخواهد شد، و آن واقع نمی شود تا وقتی که بلاهای چنین واقع گردد». (۱)

در کتاب مذکور، از ابن عقده، او از محمد بن مفضل بن ابراهیم، او از ابن فضال، او از ثعلبه، او از عیسی بن اعین، او از صادق علیه السلام روایت نموده، که آن حضرت فرمود که: «خروج سفیانی از محتومات، یعنی: امر الهی به آن جاری شده بطوری که تغییر و تبدیل نخواهد یافت. از اول خروجش تا آخر آن پانزده ماه است. در شش ماه آن جنگ می نماید. وقتی که به آن پنج شهر مالک شد، نه ماه سلطنت می کند و یک روز از آن زیاده نمی شود». (۲)

مترجم گوید: ظاهر این است که آن پنج شهر عبارت است از: شام و فلسطین و حلب و حمص و اردن.

در کتاب مذکور، از ابن عقده، او از قاسم بن محمد بن حسین، او از عبیس بن هشام، او از محمد بن بشیر احول، او از ابن جبلة، او از عیسی بن اعین، او از معلی بن خنیس روایت کرده، او گفته که: از صادق علیه السلام شنیدم می فرمود که: «پاره ای امور از محتومات است، و پاره ای دیگر نه. از جمله محتومات خروج سفیانی است در ماه رجب». (۳)

در کتاب مذکور، از ابن عقده، او از علی بن حسن، او از عباس بن عامر، او از عبدالله بن بکیر، او از زراره، او از عبدالملک بن اعین روایت نموده، او گفته که: «در خدمت ابی جعفر علیه السلام بودم، در آن اثنا ذکر قائم علیه السلام از میان گذشت. به خدمت آن حضرت عرض کردم که: امید چنان دارم که ظهور آن حضرت به زودی واقع گردد و خروج سفیانی در میان نباشد. فرمود: نه چنین است که می گویی، به خدا سوگند یاد می کنم که هر آینه خروج از جمله محتومات است که از وقوع آن ناچار است». (۴)

۱ - غیبت نعمانی، ص ۳۱۲، ح ۲؛ ما جاء فی جيش الغضب.

۲ - مدرک پیشین، ص ۲۹۹، ح ۱، ما جاء فی ذکر السفیانی.

۳ - مدرک پیشین، ص ۳۰۰، ح ۲، ما جاء فی ذکر السفیانی.

۴ - مدرک پیشین، ص ۳۰۱، ح ۴، ما روی فی خروج السفیانی.

در کتاب مذکور، از ابن عقیده، او از علی بن حسین، او از محمد بن خالد اصم، او از ابن بکیر، او از ثعلبه، او از زراره، او از حمران بن اعین، او از ابی جعفر محمد بن علی رضی الله عنه در خصوص قول خدای تعالی « **﴿ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ﴾** <sup>(۱)</sup>» روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: اجل دو قسم است: یکی اجل محتوم و دیگری موقوف. حمران عرض کرد که: اجل محتوم کدام است؟ فرمود: آن است که غیر از آن واقع نمی شود، یعنی: تغییر در آن راه نمی یابد. بعد از آن عرض کرد که: اجل موقوف چیست؟ فرمود: چیزی است که خدای تعالی را در آن مشیّتی هست، اگر بخواهد آن را تبدیل می کند. حمران عرض کرد که: من امیدوارم که اجل سفیانی و خروج آن، از جمله موقوفات باشد، یعنی: تغییر بیابد و واقع نشود. فرمود: نه چنین است که می گویی، به خدا سوگند یاد می کنم هر آینه آن از جمله محتومات است. <sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور، از ابن عقیده، او از محمد بن سالم، او از عبدالرحمان ازدی، او از عثمان بن سعید طویل، او از احمد بن مسلم، او از موسی بن بکر، او از فضیل، او از باقر رضی الله عنه روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «از امورات پاره ای موقوفند و پاره ای دیگر محتوم، و خروج سفیانی از قبیل محتوم است که ناچار است از آن.»

در کتاب مذکور، از محمد بن همام، او از فزاری، او از عباد بن یعقوب، او از خلاد صائغ، او از صادق رضی الله عنه روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «ناچار است از خروج سفیانی، و او خروج نمی کند مگر در ماه رجب. در آن حال مردی به خدمت آن حضرت عرض کرد که: یا ابا عبدالله! وقتی که او خروج نمود، حال ما چگونه می شود و چه باید بکنیم؟ فرمود: وقتی که خروج کرد بسوی قائم رضی الله عنه بروید، یا اینکه به ما متوسل شوید.» <sup>(۳)</sup>

۱. سوره انعام: آیه ۲.

۲. غیبت نعمانی، ص ۳۰۱، ح ۵، ما روی فی خروج السفیانی.

۳. مذکر پیشین، ص ۳۰۲، ح ۷، ما روی فی خروج السفیانی.

شیخ طوسی در کتاب «امالی» از حسین بن ابراهیم قزوینی، او از محمد بن وهبان، او از محمد بن اسماعیل بن حیّان، او از محمد بن حسین بن حفص، او از عبّاد، مثل این حدیث را روایت کرده. (۱)

محمد بن ابراهیم در کتاب «الغیبه» از احمد بن هوزده، او از ابراهیم بن اسحاق، او از عبدالله بن حماد انصاری، او از عمرو بن شمر، او از جابر جعفی روایت نموده، او گفته که: «از باقر علیه السلام از خروج سفیانی پرسیدم، فرمود: حالا که خروج سفیانی تا وقتی که خروج کند، کسی که بعد از اوست، یعنی: قائم علیه السلام است سفیانی در زمین کوفه خروج می کند. لشکرش جوش نموده بیرون آیند چنان که آب از زمین می جوشد پس با شما قتال و جنگ می کند. پس بعد از این منتظر سفیانی دیگر و خروج قائم علیه السلام باشید». (۲)

**مؤلف گوید که:** از این حدیث چنان مفهوم می شود که: سفیانی متعدّد است مگر اینکه او در قول آن حضرت و خروج قائم علیه السلام زاید باشد، که نسخه نویس از راه سهو یا غلط آن را افزوده؛ بنابراین معنی حدیث بدین نهج می شود که: بعد از این سفیانی منتظر خروج قائم علیه السلام باشد.

در کتاب مذکور، از محمد بن همّام، او از فزاری، او از حسن بن علی بن یسار، او از خلیل بن راشد، او از بطائنی روایت کرده، او گفته که: «با جناب امام موسی علیه السلام از مکه تا به مدینه رفیق راه گردیدم، در اثنای راه روزی به من فرمود که: اگر آسمانها و زمین همه بر بنی عباس خروج کنند، هر آینه زمین از خونهای ایشان سیراب می شود، و نمی توانند که بر بنی عباس غالب آیند تا وقتی که سفیانی خروج بکند. عرض کردم که: ای سید من! آیا خروج از جمله محتومات است؟ فرمود: از محتومات است. بعد از آن، آن حضرت سرپایین انداخت. بعد از آن سرش را بالا کرد و فرمود که: سلطنت بنی عباس مکر است و خدعه، زایل می شود این سلطنت بطوری که چیزی از آن باقی نمی ماند،

۱ - امالی شیخ طوسی، مجلس ۳۷، ج ۲۱ و ۲۲.

۲ - غیبت نعمانی، ص ۳۰۲، ج ۸ - ما روی فی خروج السفیانی.

بعد از آن سلطنتشان متجدد می شود به نوعی که گویا هیچ آفتی به آن نرسیده»<sup>(۱)</sup>.  
 در کتاب مذکور، از محمد بن همام، او از محمد بن عبدالله خالنجی، او از داود بن ابی قاسم روایت کرده، او گفته که: «در خدمت امام محمد تقی علیه السلام بودم، ذکر سفیانی و آنچه که در روایت وارد شده که امرش از محتومات است به میان آمد. در آن حال عرض کردم که: آیا خدا را در محتومات بدا واقع می شود؟ فرمود: آری. بعد از آن عرض کردم که: جایز است اینکه خدا را در خصوص قائم علیه السلام بدا واقع شود؟ فرمود که: قیام قائم علیه السلام از میعاد است»<sup>(۲)</sup>.

**مؤلف گوید که:** گمان چنان است که محتوم را معنای چند باشد، نسبت به بعضی از آنها وقوع بدا ممکن شود. و قول آن حضرت که قیام قائم علیه السلام از میعاد است، اشاره است به اینکه وقوع بدا در میعاد ممکن نیست. زیرا که خداوند عالم می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُخَلِّفُ الْمِيعَادَ﴾<sup>(۳)</sup> خدای تعالی میعاد را خلاف نمی گرداند.

و حاصل مضمون کلام آن حضرت این است که: قیام قائم علیه السلام امری است که خدا آن را به پیغمبر خود و به اهل بیت او وعده، نموده زیرا که ایشان صبر نمودند بر چیزهای بدی که از مخالفان به ایشان رسید، و خدای تعالی هم وعده خود را خلاف نمی کند. بعد از آن می گوئیم که: احتمال هست که مراد از وقوع بدا در محتوم، بدایی است در خصوصیات نه در اصل وقوع آن امر، مانند خروج سفیانی پیش از زوال دولت بنی عباس و مانند آن.

در کتاب مذکور، از علی بن احمد، او از عبیدالله بن موسی، او از محمد بن موسی، او از احمد بن ابی احمد، او از محمد بن علی قرشی، او از حسن بن ابراهیم روایت نموده، او گفته که: به خدمت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: «خدا کارهای تو را اصلاح

۱ - مدرک پیشین، ص ۳۰۲، ح ۹، ما روی فی خروج السفیانی.

۲ - مدرک پیشین، ص ۳۰۲، ح ۱۰.

۳ - سوره آل عمران: آیه ۹.



نماید، چنین گویند که: سفیانی در وقتی خروج می‌کند که دولت ایشان پایدار است»<sup>(۱)</sup>. در کتاب مذکور، از احمد بن هوذه، او از ابراهیم بن اسحاق، او از عبدالله بن حماد، او از حسین بن ابی العلاء، او از ابن ابی یغفور روایت کرده، او گفته که: «باقر علیه السلام به من خبر داد که: بنی عباس و آل مروان را در قرقیسا جنگی واقع خواهد شد که طفل خرده سال از شدت آن جنگ، پیر گردد، خدای تعالی نصرت را از ایشان بر می‌دارد و به مرغان هوا و درندگان زمین وحی می‌کند که: از گوشتهای ظالمان سیر شوید، بعد از آن سفیانی خروج می‌کند»<sup>(۲)</sup>.

در کتاب مذکور، از ابن عقده، او از علی بن حسن تیملی، او از عباس بن عامر بن رباح، او از محمد بن ربیع اقرع، او از هشام بن سالم، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود: «وقتی که سفیانی بر پنج شهر غالب گردید و آنها را مسخر نمود، از آن وقت نه ماه برای سلطنت وی بشمارید. و هشام چنان گمان نموده که آن پنج شهر عبارت است از: دمشق و فلسطین و اردن و حمص و حلب»<sup>(۳)</sup>.

در کتاب مذکور، از علی بن احمد، او از عبیدالله بن موسی، او از عبدالله بن محمد، او از محمد بن خالد، او از حسن بن مبارک، او از ابی اسحاق همدانی، او از حارث، او از علی علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «چشم مهدی علیه السلام اقبل است و سیاه، در خدش خالی است. ابتدای ظهورش از سمت مشرق می‌شود. وقتی که او ظهور نمود، سفیانی خروج می‌کند، و به قدر زمان آستن شدن زن که نه ماه باشد سلطنت می‌کند، در شام خروج نماید و همه اهل آن جا به او مطیع و منتقاد می‌شوند مگر طایفه چندی که در حق می‌ایستند. خدا ایشان را از خروج نمودن با وی نگه می‌دارد، و با لشکر جرّار به مدینه می‌آید و از آن جا به بیدا می‌رود، و در آن حال خداوند عالم ایشان را به زمین

۱ - غیبت نعمانی، ص ۳۰۳، ح ۱۱.

۲ - مدرک پیشین، ص ۳۰۳، ح ۱۲، ما روی فی خروج السفیانی.

۳ - مدرک پیشین، ص ۳۰۴، ح ۱۳.

فرو می‌برد. همین است معنی قول خدای تعالی در قرآن مجید:

﴿ وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزَعُوا فَلَا قُوَّةَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ ﴾<sup>(۱)</sup>،<sup>(۲)</sup>

**فیروز آبادی گوید که:** قبل در چشم که لفظ اقبل از آن مشتق شده، عبارت است از:

میل سیاهی چشم به سمت بینی، یا اینکه چیزی است مانند احول بودن، یا اینکه احسن از اوست، یا این عبارت است از متوجه شدن یکی از دو حدقه به دیگری، یا توجه آن است به سمت پهنایی بینی یا سمت مزگان پایین یا به سمت ابرو، یا توجه و میل یکی است از دو چشم به دیگری. پس معنی این کلام که چشم مهدی علیه السلام اقبل است، این است که بین القبل است، گویا که نگاه می‌کند به سر بینی اش. و جزری در بیان صفت هارون گفته است که: چشمش قبل هست، یعنی: سیاهی چشمش به سمت بینی مایل است. یعنی: گفته است که: قبل میلی است در چشم مانند احولی.

**مؤلف گوید که:** اگر مراد احول باشد باید به فردی از آن حمل بکنیم که آن احولی

باعث نقص در او نباشد بلکه موجب حسن منظر گردد.

در کتاب مذکور، از علی بن احمد، او از عبیدالله بن موسی، او از ابراهیم بن هاشم، او از ابن ابی عمیر، از از هشام بن سالم، او از صادق علیه السلام روایت کرده که: آن حضرت فرمود که: «یمانی و سننیانی مانند دو اسب گروبنندی هستند»،<sup>(۳)</sup> یکی از ایشان می‌خواهد که پیشتر از دیگری داخل کوفه شود.

در کتاب مذکور، از علی بن احمد، او از عبیدالله بن موسی، او از محمد بن موسی، او از احمد بن ابی احمد، او از اسماعیل بن عیاش، او از مهاجر بن حلیم، او از مغیره بن سعد، او از ابی جعفر باقر علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «وقتی که دو نیزه، یعنی: دو صاحب خروج در شام با هم مخالفت نمودند، هر آینه آیتی از آیات خدا

۱ - سوره سبأ: آیه ۵۱.

۲ - غیبت نعمانی، ص ۳۰۴، ح ۱۴.

۳ - مدرک پیشین، ص ۳۰۵، ح ۱۵، ما روی فی خروج السننیانی.

در آن جا ظاهر خواهد شد. گفته شد که: یا امیر المؤمنین! آن آیت چیست؟ فرمود: زلزله است که در شام واقع می شود به نوعی که به سبب آن، از اهل آن جا بیشتر از صد هزار نفر هلاک می شوند. خدای تعالی آن را برای مؤمنان رحمت می گرداند و برای کافران، عذاب و ندمت. وقتی که این حادثه به وقوع پیوست، آنگاه با اصحاب اسبهای سفید و دم بریده یا گوش بریده یا کوته دم و بیرقهای سیاه، نگاه بکنید که از سمت مغرب می آیند تا اینکه به شام داخل می شود، و این در وقتی است که جزع اکبر و موت احمر واقع شوند.

وقتی که این حادثه واقع شد نگاه بکنید به فرورفتن دهی از دهات دمشق که آن را حرشا گویند به زمین، وقتی که این حادثه به وقوع رسید پسر زن جگر خوار - یعنی: سفیانی - از وادی خروج می کند تا اینکه بر منبر دمشق غالب می گردد، وقتی که این شد به خروج مهدی علیه السلام منتظر باشید.<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، از محمد بن همّام، او از فزاری، او از حسن بن وهب، او از اسماعیل بن ابان، او از یونس بن یعقوب روایت کرده، او گفته که: «از صادق علیه السلام شنیدم می فرمود که: وقتی که سفیانی خروج نمود، لشکری بسوی ما می فرستند و لشکری بسوی شما. وقتی که این امر واقع شد، آن وقت در بالای اسب با شتر سرکش یا مطیع و ملایم به سمت ما بیایید.»<sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور، از ابن عقیده، او از حمید بن زیاد، او از علی بن صباح، او از ابی علی حسن بن محمد، او از جعفر بن محمد، او از ابراهیم بن عبدالحمید، او از ابی ایوب خزّاز، او از محمد بن مسلم، او از باقر علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «سفیانی مردی است سرخ رنگ و کبود چشم، به خدا هیچ بندگی و اطاعت نمی کند، مگره و مدینه را نمی بیند، می گوید که: ای خونخواه من.»<sup>(۳)</sup>

۱ - مدرک پیشین، ص ۳۰۵، ح ۱۶، ما روی فی خروج السفیانی.

۲ - مدرک پیشین، ص ۳۰۶، ح ۱۷.

۳ - مدرک پیشین، ص ۳۰۶، ح ۱۸.

محمد بن یعقوب کلینی، در کتاب «روضه» از محمد بن یحیی، او از احمد بن محمد، او از بعض اصحابش و علی بن ابراهیم، او از پدرش، او از ابن ابی عمیر، ایشان از محمد بن ابی حمزه، او از حمران روایت کرده، او گفته که: «در نزد صادق علیه السلام ذکر بنی امیه و بد حالی شیعیان در نزد ایشان به میان آمد، او گفت که: من به ابی جعفر - یعنی: دوانقی سیر - می‌کردم در حالتی که در بالای مرکبش بود بر اسبی سوار شده بود، و در پیش و پیش لشکر داشت، و من به درازگوشی سوار شده به سمت وی می‌رفتم، به من گفت: یا ابا عبدالله! تو را سزاوار این بود که به چیزهایی که خدا به ما عطا فرموده مانند قوت فتح و عزت تماشا بکنی، و به خلائق خبر ندهی که تو و اهل بیت تو - یعنی: ائمه علیهم السلام - لایق و سزاوار تر هستید به این امر از من، اگر این را بکنی مرا به اذیت کردن به تو و اهل بیت تو حریص خواهی کرد. آن حضرت گوید که: من به او گفتم که: هر کس این سخن را از من به تو نقل نموده، هر آینه دروغ گفته. گفت: آیا سوگند یاد می‌کنی به اینکه این سخن را تو نگفتی؟ گفتم که: مردم ساحرند، یعنی: دوست می‌دارند که دولت را از من برنجانند، ایشان را به گوشت راه مده و سخن ایشان را مشنوی، زیرا که احتیاج ما به تو بیشتر است از احتیاج تو به ما.

گفت که: آیا در خاطر داری روزی را که از تو پرسیدم که: آیا برای ما سلطنت خواهد رسید؟ در جوابم گفتی که: آری، شما را سلطنت طولانی و پهن و شدید هست، شما را در این امر مهلتی داده می‌شود و در مال دنیا وسعت به هم می‌رسانید، تا وقتی که از ما خون حرام را در ماه حرام و در بلده حرام می‌ریزید. در آن حال دانستم که او حدیثی را که من به او گفته بودم حفظ کرده. بعد از آن به او گفتم که: امید هست که خدا تو را از این امر شنیع - یعنی: کشتن ماها - باز دارد زیرا که من تو را به این امر شنیع تخصیص ندادم. این حدیثی بود من ذکر نمودم و گاه هست که غیر از تو از اولادت، به این عمل قبیح مرتکب، در آن حال سکوت نمود.

وقتی که به منزل خود برگشتم، بعضی از دوستانم نزد من آمد و گفت که: فدای تو شوم! به خدا سوگند یاد می‌کنم که هر آینه تو را در موکب ابی جعفر دیدم و تو در بالای

دراز گوش بودی و او در بالای اسب رو به سمت تو نموده با تو سخن می گفت، چنان به نظر می آمد که تو در تحت او بودی. من در پیش خود گفتم که: این حجّت خدا است بر خلائق و صاحب این امر است، لیاقت دارد که همه خلائق به او پیروی شوند، و آن دیگری - یعنی: ابی جعفر - با ظلم و ستم رفتار می کند؛ اولاد پیغمبران را به قتل می رساند و پاره ای خونها بر زمین می ریزد به طریقی که خدا به آن راضی نیست و آن را دوست نمی دارد، و او در میان موکبش بود و تو به دراز گوش سوار شده بودی. از مشاهده این کیفیت شکی در خصوص شما به دلم عارض گردید؛ بطوری که از زوال دین و هلاکت نفس خود ترسیدم.

آن حضرت گوید: به او گفتم که: اگر می دیدی آن ملائکه را که در پیش و پس و سمت راست و دست چپ من بودند، هر آینه خود ابی جعفر را و دبدبه و شوکت او را حقیر می شمردی. آن مرد گفت که: حالا دلم آرام گرفت.

بعد از آن، آن مرد گفت که: این جماعت تا کی سلطنت خواهد کرد؟ و کدام وقت از اذیت ایشان راحت می شویم؟ گفت: آیا نمی دانی که هر چیزی را مدّتی هست؟ گفتم: آری، گفت: دانستن تو این را به تو نفع ندارد. بدرستی که هر وقتی که زوال این امر - یعنی: زوال دولتشان - رسید، هر آینه در زمان اندک تر از زمان یک طرفه العین پایمال و مضمحل می شوند. اگر بدانی که حال ایشان در نزد خدا چگونه است، هر آینه بغض و عداوتت به ایشان بیشتر می شود. اگر تو و همه اهل زمین سعی و تلاش بکنید در اینکه ایشان را مبتلا بکنید به بدتر از آن معاصی که ایشان الآن به آنها مرتکبند، قادر نخواهید شد. پس شیطان به تو وسوسه نکند و تو را از راه نبرد، زیرا که عزّت برای خدا و رسول و مؤمنان است و لیکن منافقان این را نفهمند.

آیا نمی دانی هر که به امر ما منتظر شود، و صبر بکند، به اذیت و بیم که از دشمنان به او می رسد، هر آینه او در فردا - یعنی: روز قیامت - در جریده ما خواهد شد.

پس چون حق را دیدی که مضمحل شد و اهل حق از میان رفتند و دیدی که جور و ستم شهرها را فرا گرفت و قرآن را دیدی که کهنه گردید؛ یعنی: هیچ کس به احکام آن

عمل نکرده و پاره‌ای چیزها در قرآن احداث نمودند که اصلاً آنها در آن نیست، و آن را به هوای نفس خودشان توجیه و تأویل نمودند، و دین را دیدی که منتقل گردید چنان که آب منتقل می‌شود.

و دیدی که اهل باطل بر اهل حق بلندی نموده غالب شدند، و دیدی که شر آشکار گردید بطوری که از آن نهی کرده نمی‌شود و اصحاب شر معذور داشته می‌شوند، و دیدی که فسق ظاهر شد و مردان به مردان و زنان به زنان اکتفا نمودند، و مؤمن را ساکت دیدی به نوعی که سخنش مقبول نمی‌شود، و دیدی که فاسق دروغ می‌گوید و دروغ افترای وی بر او برگردانده نمی‌شود، و کوچک را دیدی که بزرگ را حقیر می‌شمارد، و دیدی که ارحام قطع شد.

و دیدی کسی را که فخر می‌کند، بر اینکه او را با فسق و فجور مدح بکنند و از آنها می‌خندد و سخن وی بر رویش برگردانده نمی‌شود، و بی‌ریش را دیدی که می‌دهد چیزی را که زنها می‌دهند، یعنی: منعمول واقع می‌شود. و دیدی زنان را که با زنان جنت می‌شوند، یعنی: سحقی می‌کنند. و دیدی که مدح و ثنا بسیار شد، یعنی: مدح و ثنای خلق یکدیگر را، و مردم را دیدی که مال را در غیر اطاعت الهی صرف می‌کنند و سایرین ایشان را هیچ از این عمل نهی نمی‌کنند و دستهای ایشان را از صرف نمودن مال در غیر راه خدا باز نمی‌دارند، و پاره‌ای مردم را دیدی که به سبب دیدن پاره‌ای چیزها در مؤمن مانند اعمال خیر و سعی و تلاش در راه خدا اعوذ بالله گفتند، و همسایه را دیدی که به همسایه خود اذیت می‌کند و او را از آن هیچ مانعی نیست.

و کافر را دیدی که از مشاهده فساد در روی زمین شادان و خندان است، و دیدی که شرابها در آشکارا خورده می‌شود. کسانی که از خدا نمی‌ترسند بر خوردن آنها جمع شده‌اند، و دیدی که امر به معروف کننده ذلیل شد، و دیدی که فاسق در چیزهایی که خدا آنها را دوست نمی‌دارد با قوت و پسندیده شده است، در میان خلائق و اصحاب آیات را - یعنی: ائمه علیهم‌السلام را - که ارباب معجزات یا صاحبان آیات قرآنی‌اند؛ زیرا که آن آیات در شأن ایشان نازل شده حقیر می‌کنند. و حقیر می‌شمارند و کسی که ایشان را

دوست می دارد او را هم حقیر می کنند، و راه خیر را دیدی که منقطع و راه شر مسلوک و گشوده است، و بیت الله را دیدی که از تردد حاجی معطل شده و خلائق را به ترک زیارت آن امر می کنند، و مرد را دیدی که می گوید چیزی را که نمی کند.

و مردان را دیدی که غذای مقوی می خورند، تا اینکه فریه شوند با مردان دیگر فجور و عمل قبیح بکنند؛ و زنان را دیدی که خودشان را فریه می کنند، برای اینکه با زنان دیگر عمل قبیح - یعنی: به سحاق - مرتکب شوند. و مرد را دیدی که گذرانش از پیشش است، و زن را دیدی که معیشتش از پیشش است، یعنی: از فرجش می گذرد، و زنان را دیدی که برای خودشان مانند مردان مجالس می آریند.

و دیدی که صفات زنان در بنی عباس ظاهر شده و خضاب نمودن را با حنا ظاهر می کنند و بر موهای خودشان شانه می زنند، چنان چه زن برای شوهرش بر موهایش شانه می زند، و بنی عباس را دیدی که به مردم مال می دهند برای اینکه ایشان را وطی بکنند. یا اینکه بنی عباس از سلاطین و حکام مال اخذ می کنند برای اینکه سلاطین با خود ایشان فجور یا بازنهایشان زنا بکنند، و دیدی که به وطی مرد رغبت کردند و مردان در خصوص او به همدیگر رشک بردند، و صاحب مال از صاحب ایمان عزیزتر شد و ربا خوردن آشکار گردید به نوعی که به ربا خورنده سرزنش نکردند و زنان به زنا کاری فخر نمودند.

و زن را دیدی که به شوهرش رشوه می دهد، در عوض اینکه او را بگذارد تا با زنان دیگر عمل قبیح - یعنی: سحاق - نماید یا اینکه با مردان دیگر زنا بکند، و بسیاری را از خلائق دیدی که ظاهر شده، و خلائق را دیدی که به شهادت شاهد دروغگو اعتماد و باور می کنند، و حرام را دیدی که حلال کرده شده می شود و حلال حرام کرده شده می باشد، و احکام دین را دیدی که با رأی و خواهش نفس استنباط می شود و قرآن در احکامش معطل گردید، و دیدی که اهل فسق انتظار نمی کشند که شب بیاید، تا اینکه اعمال قبیحه را در تاریکی آن نمایند؛ بلکه آنها را آشکارا در روز روشن می کنند.

و مؤمن را دیدی که قدرت ندارد، بر اینکه پاره ای قبايح را انکار نماید، مگر در دلش،

و دیدی که مال بسیار در معصیت خدا انفاق می شود.  
 و دیدی که حکام اهل کفر را مقرب می کنند و اهل خیر را دور، و حکام را دیدی که در حکم رشوه می گیرند، و دیدی که مال بسیار می دهند تا اینکه حکومت را بگیرند، و مردم را دیدی که محارم خود را وطی می کنند و به ایشان اکتفا می نمایند.  
 و دیدی که مرد در سر بهتان و تهمت کشته می شود، و مرد به مشهور بودن مرد و مذکور بودن وی در السنه وافواه حسد می برد، و جان و مال خود را در سر آن بذل می کند.

و دیدی که به مرد در مقابل مقاربت نمودنش با زنان سرزنش می کنند، یعنی: می گویند که: چرا با مردان به عمل لواط مرتکب نمی شوی و با زنان مقاربت می کنی! و مرد را دیدی که گذرانش از زناکاری زنش می گذرد. این را می داند با زبان راضی می شود و آرام می گیرد، و زن را دیدی که شوهرش را مقهور می کند و کارها می کند که شوهرش به آنها راضی نیست. به شوهرش نفقه می دهد چنانچه شوهر به زن می دهد.

و مرد را دیدی که زن و کنیز خود را اجیر می دهد و به خوردنی و آشامیدنی که به دنائت و رذالت تحصیل نموده راضی می شود، و دیدی که سوگند خوردن به خدا از راه دروغ بسیار گردید، و قمار بازی ظاهر و آشکار شد، و شراب را دیدی که آشکار فروخته می شود و هیچ منع کننده آن پیدا نمی شود، و زنان را دیدی که خودشان را به اهل کفر می دهند، و لهو و لعب را دیدی که آشکار شد به نوعی که خلاق بر آن می گذرند، و کسی از آن منع نمی کند، و هیچ کس بر منع قادر نمی شود. و مرد شریف و محترم را دیدی که او را ذلیل می کند، کسی که آن مرد شریف از تسلط او می ترسد، و دیدی که نزدیکترین خلاق به حکام کسی است که به سب نمودن و دشنام دادن به ما اهل بیت فخر می کند، و محب ما را دیدی که به دار الشریع حاضر می شود و شهادت مقبول نمی گردد، و دیدی که به سخن تزویر و دروغ رغبت می شود.

و دیدی که شنیدن قرائت قرآن بر خلاق گران گردید و شنیدن سخنان لغو و باطل بر ایشان سهل و آسان، و همسایه را دیدی که بهم سایه اش از راه ترس از اذیت زبان وی



اکرام می‌کند، و حدود الهی را دیدی که معطل گردیده و در آنها به خواهشهای نفس عمل شده، و مساجد را دیدی با طلا یا غیر آن منقش گردیده. دیدی که راستگوترین خلایق در نزد ایشان دروغگو و افتراکننده است، و دیدی که سخن چینی آشکار گردیده، و ظلم را دیدی که آشکار شده، و غیبت را دیدی که ملیح شمرده می‌شود و بعضی از خلایق به بعضی دیگر با آن مژده می‌دهد.

و دیدی که طلب حج و جهاد برای غیر خدا گردید، و پادشاه را دیدی که کافر و مؤمن هر دو را ذلیل می‌کند، و خراب را دیدی که بر آبادانی غالب شد، یعنی: خرابه بسیار شد و آبادانی کم، و مرد را دیدی که معیشتش به کم کردن پیمانانه با ترازو می‌گذرد. یعنی: در وقت فروختن غلات و غیر آنها پیمانانه را کامل نمی‌پیماید و ترازو را برابر نمی‌کشد بلکه سبک می‌دهد. و دیدی که ریختن خون‌ها سهل و آسان انگاشته می‌شود، و مرد را دیدی که ریاست را برای غرض دنیا می‌طلبد، و بازبان خبیشش خودش را مشهور می‌کند، تا اینکه خلایق از او می‌ترسند و در کارها به او اعتماد نمایند و کارها را به او بسپارند، و نماز را دیدی که حقیر و خفیف انگاشته شد.

و مرد را دیدی که مال بسیار دارد، به نوعی که از وقتی که به آن مالک شده، هیچ زکات آن رانداده. و دیدی که مرده از قبرش بیرون آورده می‌شود و اذیت به او داده می‌باشد، و کفنهایش فروخته می‌شود. و دیدی که هرج و مرج بسیار گردید.

و مرد را دیدی که شب می‌کند در حالتی که عاشق است و صبح می‌کند، در حالت مستی به کارهای مردم اعتنا نمی‌کند، و دیدی که حیوانات را وطی می‌کنند، و حیوانات را دیدی که بعضی آنها بعضی دیگر را می‌درند، و مرد را دیدی که به نمازگاه خود می‌رود و بر می‌گردد و حال اینکه از لباسهای نماز در بر آن چیزی نیست. یعنی: لباسی که لایق نماز باشد در بر آن نیست، زیرا که یا نجس است یا غصبی. و دیدی که دل‌های خلایق را قساوت گرفته و چشم‌هایشان خشکیده، یعنی: هیچ از خوف خدا گریه نمی‌کنند، و قرآن بر ایشان گران گردید، و مردار را دیدی که آشکار شده و خلایق به آن رغبت به هم رسانیدند. و نماز گذارنده دیدی که نماز نمی‌گذارد، مگر برای اینکه خلایق او را در سر نماز ببینند.

و فتنه را دیدی که احکام شریعت را برای غیر دین مانند طلب دنیا و جاه یاد می‌گیرد، و خلاق را دیدی که بر سر کسی جمع شده‌اند، که بر دیگران غالب گردیده. و دیدی که طالب حلال مذموم و سرزنش زده می‌شود و طالب حرام ممدوح و تعظیم کرده شده می‌باشد، و مکه و مدینه را دیدی که در آنها پاره‌ای کارها شده می‌شود که خدا آنها را دوست نمی‌دارد و احدی ایشان را از عمل قبیح منع نمی‌کند، و دیدی که آلات لهو و لعب در مکه و مدینه آشکار شده.

و مردم را دیدی که به چیزی از حق گویا می‌شود، به معروف امر می‌کند و از منکر نهی، در آن حال کسی که پیش خود به او نصیحت کننده است برمی‌خیزد به نزد وی می‌رود و به او می‌گوید که: این سخن را - یعنی: سخن حق را - که گفته است و امر به معروف و نهی از منکر موضوع است از تو، یعنی: آن را از زبان تو ساخته‌اند، تو آن را نگفته‌ای، یعنی: گفتن اینگونه سخنان در آن زمان عیب و عار است. و خلاق را دیدی که بعضی از ایشان به بعضی دیگر نگاه می‌کنند و به اهل شرتابع می‌شوند، و دیدی که راه حق از سالک و راه رونده خالی شده، و مرده را دیدی که با او استهزاء کرده می‌شود و هیچ در سر او گریه وزاری نمی‌کنند.

و در هر سال دیدی که بدعت و شر در آن سال بیشتر است از آنکه در سال پیشین بوده، و خلاق را دیدی که متابعت نمی‌کنند مگر به اغنیا، و محتاج را دیدی که به او چیز داده می‌شود برای خندیدن به او، و به او رحم می‌کنند برای غیر خدا. و علامات را که در آسمان حادث می‌شود، دیدی که هیچ کس به سبب آنها مضطرب نمی‌شود، و خلاق را دیدی که در سر راه برای وطی کردن یکدیگر می‌جهند، چنانچه حیوانات به یکدیگر می‌جهند. و دیدی که مال بسیار در باطل صرف و انفاق می‌کند و اندک مال را از صرف نمودن در طاعت الهی مضایقه می‌نمایند.

و دیدی که عتوق پدر و مادر آشکار گردیده، و دیدی که به ایشان اهانت و استخفاف کردند و در نزد اولادشان از بدترین خلاق شده‌اند، و اولاد، شاد می‌شوند از اینکه به پدر و مادرشان افترا گفته شود.

و زنان را دیدی که بر سلطنت و بر هر امری که برای ایشان در آن امر، خواهش نفس هست، مسلط شده و دست یافته‌اند. و مرد را دیدی که بر پدرش تهمت و افترا می‌بندد، و در حق پدر و مادرش نفرین می‌کند و به مردن ایشان شاد می‌شود. و مردی را دیدی که اگر یک روز بر او گذشت و او در آن روز به گناه بزرگ مانند لواط و ناقص پیمودن پیمانانه و سبک کشیدن ترازو و مباشرت حرام و شراب خوردن، مرتکب نشد، محزون و اندوهگین گردید، و چنین حساب کرد که این روز از ایام عمرش محسوب نیست.

و پادشاه را دیدی که غلات را جمع می‌کند و نگه می‌دارد برای اینکه آنها را به قیمت اعلا بفروشد، و اموال ذوی القربی - یعنی: خمس و مال امام علیه السلام - به اهل کذب و تزویر تقسیم می‌شود، و با آن اموال قمار می‌بازند و شرابها می‌خرند و می‌خورند. و دیدی که با شراب مداوا می‌نمایند، و آن را برای مریضی وصف می‌کنند، و از آن شفا می‌طلبند. و دیدی که خلیق در ترک نمودن امر به معروف و نهی از منکر و ترک کردن دین داری که با آنها است، همه برابر شده‌اند. و دیدی که همه منافقان صاحب قهر و غلبه شدند، یا اینکه صاحب نصرت و دولت گردیدند، یا اینکه بسیار سخن می‌گویند و سخنانشان مقبول می‌شود، و اهل حق مغلوب و خاموش گردیدند، و اگر سخن بگویند سخنانشان غیر مسموع می‌گردد.

و دیدی که اذان گفتن و نماز کردن با اجرت است، و دیدی که مساجد پر شده از کسانی که از خدا نمی‌ترسند. در آنها برای خوردن گوشتهای اهل حق - یعنی: برای غیبت ایشان - جمع شده‌اند، و شراب را برای یکدیگر وصف می‌کنند. و مست را دیدی که پیشنماز شده، خلیق در پشت سرش با او اقتدا نموده، نماز می‌کنند و او از شدت مستی عقل و شعور ندارد، و مستی را عیب نمی‌داند. در وقتی که مرد مست شد به او اکرام می‌کنند و از او تقیه می‌نمایند و می‌ترسند، و او را به حال خود می‌گذارند، و با او تنبیه و تعذیر نمی‌کنند، و به سبب مستی وی او را معذور می‌دارند.

و دیدی کسی را که اموال یتیمان را می‌خورد و از تقوا و صلاحیت خود به مردم خبر می‌دهد، و قاضیان را دیدی که به خلاف امر الهی حکم می‌کنند، و حکام شرع را دیدی

که از راه طمع به خائنان پیروی می‌شوند، و میراث را دیدی که حکام شرع، آن را به قیّم فاسق می‌سپارند؛ یا اینکه از اهل فسق که از جمله ورثه است، رشوه می‌گیرند و حکم می‌کنند که همه میراث مال او است. وقتی که میراث به قیّم فاسق و اهل فسق از وراثت سپردند؛ ایشان را به حال خود می‌گذارند. ایشان هر چه می‌خواهند، در آن میراث می‌کنند. و دیدی که در منبرها به تقوا امر می‌شود و امرکننده خودش به آن عمل نمی‌کند.

و دیدی که خلائق به اوقات نماز استخفاف می‌کنند و آنها را سهل می‌انگارند، و وجوه بزرگ را دیدی که به توسط دیگران به فقرا داده می‌شود، و قصد قربت در آنها نمی‌باشد، و آنها را به فقرا می‌دهند در صورتی که ایشان آنها را مطالبه کنند، و در مطالبه ابرام و اصرار نمایند. و خلائق را دیدی که همّتشان به دفع شهوت عزوبت منحصر شده، باک نمی‌کنند از اینکه حلال می‌خورند یا حرام، و وطنی و مقاربت را به طریق حرام می‌کنند یا حلال. و دنیا را دیدی که به ایشان رو می‌آورد، و علامتهای حق را دیدی که مندرس و کهنه شده.

پس وقتی که همه این علامتها را که مذکور شد دیدی، با حذر باش و از خدای عزّ و جلّ نجات بطلب، و بدان که خلائق مستوجب غضب الهی هستند و این است جز این نیست. خدای تعالی به ایشان برای کاری مهلت داده که آن را در خصوص ایشان اراده نموده. پس منتظر ورود آن کار باش، و در دین داری سعی و تلاش بکن، تا اینکه خدای عزّ و جلّ تو را در حالتی ببیند که با احوال ایشان مغایر و مخالف باشد. پس اگر عذاب و نعمت الهی بر ایشان نازل بشود و تو هم در میان ایشان باشی، هر آینه به رحمت خدا تعجیل کرده‌ای - یعنی: تو هم با ایشان هلاک خواهی شد - و اگر در میان ایشان نباشی، تنها ایشان مبتلا می‌شوند، در حالتی که تو بیرون شده‌ای از چیزی که ایشان به آن مرتکب بودند. مانند جرأت کردن بر خدا و معصیت نمودن به او. بدان که خدا اجر احسان‌کنندگان را ضایع نمی‌کند و رحمتش به احسان‌کنندگان نزدیک است»<sup>(۱)</sup>

۱ - کافی، ج ۸، ص ۳۶، حدیث ۷، حدیث ابی عبدالله علیه السلام مع المنصور.

در کتاب «جامع الاخبار» آورده که: جابر بن عبدالله انصاری روایت نموده که: «در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله به حج الوداع رفتم. وقتی که آن حضرت واجبات حج را به جا آورده بود آنگاه به کعبه آمد که آن را وداع نماید. از حلقه درش گرفت به آواز بلند صدای: ایها الناس! از او درآمد. پس همه اهل مسجد و اهل بازار در آن جا جمع شدند. آن حضرت فرمود که: بشنوید بدرستی که من الآن خبر می دهم به شما چیزی را که بعد از این شدنی است. پس برسانید اینها را کسانی که از شماها در اینجا حاضرند به کسانی که از اینجا غایبند. بعد از آن، آن حضرت گریست بطوری که به سبب گریه او همه حضار گریستند، وقتی که از گریه اش فارغ گردید و ساکت شد، فرمود که: بدانید خدا به شما رحمت کند که مثالی شما در این روز تا به صد و چهل سال بعد از این برگی است که در آن خار نباشد، بعد از آن تا دو بیست سال خار و برگ هر دو می باشد، یعنی: گاه لذت و نعمت و استراحت می باشد و گاه مشقت. بعد از آن خار می باشد بدون برگ، یعنی: مشقت محض می باشد بدون استراحت، بطوری که در آن زمان دیده نمی شود، مگر پادشاه جابر و ظالم، یا مالدار خسیس و بخیل، یا عالمی که به مال دنیا راغب است، یا فقیری که بسیار دروغگوست، یا پیری که بسیار فاجر است، یا طفلی که بسیار بی حیا است، یا زنی که بسیار احمق است. بعد از آن، آن حضرت گریست؛ در آن حال سلمان فارسی رضی الله عنه از جایش برخاست و عرض کرد که: یا رسول الله! به ما خبر ده که اینها کی واقع می شوند؟ فرمود: یا سلمان! در وقتی که علمای شما قلیل گردیدند، و قاریان شما رفتند - یعنی: فانی شدند - و زکات دادن را قطع نمودید، و منکران را آشکار ساختید، و صداها را در مسجد خود بلند گردید، و دنیا را به بالای سر خود داشتید، و علم را به زیر پاهای خود انداختید، و دروغ گفتن را حدیث خود قرار دادید، و غیبت را برای خود میوه شمردید، و حرام را غنیمت دانستید، و بزرگ شما به کوچک شما رحم نکرده، و کوچک شما به بزرگ شما تعظیم ننمود. پس در این وقت لعنت بر شماها نازل می شود، و جنگ شدید در میان واقع می گردد، و از دین در میان شما نامی در زبانهای شما باقی می ماند.

پس وقتی که این خصلتها به شماها داده شد، آن وقت به وزیدن باد سرخ یا مسخ شدن یا به باریدن سنگ منتظر باشید، و مصدق این سخن من در کتاب خدای عزوجل این آیه است:

﴿ قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ ۗ نَظُرُ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ ۗ ﴾ (۱)

یعنی: بگو به ایشان که خدای تعالی اوست قادر بر اینکه از سمت بالای سر شما، یا از سمت زیر پای شما عذاب به شما بفرستد. یا اینکه شما را طایفه‌ای چند بکند با هم مخالف، و بچشانند به بعضی از شما شدت جنگ بعضی دیگر را. نگاه کن بسین که چگونه آیات علامات را می‌گردانیم برای اینکه ایشان متنبه شوند و بفهمند تا اینکه از بیراهه ضلالت به شاه راه هدایت برگردند.

در آن اثنا جماعتی از صحابه از جایشان برخاستند و گفتند که: یا رسول الله! به ما خبر ده که این حادثه کی واقع خواهد شد؟ فرمود: در وقتی که نمازها را از وقت آنها تأخیر کردید، و به شهوات نفس و شراب خوردن مشغول شدید، و به پدران و مادران دشنام دادید.

و گمراهی را به حدی رسانیدید که حرام را غنیمت و زکات دادن را ضرر شمردید، و مرد به زنش اطاعت کرد و به همسایه‌اش جفا نمود و قطع ارحام کرد، و رحم از دلهای بزرگان زایل گردید و حیای کوچکان کم شد، و بنای عمارتها را محکم کردند، و به غلامان و کنیزان ظلم نمودند و با خواهش نفس شهادت دادند، و حکام شرع با جور حکم کردند، و مرد به پدرش دشنام داد و به برادرش حسد و رشک نمود، و شرکاء با خیانت معامله کردند، و وفا در میان خلائق قلیل گردید، و زنا مشهور و شایع شد، و مردان با لباس و زینت زنان مزین گردیدند، و مقنعه حیا از سرهای زنان برداشته شد،

و کبر در دلها به جنبش آمد، چنان چه زهر در بدنها می جنبد. و عمل به سنتها کم گردید، و معصیتها ظاهر و آشکار شدند، و امور عظیمه در دین خفیف و سهل انگاشته شدند، و مدح و ثنا را با مال طلبیدند. یعنی: مال را دادند برای اینکه مدح کرده شوند. و مال در تغنی صرف کردند، و به دنیا مشغول شدند و از آخرت باز ماندند، و ورع کم و طمع و هرج و مرج بسیار گردید، و مؤمن ذلیل شد و منافق عزیز. مسجدهایشان با اذان معمور می شود.

و دلهایشان به سبب استخفاف قرآن، از ایمان خالی می باشد، و هرگونه خواری از ایشان به مؤمن می رسد. پس در این زمان رویهایشان رویهای آدمیان است و دلهایشان مانند دلهای شیاطین. کلامشان از عسل شیرین تر می باشد و دلهایشان از حنظل تلخ تر. پس ایشان گرگهایند که لباس آدمی پوشیده اند. روزی نمی شود مگر اینکه خدای تعالی در آن روز به ایشان خطاب نموده می فرماید که: آیا به من افترا می گویید و بر من جرات نموده معصیت می کنید:

﴿ أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ. <sup>(۱)</sup>﴾

یعنی: آیا چنان گمان کرده اید که ما شما را عبث خلق کرده ایم و بسوی من نخواهید برگشت! سوگند به عزت و جلال خودم یاد می کنم که اگر نبودند کسانی که با اخلاص به من عبادت می کنند، هر آینه یک طرفه العین مهلت نمی دادم به کسانی که به معصیت من مرتکب می شوند. هرگاه ورع صاحبان ورع نمی بود از بندگان من، هر آینه قطره ای از آسمان نازل نمی کردم و یک برگ سبزی نمی رویانیدم. پس تعجب باشد از قومی که اموالشان را معبود خود قرار داده اند، و آرزوهایشان طولانی شده، عمرهایشان کوتاه و ایشان چنان طمع دارند که به همسایگی مولای خود، یعنی: خداوند عالمیان برسند، و به آن نمی رسند مگر با عمل و بندگی، و عمل هم تمام نمی شود مگر با عقل <sup>(۲)</sup>.

۱ - سوره مؤمنون: آیه ۱۱۵.

۲ - جامع الاخبار سبزواری، ص ۳۹۵ - الملاحم، ج ۱.

کلینی در کتاب «کافی» او از علی، او از پدرش، او از ابن محبوب، او از اسحاق بن عمّار، او از صادق علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «نخواهید دید چیزی را که دوست می دارید تا وقتی که بنی فلان - یعنی: بنی عبّاس - با هم مخالفت نمایند. پس وقتی که با همدیگر اختلاف کردند، خلایق به اموال و ریاست ایشان طمع می کنند و سخنانشان متفرّق می شود و سفیانی خروج می نماید».<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، از عدّه، او از احمد بن محمد، او از ابن ابی نجران، او از محمد بن سنان، او از ابی الجارود، او از باقر علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «نخواهید دید چیزی را که منتظر آن هستید، تا وقتی که مانند بز می شوید، که هیچ یک از اعضای بدنش به دیگری زیادتى ندارد. و کسی که می خواهد لاغری و فربهی آن را به هر عضوی که می خواهد از اعضای آن دست می گذارد چنان چه در مقام استعمال لاغری و فربهی آن دأب و عادت این است. یعنی: هر چه بخواهند در ماده شما می کنند، شما را در آن وقت مرتبه شرافت نیست که به آن جا ترقی نمایید، و تکیه گاهی نیست که در کارهای خود به آن تکیه بکنید».<sup>(۲)</sup>

و از عدّه، او از علی بن حکم، او از ابن سنان، او از ابی الجارود، مثل این حدیث را روایت نموده.<sup>(۳)</sup>

در کتاب مذکور، از عدّه، او از سهل، او از موسی بن عمر صقیل، او از ابی شعیب محاملی، او از عبدالله بن سلیمان، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که: هر آینه زمانی به خلایق می آید، در آن زمان به فاجر مال بسیار داده می شود و کسی که بی باک و لا ابالی است، مقرب می شود، و صاحبان انصاف ضعیف می باشند».

۱ - کافی. ج ۸، ص ۲۰۹، ح ۲۵۳.

۲ - مدرک پیشین، ج ۸، ص ۲۶۳، ح ۳۷۹.

۳ - مدرک پیشین، ج ۸، ص ۲۶۳، ح ۳۸۰.



راوی گوید که: در این اثنا به آن حضرت گفته شد که: این امر کی واقع می شود؟ فرمود: در وقتی که زنان و کنیزان صاحب تسلط و اقتدار، و طفلان صاحب حکم و امر باشند.<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، از عده، او از سهل، او از اسماعیل بن مهران، او از محمد بن منصور خزاعی، او از علی بن سوید و محمد بن یحیی، ایشان از محمد بن حسین، او از ابن بزیع، او از عمش حمزه، او از علی بن سوید و حسن بن محمد، ایشان از محمد بن احمد نهدی، او از اسماعیل بن مهران، او از محمد بن منصور، او از علی بن سوید روایت نموده که، «او به خدمت امام موسی علیه السلام در وقتی که آن حضرت در زندان بود، عریضه ای نوشت و در آن عریضه مسأله ای چندی از آن حضرت پرسید، و در جوابهای آن، این فقره بود که: وقتی که اعرابی قبیح منظر زشت رو را در میان لشکر بسیار و جرّار دیدی، یعنی: او به ایشان رئیس و سردار گردید، در آن وقت به فرج خود و فرج شیعیان و مؤمنان منتظر باشید، و وقتی که آفتاب منکسف گردید، چشمت را به سمت آسمان بلند کن و ببین که خدای تعالی به مؤمنان چه می کند. پس برای تو مجملات را تفسیر کردم و صلی الله علی محمد وآله الاخیار».<sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور، از حمید بن زیاد، او از عبیدالله بن دهقان، او از طاظری، او از محمد بن زیاد، او از ابان، او از صباح بن سیابه، او از ابن خنیس روایت نموده، او گفته که: «در وقتی که مسوده خروج نمود، پیش از آنکه بنی عباس ظهور نمایند. مکتوب عبدالسلام بن نعیم و سدید را به خدمت صادق علیه السلام بردند و چند نفر دیگر هم به خدمت آن حضرت نوشتند که: ما چنان گمان نموده ایم که امر سلطنت و خلافت به دست تو می رسد، آیا رأی تو در این باب چیست؟ راوی گوید که: آن حضرت مکتوبها را به زمین زد. بعد از آن فرمود که: أف أف از این جماعت، من امام ایشان نیستم. آیا نمی دانید که

۱- کافی، ج ۸، ص ۶۹، ح ۲۵.

۲- کافی، ج ۸، ص ۱۲۴، ح ۹۵.

خلافت به ما نمی‌رسد مگر بعد از کشته شدن سفیانی»<sup>(۱)</sup>.  
 شیخ محمد بن علی خزاز در کتاب «کنایه» به اسناد گذشته در باب نص به دوازده امام، از جابر انصاری، او از رسول خدا ﷺ روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «مهدی این امت از ماست. در وقتی که دنیا هرج و مرج گردید و فتنه‌ها پشت به همدیگر کردند و قوت یافتند و راهها بسته شدند، و بعضی اموال بعضی دیگر را غارت نمودند، و بزرگ به کوچک رحم نکند و کوچک به بزرگ تعظیم و توقیر ننماید، در آن وقت خدای تعالی مهدی ما را که نواده نهمین از حسین علیه السلام است برمی‌انگیزاند. او حصارها و قلعه‌های ضلالت و دل‌های قفل شده را فتح می‌کند، و در آخر زمان در میان رکن و مقام قیام می‌کند، چنان چه من نمودم در اول زمان، و زمین را پراز عدل می‌کند، چنان چه پر از جور گردیده»<sup>(۲)</sup>.

در کتاب مذکور، به اسناد گذشته در باب مذکور از علقمة بن قیس روایت نموده او گفته که: امیر المؤمنین علیه السلام در منبر کوفه خطبه لؤلؤ را به ما ادا فرمود، در آخر آن این فتره بیان نموده که: آگاه شوید من در این نزدیکی سفر آخرت خواهم نمود و به عالم غیب خواهم رفت. پس به فتنه بنی امیه و سلطنت کسرویه و به مضمحل نمودن چیزی - یعنی: دین اسلام - که خدا آن را بر ما نموده و برپا داشتن چیزی - یعنی: بدعت - که خدا آن را مضمحل کرده، منتظر باشید، و خانه‌های خود را صومعه خود قرار بدهید و آتش درخت غضا را که تا چهل روز می‌ماند و خاموش نمی‌شود به زیر دندان بگیرید - یعنی: مشقت شدید را قبول کنید - و خدا را بسیار ذکر نمایید، زیرا که ذکر خدا اگر بدانید از همه چیز بزرگتر است.

بعد از آن فرمود که: در میان دجله و دجلیل و فرات، شهری که به آن زوراء می‌گویند بنا می‌شود و مراد از آن بغداد است. پس وقتی که دیدید آن شهر با گچ و آجر محکم

۱ - کافی، ج ۱، ص ۳۳۱، ح ۵۰۹.

۲ - کنایة الاثر، ص ۶۳ - ۶۴، باب ما جاء عن جابر بن عبد الله الانصاری، عن رسول الله ﷺ.

شده، در حالتی که با طلا و نقره و لاجورد و مرمر و رحام، و آن نوعی است از سنگ که بعضی جایش سرخ و بعضی دیگر زرد و بعضی دیگر سفید می شود، و با درهایی از عاج و آبنوس و جوهر دار و قبه ها و ستاره ها منقش و مزین شده.

و درخت ساج و عرعر و صنوبر تازه در آن بسیار شد و با قصرها محکم گردید، و پادشاهان بنی شیبان که بیست و چهار نفرند به آن جایی همدیگر آمدند، و از جمله ایشان سَنَاح و مَقْلَاص و جَمْرُوح و خَدْوَع و مَظْمَر و مَرْنُث و نَظَار و کَبْش و مَهْتور و عِثَار و مَصْطَلَم و مَسْتَصَعَب و عِلَام و رَهْبَانی و خَلِیع و سِیَار و مَتْرَف و کَدِید و اِکْتَب و مَسْرَف و اِکْلَب و وِسیم و صِیْلَام و عِینُوق است.

قبه خاکستر رنگ در بیابان سرخ رنگ بنا شده می شود. در عقب اینها قائم عج به حق در میان اقالیم از رویش نقاب غیبت را بر می دارد، مانند ماه درخشنده می شود، در میان ستاره های دُرّی، آگاه شوید بدرستی که برای خروجش ده علامت هست، اول آنها طلوع ستاره دم دار است، در حالتی که به ستاره جدی نزدیک می باشد. در آن وقت هرج و مرج پرفتنه و شر واقع می شود، و اینها علامات ارزانی نوحها است. و از علامتی تا به علامت دیگر امور عجیبه هست. پس وقتی که این ده علامت گذشتند، در این وقت ماه نورانی - یعنی: قائم عج - ظاهر می شود و کلمه اخلاص در مقام توحید برای خدا تمام می شود.<sup>(۱)</sup>

شیخ طوسی در کتاب «تهذیب» به اسناد خود، از سالم ابی خدیجه، او از صادق عج روایت نموده که: «از آن حضرت، مردی پرسید و من هم می شنیدم. پس عرض کرد که: من نماز صبح را ادا می کنم، بعد از آن با هر چه که بخواهم خدا را با آن ذکر می کنم. از چیزها که بر من واجب است. بعد از آن می خواهم که دراز بکشم، پیش از درآمدن آفتاب بخوابم و این را ناخوش می دارم. آن حضرت فرمود که: چرا ناخوش می داری این را؟ گفت: ناخوش می دارم که آفتاب از غیر محلّ طلوع نماید. فرمود که: این پنهان

۱ - کفایة الأثر، ص ۲۱۳ - ۲۱۷، باب ما جاء عن امیر المؤمنین عج.

نیست بین از هر جا که صبح طلوع می‌کند، آفتاب از آن جا در می‌آید و بر تو حرجی نیست در اینکه بخوابی اگر خدا را ذکر کرده باشی»<sup>(۱)</sup>.

**مؤلف گوید که:** بعضی از اخباری که مناسب این باب بود، در کتاب معاد مذکور است.

مترجم گوید که: مراد از کلام این سائل که: ناخوش می‌دارم که آفتاب از غیر محلّ خود طلوع نماید، آن است که: این سائل می‌دانست که از جمله علامات قیام روز قیامت، درآمدن آفتاب است از مغرب. از این جهت می‌گفت: ناخوش می‌دارم این را که بخوابم و آفتاب از مغرب طلوع نماید و من از این علامت مطلع نشوم، و معنی جواب آن حضرت این است که: وقتی که در طلوع صبح بیدار هستی از هر جا که صبح طلوع نماید، آفتاب از آن جا خواهد درآمد. در روزی که آفتاب از مغرب طلوع کند صبح همان روز است هم از آن سمت طلوع خواهد نمود. و اگر این توجیه را نکنیم و حدیث را در ظاهرش بگذاریم، لازم آید که ذکر آن در این باب لغو باشد، زیرا که ظاهر آن دخل به مقصد این باب ندارد.

در کتاب «اقبال الاعمال» آورده که: در کتاب «ملاحم» بطائنی از ابی بصیر، او از صادق علیه السلام روایت نموده و گفته که آن حضرت فرمود که: «شأن خدای تعالی بلندتر و بزرگتر است از اینکه روی زمین را بی‌امام عادل بگذارد.

راوی گوید که: به خدمت آن حضرت عرض کردم که: فدای تو شوم! خبر ده به ما از چیزی که استراحت ما در آن می‌باشد. فرمود یا ابا محمد! امت محمد صلی الله علیه و آله فرجی نخواهند دید، مادامی که بنی فلان را - یعنی: بنی عباس را - سلطنت و استراحت هست، تا وقتی که سلطنتشان منقرض و زایل گردد. وقتی که منقرض شد، خدای تعالی برای امت محمد صلی الله علیه و آله مقدر کرده، ظاهر می‌گرداند مردی را از ما اهل بیت خلائق را به تقوا اشاره می‌کند و با هدایت عمل و رفتار می‌نماید و در حکمش رشوه نمی‌گیرد.

۱ - تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۳۲۱، ح ۱۳۱۱، باب ۱۵، فی کیفیت الصلاة.

به خدا سوگند یاد می‌کنم هر آینه بدرستی او را با نامش و نام پدرش می‌شناسم. بعد از او به ما می‌آید مرد گردن کلفت صاحب خالی و صاحب دو سیاهی که مانند دو خالند که قائم عادل است و حفظ کننده هر آن چیزهایی است که خدا آنها را در او ودیعه گذاشته؛ زمین را پر از قسط و عدل می‌کردند همچنانکه ظالمان را پر از ظلم و جور گردانیده‌اند»<sup>(۱)</sup>.

مؤلف گوید که: در کتاب «سرور اهل الایمان» از سید علی بن عبدالحمید، او به اسناد خود از جابر، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «در جایب قرار بگیر و دست و پایت را مجنابان، تا وقتی که ببینی آن علامتها را که برای تو حالا ذکر می‌کنم و تو را چنان نمی‌بینم که آن زمان را دریابی. و آن علامتها این است: مخالفتی در میان خلایق واقع می‌شود، و نداکننده‌ای از آسمان ندا می‌کند، و دهی از دهات شام در جابیه بر زمین فرود می‌رود، و طایفه ترک در جزیره‌ای و روم در رمله فرود می‌آیند. و در این وقت اختلاف در هر سرزمین واقع می‌شود تا به حدی که شام خراب می‌گردد، و سبب خرابی آن فراهم آمدن سه بیرق می‌شود، در آن. آنها بیرق اصهب و بیرق ابقع و بیرق سفیانی اند»<sup>(۲)</sup>.

و در کتاب مذکور، به اسناد خود، از احمد بن محمد ایادی، او رفع حدیث به برید کرده، او از ابی جعفر علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود: «یا برید! از جماعت و لشکر اصهب پرهیز و به میان ایشان مرو. عرض کردم که: اصهب چیست؟ فرمود که: ابقع است، عرض کردم که: ابقع چیست؟ فرمود: کسی است که برص دارد. و از سفیانی و شریدین که از اولاد فلان است پرهیز. ایشان به مکه می‌آیند و اموال را به خلایق قسمت می‌کنند و خودشان را به قائم علیه السلام شبیه می‌نمایند، و پرهیز از کسانی که از آل محمدند و شداد، یعنی: نادر و کمیابند»<sup>(۳)</sup>.

۱ - اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۱۱۶ - ۱۱۷، فصل ۳، فیما یختص بالیوم الثالث عشر من ربيع الاول.

۲ - منتخب الانوار المصیفة، ص ۱۷۴، فصل ۱۱.

۳ - منتخب الانوار المصیفة، ص ۱۷۵، فصل ۱۱.

صاحب کتاب مذکور گوید که: من می‌گویم که مراد از شدّاذ طایفه زیدیه است؛ زیرا که اعتقادشان ضعیف است و بودن ایشان از آل محمد علیهم‌السلام از این راه است که ایشان از بنی فاطمه‌اند.

و با اسناد خود، از احمد بن عمیر بن مسلم، او از محمد بن سنان، او از ابی الجارود، او از محمد بن بشر همدانی، روایت نموده، او گفته که: «به محمد بن حنفیه گفتیم که: خدا ما را فدای تو گرداند! به ما رسیده است که آل فلان - یعنی: بنی عباس - را بیرقی است و آل جعفر را بیرقی. آیا در این باب خبری در نزد شما هست؟ فرمود که: بیرق آل جعفر چیزی نیست؛ یعنی: ایشان به سلطنت نخواهند رسید. و بیرق بنی فلان به نوعی است که ایشان را سلطنتی خواهد شد که در ایام آن سلطنت، کسانی را که دورند، مقرب و به خودشان نزدیک و نزدیک را دور می‌گردانند، سلطنتشان سخت است و باشدت، و آسانی ندارد؛ یا اینکه خیر قلیل هم در آن نیست در آن ایام اضطرابها و نرزشها به ایشان می‌رسد، باز همه اینها از ایشان زایل می‌شود چنانچه ابر زایل می‌کرد، تا وقتی که عمارتها بنا نمودند و از زوال سلطنت خودشان مطمئن گردیدند. آن وقت صیحه‌ای - یعنی: حادثه‌ای - به ایشان می‌رسد به نوعی که رئیس و شهبانی برای ایشان باقی نمی‌ماند که ایشان را بر سر خود جمع نماید، و این است معنی قول خدای عزّ و جلّ:

﴿ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ. ﴿۱۱﴾ معنی: آیه پیشتر مذکور گردید.

عرض کردم که: فدای تو شوم! آیا برای این امر وقت معین هست؟ فرمود: نه، زیرا که علم خدا به وقت، وقت قرار دهندگان غالب آمده، چنانچه موسی علیه‌السلام با قوم خود سی شب وعده گذاشت و آن را با ده روز اتمام نمود. یعنی: ده روز بر آن علاوه کرد،

و موسی و بنی اسرائیل آن را ندانستند. وقتی که آن وعده گذشت گفتند که: موسی علیه السلام به ما فریب داد. بعد از آن گوساله پرست گردیدند، و لیکن وقتی که حاجت و فاقه در میان خلائق بسیار گردید و بعضی بعضی دیگر را انکار نمودند، در آن وقت، صبح و شام منتظر امر الهی باشید.

عرض کردم که: فدای تو شوم! فاقه را فهمیده‌ام که چیست لیکن مراد از انکار خلائق یکدیگر را چیست؟ فرمود: این است که مرد به رفیق و مصاحب خود در همه اوقات ملاقات می‌کند و او را گشاده جبین و گشاده رو می‌بیند. وقتی که برای حاجت خواستن با وی ملاقات نمود. آن وقت او را ترش رو و عبوس می‌بیند، و آن رفیق با صاحب حاجت سخن می‌گوید بغیر آن زمانی که پیشتر با وی می‌گفت. و این حدیث طولانی است، و از ائمه علیهم السلام مثل آن روایت شده.

و به اسناد خود از عثمان بن عیسی، او از بکر بن محمد ازدی، او از سدیر روایت نموده، او گفته که: صادق علیه السلام به من فرمود که: «یا سدیر! در خانه خود بنشین و مانند فرشی از فرشهای خانه باش، یعنی: در خصوص خلافت ما گفتگو مکن و در جای خود آرام بگیر مادامی که شب و روز آرام گرفته‌اند. پس وقتی که سفیانی خروج نمود، به نزد ما بیا هر چند که پیاده باشی. عرض کردم که: فدایت شوم آیا پیش از این حادثه دیگر هست؟ فرمود: آری و با سه انگشت دست مبارکش به سمت شام اشاره نمود. فرمود که: سه بیرق هستند: بیرق حسنی و بیرق بنی امیه و بیرق طایفه قیس. پس در وقتی که ایشان بدین حالت می‌باشند، ناگاه سفیانی خروج می‌کند و ایشان را مانند قصبیل زراعت قطع می‌نماید به نوعی که مانند آن را هیچ ندیده‌ای.»

و به اسناد خود تا به ابن محبوب، او رفع حدیث به جابر نموده، او از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود: «یا جابر! قائم علیه السلام ظاهر نمی‌شود تا وقتی که فتنه اهل همه شهرها را فراگیرد، از آن فتنه مفری می‌طلبند و نمی‌یابند، و این در میان حیره و کوفه واقع می‌گردد و کشتگانشان وقت شب در آن جا می‌مانند، و نداکننده‌ای از آسمان ندا می‌کند.»

و به اسناد خود تا صادق علیه السلام در حدیث طولانی روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «این امر واقع نمی شود تا وقتی که از آل ابی سفیان خروج کننده ای خروج نماید، به قدر مدت حامله بودن زن که نه ماه باشد سلطنت می کند، و خروجش واقع نمی شود تا وقتی که از اولاد شیخ کسی خروج کند و شهرها را بگردد تا اینکه در پیش نجف اشرف کشته گردد. به خدا سوگند یاد می کنم که هر آینه که شمشیرها و نیزه و بارهای ایشان را در روز یکشنبه که در پیش دیواری است از دیوارهای نجف اشرف می بینم، و در روز چهارشنبه - یعنی: دو روز بعد از آن - شهید می شود».

و به اسناد خود از ابن محبوب، او از ابن عاصم حافظ، او از حمزه ثمالی روایت کرده، او گفته که: «از باقر علیه السلام شنیدم می فرمود که: وقتی که اختلاف شام را با یکدیگر شنیدید، از آن جا بگریزید، زیرا که قتل نفس و فتنه در آن جاست. عرض کردم که: به کدام شهر بگریزیم؟ فرمود: به مکه، زیرا که آن بهترین شهرهایی است که خلاق بسوی آنها می گریزند. عرض کردم که: کوفه چطور است؟ فرمود که: در کوفه چه ها خواهند مردان کشته می شوند مگر شامی، و لیکن وای بر کسانی که در اطراف آن باشند که چگونه ایذا و آزار بر ایشان می گذرد، و در آن جا مردان و زنان اسیر می شوند. و کسی که حالش از همه نیکوتر و بهتر است، کسی است که از فرات به آن طرف عبور نماید، و کسی است که در آن جا حاضر نباشد راوی گفت که: در خصوص ساکنان سواد کوفه چه می فرمایی؟ آن حضرت در جواب با دست خود اشاره ای نمود، یعنی: فرمود که: ضرری به ایشان نیست.

بعد از آن فرمود که: بیرون رفتن از آن جا بهتر است از اقامه نمودن. عرض کردم که: در چه قدر زمان این قضیه رو می دهد؟ فرمود که: در یک ساعت روز. عرض کردم که: چگونه می شود حال کسانی که از ایشان دستگیر و گرفته می شوند؟ فرمود: به ایشان ضرری نیست. آگاه شو! بعد از آن ایشان را خلاص می کنند کسانی که در نزد اهل کوفه قدر و منزلت ندارند. آگاه شو که آن گرفتاران را از کوفه به جای دیگر نمی گذارند».

و به اسناد خود از حسین بن ابی العلاء، او از ابی بصیر، او از صادق علیه السلام روایت



نموده، او گفته که: از آن حضرت رجب را پرسیدم؟ فرمود که: «آن ماهی است که اهل جاهلیت به آن تعظیم می کردند. عرض کردم که: شعبان چطور است؟ فرمود که: امور در آن منشعب گردید. عرض کردم: رمضان چگونه است؟ فرمود ماه خدای تعالی است، و در آن به نام صاحب شما و به نام پدرش ندا کرده می شود. عرض کردم: شوال چگونه است؟ فرمود که: امر قوم - یعنی: دشمنان ما - در آن ماه رونق می گیرد و بلندی می یابد. عرض کردم که: ذی القعدة چطور است؟ فرمود که: در آن ماه در جای خویش می نیشینند. عرض کردم که: ذی حجه چگونه است؟ فرمود که: آن ماه، ماه خون است - یعنی: خون قربانی. عرض کردم که: محرم چطور است؟ فرمود که: حلال در آن ماه حرام، و حرام حلال می شود. عرض کردم که: صفر و ربیع چگونه اند؟ فرمود که: در آنها خواری و رسوایی و امر عظیم واقع می شود. عرض کردم که: در جمادی چه می شود؟ فرمود که: از اول آن تا آخرش فتح واقع می گردد».

و به اسناد خود، از اسماعیل بن مهران، او از ابن عمیره، او از حضرمی روایت نموده، او گفته که: «به خدمت ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم که: چه کار کنیم در وقتی که سفیانی خروج نمود؟ فرمود که: بزرگان مردان باید از او پنهان شوند، و بر عیالشان چیزی نیست. پس وقتی که بر ممالک پنجگانه شام غالب گردید، در آن وقت به سمت صاحب خود بروید».

و به اسناد خود از اسحاق روایت کرده، او رفع حدیث به اصبع بن نباته نموده، او گفته که: «از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شنیدم، می فرمود: سؤال کنید از من پیش از آنکه مرا نیاب کنید. زیرا که من به راههای آسمان از همه علما داناترم، و به راههای زمین از اهل عالم بیناتر. منم بزرگ و آقای اهل دین و آقای مؤمنان و پیشوای مستقیان و جزا دهنده خلایق در روز قیامت. منم قاسم دوزخ و خازن جنان و صاحب حوض و میزان و صاحب اعراف. پس از ما امامی نمی شود، مگر اینکه به جمیع اهل ولایت و محبت خود دانا و بینا می شود، و این است معنی قول خدای عز و جل:

### ﴿ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: یا محمد! این است جز این نیست تو ترساننده خلائق و علی هدایت کننده ایشان.

ای خلائق! آگاه شوید سؤال کنید از من پیش از آنکه نایابم کنید، و پیش از آنکه فتنه‌ای که از سمت مشرق ظهور می‌کند پایش را بر دارد در حال حیاتش و بعد از مماتش یعنی: در حال ظهورش و بعد از گذشتنش بر بالای خلائق بگذارد و ایشان را پایمال نماید و نایره فساد با هیمة بسیار در سمت مغرب زمین شعله‌ور گردد. در حالتی که آن نایره دامنش را بالا کرده آواز می‌کند که: وای بر خلائق از شر من، باید از این جا بکوچند یا مانند کوچیدن را بکنند. پس زمانی که مدّت غیبت قائم عجله طول کشید، هر آینه خواهید گفت که: او مرد یا هلاک گردید! و به کدام بیابان رفت! و همین است تأویل این آیه: ﴿ ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا ﴾<sup>(۲)</sup> خطاب به بنی امیه است. یعنی: بعد از این نوبت غلبه کردن را بر آل محمد صلی الله علیه و آله به شما می‌دهیم، و به شما به دادن اموال و اولاد امداد و اعانت می‌کنیم، و عدد لشکر شما را از لشکر حنین بیشتر می‌نماییم.

و برای آن علامتهای چندی هست: اول آنها محاصره کوفه است با خندق و نگاهبان، و پاره کردن مشکهای آب در کوزه های کوفه، و چهل شب معطل نمودن مساجد است، و آشکار نمودن هیکلی است، و جنبیدن بیرقها است در اطراف مسجد اعظم، و کشته شده و کشته هر دو در آتش خواهد جنبید. وقتی با سرعت و مرگ تعجیل و قتل نفس زکیه است با هفتاد نفر در پشت کوفه، و کسی است که سرش در مابین رکن و مقام بریده می‌شود، و کشتن استع است در خصوص بیعت بتها به طریق صبر. و مراد از صبر آن است که کسی را بگیرند و در یک جا نگهش بدارند، و با سنگ

۱ - سوره رعد: آیه ۷.

۲ - سوره اسراء: آیه ۶.

و تیر و غیر آنها او را بزنند، تا اینکه بمیرد. احتمال هست که مراد از بتها خلفا باشد. و دیگر خروج سفیانی است بابیرق سرخ، امیرشان مردی است از قبیله بنی کلب، و دوازده هزار از لشکر سفیانی به سمت مکه و مدینه متوجه می شوند. سردار ایشان مردی می باشد از بنی امیه خزیمه نام، چشم چپ از اصل خلق ندارد، و در چشمش سفیدی کلفت و ضخیم هست، و او به مردان شبیه می باشد و بیرقش پس گردانده نمی شود تا اینکه در مدینه در خانه ای که آن را خانه ابی الحسن اموی می نامند فرود می آید، و لشکری برای گرفتن مردی از آل محمد علیهم السلام که جماعتی از شیعه بر سرش جمع می شوند و به مکه بر می گردد، می فرستد. سردارشان مردی خواهد شد، از غطفان، وقتی که به وسط قاع ابیض و آن نام بیابانی است رسیدند، به زمین فرو می روند. پس از این ورطه نجات نمی یابد مگر مردی خدا روی او را به پشتش می گرداند. برای اینکه جماعت سفیانی را بترساند و برای ایشان آیتی بشود، و همین روز است تأویل آیه:

﴿ وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَرَغُوا فَلَا قُوَّةَ وَآخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ ﴾ <sup>(۱)</sup>

یعنی: اگر ببینی که ایشان در وقتی به سبب رسیدن بلا، مضطرب شدند، هر آینه آن بلا از ایشان فوت نخواهد شد و از جایگاه نزدیک، یعنی: از زیر پاهایشان گرفته می شوند. یعنی: زمین ایشان را از زیر پا می گیرد و فرو می کشد.

بعد از آن، آن حضرت فرمود که: سفیانی صد و سی هزار نفر به سمت کوفه می فرستد، و در روحا و فاروق فرود می آیند، و از آن جا شصت هزار نفر از آن لشکر می آیند، تا اینکه در کوفه در نخيله در موضع قبر هود علیه السلام می آیند و در روز عید قربان به اهل کوفه هجوم می کنند، و امیر کوفه در آن ایام مرد جبّار و معاند می باشد، که به او کاهن و ساحر می گویند. و از شهر زوراء یعنی: بغداد، سرداری با پنج هزار مرد از کاهنان بسوی ایشان بیرون می آیند، و در سر جسر کوفه هفتاد هزار مرد به قتل می رسانند

بطوری که خلایق به سبب خونهای کشتگان و عفونت بدنهایشان از آب فرات تا سه روز پرهیز می‌کنند، و هفتاد هزار دختر باکره که از غایت عفت دست و سر ایشان هرگز دیده نشده بود، اسیر می‌شوند، تا اینکه به محملها گذاشته شده بشوئیه یعنی: بغری برده می‌شوند.

بعد از آن از کوفه صد هزار نفر از مؤمن و مشرک خروج می‌کنند، تا اینکه به دمشق می‌آیند و مانعی نمی‌باشد که ایشان را از آن جا منع بکند و در آن جا ﴿إِزْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ﴾<sup>(۱)</sup> است و بیرقها چندی که غیر معلّم است. یعنی: نشانه آنها دوخته نشده، پوش آنها نه از پنبه است و نه از کتان و نه از حریر، از مشرق زمین می‌آیند و سرهای آنها به مهر سید اکبر - یعنی: رسول خدا ﷺ - ممهور می‌باشند، آنها را مردی از آل محمد ﷺ آنها در مشرق زمین ظاهر می‌شوند، و بوی آنها مانند مشک پر بوی در مغرب زمین به مشام خلایق می‌رسد، و رعب و بیم آنها یک ماهه راه از خود آنها پیش‌تر می‌رود و دلهای خلایق را فرا می‌گیرد، تا اینکه در کوفه فرود می‌آیند و خون خواهی پدران خودشان را می‌کنند.

در وقتی که ایشان در این حالت هستند، ناگاه لشکرشان شعث، یعنی: ستمهای آنها تراشه تراشه گردیده، از هم پاشیده و غبار آلود گشته‌اند، و موهای آنها از بسیاری سواری شدن ریخته و در راه رفتن سختند. و وقتی که پاهای آنها به سنگ برمی‌خورند، آتش بیرون می‌آورند که یکی از اهل آن لشکر به پای اسبش نگاه بکند. می‌گوید که: در مجلس ما بعد از این روز دیگر خیر نیست، و می‌گویند که: پروردگارا! ما توبه و انابه کردیم؛ زیرا که وقتی که پاهای اسبها را بدان نهج دیدند که مذکور شد چنان گمان می‌کنند در حقّ آن ستم کرده‌اند، از این جهت گویند که: در مجلس ما بعد از این خیر نیست. پروردگارا! ما توبه کردیم. آن حضرت می‌فرماید که: ایشانند و امثال ایشانند از آل محمد ﷺ آن ابدالی که خدا ایشان را در کتاب عزیز خود وصف فرموده:

﴿ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ ﴾ (۱)

یعنی: خدای عزّاسمه، توبه کنندگان و پاکان را دوست می‌دارد.

و مردی از اهل نجران خروج می‌کند و دعوت امام علیه السلام را قبول می‌نماید، او اوّل کسی می‌باشد از نصاری که به امام علیه السلام اجابت می‌کند. پس از بیعت نصاری بیرون می‌شود و خارج خود را می‌شکند. پس با غلامان و ضعیفان مردم خروج می‌کند. پس با بیرقهای هدایت به نخيله می‌روند، و اجتماع همه خلائق در روی زمین در فاروق می‌باشد، و در آن ایام در مابین مشرق و مغرب سه هزار هزار نفر کشته می‌شوند. بعضی از ایشان بعضی دیگر را می‌کشند و تأویل این آیه همین است:

﴿ فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيداً خَامِئِينَ ﴾ (۲)

یعنی: همه وقت ادّعای ایشان این بود تا وقتی که ایشان را با شمشیر بریده و خاموش گردانیدم.

و نداکننده‌ای در ماه رمضان از سمت مشرق در وقت طلوع صبح ندا می‌کند که: ای اهل هدایت! به یک جا جمع شوید، و نداکننده‌ای از سمت مغرب بعد از غروب شفق ندا می‌کند که: ای اهل باطل! جمع شوید. و فردای آن روز در وقت ظهر آفتاب رنگارنگ می‌شود زرد می‌گردد؛ بعد از آن سیاه و تاریک می‌باشد. و در سوّم آن روز خدا حق را از باطل جدا می‌کند، و دابّة الارض بیرون می‌آید، و اهل روم به کنار دریا در نزد مغارة اصحاب کهف را باسگشان برمی‌انگیزاند، از ایشان مردی هست ملیخا نام، و یکی دیگر هست خملاها نام. ایشانند آن دو شاهدهی که امر قائم علیه السلام را قبول می‌کنند.

در کتاب «عدد القویّه» آورده که: سلمان فارسی (رض) گفته که: «به خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمدم، در حالتی که منزل آن حضرت خالی بود. عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! ظهور قائم علیه السلام که از اولاد تو است کی واقع خواهد شد؟ آن حضرت

۱ - سوره بقره: آیه ۲۲۲.

۲ - سوره انبیاء: آیه ۱۵.

آهی کشید و فرمود که: قائم علیه السلام ظهور نمی کند تا وقتی که اطفال، سلطنت بکنند، و حقوق خدا ضایع شود، و با قرآن غنا بکنند. پس وقتی که پادشاهان بنی عباس که کور و مشته و تیراندازنده هستند، از کمانها به رویهای خلائق که مانند سپرند کشته گردیدند، و شهر بصره خراب گردید؛ در آن وقت قائمی که از اولاد حسین علیه السلام است خروج می کند.»<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، گفته که: «بسیاری از علامتهای ظهور آن حضرت به عرصه ظهور رسیده؛ مانند خراب شدن دیوار مسجد کوفه، و کشتن اهل مصر امیر خودشان را و زوال سلطنت بنی عباس در دست مردی که بر ایشان خروج می کند از جایی که اول سلطنتشان از آن جا ظاهر شده، و مردن عبدالله که آخر سلاطین بنی عباس بود، و خراب بودن نواحی شام، و کشیدن جسر بر روی شط بغداد از محلی که به محله کرخ نزدیک است. همه آنها در اندک مدتی واقع شدند، و یکی دیگر منشق شدن فرات است که واقع شده، و بعد از این علامت دیگر و آن رسیدن آب فرات است به تنگناهای کوفه بزودی واقع می شود ان شاء الله تعالی.»<sup>(۲)</sup>

شیخ طوسی در کتاب «امالی» از حسین بن ابراهیم قزوینی، او از محمد بن وهبان، او از احمد بن ابراهیم، او از حسن بن علی زعفرانی، او از برقی، او از پدرش، او از ابن ابی عمیر، او از هشام بن سالم روایت کرده، او گفته که: «صادق علیه السلام فرمود: در حالتی که ذکر سفیانی به میان آمد که در وقت خروج او مردان باید پنهان شوند و بر زنان آسیبی و باسی نیست.»<sup>(۳)</sup>

و به این اسناد از هشام، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «وقتی که طالب حق خروج نمود، در آن حال به خدمت آن حضرت عرض کرده شد که:

۱ - العدد القویة، ص ۷۵، ج ۱۲۶.

۲ - العدد القویة، ص ۷۷، ج ۱۳۱.

۳ - امالی شیخ طوسی، ص ۶۶۱، مجلس ۳۵، ج ۱۵.

آیا چنین امیدواری که آن طالب یمانی و سفیانی باشد که مانند دو اسب گرویندی رو می آورند». (۱)

**مؤلف گوید که:** شیخ احمد بن فهد در کتاب «مهدب» و غیر این به اسنادهای خودشان، از معلی بن خنیس، او از صادق علیه السلام روایت کرده اند که، آن حضرت فرمود که: «روز نوروز روزی است که قائم علیه السلام ما اهل بیت و صاحبان امر در آن روز ظهور می کنند، و آن حضرت را خدای تعالی بر دجال غالب می گرداند، و او را در کناسه و آن نام جایی است در کوفه به دار می کشد». (۲)

حسن بن سلیمان در کتاب «محتضر» از کتاب «معراج» شیخ ابی محمد حسن نقل نموده، او هم به اسناد خود از صدوق، او از ابن ادریس، او از پدرش، او از سهل، او از محمد بن آدم نسائی، او از پدرش آدم بن ابی ایاس، او از مبارک بن فضاله، او از وهب بن منبه، او رفع حدیث به ابن عباس نموده، او گفته که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: وقتی که پروردگار من مرا به معراج برد، ناگاه ندا در رسید که: یا محمد! عرض کردم: لبیک ای پروردگار عظیم الشان من لبیک، پس به من وحی فرمود که: یا محمد! ملائکه عالم بالا در سر سه چیز با هم مخاصمه نمودند. عرض کردم که: پروردگارا! مرا در این باب علم نیست، فرمود که: یا محمد! چرا از آدمیان برای خود وزیری و برادری و وصیی بعد از خود تعیین نکردی؟ عرض کردم که: ای پروردگارا! من که را تعیین نمایم، تو برای من وصیی اختیار کن.

پس به من وحی نمود که: یا محمد! از آدمیان علی بن ابی طالب علیه السلام را برای تو برگزیده و پسندیدم. عرض کردم که: ای پروردگار من! آیا پسر عمم را می فرمایی؟ پس وحی فرمود که: یا محمد! بدرستی که علی وارث علم تو است بعد از تو، و صاحب لوائی تو است در روز قیامت که عبارت از لوائی حمد باشد، و صاحب حوض تو است و

۱ - امالی شیخ طوسی، ص ۶۶۱، مجلس ۳۵، ح ۱۹ و ۲۰.

۲ - المهذب البارع، ج ۱، ص ۱۹۴ - ۱۹۵، کتاب الظهارة.

سیراب می‌کند هر که را که از مؤمنان امت تو بر آن وارد شود.

بعد از آن وحی فرمود که: یا محمد! بدرستی که من به ذات خود سوگند یاد کرده‌ام که از آن حوض نخورد کسی که تو را و اهل بیت و اولاد و نیکو کاران تو را دشمن می‌دارد. حق می‌گیریم یا محمد! هر آینه همه امت تو را داخل بهشت می‌گردانم، مگر کسی را که از بهشت ابا نماید.

عرض کردم: پروردگارا! آیا کسی هست که از داخل شدن به بهشت ابا نماید؟ فرمود: آری، عرض کردم که: چگونه ابا می‌کند؟ پس وحی فرمود که: یا محمد! تو را از میان مخلوقات خود برگزیدم، و برای تو و صیی بعد از تو برگزیدم، و او را از تو به منزله هارون نمودم از موسی علیه السلام مگر اینکه بعد از تو دیگر پیغمبری نخواهد آمد. چنان چه بعد از موسی علیه السلام آمد. و محبت او را به دل تو انداختم، و او را پدر اولاد تو کردم، و حق وی در گردن امت تو مثل حق تو است در گردن ایشان در حال حیات. پس هر که حق او را انکار نماید، گویا که حق تو را انکار نموده و هر که بعد از تو از دوست داشتن وی ابا نمود، هر آینه از داخل شدن به بهشت ابا نموده.

در آن حال در مقابل این نعمتها به سجده شکر افتادم، ناگاه نداکننده‌ای ندا نمود که: یا محمد! سرت را بردار و از من بخواه تا اینکه به تو عطا نمایم. پس سر برداشته عرض کردم که: ای پروردگارا! من امت مرا بعد از من به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام جمع کن، تا اینکه روز قیامت در سر حوض کوثر به نزد من آیند.

پس به من وحی فرمود که: یا محمد! بدرستی که قضای من در خصوص بندگانم پیش از آنکه ایشان را خلق کنم، جاری شده، و قضای من گذرنده است تا اینکه با آن قضا هلاک بکنم هر که را می‌خواهم و هدایت بکنم با آن هر که را می‌خواهم. بدرستی که علی را بعد از تو، وزیر و خلیفه تو کردم بر اهل بیت و امت تو، این قضایی است که از من جاری شده، داخل بهشت نمی‌شود کسی که او را دشمن بدارد و با وی عداوت



بورزد و ولایت او را بعد از تو انکار نماید، هر که او را دشمن بدارد تو را دشمن داشته، و هر که تو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته، و هر که با وی عداوت بورزد با من عداوت ورزیده، و هر که او را دوست بدارد مرا دوست داشته.

و این فضیلت را برای وی قرار دادم، و به تو عطا کردم این را که یازده نفر مهدی، یعنی: امام صاحب هدایت از صلب وی بیرون بیاورم، همه ایشان از ذریه تو، از بکر بتول، یعنی: فاطمه زهرا علیها السلام اند. آخر یازده نفر کسی است که عیسی بن مریم در پشت سرش نماز خواهد گذارد، زمین را پر از عدل می گرداند چنان چه پر از جور و ظلم گردیده، و با وی خلائق را از هلاکت نجات می دهم، و با وی ایشان را از گمراهی به شاهراه هدایت می آورم، و به یمن و برکت او کور را بینا می کنم و به مریض شفا می بخشم.

عرض کردم که: ای پروردگار من! این امر کی واقع می شود؟ پس به من وحی فرمود که: این در وقتی واقع می شود که علم از میان خلائق برداشته گردد، و جهل و نادانی ظاهر و آشکار شود، و قاریان قرآن بسیار شوند، و علم کمیاب شود و قتل بسیار، و فقهای که هدایت کننده اند قلیل باشند و فقهای که هدایت کننده اند قلیل باشند و فقهای که گمراه کننده و خاین اند بسیار گردند و شاعران بسیار شوند.

و امت قبرهای خودشان را مساجد قرار بدهند، و قرآنها با طلا و غیر آن زینت داده شوند، و مساجد باطلا و غیر آن منقش باشند، و جور و فساد بسیار شود، و منکرات آشکار گردند، و امت به آنها امر و از معروف نهی کردند، و مردان به مردان و زنان به زنان اکتفا نمودند، و امرا کافر و دوستانشان فاجر و یاورانشان ظالم گردیدند، و صاحب رأی از ایشان فاسق شد.

و نیز این امر در وقتی واقع می شود، که سه خسف - یعنی: فرو بردن زمین - واقع گردد: خسفی در مشرق و خسفی در مغرب و خسفی در جزیره عرب. و بصره به دست

مردی از اولاد تو که اتباع وی کسانی باشند، که مانند ملخند خراب شود، و پسری از اولاد حسن بن علی علیه السلام خروج نماید، و دجال در مشرق از سیستان خروج کند، و سفیانی ظاهر گردد.

عرض کردم که: پروردگارا! بعد از من چه فتنه‌ها خواهد شد؟ پس به من وحی فرمود: از بلای بنی امیه و فتنه‌ای که برای پسر عمم برپا خواهند کرد. و از همه چیزهایی که تا روز قیامت شدنی است خبر داد و اینها را به پسر عم خویش در وقتی که از معراج به زمین فرود آمدم وصیت کردم و خبر دادم و رسالت را به جا آوردم. پس خدا را در عوض این نعمت عظیمی، حمد می‌کنم چنان چه پیغمبران به او حمد کردند، و چنان چه همه آن چیزها که پیشتر از من بودند به او حمد کردند، و چنان چه همه چیزهایی که بعد از این تا روز قیامت خدا آنها را خلق خواهد کرد، به او حمد می‌کنند.<sup>(۱)</sup>

## باب سی ام

﴿ بیان ظهور حضرت مهدی علیه السلام ﴾

﴿ و آنچه بر خروج او دلالت می کند ﴾

﴿ و آنچه در آن زمان واقع می شود و کیفیت سلطنت و خلافت آن حضرت علیه السلام ﴾

شیخ صدوق در کتاب «خصال» او از پدرش، او از سعد، او از ابن یزید، او از ابن ابی عمیر، او از چند نفری، ایشان از صادق علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «قائم ما اهل بیت، روز جمعه خروج می کند»<sup>(۱)</sup>

شیخ صدوق در علل الشرایع، از پدرش، او از محمد عطار، او از اشعری، او از موسی بن عمر، او از ابن سنان، او از ابی سعید قماط، او از بکیر بن اعین، او از صادق علیه السلام در مقامی که آن حضرت حجر را و رکنی را که حجر الاسود در آن نصب شده وصف می کرد، روایت نموده که آن حضرت فرمود که: «از این رکن مرغی به نزد قائم علیه السلام فرود می آید، و اوّل کسی که به او بیعت می کند همان مرغ است. به خدا سوگند یاد

۱ - خصال شیخ صدوق، ج ۲، ص ۳۹۴، باب السبعة، ح ۱۰۱.

می‌کنم؛ هر آینه آن مرغ جبرئیل است، و آن حضرت به این مقام پشتش تکیه می‌دهد، و جبرئیل است حجّت و دلیل خلائق به قائم علیه السلام و اوست شاهد برای کسی که به نزد آن حضرت بیاید»،<sup>(۱)</sup> تا آخر حدیث.

طبرسی در کتاب احتجاج، از حنان بن سدیر، او از پدرش، سدیر بن حکیم، او از پدرش، او از ابی سعد عقیصا، او از حسن بن علی علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «از ما کسی نیست مگر اینکه در گردنش بیعت سلطان جابر زمانش می‌باشد، مگر قائمی که حضرت روح الله عیسی بن مریم در پشت سرش نماز خواهد کرد، زیرا که خدای عزوجل ولادت او را پنهان و شخصش را از خلائق غیب می‌گرداند برای اینکه کسی را در وقت خروج آن حضرت، در گردن وی بیعتی نباشد، و او نهمین است از اولاد برادرم حسین علیه السلام و پسر سیده کنیزان است، خداوند عمر او را در ایام غیبتش طولانی می‌کند. بعد از آن او را به قدرت خود در صورت جوان چهل ساله ظاهر می‌گرداند، تا اینکه معلوم گردد که خدای تعالی بر همه چیز قادر و توانا است».<sup>(۲)</sup>

علی بن ابراهیم در تفسیر خود، از احمد بن علی و احمد بن ادریس، ایشان از محمد بن احمد علوی، او از عمرکی، او از محمد بن جمهور، او از سلیمان بن سماعه، او از عبدالله بن قاسم، او از یحیی بن مسیره خثعمی، او از باقر علیه السلام روایت نموده که، از آن حضرت شنیدم می‌فرمود که: [حم عَسَق] عدد سالهای غیبت قائم علیه السلام است، و [ق] کوهی است از زمرد کبود که به دنیا احاطه نموده، و کبودی آسمان به سبب آن است و علامت همه اینها در [عَسَق] است».<sup>(۳)</sup>

در کتاب «قرب الاسناد» از ابن سعد، او از ازدی روایت کرده، او گفته که: من و ابوبصیر به خدمت صادق علیه السلام داخل شدیم و علی بن عبدالعزیز هم با ما بود. پس به

۱ - علل الشرایع، ص ۴۲۹، باب ۱۶۴، ح ۱.

۲ - احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۶۷، ح ۱۵۷، احتجاج الحسن علیه السلام مع معاویه.

۳ - تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۲۶۷، در تفسیر سوره شوری.

خدمت آن حضرت عرض کردم که: «آیا تویی صاحب ما؟ فرمود که: «آیا صاحب شما هستم؟ یعنی: صاحب شما نیستم. زیرا که صاحب شما قائم علیه السلام است. یا اینکه صاحب شما جوانی است تازه»<sup>(۱)</sup>.

احمد طبرسی در کتاب «احتجاج» از زید بن وهب جهنی، او از حسن بن علی بن ابی طالب، او از پدرش علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «خدای تعالی در آخر زمان و در روزگاری که مانند سنگ خارا است و در ایام نادانی خلاق، مردی را مبعوث می گرداند و او را با ملائکه خود مؤید می کند و یاران وی را از چیزهای بد نگه می دارد، و در مقابل رنج و تعیش به او یاری می کند و نصرت می دهد، و او را بر همه اهل زمین غالب می گرداند تا اینکه از راه میل و رغبت یا از راه اجبار و اکراه، دین اسلام را قبول نمایند. زمین را پر از عدل و قسط و نور و برهان می گرداند. همه اهالی شهرها به اطاعت و دین وی می آیند. کافری نمی ماند مگر اینکه ایمان می آورد، و بد کرداری نمی باشد مگر اینکه صالح و نیکوکار می شود. و در ملک خود با درندگان مصالحه می کند، و زمین نباتات خود را می رویاند، و آسمان برکتش را نازل می گرداند، و خزاین زمین برای وی ظاهر و آشکار می شوند. چهل سال به مابین مشرق و مغرب مالک می شود. پس طوبی باد برای کسی که ایام آن حضرت را بیابد و کلام او را بشنود»<sup>(۲)</sup>.

**مؤلف گوید که:** اخبار مختلفه که در خصوص بیان مقدار ایام سلطنت آن حضرت وارد شده؛ بعضی از آنها محمول است به همه مدّت سلطنتش - یعنی: همه مدّت سلطنتش فلان مقدار می شود - و بعضی از آنها بر زمان استقرار دولت محمول است، و بعضی دیگر محمول است بر حساب سال و ماه که در نزد ما است، و بعضی بر سال و ماه آن حضرت که طولانی اند محمول است و الله يعلم.

۱ - قرب الاسناد، ص ۴۴، ح ۱۴۲.

۲ - احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۶۹، ح ۱۵۸، احتجاج الحسن علیه السلام مع معاویه.

شیخ صدوق در کتاب «کمال الدین» از محمد بن ابراهیم بن اسحاق، او از حسین ابن ابراهیم بن عبدالله بن منصور، او از محمد بن هارون هاشمی، او از احمد بن عیسی، او از احمد بن سلیمان دهاوی، او از معاویه بن هشام، او از ابراهیم بن محمد بن حنفیه، او از پدرش محمد، او از پدرش امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: مهدی از ما اهل بیت است. خدا کار او را در یک شب درست می کند.»<sup>(۱)</sup>

و در روایت دیگر بدین نهج وارد است که خدا او را در یک شب اصلاح می کند. در کتاب مذکور، از طالتانی، او از ابن همام، او از جعفر بن مالک، او از حسن بن محمد بن سماعه، او از احمد بن حارث، او از منضل بن عمر، او از صادق علیه السلام، او از پدرش علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «در وقتی که قائم علیه السلام قیام می کند، این آیه را تلاوت می فرماید:

﴿ فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ. ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: از شما گریختم در وقتی که از شما ترسیدم، پس پروردگار من شرعی و نبوتی به من عطا فرمود و مرا از جمله فرستادگان گردانید،<sup>(۳)</sup> چنان چه موسی علیه السلام این کلام را بعد از برگشتن از مداین شعیب به مصر بیان فرمود.

در کتاب مذکور، از پدرش و ابن ولید، ایشان از سعد و حمیری و احمد بن ادریس، ایشان از ابن عیسی و ابن ابی الخطّاب و محمد بن عبدالجبار و عبدالله بن عامر، ایشان از ابن ابی نجران، او از محمد بن مساور، او از منضل بن عمر جعفی، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، از آن حضرت شنیدم می فرمود که: «حذر کنید از شهرت دادن آن چه

۱ - کمال الدین، ج ۱، ص ۱۵۲. ح ۱۵. فی غیبة موسی علیه السلام.

۲ - سوره شعراء: آیه ۲۱.

۳ - کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۸. ح ۱۰. ما اخیبر به الباقی علیه السلام.

که حالا می‌گوییم. آگاه شوید! به خدا سوگند یاد می‌کنم، هر آینه امام شما سالهای چندی از روزگار غایب می‌شود. هر آینه از خلائق فرار می‌کند، تا اینکه گفته می‌شود که او مرده یا هلاک گردیده و به کدام بیابان رفته، و چشمهای مؤمنان بر او اشک می‌ریزند، و هر آینه از حالی به حال دیگر برگردانده می‌شوید چنان چه کشتی در میان موجهای دریا از مکانی به مکان دیگر برگردانده می‌شود. پس از آن ورطه نجات نمی‌یابد، مگر کسی که خدا عهد و پیمان از او گرفته باشد و ایمان را در دل وی نوشته، و او را باروحی از جانب خود مؤید گردانیده. هر آینه دوازده پرکار بیرق که مشتبه‌اند، یعنی: معلوم نیست که حق با کدام یکی است از آنها بلند کرده می‌شوند، و معلوم نمی‌شود که کدام یکی از آنها تابع دیگری است.

راوی گوید که: وقتی که سخن بدین جا انجامید، من گریستم، آن حضرت فرمود که: ای بنده خدا! چه چیز تو را می‌گریاند؟ عرض کردم که: چگونه گریه نکنم و حال آنکه می‌فرمایی که دوازده بیرق بلند کرده می‌شوند به نوعی که از یکدیگر تمیز نمی‌یابد، پس در آن وقت چه باید بکنیم؟ پس آن حضرت به شعاع آفتاب که داخل آن صفت بود که ما نشسته بودیم، نگاه کرد و فرمود که: یا ابا عبدالله! آیا این آفتاب را می‌بینی؟ عرض کردم: آری، فرمود: به خدا سوگند یاد می‌کنم هر آینه امر ما از این آفتاب ظاهر و آشکارتر است،<sup>(۱)</sup> یعنی: در آن وقت حق به باطل مشتبه نخواهد شد.

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از احمد بن ادریس، او از ابن قتیبه، او از ابن شاذان، او از ابن ابی نجران، مثل این را روایت نموده.<sup>(۲)</sup>

محمد بن ابراهیم در کتاب «الغیبه» از محمد بن همّام، او از جعفر بن محمد بن مالک و حمیری، ایشان از ابن ابی الخطاب و محمد بن عیسی و عبدالله بن عامر، ایشان از ابن ابی نجران، مثل این را روایت کرده.<sup>(۳)</sup>

۱ - مدرک پیشین، ج ۲، ص ۳۴۷، ح ۳۵، ما اخباره الصادق علیه السلام.

۲ - غیبت شیخ طوسی، ص ۳۴۷، ح ۲۸۵، علة المانع من ظهوره علیه السلام.

۳ - غیبت نعمانی، ص ۱۵۲، ح ۱۰، ما روی فی غیبت علیه السلام.

در کتاب مذکور از کلینی، او از محمد بن یحیی، او از احمد بن محمد، او از عبدالکریم، او از ابن ابی نجران مثل این را روایت کرده.<sup>(۱)</sup>

در کتاب «کمال الدین» از سنائی، او از اسدی، او از سهل، او از عبدالعظیم حسنی روایت کرده، او گفته که: «به خدمت امام محمد تقی علیه السلام عرض کردم که: من چنان امیدوارم که تو باشی آن قائمی که از اهل بیت محمد است، و زمین را پر از عدل می گرداند چنان چه پر از ظلم و جور گردیده. آن حضرت فرمود که: یا ابا قاسم! از ما کسی نیست مگر اینکه قائم است به امر خدا و هدایت کننده است و لیکن قائمی که زمین را از اهل کفر و انکار، پاک می گرداند و آن را پر از عدل و قسط می کند، کسی است که ولادتش بر خلق مخفی و شخصش از ایشان غایب و بردن نامش بر ایشان حرام می باشد، او هم نام و هم کنیه رسول خدا است و اوست کسی که زمین برای او پیچیده گردد و کارهای دشوار به او آسان می شود، و اصحابش که به قدر عدد اصحاب بدرند که سیصد و سیزده نفر مرد باشند از جاهای دور روی زمین به نزد وی جمع می شوند. و این است معنی قول خدای تعالی:

﴿ اَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: در هر جا باشید، خدای تعالی شما را می آورد بدرستی که او بر همه چیز قادر و تواناست.

پس وقتی که این عدد از اهل اخلاص بر سر آن حضرت جمع شدند، امر خود را ظاهر می گرداند. وقتی که برای آن حضرت عدد ده هزار نفر تمام شد آن وقت به اذن خدای تعالی خروج می کند، و از دشمنان خدا آن قدر به قتل می رساند که خدا راضی می شود.

عبدالعظیم گوید که، عرض کردم که: ای سید من! آن حضرت از کجا می داند که خدا

۱ - مدرک پیشین، ص ۱۵۳، ذیل ح ۱۰، ما روی فی غیبتہ علیه السلام.

۲ - سوره بقره: آیه ۱۴۸.



راضی شد؟ فرمود: وقتی که راضی شد، به دلش رحم می اندازد و آن وقت می داند که خدا راضی شده. بعد از آن داخل مدینه منوره می شود و لات و عزری را - یعنی: ابوبکر و عمر را - از قبر بیرون می آورد و می سوزاند». (۱)

طبرسی در کتاب «احتجاج» از عبدالعظیم، مثل این را روایت نموده. (۲)  
 شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از جماعتی، ایشان از ابی مفضل، او از محمد حمیری، او از پدرش، او از ابن ابی الخطاب، او از موسی بن سعدان، او از عبدالله بن قاسم، او از مفضل بن عمر روایت کرده، او گفته که: «از صادق علیه السلام از تفسیر جابر پرسیدم، فرمود که: آن را به اراذل و فرومایگان خلاق خبر مده؛ زیرا که ایشان آن را فاش می کنند و مشهور می گردانند. آیا کتاب خدا را نخوانده ای:

﴿ فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ ﴾ (۳)

یعنی: وقتی که صور دمیده شد، بدرستی که از ما امامی خواهد آمد پنهان و مخفی از خلاق، پس وقتی که خدای تعالی اراده نمود که امر او را ظاهر گرداند، به دلش چیزی می اندازد، آن وقت ظاهر می شود و به امر الهی قیام و اقدام می کند». (۴)  
 محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی در کتاب «رجال» از آدم بن محمد بلخی، او از علی ابن حسن بن هارون دقاق، او از علی بن احمد، او از احمد بن علی بن سلیمان، او از ابن فضال، او از علی بن حسان، او از مفضل، مثل این را روایت نموده. (۵)

**مؤلف گوید که:** ذکر آیه: ﴿ فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ ﴾ در این حدیث برای بیان این است که در زمان قائم علیه السلام اظهار این گونه امور ممکن است. یا اینکه غرض آن حضرت،

۱ - کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۷، ح ۲؛ ما اخبر به الجواد علیه السلام .

۲ - احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۸۱، ح ۳۲۴؛ احتجاجات الجواد علیه السلام .

۳ - سوره مدثر: آیه ۸.

۴ - غیبت شیخ طوسی، ص ۱۶۴، ح ۱۲۶، ماورد عن الائمة فی غیبه علیه السلام .

۵ - اختیار معرفة الرجال، ص ۱۹۲، ح ۳۳۸.

شاهد آوردن است به اینکه از تفسیرهای ما پاره‌ای هستند که هیچ کس از خلائق نمی‌تواند که به آن متحمل شود. چنانچه تفسیر این آیه در کتاب «کنز الفوائد» از محمد بن عباس، او از عبدالله بن اسد، او از ابراهیم بن محمد، او از احمد بن معمر اسدی، او از محمد بن فضیل، او از کلبی، او از ابی صالح، او از ابن عباس، در خصوص قول خدای عزّ وجلّ روایت نموده:

« **إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ.** »<sup>(۱)</sup>

یعنی: اگر بخواهیم آیتی از آسمان بر ایشان نازل می‌گردانیم، پس می‌گردد گردنهایشان به آن آیت خضوع و فروتنی می‌نماید. یعنی: ابن عباس گفته که این آیه در حقّ ما و بنی امیه نازل شده؛ برای ما دولتی و سلطنتی خواهد شد که گردنهایشان را بعد از زمان قلیل، خوار نماید، و کارها بر ایشان دشوار می‌باشد و در پیش ما ذلیل خواهند بود.<sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور، از محمد بن عباس، او از احمد بن حسن بن علی، او از پدرش، او هم از پدرش، او از محمد بن اسماعیل، او از حنان بن سدير، او از ابی جعفر علیه السلام روایت نموده که: «از آن حضرت از قول خدای عزّ وجلّ پرسیدم: **«إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ»** تا آخر آیه، فرمود که: در حقّ قائم آل محمد علیه السلام نازل شده از آسمان به نام او ندا کرده شده می‌شود.»<sup>(۳)</sup>

در کتاب مذکور، از محمد بن عباس، او از حسین بن احمد، او از محمد بن عیسی، او از یونس، او از صفوان، او از ابی عثمان، او از معلی بن خنیس، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: وقتی که آن سه علامت را دیدید، منتظر فرج باشید. در آن حال گفته شد که: آن علامتها کدامند؟ فرمود که:

۱ - سوره شعراء: آیه ۴.

۲ - تأویل الآیات الظاهره، ص ۳۸۳، در تفسیر سوره شعراء.

۳ - تأویل الآیات الظاهره، ص ۳۸۳، در تفسیر سوره شعراء.

مخالفت اهل شام است با یکدیگر، و بیرقهای سیاه است که از جانب خراسان می آیند، و اضطراب و فزعی است که در ماه رمضان واقع می شود. در آن حال گفته شد که: چیست آن فزعی که در ماه رمضان واقع می شود؟ فرمود: آیا نشنیده اید قول خدای عزوجل را در قرآن مجید:

﴿إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾ (۱)

یعنی: اگر بخواهیم از آسمان آیتی، یعنی: ندایی به نام قائم علیه السلام بر ایشان نازل می گردانیم. آن وقت گردنهای ایشان به آن آیت خضوع و فروتنی می کند. آن حضرت فرمود که: آن ندا دختر با عفت را از خلوت خانه خود بیرون می آورد و خوابیده را بیدار می کند و بیدار را به فزع و اضطراب می آورد. (۲)

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از حسین بن عبدالله، او از بزوفری، او از احمد بن ادريس، او از ابن قتیبه، او از فضل بن شاذان، او از ابن فضال، او از مثنی حنّاط، او از حسن بن زیاد صیقل روایت نموده، او گفته که: «از صادق علیه السلام شنیدم می فرمود که: قائم علیه السلام قیام نمی کند تا وقتی که نداکننده ای از آسمان ندا بکند به نوعی که آن را دختر با عفت در خلوت خانه خود می شنود و همه اهل مشرق و مغرب آن را نیز می شنوند، و در این باب این آیه شریفه نازل شد:

﴿إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ﴾ الی آخره. (۳)

در کتاب «کمال الدین» از طالقانی، او از احمد بن علی انصاری، او از هروی روایت نموده، او گفته که: «به خدمت رضا علیه السلام عرض کردم که: علامت خروج قائم شما چیست؟ فرمود که: علامتش این است که از جهت سن پیراست؛ لیکن در نظر جوان، حتی هر که به او نگاه کند، هر آینه او را چهل ساله یا کمتر گمان می کند. و از جمله

۱ - سوره شعراء: آیه ۴.

۲ - تأویل الایات الظاهره، ص ۳۸۴.

۳ - غیبت شیخ طوسی، ص ۱۷۷، ح ۱۳۴، الروایات الدالة علی خروجه علیه السلام.

نشانه‌های وی آن است که به مرور روزها و شبها، پیر نمی‌شود تا وقتی که اجلش در رسد»<sup>(۱)</sup>.

در کتاب مذکور، از ابن ادریس، او از پدرش، او از ابن عیسی، او از اهوازی، او از بطائنی، او از ابی بصیر روایت نموده، او گفته که: ابو جعفر علیه السلام فرمود که: «قائم علیه السلام در مدینه در روز شنبه روز عاشورا، و آن روزی است که امام حسین علیه السلام آن روز کشته گردید، خروج می‌کند»<sup>(۲)</sup>.

در کتاب مذکور، از ابن ولید، او از صفار، او از ابن یزید، او از ابن ابی عمیر، او از ابان بن عثمان، او از ابان بن تغلب روایت نموده، او گفته که: صادق علیه السلام فرمود: «اول کسی که به قائم علیه السلام بیعت می‌کند، جبرئیل است. در صورت مرغ سفید فرود می‌آید و به آن حضرت بیعت می‌کند. بعد از آن یک پایش را بر بیت الله الحرام می‌گذارد و دیگری را بر بیت المقدس بعد از آن به آواز گشاده و تیز و برنده صدا می‌کند، به نوعی که همه خلائق آن را می‌شنوند که:

﴿ اَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ ﴾<sup>(۳)</sup>

یعنی: امر خدا در رسید و به آن شتاب نکنید»<sup>(۴)</sup>.

عیاشی در تفسیر خود، از ابان بن تغلب، او از صادق علیه السلام روایت نموده، و در روایت دیگر از باقر علیه السلام نیز مثل این مروی است.<sup>(۵)</sup>

در کتاب «کمال الدین» به این اسناد، از ابان بن تغلب روایت کرده، او گفته که: صادق علیه السلام فرمود که: «بعد از این به مسجد شما، یعنی: مسجد مکه سیصد و سیزده نفر

۱ - کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۲، ح ۱۲، علامات خروجه علیه السلام.

۲ - مدرک پیشین، ج ۲، ص ۶۵۳، ح ۱۹.

۳ - سوره نحل: آیه ۱.

۴ - کمال الدین، ج ۲، ص ۶۷۱، ح ۱۸، نوادر الکتاب.

۵ - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۴، ح ۳، در تفسیر سوره نحل.

مرد می آیند. اهل مکه می دانند که آباء و اجداد ایشان آن سیصد و سیزده نفر را متولد نگردانیده، یعنی: اهل مکه می دانند که ایشان از اهل آنجا نیستند بلکه از جای دیگر آمده‌اند. آن سیصد و سیزده نفر، شمشیرها را به گردنهای خودشان حمایل می‌کنند. در هر یکی از آن شمشیرها کلمه‌ای نوشته شده می‌باشد که از آن کلمه هزار کلمه فهمیده می‌شود. در آن حال خدای تعالی بادی بر می‌انگیزاند، آن باد در همه بیابانها ندا می‌کند که: این مهدی علیه السلام در میان خلائق مانند داود و سلیمان حکم می‌کند. یعنی: در مقام حکم از مدعی شاهد و گواه نمی‌طلبد.<sup>(۱)</sup>

محمد بن ابراهیم در کتاب «الغیبه» از علی بن حسین، او از محمد بن یحیی عطار، او از محمد بن حسن رازی، او از محمد بن علی کوفی، او از اسماعیل بن مهرا، او از محمد بن ابی حمزه، او از ابان بن تغلب، مثل این حدیث را روایت کرده. و در این روایت چنان است که در هر شمشیر، کلمه‌ای نوشته شده که هر کلمه از آنها کلید هزار کلمه است.<sup>(۲)</sup>

در کتاب «کمال الدین» از ماجیلویه، او از عمّ خویش، او از برقی، او از پدرش، او از محمد بن سنان، او از مفضل بن عمر روایت نموده، او گفته که: «صادق علیه السلام فرمود که: هر آینه این آیه در خصوص اصحاب قائم علیه السلام که از وطنهای خویش در وقت آمدن به خدمت آن حضرت مفقود و نایاب می‌شوند، نازل شده. آن آیه قول خدای تعالی است: ﴿ اَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً ﴾<sup>(۳)</sup> بدرستی که ایشان در وقت شب از رختخواب خود مفقود می‌شوند و صبح را در مکه می‌کنند، و بعضی از ایشان در روز در روی ابر می‌رود که آن حضرت او را با نامش و نام پدرش و صفتش و اصل و نسبش می‌شناسد.

۱ - کمال الدین، ج ۲، ص ۶۷۱، ح ۱۹، نوادر الكتاب.

۲ - غیبت نعمانی، ص ۳۱۴، ح ۷، ما روی فی جیش الغضب.

۳ - سوره بقره: آیه ۱۴۸.

راوی گوید که: عرض کردم که: فدای تو شوم! ایمان کدام یکی از این دو طایفه بیشتر است؟ فرمود که: ایمان کسانی که در روی ابر می روند.<sup>(۱)</sup>

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از محمد بن همّام، او از جعفر بن محمد بن مالک، او از عمر بن طرحان، او از محمد بن اسماعیل، او از علی بن عمر بن علی بن حسین، او از صادق علیه السلام روایت نموده، که آن حضرت فرمود که: «ولیّ خدا - یعنی: قائم علیه السلام - به قدر عمر ابراهیم خلیل که صد و بیست سال باشد، عمر می کند و در صورت جوان موفق که سی سال داشته باشد ظهور می کند.»<sup>(۲)</sup>

محمد بن ابراهیم در کتاب «الغیبه» از محمد بن همّام، مثل این را نقل نموده. و در آخرین روایت افزوده که: «آن حضرت در صورت جوان ظهور می کند، تا اینکه طایفه ای از خلائق از آن حضرت رو برگردانند. زمین را پر از عدل و قسط می گرداند، چنان چه پر از ظلم و جور گردیده.»<sup>(۳)</sup>

**مؤلف گوید که:** مراد از اینکه عمر آن حضرت، صد و بیست سال است این است که عمر شریفش از اوّل خلافتش تا آخر آن این مقدار می شود؛ یا اینکه از اوّل ولادتش تا وقت وفاتش این قدر است. لیکن بدا واقع شد، از این جهت بیشتر گردید.

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از محمد بن همّام، او از حسن بن علی عاقولی، او از حسن بن علی بن ابی حمزه، او از پدرش، او از ابی بصیر، او از صادق علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود که: «اگر قائم علیه السلام خروج بکند، هر آینه خلائق او را انکار می کنند که، این قائم علیه السلام نیست، زیرا که در صورت جوان موفق بسوی ایشان رجوع می کند. پس در اعتقاد امامت او باقی نمی ماند، مگر هر مؤمنی که خدای تعالی در عالم ذر، از او عهد و پیمان اخذ نموده باشد.»<sup>(۴)</sup>

۱ - کمال الدین، ج ۲، ص ۶۷۲، ح ۲۴، نوادر الکتاب.

۲ - غیبت شیخ طوسی، ص ۴۲۰، ح ۴۹۷، عمر صاحب الزمان علیه السلام.

۳ - غیبت نعمانی، ص ۱۸۹، ح ۴۴، ما روی فی غیبتہ علیه السلام.

۴ - غیبت شیخ طوسی، ص ۴۲۰، ح ۴۹۸، عمر صاحب الزمان علیه السلام.

محمد بن ابراهیم در کتاب «الغیبه» از علی بن حسین مسعودی، او از محمد عطار، او از محمد بن حسن رازی، او از محمد بن علی کوفی، او از ابن محبوب، او از ابن جبلة، او از بطائنی، او از صادق علیه السلام مثل این حدیث را روایت نموده. (۱)

و گفته است که: در غیر این روایت وارد شده است که: آن حضرت فرمود که: «از جمله امتحانهای بزرگترین خلائق این است که صاحب ایشان بسوی ایشان خروج و ظهور می کند. در حالتی که جوان است و ایشان او را پیر بزرگ سن حساب می کنند». (۲)

**مؤلف گوید که:** مراد از موفق، مستوی الخلقه است. یعنی: آن حضرت در وقت ظهورش مستوی الخلقه می باشد، یا کنایه است از اینکه حال خروجش وسط ایام جوانیش می باشد، نه ابتدای آن؛ زیرا که ایشان در مثل این سن برای تحصیل کمال موفق می باشند.

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از غضایری، او از بزوفری، او از احمد بن ادریس، او از ابن قتیبه، او از ابن شاذان، او از اسماعیل بن صباح روایت نموده، او گفته که: «از شیخی شنیدم، در حالتی که از سیف بن عمیره نقل می گرد که او گفت که: در نزد ابی جعفر منصور بودم، از او شنیدم بی آنکه از او پرسیده شود می گفت که: یا سیف بن عمیره! ناچار است از اینکه نداکننده ای به نام مردی از اولاد ابی طالب از آسمان ندا بکند. گفتم که: یک کسی هم این را روایت می کرد. گفت: سوگند به خدایی که جانم در دست قدرت اوست، پس گوشم از او شنید می گفت که: ناچار است از اینکه نداکننده ای به نام مردی از آسمان ندا نماید، گفتم: یا امیر المؤمنین! مانند این حدیث را هیچ نشنیده بودم، گفت: یا سیف! وقتی که این شد، ما اول کسانی می باشیم که به دعوتش اجابت می نماییم. آگاه شوید! بدرستی که آن مرد یکی از عموزادگان ما است.

۱ - غیبت نعمانی، ص ۱۸۸، ح ۴۳، ما روی فی غیبة الامام علیه السلام.

۲ - مدرک پیشین، ص ۱۸۹، ذیل ح ۴۳.

گفتم که: از کدام عموزادگان شما است؟ گفت: مردی است از اولاد فاطمه علیها السلام.  
بعد از آن گفت: یا سیف! اگر این حدیث را از امام محمد باقر علیه السلام نمی شنیدم و همه  
اهل دنیا آن را به من خبر می دادند، هر آینه از ایشان قبول نمی کردم ولیکن آن را از  
محمد بن علی - یعنی: از امام محمد باقر علیه السلام - شنیدم»<sup>(۱)</sup>.

شیخ مفید در کتاب «ارشاد» از علی بن بلال، او از محمد بن جعفر مؤذن، او از احمد  
بن ادریس، مثل این را روایت نموده.<sup>(۲)</sup>

کلینی در کتاب کافی، از علی، او از پدرش، او از ابن ابی عمیر، او از منصور بن  
یونس، او از اسماعیل بن جابر، او از ابی خالد، او از باقر علیه السلام در خصوص قول خدای  
عزوجل روایت نموده: « **﴿ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَمَا تُكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ  
جَمِيعاً ﴾**<sup>(۳)</sup> که آن حضرت فرمود که: مراد از خیرات، ولایت ما است. و قول خدای  
تعالی: « **﴿ أَيْنَمَا تَكُونُوا... الْخَيْرِ ﴾** عبارت است از اصحاب قائم علیه السلام که سیزده نفرند.  
بعد از آن فرمود که: به خدا سوگند یاد می کنم هر آینه ایشانند امت معدوده که در قرآن  
است، به خدا سوگند یاد می کنم هر آینه ایشان در یک ساعت مانند ابر وقت پاییز جمع  
می شوند»<sup>(۴)</sup>.

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از احمد بن ادریس، او از ابن قتیبه، او از ابن شاذان، او  
از ابن محبوب، او از ثمالی روایت کرده، او گفته که: «به خدمت صادق علیه السلام عرض کردم  
که: امام محمد باقر علیه السلام می فرمود که: خروج سفیانی و ندا و طلوع آفتاب از مغرب، از  
جمله محتومانند، یعنی: باید واقع بشوند؛ تغییر و تبدیل قبول نمی کنند و پاره ای چیزها  
هم ذکر می کرد و می فرمود که: اینها هم از محتومانند. پس صادق علیه السلام فرمود که:

۱ - غیبت شیخ طوسی، ص ۴۳۳، ح ۴۲۳، علانم الظهور الحجة.

۲ - ارشاد شیخ مفید، ص ۳۵۸، فی ذکر علامات ظهوره علیه السلام.

۳ - سوره بقره: آیه ۱۴۸.

۴ - کافی، ج ۸، ص ۳۱۳، ح ۴۸۷.



مخالفت بنی عباس با یکدیگر و قتل نفس زکیه و خروج قائم علیه السلام از محتوماتند عرض کردم که: ندا چگونه واقع خواهد شد؟ فرمود که: نداکننده‌ای از آسمان در اوّل روز ندا می‌کند به نوعی که آن را هر قوم به زبان خود می‌شنوند، می‌گوید: آگاه شوید! بدرستی که حق با علی علیه السلام و شیعیان اوست. بعد از آن ابلیس در آخر همان روز از زمین ندا می‌کند که: حق با عثمان و شیعه اوست؛ پس در این حال اهل باطل شک می‌کنند در اینکه ندای اوّل حق است یا دوّم»<sup>(۱)</sup>.

شیخ مفید در کتاب «ارشاد» از ابن شاذان، مثل این را نقل نموده.<sup>(۲)</sup>

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از سعد، او از حسن بن علی زیتونی و حمیری، ایشان از احمد بن هلال، او از ابن محبوب، او از امام رضا علیه السلام روایت نموده در حدیث طولانی که ما آن را مختصر کردیم و محلّ حاجت را از آن ذکر نمودیم که: «آن حضرت فرمود که: ناچار است از وقوع فتنه سخت شدیدی که به توی آن می‌افتند کسانی که از خاصان ما و همراز ما می‌باشند، و این فتنه در وقتی است که شیعیان پسر سومین را از اولاد من مفقود و نایاب نمایند. همه اهل آسمان و زمین بر غیبت او گریه می‌کنند. چه بسیارند مؤمنانی که در وقت مفقود شدن آب صاف - یعنی: قائم علیه السلام - تأسّف خورنده و تشنه و اندوهگین اند گویا ایشان را می‌بینم در حالتی که شادتر و خوشحالت‌ترند از ندایی که به ایشان می‌رسد. آن ندا چنان چه از نزدیک شنیده می‌شود از دور هم بدان نهج شنیده می‌گردد، و آن برای مؤمنان رحمت و برکافران، عذاب و نقت می‌شود.

پس عرض کردم که: آن کدام است؟ فرمود که: خلاق در ماه رجب از آسمان سه دفعه ندا کرده می‌شوند، در اوّل آنها نداکننده‌ای گوید: *الا لعنة الله على الظالمين*. و صدای دوّم این است که: ای جماعت مؤمنان! قیامت نزدیک شد. صدای سوّم آن است که: در سمت جرم آفتاب بدنی می‌بینند آشکار گفته می‌شود که: او

۱ - غیبت شیخ طوسی، ص ۴۲۵، ح ۴۲۵، علائم الظهور الحجة.

۲ - ارشاد شیخ مفید، ص ۳۵۸، فی ذکر علامات ظهوره علیه السلام.

امیرالمؤمنین علیه السلام است برای هلاک نمودن ظالمان رو آورده. و در روایت حمیری بدین نهج وارد شده که: صدای سوم عبارت است از اینکه: بدنی در روی جرم آفتاب دیده می شود در حالتی که می گوید: که خدای تعالی فلان شخص را برانگیخته، سخن او را بشنوید و به امرش اطاعت کنید. و هر دو راوی نقل کرده اند که: در این زمان برای مؤمنان فرج می رسد، و آنان که آن وقت مرده اند و دوست می دارند که کاشکی در آن وقت زنده می بودند، و در آن وقت خدای تعالی سینه های مؤمنان را شفا می بخشد. یعنی: به دلهایشان که از جور و ستم ظالمان، مجروح شده بود، با ظهور آن حضرت شفا می دهد.<sup>(۱)</sup>

محمد بن ابراهیم در کتاب «الغیبه» از محمد بن همام، او از احمد بن مابنداد و حمیری، ایشان از احمد بن هلال، مثل این حدیث را نقل کرده. شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از محمد بن علی کوفی، او از وهب بن حفص، او از ابی بصیر روایت کرده، او گفته که: «صادق علیه السلام فرمود که: به نام قائم علیه السلام در شب بیست و سوم ماه ندا کرده شده می شود، و در روز عاشورا که روز قتل حسین بن علی علیه السلام است قیام و ظهور می نماید.»<sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور، از فضل، او از محمد بن علی، او از محمد بن سنان، او از حنی بن مروان، او از علی بن مهزیار روایت کرده، او گفته که: ابی جعفر علیه السلام فرمود که: «قائم علیه السلام را می بینم که در روز عاشورا روز شنبه در میان رکن و مقام می ایستد، و جبرئیل علیه السلام در پیش رویش ندا می کند که: بیعت برای خدای تعالی است. پس آن حضرت زمین را پراز عدل می گرداند، چنان چه پراز ظلم و جور گردیده.»<sup>(۳)</sup>

در کتاب مذکور، از فضل، او از ابن محبوب، او از علی بن ابی حمزه، او از صادق علیه السلام

۱ - غیبت شیخ طوسی، ص ۴۳۹، ح ۴۳۱، علائم الظهور الحجة.

۲ - مدرک پیشین، ص ۴۵۲، ح ۴۵۸.

۳ - مدرک پیشین، ص ۴۵۳، ح ۴۵۹، علائم الظهور.

روایت کرده، آن حضرت فرمود که: «خروج قائم علیه السلام از محتومات است. عرض کردم که: ندا چگونه واقع خواهد شد؟ فرمود که: نداکننده‌ای از آسمان در اول روز ندا می‌کند: آگاه شوید! بدرستی که حق با علی و به شیعیان اوست، بعد از آن ابلیس لعین در آخر همان روز ندا می‌کند که: آگاه شوید! بدرستی که حق با عثمان و شیعه اوست. پس در این وقت اهل باطل به شک می‌افتند.»<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، از فضل، او از ابن محبوب، او از ابی ایوب، او از محمد بن مسلم، روایت کرده که: «نداکننده‌ای از آسمان به نام قائم علیه السلام ندا می‌کند، پس همه کسانی که در میان مشرق و مغربند آن را می‌شنوند. پس خوابیده‌ای نمی‌ماند مگر اینکه به سبب این صدا برمی‌خیزد، و ایستاده‌ای نمی‌ماند مگر اینکه می‌نشیند، و نشسته‌ای باقی نمی‌ماند مگر اینکه برمی‌خیزد و در سرپاهایش می‌ایستد. آن صدا صدای جبرئیل روح الامین است.»<sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور، از فضل، او از اسماعیل بن عیاش، او از اعمش، او از ابی وائل، او از حذیفه روایت کرده، او گفته که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالتی که ذکر مهدی علیه السلام در میان رکن و مقام به او بیعت می‌کنند، نامش احمد و عبدالله و مهدی است، این سه اسم نامهای اوست.»<sup>(۳)</sup>

در کتاب مذکور، از فضل، او از علی بن عبدالله، او از عبدالرحمان بن ابی عبدالله، او از ابی الجارود روایت کرده، او گفته که، ابو جعفر علیه السلام فرمود که: «قائم علیه السلام سیصد و نه سال سلطنت می‌کند؛ چنانچه اصحاب کهف این مقدار از زمان در غار خودشان مکث نمودند. زمین را پر از عدل و قسط می‌گرداند چنانچه پر از ظلم و جور گردیده، و خداوند عالم شرق و غرب روی زمین را برای وی فتح می‌کند و خلائق را به قتل

۱- مدرک پیشین، ص ۴۵۴، ح ۴۶۱.

۲- مدرک پیشین، ص ۴۵۴، ح ۴۶۲.

۳- مدرک پیشین، ص ۴۵۴، ح ۴۶۳ و ص ۴۷۰ ح ۴۸۶.

می‌رساند تا اینکه باقی نماند، مگر دین محمد ﷺ و به سیرت و طریقه سلیمان بن داود ﷺ رفتار می‌کند، تا آخر حدیث»<sup>(۱)</sup>.

در کتاب مذکور، از فضل، او از عبدالله بن قاسم حضرمی، او از عبدالکریم بن عمرو خثعمی روایت کرده، او گفته که: «به خدمت صادق ﷺ عرض کردم که: قائم ﷺ چقدر سلطنت می‌کند؟ فرمود: هفت سال که هفتاد سال از این سالهای شما است»<sup>(۲)</sup>.

شیخ مفید در کتاب «ارشاد» از ابن محبوب، او از علی بن ابی حمزه، او از ابی بصیر، او از صادق ﷺ روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «قائم ﷺ خروج نمی‌کند، مگر در سال طاق، یعنی: در یکم و سوّم یا پنجم یا هفتم یا نهم»<sup>(۳)</sup>.

در تفسیر عیاشی، از ابن سمینه، او از غلام ابی الحسن ﷺ روایت کرده، او گفته که: از آن حضرت از معنی قول خدای تعالی: ﴿أَيُّنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً﴾<sup>(۴)</sup> پرسیدم، فرمود که: «به خدا سوگند یاد می‌کنم که معنی آن این است که: هر وقتی که قائم ﷺ قیام نماید، خدای تعالی شیعه را از همه شهرها در نزد وی جمع می‌کند»<sup>(۵)</sup>.

محمد بن ابراهیم، از عبدالواحد بن عبدالله، او از احمد بن محمد بن رباح، او از احمد بن علی حمیری، او از ابن محبوب، او از عبدالکریم بن عمرو و محمد بن فضیل، ایشان از حماد بن عبدالکریم جلاب روایت کرده، او گفته که: در خدمت صادق ﷺ ذکر قائم گذشت، آن حضرت فرمود که: «آگاه شوید اگر آن حضرت قیام نماید هر آینه خلائق گویند که: این از کجا خواهد شد - یعنی: قائم ﷺ از کجا قیام خواهد نمود - و حال آنکه استخوانهایش پوسیده گردیده‌اند! این در فلان وقت متولد شده چگونه

۱ - مدرک پیشین، ص ۴۷۴، ح ۴۹۶، فی ذکر صفاته.

۲ - مدرک پیشین، ص ۴۷۴، ح ۴۹۷، فی ذکر صفاته.

۳ - ارشاد شیخ مفید، ص ۳۶۱، فی ذکر السنة التي يقوم فيها القائم.

۴ - سوره بقره: آیه ۱۴۸.

۵ - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۶، ح ۱۱۷، در تفسیر سوره بقره.

می شود که تا حال زنده بماند! (۱)

در کتاب مذکور، از محمد بن همام، او از جعفر بن محمد، از او حسن بن محمد ابن سماعه، او از حارث انماطی، او از مفضل، او از صادق علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: در وقتی که قائم علیه السلام قیام نمود، این آیه را تلاوت می فرماید:

﴿ فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴾ (۲). (۳)

در کتاب مذکور، از عبدالواحد بن عبدالله، او از احمد بن محمد بن رباح، او از احمد بن علی حمیری، او از حسن بن ایوب، او از عبدالکریم خثعمی، او از احمد بن حارث، او از مفضل، او از صادق علیه السلام، او از پدرش علیه السلام مثل این را روایت نموده. (۴)

در کتاب مذکور، از ابن عقده، او از علی بن حسن تیملی، او از عمرو بن عثمان، او از ابن محبوب، او از عبدالله بن سنان روایت کرده، او گفته که: «در خدمت صادق علیه السلام بودم، از مردی که از اهل همدان باشد شنیدم گفت که: جماعت اهل سنت به ما سرزنش می کنند و می گویند که: شما چنان گمان دارید که نداکننده ای از آسمان به نام صاحب این امر ندا خواهد کرد. در وقتی که آن مرد این سخن را گفت، صادق علیه السلام تکیه کرده بود، در آن حال برخاست و نشست بعد از آن فرمود که: این سخن را که خواهم گفت، از زبان من نقل مکنید و از زبان پدرم روایت نمایید، و بر شما در این باب حرجی نیست اگر از زبان پدرم نقل بکنید. شهادت می دهم به اینکه از پدرم شنیدم می فرمود که: به خدا سوگند یاد می کنم که هر آینه این امر در کتاب خدای تعالی آشکار و واضح است چنان چه می فرماید:

۱ - غیبت نعمانی، ص ۱۵۵، ح ۱۴، ما روی فی غیبتہ علیه السلام.

۲ - سوره شعراء: آیه ۲۱.

۳ - غیبت نعمانی، ص ۱۷۴، ح ۱۱، ما روی فی غیبتہ علیه السلام.

۴ - مدرک پیشین، ص ۱۷۴، ح ۱۲.

﴿إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾ (۱)

یعنی: اگر بخواهیم آیتی ما از آسمان بر ایشان نازل می‌گردانیم پس گردنهای همه خلائق به آن آیه خضوع و فروتنی می‌نمایند.

آن حضرت فرمود که: در این روز در روی زمین کسی نمی‌ماند، مگر اینکه در پیش آن آیه خضوع و فروتنی می‌کند. پس اهل زمین وقتی که این صدا از آسمان شنیدند، ایمان می‌آورند. و این صدا این است که: آگاه شوید! بدرستی که حق با علی و شیعه اوست. پس وقتی که فردای آن روز شد، ابلیس به هوا بلند می‌شود تا به حدی که از نظرهای اهل زمین پنهان؛ بعد از آن ندا می‌کند که: آگاه شوید! بدرستی که حق با عثمان بن عفان و شیعه اوست. زیرا که او با ظلم و ستم کشته گردید، پس خون خواهی او را بکنید. در آن حال خداوند عالم مؤمنان را در سر قول حق و اعتقاد صحیح ثابت قدم می‌گرداند و آن ندایی اول است و در این روز کسانی که در دل‌هایشان مرض هست، به شک می‌افتند. به خدا سوگند یاد می‌کنم هر آینه آن مرض عبارت است از عداوت ما. پس در این وقت از ما تبری می‌کنند و به ما نسبت بد می‌دهند و می‌گویند که: منادی اول سحر است از سحرهای این اهل بیت. بعد از آن، آن حضرت این آیه را تلاوت فرمود:

﴿وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ﴾ (۲)

یعنی: ایشان اگر آیتی و معجزه‌ای ببینند، هر آینه می‌گویند که: این سحری است که همیشه در ایشان بوده. (۳)

در کتاب مذکور، از ابن عقده، او از قاسم بن محمد بن حسین بن حازم، او از عبیس بن هشام، او از ابن جبلة، او از عبدالصمد بن بشیر، او از صادق علیه السلام روایت نموده که:

۱ - سوره شعراء: آیه ۴.

۲ - سوره فمر: آیه ۲.

۳ - غیبت نعمانی، ص ۲۶۰، ج ۱۹، ما روی فی العلامات.

«عمارة همدانی از آن حضرت سؤالی نمود عرض کرد که: خدا کارهای تو را اصلاح نماید، بدرستی که اهل سنت بر ما سرزنش می‌کنند و می‌گویند که: شما چنان گمان نموده‌اید که از آسمان ندا خواهد رسید»<sup>(۱)</sup> و مثل این حدیث را ذکر نموده.

در کتاب مذکور، از ابن عقده، او از علی بن حسین، او از پدرش، او از احمد بن عمر حلبی، او از حسین بن موسی، او از فضیل بن محمد، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «ندای اول که از آسمان به نام قائم علیه السلام می‌رسد در کتاب خدا واضح و آشکار است. عرض کردم که: خدا کار تو را اصلاح نماید، این مضمون در کدام جای قرآن است؟ فرمود که: در سوره ﴿طَسَمَ \* تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ﴾<sup>(۲)</sup> این آیه است: ﴿إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾<sup>(۳)</sup> فرمود: وقتی که آن صدا را شنیدند، می‌گردند چنان چه گویا در بالای سرهای ایشان مرغان هستند»<sup>(۴)</sup>.

**مؤلف گوید که:** جزری در بیان معنی این کلام که در خصوص صفت صحابه وارد شده که گویا که در سرهای ایشان مرغان هستند، گفته که: مراد از این، وصف ایشان است با سکون و وقار و تمکین، و با اینکه در ایشان غضب و سبکی نیست زیرا که مرغ بجایی می‌افتند که ساکن و آرام باشد.

**مؤلف گوید که:** گمان هست که مراد از آن این باشد که ایشان در وحشت و حیرت می‌باشند.

در کتاب مذکور، از ابن عقده، او از احمد بن یوسف، او از اسماعیل بن مهران، او از بطائنی، او از ابی بصیر، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که:

۱ - مدرک پیشین، ص ۲۶۱، ح ۲۰.

۲ - سوره شعراء: آیه ۱ و ۲.

۳ - سوره شعراء: آیه ۴.

۴ - غیبت نعمانی، ص ۲۶۳، ح ۲۳.

«وقتی که عباس به منبر مروان بالا رفت، سلطنت بنی عباس برچیده و مانند طومار پیچیده می شود، باقر رضی الله عنه فرمود که: ناچاریم از دیدن لشکر آذربایجان که هیچ چیز طاقت مقاومت و مقابله ایشان را ندارد. وقتی که این شد، مانند فرش خانه از خانه های خود بیرون مروید. ناچاریم از شنیدن ندا در بیدار، پس وقتی که حرکت کننده ای حرکت نمود - یعنی: صاحب این امر قیام کرد - بسوی وی بروید هر چند که با راه رفتن باشد در سر دستها و زانوها مانند طفلان خردسال. به خدا سوگند یاد می کنم هر آینه گویا که آن حضرت را می بینم که خلائق در میان رکن و مقام با احکام قرآن تازه که بر عرب شدید و دشوار است، به او بیعت می کنند. بعد از آن فرمود که: وای بر عرب از شری که نزدیک شده». (۱)

محمد بن ابراهیم در کتاب «الغیبه» از ابن عقده، او از علی بن حسن تیملی، او از احمد و محمد پسران حسن، ایشان از علی بن یعقوب، او از هارون بن مسلم، او از عبید بن زراره، او از صادق رضی الله عنه روایت نموده که: «آن حضرت فرمود که: به نام قائم رضی الله عنه ندا کرده شده می شود. پس آن وقت خلائق به نزد وی می آیند؛ در حالتی که او در پشت مقام ابراهیم رضی الله عنه ایستاده می باشد و به او گفته می شود که: به نام تو، ندا در رسید، پس منتظر چه چیز هستی! بعد از آن از دست مبارکش گرفته با او بیعت می کنند.

زراره در آن حال گفت که: حمد باد خدا را ما پیشتر از این می شنیدیم که به قائم رضی الله عنه بیعت می شود؛ در حالتی که او بیعت را ناخوش می دارد، و وجه ناخوش داشتن او را نمی دانستیم. پس حالا دانستیم که ناخوش داشتن او بیعت را بطوری است که گناه بر آن مترتب نمی شود». (۲) یعنی: ناخوش داشتن به جهت انتظار اوست به رسیدن ندا از آسمان.

محمد بن ابراهیم در کتاب «الغیبه» به این اسناد، از هارون بن مسلم، او از خالد

۱ - مدرک پیشین، ج ۲۴.

۲ - مدرک پیشین، ج ۲۵.



قَمَاط، او از حمزان بن اعین، او از صادق علیه السلام نقل نموده که: آن حضرت فرمود که: «از جمله محتومات است باید واقع شود، اینکه پیش از قیام قائم علیه السلام سفیانی خروج نماید، و زمین بیدار لشکر سفیانی را فرودبرد، و نفس زکیه کشته گردد، و ندا کننده‌ای از آسمان ندا بکند»<sup>(۱)</sup>.

در کتاب مذکور، از ابن عقده، او از احمد بن یوسف بن یعقوب، او از اسماعیل بن مهران، او از حسن بن علی، او از پدرش و وهیب بن حفص، او از ناجیه عطّار روایت کرده که: «از ابی جعفر علیه السلام شنیدم می‌گفت که: منادی ندا می‌کند که مهدی علیه السلام فلان است پسر فلان، و نام او و نام پدرش را ذکر می‌کند. بعد از آن شیطان ندا می‌کند که: فلان شخص و شیعه او با حقّند؛ یعنی: نام مردی را می‌برد از بنی امیه»<sup>(۲)</sup>.

در کتاب مذکور، از ابن عقده، او از علی بن حسن، او از عبّاس بن عامر، او از ابن بکیر، او از زراره روایت نموده، او گفته که: «از صادق علیه السلام شنیدم می‌گفت که: ندا کننده‌ای از آسمان ندا می‌کند: فلان شخص امیر شما است، و ندا می‌کند که: علی و شیعیانش رستگارانند. عرض کردم که: بعد از این ندا، کیان با مهدی علیه السلام می‌جنگند؟ فرمود که: شیطان به نام مردی از بنی امیه ندا می‌کند که: فلان شخص و شیعه او رستگارانند. عرض کردم که: ندای صادق را از ندای دروغ کدام اشخاص تمیز می‌دهند؟ فرمود: آن را کسانی می‌شناسند که آن را پیش از آنکه واقع شود روایت می‌کنند، و پیش از آنکه آن واقع شود می‌گویند که: واقع خواهد شد و خودشان می‌دانند که در این باب حق و راست می‌گویند»<sup>(۳)</sup>.

محمد بن ابراهیم در کتاب «الغیبه» از ابن عقده، او از علی بن حسن، او از مثنی، او از زراره روایت نموده، او گفته: «به خدمت صادق علیه السلام عرض کردم که: خدا کارهای تو را

۱ - مدرک پیشین، ص ۲۶۴، ح ۲۶.

۲ - مدرک پیشین، ح ۲۷.

۳ - مدرک پیشین، ح ۲۸.

اصلاح نماید؛ من تعجب می‌کنم از قائم علیه السلام که خلاق چگونه با وی می‌جنگند با وجود اینکه این عجایب را مانند فرو بردن زمین بیداء لشکر را، و مانند ندایی که از آسمان شنیده می‌شود می‌بینند؟ آن حضرت فرمود که: شیطان ایشان را به حال خودشان نمی‌گذارد بلکه ندا می‌کند چنان چه در مقدمه عقبه به نام رسول خدا ندا کرد<sup>(۱)</sup>.

در کتاب مذکور، از ابن عقده، او از علی بن حسن، او از محمد بن عبدالله، او از ابن ابی عمیر، او از هشام بن سالم روایت نموده، او گفته که: «به خدمت صادق علیه السلام عرض کردم که: جریری برادر اسحاق به ما می‌گوید که: شما اعتقاد دارید به اینکه دو ندا از آسمان خواهد رسید، پس راست آنها کدام است و دروغ آنها کدام! و چگونه ندای صادق از دروغ تمیز می‌یابد؟ فرمود که: با او بگویید که: ندای راست آن است که ما خبر می‌دهیم و تو آن را انکار می‌کنی. این ندا صادق است تحقق خواهد رسانید»<sup>(۲)</sup>.

در کتاب مذکور، به این اسناد روایت کرده از هشام بن سالم، او گفته که: «از صادق علیه السلام شنیدم، می‌فرمود که: صبحه دو صبحه است. یعنی: ندا دو ندا است، یکی در اول شب است و دیگری در آخر شب. راوی گوید: عرض کردم که: این چگونه است؟ فرمود که: یکی از آنها از آسمان است و دیگری از ابلیس. عرض کردم که: اینها از یکدیگر چگونه تمیز می‌یابند؟ فرمود که: ندای حق را کسی می‌شناسد که آن را پیش از وقوعش شنیده باشد»<sup>(۳)</sup>.

در کتاب مذکور، ابن عقده، او از علی بن حسن، او از پدرش، او از محمد بن خالد، او از ثعلبه بن میمون، از او عبدالرحمان بن مسلمه روایت نموده، او گفته که: «به خدمت صادق علیه السلام عرض کردم که: اهل سنت به ما سرزنش می‌کنند و می‌گویند که: ندا با اعتقاد شما دو ندا است. بنابراین ندای حق از ندای باطل از کجا تمیز می‌یابد؟ آن حضرت

۱ - مدرک پیشین، ج ۲۹.

۲ - مدرک پیشین، ص ۲۶۵، ج ۳۰.

۳ - مدرک پیشین، ج ۳۱.

فرمود که: شما چه جواب به ایشان می‌گویید؟ عرض کردم که: چیزی نمی‌گوییم، فرمود که: به ایشان بگویید که: ندای حق را کسی تصدیق می‌کند که پیش از وقوع آن به آن اعتقاد نموده است، خداوند عزّ و جلّ فرموده:

﴿ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ. ﴾ (۱)

یعنی: آیا کسی که هدایت‌کننده است لایق‌تر است با اینکه خلائق با او تابع شوند یا کسی که هدایت‌کننده نیست؟ یعنی کسی که هدایت‌کننده است، او لایق است به اینکه به او تبعیت نمایند؛ و کسی که هدایت‌کننده نیست، لیاقت ندارد که خلائق تابع او شوند مگر اینکه خود او را دیگری هدایت نماید. بر شما چه شده است که این‌گونه حکم می‌کنید، یعنی: قائم علیه السلام هدایت‌کننده است او لایق است به اینکه خلائق تابع او شوند نه دیگری. (۲)

در کتاب مذکور، از ابن عتده، او از کتاب علی بن حسن تیملی، در ماه رجب سال دویست و هفتاد و هفت، او از محمد بن عمر بن یزید و محمد بن ولید بن خالد خزّاز، او از حمّاد بن عیسی، او از عبدالله بن سنان روایت نموده، او گفته که: «از صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود که: از آسمان به نام صاحب این امر ندا می‌رسد که: امر خلافت برای فلان بن فلان است، پس در خصوص چه چیز با وی می‌جنگید». (۳)

در کتاب مذکور، از ابی سلیمان احمد بن هوذّه باهلی، او از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، در سال دویست و هفتاد و سوم، او از عبدالله بن حماد انصاری در ماه رمضان سال دویست و بیست و نه، او از عبدالله بن سنان روایت نموده، او گفته که: «از صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود که: این امر که چشمهای خود را به آن دوخته‌اید واقع

۱ - سوره بونس: آیه ۳۵.

۲ - غیبت نعمانی، ص ۲۶۶، ح ۳۲.

۳ - مدرک پیشین، ح ۳۳.

نخواهد شد، تا وقتی که ندا کننده‌ای از آسمان ندا نماید که: آگاه شوید! بدرستی که فلان کس صاحب این امر است. پس در سر چه چیز می‌جنگید». (۱)

در کتاب مذکور، از ابن عقده، او از محمد بن مفضل و سعدان بن اسحاق و احمد بن حسین و محمد بن احمد، ایشان از حسن بن محبوب، او از عبدالله بن سنان روایت نموده، او گفته که: «از صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود که: خلائق را بعد از این مرگ و قتل فرا می‌گیرد تا اینکه ایشان در آن وقت به حرم خدا پناه می‌برند. پس از شدت قتال ندا کننده‌ای راست گو ندا می‌کند که: کشتن خلائق و جنگیدن با یکدیگر در سر چیست؟ صاحب شما فلان کس است». (۲)

در کتاب مذکور، از محمد بن همام، او از فزاری، او از اشعری، او از محمد بن سنان، او از یونس بن ظبیان، او از صادق علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود: «وقتی که شب جمعه رسید، خدای تعالی ملائکه را به آسمان دنیا فرو می‌فرستد. وقتی که صبح طلوع نمود، برای محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام منبرهای از نور در نزد بیت المعمور نصب می‌کنند. پس بر آنها بالا می‌روند و همه ملائکه و پیغمبران و مؤمنان در آن جا جمع می‌شوند و درهای آسمان گشوده می‌گردد. پس وقتی که ظهر شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به درگاه الهی عرض می‌کند که: پروردگارا! امروز روز وعده تو است در کتاب خود بیان فرمود و آن آیه این است:

﴿ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ﴾ (۳) تا آخر آیه.

و ملائکه و پیغمبران مثل این را می‌گویند. بعد از آن محمد صلی الله علیه و آله و علی و حسن و حسین علیهم السلام به سجده می‌افتند. بعد از آن می‌گویند که: پروردگارا! غضب بکن زیرا که

۱ - مدرک پیشین، ج ۳۴.

۲ - مدرک پیشین، ص ۲۶۷، ج ۳۵.

۳ - سوره نور: آیه ۵۵.

حرمتت هتک گردید و اصفیایت کشته شدند و صالحان بندگان را ذلیل نمودند. بعد از آن خدای تعالی هر چه می خواهد می کند و این روز روز، وقت معلوم است»<sup>(۱)</sup>.

در کتاب مذکور، از احمد بن هوزه، او از ابراهیم بن اسحاق، او از عبدالله بن حماد، او از ابی بصیر، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «به نام قائم علیه السلام ندا کرده می شود که: ای فلان بن فلان»<sup>(۲)</sup>.

در کتاب مذکور، به این اسناد، از ابی بصیر، او از صادق علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود که: «قائم علیه السلام در روز عاشورا قیام می کند»<sup>(۳)</sup>.

در کتاب مذکور، از ابن عقده، او از محمد بن مفضل و سعدان بن اسحاق و احمد بن حسین بن عبدالملک و محمد بن احمد، ایشان از ابن محبوب، او از یعقوب سراج، او از جابر، او از ابی جعفر علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود: «یا جابر! قائم علیه السلام قیام نمی کند تا اینکه فتنه ای اهل شام را فرا گیرد. به نوعی که ایشان از ورطه خلاصی می طلبند، آن را نمی یابند. و قتل در میان کوفه و حیره واقع می شود، کشتگان شان در سر راه می افتند و ندا کننده ای از آسمان ندا می کند»<sup>(۴)</sup>.

در کتاب مذکور، به این اسناد از ابن محبوب، او از علا، او از محمد، او از ابی جعفر علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «منتظر باشید که غفله از جانب دمشق به شما صدا می رسد. در آن صدا به شماها فرج عظیم هست»<sup>(۵)</sup>.

در کتاب مذکور، از ابن عقده، او از علی بن حسن تیملی، او از حسن بن علی بن یوسف، او از پدرش و محمد بن علی، ایشان از پدر محمد بن علی، او از احمد بن عمر

۱ - غیبت نعمانی، ص ۲۷۶، ح ۵۶

۲ - مدرک پیشین، ص ۲۷۹، ح ۶۴

۳ - مدرک پیشین، ص ۲۸۲، ح ۶۸

۴ - مدرک پیشین، ص ۲۷۹، ح ۶۵

۵ - مدرک پیشین، ص ۲۷۹، ح ۶۶

حلبی، او از حمزه بن حمران، او از ابن ابی یغفور، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «قائم علیه السلام نوزده سال و چند ماه سلطنت و خلافت می کند.»<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، از ابی سلیمان بن هوزه، او از نهاوندی، او از عبدالله بن حماد انصاری، او از ابن ابی یغفور روایت نموده، او گفته که: صادق علیه السلام فرمود که: «قائم ما علیه السلام نوزده سال و ماهی چند خلافت می کند.»<sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور، از ابن عقده، او از محمد بن مفضل بن ابراهیم و سعدان بن اسحاق بن سعید و احمد بن حسین بن عبدالملک، و محمد بن احمد بن حسین، ایشان از ابن محبوب، او از عمرو بن ثابت، او از جابر بن یزید جعفی روایت نموده، او گفته که: «از باقر علیه السلام شنیدم می فرمود که: به خدا سوگند یاد می کنم هر آینه البته مردی از ما اهل بیت، سیصد و نه سال خلافت می کند. راوی گوید که عرض کردم که: خلافت این مرد کی خواهد شد؟ فرمود که: بعد از وفات قائم علیه السلام، عرض کردم که: خلافت قائم علیه السلام در عالم خود تا روز وفاتش چقدر خواهد شد؟ فرمود: نوزده سال می کشد.»<sup>(۳)</sup>

**مؤلف گوید که:** مراد از آن مرد که سیصد و نه سال خلافت می کند، امام حسین علیه السلام

است در وقت رجعت.

در کتاب مذکور، از علی بن احمد، او از عبیدالله بن موسی، او از بعضی رجالش، او از احمد بن حسین، او از پدرش، او از احمد بن عمر بن سعید، او از حمزه بن حمران، او از ابن ابی یغفور، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود: «بدرستی که قائم علیه السلام نوزده سال و چند ماه خلافت می کند.»<sup>(۴)</sup>

کلینی در کتاب «کافی» از محمد بن یحیی و غیر ایشان، از محمد بن احمد، او از

۱ - مدرک پیشین، ص ۳۳۱، ح ۱، ما روی فی مدة ملكه.

۲ - مدرک پیشین، ح ۲.

۳ - مدرک پیشین، ح ۳.

۴ - مدرک پیشین، ص ۳۳۲، ح ۴.

موسی بن عمر، او از محمد بن سنان، او از ابی سعید قَمَاط، او از بکیر بن اعین روایت کرده، او گفته که: «از صادق علیه السلام پرسیدم که: سبب و علت چیست در اینکه خدای تعالی حجر الاسود را در آن رکن گذاشت که الآن در آن جا است؟ فرمود که: خدای تعالی حجر الاسود را به آن جا گذاشت در آن حالتی که آن جوهری بود از جواهر، خداوند عالم آن را از بهشت بسوی آدم علیه السلام بیرون آورد و برای گرفتن عهد و پیمان از خلائق در این رکن گذاشت، و آن چنان است وقتی که خدای تعالی از ذریه بنی آدم که در پشتهها بودند، عهد و پیمان می گرفت در آن مکان گرفت، و در آن مکان ایشان یکدیگر را در صلبها دیدند و از آن جا مرغی به نزد قائم علیه السلام فرود می آید. پس اول کسی که با او بیعت می کند، این مرغ است. آن مرغ به خدا سوگند یاد می کنم هر آینه جبرئیل است، و به این مکان قائم علیه السلام پشت خود را تکیه می دهد و آن مکان با جبرئیل حجّت و دلیل است بر قائم، یعنی: خلائق قائم علیه السلام را به آن مکان یا با جبرئیل می شناسند، تا آخر حدیث»<sup>(۱)</sup>.

کلینی در کتاب «کافی» از ابو علی اشعری، او از محمد بن عبدالجبار، او از ابن فضال و حجاج، ایشان از ثعلبه، او از عبدالرحمان بن مسلمه جریری روایت کرده، او گفته که: «به خدمت صادق علیه السلام عرض کردم که: مخالفان به ما سرزنش می کنند و ما را تکذیب می نمایند در اینکه قائل هستیم به اینکه ندا دو ندا است. ایشان به ما می گویند که: اگر هر دو از آن دو ندا واقع شوند، از کجا ندای حق را از ندای باطل تمیز خواهید داد؟ فرمود که: چه جواب به ایشان می گویند؟ عرض کردم که: چه جواب بگوییم؟ فرمود: بگویند که ندایی حق را تصدیق می کند و می شناسد کسی که پیش از وقوع آن آن را قبول نموده و به آن ایمان آورده باشد. بدرستی که خدای عزوجل می فرماید:

﴿ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴾<sup>(۲)</sup>، (۳)

۱ - کافی، ج ۴، ص ۱۸۴، ح ۳، کتاب الحج، باب ۱.

۲ - سوره یونس: آیه ۳۵.

محمد بن ابراهیم در کتاب «الغیبة»، از ابن عقده، او از علی بن حسن، او از پدرش، او از محمد بن خالد، او از ثعلبه، مثل این را نقل کرده. (۴)

کلینی در کتاب «کافی» از ابو علی اشعری، او از محمد، او از ابن فضال و حجال، ایشان از داود بن فرقد، مثل این را نقل کرده. (۵)

در کتاب مذکور، از علی او از پدرش، او از ابن ابی نجران و غیر او، ایشان از اسماعیل بن صباح روایت کرده او گفته که: از شیخی شنیدم که از سیف بن عمیره این سخن نقل می‌کرد می‌گفت که: «در نزد ابی دوانیق - یعنی: ابی جعفر دوانقی - بودم، از او شنیدم بدون آنکه از او پرسیده شود می‌گفت که: یا سیف بن عمیره! ناچار است از ندا کننده‌ای که به نام مردی از اولاد ابی طالب علیه السلام ندا می‌کند. عرض کردم که: یا امیر المؤمنین! من مانند این حدیث هرگز نشنیده بودم. گفت: یا سیف! وقتی که این ندا واقع گردید، ما اول کسانی می‌باشیم که به آن مرد اجابت می‌کنند. آگاه شوید بدرستی که آن مرد یکی از عمو زادگان شما است. گفت: مردی است از اولاد فاطمه علیها السلام، بعد از آن گفت: یا سیف! اگر این حدیث را از امام محمد باقر علیه السلام نمی‌شنیدم و همه اهل رمیر آن را به من نقل می‌کردند، هر آینه قبول نمی‌کردم و لیکن از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم». (۶)

در کتاب مذکور، از محمد بن یحیی، او از احمد بن محمد، او از ابن محبوب او از یعقوب سراج روایت کرده، او گفته که: «به خدمت صادق علیه السلام عرض کردم که: فرج شیعه کی واقع خواهد شد؟ فرمود: در وقتی که بنی عباس با هم مخالفت کنند و سلطنتشان سست شود، و دیگران به سلطنت و اموالشان طمع نمایند، و عربها لجامهای اطاعت را

۳ - کافی، ج ۸، ص ۲۰۸، ح ۲۵۲

۴ - عیبت نعمانی، ص ۲۶۶، ح ۳۲، ما روی فی العلامات

۵ - کافی، ج ۸، ص ۲۰۸، ح ۲۵۲

۶ - مدرک پینین، ج ۸، ص ۲۰۹، ح ۲۵۵



از سرهایشان در آرند، و هر صاحب قوت و جمعیت جمعیتش را مهیا نماید و خروج نماید، و شامی ظهور بکند و روآرد، و حسنی حرکت نماید، و صاحب این امر با میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه بیرون رود.

عرض کردم که: میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله چیست؟ فرمود: تمشیر و پیراهن و عمامه و لباس و چوب دست و زره و زین است آن حضرت است پس از مدینه بیرون می رود تا اینکه در مکه نزول اجلال فرماید. پس در آن جا تمشیر از غلافش بیرون می آید و پیراهن آن حضرت را می پوشد، و پرچم بیرق را می گشاید، و لباس رسول خدا را در بر می کند، و عمامه اش را بر سر می گذارد، و چوبش را به دست می گیرد، و در خصوص ظهورش از خدای تعالی اذن می طلبد، پس بعضی از دوستانش بر آن مطلع می شوند. در آن وقت حسنی می آید و ظهور آن حضرت را بعضی از دوستانش که در آن مطلع هستند به او خبر می دهند پس حسنی به خروج نمودن سبقت می کند. پس اهل مکه به روی وی برمی خیزند و او را می کشند و سرش را به تمام می فرستند. پس در این حال صاحب این امر خروج می کند و خلایق با او بیعت می کنند.

و در این وقت شامی لشکری به مدینه می فرستد. پس خدای عز و جل ایشان را در نزدیکی مدینه هلاک می گرداند و در این روز کسانی از اولاد علی در مدینه می باشند همه از آن جا به مکه می گریزند و به صاحب این امر ملحق می شوند و آن حضرت به سمت عراق رو می آرد و لشکری به سمت عراق رو می آرد و لشکری به سمت مدینه می فرستد. پس اهل آن جا که گریخته بودند خاطر جمع می شوند و به آن جا بر می گردند. (۱)

محمد بن ابراهیم در کتاب «الغیبه» از ابن عقده، او از محمد بن مفضل و سعدان ابن اسحاق و احمد بن حسین بن عبدالملک و محمد بن احمد، ایشان از ابن محبوب، مثل این را نقل کرده. (۲)

۱ - مدرک پیشین، ج ۸، ص ۲۲۴، ح ۲۸۵

۲ - عیبت نعمانی، ص ۲۷۰، ح ۴۲ و ۴۳، ما روی فی العلامات

کلینی در کتاب «کافی» از علی، او از پدرش، او از صفوان بن یحیی، او از عیص ابن قاسم روایت کرده، او گفته که از صادق علیه السلام شنیدم می فرمود که: «ملازم تقوای خدا باشید که یگانه و بی شریک است و به نفسهای خود نظر کنید، به خدا سوگند یاد می کنم هر آینه اگر مردی را گله گوسفند باشد و برای آن گله شبانی باشد. پس وقتی که آن مرد کسی را پیدا نمود که از شبان اول به احوال گوسفند داناتر است، هر آینه آن شبان اول را بیرون می کند و گله خود را به این مرد که به احوال گوسفندان دانا تر است می سپارد. به خدا سوگند یاد می کنم هر آینه اگر برای هر یکی از شما دو نفس می بود، با یکی از آنها قتال و جنگ می کرد و تجربه قتال تحصیل می نمود، و بعد از هلاکت آن نفس نفس دیگرش باقی می ماند. هر آینه در جنگ و جهاد به آن طریق که با تجربه دانسته بود رفتار می کرد، لیکن برای وی یک نفس هست؛ وقتی که آن فانی گردید، هر آینه به خدا سوگند یاد می کنم که توبه هم زایل می شود، یعنی: آن مرد بی توبه هلاک می شود. پس شما سزاوارترید با اینکه برای نفسهای خود این تدبیر را اختیار بکنید که: اگر کسی از ما خروج کند و از شما استمداد بخواهد، هر آینه در آن حال تفکر بکنید در خصوص چه چیز خروج می کنید و بگریید که: زید مثلاً خروج کرده باید ما هم خروج بکنیم، زیرا که زید مردی است عالم و راستگو و شما را بسوی خویش نخوانده، بلکه بسوی رضای آل محمد صلی الله علیه و آله خوانده، هر گاه او ظهور نماید، هر آینه وفا می کند به آن چیزی که شما را بسوی آن، این است و جز این نیست او بر پادشاهی که اسباب سلطنتش فراهم آمده خروج کرده برای اینکه اساس سلطنتش را بر هم زند و دولتش را پایمال نماید.

پس امروز هر که از ما خروج می کند، بسوی رضای آل محمد علیهم السلام بخواند و ما شما را شاهد می گیریم به اینکه ما به خروج او راضی نیستیم، و او در این روز به ما عصیان می کند و به امر ما مخالفت می نماید، و در این امر کسی از ما با وی موافقت ندارد و ادعای سلطنت و لشکرکشی سزاوارتر است به اینکه از ما شنیده و مقبول نشود، مگر کسی که بنی فاطمه با وی اتفاق نمایند. پس به خدا سوگند یاد می کنم هر آینه نیست

صاحب شما مگر کسی که بنی فاطمه با وی اتفاق می‌کند. وقتی که ماه رجب شد با نام خدای عزّ و جلّ روآرید و خروج کنید، اگر بخواهید که تا به شعبان تأخیر بکنید ضرری بر شما نیست، و اگر دوست بدارید که روزه را در نزد اهل خود بگیرید - یعنی: ماه رمضان را هم در نزد اهل خود بمانید - امید هست که این برای شما بهتر باشد و خروج سفیانی در خصوص علامت بودن برای این امر کفایت می‌کند.<sup>(۱)</sup>

کلینی در کتاب «کافی» از علی، او از پدرش، او از حماد بن عیسی، او از ربیع، او رفع حدیث نموده از علی بن الحسین علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرموده که: «به خدا سوگند یاد می‌کنم هر آینه احدی از ما خروج نمی‌کند مگر اینکه مثل او مثل بیچّه مرغی باشد که پیش از درست شدن پرهایش از آشیانش بپرد و آن را اطفال می‌گیرند و با آن بازی بکنند».<sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور از جماعتی، ایشان از احمد بن محمد، او از ابن عیسی، او از بکر بن محمد او از سدیر روایت کرده، او گفته که صادق علیه السلام فرمود که: «یا سدیر! از خانه‌ات بیرون مرو و به منزله فرشی باش از فرشهای خانه خود. ساکن باش و آرام بگیر مادامی که روز و شب ساکن شده و آرام گرفته‌اند. پس وقتی که به تو رسید اینکه سفیانی خروج نمود، آن وقت کوچیده بسوی ما بیاید هر چند که پیاده باشید».<sup>(۳)</sup>

علی بن طاووس در کتاب «طرایف» آورده که: ندای نداکننده‌ای از آسمان به نام مهدی علیه السلام و واجب بودن اطاعتش به چند روایت مروی است.

احمد بن منادی در کتاب «ملاحم» و ابونعیم حافظ در کتاب «اخبار مهدی» و ابن شیرویه دیلمی در کتاب «فردوس» و ابوالعلائی حافظ در کتاب «فتن» آن را روایت نموده‌اند.

۱- کافی، ج ۸، ص ۲۶۴، ح ۳۸۱.

۲- مدرک پیشین، ح ۳۸۲.

۳- مدرک پیشین، ص ۲۶۴، ح ۳۸۳.

کلینی در کتاب «کافی» از جماعتی، ایشان از سهل، او از ابن فضال، او از ثعلبه، او از طیار، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود: «در خصوص قول خدای تعالی ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾»<sup>(۱)</sup> فرمود که: آیات خدا که آنها را به ایشان بعد از این خواهد نمود، فرو بردن زمین، و مسخ شدن دشمنان آل محمد علیهم السلام، و انداختن ایشان است.

راوی گوید که: به خدمت آن حضرت عرض کردم که: مراد از «حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ» چیست؟ فرمود: آن را بگذار که آن قیام قائم علیه السلام است»<sup>(۲)</sup>.

مترجم گوید که: معنی آیه بنابراین حدیث این است که بعد از این آیات خود را مانند: فرو بردن زمین و مسخ و غیر اینها در اطراف عالم و در نفسهای ایشان به ایشان می نمایم، تا اینکه ظاهر شود که ظهور قائم علیه السلام حق است.

شیخ محمد بن علی خزاز در کتاب «کفایه» از ابی مفضل شیبانی، او از کلینی، او از محمد عطار، او از سلمة بن خطاب، او از محمد طیالسی، او از ابن عمیره و صالح ابن عقبه، ایشان از علقمة بن محمد حضرمی، او از صادق علیه السلام او از پدرانش علیهم السلام روایت نموده که، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: «یا علی! وقتی که قائم علیه السلام خروج نمود، سیصد و سیزده نفر مرد که به قدر عدد اصحاب بدرند، بر سرش جمع می شوند و او را شمشیری می شود در غلاف، و چون وقت خروجش نزدیک می شود، شمشیر او را صدا می کند که: یا ولی الله! برخیز و دشمنان خدا را به قتل رسان»

شیخ مفید در کتاب «اختصاص» مذکور ساخته که خبر داد به ما محمد بن معقل فرمیسینی، او از محمد بن عاصم، او از علی بن حسین، او از محمد بن مرزوق، او از عامر سراج، او از سفیان ثوری، او از قیس بن مسلم، او از طارق بن شهاب، او از حذیفه

۱ - سوره فصلت: آیه ۵۳.

۲ - کافی، ج ۸، ص ۱۶۶، ح ۱۸۱.

روایت نموده، او گفته که: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود که: چون وقت خروج قائم علیه السلام نزدیک می شود، ندا کننده ای از آسمان ندا می کند که: ای گروه خلائق! مدت تسلط ظالمان از شما بریده شده، بهترین امت محمد صلی الله علیه و آله به خلافت مالک گردید. پس به مکه بروید، پس در آن حال نجبا از مصر و ابدال از شام بیرون می آیند، و جماعت های عراق که در شبها مانند رهبانان عبادت می کنند و در روزها مانند شیران می باشند بیرون آیند. دلهایشان از بسیاری دلیری مانند پاره های آهن می باشند و به آن حضرت در میان رکن و مقام بیعت می کنند.

در آن اثنا عمران بن حصین عرض کرد که: یا رسول الله! این مرد را برای ما وصف کن و به ما شناسان. فرمود که: او مردی است از اولاد حسین علیه السلام گویا که او از مردمان قبیله شنسوه است. در برش دو عبا قطوانی می باشد. نامش نام منست، پس در آن وقت مرغان در آشیانه ها و ماهیان در دریاها بچه می آورند، و رودخانه ها ممتد و کشیده می گردند، و چشمه ها جاری می شوند، و زمین دو برابر آن ماکولاتی را که پیشتر از آن می داد، می رویاند.

بعد از آن چرخچی لشکرش که جبرئیل باشد، و کسی که در عقب لشکر می آید که اسرافیل است. لشکر را بسوی شهرها می کشند و می برند. پس زمین را پر از عدل و قسط می گرداند چنان چه پر از ظلم و جور گردیده». (۱)

کلینی در کتاب «کافی» از محمد بن یحیی، او از ابن عیسی، او از علی بن حکم، او از ابویوب خزّاز، او از عمر بن حنظله روایت کرده، او گفته که: «از صادق شنیدم می فرمود که: پیش از قیام قائم علیه السلام پنج علامت: صدای آسمان و خروج سفیانی و خسف بیابان و قتل نفس زکیه و خروج یمانی. در آن حال عرض کردم که: فدای تو شوم! اگر یکی از اهل بیت تو پیش از این علامتها خروج بکند، آیا با او من هم خروج نمایم یا نه؟ فرمود: نه.

چون فردای آن روز شد، این آیه را در قرآن تلاوت نمودم:

﴿إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾<sup>(۱)</sup>

و عرض کردم که: آیا آیت عبارت است از صدای آسمانی؟ فرمود: آری، آگاه شو کاشکی گردنهای دشمنان در پیش آن آیه فروتنی و خضوع می‌گردند.<sup>(۲)</sup>

کلینی در کتاب «کافی» از محمد بن یحیی، او از احمد بن محمد، او از ابن فضال، او از ابی جمیله، او از محمد بن علی حلبی روایت نموده، او گفته که: «از صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود که: مخالفت بنی عباس با یکدیگر و ندا و خروج قائم علیه السلام از جمله محتوماتند، یعنی: تغییر نخواهند یافت. عرض کردم که: ندا چگونه است؟ فرمود که: نداکننده‌ای از آسمان در اول روز ندا می‌کند که: آگاه شوید! بدرستی که علی و شیعه او ایشانند رستگاران».<sup>(۳)</sup>

**مؤلف گوید که:** این باب و باب سیرت آن حضرت در بسیاری از اخبار مشترکند، و در آن باب بسیاری از اخبار این باب مذکور می‌شود، و بسیاری هم از اخبار باب آینده در باب گذشته گذشت.

سید علی بن عبدالحمید به اسناد خود تا به احمد بن محمد ایادی روایت نموده، او حدیث را رفع نموده از عبدالله بن عجلان روایت کرده، او گفته که: «در خدمت صادق علیه السلام قائم علیه السلام ذکر نمودیم، پس من عرض کردم که: خروج آن حضرت را چگونه بدانیم؟ فرمود که: در آن وقت شماها روز صبح می‌کنید. ناگاه می‌بینید که صحیفه‌ای در زیر سر شما هست و در اول آن این دو کلمه نوشته شده: «طاعة معروفة» یعنی: تبعیت قائم علیه السلام طاعتی است معروف».

و با اسناد خود از فضل بن شاذان روایت نموده او گفته که: «چنان روایت شده که

۱ - سوره شعراء: آیه ۴.

۲ - کافی، ج ۸، ص ۳۱۰، ح ۴۸۳.

۳ - مدرک پیشین، ج ۸، ص ۳۱۰، ح ۴۸۴.

در بیرق مهدی علیه السلام نوشته می شود که: اسمعوا واطیعوا، یعنی: قول آن حضرت را بشنوید و اطاعت کنید».

و با اسناد خود او فضل، او از این محبوب، او حدیث را به باقر علیه السلام رفع نموده که، آن حضرت فرمود: «وقتی که لشکر سفیانی به زمین فرو رفت، تا این جا بیان فرموده که: قائم علیه السلام در این روز در مکه در نزد بیت الله الحرام در حالتی که به خدا پناه می برد، می گوید که: من ولی خدا هستم، من از همه خلایق به خدا و محمد صلی الله علیه و آله و سلم نزدیکترم. هر که با من در خصوص آدم گفتگو نماید، هر آینه من نزدیکترین خلایقم به آدم علیه السلام هر که در خصوص نوح علیه السلام با من گفتگو نماید، هر آینه من نزدیکترین خلایقم به نوح علیه السلام و هر که در خصوص ابراهیم علیه السلام با من گفتگو نماید، هر آینه من نزدیکترین خلایقم به ابراهیم علیه السلام و هر که در خصوص محمد صلی الله علیه و آله و سلم با من گفتگو نماید، هر آینه من نزدیکترین خلایقم به محمد صلی الله علیه و آله و سلم و هر که در خصوص پیغمبران با من گفتگو نماید، هر آینه من نزدیکترین خلایقم به پیغمبران. بدرستی که خدای تعالی می فرماید:

﴿ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ \* ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۝ (۱)﴾

یعنی: بدرستی که خدای تعالی آدم و نوح علیه السلام و آل ابراهیم و آل عمران را از میان عالمیان برگزید، ایشان ذریه ای هستند که بعضی از ایشان از بعضی دیگر متولد شده، و خدا شنوا و داناست. و غرض آن حضرت از تلاوت این آیه آن است که: آدم و نوح علیه السلام و آل ابراهیم و آل عمران برگزیدگان خدایند من هم نزدیکترین خلایقم با ایشان. بعد از آن فرمود که: من باقی مانده آدم و برگزیده نوح و ابراهیم و خالص و صاف شده محمد صلی الله علیه و آله و سلم. آگاه شوید که هر که در خصوص کتاب خدا با من گفتگو نماید، هر آینه من نزدیکترین خلایقم به کتاب خدا، آگاه شوید هر که در خصوص سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با من گفتگو نماید، هر آینه من نزدیکترین خلایقم به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سیرت

او. به خدا سوگند می‌دهم کسانی را که کلام مرا می‌شنوند، برای اینکه حاضران به غایبان گفته مرا برسانند.

پس در آن حال خدای تعالی اصحاب آن حضرت را که سیصد و سیزده نفرند، در غیر موسم حج مانند ابرهای وقت یابیز بر سرش جمع می‌نماید. بعد از آن صادق علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود:

﴿ اَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا. ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: در هر جا باشید، خدای تعالی همه شما را می‌آورد. پس ایشان به آن حضرت در میان رکن و مقام بیعت می‌کنند و در نزد وی عهد نامه‌ای از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد که از پدرانش با او رسیده. پس اگر این عهد بر خلائق مشتبه شود، یعنی: با آن عهد نامه آن حضرت را بشناسند، هر آینه ندای آسمانی بر ایشان مشتبه و مشکل نخواهد شد. در وقتی که به نام او و نام پدرش ندا کرده شده می‌شود.

و با اسناد مذکور رفع حدیث تا به علی بن الحسین علیه السلام در خصوص ذکر احوال قائم علیه السلام در خبر طولانی نموده که، آن حضرت فرمود که: «قائم علیه السلام در زیر درخت گندمگون می‌نشیند. در آن حال جبرئیل علیه السلام در صورت مردی از قبیله کلب به خدمتش می‌آید و به او می‌گوید که: ای بنده خدا! برای چه چیز در این مکان نشسته‌ای؟ در جوابش گوید که: ای بنده خدا! انتظار می‌کشم که شب بیاید و در آخر شب بسوی مکه بروم، و ناخوش می‌دارم که در این گرمی هوا بسوی مکه بیرون روم. پس جبرئیل می‌خندد، وقتی که خندید آن حضرت او را می‌شناسد. پس او دست آن حضرت را می‌گیرد و با وی مصافحه می‌نماید و با او سلام می‌کند و می‌گوید که: برخیز.

پس جبرئیل علیه السلام اسبی براق نام به خدمت آن حضرت می‌آورد، آن حضرت به آن سوار می‌شود و به کوه رَضْوِی می‌آید. در آن حال محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام به آن جا تشریف می‌آورند و برای آن حضرت عهدنامه‌ای می‌نویسند که آن را برای خلائق



بخواند. بعد از آن به سمت مکه بیرون می‌رود، در حالتی که خلائق در آن جا جمع شده‌اند. در آن حال مردی از جایش بر می‌خیزد و به آواز بلند ندا می‌کند که: ایها الناس! مطلب شما این است - یعنی: این مرد است - بدرستی که او آمده است برای اینکه شما را دعوت نماید بسوی چیزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن دعوت نموده.

پس در آن حال، منافقان بر می‌خیزند تا اینکه او را بکشند. در آن اثنا سیصد نفر یا قدری بیشتر بر می‌خیزند و شرّ آن جماعت را از سر آن حضرت دفع می‌نمایند و ایشان را از او منع کنند. پنجاه نفر از آن سیصد نفر از اهل کوفه است، و ما بقی ایشان از سایر جماعت خلائق می‌باشند؛ به نوعی که بعضی از ایشان بعضی دیگر را نمی‌شناسند، در غیر موسم حج در آنجا جمع می‌شوند.»

و به این اسناد حدیث را به ابی بصیر رفع نموده، او از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «قائم علیه السلام از روزی که با سیصد و سیزده مرد که عدد اصحاب بدر است در ذی طوی می‌باشد، انتظار می‌کشد، تا وقتی که پشتش را به حجر الأسود می‌دهد و بیرقش را می‌جنباند. علی بن ابی حمزه گوید که: این حدیث را به خدمت ابی ابراهیم عرض کردم، فرمود که: قرآن تازه با عهدنامه و منشور نامه‌ای هم در دستش می‌باشد.»

و به اسناد خود رفع حدیث به ابی بصیر نموده، او از ابی جعفر علیه السلام نقل نموده در حدیث طولانی تا به این جا که آن حضرت فرمود که: «قائم علیه السلام به اصحاب خود می‌گوید که: ای قوم! اهل مکه مرا نمی‌خواهند، لیکن خدا مرا بسوی ایشان فرستاده برای اینکه با ایشان حجّت بگیرم به نوعی که به مثل من سزاوار است اینکه به آنطور حجّت بگیرد. پس مردی را از اصحاب خود به پیش می‌خواند و به او می‌گوید که: به نزد اهل مکه برو و با ایشان بگو که: من فرستاده فلانم بسوی شما. می‌گوید که: من از اهل بیت رحمت و معدن رسالت و خلافت، و ماییم ذریّه محمد صلی الله علیه و آله خالص و برگزیده که از پیغمبران متولد شده‌ایم، و به درستی که ما مظلوم شدیم و مقهور گردیدیم. و از وقتی که پیغمبر ما وفات یافت تا این روز حق ما را از ما گرفته‌اند، ما از شما

یاری می طلبیم، پس به ما یاری بکنید. پس چون آن جوان این سخن را می گوید. اهل مکه بر او می جهند و سرش را در مابین رکن و مقام می بزنند و او نفس زکیه است. پس وقتی که این خبر به آن حضرت می رسد، به اصحاب خود می فرماید که: آیا من به شما خبر ندادم که اهل مکه ما را نمی خواهند؟ پس اصحاب آن حضرت او را ترک نمی کنند و از پیشش به جای دیگری نمی روند، تا اینکه او با سیصد و سیزده نفر مرد که به قدر اصحاب بدرند، از بالای کوه ذی طوی به پایین می آیند. تا اینکه به مسجد الحرام داخل می شوند. پس آن حضرت در مقام ابراهیم علیه السلام چهار رکعت نماز می گذارد و پشتش را به حجر الاسود تکیه می دهد. بعد از آن حمد و ثنای الهی را به جا می آورد و رسول خدا را ذکر می کند و به او صلوات می فرستد و به نوعی سخن می گوید که احدی نگفته باشد.

در آن حال اول کسی که برای بیعت دست به دست آن حضرت می زند، جبرئیل علیه السلام و میکائیل علیه السلام می باشند، و با ایشان رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام بر می خیزند و کتاب تازه مهر شده که مهرش هنوز نخشکیده و بر عرب بسیار سخت و شدید است به قائم علیه السلام می دهند و به او می فرمایند که: به احکام این کتاب عمل بکن و به آن حضرت سیصد و سیزده نفر و قدرقلیلی از اهل مکه بیعت می کنند.

بعد از آن از مکه بیرون می آید، تا اینکه در میان مثل حلقه می باشد. عرض کردم که: حلقه چیست؟ فرمود که: مراد از آن ده هزار نفر مرد است. پس در سر آن حضرت ده هزار نفر جمعیت می باشد، و جبرئیل از طرف دست راست و میکائیل از سمت دست چپ آن حضرت می روند. بعد از آن بیرق جلوه کنان خود را می جنباند و پرچمش را می گشاید و آن بیرق رسول خدا است که کامل است، و شمشیر رسول خدا هم که ذو الفقار باشد حمایل می کند.

و در حدیث دیگر وارد شده که هیچ شهری نمی باشد، مگر اینکه طایفه ای از اهل آن جا با آن حضرت بیرون می روند و در خدمت او می باشند مگر بصره که از آن جا احدی با او بیرون نمی رود».

و به این اسناد رفع حدیث به فضیل بن یسار نموده، او از صادق علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «خزینه‌ای در طالقان هست که نه طلاست و نه نقره، و بیرقی هست که از روزی که پرچمش پیچیده شده تا به این حال گشاده نگردیده، و پاره‌ای مردان در آن جا هستند که دل‌هایشان مانده پاره‌های آهنند و به آنها در خصوص توحید الهی هرگز شک عارض نمی‌شود. ایشان از سنگ سخت‌ترند اگر ایشان را به کوه‌ها دچار بکنند، هر آینه آنها را از جا بر می‌کنند و با بیرق‌های خود هیچ شهر را قصد نمی‌کنند مگر اینکه آن را خراب می‌نمایند و در روی اسب‌هایشان زینتهای طلا می‌باشد، و خودشان را برای برکت یافتن به زین اسب امام علیه السلام می‌مالند، و آن حضرت را به میان می‌گیرند و خودشان را برای او سپر می‌کنند و او را در جنگ‌ها محافظت می‌نمایند، و هر چه که آن حضرت می‌خواهد ایشان برای او کنایت می‌کنند.

در میان ایشان مردمانی هستند که شبها نمی‌خوابند. ایشان را در اثنای نماز صدایی است مانند صدای زنبور، از اوّل شب تا آخر آن در سرپا می‌ایستند. وقتی که صبح می‌کنند، در بالای اسب‌های خود می‌باشند. ایشان در شبها مانند راهبانند و در روز شیران اطاعت ایشان به آن حضرت بیشتر است، از اطاعت کنیز به آقایش. مثل ایشان مانند مصباح، یعنی: چراغ است و دل‌هایشان مانند چهل چراغ، و ایشان از ترس خدا ترسان می‌باشند. خلاق را به شهادت کلمه طّیبه دعوت می‌کنند و آرزو می‌نمایند که در راه خدا کشته شوند. شعارشان یا لثارات الحسین گفتن است. وقتی که آن لشکر رو به سمتی می‌گذارند، رعب و بیم ایشان یک ماهه راه در پیشاپیش ایشان به دل‌های خلاق می‌نشیند. آن حضرت به ایشان پیغام می‌دهد؛ همگی از ترس و بیم به خدمتش می‌آیند، خدای تعالی به امام حق یاری می‌کند».

و با این اسناد تا به کابلی از ابی جعفر علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «به قائم علیه السلام در مکه معظمه با احکام کتاب خدا و سنت رسول الله بیعت می‌کنند. در آن جا عالمی و حاکمی تعیین می‌کند، بعد از آن به سمت مدینه متوجه می‌شود. در آن اثنا به آن حضرت خبر می‌رسد که: عالمش را در مکه کشتند. پس آن حضرت بسوی ایشان

می‌گردد و با ایشان می‌جنگد و بسیاری را می‌کشد و زیاده از این نمی‌کند. بعد از آن می‌رود و خلائق را در میان مسجد مدینه به کتاب خدا و سنت رسول او و به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و به تبری نمودن از دشمنانش دعوت می‌کند، تا اینکه آن حضرت به بیدا می‌رسد. پس لشکر سفیانی بسوی او بیرون می‌آید. در آن حال خدای تعالی ایشان را به زمین فرو می‌برد. و در خبر دیگر چنین وارد شده که: «آن حضرت بسوی مدینه بیرون می‌رود و هر قدری که می‌خواهد در آن جا مکث می‌کند، و مردی را از اصحاب خود در آن جا عامل و والی می‌کند. بعد از آن از آن جا به سمت کوفه بیرون می‌آید.

وقتی که در میان قبیله شقره فرود می‌آید، ناگاه مکتوبی از سفیانی به اهل مدینه می‌رسد بدین مضمون که: اگر او را - یعنی: قائم علیه السلام را - نکشید هر آینه مردان شما را به قتل می‌رسانم و زنان شما را اسیر می‌کنم. در آن حال اهل آن جا بر والی هجوم می‌کنند و او را به قتل می‌رسانند، و این خبر به آن حضرت می‌رسد. او بسوی ایشان مراجعت می‌فرماید و ایشان را می‌کشد، و قریش را به نوعی به قتل می‌رساند که احدی از ایشان سوای اکل کبش باقی نمی‌ماند، و نیز مردی را در آن جا والی نصب می‌کند. بعد از آن به سمت کوفه بیرون می‌آید؛ پس روی آورد تا اینکه در نجف اشرف فرود می‌آید».

**مؤلف گوید که:** شیخ احمد بن فهد در کتاب «مهذب» و غیر او در غیر این کتاب به اسنادهای خودشان از معلی بن خنیس، او از صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که، آن حضرت فرمود که: «روز نوروز است آن روزی که قائم ما اهل بیت و صاحبان امر که در خدمتش می‌باشند، در آن روز ظهور می‌کنند. خداوند کردگار او را بر دجال غالب می‌گرداند. پس آن حضرت او را در کناسه کوفه به دار می‌کشد؛ و هیچ روز نوروز نمی‌رسد، مگر اینکه ما در آن روز منتظر فرج می‌باشیم. زیرا که آن روز از روزهای ما است. اهل فارس حرمت آن روز را نگه داشتند و شما عربها آن را ضایع گردانید».<sup>(۱)</sup>

## باب سی و یکم

﴿ بیان سیرت و کیفیت رفتار و اخلاق ﴾

﴿ و عدد اصحاب حضرت مهدی علیه السلام و چیزهایی که ﴾

﴿ به زمان او اختصاص دارد و احوال اصحاب آن حضرت ﴾

عبدالله بن جعفر حمیری در کتاب «قرب الاسناد» از هارون، او از ابن زیاد، او از جعفر، او از پدرش علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «در وقتی که قائم ما علیه السلام قیام می نماید، قطایع مضمحل می شود. پس دیگر قطایع نمی باشد». <sup>(۱)</sup> مراد از قطایع زمینهایی است از اراضی خراج، سلطان آنها را به طریق مقاطعه به رعیت بدهد.

شیخ صدوق در کتاب «خصال» از ابن موسی، او از حمزة بن قاسم، او از محمد بن عبدالله بن عمران، او از محمد بن علی همدانی، او از علی بن ابی حمزه، او از پدرش، او از ابی عبدالله و از ابی الحسن علیه السلام روایت نموده که ایشان فرمودند که: «هرگاه قائم علیه السلام قیام می نماید، هر آینه به سه چیز حکم می کند که احدی پیش از او به آنها حکم نکرده:

۱- قرب الاسناد، ص ۸۰، ج ۲۶۰.

پیری را که زنا نموده باشد و کسی را که زکات ندهد می‌کشد و میراث برادر را به برادری می‌دهد»<sup>(۱)</sup> که در عالم ارواح در میان ایشان برادری باشد نه در ولادت.

در کتاب مذکور، از پدرش، او از سعد، او از ابن یزید، او از مصعب بن یزید، او از عوام پدر زبیر روایت کرده، او گفته که: ابو عبدالله علیه السلام فرمود که: «قائم علیه السلام رو می‌آورد با چهل و پنج نفر مرد که از نه قبیله‌اند، از قبیله‌ای یک مرد، و از قبیله‌ای دو مرد، و از قبیله‌ای سه مرد، و از قبیله‌ای چهار مرد، و از قبیله پنج مرد، و از قبیله شش مرد، و از قبیله هفت مرد، و از قبیله‌ای هشت مرد، و از قبیله‌ای نه مرد. و به این نهج بر سرش جمع می‌شوند، تا اینکه ده هزار نفر تمام شود».<sup>(۲)</sup>

شیخ صدوق در «عیون اخبار رضا علیه السلام» از احمد بن ثابت دوالبی، او از محمد بن علی بن عبدالصمد، او از علی بن عاصم، او از امام محمد تقی علیه السلام، او از پدرانش روایت کرده، او گفته که: رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابی بن کعب در وصف قائم علیه السلام فرمود که: «خداوند عالم در صلب امام حسن عسکری علیه السلام نطفه‌ای مبارک پاک و پاکیزه قرار می‌دهد. هر مؤمنی که خدای تعالی در خصوص ولایت از او عهد و پیمان گرفته، به آن نطفه راضی می‌شود و آن را دوست می‌دارد، و هر منکر حق به آن کفران می‌کند و آن را انکار می‌نماید. پس او امامی است با تقوا و پاک و شادکننده و پسندیده شده و هدایت کننده و هدایت کرده شده، با عدالت حکم می‌نماید و خلاق را به عدل امر می‌کند، خدا را تصدیق می‌کند و خدا او را در سخنانش تصدیق می‌فرماید، و از تهامه خروج می‌کند در وقتی که دلایل و علامات خروجش ظاهر می‌شوند، و برای او خزینه‌ها هستند نه از طلایند و نه از نقره، بلکه آنها اسبهای بزرگ و کلنت و مردان نامدارند که علامت و سیمای ایمان از ناصیه ایشان هویدا است. خدای تعالی ایشان را از شهرهای دور برای آن حضرت جمع می‌کند؛ ایشان بقدر عدد اصحاب بدرند که سیصد و سیزده

۱ - خصال شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۶۹، باب الثلاثة، ح ۲۲۳.

۲ - مدرک پیشین، ج ۲، ص ۴۲۴، باب التسعة، ح ۲۶.

نفر باشند. در نزد او صحیفه‌ای سر به مهر می‌باشد که عدد اصحابش با نامها و نسبها و شهرها و طبیعتها و صفتها و کنیه‌هایشان در آن جا نوشته، و ایشان مشقت کش و تلاش کننده می‌باشند در اطاعت آن حضرت.

در آن حال اُبی عرض نمود که: یا رسول الله! دلایل و علامات خروجش چیستند؟ فرمود که: بیرقی است وقتی که خروج او نزدیک شد، پرچم این بیرق بی آنکه کسی که آن را بگشاید گشوده می‌شود. در آن حال خداوند عالم آن بیرق را به سخن می‌آورد. پس آن حضرت را ندا می‌کند که: یا ولی الله! خروج بکن دشمنان خدا را هلاک گردان. و آن بیرق دو بیرقی است که دو علامتند برای خروجش، و او را شمشیری می‌باشد در غلاف، پس زمانی که وقت خروجش نزدیک شد، از غلافش بیرون می‌آید. و خداوند عالم آن را به سخن گفتن می‌آورد، پس شمشیر او را ندا می‌کند: یا ولی الله! خروج بکن، بر تو حلال نیست اینکه از کشتن دشمنان خدا پس نشینی. پس در آن حال خروج می‌کند؛ دشمنان خدا را در هر جا که می‌یابد می‌کشد و حدود الهی را برپا می‌دارد، و با حکم خدا حکم می‌نماید.

و خروج می‌کند، در حالتی که جبرئیل علیه السلام دست راستش و میکائیل دست چپ می‌باشند. و گفته‌های مرا بعد از این ذکر خواهید نمود هر چند که بعد از مدت مدید باشد، و امر خود را به خدا می‌سپارم. یا اُبی! طوبی و گوارا باد به کسی که به آن حضرت ملاقات نماید، و طوبی باد برای کسی که او را دوست بدارد، و طوبی باد برای کسی که به او قائل شود. آن حضرت ایشان را از هلاکت نجات می‌دهد، و به سبب اقرار نمودن به وحدانیت خدا و به رسالت رسول او و به امامت همه، ائمه خداوند عالم بهشت را برای ایشان می‌گشاید. مثل ایشان در روی زمین مثل مشکی است که بویش همیشه می‌آید و هیچ تغییر نمی‌یابد، و مثلشان در آسمان مثل ماه نورانی است که هرگز نورش خاموش نمی‌شود.

اُبی عرض کرد که: یا رسول الله! این ائمه را خداوند عزّ و جلّ چگونه بیان نموده؟ فرمود که: خدای تعالی دوازده صحیفه به من نازل نمود، نام هر یکی از ایشان در یکی از

آنها نوشته شده و مهرش با کیفیت صفاتش در صحیفه خودش ثبت گردیده»<sup>(۱)</sup>.

شیخ صدوق در «عیون اخبار رضا علیه السلام» و «علل الشرایع» از ابن سعید هاشمی، او از فرات، او از محمد بن احمد همدانی، او از عباس بن عبدالله بخاری، او از محمد بن قاسم بن ابراهیم، او از هروی، او از رضا، او از پدرانش علیهم السلام روایت نموده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: «وقتی که خدا مرا در معراج به آسمان برد، ندا در رسید که: یا محمد! عرض کردم: لبیک وسعدیک ای پروردگار من! صاحب برکت توئی و شأنت بلند است. پس ندا در رسید که: یا محمد! تو بنده منی و من پروردگار تو، پس به من عبادت کن و توکل نما، و تو نور منی در میان بندگانم و فرستاده منی بسوی خلق من و حجّت منی بر مخلوقات من. برای تو و تابعان تو بهشت خود را خلق کردم، و جهنم و آتش خود را برای کسانی خلق نمودم که با تو مخالفت بکنند، و کرامت خود را برای اوصیای تو واجب گردانیدم، و برای شیعه ایشان ثواب خود را قرار دادم. عرض کردم که: پروردگارا! اوصیای من کیانند؟ ناگاه ندا در رسید که: یا محمد! اوصیای تو آنانند که نامهایشان بر ساق عرش نوشته شده. پس در آن حالی که در پیش پروردگار خود ایستاده بودم، به ساق عرش نگاه کردم دوازده پارچه نور دیدم، در هر یکی از آنها سطر سبزی بود. در هر سطری از آنها نام وصیّی از اوصیای من نوشته شده بود. اولشان علی بن ابی طالب علیه السلام و آخرشان مهدی امت من بود. پس عرض کردم که: پروردگارا! آیا ایشانند او و دوستان و اصفیا و حجّتهای من بعد از تو بر خلق من، و ایشان اوصیا و خلفای تواند و بهترین مخلوقات منند بعد از تو، و سوگند یاد می‌کنم به عزّت و جلال خودم هر آینه به سبب ایشان، دین خود را ظاهر و آشکار می‌کنم، و با ایشان کلمه خود را بلند می‌گردانم، و به آخرین ایشان [که قائم علیه السلام است] روی زمین را از دشمنانم پاک می‌نمایم و او را به ممالک شرق و غرب مالک می‌گردانم، و بادها را در حکم و تسخیر او می‌گردانم، و ابرها را برای او مطیع و فرمان بر می‌کنم، و در اسباب به او ترقی

۱ - عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۵۹، ح ۲۹، فی احوال الامام علیه السلام.



می‌دهم، و با لشکر خود به او یاری می‌کنم، و به ملائکه خود به او امداد می‌نمایم تا اینکه دعوت مرا آشکار نماید و همه مخلوقات را بر توحید من جمع بکند. بعد از آن سلطنت او را دائمی می‌گردانم، و سلطنت روزگار را تا روز قیامت در میان اولیای خود قسمت می‌کنم.<sup>(۱)</sup>

**مؤلف گوید:** تتمه این حدیث در باب فضیلت ائمه علیهم السلام بر ملائکه مذکور است. و مراد از اسباب راههای آسمانها است، چنانچه خداوند تعالی در قرآن در مقام حکایت از فرعون فرموده:

﴿ لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ \* الْأَسْبَابَ السَّمَوَاتِ ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: فرعون گفت که: امید هست که به راههای آسمانها برسم، یا اینکه مراد وسیله‌هایی است که قائم علیه السلام با آنها به مقصدهای خویش می‌رسد، چنانچه خداوند تعالی فرمود: ﴿ ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَبًا ﴾<sup>(۳)</sup> معنی اول در نظر اظهر است چنانچه بعد از این در خبر می‌آید.

طبرسی رحمته الله در تفسیر آیه اول گفته که: معنی آیه این است که: امید هست که به راههای آسمانها برسم، و از آسمانی به آسمان دیگر بگذرم. بعضی گفته که: مراد این است که به درهای راههای آسمانها برسم. بعضی دیگر گفته که: مراد از اسباب آسمانها منزلهای آسمانها است، و پاره گفته که: مراد این است که امید هست با وسیله و سببهای آسمانها برسم و چیزها را که از من پنهان است بدانم.

در آن دو کتاب مذکور، شیخ صدوق رحمته الله از همدانی، او از علی، او از پدرش، او از هروی روایت کرده، او گفته که: به خدمت رضا علیه السلام عرض کردم که: یا بن رسول الله! چه می‌فرمایی در خصوص حدیثی که از صادق علیه السلام روایت شده که آن حضرت فرمود که:

۱ - عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۶۲، ح ۲۲، فی افضلیة النبی و الائمه علیهم السلام و علل الشرایع، ص ۶، ب ۷، ح ۱.

۲ - سوره غافر: آیه ۳۶.

۳ - سوره کهف: آیه ۸۹.

«وقتی که قائم علیه السلام خروج می‌کند، اولاد قاتلان حسین علیه السلام را در عرض کرده‌های پدرانشان به قتل می‌رساند!» فرمود که: «چنان است که صادق علیه السلام فرموده. عرض کردم که: بنابراین چه می‌شود معنی قول خدای عزّوجلّ:

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ (۱)

یعنی: هیچ کس وزر دیگری را بر گردن نمی‌گیرد؟ فرمود که: خدای تعالی در همه فرموده‌های خود صادق است، و لیکن اولاد قاتلان حسین علیه السلام به گرده‌های پدرانشان در خصوص آن حضرت راضی می‌شوند و به آنها افتخار می‌کنند، و هر که به چیزی راضی شود مانند کسی می‌باشد که به آن مرتکب شده است، و هرگاه مردی در مشرق کشته گردد و مردی در مغرب به کشته شدن او راضی شود، هر آینه آن راضی شونده در نزد خدای تعالی شریک قاتل می‌باشد. و اینکه قائم علیه السلام در وقت خروجش ایشان را می‌کشد، برای این است که ایشان به گرده‌های پدرانشان راضی می‌باشند.

راوی گوید که: به خدمت آن حضرت عرض کردم که: قائم علیه السلام در اول خروجش به کدام کار ابتدا می‌نماید؟ فرمود که: به انتقام کشیدن از بنی شیبه، پس دستهایشان را می‌برد زیرا که ایشان دزدهای بیت الله الحرام اند. (۲)

محمد بن حسن صفار در کتاب «بصائر الدرّجات» از حمزة بن یعلی، او از محمد بن فضیل، او از ربیع، از از رفید غلام ابن هبیره روایت نموده، او گفته که: به خدمت صادق علیه السلام عرض کردم که: یا بن رسول الله! فدای تو شوم آیا قائم علیه السلام در میان اهل عراق به سیرت و طریقه علی بن ابی طالب علیه السلام رفتار می‌کند؟ فرمود: «نه یا رفید، بدرستی که علی بن ابی طالب علیه السلام در میان اهل عراق به طریقی رفتار نمود که در جفر ابیض است. یعنی: به طریق ملائمت با ایشان سلوک کرد، و قائم علیه السلام به نهجی باعربها رفتار می‌کند که در جفر احمر است. عرض کردم که: فدای تو شوم! جفر احمر چیست؟ آن حضرت

۱ - سوره انعام: آیه ۱۶۴.

۲ - علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۲۹، باب ۱۶۴، ح ۱، و عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۷۳، باب ۲۸، ح ۵.

انگشت خود را به حلقش گذرانید، فرمود که: اینگونه رفتار می‌کند، یعنی: سرهای دشمنان خدا را می‌برد. بعد از آن فرمود که: یا رفیدا! بدرستی که هر اهل بیت را جواب دهنده‌ای هست که به کرده‌های اهل خود شاهد است و برای امثال ایشان شفاعت کننده»<sup>(۱)</sup>.

**مؤلف گوید که:** مراد از نجیب همه ائمه علیهم السلام است یا قائم علیه السلام است تنها و اول اظهر است.

شیخ صدوق در کتاب «علل الشرایع» از پدرش و ابن ولید، ایشان از برقی، او از ابی زهیر شیب بن انس، او از بعضی اصحاب صادق علیه السلام روایت نموده، او گفته که: ابوحنیفه به خدمت آن حضرت داخل شد. آن حضرت به او فرمود که: «خبر ده به من از قول خدای تعالی:

﴿ سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَأَيَّامًا آمِنِينَ. ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: در روی زمین شبها و روزها راه بروید در حالتی که در امن هستید. آن حضرت از او پرسید که: این امنیت در کدام سرزمین است از بقعه‌های روی زمین؟ ابوحنیفه در جواب گفت: چنان گمان دارم که آن سرزمین مابین مکه و مدینه باشد. پس آن حضرت به اصحاب خود متوجه شده، فرمود که: آیا می‌دانید که در میان مکه و مدینه سر راه خلائق بریده می‌شود، و اموالشان از ایشان گرفته می‌گردد، و از خودشان خاطر جمع نمی‌شوند، تا اینکه کشته می‌گردند. ایشان عرض کردند که: آری چنین است که می‌فرمایی.

راوی گوید: پس ابوحنیفه ساکت گردید. بعد از آن، آن حضرت نیز فرمود که: یا اباحنیفه خبر ده به من از قول خدای تعالی: ﴿ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا ﴾<sup>(۳)</sup> یعنی: هر که به آن

۱ - بصائر الدرجات، جزء سوم، ص ۱۵۲، باب ۱۴، ح ۴.

۲ - سوره سبأ: آیه ۱۸.

۳ - سوره آل عمران: آیه ۹۷.

جا داخل شود در امن می باشد. آن حضرت از او پرسید: آن سرزمینی که هر که به آن جا داخل شود در امن می باشد کدام است؟ ابو حنیفه گفت: کعبه، آن حضرت فرمود که: آیا از این قضیه خبر داری که حجّاج بن یوسف پسر زبیر را در کعبه به بالای منجنيق گذاشت و او را کشت؟ آیا بنا بر این پسر زبیر در امن بود؟

راوی گوید: پس ابو حنیفه نیز ساکت شد. وقتی که ابو حنیفه از مجلس آن حضرت بیرون رفت، ابوبکر حضرمی به خدمت آن حضرت عرض کرد که: فدای تو شوم! جواب این دو مسأله چیست؟ فرمود: یا ابابکر آیه ﴿سِيرُوا فِيهَا لِيَالِيَّ وَأَيَّاماً آمِنِينَ﴾<sup>(۱)</sup> عبارت است از سیر کردن و راه رفتن با قایم ما اهل بیت، یعنی: کسانی که در ایام ظهورش در خدمتش راه می روند در امن می باشند. و معنی آیه: ﴿وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾<sup>(۲)</sup> این است که: هر که به بیعت قائم عليه السلام داخل گردد و به دست مبارکش دست زند و داخل اصحاب آن حضرت شود، هر آینه در امن می باشد،<sup>(۳)</sup> تا آخر حدیث.

در کتاب «علل الشرایع» از ماجیلویه، او از عمّ خویش، او از برقی، او از پدرش، او از محمد بن سلیمان، او از داود بن نعمان، او از عبدالرحیم قصیر روایت کرده، او گفته که: ابو جعفر عليه السلام به من فرمود که: «آگاه باش که هرگاه قائم ما عليه السلام قیام نماید، هر آینه حمیرا - یعنی: عایشه - زنده گردانیده شده و به خدمت آن حضرت آورده می شود تا اینکه به او تازیانه حدّ بزند، و تا اینکه انتقام فاطمه عليها السلام دختر محمد عليه السلام را از او بستاند. عرض کردم که: فدای تو شوم! برای کدام معصیت به او حدّ می زند؟ فرمود که: برای افترا گفتنش به مادر ابراهیم پسر رسول خدا عليه السلام عرض کردم که: چگونه شد که خدای تعالی آن حدّ را تا قیام قائم عليه السلام تأخیر نمود؟ فرمود که: تأخیر آن از این راه است که خدا

۱ - سوره سبأ: آیه ۱۸.

۲ - سوره آل عمران: آیه ۹۷.

۳ - علل الشرایع. ج ۱، ص ۸۹. باب ۸۱، ح ۵.

محمد صلی الله علیه و آله را برای خلق، رحمت فرستاده، و قائم علیه السلام را برایشان عذاب و نعمت گردانیده». (۱)

**مؤلف گوید که:** قصه این افترا در مقام بیان احوال رسول خدا صلی الله علیه و آله و در کتاب فتن گذشت.

علی بن ابراهیم در تفسیر خود، از پدرش، او از ابن عمیر، او از منصور بن یونس، او از ابی خالد کابلی روایت نموده، او گفته که: ابو جعفر علیه السلام فرمود که: «به خدا سوگند یاد می‌کنم هر آینه گویا قائم علیه السلام را می‌بینم در حالتی که پشت به حجر الاسود داده حق غصب شده خود را از خدا می‌طلبد. بعد از آن می‌گوید که: ایها الناس! هر که در خصوص خدا با من محاجّه و گفتگو نماید، هر آینه از همه نزدیکترم به خدا؛ و ایها الناس هر که در خصوص آدم علیه السلام با من گفتگو نماید، هر آینه من از همه نزدیکترم به آدم؛ و ایها الناس هر که در خصوص نوح علیه السلام با من گفتگو نماید، هر آینه من نزدیکترم به نوح علیه السلام؛ ایها الناس! هر که در خصوص ابراهیم با من گفتگو نماید، هر آینه من نزدیکترم به ابراهیم علیه السلام؛ ایها الناس! هر که در خصوص موسی علیه السلام با من گفتگو نماید، هر آینه من نزدیکترم به موسی؛ ایها الناس! هر که در خصوص عیسی علیه السلام گفتگو نماید، هر آینه من از همه نزدیکترم به عیسی علیه السلام؛ ایها الناس! هر که در خصوص محمد صلی الله علیه و آله با من گفتگو نماید، هر آینه من از همه نزدیکترم به محمد صلی الله علیه و آله؛ ایها الناس! هر که در خصوص کتاب خدا با من گفتگو نماید، هر آینه من از همه نزدیکترم به کتاب خدا.

بعد از آن، آن حضرت به مقام ابراهیم می‌رود و دو رکعت نماز در آن جا می‌گذارد. باز حق خود را از خدای تعالی می‌طلبد. بعد از آن ابو جعفر علیه السلام فرمود که: به خدا سوگند یاد می‌کنم هر آینه اوست آن مضطری که خدای عزّوجلّ در کتاب خود فرموده:

﴿ أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ ﴾ (۲)

۱ - علل الشرایع، ج ۲، ص ۵۷۹، باب نوادر العلل، ح ۱۰.

۲ - سوره نمل: آیه ۶۲.

یعنی: آیا سوای خدا کدام شخص دعای مضطر را در وقتی که خدا را می خواند قبول می کند، و شما را - یعنی: ائمه علیهم السلام - می گرداند خلفای روی زمین. پس اول کسی که به آن حضرت بیعت می کند، جبرئیل می باشد. بعد از آن سیصد و سیزده نفر مرد بیعت می کنند. پس در آن وقت هر که از آن سیصد و سیزده نفر به راه افتاده است می آید و به خدمت می رسد؛ و هر که به راه نیفتاده است از رختخوابش مفقود و نایاب می شود، یعنی: او هم به راه می افتد، به خدمت آن حضرت می رود. این است معنی قول امیر المؤمنین علیه السلام که ایشان مفقود شدگانند از میان رختخوابشان. این است معنی قول خدای عزّ و جلّ:

﴿ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَمَا تُكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً ﴾ <sup>(۱)</sup>

یعنی: بسوی خیرات سبقت و پیشتر نمایید. در هر جا باشید خدا همه شما را می آورد. آن حضرت فرمود که: مراد از خیرات ولایت است، و در جای دیگر در تأویل آیه: ﴿ وَلَنْ أَخْرَنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ ﴾ <sup>(۲)</sup> فرمود: به خدا سوگند یاد می کنم که امت معدوده عبارت است از اصحاب قائم علیه السلام، به خدا سوگند یاد می کنم هر آینه ایشان در یک ساعت به نزد قائم علیه السلام جمع می شوند.

پس وقتی که آن حضرت به بیداء می رسد، لشکر سنیانی به سوی او بیرون می آید، در آن حال خدای تعالی به زمین امر می فرماید که: ایشان را بگیر. زمین از پاهایشان می گیرد همه ایشان را فرو می برد، این است معنی قول خدای عزّ و جلّ:

﴿ وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَرَغُوا فَلَا قُوَّةَ وَأَخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ ﴾ <sup>(۳)</sup>

یعنی: اگر ایشان را ببینی در وقتی که مضطرب می شوند، هر آینه ایشان را از آن اضطراب خلاصی نیست و گرفته می شوند از جایگاه نزدیک، یعنی: از زیر پاهایشان.

۱ - سوره بقره: آیه ۱۴۸.

۲ - سوره هود: آیه ۸.

۳ - سوره سبأ: آیه ۵۱.

در آن حال می گویند که: «أَمَّنَا بِهِ» یعنی ایمان آوردیم به او، یعنی: قائم آل محمد علیهم السلام:

﴿وَأَنى لَهُمُ التَّنَاوُشُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ﴾<sup>(۱)</sup> ﴿وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: چگونه می شود اینکه ایمان را از جایگاه دور، اخذ نمایند تا اینکه از هلاکت ایمن باشند. چنان چه ممکن نیست اینکه کسی از دست کسی دیگر که از او دور است چیزی بستاند و در میان ایشان از آنچه که خواهش می کنند که خلاصی ایشان باشد از هلاک شدن در دست قائم علیه السلام مانع واقع شد. چنان چه مثل این پیشتر از این به اتباع ایشان اتفاق افتاد. یعنی: هلاک گردیدند، زیرا که ایشان در شک و ریب بودند.<sup>(۳)</sup>

شیخ صدوق در کتاب «خصال» از اصول اربعمائه روایت نموده که، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: «خدای تعالی به سبب ما، ابتدا به خلقت عالم نمود، و به سبب ما هم آن را ختم و تمام خواهد کرد، و به سبب ما محو می کند خدا هر آن چیزی را که می خواهد، و به سبب ما اثبات می کند هر آن چیزی را که می خواهد، و به سبب ما اغتشاش و ناسازگاری و پریشانی زمانه را دفع می کند، و به برکت ما باران را نازل می گرداند. پس شما را مغرور شدن از خدا غافل نگرداند، و آسمان قطره‌ای از آب از وقتی که آن را حبس نموده تا حال نازل نگردانیده. هرگاه قائم علیه السلام ما ظهور کند، هر آینه آسمان قطره‌های خویش را فرو می ریزد، و زمین نباتات خود را می رویاند، و هر آینه عدوات و خصومت از دل‌های بندگان زایل می شود، و درندگان با حیوانات مصالحه می کنند. یعنی: درندگان به حیوانات متعرض نمی شوند. و زن از عراق به شام می رود و پاهایش را نمی گذارد، مگر بر بالای نباتات، و اسباب و آلات زینتش در سرش می باشد و هیچ کس به او متعرض نمی شود. و هیچ جا نور درنده با او تعرض نمی کند و او هم از

۱ - سوره سبأ: آیه ۵۲.

۲ - سوره سبأ: آیه ۵۲.

۳ - تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۲۰۵، در تفسیر سوره سبأ.

آنها نمی ترسد»<sup>(۱)</sup>.

در کتاب مذکور، از ابن ولید، او از صفار، او از حسن بن علی بن عبدالله بن مغیره، او از عباس بن عامر، او از ربیع بن محمد، او از حسن بن ثویر بن ابی فاخته، او از پدرش، او از علی بن الحسین علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «چون قائم ما قیام نمود، خدای تعالی از شیعه ما آفت را زایل می گرداند و دلهایشان را مانند پاره های آهن سخت می کند - یعنی: دلیر و شجاع می گرداند - و قوت هر مرد را به قدر قوت چهل مرد می کند، و ایشان حکام روی زمین و بزرگان آن می باشند»<sup>(۲)</sup>.

راوندی در کتاب «قصص الانبیاء» با اسناد خود از شیخ صدوق، او از محمد بن علی بن مفضل، او از احمد بن محمد بن عمّار، او از پدرش، او از حمدان قلانسی، او از محمد بن جمهور، او از مریم بن عبدالله، او از ابی بصیر، او از صادق آل محمد علیهم السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود: «یا ابا محمد! گویا قائم علیه السلام را می بینم که با اهل و عیالش در مسجد سهله فرود آمده. عرض کردم: آیا آن جا منزل آن حضرت می باشد؟ فرمود: آری و آن جا منزل ادریس علیه السلام بود و خدای تعالی هیچ پیغمبری نفرستاد مگر اینکه در آن جا نماز کرده، و هر که در آن جا اقامه نماید به منزله کسی است که در خیمه رسول خدا اقامه نموده، و هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه نیست مگر اینکه دلش به آن جا مایل و شوقمند می شود، و هیچ شبانه روز نمی گذرد مگر اینکه ملائکه به آن جا می آیند و به خدا در آن جا عبادت می کند. یا ابا محمد! آگاه باش اگر من در نزدیکی شما می بودم، هر آینه نماز نمی کردم مگر در آن جا. بعد از آن وقتی که قائم علیه السلام ما قیام نمود، هر آینه خدای تعالی برای پیغمبر خود و برای همه ماهها از دشمنان انتقام می گیرد».

شیخ صدوق در کتاب «علل الشرایع» از پدرش، او از سعد، او از احمد بن محمد، او از علی بن حسن تیمی، او از برادرانش که احمد و محمد باشند، ایشان از علی بن

۱ - خصال، ج ۲، ص ۶۲۶، باب اربعمائه، ح ۱۰.

۲ - خصال، ج ۲، ص ۵۴۱، ابراب الاربعین، ح ۱۴.



یعقوب هاشمی، او از مروان بن مسلم، او از سعید بن عمر جعفی، او از مردی، از اهل مصر، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود: «آگاه شوید! بدرستی که قائم ما هرگاه قیام نماید، هر آینه بنی شیبه را می‌گیرد و دستهایشان را می‌برد و ایشان را در کوچه‌ها می‌گرداند. بعد از آن فرمود که: ایشان دزد آن خدایند - یعنی: از بیت الله دزدی می‌کنند - تا آخر حدیث»<sup>(۱)</sup>.

شیخ طوسی در کتاب «امالی» از شیخ مفید، او از ابن قولویه، او از کلینی، او از علی، او از پدرش، او از یقطینی، او از یونس، او از عمرو بن شمر، او از جابر، او از باقر علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «هر که زمان قائم علیه السلام را دریابد و در پیش روی آن حضرت در جهاد کشته شود، برای او ثواب و اجر دو شهید هست؛ و هر که در پیش روی او یکی را از دشمنان ما بکشد، به او اجر بیست نفر شهید داده می‌شود، تا آخر حدیث».

علی بن یوسف در کتاب «عدد القویة» آورده که: باقر علیه السلام فرمود: «بدرستی که علم رسانیدن به احکام کتاب خدا و سنت پیغمبر در دل مهدی می‌روید چنان چه زراعت می‌روید بهترین رویدنی؛ پس هر که از شماها باقی بماند تا اینکه او را ببیند، پس در وقتی او را می‌بیند بگوید: السلام علیکم یا اهل بیت الرحمة والنبوة ومعدن العلم وموضع الرسالة السلام علیک یا بقیة الله فی ارضه».

محمد بن حسن صفار در کتاب «بصائر الدرجات» از احمد بن محمد، او از جعفر بن محمد کوفی، او از حسن بن حماد طائی، او از سعد، او از باقر علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «حدیث ما دشوار، دشوار شمرده شده است، و در حوصله هیچ کس نمی‌گنجد، و هیچ کس به آن متحمل نمی‌شود مگر ملک مقرب یا پیغمبر مرسل یا مؤمنی که از امتحان خالص بیرون آمده باشد، یا شهری که حصن و حصار داشته باشد. پس وقتی که امر ما - یعنی: وقت سلطنت ما - در رسید و مهدی ما ظهور نمود، هر آینه

هر مردی از شیعیان ما از شیر دلیرتر و از نیزه گذرنده تر می باشد، دشمن ما را با پاهایش پایمال می کند و بادستهایش می زند؛ و این در وقت نزول رحمت و فرج خدا است به بندگان خرد.<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، از احمد بن محمد، او از ابن سنان، از او رفید غلام ابی هبیره، او از صادق علیه السلام روایت نموده، او گفته که: آن حضرت به من فرمود که: «یا رفید! حال تو چگونه می شود در وقتی که اصحاب قائم علیه السلام را ببینی که خیمه های خود را در مسجد کوفه زده اند و آن حضرت مثال جدیدی که بر عربها دشوار است، ظاهر می گرداند! عرض کردم که: فدای تو شوم! مثال جدید چیست؟ فرمود که: سربریدن است. عرض کردم که: آن حضرت به چه طریق با ایشان رفتار می کند! آیا به طریقه علی بن ابی طالب علیه السلام با اهل عراق که با آن طریقه با ایشان رفتار نمود؟ فرمود: نه یا رفید، بدرستی که علی علیه السلام به طریقه رفتار نموده که در جنر ابیض است. یعنی: با ملایمت و نرمی رفتار می کرد؛ زیرا که می دانست که خلیفه ای که بعد از اوست بر شیعیانش مسلط خواهد شد. اگر سختی و درشتی می کرد، تلافی آن را از شیعیانش می کردند. و قائم علیه السلام ما به طریقه ای که در جنر احمد است که عبارت باشد از سربریدن رفتار می کند، زیرا که می داند که هیچ کس از دشمنان بر شیعیانش غالب و مسلط نخواهد شد.<sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور، از سلمة بن خطاب، او از عبدالله بن محمد، او از منیع بن حجاج بصری، او از مجاشع، او از معنی، او از محمد بن فیض، او از محمد بن علی علیه السلام روایت نموده که: آن حضرت فرمود که: «عصای موسی علیه السلام در اول امر در نزد آدم علیه السلام بود به شعیب علیه السلام رسید، بعد از آن به موسی بن عمران و الآن در نزد ما است، و اندکی پیش از این آن را دیدم در حالتی که سبز و تر و تازه بود. مانند حالت آن در وقتی که از درختش بریده شده. هر وقتی بخواهی که با آن سخن بگویی، هر آینه سخن می گوید و آن برای

۱- بصائر الدرجات، جزء اول، ص ۲۴-ح ۱۲. حدیثنا صعب ...

۲- بصائر الدرجات، جزء سوم، ص ۱۵۵-ح ۱۳.

قائم علیه السلام ما نگه داشته شد، و هر آینه آن حضرت با آن عصا کارها می کند که موسی علیه السلام آنها را با آن می کرد. با آن خلاق را می ترساند و چیزها را که از دروغ ساخته اند، می بلعد، و به هر چیز که مأثور می شود، آن را به طریقی که مأثور شده می کند؛ و به هر سمت که رو می آرد و چیزها را که از دروغ ساخته اند بلع می کند. و برای آن دو لب گشوده می شود، یکی در زمین و دیگری در ستم؛ و مابین آن دو لب چهل ذراع می باشد؛ و هر چه که از دروغ و سحر ساخته اند همه آنها را باز یانش فرو می برد.<sup>(۱)</sup>

شیخ صدوق در کتاب «کمال الدین» او از پدرش، او از محمد بن یحیی، او از سلمه، مثل این را روایت نموده.<sup>(۲)</sup>

محمد بن حسن صفار در کتاب «بصائر الدرجات» از ابن هاشم، او از برقی، او از بزنی و غیر او، ایشان از ابی ایوب حداء، او از ابی بصیر، او از صادق علیه السلام روایت کرده، او گفته: به خدمت آن حضرت عرض کردم که: فدای تو شوم! می خواهم که به سینه ات دست بکشم. فرمود: هر چه می خواهی بکن. پس به سینه آن حضرت و منکبهای او دست کشیدم. بعد از آن فرمود که: ملاحظه تو سینه و منکبهای مرا برای چیست؟ عرض کردم که: فدای تو شوم! از قدرت شنیدم می فرمود که: سینه قائم علیه السلام پهن و منکبهایش گشاد و میانه آنها پهن است، فرمود: «یا ابا محمد! بدرستی که پدرم زره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را پوشید و دامنهای آن از زمین می کشید، و من آن را پوشیدم نزدیک شد که با قدم برابر شود و قدری قلیل درازتر بود، و آن زره به قد قائم علیه السلام چنان می شود که به قامت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می شد در حالتی که دامنهای آن بر زمین بلندتر بود گویا که کمربند آن با دو حلقه بالا کشیده بود، صاحب این امر در صورت و هیأت از چهل سال مرد نمی گذرد».<sup>(۳)</sup> یعنی: همیشه در صورت چهل ساله مرد می باشد.

۱- بصائر الدرجات، جزء چهارم، ص ۱۱۷، ح ۵۱، با اختلاف عبارات.

۲- کمال الدین، ج ۲، ص ۶۱۳، ح ۲۷، نوادر الکتاب.

۳- بصائر الدرجات، جزء چهارم، ص ۱۸۹، ح ۶۵.

سعید بن هبة الله راوندی در کتاب «خرایج و جرایح» از ابی بصیر مثل این را نقل کرده، و در این روایت بدین نهج وارد شده: که آن زره به قامت صاحب این امر چنان می شود که دامنهای آن از زمین بلندتر می باشد چنان چه به قامت رسول خدا ﷺ بدین نهج بود. (۱)

محمد بن حسن صفار در کتاب «بصائر الدرجات» از عبدالله بن جعفر، او از محمد بن عیسی، او از یونس، او از حریر روایت کرده، او گفته که: از صادق علیه السلام شنیدم می فرمود که: «عمر دنیا تمام نمی شود تا اینکه مردی از ما اهل بیت خروج نماید، در میان خلائق مانند حکم داود علیه السلام و آل داود حکم می کند، و از ایشان شاهد و بیینه نمی طلبد». (۲)

در کتاب مذکور، از احمد بن محمد، او از سنان، او از ابان روایت کرده، او گفته که: از صادق علیه السلام شنیدم می فرمود که: «دنیا به آخر نمی رسد تا اینکه مردی از اولاد من خروج کند، در میان خلائق مانند حکم آل داود حکم می کند، و شاهد و بیینه نمی طلبد، و به هر ذی نفس حکمش را بیان می فرماید». (۳)

در کتاب مذکور، او محمد بن حسین، او از صفوان بن یحیی، او از ابی خالد قمّاط، او از حمران بن اعین روایت نموده، او گفته که «به خدمت صادق علیه السلام عرض کردم که: آیا شماها پیغمبرانید؟ فرمود: نه، عرض کردم که: به من خبر داد کسی که متهم نبود که تو فرموده ای که: ما پیغمبرانیم، فرمود که: او کیست که این را به تو خبر داده آیا او ابو الخطاب است؟ عرض کردم: آری. فرمود که: بنابراین هذیان گوتر شدی، زیرا که به قول ابو الخطاب باور نمودی. یا اینکه معنی کلام آن حضرت این است که: بنابراین تو که قول ابو الخطاب را تصدیق می کنی من هذیان گو می باشم، زیرا که مثل این سخن از عاقل صادر نمی شود.

۱ - خرایج راوندی، ج ۲، ص ۶۹۱، ح ۲، فی اعلام الامام صاحب الزمان علیه السلام.

۲ - بصائر الدرجات، جزء چهارم، ص ۲۵۹، باب ۱۵، ح ۴.

۳ - مدرک پیشین، ص ۲۵۸، ح ۱.

راوی گوید: عرض کردم که: در میان خلائق با چه طریق حکم می‌کنید! فرمود که: مانند حکم آل داود، حکم می‌کنیم.<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، از محمد بن عیسی، او از محمد بن اسماعیل، او از منصور بن یونس، او از فضیل اعور، او از ابی عبیده، او از آن حضرت - یعنی: صادق علیه السلام - روایت نموده که: آن حضرت فرمود که: «چون قائم آل محمد علیه السلام قیام می‌کند؛ مانند حکم داود و سلیمان در میان خلائق حکم می‌کند، و از ایشان بی‌نه و شهود نمی‌طلبد.»<sup>(۲)</sup>

شیخ مفید در کتاب «اختصاص» و محمد بن حسن صفار در کتاب «بصائر الدرجات» از ابراهیم بن هاشم، او از سلیمان دیلمی، او از معاویه دهنی، او از صادق علیه السلام در خصوص قول خدای عزّ و جلّ روایت فرمود:

﴿يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ﴾<sup>(۳)</sup>

یعنی: گناهکاران از سیمای خود شناخته می‌شوند، پس از پیشانی و پاهایشان گرفته و به آتش انداخته می‌شوند. پس آن حضرت فرمود: «یا معاویه! در خصوص این آیه چه می‌گویند؟ عرض کردم که: چنین گمان می‌کنند که خدای تعالی در روز قیامت گناهکاران را از صورت و سیمای ایشان می‌شناسد. پس از پیشانی و پاهایشان گرفته به آتش جهنم انداخته می‌شوند. آن حضرت فرمود که: خدای تعالی چگونه احتیاج دارد به شناختن مخلوقی که خود او را خلق و ایجاد نموده تا اینکه بگویند که: خدا ایشان را از صورت و سیمای آنها می‌شناسد! عرض کردم که: فدای تو شوم! پس معنی آیه چه می‌شود؟ فرمود وقتی که قائم علیه السلام قیام می‌کند، خدا او را چنان می‌فرماید که خلائق را از صورت و سیمای آنها می‌شناسد، و امر می‌کند کافر را از پیشانی و پاهایش می‌گیرند، و با شدت و سختی شمشیر به او می‌زنند.»<sup>(۴)</sup>

۱ - بصائر الدرجات، جزء پنجم، ص ۲۵۸، باب ۱۵، ح ۲، حکموا بحکومة آل داود.

۲ - مدرک پیشین، ص ۲۵۸، ح ۳.

۳ - سوره الرحمان: آیه ۴۱.

۴ - بصائر الدرجات، جزء هفتم، ص ۳۵۶، باب ۱۷، ح ۸.

در این دو کتاب مذکور، از احمد بن محمد، او از ابن سنان، او از ابی خالد و ابی اسلام، ایشان از سوره، او از ابی جعفر رضی الله عنه روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «آگاه شوید! بدرستی که ذو القرنین در میان دو پارچه ابر مخیر گردیده، که هر یکی را بخواهد، برای خود بگزیند. پس او ذلول را اختیار نمود و صعب را برای صاحب شما نگه داشت. زوی گزید: عرض کردم که: صعب چیست؟ فرمود: ابری است که رعد و صاعقه یا برق داشته باشد، پس صاحب شما به آن سوار می شود. آگاه شوید! بدرستی که او بعد از این به همین ابر سوار می شود و به راههای آسمانهای هفتگانه بالا می رود، و به راههای هفتگانه زمین می رسد که پنج طبقه از آن زمینها معمور و آباداند و دوتای دیگر خراب».<sup>(۱)</sup>

محمد بن حسن صفار در کتاب «بصائر الدرجات» از احمد بن محمد، او از علی بن سنان، او از عبدالرحیم، او از ابی جعفر رضی الله عنه مثل این حدیث را روایت نموده.<sup>(۲)</sup>

شیخ منید در کتاب «اختصاص» از ابن عیسی، او از ابن سنان، او از کسی که به او خبر داده، او از عبدالرحیم مثل این را نقل کرده.<sup>(۳)</sup>

محمد بن حسن صفار در «بصائر الدرجات» و شیخ منید در کتاب «اختصاص» از محمد بن هارون، او از سهل بن زیاد ابی یحیی روایت کرده، او گفته که: صادق رضی الله عنه فرمود که: «خدای تعالی ذوالقرنین را در میان ذلول و صعب مخیر گردانید. او ذلول را اختیار نمود. و ذلول ابری است که در آن برق و رعد نباشد. اگر او صعب را برای خود می گزید، هر آینه به او داده نمی شد. زیرا که خدای تعالی آن را برای قائم رضی الله عنه ذخیره گذاشته».<sup>(۴)</sup>

۱ - بصائر الدرجات، جزء هشتم، ص ۴۰۹، باب ۱۵، ج ۳.

۲ - مذکر پیشین، ص ۴۰۸، ج ۱.

۳ - اختصاص شیخ منید.

۴ - بصائر الدرجات، جزء هشتم، ص ۴۰۹، باب ۱۵، ج ۱۴ و اختصاص شیخ منید.

شیخ صدوق در کتاب «کمال الدین» از همدانی، او از علی، او از پدرش، او از علی بن معبد، او از حسین بن خالد روایت نموده، او گفته که: علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود که: «دین ندارد کسی که ورع ندارد، و ایمان ندارد کسی که تقیه ندارد. به درستی که عزیزترین شما در نزد خدای تعالی کسی است که پیش از خروج قائم علیه السلام ما به طریقه تقیه داناتر باشد. پس هر که تقیه را پیش از ظهور قائم علیه السلام ما ترک نماید، از ما نیست. در آن حال گفته شد که: یا بن رسول الله! از شما اهل بیت قائم علیه السلام کدام است؟ فرمود که: پسر چهارم است از اولاد من که پسر سیده کنیزان است، خدای تعالی زمین را با او از ظلم و جور پاک می گرداند، و اوست کسی که خلائق در ولادتش شک می کنند، و اوست صاحب غیبت پیش از خروجش. پس وقتی که خروج نمود، زمین با نور پروردگار خود روشن می شود، و میزان عدالت را در میان خلائق می گذارد، و کسی به کسی ستم نمی کند، و اوست کسی که زمین در زیر پایش پیچیده می شود، و او سایه ای ندارد - یعنی: بدن مبارکش را سایه نمی باشد - اوست کسی که نداکننده ای از آسمان به نام او ندا می کند و خلائق را بسوی او می خواند؛ به نوعی که همه اهل زمین آن را می شنوند. آن نداکننده چنین گوید که: آگاه شوید! بدرستی که حجت خدا در نزد بیت الله ظهور نموده پس با او بیعت نمایید، زیرا که حق با اوست، و این است معنی قول خدای عز و جل:

﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾ (۱)، (۲)

ابو علی در کتاب «اعلام الوری» از علی، مثل این حدیث را نقل نموده. (۳)  
 شیخ صدوق در کتاب «کمال الدین» از همدانی، او از علی، او از پدرش، او از رتبان بن صلت روایت نموده، او گفته که: به خدمت رضا علیه السلام عرض کردم که: آیا تویی

۱ - سوره شعراء: آیه ۴.

۲ - کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۱، ح ۵، ما اخبر به الرضا علیه السلام.

۳ - اعلام الوری، ص ۴۳۴، ما اخبر به الرضا علیه السلام.

صاحب این امر؟ فرمود: «منم صاحب این امر - یعنی: خلافت حق من است - ولیکن من نیستم آنکه زمین را پر از عدل می‌گرداند چنانچه پر از جور گردیده، چگونه می‌شوم آن کسی که زمین را پر از عدل می‌گرداند با وجود این ضعف بدن که در من می‌بینی! و قایم علیه السلام کسی است که در وقت خروجش در سن پیران و صورت جوانان می‌باشد، و بدنش به نوعی پر قوت و پر زور می‌باشد که اگر دستش را به درخت بزرگی دراز کند، آن را از بیخ بر کند و اگر در میان کوهها نعره کشد، سنگهای سخت از هیبت صدایش خورد شده از هم می‌پاشند، و عصای موسی علیه السلام و خاتم سلیمان علیه السلام در نزد وی می‌باشند، و آن حضرت پسر چهارم است از اولاد من. خدای تعالی او را در پس پرده خود هر قدری که بخواهد، غایب و پنهان خواهد نمود. بعد از آن او را ظاهر می‌گرداند و با او زمین را پر از عدل می‌کند چنانچه پر از ظلم و جور گردیده». (۱)

در کتاب «اعلام الوری» از علی، او از پدرش، مثل این را روایت نموده، و در آخر این روایت چنین وارد شده که آن حضرت فرمود که: «گویا می‌بینم اهل آن زمان را که به وقت ظهورش نزدیکند مأیوس و نومید شده‌اند. زیرا که ندا کرده نشده‌اند با ندایی که از دور شنیده می‌شود، چنانچه از نزدیک شنیده می‌شود. آن برای مؤمنان رحمت است و برای کافران عذاب و نقت». (۲)

شیخ صدوق در کتاب «کمال الدین» از مظفر علوی، او از ابن عیاشی، او از پدرش، او از محمد بن عیسی، او از عمرو بن شمر، او از جابر جعفی، او از جابر انصاری روایت نموده، او گفته که: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می‌فرمود که: «ذوالقرنین بنده‌ای بود صالح، خدای تعالی او را بر بندگانش حجت نمود. پس او قوم خود را بسوی او دعوت نمود و ایشان را به تقوای الهی امر کرد. چون ایشان این سخنان را از او شنیدند، بر شاخ سرش زدند. از این جهت مدتی از ایشان غایب و پنهان گردید. حتی چنین گفته شد که:

۱ - کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۶، ح ۷. ما اخبر به الرضا علیه السلام.

۲ - اعلام الوری، ص ۴۳۴، ما اخبر به الرضا علیه السلام.



او مرده یا هلاک گردیده، و معلوم نیست که به کدام بیابان رفته! بعد از آن ظاهر شد و بسوی قوم خویش برگشت، ایشان نیز بر شاخش زدند.

آگاه شوید! در میان شما هم کسی خواهد آمد که مانند دو القرنین غایب و پنهان می شود و بدرستی که خدای تعالی به ذو القرنین تمکین داد و او را در روی زمین قادر و توانا نمود، و اسباب همه چیز را به او عطا فرمود و به مشرق و مغرب رفت. و بدرستی که خدای تعالی شیوه او را بعد از این در قائم علیه السلام که از اولاد من است جاری خواهد گردانید، و او را به شرق زمین و غرب آن خواهد رسانید، تا اینکه باقی نمی ماند هموار و نا هموار و کوهی که ذو القرنین به آنها پا گذاشته، مگر اینکه قائم علیه السلام هم آنها را می گردد، و خدای تعالی خزینه ها و معدنهای زمین را برای او ظاهر و آشکار می گرداند و او را با رعب منصور می کند - یعنی: رعب او را به دلهای خلائق می اندازد - زمین را پر از عدل و قسط می گرداند چنان چه پر از ظلم و جور گردیده». (۱)

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از سعد، او از ابی هاشم جعفری روایت نموده، او گفته که: خدمت امام حسن عسکری علیه السلام بودم، آن حضرت فرمود: «وقتی که قائم علیه السلام قیام نمود به خراب نمودن مناره ها و قصرها که در مساجد ساخته شده اند امر می فرماید. پس در پیش خود گفتم که: آن حضرت برای چه چیز به خراب نمودن اینها امر می کند! ناگاه امام حسن عسکری علیه السلام مافی الضمیر مرا دریافت نمود. فرمود که: خراب کردن آنها از این راهست که احداث آنها بدعت است، نه پیغمبر آنها را ساخته و نه امام». (۲)

شیخ صدوق در کتاب «کمال الدین» از ابن ادریس، او از پدرش، او از ابن عیسی، او از اهوازی، او از ابن ابی عمیر، او از ابی ایوب، او از ابی بصیر روایت نموده، او گفته که: مردی از اهل کوفه از صادق علیه السلام پرسید که: چند نفر با قائم علیه السلام خروج می کند! زیرا مردم چنین می گویند که: مثل عدد اصحاب بدر که سیصد و سیزده نفر باشند با آن حضرت

۱ - کمال الدین، ج ۲، ص ۳۹۴، ح ۳، ما روی من حدیث ذوالقرنین.

۲ - غیبت شیخ طوسی، ص ۲۰۶، ح ۱۷۵، معجزات الامام العسکری علیه السلام.

خروج می کنند فرمود که: «قائم ع خروج نمی کند مگر با صاحبان قوت، و صاحبان قوت هم کمتر از ده هزار نفر نمی باشند»<sup>(۱)</sup> یعنی: اصحاب او در ابتدای خروجش کمتر از ده هزار نمی باشند.

در کتاب مذکور، از عطار، او از پدرش، او از ابن ابی الخطاب، او از محمد بن سنان، او از ابی خالد قماط، او از ضریس، او از ابی خالد کابلی، او از علی بن الحسین ع روایت نموده که، آن حضرت فرمود: «آنان که از رختخوابشان منتور و نایاب می شوند سیصد و سیزده نفر مردند که عدد اهل بدر است. پس وقت شب از میان رختخوابشان برمی خیزند و می روند و صبح را در مکه می کنند، این است معنی قول خدای عزوجل: ﴿ اَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا ۗ ﴾»<sup>(۲)</sup>

یعنی: در هر جا باشید، خدای تعالی شما را می آورد. آن حضرت فرمود که: ایشان اصحاب قائم ع»<sup>(۳)</sup>

در کتاب مذکور، از ابن ولید، او از محمد عطار، او از ابن ابی الخطاب، او از صنوان بن یحیی، او از منذر، او از بکار بن ابی بکر، او از عبدالله بن عجلان روایت نموده، او گفته که: خروج قائم ع را در خدمت صادق ع ذکر کردیم. پس به خدمت آن حضرت عرض کردم که: خروج آن حضرت را ما چگونه می دانیم! فرمود: «هر که از شما که در روز خروجش صبح می کند، در زیر سرش صحیفه ای می بیند که در آن این فتره نوشته شده: (طاعة معروفة)»<sup>(۴)</sup>

و روایت شده است که در بیرق مهدی ع نوشته می شود که: رفعت و بلندی مر خدای عزوجل است.<sup>(۵)</sup>

۱- کمان الدین، ج ۲، ص ۶۵۴، ح ۲۰. علامات الخروج.

۲- سوره بقره: آیه ۱۴۱.

۳- کمان الدین، ج ۲، ص ۶۵۴، ح ۳۱.

۴- مدرک پیشین، ح ۲۲.

۵- مدرک پیشین، ذیل ح ۲۲.

در کتاب مذکور، از ابن متوکل، او از سعد آبادی، او از برقی، او از پدرش، او از ابن ابی عمیر، او از علی بن ابی حمزه، او از ابی بصیر روایت نموده، او گفته که: صادق علیه السلام در خصوص قول خدای تعالی فرمود:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: خدای تعالی آن چنان خدایی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد، برای اینکه آن دین حق را بر همه دینها غالب گرداند، هر چند که مشرکان آن را ناخوش بدانند. پس آن حضرت فرمود که: «به خدا سوگند یاد می‌کنم که هر آینه تاویل این آیه هنوز نازل نشده و نازل هم نمی‌شود تا اینکه قائم علیه السلام خروج نماید. وقتی که خروج نمود، هیچ کس کننده به خدا و شرک قرار دهنده به امام علیه السلام نمی‌شود، مگر اینکه خروج آن حضرت را ناخوش می‌دارد، زیرا که خروج او بر کافران و مشرکان عذاب و نعت است. حتی اگر کافری یا مشرکی در توی سنگ سخت باشد، هر آینه آن سنگ گوید که: یا مؤمن! در توی من کافری هست مرا بشکن و او را بکش»<sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور، از ماجیلویه، او از محمد عطار، او از ابن عیسی و ابن ابی الخطاب، ایشان از محمد بن سنان، او از ابی الجارود روایت کرده، او گفته که: باقر علیه السلام فرمود که: «وقتی که قائم علیه السلام از مکه خروج می‌کند، منادی او ندا می‌کند که: ای گروه لشکریان! آگاه شوید. هیچ کس خوردنی و آشامیدنی با خود بر نمی‌دارد. و سنگ موسی بن عمران در نزد آن حضرت می‌باشد و آن باریک شتر است. پس به هیچ منزل فرود نمی‌آید مگر اینکه چشمه‌ها از آن جاری می‌شوند، و هر که گرسنه باشد سیر می‌شود، هر که تشنه باشد سیراب می‌گردد و چار پایان ایشان هم سیراب می‌شوند. تا اینکه در پشت کوفه در نجف اشرف فرود می‌آید»<sup>(۳)</sup>

۱ - سوره توبه: آیه ۳۳.

۲ - کمال الدین، ج ۲، ص ۶۷۰، ح ۱۶، نوادر الکتاب.

۳ - مدرک پیشین، ح ۱۷.

محمد بن ابراهیم در کتاب «الغیبه» از محمد بن همّام و محمد بن حسن بن جمهور، او از حسن بن محمد بن جمهور، او از پدرش، او از سلیمان بن سماعه، او از ابی الجارود، مثل این را نقل کرده.<sup>(۱)</sup>

محمد بن حسن صفّار در کتاب «بصائر الدرجات» از محمد بن حسین، او از موسی بن سعدان، او از عبدالله بن قاسم، او از ابی سعید خراسانی، او از صادق علیه السلام، او از پدرش باقر علیه السلام مثل این را روایت نموده. و در این روایت بدین نهج وارد شده که: «آگاه شوید که چشمه‌ای از آن سنگ برانگیخته می‌شود، و هر که تشنه باشد سیراب گردد، پس آن سنگ توشه ایشان است»، تا آخر حدیث چنان که مذکور شد.<sup>(۲)</sup>

شیخ صدوق در کتاب «کمال الدین» از ابن ولید، او از صفّار، او از ابن یزید، او از ابن ابی عمیر، او از ابان بن عثمان، او از ابان بن تغلب روایت کرده، او گفته که: صادق علیه السلام فرمود: «وقتی که قائم علیه السلام قیام نمود، احدی از خلائق در پیشروی او نمی‌ایستد مگر اینکه آن حضرت او را می‌شناسد که او صالح است یا طالح. آگاه شوید که در آن حضرت آیتی و علامتی هست برای شناسندگان، و آن آیت سبیل مستقیم است».<sup>(۳)</sup>

در کتاب مذکور، با این اسناد از ابن تغلب روایت نموده، او گفته که: صادق علیه السلام فرمود که: «در اسلام دو خون هست که ریختن آنها از جانب خدای عزّ و جلّ حلال است که هیچ کس با حکم خدا در آنها حکم نمی‌کند، تا اینکه خدا قائم علیه السلام را که از اهل بیت است، برانگیزاند. پس او در خصوص آن دو خون با حکم خدای عزّ و جلّ حکم می‌کند، به نوعی که شاهد نمی‌طلبد. یکی از آنها این است که: زانی محصن را رجم می‌کند. و دوّم: آنکه کسی را که زکات ندهد گردن می‌زند».<sup>(۴)</sup>

۱ - غیبت نعمانی، ص ۲۳۸، ح ۲۹، ما روی فی صفة علیه السلام.

۲ - بصائر الدرجات، جزء چهارم، ص ۱۸۸، ح ۵۴.

۳ - کمال الدین، ج ۲، ص ۶۷۱، ح ۲۰، نوادر الکتاب.

۴ - مدرک پیشین، ح ۲۱.

در کتاب مذکور، با این اسناد از ابن تغلب، او از صادق روایت نموده که، آن حضرت فرمود: «گویا در پشت نجف اشرف قائم علیه السلام را می بینم که با اسب سیاه و سفید، یعنی: ابلق که در پیشانی آن تا بگلویش سفیدی هست، سوار شده بعد از آن این اسب او را چنان می تکاند، که اهل هیچ شهر نمی ماند مگر اینکه گمان می کنند که آن حضرت در آن شهر در نزد ایشان است. پس وقتی که پرچم بیرق رسول خدا صلی الله علیه و آله را گشود، سیزده هزار ملک پایین می آیند، همه به ظهور آن حضرت منتظر می باشند، و آن ملکهها آناند که در کشتی با نوح علیه السلام بودند، و آناند که با ابراهیم خلیل علیه السلام بودند در وقتی که به آتش انداخته شد، و آناند که با عیسی علیه السلام بودند در وقتی که به آسمان برده شد. و از جمله ایشان چهار هزار ملک که پی یکدیگر آیند و علامت و نشانه دارند، و در جنگ با آن نشانه شناخته می شوند، و سیصد و سیزده ملکند که در دعوی بدر نازل شده بودند. و از جمله ایشان چهار هزار ملک است که برای جهاد نمودن در پیش روی امام حسین علیه السلام فرود آمدند و به قتال مآذون نشدند، پس به آسمان بالا رفتند برای اینکه اذن جهاد حاصل کنند. وقتی که فرود آمدند دیدند که آن حضرت شهید شده، پس ایشان پژمرده و غبار آلود در نزد قبر امام حسین علیه السلام تا روز قیامت گریه می کنند و مابین قبر آن حضرت و آسمان محل آمد و رفت ملائکه است»<sup>(۱)</sup>.

در کتاب مذکور، با این اسناد از ابن تغلب، او از ثمالی روایت نموده، او گفته که: باقر علیه السلام فرمود: «گویا قائم علیه السلام را می بینم که در پشت نجف کوفه ظهور نموده؛ پس چون در نجف ظهور می کند، پرچم و بیرق رسول خدا را می گشاید. چون آن بیرق از ستونهای عرش خداست و پرچمش از نصرت الهی با آن رو بسوی کسی گذاشته نمی شود مگر اینکه خدا او را هلاک می گرداند، یعنی: اگر آن بیرق را بردارند و بسوی هر دشمن متوجه شوند هر آینه خدا او را هلاک می گرداند.

راوی گوید که: به خدمت آن حضرت عرض کردم که: بیرق رسول خدا پیش از ظهور

در نزد آن حضرت می باشد یا اینکه در وقت ظهورش به او داده می شود؟ فرمود: آری، در وقت ظهورش آن را جبرئیل می آورد.<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، از ماجیلویه، او از عمش، او از کوفی، او از پدرش، او از محمد بن سنان، او از منضل بن عمر روایت کرده، او گفته که: صادق آل محمد علیهم السلام فرمود: «گویا قائم عجله را در بالای مهر کوفه می بینم در حالتی که اصحاب او که سیصد و سیزده نفر مرد که به قدر اصحاب بدرند، در اطرافش می باشند، و ایشانند صاحبان ولایت و دوستی ما و ایشانند حکام خدا در روی زمین بر مخلوقاتش. پس آن حضرت از زیر قبایش مکتوبی که با مهر طلا سر به مهر شده بیرون می آورد و آن عهدنامه ای است از رسول خدا صلی الله علیه و آله. وقتی که اصحاب آن حضرت عهدنامه را می بینند، مانند گوسنند از سر او متفرق و پراکنده می شوند. و از ایشان در خدمت آن حضرت کسی نمی ماند، مگر وزیر و یازده نفر نقیب چنان چه این مقدار در نزد موسی بن عمران ماند. پس آنان که متفرق می شوند، در اطراف زمین می گردند و چاره ای ندی جویند، باز به خدمت آن حضرت برمی گردند. به خدا سوگند یاد می کنم هر آینه من می دانم آن سخن را که قائم عجله با ایشان می گوید و ایشان را انکار کرده از او می گیرند.<sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور، از پدرش، او از سعد، او از احمد بن حسین، او از محمد بن جمهور، او از احمد بن ابی هراسه، او از ابراهیم بن اسحاق، او از عبدالله بن حماد، او از عدرو بن شمر، او از جابر، او از باقر عجله روایت نموده که، آن حضرت فرمود: «گویا اصحاب قائم عجله را می بینم که مابین مشرق و مغرب احاطه نموده مسلط گشته اند. و هیچ چیز نمی باشد، مگر اینکه به ایشان مطیع و منقاد می شود. حتی درندگان روی زمین و درندگان مرغان همه چیز رضا جویی ایشان را می کند. حتی زمینی بر زمین دیگر فخر می کند و می گوید که: امروز مردی از اصحاب قائم عجله از روی من گذشت.<sup>(۳)</sup>

۱ - مذکر پیشین، ص ۶۱۲ - ج ۲۳.

۲ - مذکر پیشین، ج ۲۵.

۳ - مذکر پیشین، ص ۶۱۳ - ج ۲۵ مکرر.

در کتاب مذکور، از ابن مسرور، او از ابن عامر، او از عمش، او از ابن ابی عمیر، او از علی بن ابی حمزه، او از ابی بصیر روایت کرده، او گفته که: صادق علیه السلام فرمود که: «لوط علیه السلام به قوم خود نمی گنت که: کاشکی مرا قوتی می شد که به سبب آن بر شما غالب می شدم. یا اینکه در جایگاه سخت و شدید مأوی می گرفتم و به آن پناه می بردم مگر از راه آرزو نمودنش قوت قائم علیه السلام را، و او به یاد نیاورده مگر شدت و سختی اصحاب قائم علیه السلام را، زیرا که به هر مرد از اصحاب آن حضرت قوت چهل مرد داده می شود و دلش از پاره های آهن سخت تر می باشد، و اگر به کوههایی که از آهنند بگذرند، هر آینه آنها را قطع می کنند، و دست از شمشیر زدن بر نمی دارند، تا وقتی که خدا راضی می شود»<sup>(۱)</sup>.

در کتاب مذکور، از ماجیلویه، او از محمد بن یحیی، او از محمد بن حسین، او از محمد بن اسماعیل، او از ابی اسماعیل سراج، او از جعفر بن بشیر، او از منضل بن عمر، او از صادق علیه السلام روایت نموده که: از آن حضرت شنیدم می فرمود که: «آیا می دانی که پیراهن یوسف علیه السلام چه بود؟ عرض کردم: نه، فرمود: وقتی که برای ابراهیم علیه السلام آتش سوزانیده شد که او را به آتش اندازند، جبرئیل علیه السلام با این پیراهن به او نازل گردید و آن را بر او پوشانید و به سبب آن، گرمی و سردی با او ضرر نرسانید. وقتی که وفات او رسید آن را در میان بازوبندی کرده به بازوی اسحاق بست و او به بازوی یعقوب علیه السلام و چون یوسف متولد شد، یعقوب علیه السلام به بازوی وی بست و آن در بازوی او بود تا وقتی که ماجرای او به آن جا که قضیه اش مشهور است منجر گردیده است. چون یوسف علیه السلام آن را از میان بازوبند او در آورد، یعقوب علیه السلام بوی آن را دریافت، این است قول خدای تعالی:

﴿ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَن تَفَنَّدُون. ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: بدرستی که بوی یوسف به مشامم می رسد، کاشکی مرا در این سخن تکذیب

۱- مذکور پیشین، ج ۲۶.

۲- سوره یوسف: آیه ۹۴.

نکنید. پس آن همین پیراهن بود از بهشت آورده شده. عرض کردم که: فدای تو شوم! آن پیراهن از یوسف علیه السلام به که منتقل گردید؟ فرمود: به اهلش، و آن نزد قائم علیه السلام می باشد در وقت خروجش. بعد از آن فرمود که: هر پیغمبری که به علمی یا غیر آن وارث شد، هر آینه آن به محمد صلی الله علیه و آله منتهی گردید و به او رسید.<sup>(۱)</sup>

در کتاب «خرایج» از مفضل، مثل این حدیث را روایت نموده.<sup>(۲)</sup>

در کتاب «کمال الدین» با این اسناد از مفضل بن عمر، او از ابی بصیر روایت کرده، او گفته که: صادق علیه السلام فرمود که: «چون کارها به دست صاحب این امر می رسد، خدای تعالی جایهای پست و گود زمین را بلند، و جایهای بلند را پست می گرداند تا اینکه دنیا در نزد او به منزله کف دستش مسطح و هموار می شود، پس هر که از شما از جایگاه دور به سویی نگاه کند، هر آینه آن را می بیند.»<sup>(۳)</sup>

در کتاب مذکور، از ابن مسرور، او از ابن عامر، او از معلی، او از وشاء، او از مثنی حنّاط، او از قتیبه اعشی، او از ابن ابی یغفور، او از غلام بنی شیبان، او از باقر علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «چون قائم علیه السلام ما قیام می کند، دست مبارکش را بر سرهای بندگان خدا می گذارد، پس از یمن آن دست مبارک، عقلهای ایشان بر سرهایشان جمع می شوند و کمال به هم می رسانند.»<sup>(۴)</sup>

کلینی در کتاب «کافی» از حسین بن محمد، او از معلی، مثل این را روایت کرده.<sup>(۵)</sup> جعفر بن محمد بن قولویه در کتاب «کامل الزیارة» از حسین بن محمد بن عامر، او از احمد بن اسحاق، او از سعدان بن مسلم، او از عمر بن ابان، او از ابان بن تغلب، او از

۱- کمال الدین، ج ۲، ص ۶۷۴، ح ۲۸.

۲- خراج زاوندی، ج ۲، ص ۶۹۳، ح ۶، فی اعلام صاحب الزمان علیه السلام.

۳- کمال الدین، ج ۲، ص ۶۷۴، ح ۲۹، نوادر الکتاب.

۴- مدرک پیشین، ص ۶۷۵، ح ۳۰.

۵- کافی، ج ۱، ص ۲۵، ح ۲۱، کتاب العقل و الجهل.



صادق علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود: «گویا قائم علیه السلام را در نجف کوفه می بینم در حالتی که زره رسول خدا صلی الله علیه و آله را می پوشد و به آن تکان می دهد، به نوعی که به قامت مبارکش راست می شود، و آن را با خداجه‌ای از استبرق می پوشاند، و به اسب سیاهی که در میان دو چشمش سفیدی هست سوار می شود.

پس اسب آن حضرت را چنان می تکاند که هیچ اهل از اهالی شهرها نمی مانند مگر اینکه او را در شهرهای خودشان در نزد خودشان می بینند. بعد از آن پرچم بیرق رسول خدا صلی الله علیه و آله می گشاید. چوب آن از ستونهای عرش الهی است و مابقی آن نصرت خدا، و آن بسوی هیچ چیز برده نمی شود مگر اینکه خدا آن را هلاک می گرداند. یعنی: به هر سوکه با آن بیرق رو بگذارند، فتح می کند. و چون آن حضرت آن بیدق را می جنباند، مؤمنی باقی نمی ماند، مگر اینکه این فرح و شادی به قبرش داخل می گردد. این در وقتی است که مؤمنان در قبرها به زیارت یکدیگر می روند و به یکدیگر با قیام قائم علیه السلام مژده می دهند. و به خدمت آن حضرت سیزده هزار و سیصد و سیزده ملک پایین می آیند.

عرض کردم که: همه ایشان ملائکه اند؟ فرمود: آری، ایشان آناند که با نوح در کشتی بودند، و آناند که با ابراهیم علیه السلام بودند در وقتی که به آتش انداخته گردید، و آناند که با موسی علیه السلام بودند در وقتی که دریا را برای گذشتن بنی اسرائیل شکافت، و آناند که با عیسی علیه السلام بودند در وقتی که خدای تعالی او را بسوی خود بالا برد. و از جمله ایشان چهار هزار ملکند که با رسول خدا بودند، و علامت و نشانه دارند که به آن نشانه در جنگ شناخته می شوند، و هزار ملکند که از پی یک دیگر آیند و سیصد، و سیزده ملک است که در دعوی بدر بودند. و از جمله ایشان چهار هزار ملائکه اند که برای جهاد در خدمت امام حسین علیه السلام از آسمان فرود آمدند؛ و لیکن به جهاد مأذون نشدند پس پریشان حال غبار آلود در نزد قبر مطهر آن حضرت ماندند و تا روز قیامت بر او گریه می کنند، و رئیس شان ملکی است منصور نام. و هیچ زیارت کننده آن حضرت نمی شود، مگر اینکه به او استقبال می کنند، و هیچ وداع کننده او نمی باشد، مگر

به بدرقه و مشایعت او می‌روند. در آن جا هیچ بیماری نمی‌باشد مگر اینکه به عیادتش می‌روند، و هیچ کسی نمیرد مگر اینکه بر او نماز می‌گذارند، و بعد از وفاتش مغفرت و آمرزش می‌طلبند. و همه این ملائکه در زمینند و به قیام قائم ﷺ تا وقت خروجش منتظرند.

محمد بن ابراهیم در کتاب «الغیبه» از عبدالواحد، او از محمد بن جعفر، او از ابی جعفر همدانی، او از موسی بن سعدان، او از عبدالله بن قاسم، او از عمر بن ابان، مثل این را روایت نموده.<sup>(۱)</sup>

و از ابن عتده، او از علی بن حسن، او از حسن و محمد بن پسران علی بن یوسف، ایشان از سعدان بن مسلم، او از ابن تغلب، مثل این را نقل نموده.<sup>(۲)</sup>

**مؤلف گوید که:** برای لفظ خداجه معنی مناسب نیافتم. در کتاب محمد بن ابراهیم به جای خداجه، خداعه نوشته. و دور نیست اینکه از خدع و ستر مأخوذ شده باشد، یعنی: لباسی که زره را می‌پوشاند یا لباسی که خدعه و فریب می‌دهد. زیرا که زره در زیرش مستور است، چون دشمن او را می‌بیند، بی‌زره خیال می‌کند. ممکن است که خداجه تصحیف خداجه و خلاج باشد بر وزن کتان، و آن نوعی است از پارچه که خطها و راههای دراز دارد و بودن آن از استبرق خالی از اشکال نیست، و گمان هست که مراد از پارچه‌ای باشد که با پنبه قاتی شده؛ یعنی: قدری از آن ابریشم است و قدری رشته پنبه.

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از فضل، او از علی بن حکم، او از مشی، او از ابی بصیر روایت نموده، او گفته که: صادق ﷺ فرمود که: «هر آینه خدای تعالی با این امر یعنی: به قیام قائم ﷺ یاری می‌کند با جماعتی که ایشان را از دین اسلام بهره‌ای نیست؛ و اگر امر بیاید، یعنی: قائم ﷺ خروج نماید، هر آینه از این دین بیرون می‌رود

۱ - غیبت نعمانی، ص ۳۱۰، ح ۵. فی آن رابته رسول الله تکرین مع القائم ﷺ.

۲ - مدرک پیشین، ص ۳۰۹، ح ۴.

کسانی که امروز در مقام پرستش بتانند»<sup>(۱)</sup>

مؤلف علیه السلام بیانی برای این حدیث ایراد نموده و گفته: چنان است که مراد از این حدیث این باشد که بسیاری از اعرانی و یاری کنندگان حق و یاوران مذهب تشیع در این روز قیام قائم علیه السلام جماعتی اند که در دین اسلام برای آنها بهره‌ای نیست، و اگر این امر ظاهر شود و قائم علیه السلام خروج کند هر آینه از این دین می‌روند کسانی که همه خلائق می‌دانند که ایشان در نفس الامر یا در ظاهر، پرستش بتها می‌کردند، و خلائق ایشان را در باب ایمان خیال می‌نمودند. یا مراد این است که از این دین بیرون می‌روند کسانی که در وقت ظهور آن حضرت به بت پرستی مشغول می‌شوند، و بعد از این می‌آید چیزی که معنی دوم را تأیید می‌کند. دور نیست که مراد این باشد که: در اول این بت پرست بوده‌اند لیکن با آن حضرت خروج می‌کنند. پس در فهمیدن معنی این حدیث تأمل بکن.

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از فضل، او از حمائی، او از محمد بن فضیل، او از اجلح، او از عبدالله بن هذیل روایت کرده، او گفته که: «قیامت قیام نمی‌کند تا وقتی که مؤمنان در کوفه جمع شوند»<sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور، از فضل، او از ابن ابی عمیر و ابن بزیع، ایشان از منصور بن یونس، او از اسماعیل بن جابر، او از ابی خالد کابلی، او از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «چون قائم علیه السلام داخل کوفه می‌شود، هیچ مؤمن نمی‌باشد مگر اینکه در آن جا می‌باشد یا اینکه به آن جا می‌آید، و این سخن قول امیر المؤمنین علیه السلام است. و قائم علیه السلام به اصحاب خویش می‌فرماید که: با ما بسوی این طغیان کننده بیایید، پس وی می‌رود»<sup>(۳)</sup>

۱ - غیبت شیخ طوسی، ص ۴۵۰، ح ۴۵۴، علائم الظهور.

۲ - مدرک پیشین، ص ۴۵۱، ح ۴۵۵.

۳ - مدرک پیشین، ص ۴۵۵، ح ۴۶۴.

**مؤلف گوید که:** کلام گذشته و این سخن قول امیر المؤمنین علیه السلام از کلام ابی جعفر علیه السلام است، و احتمال هست به اینکه کلام راوی باشد. و گمان چنان است که مراد از طغیان کننده سفیانی باشد.

در کتاب مذکور، از جماعتی ایشان از تلعبری، او از علی بن حبشی، او از جعفر بن محمد بن مالک، او از احمد بن ابی نعیم، او از ابراهیم بن صالح، او از محمد بن غزال، او از مفصل بن عمر روایت کرده، او گفته که: از صادق علیه السلام شنیدم می فرمود که: «چون قائم علیه السلام ما قیام می کند، زمین با نور پروردگار خود نورانی و روشن می شود، و بندگان از روشنایی آفتاب مستغنی و بی احتیاج می باشند، و هر مرد در ایام خلافتش به حدی عمر می کند که هزار نفر اولاد ذکور از او متولد می شود و هیچ اناث در میان آن هزار نفر متولد نمی گردد، و مسجدی در پشت کوفه بنا می کند که برای آن هزار در می باشد، و خانه های به رودخانه کربلای معلّی و به شهر حیره متصل می شوند. پس سواد آن به حدی بزرگ می شود که مرد روز جمعه برای دریافتن نماز جمعه به اشتر تندرو سوار می شود، باز نماز جمعه روز جمعه را در نمی یابد.»<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، از ابی محمد محمدی، از محمد بن علی بن فضل، او از پدرش، او از محمد بن ابراهیم بن مالک، او از ابراهیم بن بنان خثعمی، او از احمد بن یحیی بن معتمر، او از عمرو بن ثابت، او از پدرش، او از باقر علیه السلام در حدیث طولانی روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «قائم علیه السلام اراده می کند که داخل کوفه شود در حالتی که در آن جا سه بیرق می باشد با هم مخالف. پس همه آنها به آن حضرت مطیع می شوند. پس او داخل کوفه می شود تا اینکه به بالای منبر می رود و خطبه ای ادا می نماید و خلائق از بسیاری گریه آن حضرت نمی فهمند که او چه می گوید. این است معنی قول رسول خدا صلی الله علیه و آله که گویا حسنی را با حسینی یعنی: شخصی را از اولاد امام حسین علیه السلام که قائم علیه السلام باشد می بینم که بیرق را برافراشته؛ هر یکی ادعای خلافت می کنند. پس حسنی بیرق را به حسینی تسلیم می کند.

۱ - مدرک پیشین، ص ۴۶۷، ج ۴۸۴، فی ذکر صفات علیه السلام.

بعد از آن ابی جعفر علیه السلام فرمود که: چون جمعه دوّم می‌رسد، خلایق به خدمت آن حضرت عرض می‌کنند که: یا بن رسول الله! نماز در پشت سر تو شبیه است به نمازی که در پشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم - یعنی: در کثرت و ازدحام - و مسجد به ما وسعت ندارد و ما را نمی‌گیرد. آن حضرت می‌فرماید که: من برای شما طالب و جویای پاره‌ای چیزها هستم. پس به سمت نجف اشرف بیرون می‌رود و طرح مسجدی می‌اندازد که برای آن هزار در می‌باشد و همه خلایق را می‌گیرد، و بنای محکمی در آن جا می‌کند و می‌فرستد در پشت سر قبر مطهر امام حسین علیه السلام برای اهل کوفه رودخانه‌ای می‌کنند که به سمت هر دو غریّ جاری می‌گردد؛ حتی به نجف اشرف می‌ریزد. و در سر آن رودخانه پلها و آسیاها ساخته می‌شوند، و گویا پیره زنی را از اهل کوفه می‌بینم که زنبیلی که در آن گندم هست بر سر گذاشته می‌رود و برای اینکه آن را در کربلا آرد نماید»<sup>(۱)</sup>.

ابو علی در کتاب «اعلام الوری» و شیخ مفید در کتاب «ارشاد» در روایت عمرو بن شمر از ابی جعفر علیه السلام مثل این را نقل کرده.<sup>(۲)</sup>

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از فضل، او از عثمان بن عیسی، او از صالح بن ابی الاسود، او از صادق علیه السلام روایت نموده که: در نزد آن حضرت ذکر مسجد سهله به میان آمد، فرمود که: «آگاه شوید! به درستی که آن جا منزل صاحب ما است در وقتی که با اهل و عیالش آن جا می‌آید».<sup>(۳)</sup>

کلینی در کتاب «کافی» از محمد بن یحیی، او از علی بن حسن، او از عثمان، مثل این حدیث را روایت نموده.<sup>(۴)</sup>

۱ - مدرک پیشین، ص ۴۶۸، ح ۴۸۵.

۲ - اعلام الوری طبرسی، ص ۴۶۰، فی ذکر سیرته عند قیامه علیه السلام و ارشاد شیخ مفید، ص ۳۶۲، فی ذکر علامات

ظهوره علیه السلام.

۳ - غیبت شیخ طوسی، ص ۴۷۱، ح ۴۸۸، ذکر بعض صفاته علیه السلام.

۴ - کافی، ج ۳، ص ۴۹۵، ح ۲، کتاب الصلوة، باب مسجد سهله.

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از فضل، او از ابن محبوب، او از عمرو بن شمر، او از جابر، او از ابی جعفر علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «هر که از شماها زمان قائم علیه السلام را دریابد، پس بگوید در وقتی که آن حضرت را می بیند: «السلام علیکم یا اهل بیت النبوة ومعدن العلم وموضع الرسالة»<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، از فضل، او از عبدالرحمان بن ابی هاشم، او از علی بن ابی حمزه، او از ابی بصیر، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «اصحاب موسی علیه السلام به رودخانه دچار گردیدند، و این است معنی قول خدای تعالی:

﴿ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِیْكُمْ بِنَهْرِ ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: بدرستی که خدای تعالی دچار کننده است، شماها را به رودخانه‌ای. و اصحاب قائم علیه السلام به مثل این دچار می شوند»<sup>(۳)</sup>

محمد بن ابراهیم در کتاب «الغیبه» از علی بن حسین، او از محمد عطار، او از محمد بن حسن رازی، او از محمد بن علی کوفی، او از ابن ابی هاشم، مثل این حدیث را نقل نموده.<sup>(۴)</sup>

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از فضل، او از عبدالرحمن، او از ابن ابی حمزه، او از ابی بصیر، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «قائم علیه السلام مسجد الحرام و مسجد رسول را تا بنایشان خراب می کند و بیت الله را بر می گرداند در مکان اصلی خود بنا می کند، و آن را در بالای بنای اصلی خود بر پا می دارد، و دستهای طایفه بنی شیبه را که دزد و دغلند می برد از دیوار کعبه می آویزد»<sup>(۵)</sup>

۱ - غیبت شیخ طوسی، ص ۴۱۱، ح ۴۹۰. ذکر بعض صفاته علیه السلام.

۲ - سوره بقره: آیه ۲۴۹.

۳ - غیبت شیخ طوسی، ص ۴۱۲، ح ۴۹۱.

۴ - غیبت نعمانی، ص ۳۱۶، ح ۱۳، من روی فی حبش الغضب.

۵ - غیبت شیخ طوسی، ص ۴۱۲، ح ۴۹۲. ذکر بعض صفاته علیه السلام.

در کتاب مذکور، از فضل، او از علی بن حکم، او از سفیان جریری، او از ابی صادق، او از ابی جعفر علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «دولت ما آخر دولتهاست، و هیچ صاحب دولت و سلطنت نمی‌باشد مگر اینکه پیش از دولت ما به سلطنت می‌رسد تا اینکه نگویند در وقتی که رفتار ما را با خلائق می‌بیند که: اگر ما هم به سلطنت برسیم مانند سلوک او رفتار می‌کنیم. و این است معنی قول خدای تعالی:

﴿ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: عاقبت کار برای متقیان است.<sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور، از فضل، او از عبدالرحمان بن ابی هاشم و حسن بن علی، او از ابی خدیجه، او از صادق علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «چون قائم علیه السلام ما قیام می‌کند، هر آینه با ما به غیر این رفتاری که حالا هست رفتار می‌کند.»<sup>(۳)</sup>

در کتاب مذکور، از فضل، او از علی بن حکم، او از ربیع بن محمد مسلمی، او از سعد بن ظریف، او از اصبع بن نباته روایت نموده، او گفته که: امیر المؤمنین علیه السلام در حدیث خود در وقتی که به مسجد کوفه رسید، و آن مسجد با سفال و خمها و گل ساخته شده بود، فرمود که: «وای بر کسی که تو را خراب نمود، و وای بر کسی که تو را با چیز پخته - یعنی: سفال و غیر آن - بنا کرد و قبله نوح علیه السلام را تغییر داد، و طوبی و گوارا باد برای کسانی که با قائم اهل بیت من به خراب کردن تو حاضر می‌شوند. ایشان برگزیدگان این امت‌اند که با نیکوکاران این عترت - یعنی: عترت من - می‌باشند.»<sup>(۴)</sup>

در کتاب مذکور، از فضل او از عبدالرحمان بن ابی هاشم، او از علی بن ابی حمزه، او از ابی بصیر، در حدیث خود که ما آن را مختصر کردیم روایت نموده، او گفته که:

۱ - سوره اعراف: آیه ۱۲۸.

۲ - غیبت شیخ طوسی، ج ۴۹۳.

۳ - مدرک پیشین، ص ۴۷۳، ج ۴۹۴.

۴ - مدرک پیشین، ج ۴۹۵.

«چون قائم علیه السلام ما قیام می نماید، داخل کوفه می شود و امر می فرماید آن چهار مسجد را تا با اصل بنایش خراب می کنند، و آنها را مانند عریش موسی علیه السلام عریش می سازد. و آن چادری است از پوست و دیوارهای مساجد همه بی کنگره می باشند به راههای بزرگ وسعت می دهد به نوعی که پهنی هر یکی شصت ذراع می باشد، و هر مسجدی که در سر راهست خراب می کند و هر روزنه ها و پنجره ها و مبرزها و ناودانها را که مشرف به راهند بر هم می زند. و خداوند عالم در زمان آن حضرت به فلک امر می فرماید، در حرکتش آهسته و بطیء می شود، حتی یک روز در زمانش به قدر ده روز و یک ماه به قدر ده ماه و یک سال به قدر ده سال از سالهای شما می باشد.

بعد از آن نمی گذرد، مگر اندکی تا اینکه ده هزار نفر از خارجیان غلامان در رمیله دسکره و آن نام جایی است بر آن حضرت خروج می کنند، و شعار ایشان: یا عثمان یا عثمان گفتن است. پس در آن وقت آن حضرت مردی را از دوستانش می خواند و شمشیر خود را به گردنش حمایل می کند و به جنگ ایشان می فرستد. پس او بسوی ایشان بیرون می رود و همه ایشان را به قتل می رساند و احدی از ایشان باقی نمی ماند. بعد از آن متوجه سمت کابل شاه می شود، و آن شهری است که احدی غیر از آن حضرت آن را فتح نکرده و مسخر نگردانیده. پس آن جا را مسخر می کند. بعد از آن به کوفه متوجه می شود و در آن جا فرود می آید و خانه اش در آن جا می باشد، و هفتاد قبیله را از قبایل عرب از کوفه به جای دیگر یا از جای دیگر به کوفه می کوچاند، تا آخر حدیث»<sup>(۱)</sup>.

و در حدیث دیگر وارد شده که آن حضرت قسطنطنیه را و ممالک و شهرهای چین را فتح می کند.<sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور، از فضل، او از علی بن اسباط، او از پدرش اسباط بن سالم، او از

۱ - مدرک پیشین، ص ۴۷۵، ح ۴۹۸.

۲ - مدرک پیشین، ص ۴۷۶، ح ۴۹۹.



موسی بن ابار، او از صادق آل محمد علیهم السلام روایت نموده، آن حضرت فرمود که: «از عرب پرهیزید، زیرا که در خصوص ایشان خبر بدی هست و آن این است که: آگاه شوید! بدرستی که قائم علیه السلام با احدی از ایشان خروج نخواهد نمود».<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، از فضل، او از عبدالرحمان بن ابی هاشم، او از عمر بن ابی مقدم، او از عمران بن ظبیان، او از حکیم بن سعد، او از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود که: «اصحاب مهدی علیه السلام همه جوانانند، و پیر در میانشان نیست مگر به قدر سرمه چشم و به قدر نمک در طعام، و معلوم است اینکه کمترین توشه نمک است».<sup>(۲)</sup>

محمد بن ابراهیم، در کتاب «الغیبه» از علی بن حسین، او از محمد بن یحیی، او از محمد بن حسن رازی، او از محمد بن علی کوفی، او از عبدالرحمان بن ابی هاشم، مثل این حدیث را نقل کرده.<sup>(۳)</sup>

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از فضل، او از احمد بن عمر بن مسلم، او از حسن بن عقبه نهمی، او از ابی اسحاق بنا، او از جابر جعفی روایت کرده، او گفته که: باقر علیه السلام فرمود که: «سیصد و سیزده نفر که به قدر اصحاب بدرند، در میان رکن و مقام به قائم علیه السلام بیعت می کنند. نجبا در میانشان از اهل مصرند، و ابدال از اهل شام، و اخیار از اهل عراق. پس آن حضرت هر قدری که خدا خواسته است خلافت می کند».<sup>(۴)</sup>

در کتاب مذکور، از فضل، او از محمد بن علی، او از وهیب بن حفص، او از ابی بصیر روایت کرده، او گفته که: از صادق علیه السلام شنیدم می فرمود که: امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود که: «خلاقی روز به روز دین را ناقص می کنند، به حدی که نام خدا هیچ مذکور نمی شود».

۱- مدرک پیشین، ج ۵۰۰.

۲- مدرک پیشین، ج ۵۰۱.

۳- غیبت نعمانی، ص ۳۱۵، ج ۱۰، ما روی فی جیش الغضب.

۴- غیبت شیخ طوسی، ص ۴۷۶، ج ۵۰۲، ذکر بعض صفاته علیه السلام.

چون امر بدین جا منجر شد، بزرگ از اهل فتنه جدایی نموده به میان اهل دین و اتباع خود می‌رود، یا اینکه با تابعانش در دین خود ثابت قدم می‌باشند. و خداوند عالم قومی را از اطراف زمین بر می‌انگیزاند، مانند ابرهای وقت پاییز می‌آیند. به خدا سوگند یاد می‌کنم هر آینه خود ایشان را و نامهایشان را و قبیله‌هایشان را و نام امیرشان را می‌شناسم، و ایشان قومی اند که خدا به هر نهج که بخواهد ایشان را برمی‌انگیزاند، از هر قبیله یک مرد یا دو مرد یا نه مرد و بیشتر از یک قبیله نمی‌آید. ایشان در حالتی که سیصد و سیزده نفرند به قدر اصحاب بدر از اطراف عالم می‌آیند. و این است معنی قول خدای عزّ و جلّ:

﴿ اَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: در هر جا باشید، خداوند کردگار شما را می‌آورد، بدرستی که خدا بر همه چیز قادر و توانا است. پس خدا ایشان را جمع می‌کند. به نوعی که اگر مردی ایشان مانند درویشان کمند و حدت انداخته باشد فرصت نمی‌یابد که آن را وا بکند تا بعد از آن خدا او را به آن جا می‌رساند.<sup>(۲)</sup>

امام رضا علیه السلام در کتاب صحیفه خود از پدران گرامش علیهم السلام روایت نموده که علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود که: «هر که در آخر زمان با ما بجنگد، به منزله این است که تابع دجال شده با ما جنگیده.

ابو قاسم طائی گفته که: از امام رضا علیه السلام پرسیدم که: در آخر زمان کیانند که با امام می‌جنگند؟ فرمود: کسانی که با صاحب عیسی بن مریم که مهدی علیه السلام باشد می‌جنگند.»

در کتاب «خرایج» از ابی سعید خراسانی، او از صادق علیه السلام، او از پدرش امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «چون قائم علیه السلام در مکه قیام نمود و اراده کرده که به سمت کوفه بیاید، منادیش ندا می‌کند که: احدی از شما خوردنی

۱ - سوره بقره: آیه ۱۴۱.

۲ - غیبت شیخ طوسی، ص ۴۷۱، ج ۵، ص ۵۰۳.

و آشامیدنی با خود برنندارد. و آن حضرت سنگ حضرت موسی علیه السلام را که دوازده چشمه از آن منجر می شد با لشکر بر می دارد، و به هیچ منزل فرود نمی آید مگر اینکه آن را نصب می کند. پس چشمه ها از آن جاری می شوند، هر که گرسنه باشد، سیر و هر که تشنه باشد، سیر آب می گردد. پس آن سنگ توشه ایشان می باشد. پس می آیند تا اینکه در نجف که در جایگاه آشکار کوفه است فرود می آید، پس چون در آن جا فرود آمدند، آن سنگ آب و شیر بیرون می آید. پس هر که گرسنگی داشته باشد سیر می شود و هر که تشنه باشد سیر آب می گردد.<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، آورده که از ابن محمد بن عبدالحمید، او از ابی جمیل، او از ابی بکر حضرمی، او از باقر علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «هر که از آفت رسیدگان قائم اهل بیت مرا دریابد، از آفت بری شده و شنا می یابد؛ و هر که ضعف بدن داشته باشد، به دیدن آن حضرت بدنش قوت می گیرد.»<sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور، از ابی بکر حضرمی، او از عبدالملک بن اعین روایت نموده، او گفته که: در خدمت باقر علیه السلام نشسته بودم پس برخاسته راست نشستم و بردست خود تکیه نمودم و گریستم و گنتم که: امید چنان داشتم که این امر را دریابم در حالتی که بدنم قوت داشت. آن حضرت فرمود: «آیا راضی نمی شوید با اینکه دشمنان شما یکدیگر را بکشند و شما در خانه های خود در امن باشید؟ بدرستی که هر گاه صاحب این امر خروج نماید، هر آینه به هر مردی از شما قوت چهل مرد داده می شود، و دل های شما مانند پاره آهن می باشند؛ به نوعی که اگر آنها را به کوهها بزنند هر آینه شکافته می شوند، یا اینکه اگر با آن دلها به شکافتن کوهها عزم بکنید هر آینه آن برای شما میسر و ممکن می باشد، و شما در آن وقت حکام روی زمین و خزینه داران آن خواهید شد.»<sup>(۳)</sup>

۱- خرائج راوندی، ج ۲، ص ۶۹۰، ح ۱، فی اعلام الامام صاحب الزمان علیه السلام.

۲- مدرک پیشین، ص ۱۳۹، ح ۵۴، نوادر المعجزات.

۳- مدرک پیشین، ص ۱۳۹، ح ۵۵.

کلینی در کتاب «کافی» از محمد بن یحیی، او از ابن عیسی، او از اهوازی، او از فضاله، او از ابن عمیره، او از حضرمی، مثل این را نقل کرده.<sup>(۱)</sup>

در کتاب «خرایج» از محمد بن عیسی، او از صفوان، او از مثنی، او از عمرو بن شمر، او از جابر روایت کرده، او گفته که: صادق علیه السلام فرمود: «بدرستی که خدای تعالی بیم و ترس را از دل‌های شیعیان ما برمی‌دارد و در دل‌های دشمنان ما قرار می‌دهد. پس هر یکی از شیعیان ما از نیزه گذرنده‌تر و از شیر دلیرتر می‌باشد. دستش با نیزه و شمشیر می‌زند و با پاهایش پایمال می‌گرداند.»<sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور، از محمد بن عیسی، او از صفوان، او از مثنی، او از ابی خالد کابلی، او از باقر علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «چون قائم علیه السلام ما قیام می‌کند، دست مبارکش را بر سر بندگان خدا می‌گذارد. پس با آن دست گذاشتن عقل‌های ایشان را در سرهایشان جمع و اخلاقشان را کامل می‌گرداند.»<sup>(۳)</sup>

در کتاب مذکور، از ایوب بن نوح، او از عباس بن عامر، او از ربیع بن محمد، او از ابی ربیع شامی روایت کرده، او گفته که: از صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود: «بدرستی که چون قائم علیه السلام ما قیام می‌نماید، خداوند عالم به گوشها و چشم‌های شیعیان به نوعی قوت عطا می‌فرماید که آن قوت در میان ایشان و قائم علیه السلام پیک و قاصد می‌شود. آن حضرت با ایشان سخن می‌گوید، ایشان می‌شنوند و ایشان به آن حضرت در حالتی که در جای خویش نشسته نگاه می‌کنند، او را می‌بینند.»<sup>(۴)</sup>

کلینی در کتاب «کافی» از ابو علی اشعری، او از حسن بن علی کوفی، او از عباس بن عامر، مثل این را روایت کرده.<sup>(۵)</sup>

۱- کافی، ج ۸، ص ۲۹۴، ح ۴۴۹.

۲- خراج راوندی، ج ۲، ص ۸۴۰، ح ۵۶، نوادر المعجزات.

۳- مدرک پیشین، ح ۵۷.

۴- مدرک پیشین، ح ۵۸.

۵- کافی، ج ۸، ص ۲۴۰، ح ۳۲۹.

در کتاب «خرایج» از موسی بن عمر، او از ابن محبوب، او از صالح بن حمزه، او از ابان، او از صادق علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «علم بیست و هفت حرف است، و همه آن چه که پیغمبران آورده‌اند دو حرف است، و احدی از خلائق تا امروز چیزی غیر از آن دو حرف ندانست. پس وقتی که قائم علیه السلام ما قیام می‌کند آن بیست و پنج حرف را بیرون می‌آورد و در میان خلائق منتشر می‌کند. و آن دو در حرف را به آنها علاوه می‌نماید تا اینکه بیست و هفت حرف را در یک جا منتشر گرداند.»<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، از سعد، او از یقطینی، او از صفوان، او از ابی علی خراسانی، او از ابان بن تغلب، او از صادق علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود: «گویا مرغ سفیدی در بالای حجر الاسود می‌بینم، و از مابین آن مردی خروج می‌کند که به طریق حکم آل داود و سلیمان در میان خلائق حکم می‌کند و هیچ شاهد و بینه نمی‌طلبد.»<sup>(۲)</sup>

شیخ مفید در کتاب «ارشاد» از حجاج، او از ثعلبه، او از ابی بکر حضرمی، او از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود: «گویا قائم علیه السلام را در نجف کوفه می‌بینم در حالتی با پنج هزار نفر ملک از مکه تا به آن جا آمده، به نوعی که جبرئیل علیه السلام در سمت راست آن حضرت و میکائیل در سمت دست چپ او و مؤمنین پیش رویش می‌باشند، و او لشکرهای خویش را متفرق نموده شهر به شهر می‌فرستد.»<sup>(۳)</sup>

شیخ مفید در کتاب «ارشاد» در روایت مفضل نقل نموده که او گفت که: از صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود که: «چون قائم آل محمد علیه السلام قیام نمود، مسجدی در پشت کوفه بنا می‌کند و برای آن هزار در می‌گذارد و خانهای کوفه به نهر کربلای معلّی متصل می‌شوند.»<sup>(۴)</sup>

۱ - خراج راوندی، ج ۲، ص ۸۴۱ ح ۵۹، نوادر المعجزات.

۲ - مدرک پیشین، ص ۸۶۰ ح ۷۵.

۳ - ارشاد شیخ مفید، ص ۳۶۲، فی سیره علیه السلام من مکه الی الکوفه.

۴ - مدرک پیشین، ص ۳۶۲، فی سیره علیه السلام من مکه الی الکوفه.

در کتاب مذکور، ذکر نموده که عبدالکریم خثعمی روایت نموده و گفته که: به خدمت صادق علیه السلام عرض کردم که: قائم علیه السلام چه قدر زمان خلافت می کند؟ فرمود: «هفت سال، در آن وقت روزها و شبها طولانی می شوند حتی یک سال به قدر ده سال از سالهای شما می باشد. پس مدت خلافتش هفتاد سال از این سالهای شما می شود. وقتی که قیام آن حضرت نزدیک شد در ماه جمادی الثانی و ده روز هم از ماه رجب، چنان باران می بارد که خلائق مانند آن را هیچ ندیده اند. پس خدای تعالی به سبب آن باران گοشتها و بدنهای مؤمنان را در قبرهایشان می رویاند، گویا که ایشان را می بینم که از سمت جهنمه می آیند؛ در حالتی که مویهای خود را می تکانند تا اینکه از خاک و غبار پاک شوند.»<sup>(۱)</sup>

و منضّل بن عمر روایت کرده که: از صادق علیه السلام شنیدم می فرمود که: «چون قائم علیه السلام ما قیام می نماید، زمین با نور پروردگار خود نورانی و روشن می شود، و خلائق از نور و روشنایی آفتاب مستغنی و بی احتیاج می باشند، و تاریکی زایل می گردد. و مردم در ایام سلطنت آن حضرت بسیار عمر می کنند حتی برای او هزار نفر پسر متولد می شوند، و در میان ایشان هرگز اناث متولد نمی شود. و زمین خزینه های خود را آشکار می گرداند به نوعی که خلائق همه آنها را در روی زمین می بینند، و مرد در آن وقت کسی را می طلبد برای اینکه از مالش با او عطا نماید، تا اینکه صلّه رحم به جا بیاورد یا اینکه از وجه زکات چیزی به او بدهد. چنین کسی که اینها را از او قبول نماید پیدا نمی تواند بکند. خلائق به سبب آن چه که خدا از فضل خود به ایشان روزی کرده مستغنی و بی احتیاج می باشند.»<sup>(۲)</sup>

شیخ منید در کتاب «ارشاد» ذکر نمود که: منضّل بن عمر روایت کرده و گفته که: از صادق علیه السلام شنیدم می فرمود که: «وقتی که خدای تعالی قائم علیه السلام را به خروج نمودن

۱ - مدرک پیشین، ص ۳۶۳، فی ذکر مدة ملک الامام علیه السلام.

۲ - مدرک پیشین، ص ۳۶۳، فی ذکر مدة ملک الامام علیه السلام.

مأذون می فرماید، آن حضرت به بالای منبر می رود و خلائق را بسوی خود می خواند و ایشان را به خدا سوگند می دهد و بسوی حق خود می خواند و می گوید که: با سیرت و طریقه رسول خدا صلی الله علیه و آله با شما رفتار می کنم، و با عمل او با شما معامله می نمایم. پس در آن حال خداوند عز و جل جبرئیل را می فرستد. او به نزد آن حضرت در حضم نزول می کند. بعد از آن به خدمت آن حضرت عرض می کند که: خلائق را بسوی چه چیز دعوت می کنی؟ پس قائم علیه السلام به او خبر می دهد، جبرئیل علیه السلام گوید که: من اول کسی می باشم که به تو بیعت می کند، دستت را دراز کن تا بیعت کنم. پس دست مبارکش می گیرد و بیعت می نماید، در حالتی که آن سیصد و سیزده نفر به خدمتش می آیند و به او بیعت می کنند، و در مکه اقامت می فرماید تا وقتی که اصحابش به ده هزار نفر می رسند بعد از آن بسوی مدینه می آید.<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، ذکر نموده که عبدالله بن مغیره از صادق علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «چون قائم آل محمد صلی الله علیه و آله قیام می کند پانصد نفر از قریش می آورد و گردنهایشان را می زند، بعد از آن پانصد نفر دیگر می آورد و گردنهایشان را هم می زند، باز پانصد نفر از قریش می آورد تا شش مرتبه این را می کند. عرض کردم که: آیا عدد کشتگان در هر یکی از این سه مرتبه نیز پانصد نفر است؟ فرمود: آری و همه ایشان از طایفه قریش و از دوستان ایشانند.»<sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور، ذکر نموده که ابو بصیر روایت کرده که صادق علیه السلام فرمود که: «چون قائم علیه السلام قیام می فرماید، مسجد الحرام را تا به اصل بنایش خراب می کند، و مقام ابراهیم علیه السلام را برمی گرداند در مکان اصلی خود قرار می دهد، و دستهای طایفه بنی شیبه را قطع می کند و از در کعبه می آویزد، و در دیوار کعبه و در آن دستها می نویسد که: این طایفه از جمله دزدان کعبه بودند.»<sup>(۳)</sup>

۱- مذکور پیشین، ص ۳۶۴، فی سیرته علیه السلام.

۲- مذکور پیشین، ص ۳۶۴، فی سیرته علیه السلام.

۳- مذکور پیشین، ص ۳۶۴، فی سیرته علیه السلام.

در کتاب مذکور، آورده که: ابی الجارود در حدیث طولانی از باقر علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «چون قائم علیه السلام قیام می کند به سمت کوفه می رود. پس بیشتر از ده هزار نفر و کمتر از بیست هزار که ایشان را بُتْریه گفته می شود. و آن نام گروهی است از طایفه زیدیه. از کوفه بیرون می آیند در حالتی که اسباب جنگ در بر کرده اند و به آن حضرت می گویند که: از هر جا که آمده ای به آن جا برگرد ما را به اولاد فاطمه احتیاج نیست. پس آن حضرت شمشیر کشیده و همه ایشان را به قتل می رساند، بعد از آن داخل کوفه می شود و جمیع منافقان را که شگاکند، عرضه تیغ بی دریغ می گرداند و قصرها و عمارت‌هایشان را خراب می کند، و آنان را که با وی می جنگند به قتل می رساند تا به حدی که خدای عز و جل راضی شود».<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، ذکر نموده که ابو خدیجه از صادق علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «چون قائم علیه السلام قیام می کند امر تازه و احکام تازه چنان چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در اول اسلام خلائق را به امر جدید دعوت نمود».<sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور آورده که: علی بن عقبه از پدرش روایت کرده، او گفته: «وقتی که قائم علیه السلام قیام می کند، با عدالت حکم می نماید، و در عصر او ظلم و ستم از میان خلائق برداشته می شود، و راهها امن می باشند، و زمین برکتهای خویش را بیرون می آورد، و هر حق از باطل خود برگرداند می شود، و اهل هیچ دین باقی نمی ماند مگر اینکه اظهار اسلام می کنند و با ایمان مشهور و معروف می باشند. آیا نشنیده ای قول خدا سبحانه را:

**﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾**<sup>(۳)</sup>

یعنی: کسانی که در آسمانها و زمین هستند، از صمیم قلب به خداوند کردگار مطیع و منقاد می شوند، و برگشت شما بسوی او خواهد شد.

۱ - مدرک پیشین، ص ۳۶۴، فی سیرته علیه السلام.

۲ - مدرک پیشین، ص ۳۶۴، فی سیرته علیه السلام.

۳ - سوره آل عمران: آیه ۸۳.



و در میان خلائق به طریق حکم داود و محمد صلی الله علیه و آله حکم می کند. پس در این وقت زمین خزینه های خود را ظاهر و برکات خویش را آشکار می گرداند، و در این وقت مردی از شماها کسی پیدا نمی تواند بکند که صدقه ای با او بدهد، یا احسان در حق وی نماید. زیرا که همه مؤمنان، غنی و مالدار می باشند.

بعد از آن فرمود که: دولت ما آخر دولتها است، و هیچ طایفه که برای ایشان سلطنت مقرر شده باقی نمی ماند، مگر اینکه بیشتر از ما سلطنت می کنند، برای اینکه نگویند در وقتی که حسن سلک و رفتار ما را می بینند که: اگر ما هم به سلطنت برسیم، هر آینه به طریقه و سیرت ایشان رفتار می کنیم. و این است معنی قول خدای تعالی:

﴿ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: عاقبت کار برای متقیان است. پس آخر دولتها دولت ائمه علیهم السلام می باشد.<sup>(۲)</sup> در کتاب مذکور، ذکر نموده که: ابی بصیر از باقر علیه السلام در حدیث طولانی روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «چون قائم علیه السلام قیام می فرماید، به کوفه می آید و چهار مسجد در آن جا خراب می کند و مسجد کنگره دار روی زمین باقی نمی ماند مگر اینکه کنگره های آن را خراب می کند و آنها را بی کنگره می گذارد. و راههای بزرگ را - یعنی: شاه راهها را - وسیع می گرداند، و هر پنجره ای که مشرف به راه است آن را می شکنند، و میزابها را و ناودانها را که مشرف به راهها اند بر هم می زند، و بدعتی باقی نمی گذارد مگر اینکه آن را زایل می گرداند و بر می دارد، و سنتی باقی نمی گذارد مگر اینکه آن را برپا می دارد، و شهر قسطنطنیه و چین و کوههای دیلم را مسخر می گرداند. پس هفت سال در این خلافت درنگ می کند، مقدار هر سال ده سال است از سالهای شما. بعد از آن خدای تعالی هر چه می خواهد می کند.

راوی گوید که: به خدمت آن حضرت عرض کردم که: فدای تو شوم! سالها چگونه

۱ - سوره اعراف: آیه ۱۲۸، قصص: آیه ۸۳.

۲ - ارشاد شیخ منبذ، ص ۳۶۵، فی ذکر قیام القائم علیه السلام.

طولانی می شوند؟ فرمود که: خدای تعالی امر می فرماید: فلک را با درنگ و آهستگی حرکت می کند. پس از این جهت روزها و سالها طولانی می شوند. راوی گفت که: عرض کردم که: ایشان - یعنی: حکما و منجمان - چنین گویند که: اگر فلک تغییر بیابد فاسد و خراب می گردد. فرمود که: این سخن قول زندیقان و کافران است، و مسلمانان را به این قول راه نیست و حال آنکه خدای تعالی قمر را برای پیغمبر خود شق نمود - یعنی: دوپاره کرده - و پیشتر از رسول خدا ﷺ آفتاب را برای یوشع بن نون پس گردانید، و خدا درازی روز قیامت را خبر داده و فرموده که: مدت آن روز به قدر مدت هزار سال است از سالهای شما»<sup>(۱)</sup>.

در کتاب مذکور آورده که: جابر از باقر علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «چون قائم علیه السلام قیام می کند، خیمه ها و چادرهای برپا می دارد برای کسانی که قرآن را برای خلائق به نوعی که خدا آن را نازل گردانیده، تعلیم می کنند. و دشوارترین کارها حفظ همه آیات قرآن است در آن وقت، زیرا که با تألیف این قرآن مخالف است»<sup>(۲)</sup>.

در کتاب مذکور، ذکر نمود که: عبدالله عجلان از صادق علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «چون قائم آل محمد علیه السلام قیام می نماید، در میان خلائق حکم داودی می کند و به شاهد و بینه محتاج نمی شود، بلکه خداوند عالم به او الهام می کند. پس با علم خویش حکم می فرماید و به هر قوم خبر می دهد چیزی را که در دلهایشان پنهان داشته اند، و به محض نگاه کردن دوست خود را از دشمنش می شناسد و تمیز می دهد چنانچه خداوند کردگار می فرماید:

﴿ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ \* وَإِنَّهَا لِبِسْبِيلٍ مُّقِيمٍ ﴾<sup>(۳)</sup>.<sup>(۴)</sup>

۱ - مدرک پیشین، ص ۳۶۵، فی ذکر قیام قائم علیه السلام.

۲ - مدرک پیشین، ص ۳۶۵، فی ذکر قیامه علیه السلام.

۳ - سوره حجر: آیه ۷۵ و ۷۶.

۴ - ارشاد شیخ مفید، ص ۳۶۵، فی ذکر قیامه علیه السلام.

در کتاب مذکور، آورده که چنین روایت شده که: «مدّت دولت قائم علیه السلام نوزده سال است، روزها و ماههای آن و سالها چنان ذکر کردیم طولانی می باشند، و مدّت سلطنتش امری است که از ما پنهان داشته شده، و از آن امر پنهان به ما نرسیده است مگر مدّتی که خدا آن را مصحلت دانسته. پس ما به یکی از این دو امر - یعنی: نوزده سال یا هفت سال - یقین نداریم هر چند که به ذکر هفت سال روایت بسیار وارد گردیده»<sup>(۱)</sup>.

محمد بن مسعود در «تفسیر عیاشی» از رفاعه بن موسی روایت کرده، او گفته که: از صادق علیه السلام شنیدم می فرمود:

﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: اهل آسمانها و زمین به او مطیع و منقاد می شوند، پاره‌ای از صمیم قلب و پاره‌ای به اکراه. آن حضرت فرمود که: «وقتی که قائم آل محمد قیام کند مکانی در روی زمین باقی نمی ماند مگر اینکه کلمه طیبه «لا اله الا الله محمد رسول الله» در آن جا به آواز بلند گفته می شود»<sup>(۳)</sup>.

در تفسیر مذکور، از ابن بکیر روایت نموده، او گفته که: از ابوالحسن علیه السلام از قول خدای عزوجل پرسیدم:

﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً﴾<sup>(۴)</sup>

فرمود که: «در شأن قائم علیه السلام نازل شده، وقتی که آن حضرت بر یهود و نصاری و آنان که به ملائکه عبادت می کنند و بر زندیقان و مردتدان و کافران در شرق و غرب زمین خروج می کند و اسلام را بر ایشان تکلیف می نماید. پس هر که از ایشان به صمیم قلب اسلام را قبول نماید، او را به نماز و زکات و آن چیزی که مسلمانان به آن مأمور

۱ - مدرک پیشین، ص ۳۶۶، فی ذکر قیامه علیه السلام.

۲ - سوره آل عمران: آیه ۸۳.

۳ - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۳، ح ۸۱، در تفسیر سوره آل عمران.

۴ - سوره آل عمران: آیه ۸۳.

می شوند، و آن برای خدا در گردن او واجب است، امر می کند. و هر که اسلام نیاورد، گردنش را می زند، حتی در بلاد مشرق و مغرب احدی باقی نمی ماند، مگر اینکه به وحدانیت خدا اقرار می کند.

عرض کردم که: فدای تو شوم! خلائق بسیارند چگونه می شود که همه ایشان را به اسلام بیاورد یا به قتل رساند؟ فرمود که: خداوندگار وقتی که چیزی را اراده نمود، بسیار را کم و کم را بسیار می گرداند.<sup>(۱)</sup>

در تفسیر مذکور، از عبدالاعلی حلبی روایت نموده، او گفته که: باقر علیه السلام فرمود که: «برای صاحب این امر در بعضی از این درّه‌ها غیبی خواهد شد. بعد از آن با دست مبارکش به سمت ناحیه ذی طوی اشاره فرمود که: یعنی در این درّه‌ها غایب خواهد شد. بعد از آن فرمود که: دو شب به خروج آن حضرت مانده غلامی در خدمت آن حضرت می باشد، می آید تا اینکه به بعضی از اصحاب آن حضرت می رسد و با ایشان می گوید که: شما در این جا چند نفرید؟ می گویند که: نزدیک به چهل نفر، آن غلام گوید که: چه کار خواهید کرد اگر صاحب خودتان را ببینید؟ گفتند که: به خدا سوگند یاد می کنیم هر آینه اگر این کوهها در میان خودشان به ما منزل بدهند، هر آینه با آن حضرت در آن جا منزل می کنیم. بعد از آن همان غلام در شب آینده به نزد ایشان باز می آید و به ایشان می گوید که: ده نفر از پیران و بزرگان خود به من نشان بدهید؛ پس ایشان را به او نشان می دهند. پس او ایشان را بر می دارد و به خدمت صاحب خودشان می آیند و آن حضرت شب آینده را به ایشان وعده می دهد.

بعد از آن باقر علیه السلام فرمود: به خدا سوگند یاد می کنم هر آینه گویا قائم علیه السلام را می بینم در حالتی که پشت به حجر الاسود داده، بعد از آن حق خویش را - یعنی: خلافت را - از خداوند عالم می طلبد. بعد از آن می گوید: ایها الناس! هر که در خصوص خدا با من محاجّه و گفتگو نماید، هر آینه من نزدیکترین خلائقم به خدا. ایها الناس! هر که

در خصوص آدم علیه السلام با من گفتگو نماید، هر آینه من نزدیکترین خلائقم به آدم علیه السلام. ایها الناس! هر که در خصوص نوح علیه السلام با من گفتگو نماید، هر آینه من نزدیکترین خلائقم به نوح علیه السلام. ایها الناس! هر که در خصوص ابراهیم علیه السلام با من گفتگو نماید، هر آینه من نزدیکترین خلائقم به ابراهیم علیه السلام. ایها الناس! هر که در خصوص موسی علیه السلام با من گفتگو نماید، هر آینه من نزدیکترین خلائقم به موسی علیه السلام. ایها الناس! هر که در خصوص عیسی علیه السلام با من گفتگو نماید، هر آینه من نزدیکترین خلائقم به عیسی علیه السلام. ایها الناس! هر که با من در خصوص محمد صلی الله علیه و آله و سلم گفتگو نماید، هر آینه من نزدیکترین خلائقم به محمد صلی الله علیه و آله و سلم. ایها الناس! هر که با من در خصوص کتاب خدا گفتگو نماید، هر آینه من نزدیکترین خلائقم به کتاب خدا.

بعد از این سخنان به مقام ابراهیم علیه السلام می رود و دو رکعت نماز در آن جا می گذارد، بعد از آن حق خود را - یعنی: خلافت را - از خدای تعالی می طلبد.

بعد از آن ابو جعفر علیه السلام فرمود: به خدا سوگند یاد می کنم هر آینه اوست آن مضطری که خدای تعالی در کتاب خود فرموده ﴿ **أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ** ﴾<sup>(۱)</sup> جبرئیل در بالای میزاب رحمت در صورت مرغ سفید می ایستد، اول کسی از مخلوقات که به آن حضرت بیعت می کند جبرئیل علیه السلام می باشد، بعد از آن سیصد و سیزده نفر مرد بیعت می کنند.

راوی گوید که: ابو جعفر علیه السلام فرمود که: هر که از آن سیصد و سیزده نفر مرد به راه افتاده است، در همان ساعت به خدمت آن حضرت می رسد، و هر که به راه نیفتاده، شب از میان رختخوابش مفقود و نایاب می شود، یعنی: وقت شب از میان رختخوابش برمی خیزد و به خدمت آن حضرت می رود و اهل و عیالش چون صبح می کنند می بینند که او در میان رختخوابش نیست.

بعد از آن فرمود که: به خدا سوگند یاد می کنم، هر آینه این سخن مضمون کلام علی

بن ابی طالب علیه السلام است که فرمود: آنانند که از میان رختخوابهای خود مفقود و نایاب می‌شوند، و این است معنی قول خدای عز و جل:

﴿ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَمَا تُكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا ﴾ (۱)

یعنی: به کارهای خیر و نیکو، سبقت و پیشی نمایید، در هر جا باشید خدای تعالی همه شماها را می‌آورد. بعد از آن، آن حضرت فرمود که: مراد از آنان که خدا همه ایشان را جمع می‌کند، اصحاب قائم علیه السلام است که سیصد و سیزده نفر مردند. بعد از آن فرمود: به خدا سوگند یاد می‌کنم هر آینه ایشانند، امت معدوده که خدای تعالی در کتاب خود فرمود:

﴿ وَلَئِن أَخَّرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ ﴾ (۲)

یعنی: اگر عذاب را از ایشان تا به وقت خروج امت معدوده تأخیر نماییم. بعد از آن آن حضرت فرمود که: ایشان در یک ساعت مانند ابرهای وقت پاییز جمع می‌شوند. پس آن حضرت در مکه، صبح می‌کند و خلائق را به کتاب خدا و سنت پیغمبر خود دعوت می‌کند. پس چند نفری دعوتش را قبول می‌کنند، و حاکمی و عاملی در مکه نصب می‌نماید. بعد از آن از آنجا بیرون می‌رود و در اثنای راه خبر می‌رسد که اهل مکه عامل تو را کشتند. پس بسوی اهل مکه بر می‌گردد و با ایشان می‌جنگد و زیاده بر اسیر کردن کار دیگر در باره ایشان نمی‌کند.

بعد از آن ایشان را به کتاب خدا و سنت پیغمبر او و به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و تبری نمودن از دشمنان او دعوت می‌کند، و می‌رود و نام احدی را نمی‌برد. یعنی: حاکمی در آن جا تعیین نمی‌کند تا اینکه به بیداء می‌رسد. در آن حال لشکر سفیانی به سمت آن حضرت خروج کرده رو می‌آورد. در آن وقت خداوند عالم زمین را امر می‌فرماید: زمین ایشان را از زیر پایهایشان می‌گیرد و فرو می‌کشد. و این است معنی

۱ - سوره بقره: آیه ۱۴۸.

۲ - سوره هود: آیه ۸.

قول خدای عزّ و جلّ:

﴿ وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فُزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: اگر ببینی ایشان را در وقتی که اضطراب و فزع می کنند، هر آینه آن عذاب از ایشان فوت نخواهد شد و از جایگاه نزدیک - یعنی: که از زیر پاهایشان - گرفته می شوند.

﴿ وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: ایشان در آن حال می گویند که به قائم آل محمد علیه السلام ایمان آوردیم ﴿ وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ ﴾<sup>(۳)</sup> و حال آنکه پیشتر از آن وقت، آن حضرت را انکار کرده اند، تا آخر سوره. پس، از ایشان از آن ورطه نجات نمی یابد، مگر دو مرد که ایشان را وتر و وتیره می گویند و روهایشان به پس گردانیده می شود، و پس راه می روند. و نجات یافتن آن دو نفر برای این است که فرو رفتن لشکرشان را به زمین به خلائق خبر بدهند.

بعد از آن، آن حضرت داخل مدینه منوره می شود. پس طایفه قریش از آن حضرت گریخته پنهان می گردند. و این است معنی قول علی بن ابی طالب علیه السلام که فرموده به خدا سوگند یاد می کنم هر آینه طایفه قریش در وقت ظهور قائم علیه السلام دوست می دارند که همه اموال و ما یملک خودشان را بدهند. جایگاه پنهانی بخرند که به قدر مدت سر بریدن اشتر در آن جا مخفی و پنهان شوند. بعد آن، آن حضرت در آن جا حادثه ای احداث می کند.

**مؤلف گوید:** ظاهر این است که مراد از این حادثه سوزانیدن ابو بکر و عمر است.

وقتی که این کار را کرد، قریش گویند که: با ما بیایید تا بر این طغیان کننده خروج نماییم، به خدا سوگند یاد می کنیم هر آینه این مرد اگر از اولاد محمد علیه السلام می بود این

۱ - سوره سبأ: آیه ۵۱.

۲ - سوره سبأ: آیه ۵۲.

۳ - سوره سبأ: آیه ۵۳.

کار را نمی‌کرد، و اگر از اولاد علی علیه السلام می‌بود این کار را نمی‌کرد، و اگر از اولاد فاطمه علیها السلام بود باز این را نمی‌کرد. پس با آن حضرت می‌جنگند. خداوند کردگار او را بر ایشان غالب می‌گرداند. پس آن حضرت قتال کنندگان ایشان را به قتل می‌رساند و ذریتشان را اسیر می‌کند، بعد از آن از آن جا بیرون می‌رود تا اینکه در شقره فرود می‌آید، در آن جا خبر می‌رسد که عامل تو را در مدینه کشتند. پس بسوی ایشان برمی‌گردد و از ایشان قدری می‌کشد که کشتگان حُنین در نزد آن چیزی نمی‌باشد.

بعد از آن از آن جا بیرون می‌رود، در حالتی که خلائق را به کتاب خدا و سنت پیغمبر او و به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و تبری نمودن از دشمنان او دعوت می‌کند، تا اینکه به ثعلبیه می‌رسد. در آن حال مردی که از صلب پدر آن حضرت درآمده و از همه خلائق سوای صاحب این امر به حسب بدن قوی‌تر و به حسب قلب دلیرتر است، برمی‌خیزد و به آن حضرت می‌گوید که: ای مرد! چه کار می‌کنی؟ به خدا سوگند یاد می‌کنم هر آینه تو خلائق را به شتاب و اضطراب می‌اندازی. آیا با کدام سند و حجّت این عمل را می‌کنی؟ آیا عهدنامه‌ای از رسول خدا داری که این را می‌کنی؟ در آن حال یکی از دوستان آن حضرت که به او بیعت نموده، به آن مرد گوید که: به خدا سوگند یاد می‌کنم، هر آینه یا در جای خویش می‌نشینی یا اینکه به سرت می‌زنم.

پس قائم علیه السلام به دوست خود می‌فرماید که: یا فلان! ساکت باش. و به آن مرد می‌فرماید که: آری عهدنامه‌ای از رسول خدا دارم. فلان خورجین یا فلان! زنبیل را به نزد من آرید. پس آن را به خدمتش می‌آورند. آن حضرت عهدنامه را از آن بیرون می‌آورد و می‌خواند. در آن حال آن مرد عرض می‌کند که: خدا مرا فدای تو گرداند. سر مبارکت را بیار تا ببوسم. پس آن حضرت سر مبارکش را می‌دهد، آن مرد از میان دو چشمش می‌بوسد. بعد از آن عرض می‌کند که: خدا مرا فدای تو گرداند، بیعت مرا تجدید کن. پس آن حضرت مجدداً از ایشان بیعت می‌گیرد.

ابو جعفر علیه السلام می‌فرماید که: گویا اصحاب قائم علیه السلام را می‌بینم که به نجف اشرف بالا می‌روند. ایشان سیصد و سیزده نفر مردند، گویا که دل‌هایشان آهن پاره‌ها هستند.



جبرئیل در سمت راستش و میکائیل در سمت دست چپش می‌باشند، و رعب او یک ماهه راه از سمت پیش سر و یک ماهه از سمت پشت سر می‌رود و به دل‌های دشمنان می‌نشیند، و خداوند کردگار با پنج هزار ملک مسوم - یعنی: ملکی که علامت و نشانه دارد و با آن نشانه در اثنای جنگ شناخته می‌شود - به او حمایت و یاری می‌کند، تا اینکه به نجف اشرف بالا می‌رود. در آن حال با اصحاب خود می‌فرماید که: امشب را با عبادت و طاعت بگذرانید. پس ایشان با رکوع و سجود و گریه و زاری، شب بیتوته می‌کنند. وقتی که آن حضرت صبح می‌کند، می‌فرماید که: بیایید راه نخيله را باما پیش گیرید، و در آن وقت اطراف کوفه خندق شود. عرض کردم که: اطراف آن خندق می‌شود؟ فرمود: آری، به خدا سوگند یاد می‌کنم. پس آن حضرت راه نخيله را پیش می‌گیرد تا اینکه در نخيله به مسجد ابراهیم علیه السلام می‌رسد و دو رکعت نماز در آن جا ادا می‌کند، در آن حال آنان که از لشکر سفیانی در کوفه می‌باشند، از طایفه مرجئیه و غیر ایشان بر آن حضرت خروج می‌کنند. پس آن حضرت به اصحاب خویش می‌فرماید که: بر ایشان حمله کنید و حمله نمایید. بعد از آن می‌فرماید که: برای جنگ به ایشان رو آرید.

ابو جعفر علیه السلام گوید: به خدا سوگند یاد می‌کنم هر آینه از ایشان احدی از خندق به سمت کوفه نمی‌گذرد که خبر ببرد، بلکه همه کشته می‌شوند. بعد از آن، آن حضرت داخل کوفه می‌شود و هیچ مؤمن نمی‌ماند، مگر اینکه در آن جا می‌باشد یا به آن جا میل کند. و این است معنی قول امیر المؤمنین علیه السلام که: بعد از آن قائم به اصحاب خود می‌فرماید که: برای طغیان کننده - یعنی: سفیانی - خروج کنید. پس خلائق را به کتاب خدا و سنت پیغمبر او دعوت می‌کند. پس سفیانی از راه تسلیم و صلح، به آن حضرت بیعت می‌کند. در آن حال طایفه کلبیه که خالوهای سفیانی اند به او گویند که: این چه کار بود که کردی! یعنی: چرا به قائم علیه السلام بیعت نمودی؟ به خدا سوگند یاد می‌کنیم هر آینه ما در این امر هرگز به تو بیعت نمی‌کنیم. پس او می‌گوید که: چه کار بکنیم؟ ایشان گویند که: با قائم علیه السلام مقابلت کن. پس او به مقابلت آن حضرت می‌رود. بعد از آن، آن حضرت

به او می فرماید که: حذر کن و بترس، زیرا که من آن چه رسانیدنی بود رسانیدم، و من با تو می جنگم. پس آن حضرت صبح می کند و با ایشان می جنگند و خداوند عالم او را بر ایشان غالب می گرداند، و سفیانی را اسیر می کند و می برد و با دست خود او را اسیر می برد.

بعد از آن پاره‌ای از لشکر خود را به سمت روم می فرستد، برای اینکه باقی ماندگان بنی امیه را به خدمتش حاضر کند. پس چون ایشان به روم می رسند، با اهل آن جا گویند که: اهل مذهب ما - یعنی: بنی امیه - را به نزد ما حاضر کنید، ایشان از این تکلیف ابا می کنند و می گویند که: به خدا سوگند یاد می کنیم که این کار را نمی کنیم. پس فرستادگان آن حضرت گویند که: به خدا سوگند یاد می کنیم هر آینه اگر به جنگیدن مأمور بودیم، هر آینه با شما می جنگیدیم. بعد از آن به خدمت صاحب رضی الله عنه مراجعت می کنند و ماجرا را به خدمتش عرض می نمایند؛ او می فرماید که: بروید و با ایشان بجنگید و بنی امیه را از ایشان بگیرید، پس ایشان می روند. چون اهل روم ایشان را می بینند که مراجعت کردند، می گویند که: بنی امیه را بیرون و به دست این جماعت بسپارید. زیرا که ایشان این دفعه با تسلط تمام آمده‌اند، و این است معنی قول خدای عزوجل:

﴿ فَلَمَّا أَحْسُوا بِأَسْنَانَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ \* لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِينِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: وقتی که کفار، شدت محاربه ما را دیدند، ناگاه از آن محاربه نگریزید و بسوی خزینه‌هایی که به سبب آنها طغیان کردید و مسکنهای خود برگردید، امید هست که از اینها سؤال کرده شوید.

﴿ قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ \* فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ ﴾<sup>(۲)</sup>

۱ - سوره انبیاء: آیه ۱۲ و ۱۳.

۲ - سوره انبیاء: آیه ۱۴ و ۱۵.

یعنی: ایشان می گویند که: ای وای بر ما! بدرستی که ما از جمله ظالمان بودیم. پس این کلمه برای ایشان ورد زبان گردید، تا وقتی که ایشان را مانند فصیل زراعت بریدیم و از پا درآوردیم، و در جایگاهشان خاموش گردانیدیم.

بعد از آن فرمود که: قائم علیه السلام از بنی امیه احدی را باقی نمی گذارد که خبر ببرد. بعد از آن به کوفه بر می گردد و آن سیصد و سیزده نفر مرد را به اطراف و اکناف عالم می فرستد و دست مبارکش را بر میان شانها ایشان و بر سینه هایشان می کشد. پس ایشان از برکت دست مبارکش هرگز در مقام حکم کردن در میان خلائق عاجز و خسته نمی شوند، و هیچ سرزمین نمی ماند مگر اینکه کلمه طیبه: «لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا رسول الله» در آن جا به آواز بلند گفته می شود و این است معنی قول خدای تعالی:

﴿وَلَهُ اسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: آنان که در آسمانها و زمینها، از صمیم قلب یا اکراه به او مطیع و منقاد می شوند، و برگشت شما بسوی او خواهد شد. بعد از آن ابو جعفر علیه السلام فرمود که: صاحب این امر از کفار جزیه قبول نمی کند. چنان چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قبول نمی کرد. و این است معنی قول خدای عزوجل:

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: با ایشان قتال بکنید تا اینکه فتنه واقع نشود و همه دینها برای خدا باشد. ابو جعفر علیه السلام فرمود: به خدا سوگند یاد می کنم، هر آینه با کفار می جنگد تا اینکه خدای تعالی، توحید کرده شود و با او شرک قرار داده نباشد، و تا اینکه پیره زنی ضعیفی از مشرق زمین بر خیزد و به مغرب زمین بیاید و احدی به او متعرض نگردد،

۱ - سوره آل عمران: آیه ۸۳.

۲ - سوره بقره: آیه ۱۹۳.

و خداوند عالم در آن روز تخمهای زمین را می‌رویاند و از آسمان بارانش را می‌باراند، و خلائق خراج خودشان را بر پشتهای خود انداخته به خدمت مهدی علیه السلام می‌آورند، و خداوند کردگار به شیعیانش وسعت می‌دهد. و اگر سعادت و نیک‌بختی ایشان را در نمی‌یابد، هر آینه به سبب این وسعت و نعمت طغیان می‌کنند. پس در وقتی که صاحب این امر به بعضی از احکام حکم می‌کند و بعضی از سنتها به خلائق می‌گوید، ناگاه طایفه‌ای از مسجد بیرون می‌آیند، اراده می‌کنند که بر آن حضرت خروج نمایند. پس آن حضرت به اصحاب خود می‌فرماید که: به مقابل ایشان بروید. پس اصحاب آن حضرت در تمارین به ایشان می‌رسند، و همه ایشان را گرفته به خدمت آن حضرت اسیرگونه می‌آورند، آن حضرت امر می‌فرماید: سرهای همه ایشان را می‌برند. و این طایفه آخرین طایفه‌ای است که بر آن حضرت خروج می‌کنند.<sup>(۱)</sup>

محمد بن ابراهیم در کتاب «الغیبه» از ابن عقده، او از محمد بن علی، او از ابن بزیر و چند نفری هم، از منصور بن یونس، او از اسماعیل بن جابر، او از ابی جعفر علیه السلام مثل این را تا به قول خدای تعالی: ﴿وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ﴾<sup>(۲)</sup> روایت نموده.<sup>(۳)</sup>

در «تفسیر عیاشی» از مفضل بن عمر، او از صادق علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «چون قائم آل محمد علیه السلام قیام می‌کند، از پشت کعبه سی و هفت مرد بیرون می‌آورد. بیست و پنج نفر ایشان آناند از قوم موسی علیه السلام که با حق حکم می‌کردند و با آن عدالت می‌نمودند، و هفت نفر از اصحاب کهنف‌اند، و ما بقی یوشع وصی موسی علیه السلام و مؤمن آل فرعون و سلمان فارسی و ابودجانة انصاری و مالک اشتر می‌باشند.»<sup>(۴)</sup>

۱ - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۶ تا ص ۶۱، ح ۴۹، در تفسیر سوره انفال.

۲ - سوره نمل: آیه ۶۲.

۳ - غیبت نعمانی، ص ۱۸۱، باب ۱۰، ح ۳۰، ما روی فی غیبت علیه السلام.

۴ - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲، ح ۹۰، در تفسیر سوره اعراف.

شیخ مفید در کتاب «ارشاد» از مفضل، مثل این حدیث را با تفاوت نقل نموده و بعد از این در باب رجعت مذکور خواهد شد. (۱)

در «تفسیر عیاشی» از ابی مقدم، او از باقر علیه السلام در خصوص قول خدای عزّ و جلّ: **﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾** (۲) روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «در وقت ظهور قائم علیه السلام امر به نوعی می شود که احدی باقی نمی ماند، مگر اینکه به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم اقرار می کند». (۳) و در روایت دیگر از آن حضرت بدین نهج وارد شده که: «خدای تعالی قائم علیه السلام را در روز رجعت بر همه غالب می گرداند». (۴)

در تفسیر مذکور، از سماعه، او از صادق علیه السلام در خصوص قول خدای عزّ و جلّ روایت کرده:

**﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾** (۵)

یعنی: اوست کسی که پیغمبر خود را با هدایت و دین حق فرستاد، تا اینکه دین حق را بر همه دینها غالب گرداند، هر چند مشرکان آن را ناخوش بدانند. آن حضرت فرمود که: «چون قائم علیه السلام قیام می نماید، مشرکی و کافری نمی ماند، مگر اینکه خروج او را ناخوش می دارد». (۶)

در تفسیر مذکور، از سعد بن عمر، او از چند نفری از کسانی که در خدمت صادق علیه السلام بودند در حالتی که مردی می گفت که: خانه صالح و خانه عیسی بن علی باقی هستند هنوز خراب نشده اند، و خانه های بنی عباس را شمرد و گفت که: خدا آنها را به ما

۱ - ارشاد شیخ مفید، ص ۳۶۵، فی ذکر قیامه علیه السلام.

۲ - سوره براءت: آیه ۳۳.

۳ - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۸۷، ح ۵۰، در تفسیر سوره براءت.

۴ - مدرک پیشین، ح ۵۱.

۵ - سوره براءت: آیه ۳۳.

۶ - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۸۷، ح ۵۲، در تفسیر سوره براءت.

بنمایند، در حالتی که خراب شده‌اند یا اینکه آنها را به دست ما خراب گردانند. پس در آن حال آن حضرت فرمود که: «چنین مگو، بلکه بگو که: خدا آنها را مسکن قائم عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و اصحاب بگرداند. آیا نشنیده‌اید قول عزّ وجلّ را:

﴿وَسَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِينِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: ساکن می‌شوید در مسکنهای کسانی که به نفسهای خودشان ظلم و ستم کرده‌اند.<sup>(۲)</sup>

شیخ منید در کتاب «مجالس» از جعابی، او از ابن عقده، او از عمر بن عیسی بن عثمان، او از پدرش، او از خالد بن عامر بن عباس، او از محمد بن سوید اشعری روایت کرده، او گفته که: من و فطر بن خلیفه، به خدمت صادق آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مشرف شدیم، آن حضرت برای ما خرما حاضر نمود. پس از آن خوردیم و آن حضرت شروع نمود از آن خرما به فطر بن خلیفه می‌داد، بعد از آن فطر به خدمت آن حضرت عرض کرد که: چگونه است آن حدیثی که از این طفل به من خبر دادی که: ابدال از شام و نجبا از کوفه برمی‌خیزند، خدای تعالی ایشان را برای بدترین روزی که برای دشمنان ما است جمع می‌کند؟ آن حضرت فرمود که: «خدا شما را رحمت کند. بلیّه اول به ما می‌رسد بعد از آن به شما وسعت حال اول به ما وارد می‌گردد. بعد از آن به شما خدا رحمت کند به کسی که ما را در نظر خلایق محبوب نماید، و ما را در دل‌هایشان مکروه و ناخوش نگرداند.»

محمد ابراهیم در کتاب «الغیبه» از علی بن احمد، او از عبدالله بن موسی، او از عبدالله بن جبله، او از ابن بطائنی، او از پدرش، او از ابی بصیر روایت کرده، او گفته که: از باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ شنیدم می‌فرمود که: «در صاحب این امر شباهتی هست به چهار پیغمبر: شباهتی به موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و شباهتی به عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و شباهتی به یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ و شباهتی به محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

۱ - سوره ابراهیم: آیه ۴۵.

۲ - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۳۵، ح ۴۹. در تفسیر سوره ابراهیم.

عرض کردم که: شباهتش به موسی علیه السلام از چه راه است؟ فرمود که:

﴿ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ ﴾ (۱)

یعنی: ترسان و منتظر است؛ چنان چه موسی علیه السلام در وقت گریختن از مصر به مداین شعیب علیه السلام، ترسان و منتظر بود. عرض کردم که: شباهتش به عیسی از چه راه است؟ فرمود که: در حق او گفته می شود چیزی که در حق عیسی علیه السلام گفته شد، یعنی در: حق او گفته می شود که: او مرده است یا هلاک گردیده، چنان چه در حق عیسی علیه السلام گفته گردید.

عرض کردم که: شباهتش به یوسف علیه السلام از چه راه است؟ فرمود که: زندان و غیبت است. عرض کردم که: شباهتش به محمد صلی الله علیه و آله از چیست؟ فرمود: از این راه است که آن حضرت در وقت خروجش با سیرت و طریقه رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتار می کند.

آگاه شوید که او آثار محمد صلی الله علیه و آله را بیان می کند و ظاهر می گرداند، و شمشیرش را هشت ماه می کشد و طوایف مختلفه را از خلائق به قتل می رساند، تا به حدی که خدا راضی شود. عرض کردم که: آن حضرت چگونه می داند که خدا راضی شده؟ فرموده که: خدا به دلش رحم می اندازد و به خلائق رحم می کند، آن وقت می داند که خدا راضی شده. (۲)

در کتاب مذکور، از ابن عقیله، او از کتاب احمد بن یوسف جعفی ابو الحسن، او از اسماعیل بن مهران، او از ابن بطائنی، او از پدرش و وهیب، ایشان از ابی بصیر، او از صادق علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «جمع قلیلی از عرب با قائم علیه السلام می باشند، در آن حال گفته شد که: جمع کثیری از اعراب این امر را، یعنی: قائم علیه السلام وصف می کنند. بنابراین باید بسیاری از اعراب در خدمت آن حضرت باشند. فرمود: در آن حال که خلائق ناچارند از اینکه امتحان کرده می شوند؛ از یکدیگر تمیز داده شده

۱ - سوره فصص: آیه ۱۸.

۲ - غیبت نعمانی، ص ۱۶۴، باب ۱۰، ح ۵.

باشند و به غربال زده می شوند چنان چه گندم به غربال زده می شود تا اینکه زوان و سایر غشها از میان آن بیرون شوند. جمع کثیر از غربال امتحان بیرون می روند؛<sup>(۱)</sup> یعنی: از امتحان خالص در نمی آیند، بلکه از اعتقاد حق که داشته اند بر می گردند و مرتد می شوند.

در کتاب مذکور، از احمد بن محمد بن سعید، او از یحیی بن زکریا، او از یوسف بن کلیب، او از ابن بطاینی، او از ابن حمید، او از ثمالی روایت نموده، او گفته که: از باقر علیه السلام شنیدم می فرمود که: «هرگاه قائم آل محمد صلی الله علیه و آله خروج نماید، هر آینه خدای تعالی با چند صنف از ملائکه به آن حضرت یاری می کند. صنفی از آن صنفها ملائکه مسومین اند. ایشان آناند که علامت و نشانه در ایشان گذاشته شده به نوعی که در جنگ به آن شناخته می شوند. و صنفی مردفین، یعنی: پی یکدیگر آیندگان یا اینکه به مؤمنان تابع شوندگان و ایشان را حفظ کنندگان. و صنفی منزلین، یعنی: فرستاده شدگان. و صنفی کروبیین، یعنی: سادات و بزرگان ملائکه، و جبرئیل در پیشاپیش و میکائیل از سمت دست راست و اسرافیل از جانب دست چپش می روند، و رعبش در یک ماه راه از جانب دست راست و یک ماهه راه از جانب دست چپ به دلهای خلاق می نشیند. اول کسی که به او تابع می شود محمد صلی الله علیه و آله می باشد و علی علیه السلام دومین است، و در دستش شمشیری می شود برهنه و از غلاف کشیده شده، و خدای تعالی برای او فتح می کند روم و چین و دیلم و ترک و سند و هند و کابل شاه و خزر را.

یا ابا حمزه! قائم علیه السلام قیام نمی کند مگر در وقتی که بیم شدید و زلزله و فتنه و بلا به خلاق رسیده می باشد، و پیش از این طاعون و شمشیر کشی در میان طوایف عرب و اختلاف شدید در همه خلاق و دینشان مختلف و احوالشان متغیر می باشند. به نوعی که مرد صبح و شام به سبب دیدن طغیان و خار بودن ایشان و خوردن بعضی از ایشان بعضی دیگر را، مرگ را آرزو می کند. آن حضرت اگر خروج کند، در وقتی است که



خلاق از خروجش ناامید و مأیوس شوند.

پس طوبی و گوارا باد برای کسی که آن حضرت را دریابد و از یاوران او باشد، و وای بر کسی که با او و با امر او مخالفت نماید و از جمله دشمنان او شود. بعد از آن فرمود که: آن حضرت با امر تازه و سنت تازه و حکمرانی تازه که بر عرب سخت و شدید است، قیام می‌فرماید. و شأنش نیست مگر کشتن کافران و منافقان، و احدی را در کارهای بزرگ در جای خویش نایب نمی‌گذارد؛ یا اینکه قبول نمی‌کند توبه کسی را که آن حضرت بداند که باطن او مشتمل بر کفر است، یا اینکه همه کافران را می‌کشد به نوعی که احدی را از ایشان باقی نمی‌گذارد، و ملامت ملامت کنندگان او را از اجرای احکام الهی باز نمی‌دارد». (۱)

در کتاب مذکور، از ابن عقده، او از قاسم بن محمد بن حسین، او از عبیس بن هشام، او از ابن جبله، او از علی بن ابی مغیره، او از عبدالله بن شریک، او از بشر بن غالب اسدی روایت کرده، او گفته که: حسین بن علی علیه السلام به من فرمود که: «یا بشر! قریش چگونه باقی می‌مانند در وقتی که قائم مهدی علیه السلام پانصد نفر مرد از ایشان بیاورد و در یک جا حبس بکند و گردنهای همه ایشان را بزند، و بعد از آن پانصد نفر دیگر از آن طایفه بیاورد و در یک جا حبس بکند و گردنهایشان را نیز بزند.

راوی گوید که: عرض کردم که: خدای کارهای تو را اصلاح نماید، آیا طایفه قریش در آن زمان این قدر می‌شوند؟ فرمود: بدرستی که بزرگ قوم در آن زمان از ایشان می‌باشد. پس چگونه این قدر نمی‌شوند.

راوی گوید که: بشیر بن غالب برادر بشر بن غالب گفت که: شهادت می‌دهم به اینکه حسین بن علی علیه السلام کشتن قائم علیه السلام را از قریش پانصد نفر به من تا شش مرتبه شمرد». (۲)

در کتاب مذکور، از ابن عقده، او از محمد بن مفضل بن ابراهیم، او از محمد بن

۱ - مدرک پیشین، ص ۲۳۴، باب ۱۳، ح ۲۲.

۲ - مدرک پیشین، ص ۲۳۵، باب ۱۳، ح ۲۳.

عبداللہ بن زرارہ، او از حارث بن مغیرہ و ذریح سحاربی روایت نموده، ایشان گفته اند کہ: صادق علیه السلام فرمود کہ: «در میان ما و عرب چیزی باقی نمانده مگر سر بریدن، و بہ دست مبارکش اشارہ بہ حلتش نمود»،<sup>(۱)</sup> یعنی: باید عربہا را بہ قتل رسانیم. یعنی: در وقت قیام قائم علیہ السلام.

در کتاب مذکور، از علی بن حسین، او از محمد عطار، او از محمد بن حسن رازی، او از محمد بن علی صیرفی، او از محمد بن سنان، او از محمد بن علی خثعمی، او از سدیر صیرفی، او از مردی از اہل جزیرہ روایت نموده، او گفته کہ: «کنیزی نذر کردم و او را بہ مکہ آوردم، و بہ خدام و حاجبان کعبہ ماجرای نذرکنیز را نقل کردم، و بہ هیچ کس از ایشان ماجرای او را ذکر نکردم مگر اینکہ گنت: او را بہ نزد من آر بدرستی کہ خدا نذر تو را قبول نمود.

پس از این جہت وحشت شدید بہ من رو داد، پس این ماجرا را بہ مردی از اصحاب ما کہ از اہل مکہ بود نقل نمودم، گنت: آیا ہرچہ بگویم قبول می کنی و می شنوی؟ گنتم: آری، گنت: نگاہ کن بہ آن مردی کہ در نزد حجر الاسود می نشیند و خلائق ہم در دور سرش جمع می شوند و او ابو جعفر محمد بن الحسین علیہ السلام است. بہ نزد او برو و این ماجرا را بہ او خبر دہ ببین تا چہ فرماید و بہ آن عمل بکن.

پس بہ خدمت آن حضرت رفتم و با او عرض کردم کہ: خدا بہ تو رحمت کند. من مردی ہستم از اہل جزیرہ و در نزد من کنیزی ہست، او را در خصوص یمینی کہ در ذمہ من بود، برای بیت اللہ نذر کرده ام و او را بہ این جا آورده ام، و این قصہ را بہ خدام و حاجبان خبر دادم، و بہ هیچ یکی از ایشان ملاقات نکردم مگر اینکہ گنت کہ: او را بہ نزد من آور. بدرستی کہ خدای تعالی نذر تو را قبول نمود، و از این جہت وحشت شدید بہ من عارض گردیدہ، در آن حال آن حضرت بہ من فرمود کہ: یا ابا عبد اللہ! بیت اللہ نمی خورد و نمی آشامد، پس کنیز را بفروش و تشخص بکن و با اہل بلاد خود از حجاج

نگاه کن و ببین که هر که از ایشان نفته و توشه ندارد، از پول آن کنیز به او بده تا اینکه به وطن خویش به آسودگی برگردد. پس به فرموده آن حضرت عمل کردم.

بعد از آن به هیچ یکی از خدام ملاقات نکردم، مگر اینکه از من پرسید که: کنیز را چه کردی؟ گفتم که: ابو جعفر علیه السلام چنین فرمود، و من هم به فرموده اش عمل نمودم. ایشان گفتند که: او دروغگو جاهل است، نمی داند که چه می گوید. پس گفتم ایشان را به خدمت ابو جعفر علیه السلام عرض کردم. فرمود که: گفته ایشان را به من رسانیدی. پس سخن مرا هم با ایشان برسان، عرض کردم: آری می رسانم، فرمود که: با ایشان بگو که: ابو جعفر علیه السلام به شما گفت که: «حال شما چگونه می شود اگر دستها و پاهای شما بریده شود و از دیوار کعبه آویخته گردد، بعد از آن به شما گفته می شود که به آواز بلند بگویید که: ما دزدان کعبه بودیم. وقتی که خواستم از خدمت آن حضرت برخیزم، فرمود که: کننده این کار من نیستم. این است جز این نیست آن را می کند مردی که از اولاد من باشد.»<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، از محمد بن علی، او از ابن محبوب، او از عمرو بن شمر، او از جابر روایت نموده، او گفته که: مردی به خدمت باقر علیه السلام داخل شد و به خدمتش عرض نموده که: این پانصد درهم را از من قبض کن و آن زکات مال من است. آن حضرت فرمود که: «خودت آنها را به فقرا و همسایگان و به مسکینان برادرانت از مسلمانان صرف کن. بعد از آن فرمود که: چون قائم اهل بیت قیام می کند، اموال را بالسویه قسمت می نماید، و در خصوص رعیت با عدالت حکم می کند؛ پس هر که به او اطاعت نماید، هر آینه به خدا اطاعت کرده؛ و هر که با او مخالفت کند، هر آینه به خدا عصیان و مخالفت نموده. و نامیدن او به مهدی از این راه است که خدا او را به امورات مخفیته راه می نماید.

و تورات و سایر کتابهای خدا را در انطاکیه از مغاره بیرون می آورد، و در میان اهل تورات با تورات و در میان اهل انجیل با انجیل و در میان اهل زبور با زبور و در میان اهل قرآن با قرآن حکم می فرماید، و اموال خلائق از زیر زمین و روی زمین به خدمت آن حضرت جمع می شود. پس آن حضرت به خلائق می فرماید که: بیایید بسوی اموالی که برای آنها ارحام را قطع نمودید، و خونها را ریختید، و به محرّمات الهی مرتکب شدید. پس آن قدر به خلائق مال عطا می فرماید که: احدی پیشتر از او آن قدر نداده، و زمین را پر از عدل و قسط و نور می گرداند، چنان چه پر از ظلم و جور و شر گردیده». (۱)

در کتاب مذکور، از ابن عقده، او از محمد بن مفضل و سعدان بن اسحاق و احمد بن حسین و محمد قطوانی، ایشان از ابن محبوب، او از عبدالله بن سنان روایت کرده، او گفته که: از صادق علیه السلام شنیدم می فرمود که: «عصای موسی علیه السلام شاخ درخت آس بود از درختهای بهشت. وقتی که موسی رو به سمت مداین شعیب گذاشت، آن را جبرئیل علیه السلام برای آن حضرت آورده، و آن عصا و تابوت آدم در میان پارچه ای است که در طبرستان یا طبریّه یافته شده، و آن نام دهی است از دهات واسط و نام قصبه است در سر زمین ارزان، هرگز پوسیده و کهنه نمی شوند و تغییر نمی یابند. وقتی که قائم علیه السلام قیام کرد آنها را بیرون آورد». (۲)

در کتاب مذکور، از احمد بن هوده، او از نهاوندی، او از عبدالله بن حماد، او از ابی الجارود، او از باقر علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرود که: «چون قائم علیه السلام می خواهد که ظهور نماید، با بیرق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و انگشتری سلیمان علیه السلام و سنگ موسی و عصای او ظهور می کند. بعد از آن به منادی خود امر می فرماید، منادی ندا می کند که: آگاه شوید که هیچ مرد از شما خوردنی و آشامیدنی با خود بر ندارد. وقتی اصحابش این ندا را می شنوند گویند که: آن حضرت می خواهد که ما را و چهار پایان ما

۱ - مدرک پیشین، ص ۲۳۷، باب ۱۳، ح ۲۶.

۲ - مدرک پیشین، ص ۲۳۸، باب ۱۳، ح ۲۷.

را از گرسنگی و تشنگی هلاک نماید. پس آن حضرت به راه می افتد. ایشان هم با وی به راه می افتند، و اول منزلی که در آن فرود می آید، آن سنگ را نصب می کند. خوردنی و آشامیدنی و علف از آن سنگ بیرون می آید. پس خود ایشان و چهارپایانشان می خورند و می آشامند تا اینکه در پشت کوفه در نجف اشرف فرود می آیند.<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، با این اسناد از عبدالله، او از ابن بکیر، او از حمران، او از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود: «گویا که این دین شما را می بینم که از شما رو گردانیده مانند آدمی که به خون خویش غلطیده شده، یا اینکه مانند ماری که دمش را بر زمین زده، بعد از آن به شما بر نمی گرداند، مگر مردی از ما اهل بیت، پس در هر سال به شما دو عطیه می دهد و در هر ماه رزق به شما عطا می فرماید و در زمان آن حضرت به شما حکمت - یعنی: علم شریعت داده - می شود؛ حتی زن در خانه خویش با کتاب خدا و سنت رسول الله حکم می کند.»<sup>(۲)</sup>

در کتاب «کافی» از عده، او از سهل، او از ابن محبوب، او از بعضی رجالش، او از صادق علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود: «گویا قائم علیه السلام را در بالای منبر می بینم؛ در حالتی که در برش قبایی می باشد. پس از زیر قبایش مکتوبی که با مهر طلا سر به مهر شده بیرون می آورد و آن را به خلائق می خواند. چون آن را می شنوند، مانند گریختن گوسفند از گرگ از او با سرعت می گریزند، و در خدمتش نمی ماند مگر نقبا. پس آن حضرت سخنی می فرماید، ایشان هم از آن سخن می گریزند، و آنان که گریخته اند ملجاء و پناهی نمی یابند تا اینکه به خدمت آن حضرت بر می گردند، و بدرستی من هر آینه می دانم آن سخن را که آن حضرت می فرماید.»<sup>(۳)</sup>

۱ - مدرک پیشین، ص ۲۳۸، باب ۱۳، ح ۲۸.

۲ - مدرک پیشین، ص ۲۳۸، باب ۱۳، ح ۳۰.

۳ - کافی، ج ۸، ص ۱۶۷، ح ۱۸۵.

محمد بن ابراهیم در کتاب «الغیبه» از عبدالواحد بن عبدالله، او از احمد بن محمد بن ربیع، او از احمد بن علی حمیری، او از حسن بن ابان، او از عبدالله بن عطاء، او از شیخی از فقها - یعنی: صادق علیه السلام - روایت کرده او گفته که: از آن حضرت پرسیدم که: سیرت و رفتار مهدی علیه السلام چگونه خواهد شد؟ فرمود که: «آن حضرت می کند کارهای که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می کرد، بر هم می زند چیزها را که پیش از او بوده چنان چه جناب رسول خدا امور ایام جاهلیت را بر هم نمود، و قائم علیه السلام دین اسلام را تازه می کند.»<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، از علی بن حسین، او از محمد عطار، او از محمد بن حسن رازی، او از محمد بن علی کوفی، او از بنظی، او از ابن بکیر، او از پدرش، او از زراره، او از باقر علیه السلام روایت نمود که: به خدمت آن حضرت عرض کردم که: نام بنده صالحی را از صالحان برای من ذکر کن و مرادم قائم علیه السلام بود. فرمود که: «نامش نام مناست. عرض کردم که: آیا آن حضرت با سیرت و طریقه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتار می کند؟ فرمود: هیئات هیئات یا زراره! آن حضرت به طریقه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتار نمی کند. بعد از آن فرمود که: رسول خدا در میان امتش با نرمی و ملایمت رفتار می کرد و با خلاق الفت و محبت می ورزید، و قائم علیه السلام با قتل رفتار می کند و به این مأمور است در قرآنی که در نزد اوست باید با قتل و هلاک نمودن خلق رفتار نماید و از احدی توبه قبول نمی کند. وای بر کسی که از آن حضرت مفارقت و جدایی نماید.»<sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور، از محمد بن علی کوفی، او از عبدالرحمان بن هاشم، او از ابی خدیجه، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که همانا علی علیه السلام فرمود: «مرا جایز بود اینکه در مقام قصاص آقا را به عوض غلامش به قتل رسانم، و در جهاد به کشتن زخم دار شتاب نموده او را بکشم، لیکن این را برای عاقبت کار اصحاب

۱ - غیبت نعمانی. ص ۲۳۰، باب ۱۳، ح ۱۳.

۲ - مدرک پیشین. ص ۲۳۱، باب ۱۳، ح ۱۴.

خود ترک نمودم. یعنی: اگر ایشان هم زخم‌دار شوند، دشمنان ایشان را نکشند؛ و مر قائم راست اینکه آقا را به عوض غلام و زخم خورده را به قتل می‌رساند.<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، از ابن عتده، او از علی بن حسین، او از محمد بن خالد، او از ثعلبه بن میمون، او از حسن بن هارون روایت کرده، او گفته که: در خدمت صادق علیه السلام نشسته بودم ناگاه معلی بن خنیس از آن حضرت پرسید که: آیا قائم علیه السلام به خلاف سیرت و طریقه علی علیه السلام رفتار می‌کند؟ فرمود: «آری، و این بدین نهج است که علی علیه السلام با منت گذاشتن به خلائق و بختسیدن ایشان رفتار نمود. زیرا که آن حضرت دانست که خلیفه‌ای که بعد از اوست، بر شیعیانش غالب خواهد شد و قائم علیه السلام وقتی که قیام می‌کند، کافران و منافقان را می‌کشد و اسیر می‌کند، زیرا که او می‌داند که هیچ کس بعد از او بر شیعه‌اش غالب نخواهد شد.»<sup>(۲)</sup>

در کتاب «تهذیب» از صفار، او از محمد بن عبدالجبار، او از ابن فضال، او از ثعلبه، مثل این را نقل نموده.<sup>(۳)</sup>

محمد بن ابراهیم در کتاب «الغیبه» از ابن عتده، او از علی بن حسن، او از پدرش او از رفاعه، او از عبدالله بن عطا روایت نموده، او گفته که: از باقر علیه السلام پرسیدم که: آیا قائم علیه السلام وقتی که قیام می‌کند به کدام طریقه در میان خلائق رفتار می‌نماید؟ فرمود که: «بر هم می‌زند آن احکام را که پیشتر از او بود چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله احکام سابقه را بر هم نمود، و اسلام تازه احداث می‌کند.»<sup>(۴)</sup>

در کتاب مذکور، از علی بن حسین، او از محمد عطار، او از محمد بن حسن، او از محمد بن علی کوفی، او از بزنی، او از علا، او از محمد روایت نموده، او گفته که:

۱ - مندرک پیشین، ص ۲۳۱، باب ۱۳، ح ۱۵.

۲ - مندرک پیشین، ص ۲۳۲، باب ۱۳، ح ۱۶.

۳ - تهذیب، ج ۶، ص ۱۵۴، باب ۱۰، ح ۲، سیرة الامام.

۴ - غیبت نعمانی، ص ۲۳۲، باب ۱۳، ح ۱۷.

از باقر علیه السلام شنیدم می فرمود که: «اگر خلائق بدانند که قائم علیه السلام در وقت خروجش چه کار خواهد نمود، هر آینه اکثر ایشان به سبب کشتن آن حضرت خلائق را دوست می دارند که او را نبینند. آگاه شوید بر اینکه آن حضرت پیشتر از همه به امر قریش ابتدا می کند. پس از ایشان نمی ستاند مگر شمشیر، و به ایشان نمی دهد مگر شمشیر، یعنی: با ایشان سوای جنگیدن و کشتن رفتار دیگر نمی کند، حتی بسیاری از خلائق گویند که: این مرد از آن محمد صلی الله علیه و آله نیست، زیرا که اگر از آل محمد صلی الله علیه و آله بود هر آینه رحم می کرد». (۱)

در کتاب مذکور، به این اسناد، از بزندی، او از عاصم بن حمید حناط، او از ابی بصیر روایت نموده، او گفته که: باقر علیه السلام فرمود که: «قائم علیه السلام به امر تازه و کتاب تازه و حکم تازه که بر عرب سخت و شدید است قیام می کند. شأنش کشتن خلائق با شمشیر و در کارهای بزرگ هیچ کس را در جای خود نایب نمی گذارد بلکه خودش به آنها مباشر می شود، و ملامت ملامت کنندگان او را از اجرای احکام الهی باز نمی دارد». (۲)

در کتاب مذکور، بدین اسناد از محمد بن علی کوفی، او از ابن محبوب، او از بطاینی، او از ابی بصیر، او از صادق روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «این چه تعجیل و شتاب است که خلائق در خصوص قیام قائم علیه السلام می کنند! به خدا سوگند یاد می کنم که لباس او نیست، مگر کلفت و طعامش نیست، مگر درشت، یعنی: رفتار و سلوکش نیست، مگر سختی و درشتی و رفتارش نیست، مگر قتل با شمشیر و مردن خلائق در زیر شمشیرش». (۳)

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از فضل، او از عبدالرحمان بن ابی هاشم، او از بطاینی، مثل این حدیث را نقل نموده، و در این روایت بدین نهج وارد شده که «طعامش نیست مگر جو درشت». (۴)

۱ - مدرک پیشین، ص ۲۳۳، باب ۱۳، ح ۱۸.

۲ - مدرک پیشین، ص ۲۳۳، باب ۱۳، ح ۱۹.

۳ - مدرک پیشین، ص ۲۳۳، باب ۱۳، ح ۲۰.

۴ - غیبت شیخ طوسی، ص ۴۵۹، ح ۴۷۳، علائم الظهور.



محمد بن ابراهیم در کتاب «الغیبه» از ابن عقده، او از احمد بن یوسف بن یعقوب، او از اسماعیل بن مهران، او از ابن بطاینی، او از پدرش و وهیب، ایشان از ابی بصیر، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «چون قائم علیه السلام قیام می نماید، در میان او و عرب و قریش نمی باشد مگر شمشیر، و این چه تعجیل و شتاب است که در خصوص قیام قائم علیه السلام می کنند. به خدا سوگند یاد می کنم هر آینه طعام آن حضرت که به خلاق می خوراند نیست مگر جو درشت، و لباسی به خلاق می پوشاند نیست مگر کلفت، یعنی: نیست رفتارش مگر سختی و درشتی و طریقه اش نیست مگر شمشیر کشی و مردن خلاق در زیر شمشیرش».<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، از ابن عقده، او از علی بن حسن تیملی، او از پدرش حسن بن علی بن یوسف و محمد بن علی، ایشان از سعدان بن مسلم، او از بعضی رجالش، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «در وقتی که مردی در پشت سر قائم علیه السلام می ایستد و با حکم آن حضرت امر و نهی می کند، ناگاه آن حضرت می فرماید که: او را بگردانید و به پیش روی من آرید. پس او را برگردانند و به پیش روی آن حضرت می آورند، او امر می فرماید گردنش را می زنند. بعد از آن در میان مشرق و مغرب چیزی نمی ماند، مگر اینکه از او می ترسد».<sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور، از علی بن احمد بندبجی، او از عبیدالله بن موسی، او از برقی، او از پدرش، او از سعدان بن مسلم، او از هشام بن سالم، او از صادق علیه السلام مثل این حدیث را نقل نموده.<sup>(۳)</sup>

در کتاب مذکور، از محمد بن همام، او از حمید بن زیاد، او از حسن بن محمد بن سماعه، او از احمد بن حسن، او از عمش حسین بن اسماعیل، او از یعقوب بن شعیب،

۱ - غیبت نعمانی، ص ۲۳۴، باب ۱۳، ح ۲۱.

۲ - مدرک پیشین، ص ۲۳۹، باب ۱۳، ح ۳۲.

۳ - مدرک پیشین، ص ۲۳۹، باب ۱۳، ح ۳۳.

او از صادق رضی الله عنه روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «آیا ننمایم به تو پیراهنی را که قائم رضی الله عنه با آن قیام خواهد نمود؟ عرض کرد: آری بنما. پس امر فرمود: صندوقی آوردند قنل آن را گشود و پیراهن کرباسی از آن بیرون آورد و دامنها و آستینهای آن را وا کرد، ناگاه آستین چپ او خونی دیدم. آن حضرت فرمود که: این آن پیراهنی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در برداشت در وقتی که دندان مبارکش را شکستند و این خون از آن است، و قائم رضی الله عنه این پیراهن را در بر کرده قیام خواهد فرمود. پس آن خون را بوسیدم و آن پیراهن را بر رویم مالیدم، بعد از آن صادق رضی الله عنه آن را پیچید و برداشت»<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، از علی بن احمد، او از عبیدالله بن موسی، او از علی بن حسن، او از علی بن حسان، او از عبدالرحمان بن کثیر، او از صادق رضی الله عنه در خصوص قول خدای عزوجل: ﴿ **أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ** ﴾<sup>(۲)</sup> روایت کرده که، آن حضرت فرمود: «آن امری که در آیه مذکور است عبارت است از امر ما به آن تعجیل و شتاب مکن، خداوند کردگار آن را با ملائکه و مؤمنان و رعب، مؤید می گرداند، و خروج او مانند خروج رسول خدا است، و این است معنی قول خدای عزوجل:

﴿ **كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ** ﴾<sup>(۳)</sup>

یعنی: چنان چه پروردگار تو را با حق و راستی از خانه ات بیرون نموده، و بدرستی که فرقه از مؤمنان این را ناخوش می دارند»<sup>(۴)</sup>

در کتاب مذکور، از احمد بن هوده، او از ابراهیم بن اسحاق، او از عبدالله بن حماد، او از بطاینی روایت نمود، او گفته که آن حضرت فرمود که: «چون قائم رضی الله عنه قیام می کند، ملائکه با سیصد و سیزده نفر مرد به خدمت آن حضرت نازل می شوند، یک ثلث ایشان

۱ - مدرک پیشین، ص ۲۴۳، باب ۱۳، ح ۴۲.

۲ - سوره نحل: آیه ۱.

۳ - سوره انفاز: آیه ۵.

۴ - غیبت نعمانی، ص ۲۴۳، باب ۱۳، ح ۴۳.

در بالای اسبان سفید، و یک ثلث در بالای اسبان ابلق، و ثلث دیگر در بالای اسبان حوّه می‌باشند. عرض کردم که: حوّه چیست؟ فرمود که: سرخ است. (۱)

**مؤلف گوید که:** جوهری در صحاح گفته که حوّه، رنگی است مانند پاس آهن.

اصمعی گفته که: حوّه عبارت است از سرخی که مایل به سیاهی باشد.

در کتاب مذکور، با این اسناد از بطائنی، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «چون قائم علیه السلام قیام می‌فرماید، شمشیرهای قتال از آسمان فرود می‌آیند. در هر شمشیر نام مردی و نام پدرش در آن نوشته می‌باشد». (۲)

در کتاب مذکور، از ابن عقیده، او از علی بن حسن تیملی، او از عباس بن عامر، او از موسی بن بکر، او از بشیر بن ابی‌طالب روایت کرده. و نیز خبر داد به من علی بن احمد، او از عبدالله بن مسلم، او از ایوب بن نوح، او از صفوان، او از بشیر. و لفظ حدیث که در این جا ذکر شده لفظ روایت ابن عقیده است، او گفته که: وقتی که به مدینه آمدم به منزل ابی جعفر علیه السلام رفتم. ناگاه استر زین شده در دم در دیدم. پس در پیش خانه نشستم ناگاه آن حضرت بیرون آمد، به او سلام کردم. پس از بالای استر پایین آمد و روبه سمت من گذاشت و فرمود که: «این مرد از کیان است؟ عرض کردم که: از اهل عراق، فرمود که: از کدامین اهل عراق؟ عرض کردم که: از اهل کوفه، فرمود که: رفیق راهت کیان بودند؟ عرض کردم: قومی از محدثه، فرمود: محدثه کیستند؟ عرض کردم: مرجئه‌اند، و ایشان قومی‌اند گمراه که ایمانشان قولی است بدون عمل. فرمود: وای بر این مرجئه‌ای که در وقت قیام قائم ما علیه السلام به کدام شخص پناه و التجا خواهند برد؟ عرض کردم که: ایشان گویند: اگر قائم علیه السلام قیام نماید، هر آینه ما و شما در عدالت او برابر می‌شویم. آن حضرت فرمود که: هر که توبه نماید، توبه‌اش را قبول می‌فرماید، و هر که نفاق را پنهان و دخیلی بدارد خدای تعالی از درگاهش دور نمی‌کند مگر او را، و هر که از کفر و نفاق

۱ - مدرک پیشین، ص ۲۴۴، باب ۱۳، ح ۴۴.

۲ - مدرک پیشین، ص ۲۴۴، باب ۱۳، ح ۴۵.

چیزی اظهار و آشکار نماید، هر آینه خدا خونش می‌ریزد. و بعد از آن فرمود: به خدا سوگند یاد می‌کنم هر آینه قائم علیه السلام سر ایشان را می‌برد چنان چه قصاب سرگوسفند را می‌برد، و با دست مبارکش به حلقش اشاره نمود. عرض کردم که: ایشان چنین گویند که: چون آن حضرت قیام می‌کند امورات خلافتش درست می‌شود. پس خون خلائق را نمی‌ریزد. فرمود: «نه چنین است که می‌گویند. سوگند یاد می‌کنم به آن خدایی که جانم در ید قدرت اوست، هر آینه ما و شما باید ملاقات نمایم به آن شدایدی که باعث زخمها و جاری شدن خونها می‌شوند، و با دست مبارکش به پیشانی خود اشاره نمود».<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، از ابن عمده، او از محمد بن سالم، او از عثمان بن سعید، او از احمد بن سلیمان، او از موسی بن بکر، او از بشیر نبال، مثل این را روایت نموده مگر اینکه در این روایت گفته که: وقتی که به ابی جعفر علیه السلام گفتم که: ایشان گویند که: مهدی علیه السلام اگر قیام نماید، هر آینه امور خلافت بدون جنگ و قتال برای او درست می‌شود، و خون خلائق را نمی‌ریزد. آن حضرت فرمود: «نه چنین است که می‌گویند. سوگند یاد می‌کنم به آن خدایی که جانم در قبضه قدرت اوست، هر آینه اگر امورات بدون جنگ و قتال برای کسی درست شود، هر آینه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درست می‌شد، و دندان مبارکش شکسته و رویش مجروح نمی‌گردید. نه چنین است که خیال کرده‌اند، باید ما و شما ملاقات نمایم به شدایدی که باعث زخمها و جاری شدن خونها می‌باشند. بعد از آن پیشانی مبارکش را مسح نمود».<sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور، از علی بن احمد، او از عبیدالله بن موسی، او از حسن بن معاویه، او از ابن محبوب، او از عیسی بن سلیمان، او از مفضل روایت نموده، او گفته که: از صادق علیه السلام شنیدم احوال قائم علیه السلام را ذکر می‌کرد. عرض کردم که: من امیدوارم که امر آن

۱ - مدرک پیشین، ص ۲۸۳، باب ۱۵، ح ۱.

۲ - مدرک پیشین، ص ۲۸۴، باب ۱۵، ح ۲.

حضرت با سهولت و آسانی درست شود. فرمود که: «امر او درست نمی شود تا وقتی که ملاقات نمایید به پاره‌ای شدت‌ها که باعث زخمها و جاری شدن خونها می شوند»<sup>(۱)</sup>.

در کتاب مذکور، از عبدالواحد بن عبدالله، او از محمد بن جعفر، او از ابن ابی الخطاب، او از محمد بن سنان، او از یونس بن ظبیان روایت نموده، او گفته که: از صادق علیه السلام شنیدم می فرمود که: «اهل حق در هر زمان که بودند، هر آینه با شدت حال می گذرانیدند. آگاه شوید که این شدت حال برای اهل حق تا به مدت قلیل و رسیدن عاقبت کار»<sup>(۲)</sup>، یعنی: ایام قیام قائم علیه السلام طولانی خواهد شد.

در کتاب مذکور، از ابن عقده، او از بعضی رجالش، او از علی بن اسحاق بن عمار، او از محمد بن سنان، مثل این حدیث را نقل نموده.<sup>(۳)</sup>

در کتاب مذکور، از علی بن حسین، او از محمد بن یحیی، او از محمد بن حسن رازی، او از محمد بن علی، او از معمر بن خلاد روایت کرده، او گفته که: در خدمت رضا علیه السلام ذکر قائم گذشت. آن حضرت فرمود که: «آرام دل شما در این اوقات بیشتر است. یکی از حضار عرض کرد که: این چگونه است؟ فرمود: هرگاه قائم علیه السلام خروج نماید، هر آینه نمی شود مگر شدت‌ها و جاری شدن خونها، و خلاق نمی شوند مگر در روی زینها - یعنی: در اسب تاختن و جنگ و قتال نمودن - و لباس قائم علیه السلام نیست مگر کلفت، و طعامش نیست مگر درشت»<sup>(۴)</sup>، یعنی: با سختی و درشتی با خلاق رفتار می کند نه بانرمی و ملایمت.

در کتاب مذکور، از عبدالواحد، او از احمد بن هوذه، او از نهاوندی، او از عبدالله بن حماد، او از مفضل روایت کرده، او گفته که: در حال طواف کعبه در خدمت صادق علیه السلام

۱ - مدرک پیشین، ص ۲۸۴، باب ۱۵، ح ۳.

۲ - مدرک پیشین، ص ۲۸۵، باب ۱۵، ح ۴.

۳ - مدرک پیشین، ص ۲۸۵، باب ۱۵، ذیل ح ۴.

۴ - مدرک پیشین، ص ۲۸۵، باب ۱۵، ح ۵.

بودم. ناگاه آن حضرت به من نگاه کرده فرمود که: «یا منضَّل! چرا تو را مهموم و رنگ تو را تغییر یافته می بینم؟ عرض کردم که: فدای تو شوم! به خاطر بنی عباس و سلطنت و شوکت و جبروت ایشان می گذرد. اگر سلطنت و شوکت برای شما می بود، هر آینه ما هم در آن نعمت و لذت با شما می شدیم. فرمود: یا منضَّل! اگر اینگونه می شد هر آینه برای ما نمی شد مگر در شبها پاسبانی رعیت، و در روزگشتن در پی امورشان و خوردن خوردنیهای سخت مانند نان جو و نان خشک و پوشیدن لباسهای درشت چنان چه امیر المؤمنین علیه السلام بدین نهج رفتار می کرد. اگر اینگونه رفتار نمی کردیم، هر آینه جایگاه ما آتش جهنم می شد. پس این سلطنت و شوکت به ما داده نشد، از این جهت هر چه می خواهیم می خوریم و می آشامیم. آیا دیده ای خدای تعالی حق مظلوم را که در ذمه ظالم است برای ظالم نعمت گردانیده باشد»<sup>(۱)</sup> چنان چه این سلطنت و خلافت را از راه ظلم و ستم از ما گرفته شده برای بنی عباس نعمت گردانیده.

در کتاب مذکور، با این اسناد از عبدالله بن حماد، او از عمرو بن شمر روایت نموده، او گفته که: در دولت سرای صادق علیه السلام در خدمتش بودیم. در حالتی که خانه با خلایق مملو و پر بود. پس خلایق شروع نموده از آن حضرت پاره ای چیزها می پرسیدند، و از هر چه که سؤال می کردند جواب می داد. در آن حال من از یک سمت خانه گریه کردم، آن حضرت فرمود: «یا عمرو! چه چیز تو را می گریاند؟ عرض کردم که: فدای تو شوم! آیا در میان این امت مثل تو هست و حال آنکه درهای فرج به رویت بسته شده و پرده انکار به رویت کشیده گردیده! فرمود: یا عمرو! گریه مکن زیرا که چیزهای خوب و لذیذ می خوریم و لباسهای نرم می پوشیم. اگر این امر - یعنی: خلافت - برای ما می شد، هر آینه نمی خوردیم مگر خوردنیهای سخت، و نمی پوشیدیم مگر لباسهای درشت چنان چه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بدین نهج رفتار می نمود، اگر اینگونه

رفتار نمی‌کردیم بایستی که در میان آتش جهنم علاج زنجیرهای آتشین بکنیم. (۱)

در کتاب مذکور، بدین اسناد از عبد الله بن حماد، او از عبدالله بن سنان، او از باقر علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «خداوند عالم ابا دارد، مگر از اینکه وقت وقت قرار دهندگان را خلاف گرداند». (۲)

در کتاب مذکور از احمد بن محمد سعید، او از ابا عبدالله یحیی بن زکریا بن شیبانی، او از یونس ابن کلب، او از حسن بن علی بن ابی حمزه، او از پدرش، او از ابی بصیر روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: خروج قائم تحقق پیدا نمی‌کند مگر بعد از کامل شدن حلقه. راوی عرض کرد تکمیل حلقه چقدر است؟ امام علیه السلام فرمود: ده هزار نفر، جبرئیل در طرف راست، و میکائیل در طرف چپ، سپس پرچم حرکت داده می‌شود و می‌روند بسوی او، پس باقی نمی‌ماند احدی در مشرق و مغرب مگر اینکه لعن می‌کند آن پرچم را و آن بیرق رسول خدا است که جبرئیل علیه السلام آن را در روز جنگ بدر فرود آورد و در آن جنگ گردانیده، بعد از آن فرمود: یا ابا محمد! به خدا سوگند بیاد می‌کنم، هر اینکه آن بیرق از پنبه و کتان و ابریشم خام و حریر نیست، عرض کردم: پس از چه چیز است؟ فرمود: از ورق بهشت است، جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را در روز بدر گشود، بعد از آن، آن را بهم پیچید و به علی علیه السلام سپرد.

پس در نزد آن حضرت بود تا اینکه در جنگ بصره - یعنی: در جنگ جمل - آن را گشود. پس خدای تعالی به آن حضرت فتح و نصرت عطا فرمود. بعد از آن، حضرت آن را به هم پیچید و آن در این جا در نزد ما است، و احدی آن را و نمی‌کند تا وقتی که قائم علیه السلام قیام می‌نماید. پس چون آن حضرت قیام می‌فرماید و آن را و می‌کند، احدی در مشرق و مغرب نمی‌ماند، مگر اینکه به آن ملاقات می‌کند و رعب و بیم آن یک ماهه راه از جانب دست چپ می‌رود و به دل‌های خلائق می‌نشیند.

۱ - مذکور پیشین، ص ۲۱۷، باب ۱۵، ح ۱.

۲ - مذکور پیشین، ص ۲۱۹، باب ۱۶، ح ۴.

بعد از آن فرمود: یا ابا محمد! آن حضرت خروج می کند در حالتی که از کشته شدن پدرانش به ظلم یا اینکه کینه انتقام کشیدن در دل دارد غضبناک است، و به سبب غضب نمودن خدا به خلائق تأسف خورنده است؛ و پیراهن رسول خدا ﷺ که در جنگ احد پوشیده بود، در برش می باشد، و عمامه اش ابر می باشد - یعنی: ابر بر سرش سایه می اندازد - و زره رسول خدا ﷺ که به قامتش راست می باشد، در بر و شمشیر رسول خدا ﷺ که ذو الفقار باشد در کمرش می باشد. هشت ماه شمشیر کشیده کافران و منافقان را به قتل می رساند. و اول کسانی که آن حضرت به تعزیر و تنبیه ایشان ابتدا می کند، طایفه بنی شیبه می باشند. پس دستها و پاهای ایشان را قطع می کند و از دیوار کعبه می آویزد، و منادیش ندا می کند که: ایشان دزدان خدایند - یعنی: دزدان بیت الله اند - بعد از آن به امر قریش شروع می نمایند. پس در ماده ایشان سوای شمشیر کشی کار دیگر نمی کند. و آن حضرت خروج نمی کند، تا وقتی که دو طغرا مکتوب در خصوص تبری نمودن از علی علیه السلام خوانده شود، یکی در کوفه و دیگری در بصره»<sup>(۱)</sup>.

در کتاب مذکور، از عبدالواحد بن عبدالله، او از محمد بن جعفر، او از ابن ابی الخطاب، او از حماد بن ابی طلحه، او از ثمالی روایت کرده که، باقر علیه السلام فرمود: «گویا قائم اهل بیت خود را می بینم که به این نجف شما نزدیک شده، و به دست مبارکش به سمت کوفه اشاره نمود. چون آن حضرت به نجف اشرف نزدیک می شود، پرچم بیرق رسول خدا را می گشاید. وقتی که پرچم آن را گشود، ملائکه که در جنگ بدر بودند، به خدمتش فرود می آیند. عرض کردم که: بیرق رسول خدا ﷺ از چیست؟ فرمود که: چوبش از ستونهای عرش الهی و رحمت اوست، و آن از نصرت خدا. و آن بیرق بسوی هیچ چیز برده نمی شود، مگر اینکه خدا آن را هلاک می گرداند. عرض کردم که: آن تا قیام قائم علیه السلام در نزد شماها پنهانست، پس قائم علیه السلام خود آن را می یابد، یا برای او آورده می شود؟ فرمود که: در نزد ما نیست بلکه برای او آورده می شود.



عرض کردم که: کدام شخص آن را به خدمت آن حضرت می آورد؟ فرمود: جبرئیل علیه السلام.<sup>(۱)</sup>

**مؤلف گوید که:** ممکن است اینکه انکار باقر علیه السلام بودن آن بیرق را در نزد خودشان از راه تقیه باشد، تا اینکه سلاطین زمان آن را از ایشان مطالبه نمایند. یا اینکه مراد این است که بعد از غیبت قائم علیه السلام به آسمان برده می شود، بعد از آن جبرئیل آن را می آورد. یا اینکه مراد از این بیرق غیر آن است که پیشتر مذکور گردید.

در کتاب مذکور، از ابن عقده، او از محمد بن مفضل، او از محمد بن عبدالله بن زراره، او از محمد بن مروان، او از فضیل روایت نموده، او گفته که: «از صادق علیه السلام شنیدم می فرمود که: «چون قائم علیه السلام قیام می کند، در مقابلش از جهال ناس کسانی می ایستند و مخاصمه می کنند که در جهالت و نادانی سخت تر و شدیدتر می باشند از جهال ایام جاهلیت که در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایستادند و با وی مخاصمه کردند. عرض کردم که: این چگونه می باشد؟ فرمود که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خلائق مبعوث گردید در حالتی که ایشان به بتهایی که از سنگ و چوب و تخته ساخته شده بودند عبادت می کردند، و قائم ما علیه السلام در وقتی که قیام می نماید، به خلائق مبعوث می شود در حالتی که همه ایشان کتاب خدا را به عقاید باطله خود تأویل می کنند و به عقاید خود به آیات آن حجّت و دلیل می آورد. بعد از آن فرمود: آگاه شوید! به خدا سوگند یاد می کنم هر آینه عدالت آن حضرت به ایشان می رسد در حالتی که در توی خانه ها هستند چنان چه سرما و گرما داخل خانه می گردد.»<sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور، از عبدالواحد، او از محمد بن جعفر، او از ابن ابی الخطاب، او از محمد بن سنان، او از حسین بن مختار، او از ثمالی روایت کرده، او گفته که: از باقر علیه السلام شنیدم می فرمود که: «اگر صاحب این امر ظهور نماید، هر آینه از خلائق می رسد به او

۱ - مدرک پیشین: ص ۳۰۸، باب ۱۹، ح ۳.

۲ - مدرک پیشین: ص ۲۹۶، باب ۱۷، ح ۱.

چیزهایی - یعنی: اذیتهایی - که ایشان به رسول خدا ﷺ رسید. (۱)

در کتاب «الغیبه» از محمد بن همام، او از حمید بن زیاد، او از حسن بن محمد بن سماعه، او از احمد بن حسن میثمی، او از محمد بن ابی حمزه، او از بعضی اصحاب خود، او از صادق علیه السلام روایت نموده که: از آن حضرت شنیدم می فرمود که: «قائم علیه السلام در جنگها به پاره‌ای شدتها دچار می شود که رسول خدا ﷺ به مثل آنها دچار نشده، زیرا که رسول خدا ﷺ به خلائق مبعوث شد در حالتی که به بتهایی که از سنگ و چوب ساخته بودند عبادت می کردند، و در وقت ظهور قائم علیه السلام خلائق بر او خروج می کنند و کتاب خدا را با اعتقاد باطل خودشان تأویل می کنند، و آن را در دست خودشان حجت نموده با آن حضرت می جنگند.» (۲)

محمد بن ابراهیم، در کتاب «الغیبه» از علی بن احمد، او از عبیدالله بن موسی علوی، او از محمد بن حسین، او از محمد بن سنان، او از قتیبه اعشی، او از ابان بن تغلب روایت کرده، او گفته که: از صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: «وقتی که بیرق حق ظاهر گردید، همه اهل شرق و غرب بر آن لعنت می کنند. آیا می دانی که سبب این چیست؟ عرض کردم: نه. فرمود که: سبب این است که خلائق پیش از خروج آن حضرت از بنی هاشم به پاره‌ای شدتها و اذیتها دچار و مبتلا می شوند.» (۳)

در کتاب مذکور، از عبدالواحد، او از محمد بن جعفر، او از محمد بن حسین، او از محمد بن سنان، او از قتیبه، او از منصور بن حازم، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود: «وقتی که بیرق حق بلند کرده شد، همه شرق و غرب بر آن لعنت می کنند. عرض کردم که: این از چه راه است؟ فرمود: به جهت شدتها و اذیتها است که

۱ - مذکور پیشین، ص ۲۹۱، باب ۱۱، ج ۲.

۲ - مذکور پیشین، ص ۲۹۱، باب ۱۱، ج ۳.

۳ - مذکور پیشین، ص ۲۹۱، باب ۱۱، ج ۴.

خلائق از بنی هاشم می بینند»<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، از علی بن احمد، او از عبیدالله بن موسی و احمد بن علی اعلم، ایشان از محمد بن علی صیرفی، او از محمد بن صدقه و ابن اذینه عبدی و محمد بن سنان، ایشان از یعقوب سراج روایت نموده، او گفته که: از صادق علیه السلام شنیدم می فرمود که: «قائم علیه السلام با سیزده گروه از اهل بلاد و طوایف محاربه می کند و ایشان هم با او می جنگند، ایشان اهل مکه و اهل مدینه و اهل شام و بنی امیه و اهل بصره و اهل دمیسان - و آن نام دهی است در هرات - و اکراد و اعراب و ضبه و غنی و باهله و ازد و اهل ری اند.»<sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور، از ابن عتده، او از احمد بن زیاد، او از علی بن صباح، او از علی بن محمد حضرمی، او از جعفر بن محمد، او از ابراهیم بن عبدالحمید روایت نموده، او گفته که: خبر داد به من کسی که از صادق علیه السلام شنیده بود که: آن حضرت می فرمود که: «چون قائم علیه السلام خروج می کند، از اطاعت آن حضرت بیرون می روند آنان که می دانند که قائم علیه السلام به این امر اهل و سزاوار است، و داخل جریده آفتاب و ماهتاب پرستان می باشند.»<sup>(۳)</sup>

در کتاب مذکور، از ابن عتده، او از احمد بن یوسف، او از اسماعیل بن مهران، او از ابن بطاینی، او از منضل بن محمد، او از حریز، او از صادق علیه السلام، او از پدرش باقر علیه السلام، او از علی بن الحسین علیه السلام، روایت نموده که آن حضرت فرمود که: «چون قائم علیه السلام قیام می کند، خداوند عالم از همه مؤمنان آفت و ضعف و سُستی را زایل می کند، و قوت‌هایشان را برمی گرداند دوباره با ایشان عطا می فرماید.»<sup>(۴)</sup>

۱ - مدرک پیشین، ص ۲۹۹، باب ۱۷، ج ۵.

۲ - مدرک پیشین، ص ۲۹۹، باب ۱۷، ج ۶.

۳ - مدرک پیشین، ص ۳۱۷، باب ۲۱، ج ۱.

۴ - مدرک پیشین، ص ۳۱۷، باب ۲۱، ج ۲.

در کتاب مذکور، از ابن عقده، او از علی بن حسن، او از حسن و محمد پسران یوسف، ایشان از سعدان بن مسلم، او از صباح مزنی، او از حارث بن حصیره، او از حبه عرنی روایت نموده، او گفته که: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «گویا شیعیان خودمان را در مسجد کوفه می بینم در حالتی که چادرهای را زده اند، و قرآن را چنان که خدای تعالی نازل گردانیده به خلائق تعلیم می کنند. آگاه شوید! وقتی که قائم ما علیه السلام قیام نمود مسجد کوفه را بر هم می زند و قبله اش را راست می کند.»<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، از علی بن الحسین، او از محمد بن یحیی، او از محمد بن حسن رازی، او از محمد بن علی کوفی، او از عبدالله بن محمد حجال، او از علی بن عتبه، او از صادق علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «گویا شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام را چنان می بینم که قرآن را به دست گرفته به خلائق تعلیم می کنند.»<sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور، از احمد بن هوذه، او از نهاوندی، او از عبدالله بن حماد، او از صباح مزنی، او از حارث بن حصیره، او از ابن نباته روایت نموده، او گفته که: از علی علیه السلام شنیدم می فرمود که: «گویا عجمها را می بینم که در مسجد کوفه خیمه ها زده قرآن را به طریقی که نازل شده به خلائق تعلیم می کنند. عرض کردم که: یا امیر المؤمنین! آیا این قرآن مثل آن قرآن نیست که نازل شده؟ فرمود: نه، زیرا که از اصل قرآن، نامهای هفتاد نفر از قریش با نامهای پدرانشان محو کرده برداشته اند، و از نامهای قریش باقی گذاشته نشده مگر اینکه نام ابولهب را برای نسبت عیب دادن به رسول خدا باقی گذاشتند، زیرا که عم آن حضرت بود.»<sup>(۳)</sup>

در کتاب مذکور، از علی بن احمد، او از عبیدالله بن موسی، او از کسی که آن را روایت کرده، او از جعفر بن یحیی، او از پدرش، او از صادق علیه السلام روایت نموده، که آن

۱ - مدرک پیشین، ص ۳۱۸، باب ۲۱، ج ۳.

۲ - مدرک پیشین، ص ۳۱۸، باب ۲۱، ج ۴.

۳ - مدرک پیشین، ص ۳۱۸، باب ۲۱، ج ۵.

حضرت فرمود که: «حال شما چگونه می شود در وقتی که قائم علیه السلام خیمه ها را در مسجد کوفه برپا می دارد، و بعد از آن مثال علی حدّده، یعنی: امر تازه که بر عرب سخت و شدید است با ایشان اظهار می کند.»<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، از محمد بن همّام، او از فزاری، او از ابی طاهر و زّاق، او از عثمان بن عیسی، او از ابی صباح کنانی روایت کرده، او گفته که: در خدمت صادق علیه السلام بودم ناگاه شیخی به خدمت آن حضرت داخل شد و عرض نمود که: پسرم بر من عاق شد و جفا کرد. آن حضرت فرمود: «آیا ندانسته ای که برای حقّ دولتی است و برای باطل دولتی، و هر یکی از اهل باطل و اهل حق در ایام دولت دیگری ذلیل است. پس هر که در ایام دولت باطل به اهل حق اذیت و آزار رساند، هر آینه در ایام دولت حق از او قصاص گرفته می شود.»<sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور، از احمد بن هودّه، او از نهاوندی، او از عبدالله بن حماد انصاری، او از محمد بن جعفر، او از پدرش علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «چون قائم علیه السلام قیام کند، در هر اقلیم از اقلیمهای روی زمین مردی نصب می کند، به آن مرد می فرماید که: کف دستت دستور العمل و عهدنامه است از من در نزد تو. پس هر وقتی که مسأله ای به تو دچار شود و آن را ندانی و نفهمی که در خصوص آن چه حکم بکنی، در آن حال به کف دست نگاه کن و به هر چه که در آن بینی عمل نما. بعد از آن فرمود که: قائم علیه السلام لشکری به قسطنطنیه می فرستد. پس چون به خلیج می رسند، چیزی به زیر پای خودشان می نویسند و از برکت آن در روی آب راه می روند. پس اهل روم ایشان را می بینند که در روی آب راه می روند می گویند که: این جماعت، اصحاب قائمند که در روی آب راه می روند. پس اصحاب آن حضرت که اینگونه فضل و هنر دارند، خود او چگونه است! پس در این حال در شهر را می گشایند تا اصحاب آن حضرت داخل

۱ - مدرک پیشین، ص ۳۱۹، باب ۲۱، ح ۶.

۲ - مدرک پیشین، ص ۳۱۹، باب ۲۱، ح ۷.

می شوند، و به هر چه که می خواهند حکم می کنند. (۱)

در کتاب مذکور، از عبدالواحد، او از محمد بن جعفر قرشی، او از ابن ابی الخطاب، او از محمد بن سنان، او از حریره، او از ابان بن تغلب روایت نموده، او گفته که: از صادق علیه السلام شنیدم می فرمود که: «دنیا به آخر نمی رسد تا وقتی که نداکننده از آسمان ندا نماید که: ای اهل حق! به یک جا جمع شوید، پس همه ایشان در یک سرزمین جمع می شوند. بعد از آن دفعه دیگر ندا می کند که: ای اهل باطل! به یک جا جمع شوید، پس ایشان هم در یک سرزمین جمع می شوند. عرض کردم که: آیا یکی از این دو فرقه قادر و توانا می باشند که به میان فرقه دیگر بروند؟ فرمود: نه، به خدا سوگند یاد می کنم. و این است معنی قول خدا عزوجل:

﴿ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ ﴾ (۲)

یعنی: خدای تعالی مؤمنان را نمی گذارد با حالتی که شما با آن هستید، تا اینکه خبیث و بدکار را از نیکوکاران جدا نماید. (۳)

در کتاب مذکور، از ابن عتده، او از احمد بن یوسف، او از اسماعیل بن مهرا، او از ابن بطائنی او از پدرش، و وهیب، او از ابی بصیر روایت نموده، او گفته که: صادق علیه السلام فرمود که: «هر یکی از شما برای خروج قائم علیه السلام باید اسحله جنگ مهیا نماید و هر چند که یک تیر باشد، وقتی که خدای تعالی نیت او را چنین دانست، امید می دارم که عمرش را طولانی گرداند تا وقتی که آن حضرت را دریابد، و از جمله اعانت کنندگان و یاران او باشند. (۴)

۱ - مدرک پیشین، ص ۳۱۹، باب ۲۱، ج ۸.

۲ - سوره آل عمران: آیه ۱۷۹.

۳ - غیبت نعمانی، ص ۳۲۰، باب ۲۱، ج ۹.

۴ - مدرک پیشین، ص ۳۲۰، باب ۲۱، ج ۱۰.

در کتاب مذکور، از ابن عتده، او از علی بن حسین تیملی، او از محمد و احمد پسران حسن، ایشان از پدرشان، او از ثعلبه، او از جمیع کناسی، او از ابی بصیر، او از کامل، او از باقر علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «چون قائم علیه السلام قیام می نماید، خلائق را بسوی احکام تازه دعوت نماید، و دین اسلام در ابتدای کار غریب بود و بعد از این هم غریب خواهد شد، چنان چه در ابتدای کار غریب بود. پس گوارا باد و طوبی به غرباء اسلام، یعنی: گوارا باد به کسانی که در ابتدای اسلام و در آخر آن در میان اسلام مانند غریبانند.»<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، از عبدالواحد، او از محمد بن جعفر قرشی، او از ابن ابی الخطاب، او از محمد بن سنان، او از ابن مسکان، او از ابی بصیر، او از صادق علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «اسلام در اوّل امر غریب گردیده، بعد از آن هم غریب خواهد شد چنان چه در اوّل امر چنین بود. پس طوبی باد و گوارا باد برای غرباء اسلام. عرض کردم که: خدا کارهای تو را اصلاح نماید، این مطلب را برای من شرح و بیان به فرما؛ فرمود که: دعوت کننده ای از ما دعوت را از سر می گیرد و از تازگی خلائق را دعوت می کند، چنان چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با دعوت تازه خلائق را دعوت نمود.»<sup>(۲)</sup>

و ابن مسکان، او از حسین بن بختیار، او از ابی بصیر، او از صادق علیه السلام مثل این حدیث را روایت نموده.<sup>(۳)</sup>

در کتاب مذکور، بدین اسناد از ابن مسکان، او از مالک جهنی روایت نموده، او گفته که: به خدمت باقر علیه السلام عرض کردم که: ما دولت و خروج قائم علیه السلام را با صفتی وصف می کنیم که هیچ یکی از سایر دولت‌ها با آن صفت نیست، و به هیچ یک از آنها شباهت ندارد. فرمود: «نه چنین است که می گویی، به خدا سوگند یاد می کنم هر آینه معرفت

۱- مدرک پیشین، ص ۳۲۰، باب ۲۲، ح ۱.

۲- مدرک پیشین، ص ۳۲۱، باب ۲۲، ح ۴.

۳- مدرک پیشین، ص ۳۲۱، باب ۲۲، ذیل ح ۲.

کیفیت دولت آن حضرت کما هو حقّه برای شما ممکن نیست تا وقتی که آن را ببینند»،<sup>(۱)</sup> شنیدن کی بود مانند دیدن.

در کتاب مذکور، از عبدالواحد، او از احمد بن محمد بن رباح، او از محمد بن عباس بن عیسی، او از ابن بطاینی، او از شعیب حدّاد، او از ابی بصیر روایت کرده، او گفته که: به خدمت صادق علیه السلام عرض کردم که: خبر ده به من از قول امیر المؤمنین علیه السلام که اسلام در اوّل امر غریب بود، چنان چه در آخر امر چنین خواهد شد. پس گوارا باد برای غرباء اسلام. فرمود: «یا ابا محمد! وقتی که قائم علیه السلام قیام نمود، با دعوت تازه خلائق را دعوت می کند، چنان چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با دعوت تازه دعوت نمود.

راوی گوید: پس از جای خویش برخاستم و سر مبارک آن حضرت را بوسیدم و گفتم که: گواهی و اقرار می دهم به اینکه تو در دنیا و آخرت امام منی، دوستت را دوست و دشمنت را دشمن می دارم و تو ولی پروردگاری.»<sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور، از محمد بن همّام، او از احمد مابنداد، او از احمد بن هلیل، او از ابن ابی عمیر، او از ابی مغرا، او از ابی بصیر روایت نموده، او گفته که: صادق علیه السلام فرمود: «وقتی که امیر المؤمنین علیه السلام بالشکرش در جنگ جمل بالشکر اهل بصره به هم ملاقات نمودند، آن حضرت بیرق رسول خدا را گشود. پس قدمهای اهل بصره لرزید، و وقت عصر تنگ رسیده به آن حضرت خطاب نموده گفتند که: ای پسر ابو طالب! ماها را هلاک گردانیدی، پس آن حضرت فرمود که: دستگیرشدگان و زخممداران را مکشید، و گریخته گان را تعاقب مکنید، و هر که از اهل بصره اسباب و اسلحه خویش را بیندازد در امن است، و هر که در خانه اش بنشیند و درش را ببندد در امان است. وقتی که جنگ صفین رسید از آن حضرت خواهش نمودند که پرچم این بیرق را بگشاید، قبول نفرموده ابا نمود. پس امام حسن و امام حسین علیهما السلام و عمّار بن یاسر را به خدمت آن

۱ - مدرک پیشین، ص ۳۲۱، باب ۲۲، ح ۳.

۲ - مدرک پیشین، ص ۳۲۲، باب ۲۲، ح ۵.



حضرت در این باب واسطه و شفیع نمودند. آن حضرت به امام حسن علیه السلام فرمود که: ای پسر من! برای سلطنت این قوم مدتی هست، باید آن را به آخر رسانند، و این بیرق بیرقی است که پرچم آن را بعد از من نمی گشاید مگر قائم علیه السلام.» (۱)

در کتاب مذکور، از ابن عقده، او از یحیی بن زکریا بن شیبان، او از یونس بن کلیب، او از ابن بطاینی، او از پدرش، او از ابی بصیر روایت کرده، او گفته که: صادق علیه السلام فرمود که: «قائم علیه السلام از مکه خروج نمی کند تا وقتی برای او حلقه تمام شود. عرض کردم که: حلقه چقدر است؟ فرمود: ده هزار نفر، جبرئیل در جانب دست راست آن حضرت و میکائیل در سمت دست چپ او می باشند. بعد از آن بیرق غلبه کننده را می جنباند و در اطراف عالم می گرداند، و احدی در مشرق و مغرب نمی ماند مگر اینکه به آن بیرق لعنت می کند. بعد از آن اصحاب از هر قبیله از یک نفر تا ده نفر مانند ابرهای وقت پاییز به خدمتش جمع می شوند.» (۲)

در کتاب مذکور، از ابن عقده، او از علی بن حسن تیملی، او از حسن و محمد پسران علی بن یوسف، ایشان از سعدان بن مسلم، او از مردی، او از مفضل بن عمر روایت کرده، او گفته که: صادق علیه السلام فرمود: «وقتی که قائم علیه السلام در ظهور نمودن مأذون شد. خدای تعالی را با آن اسمی که در لغت یهود با آن اسم خوانده می شود می خواند و دعا می کند، پس دعای آن حضرت به هدف اجابت قرین شده. اصحابش که سیصد و سیزده نفرند مانند ابرهای وقت پاییز به خدمتش جمع می شوند، و ایشان صاحبان بیرقهایند. از ایشان پاره‌ای هستند که در وقت شب از میان رختخوابشان مفقود می شوند و صبح را در مکه می کنند، و پاره‌ای دیگر در روز در روی ابر نشسته می روند. هر یکی از ایشان با نام خویش و نام پدرش و کیفیت صفتش و نسبش شناخته می شوند. عرض کردم که: فدای تو شوم! ایمان کدام یکی از این دو فرقه بیشتر و کاملتر است؟

۱- مدرک پیشین، ج ۳.

۲- مدرک پیشین، ص ۳۲۲، باب ۲۲، ج ۵.

فرمود: ایمان آنان که در روی ابر می روند و این سیصد و سیزده نفر است، و آنان که از رختخوابشان منتفود می شوند این آیه در شأن ایشان نازل شده:

﴿ اَيْنَمَا تَكُونُوا يَاتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا ﴾<sup>(۱)</sup>،<sup>(۲)</sup>

در «تفسیر عیاشی» از منضّل، مثل این را روایت نموده.<sup>(۳)</sup>

محمد بن ابراهیم در کتاب «الغیبه» از عبدالواحد، او از محمد بن جعفر قرشی، او از ابن ابی الخطّاب، او از محمد بن سنان، او از ضریس، او از ابی خالد کابلی، او از علی بن حسین و محمد بن علی روایت نموده که، ایشان فرمودند که: «منتفود شدگان قومی اند که از رختخوابهایشان منتفود و نایاب می شوند و صبح را در مکه می کنند، و این است معنی قول خدای عزّ و جلّ: «اَيْنَمَا تَكُونُوا» الخ، ایشان اصحاب قائم اند.»<sup>(۴)</sup>

در کتاب مذکور، از احمد بن هوذه، او از نهاوندی، او از عبدالله بن حماد، او از ابن بکیر، او از ابان بن تغلب روایت کرده، او گفته که: با صادق علیه السلام در مسجد مکه بودم، ناگاه آن حضرت از دستم گرفت و فرمود: «یا ابان! خدای تعالی بعد از این سیصد و سیزده نفر مرد به این مسجد به شما رومی آورد، اهل مکه ایشان را به هیچ وجه نمی شناسد، و شمشیرها را به گردنهای خود حمایل می کنند، در هر یکی از آن شمشیرها نام صاحبش و نام پدرش و کینیت سنّتش و نسبش نوشته می شود. بعد از آن به منادی امر می فرماید ندا می کند که: این مرد مهدی علیه السلام است، به طریق حکم داود و سلیمان در میان خلایق حکم می کند، و از ایشان بیّنه و شاهد نمی طلبد.»<sup>(۵)</sup>

در کتاب مذکور، از علی بن احمد، او از عبیدالله بن موسی، او از هارون بن مسلم، او

۱ - سوره بقره: آیه ۱۴۱.

۲ - غیبت نعمانی، ص ۳۱۲، باب ۲۰، ج ۳.

۳ - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۷، ج ۱۱۱، در تفسیر سوره بقره.

۴ - غیبت نعمانی، ص ۳۱۳، باب ۲۰، ج ۴.

۵ - مذکور پیشین، ص ۳۱۳، باب ۲۰، ج ۵.

از مسعدة بن صدقه، او از عبدالحمید طویل، او از باقر علیه السلام در خصوص قول خدای عزوجل: ﴿ اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ ﴾<sup>(۱)</sup> روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «این آیه در شأن قائم علیه السلام نازل شده، و جبرئیل علیه السلام در بالای ناودان رحمت در صورت مرغ می ایستد. او اول کسی می باشد که به آن حضرت بیعت می کند، و بعد از او آن سیصد و سیزده نفر بیعت می کنند. پس هر یکی از ایشان که به راه افتاده، در همان ساعت به خدمت آن حضرت می آید، و از ایشان پاره ای هستند که از میان رختخوابهای خود منتفوذ می شوند، و این است معنی قول امیر المؤمنین علیه السلام که ایشان آناند که از میان رخت خوابهای شان منتفوذ و نایاب می شوند. این است معنی قول خدای عزوجل: ﴿ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ اَیْنَمَا تَكُونُوا یَاتِ بِكُمْ اللهُ جَمِیْعاً ﴾<sup>(۲)</sup> فرمود که: مراد از خیرات، ولایت است.»<sup>(۳)</sup>

در کتاب مذکور، از احمد بن هوده، او از نهاوندی، او از عبدالله بن حماد، او از ابی الجارود، او از باقر علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «اصحاب قائم علیه السلام سیصد و سیزده نفر مردند از اولاد عجم، بعضی ایشان در وقت روز بروی ابر می نشینند و با نامش و نام پدرش و صفتش و نسبش شناخته می شود، و بعضی دیگر در میان رختخوابهایشان خوابیده می شوند. ناگاه ایشان را در مگه در غیر موسم حج می بینند.»<sup>(۴)</sup>

در کتاب مذکور، از علی بن حسین، او از محمد بن یحیی، او از محمد بن حسن رازی، او از محمد بن علی کوفی، او از علی بن حکم، او از بطائنی، او از ابی بصیر، او از باقر علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «قائم علیه السلام از بلندی کوه ذی طوی با

۱ - سوره نمل: آیه ۶۲.

۲ - سوره بقره: آیه ۱۴۸.

۳ - غیبت نعمانی، ص ۳۱۴، باب ۲۰، ج ۶.

۴ - مدرک پیشین، ص ۳۱۵، باب ۲۰، ج ۸.

سیصد و سیزده نفر مرد که به قدر اصحاب بدرند فرود می آیند، تا اینکه پشتش را به حجر الاسود تکیه می دهد و بیرق غلبه کننده را می جنباند.»<sup>(۱)</sup>

علی بن ابی حمزه گوید که: این حدیث را به خدمت موسی بن جعفر رضی الله عنه عرض کردم، فرمود که: این کتاب منشور است.<sup>(۲)</sup>

**مؤلف گوید:** یعنی این حدیث در کتاب منشور نوشته شده، یا اینکه کتاب منشور در نزد قائم رضی الله عنه می باشد، یا اینکه این بیرق به منزله کتاب منشور است.

در کتاب مذکور، از احمد بن هوده، او از نهاوندی، او از عبدالله بن حماد، او از بطائنی روایت نموده، او گفته که: صادق رضی الله عنه فرمود که: «جوانان شیعه در بالای بامهای خودشان خوابیده می باشند. ناگاه شبی در غیر موسم حج، به خدمت صاحب خودشان می روند و صبح را در مکه می کنند.»<sup>(۳)</sup>

در کتاب مذکور، از ابن عقده، او از علی بن فضال، او از محمد بن حمزه و محمد بن سعید، ایشان از عثمان بن حماد، او از سلیمان بن هارون عجللی روایت نموده، او گفته که: صادق رضی الله عنه فرمود که: «صاحب این امر نگه داشته شده است، اگر همه خلائق بمیرند هر آینه خدای تعالی اصحاب او را برای او جمع می کند، و ایشانند آنان که خدای تعالی در شأن ایشان فرموده:

﴿فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هُؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيَسُوًّا بِهَا بِكَافِرِينَ﴾<sup>(۴)</sup>

یعنی: اگر این جماعت به آن کفران نمایند و آن را انکار کنند، هر آینه قومی را بآن موکل می گردانیم که به آن کفران کننده نیستند و آن را انکار نمی کنند، و نیز ایشانند آنان که خدای تعالی در شأن ایشان فرموده:

۱ - مدرک پیشین، ص ۳۱۵، باب ۲۰، ح ۹.

۲ - مدرک پیشین، ص ۳۱۵، باب ۲۰، ذیل ح ۹.

۳ - مدرک پیشین، ص ۳۱۶، باب ۲۰، ح ۱۱.

۴ - سوره انعام: آیه ۸۹.

﴿ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: بزودی خدای تعالی قومی خلق می‌کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله ایشان را دوست می‌دارد و ایشان هم او را دوست می‌دارند، ایشان در نزد مؤمنان، ذلت و فروتنی قبول می‌نمایند، و نسبت به کافران اظهار عزت و شوکت می‌کنند.<sup>(۲)</sup>

شیخ مفید در ارشاد از جابر، او از باقر علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «خدای تعالی به دلهای شیعیان رُعب و بیم می‌اندازد. وقتی که قائم ما علیه السلام قیام نمود و مهدی علیه السلام ما ظهور کرد، هر آینه هر مرد از شیعیان ما از شیر دلیرتر و از نیزه گذرنده‌تر می‌باشد.»<sup>(۳)</sup>

کلینی در کتاب «کافی» از عده، او از سهل، او از ابن شمون، او از اصم، او از مالک بن عطیه، او ابن تغلب روایت نموده، او گفته که: صادق علیه السلام به من فرمود که: «دو خون در اسلام هست که خدا ریختن آنها را حلال نموده، احدی در خصوص آنها حکم نمی‌تواند بکند تا وقتی که خدای تعالی قائم ما اهل بیت را برانگیزاند. وقتی که خدا آن حضرت را مبعوث نمود، او در خصوص آن دو خون به آن حکم می‌فرماید: یکی این است که شاهد نطلبیده زانی محصن را رجم می‌کند، و دیگری این است که مانع زکات را - یعنی: کسی را که زکات ندهد - گردن می‌زند.»<sup>(۴)</sup>

در کتاب مذکور، از محمد بن ابی عبدالله و محمد بن حسن، ایشان از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، ایشان از حسن بن عباس بن حریش، او از

۱ - سوره مائده: آیه ۵۴

۲ - غیبت نعمانی، ص ۳۱۶، باب ۲۰، ح ۱۲.

۳ - ارشاد، ص ۲۶.

۴ - کافی، ج ۳، ص ۵۰۳، ح ۵، کتاب الزکاة.

ابی جعفر ثانی - یعنی: از امام محمد تقی علیه السلام - روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: صادق علیه السلام فرمود که: در وقتی که: پدرم طواف کعبه می نمود، ناگهان مردی معجری در سر کرده به پدرم دچار گردید و هفت شرط او را قطع نمود. یعنی: نگذاشت که آنها را تمام نماید تا اینکه پدرم را برداشت و در یک سمت صفا به خانه ای داخل نمود. بعد از آن به پی من فرستاد، من هم رفتم. با ایشان سه نفر شدیم. آن مرد به من گفت: یا بن رسول الله! مریحبا باد به تو، بعد از آن دستش را بر سرم گذاشت و گفت که: ای امین خدا بعد از پدرانش! و به پدرم گفت: یا ابا جعفر! اگر می خواهی تو به من خبر ده و اگر می خواهی من به تو بدهم، و اگر خواسته باشی از من سؤال کن و اگر می خواهی من از تو سؤال کنم، و اگر می خواهی تو مرا تصدیق کن و اگر می خواهی من تو را تصدیق نمایم. آن حضرت فرمود که: همه اینها را می خواهم.

پس آن مرد حدیثی ذکر کرد و آن را بیان نمود تا اینکه گفت که: دوست می دارم که چشمهای تو با مهدی این امت باشد - یعنی: دوست می دارم که چشمهای تو آن حضرت را ببیند - در حالتی که ملائکه در میان آسمان و زمین شمشیرهای آل داود را به دست گرفته می باشند، و ارواح مردگان کافران معذب می شوند و ارواح زندگانشان به آن شمشیرها به مردگانشان ملحق می شوند، بعد از آن شمشیری بیرون آورد و گفت که: این شمشیر از شمشیرهای آل داود است. پدرم گفت: آری از آنهاست، سوگند یاد می کنم به آن خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را از میان همه بنی آدم برگزیده. ابو جعفر گوید که: آن مرد معجز از سر برداشت و گفت که: من الیاسم و نپرسیدم از این مرد در حالتی که من به آن جاهل بودم. بلکه آن را می دانستم لیکن دوست داشتم که این حدیث باعث قوت ایمان اصحاب تو گردد. پس ابو جعفر علیه السلام حدیث را با آن طولش ذکر نموده تا این جا که گفت: بعد از آن، آن مرد برخاست و رفت و او را پس از آن ندیدم. <sup>(۱)</sup>

شیخ مفید در کتاب «اختصاص» ذکر نموده که: صادق علیه السلام فرموده که: «شیعیان ما در ایام دولت قائم علیه السلام بزرگان روی زمین و حکام آن می باشند. به هر مردی از ایشان قوت چهل مرد داده می شود.»<sup>(۱)</sup>

و باقر علیه السلام فرموده که: «رعب و بیم دشمنان ما به دلهای دوستان و شیعیان ما انداخته می شود. پس وقتی که امر ما واقع گردید و مهدی ما خروج کرد، هر آینه هر یکی از شیعیان ما از شیر دلیرتر و از نیزه گذرنده تر می باشد. دشمن ما را با پاینهایش پایمال و بادستهایش به قتل می رساند.»<sup>(۲)</sup>

و به اسناد خود از ربعی، او از برید عجلی روایت نموده، او گفته که به خدمت باقر علیه السلام عرض کردم که: اصحاب ما در کوفه بسیارند. اگر به ایشان امر بنرمایی، هر آینه اطاعت تو را بکنند و تابع تو می شوند، یعنی: تابعان تو بسیارند. پس ادعای خلافت بکن، فرمود: «چگونه می شود اینکه ایشان به امر من اطاعت بکنند و جهاد و قتال نمایند و حال آنکه یکی از ایشان برای حاجتی به نزد برادر دینی خود می رود و او حاجت او را روا نمی کند. پس ایشان که در دادن مال، خست و خوردداری می کنند. در باختن جان و ریختن خون خودشان به طریق اولی خوردداری خواهند کرد. بعد از آن فرمود که: امروز خلائق با ما در مقام مصالحه اند، به همدیگر دختر می دهیم و از همدیگر میراث می بریم، و حدود و احکام الهی را در ماده ایشان جاری می کنیم و امانت‌هایشان را به ایشان پس رد می کنیم، تا وقت قیام قائم علیه السلام بدین هیچ رفتار می نمایم. چون آن حضرت قیام می فرماید خلائق بایکدیگر دوستی و رفاقت می ورزند، و مردی برای حاجتی به نزد برادر دینی خود می رود و او حاجت او را روا می کند و او را محروم نمی گرداند.»<sup>(۳)</sup>

۱- اختصاص شیخ مفید، ص ۱، طبع جامعه.

۲- اختصاص شیخ مفید، ص ۲۶، طبع جامعه.

۳- اختصاص شیخ مفید، ص ۲۴، طبع جامعه.

فرات بن ابراهیم کوفی در تفسیر خود، از جعفر بن محمد فزاری، و او سلسله سند حدیث را به عمران بن داهر رسانیده، او گفته که: مردی به خدمت صادق علیه السلام عرض کرد که: ما به قائم علیه السلام چنین سلام می دهیم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ» فرمود: «چنین مگویید، زیرا که امیر المؤمنین لقبی است که خدای تعالی علی را علیه السلام به آن ملقب گردانید، و احدی نه پیش از او و نه بعد از او با آن لقب ملقب نشده، مگر کافران. آن مرد عرض کرد: پس چگونه به آن حضرت سلام بکنیم؟ فرمود: چنین می گویی: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ».

راوی گوید که: بعد از آن صادق علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود:

﴿بَقِيَّةَ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: باقی مانده خدای برای شما بهتر است اگر صاحب ایمان باشید.<sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور، از حسین بن علی بن بزیع، و او سلسله سند را به زید بن علی رسانیده، او گفته که: «چون قائم آل محمد علیه السلام قیام می کند، می فرماید که: ای گروه خلائق! ماییم آنان که خدای تعالی در کتاب خود ایشان را به شما وعده داده:

﴿الَّذِينَ إِذَا مَكَنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾<sup>(۳)</sup>

یعنی: ایشان آناند که اگر در روی زمین به ایشان تمکین بدهیم، هر آینه نماز را برپا می دارند و زکات را می دهند و به معروف امر می کنند و از منکر نهی، و عاقبت کارها برای خدا است.<sup>(۴)</sup>

۱ - سوره هود: آیه ۸۶.

۲ - تفسیر فرات کوفی، ص ۱۹۳، در تفسیر آیه ۸۶ از سوره هود.

۳ - سوره حج: آیه ۴۱.

۴ - تفسیر فرات کوفی، ص ۲۷۴، در تفسیر آیه ۴۱ از سوره حج.



در کتاب مذکور، از قاسم بن عبید، او سلسله سند را به صادق علیه السلام رسانیده و از آن حضرت در خصوص قول خدای عزوجل: ﴿الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا﴾<sup>(۱)</sup> تا قول خدای تعالی: ﴿حَسَنَتْ مُسْتَقْرَأً وَمُقَامًا﴾<sup>(۲)</sup> که سبزه آیه است یعنی: آنان که در روی زمین با ذلت و فروتنی راه می‌روند نه با کبر و منیت. روایت نموده که آن حضرت فرمود که: «مراد از این جماعت اوصیایند، که در روی زمین با ذلت و فروتنی راه می‌روند. چون قائم قیام نماید ایشان هر ناصبی را به خدمت آن حضرت می‌آورند. پس اگر او به اسلام - یعنی: به ولایت ائمه علیهم السلام - اقرار نمود فیها و الاگردنش را می‌زنند مگر اینکه جزیه دادن را قبول نماید و بدهد چنان چه اهل ذمه می‌دهند.»<sup>(۳)</sup>

کلینی در کتاب «کافی» از عده، او از احمد بن محمد، او از علی بن حسن تیمی، او از دو برادرش محمد و احمد، ایشان از علی بن یعقوب هاشمی، او از مروان بن مسلم، او از سعید بن عمر جعفی، او از مردی از اهل مصر، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود: «آگاه شوید! بدرستی که قائم علیه السلام ما چون قیام می‌نماید، طایفه بنی شیبه را می‌گیرد و دستهایشان را قطع می‌کند، خودشان را هم در کوچه و بازار می‌گرداند و می‌گوید که: این جماعت دزدان خانه‌خدایند.»<sup>(۴)</sup>

کلینی در کتاب «کافی» از محمد بن یحیی و غیر او، ایشان از احمد بن هلال، او از احمد بن محمد، او از مردی، او از صادق علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «اول عدالتی که قائم علیه السلام اظهار می‌کند این است که منادی آن حضرت ندا می‌کند که: هر که حج سنتی می‌کند، باید حجر الاسود و طواف را واگذار نماید به کسی که حج واجب می‌کند. یعنی: آنان که حج سنتی می‌کند، حجر الاسود و طواف را واگذار نمایند

۱ - سوره فرقان: آیه ۶۳.

۲ - سوره فرقان: آیه ۷۶.

۳ - تفسیر فرات کوفی، ص ۲۹۳، در تفسیر آیه ۶۳ از سوره فرقان.

۴ - کافی، ج ۴، ص ۲۴۳، ح ۴، کتاب الحج.

به آنان که حج واجب کننده‌اند. اول ایشان طواف و استلام حجر الاسود نمایند، بعد از آن حج سنتی کنندگان.<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، از علی، او از پدرش، او از ابن ابی عمیر، او از حماد، او از حلبی روایت نموده، او گفته که: از صادق علیه السلام پرسیده شد که: آیا مکروه است نماز کردن در مسجدهای سنت، یعنی: مسجدهایی که سنت دارند؟ فرمود: «آری مکروه است ولیکن در این ایام به شما ضرری ندارد، و اگر زمان عدل برسد، هر آینه می بینید که در این خصوص چه کار کرده می شود.»<sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور، از حسن بن علی علوی، او از سهل بن جمهور، او از عبدالعظیم بن عبدالله علوی، او از حسن بن حسین عربی، او از عمرو بن جمیع روایت کرده، او گفته که: از باقر علیه السلام در خصوص نماز کردن در مسجدهایی که تصویر در آنها کشیده شده پرسیدم، فرمود که: این را مکروه می دارم ولیکن در این ایام به شما ضرر ندارد، و هرگاه اساس عدالت برپا شود، هر آینه خواهید دید که در این خصوص چه کار کرده می شود.»<sup>(۳)</sup>

شیخ طوسی در کتاب «تهذیب» از احمد بن محمد، او از یعقوب بن عبدالله، او از اسماعیل بن زید غلام کاهلی، او از کاهلی، او از صادق علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: امیر المؤمنین علیه السلام در مقام وصف مسجد کوفه فرمود که: «در زمان قائم علیه السلام در میان آن چشمه‌ای بیرون می آید از روغن، و چشمه‌ای از آب که برای آشامیدن مؤمنان است، و چشمه‌ای دیگری هم بیرون می آید از آب که برای طهارت ایشان است.»<sup>(۴)</sup>

در کتاب مذکور، از محمد بن احمد بن یحیی، او از محمد بن حسین، او از محمد بن

۱- کافی، ج ۴، ص ۴۲۷، ح ۱، نوادر الحج.

۲- کافی، ج ۳، ص ۳۶۱، ح ۴، کتاب الصلوة.

۳- کافی، ج ۳، ص ۳۶۹، ح ۶، کتاب الصلوة.

۴- تهذیب، ج ۳، ص ۲۵۱، ح ۹، باب ۲۵، فضل المساجد.

اسماعیل، او از صالح بن عقبه، او از عمرو بن ابی مقدم، او از پدرش، او از حبه عروسی روایت نموده، او گفته که: امیر المؤمنین علیه السلام روزی از کوفه به سمت شهر حیره بیرون رفت و فرمود که: «این و آن به همدیگر متصل می شوند - و اشاره به کوفه و حیره نمود - میان آنها به نوعی معمور و آبادانی می شود که قیمت یک ذراع زمین در میان آنها چند اشرفی می شود، و هرآینه در شهر حیره مسجدی ساخته می شود برای آن پانصد در می باشد، نایب قائم علیه السلام در آن مسجد نماز می گذارد، زیرا که مسجد کوفه تنگ می گردد و اصحاب قائم علیه السلام را نمی گیرد، و در مسجد کوفه دوازده پیشنماز عادل نماز می گذارند. عرض کردم: یا امیر المؤمنین! آیا مسجد کوفه در آن وقت این قدر را که از خلاق وصف می کنی می گیرد! فرمود که: برای قائم علیه السلام چهار مسجد ساخته می شود. این مسجد کوچکترین آنها می باشد، که حالا هست، و دوتای دیگر در طرف کوفه ساخته می شود. یکی در این سمت و دیگر در آن سمت، و به دست مبارکش به سمت رودخانه اهل بصره و اهل غریان اشاره نمود»<sup>(۱)</sup> و آن نام دو بنائی است در کوفه مشهور و معروف است.

در کتاب «زهد» از ابو الحسن بن عبدالله، او از ابن ابی یعفر روایت نموده، او گفته وارد شدم بر امام صادق علیه السلام و در پیش او یکی از اصحاب آن حضرت بود. پس به من فرمود: «آیا قرآن خوانده‌ای؟ عرض کردم: آری، به این قرائت قرآن را خوانده‌ام، فرمود که: این را از تو پرسیدم نه غیر این را، عرض کردم که: فدایت تو شوم آری این را خوانده‌ام، چرا از اصل قرآنی که نازل شده نپرسیدی؟ فرمود: زیرا که این جماعت مخالفان ما قبول نمی کنند که سوای این قرآن، قرآن اصل بوده، آن را با این قرآن تبدیل نموده اند، و این سخن در حوصله ایشان نمی گنجد. چنانچه موسی علیه السلام به قوم خویش حدیثی بیان نمود که در حوصله ایشان نگنجیده و نتوانستند به آن متحمل شوند. پس در شهر مصر بر او خروج نموده، با وی جنگیدند. پس آن حضرت ایشان را به قتل

۱ - تهذیب، ج ۳، ص ۲۵۳، ج ۱۹، باب ۲۵، فضل المساجد.

رسانید و چنان چه عیسی علیه السلام به قوم خود حدیثی بیان فرمود که: به آن متحمل نشدند و در حوصله‌شان نگنجید. پس در تکریت - و آن نام شهری است در میان بغداد و موصل - بر او خروج نموده با وی جنگیدند. آن حضرت ایشان را به قتل رسانید و این است معنی قول خدای تعالی:

﴿ فَأَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرْتَ طَائِفَةٌ فَأَيْدِنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيَّ  
عَدُوَّهُمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ ﴾ (۱)

یعنی: از بنی اسرائیل طایفه‌ای ایمان آوردند و طایفه دیگر کافر گردیدند، پس به آنان که ایمان آورده بودند، در مقابل دشمنانشان قوت دادیم، پس ایشان گردیدند بر دشمنان خود غالب شونده، بعد از آن فرمود که: اول قائمی که از ما اهل بیت قیام می‌کند، برای شما بیان می‌فرماید حدیثی را که به آن نمی‌توانید متحمل بشوید و در حوصله شما نمی‌گنجد. پس بر آن حضرت در رمیله دسکره - و ظاهر این است که آن نام جایی است در حوالی شام - خروج می‌کنند و با آن حضرت می‌جنگند و آن حضرت هم با ایشان می‌جنگد و ایشان را به قتل می‌رساند، و ایشان آخر طوایف می‌باشند که بر آن حضرت خروج خواهند نمود، تا آخر حدیث.

کلینی در کتاب «کافی» از محمد بن یحیی، او از احمد بن محمد، او از ابن محبوب، او از احول، او از سلام بن مستنیر روایت کرده، او گفته که: از باقر علیه السلام شنیدم در حالتی که حدیث فرمود که: «چون قائم علیه السلام قیام می‌کند، ایمان را به ناصبی تکلیف می‌نماید. اگر حقیقت ایمان را قبول نمود فبها و الا گردنش را می‌زند؛ یا اینکه جزیه چنان چه در این ایام، اهل ذمه می‌دهند و همیان جزیه را بر کمرش ببندد. آن حضرت همه ناصبیان را برای دادن جزیه یا غیر آن از شهرها به سمت عراق، بیرون می‌آورد.» (۲)

در کتاب مذکور، از علی بن محمد، او از صالح بن ابی حماد، او از محمد بن عبدالله

۱ - سوره صف: آیه ۱۴.

۲ - کافی، ج ۸، ص ۲۲۷، ح ۲۸۸.

بن مهران، او از عبدالملک بن بشیر، او از عیثم بن سلیمان، او از معاویه بن عمّار، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «هرگاه یکی از شما ظهور قائم علیه السلام را ارزو نماید، هرآینه چنین آرزو بکند که در ایام ظهورش در عافیت و استراحت باشد. زیرا که خدای تعالی محمد صلی الله علیه و آله را برای خلائق رحمت فرستاد و قائم علیه السلام را عذاب و نقت.» (۱)

**مؤلف گوید که:** در کتاب «مزار» که آن را بعضی از قدماء اصحاب ما تألیف نموده، از ابی بصیر، او از صادق علیه السلام روایت کرده، او گفته که: آن حضرت به من فرمود: «یا ابا محمد! گویا می بینم که قائم علیه السلام با اهل و عیالش در مسجد سهله فرود آمده. عرض کردم که: آیا آن جا منزل و مسکن آن حضرت می باشد؟ فرمود: آری، منزل ادريس و ابراهیم خلیل الرحمن هم در آنجا بود، و خدای تعالی هیچ پیغمبری مبعوث ننموده مگر اینکه در آن جا نماز کرد و در آن جا است مسکن خضر علیه السلام. عرض کردم که: فدای تو شوم آیا قائم علیه السلام همیشه در آن جا می باشد؟ فرمود: آری، عرض کردم که: بعد از او کدام شخص در آن جا می باشد؟ فرمود: آن کسی که بعد از قائم علیه السلام خلافت با اوست و همچنین است تا وقتی که مخلوقات به آخر رسند. عرض کردم که: آن حضرت با اهل ذمه چگونه رفتار می نماید؟ فرمود که: با ایشان مصالحه می کند چنان چه رسول خدا کرد و ایشان به آن حضرت، با ذلت و خواری جزیه می دهند. عرض کردم: آیا با ناصبیان که شما را دشمن می دارند هم مصالحه می کند؟ فرمود: نه یا ابا محمد! در ایام دولت ما نصیب نیست برای مخالفان و دشمنان ما بدرستی که خدای تعالی در وقت قیام قائم ما علیه السلام خونهایشان را برای ما حلال گردانید، و لکن امروز بر ما و بر شماها حرام است. پس احدی تو را در این باب فریب ندهد. وقتی که قائم ما علیه السلام قیام نمود، هرآینه برای خدا و برای پیغمبر او و برای همه ماها از دشمنان انتقام می گیرد.»

**مؤلف گوید:** بعضی از اخبار که در خصوص سیرت و کیفیت رفتار آن حضرت وارد

شده در اکثر ابواب سابقه مذکور گردید، و سید علی بن عبدالحمید در کتاب «انوار مضيئه» با اسناد خود تا به احمد بن محمد ایادی روایت نموده، او رفع حدیث به اسحاق بن عمار کرده، او گفته که: از آن حضرت پرسیدم که: مهلت دادن خدا به ابلیس تا به وقت معلوم، چه معنی دارد چنان چه در کتاب مجید فرمود:

﴿ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ \* إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: از مهلت داده شدگانی تا به روز وقت معلوم، فرمود: «روز وقت معلوم عبارت است از روز قیام قائم عجله». وقتی که خدای تعالی آن حضرت را مبعوث گردانید، در مسجد کوفه می‌باشد، و در اثنا ابلیس لعین در روی زانوهایش به آن جا می‌آید و می‌گوید: ای وای بر ما از شر این روز. پس آن حضرت از پیشانی او می‌گیرد و گردنش را می‌زند. پس آن روز وقت معلوم است منتهای عمر و اجل ابلیس است.»

شیخ مفید در کتاب «اختصاص» از ابوقاسم شعرانی، او رفع حدیث نموده از ابن ظبیان، او از ابن حجاج، او از صادق عجله روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «چون قائم ما عجله قیام می‌کند، به پای خویش به میدان کوفه می‌آید، و با دست مبارکش به مکانی اشاره می‌کند. بعد از آن می‌فرماید که: این مکان را بکنید، پس آن را می‌کنند. دوازده هزار زره و دوازده هزار شمشیر و دوازده هزار طاس خود کلاه از آن جا بیرون می‌آورند. بعد از آن دوازده مرد از غلام ما و عجم می‌خوانند و اینها را بر ایشان می‌پوشانند. بعد از آن می‌فرماید که: هر که در برش نباشد چیزی که در بر شما است، او را بکشید.»<sup>(۲)</sup>

کلینی در کتاب «کافی» از علی، او از پدرش، او از ابن فضال، او از ثعلبه بن میمون، او از بدر بن خلیل اسدی روایت نموده، او گفته که: از باقر عجله در خصوص قول خدای عزوجل شنیدم می‌فرمود:

۱- سوره حجر: آیه ۳۷ و ۳۸.

۲- اختصاص شیخ مفید، ص ۳۳۴. طبع جامعه.

﴿ فَلَمَّا أَحْسَبُوا بِأَسْنَانَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ \* لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أَتْرَفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِينَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَسْأَلُونَ ﴾<sup>(۱)</sup> معنی آیه پیشتر مذکور گردید.

پس آن حضرت فرمود که: «چون قائم علیه السلام قیام می کند، لشکری برای آوردن بنی امیه به شام می فرستد. ایشان از آن جا به مملکت روم فرار می کنند، اهل روم با ایشان گویند که: ما به شما راه نمی دهیم و به مملکت خود نمی گذاریم مگر اینکه دین نصاری را قبول نمایید. پس ایشان دین مسیحی را قبول کرده خاج به گردنهای خویش می آویزند. پس اهل روم ایشان را داخل شهر می کنند. وقتی که لشکر قائم علیه السلام به آن جا وارد می شوند، ایشان از اصحاب آن حضرت صلح و امان می طلبند. اصحاب آن حضرت گویند که: به شما امان نمی دهیم مگر اینکه بنی امیه را بما تسلیم دهید، آنها بنی امیه را به دست اصحاب قائم علیه السلام تسلیم می کنند. و این است معنی قول خدای عز و جل: «لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ» الی آخره. پس قائم علیه السلام خزینه های ایشان را می پرسد و حال آنکه آن حضرت خود به آنها داناتر است. پس ایشان در جوابش گویند:

﴿ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ \* فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: ای وای بر ما! بدرستی که ما بر نفسهای خود ستم کنندگان بودیم. پس سخن ایشان همیشه این می باشد تا وقتی که ایشان را می گردانیم با شمشیر بریده و خاموش می کنیم.<sup>(۳)</sup>

در کتاب مذکور، از علی، او از پدرش، او از ابن ابی عمیر، او از ابن اذینه، او از محمد بن مسلم روایت کرده، او گفته که: به خدمت باقر علیه السلام عرض کردم که: چیست معنی قول خدای عز و جل:

۱- سوره انبیاء: آیه ۱۲ و ۱۳.

۲- سوره انبیاء: آیه ۱۴ و ۱۵.

۳- کافی، ج ۸، ص ۵۱ ح ۱۵.

﴿ وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ ﴾ (۱)

یعنی: با ایشان قتال بکنید تا اینکه فتنه واقع نشود، و همه دین برای خدای تعالی باشد. آن حضرت فرمود که: «تأویل این آیه هنوز واقع نشده. بدرستی که رسول خدا ﷺ برای حاجت خود و حاجت اصحابش، به کفار مهلت داد و ایشان را مرخص نمود. و اگر تأویل این آیه نازل گردد، هر آینه هیچ گونه سخن واستدعا از ایشان قبول نمی شود، بلکه کشته می شوند تا اینکه خدای تعالی توحید کرده می شود و شرک در میان نباشد.» (۲)

در کتاب مذکور، از حسین بن محمد، از معلی، او از وشا، او از علی بن ابی نصیر روایت کرده، او گفته که: مردی به خدمت باقر علیه السلام آمد عرض کرد که: شما اهل بیت رحمت هستید و رحمت را خدای تعالی به شما مخصوص گردانید، آن حضرت فرمود: چنین که می گویی، حمد باد مر خدا را در ازاء اینکه ما کسی را به گمراهی داخل نمی کنیم و کسی را از هدایت بیرون نمی آریم. بدرستی که عمر دنیا به آخر نمی رسد تا وقتی که خدای تعالی مردی را از ما اهل بیت برانگیزاند به نوعی که به کتاب خدا عمل می نماید، و منکری نمی بیند مگر اینکه آن را انکار می کند و از آن نهی می نماید.» (۳)

شیخ طوسی در کتاب «امالی» از فحّام، او از عمّش، او از احمد بن عبدالله بن علی، او از عبدالرحمان بن عبدالله، او از یحیی بن مغیره، او از برادرش محمد، او از محمد بن سنان، او از صادق علیه السلام، او از پدرش باقر علیه السلام حدیث لوح روایت کرده که: «م ح م د در آخر زمان خروج می کند در حالی که در سرش عمامه سفیدی می باشد، که آفتاب بر او سایه می اندازد، و بازبان فصیح ندایی می رسد به نوعی که همه جنّ و انس و اهل مشرق و مغرب آن را می شنوند که: این مرد مهدی آل محمد علیهم السلام است، زمین را پر از

۱ - سورة انفال: آیه ۳۹.

۲ - کافی، ج ۸، ص ۲۰۱، ح ۲۴۳.

۳ - کافی، ج ۸، ص ۳۹۶، ح ۵۹۷، صفة اهل البيت علیهم السلام.



عدل می گرداند چنان چه پر از جور گردیده. (۱)

شیخ صدوق در کتاب «کمال الدین» و «عیون اخبار رضا علیه السلام» و «امالی» از عطار، او از پدرش، او از ابن عبد الجبار، او از محمد بن زیاد ازدی، او از ابان بن عثمان، او از ثمالی، او از علی بن حسین، او از پدرش، او از جدش علیه السلام روایت کرده که، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: «ائمه که بعد از منند دوازده نفراند، اول ایشان یا علی تویی، و آخر ایشان قائمی است که خدای تعالی بلاد مشرق و مغرب زمین را با او فتح خواهد کرد.» (۲)

شیخ صدوق در کتاب «کمال الدین» و «عیون اخبار رضا علیه السلام» از طالقانی، او از محمد بن همّام، او از احمد بن مابنداد، او از احمد بن هلال، او از ابن ابی عمیر، او از مفضل. او از صادق علیه السلام، او از پدرش علیه السلام، ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که: آن حضرت فرمود که: «در وقتی که خدای تعالی مرا به آسمان برد، به من وحی فرمود. حدیث را ذکر نمود تا این جا که آن حضرت فرمود که: سر از سجده برداشتم ناگاه انوار مقدسه علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجه بن حسن قائم علیه السلام را دیدم، و نور حجه بن حسن را در میان ایشان دیدم. گویا که او مانند ستاره درّی بود. عرض کردم که: ای پروردگار من! ایشان کیانند؟ فرمود: امامانند بعد از تو، و این قائم علیه السلام کسی است که حلال مرا حلال و حرام مرا حرام می گرداند، و با او از دشمنان خود انتقام می کشم، و این باعث و سبب استراحت دوستان من می باشد، و اوست کسی که به دلهای شیعیان که از ظلم ظالمان و منکران و کافران مجروح شده شفا می بخشد. ولات و عزّی را - یعنی: ابوبکر و عمر را - با بدن تر و تازه از قبر بیرون می آورد و می سوزاند. پس در آن وقت خلائق به سبب ایشان فتنه ای

۱ - امالی شیخ طوسی، ص ۲۱۹، مجلس ۲۱، ح ۱۳.

۲ - کمال الدین، ج ۲، ص ۲۸۲، باب ۱۴، ح ۳۵، و عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۱، ص ۶۵، ح ۳۴، و امالی ص ۹۷.

برپا می‌کنند که از فتنه گوساله و سامری شدیدتر می‌باشد»<sup>(۱)</sup>.

محمد بن ابراهیم در کتاب «الغیبه» با اسناد گذشته در باب نص بر دوازده امام از امیر المؤمنین علیه السلام، او از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «نام آخرین ائمه نام من است، خروج می‌کند و زمین را پر از عدل می‌گرداند، چنان که پر از ظلم و جور گردیده. و مال در نزد او مانند خرمن بسیار می‌باشد، هر مردی که به خدمتش می‌آید و می‌گوید که: یا مهدی! به من عطا بنرما، می‌فرماید که: بگیر، پس هر چه که او می‌خواهد آن می‌دهد»<sup>(۲)</sup>.

شیخ محمد بن علی خزاز در کتاب «کفایه» به اسناد سابق در باب مذکور از ابن عباس، او از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت نمود که، آن حضرت فرمود که: «پسر نهمین از اولاد حسین علیه السلام که قائم علیه السلام اهل بیت من و مهدی امت منست، در شمایل و اقوال و افعالش تشبیه‌ترین خلائق است به من. هر آینه بعد از غیبت طولانی و حیرت خلائق که ایشان را گمراه کننده است ظهور می‌کند و امر خدا را بر سایر دینها غالب می‌گرداند. و با نصرت خدا مؤید، و بایاری ملائکه منصور می‌گردد. پس زمین را پر از عدل و قسط می‌گرداند چنان که پر از جور و ظلم گردیده».

در کتاب مذکور، با اسنادهای بسیار که در باب مذکور گذشت از علی علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود که: رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از شمردن ائمه علیهم السلام فرمود که: «بعد از آن امام خلائق هر قدری که خدا بخواهد از ایشان پنهان می‌گردد. برای او دو غیبت می‌شود، یکی از دیگری طولانی‌تر است. بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله بسوی ما متوجه شده به آواز بلند فرمود: که حذر کنید حذر کنید، از وقتی که امام پنجم از اولاد امام هفتم که از اولاد من است، از میان شما مقتود و نایاب شود.

امیر المؤمنین علیه السلام گوید: عرض کردم که: یا رسول الله! در ایام غیبتش چه چیز واقع

۱ - کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۲، ج ۲، باب ۲۳، نص الله علی القائم و عبود اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۵۱، ح ۲۷.

۲ - غیبت نعمانی، ص ۹۲، باب ۴، ح ۲۳.

می‌شود؟ فرمود که: صبر می‌کند تا وقتی که خدای تعالی او را در خروج کردن مأذون می‌فرماید. پس از دهی که به آن کرعه می‌گویند خروج می‌کند در حالتی که عمامه مرا در سر، و زره مرا در بر کرده، و شمشیرم ذوالنقار را حمایل نموده‌اند و نداکننده‌ای ندا می‌کند که: این مرد مهدی و خلیفه خدا است، پس به او تابع شوید، زمین را پر از عدل می‌گرداند چنانچه چه پر از جور و ظلم گردیده، و این در وقتی می‌باشد که دنیا هرج و مرج گردیده شود، و بعضی از خلائق اموال بعضی دیگر را غارت کنند، و بزرگان به کوچکان رحم نمایند، و قوی به ضعیف ترحم نکند. پس در این وقت خدای تعالی به آن حضرت اذن خروج می‌دهد.

**مؤلف گوید که:** مؤلف کتاب «مزار کبیر» با اسناد خود از ابی بصیر، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت به من فرمود: «یا ابا محمد! گویا قائم علیه السلام را می‌بینم که با اهل و عیالش در مسجد سهله فرود آمده. عرض کردم که: فدای تو شوم! آیا آن جا منزل آن حضرت می‌باشد؟ فرمود: آری، آن جا منزل ادریس و منزل ابراهیم خلیل بود. خدای تعالی پیغمبری مبعوث نکرد مگر اینکه در آن جا نماز نموده، و در آن جا است مسکن خضر علیه السلام. و هر که در آن جا اقامت کند، به منزله این است که در خیمه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اقامت کرده، و هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه نمی‌شود مگر اینکه دلش به آن جا مایل و شوقمند می‌باشد. عرض کردم که: فدای تو شوم! آیا قائم علیه السلام همیشه در آن جا می‌باشد؟ فرمود: آری.

عرض کردم که: بعد از قائم علیه السلام کدام شخص در آن جا می‌باشد؟ فرمود: خلیفه‌ای که بعد از او است و همچنین است تا وقتی که مخلوقات به آخر رسند، عرض کردم که: با اهل ذمه چگونه رفتار می‌کند؟ فرمود که: با ایشان مصالحه می‌کند چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمود، و به آن حضرت با ذلت و خواری جزیه می‌دهند. عرض کردم که: آیا با یاسیان هم که دشمنان شما اند مصالحه می‌کند؟ فرمود: نه یا ابا محمد، زیرا که در ایام دولت ما نصیب و بهره‌ای نیست برای آنان که با ما مخالفت دارند. بدرستی که خدای تعالی ریختن خونهای ایشان را در وقت قیام قائم ما برای ما حلال گردانیده ولیکن امروز

بر ما و بر شما حرام است. پس فریب احدی را در این باب مخور؛ یعنی: اگر کسی به تو بگوید که: خون ناصبیان حلال است، پس از ایشان هر قدر که ممکن باشد به قتل برسان، به سخن او گوش مده و فریبش را مخور. وقتی که قائم علیه السلام قیام می نماید، هر آینه برای خدا و برای پیغمبر او و برای همه ما از دشمنان انتقام می گیرد».

شیخ طوسی در کتاب «تهذیب» از صفار، او از ابن ابی الخطاب، او از جعفر بن بشیر و محمد بن عبدالله بن هلال، ایشان از علا، او از محمد روایت کرده، او گفته که: از باقر علیه السلام پرسیدم که: آیا قائم علیه السلام در وقتی که قیام می کند با کدام طریقه در میان خلائق رفتار می کند؟ فرمود: «به طریقه ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتار نمود تا اینکه دین اسلام را آشکار و بر سایر دینها غالب گرداند. عرض کردم که: سیرت و طریقه رسول خدا چه بود؟ فرمود که: احکام ایام جاهلیت را باطل نمود، و با عدالت با خلائق رفتار کرد. همچنین است قائم علیه السلام وقتی که قیام می کند، باطل می گرداند احکامی را که در ایام مصالحه با کفار در دست خلائق بوده، و با عدالت در میان خلائق رفتار می کند»<sup>(۱)</sup>.

### تذییل:

شیخ طبرسی در کتاب «اعلام الوری» گفته که: «اگر گفته می شود که: اجماع قائم است بر اینکه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبری نیست و حال آنکه گمان کرده اید که قائم علیه السلام چون قیام می کند، از اهل کتاب جزیه قبول نمی کند و به قتل می رساند کسی را که به بیست سالگی رسیده و مسایل دینیّه خود را یاد نگرفته، و امر می کند تا اینکه مساجد و مشاهد مشرفه را خراب می کنند، و با حکم داود علیه السلام حکم می کند و بینّه و شاهد نمی طلبد، و امثال اینها را از چیزهایی که در اخبار شما وارد شده می کند. و اینگونه رفتار باعث نسخ شریعت و ابطال احکام آن است، پس معنی نبوت را ظاهر گردانید هر چند که با اسم آن تلفظ نمی کنید. یعنی: اینگونه رفتار آن حضرت نبوت

۱ - تهذیب، ج ۶، ص ۱۵۴، باب ۷۰، ح ۱، سیره الامام علیه السلام.

است، زیرا که نبوت اظهار پاره احکامی است که احکام پیشتر از آن را نسخ نماید. پس جواب شما از این شبهه چیست؟

جواب این است که: به ما ثابت نشده است اینکه قائم علیه السلام از اهل کتاب جزیه قبول نمی‌کند، و اینکه به قتل می‌رساند کسانی را که به بیست سالگی رسید و مسایل دینیّه را یاد نگرفته‌اند، اگر حدیثی در این باب وارد شده باشد، ما قطع به آن نداریم. و آن چه که گفت: مساجد و مشاهد مشرفه را خراب می‌کند. گوییم که: جایز است اینکه: خراب نماید از اینها مساجد و مشاهدی را که با خلاف تقوای الهی و به خلاف امر او ساخته شده‌اند، و این‌گونه کردار مشروع است و رسول خدا صلی الله علیه و آله هم مانند این را کرده.

آن چه که روایت شده که: آن حضرت به طریقه حکم آل داود حکم می‌کند و بینه و شاهد نمی‌طلبد، گوییم که: این امری است که ما به آن قطع نداریم و صحّتش معلوم نیست، و اگر صحّت داشته باشد، تأویل می‌کنیم می‌گوییم که: آن حضرت در هر قضیه که علم دارد، با علم خود حکم می‌کند. وقتی که امام یا حاکم شرع به امری از امور علم به هم رسانید، بر او واجب می‌شود اینکه در خصوص آن با علم خویش حکم بکند، و از آن تفحص و جستجو ننماید و بینه نطلبد، و این موجب نسخ شریعت نمی‌شود.

علاوه بر این اینکه ایشان ذکر کرده‌اند که: آن حضرت جزیه قبول نمی‌کند و شاهد نمی‌طلبد، اگر صحّت داشته باشد، باز موجب نسخ شریعت نمی‌شود زیرا که نسخ عبارت است از حکمی که دلیل آن از حکم منسوخ متأخر باشد نه اینکه با هم وارد شده باشند. پس اگر هر دو دلیل با هم وارد شوند، یکی ناسخ دیگری نخواهد شد هر چند که در معنی به آن دیگری مخالف باشد. از این جهت اجماع و اتفاق کرده‌ایم، بر اینکه اگر خدای تعالی بفرماید که: تا فلان وقت ملازم استراحت باشید، بعد از آن ملازم آن نباشید، هر آینه این حکم ثانی ناسخ حکم اوّل نمی‌شود؛ زیرا که هر دو دلیل با هم وارد شده‌اند. وقتی که این مذکورات صحیح شدند و رسول خدا هم به ما خبر داده باشد که بر شما واجب است اینکه به قائم علیه السلام که از اولاد منست، تابع شوید و احکام او را قبول نمایید، و ما هم به احکام آن حضرت اطاعت نماییم، هر چند که آن احکام با

بعضی از احکام سابقه مخالف باشند، هر آینه به نسخ عمل نکرده‌ایم، زیرا که نسخ متحقق نمی‌شود در جایی که در دو دلیل با هم وارد شده.<sup>(۱)</sup> باشند کلام شیخ طبرسی به آخر رسید.

**مؤلف گوید که:** حسین بن مسعود در کتاب «شرح السنه» با اسناد خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «سوگند یاد می‌کنم به آن خدایی که جانم در قبضه قدرت اوست، هر آینه نزدیک است اینکه پسر مریم، حکم عدل از آسمان برای شما فرود آورد، و آن این است که خاچ را می‌شکند و خوک را می‌کشد و جزیه را بر می‌دارد و مال دنیا را تا به حدی به خلیق می‌دهد، که بعد از آن احدی آن را دیگر قبول نمی‌کند. بعد از آن گفته که: مراد رسول خدا ﷺ از این کلام که پسر مریم خاچ را می‌شکند، این است که مذهب نصاری را باطل می‌گرداند و با شریعت اسلام حکم می‌کند. و مراد از اینکه خوک را می‌کشد، آن است که نگاه داشتن و خوردن گوشتش حرام می‌گرداند و یا کشتنش را حلال، و از این چنین فهمیده می‌شود که خوک نجس العین است، زیرا که عیسی علیه السلام آن را نمی‌کشد مگر با حکم شریعت اسلام، و تلف نمودن حیوان طاهر که نفع دهنده است مباح نیست.

و معنی قول آن حضرت که جزیه را بر می‌دارد این است که: آن را از اهل کتاب بر می‌دارد و ایشان را بر اسلام وامی‌دارد.»

و ابو هریره از رسول خدا ﷺ در خصوص فرود آمدن عیسی علیه السلام روایت نموده که: «در زمان عیسی علیه السلام همه اهل مذهب هلاک می‌شوند مگر اهل اسلام، و دجال هم هلاک می‌شود. پس آن حضرت چهل سال در روی زمین درنگ می‌کند، بعد از آن وفات می‌یابد و مسلمانان بر او نماز می‌گذارند.»

بعضی گفته که: معنی برداشتن جزیه این است که: مال دنیا بسیار می‌شود، به حدی که صاحب احتیاجی از آنان که جزیه برای ایشان گذاشته شده پیدا نمی‌شود، چنان که

قول آن حضرت که: مال بسیار شود به حدی که احدی آن را قبول نمی‌کند، به این معنی دلالت دارد.

بخاری با اسناد خود از ابوهریره روایت نموده او گفته که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: حال شما چگونه می‌شود در وقتی که عیسی بن مریم فرود آید در حالتی که امام شما از شما است. و این حدیثی است که شیعه و اهل سنت به صحت آن اتفاق دارند. کلام حسین بن مسعود به آخر رسید.

**مؤلف گوید که:** حسین بن مسعود و غیر او اخبار دیگر هم در این باب نقل کرده‌اند. پس از اینها چنین ظاهر می‌شود که اموراتی که در خصوص سیرت و طریقه قائم علیه السلام منتول شده، به ما مختص نیست، بلکه مخالفان ما نیز آنها را نقل کرده‌اند. لیکن نسبت آنها را به عیسی بن مریم داده‌اند لیکن مخالفان ما روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: امام شما از شما است، پس چگونه نسبت آنها را به عیسی بن مریم می‌دهند، و هر چه که جواب ایشان است از این شبهه در میان ما و ایشان مشترک است.

**مؤلف گوید که:** سید بن طاووس در کتاب «سعد السعود» ذکر کرده که در صحف ادریس نبی علیه السلام در مقام ذکر سؤال ابلیس و جواب خدای تعالی به او که ابلیس گفت:

﴿ رَبِّ فَانظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: ای پروردگار من! تا روز قیامت از مرگ من مهلت ده.

﴿ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ \* إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: خدای تعالی در جوابش فرمود که: تا روز قیامت مهلت نمی‌دهم ولیکن تو تا روز وقت معلوم از جمله مهلت داده شدگانی که: نوشته شده که روز وقت معلوم روزی است که قضای من بر آن جاری شده و بر خود واجب گردانیده‌ام که در این روز روی زمین را از کفر و شرک و معاصی پاک گردانم.

۱ - سوره حجر: آیه ۳۶.

۲ - سوره حجر: آیه ۳۷ و ۳۸.

پاره‌ای را از بندگان خود برای این روز برگزیده‌ام که دل‌های‌شان را برای ایمان امتحان کرده‌ام، و آن دل‌ها را با ورع و اخلاص و یقین و تقوا و خشوع و صدق و حکم و صبر و وقار و تنوا و اعراض از دنیا و رغبت به ثواب خدا مملو گردانیده‌ام، و ایشان را حافظان آفتاب و ماه و خلفای روی زمین برمی‌گردانم، و ایشان را به عمل نمودن به دینی که برای ایشان برگزیده‌ام، قادر و توانا می‌گردانم. بعد از آن به من عبادت می‌کنند و هیچ چیزی را به من شریک قرار نمی‌دهند، نماز را در وقتش برپا می‌دارند و زکات را در زمان و جوبش ردّ و ادا می‌کنند و به معروف امر و از منکر نهی می‌نمایند، و در آن زمان طریقه امانت را به روی زمین می‌اندازیم. پس هیچ چیز به هیچ چیز ضرر و آسیب نمی‌رساند و هیچ چیز از هیچ چیز نمی‌ترسد، بعد از آن از گزندگان زمین و چهار پایان در میان خلایق می‌باشند و هیچ یک از آنها به دیگری آزار نمی‌رساند، و زهر هر صاحب زهر را از گزندگان زمین و غیر آن برمی‌دارم، و سمّ هر گزنده را زایل می‌گردانم، و برکتهای زمین و آسمان را بیرون می‌آورم، و زمین به سبب حسن نباتاتش زیبا و خرم می‌شود، و همه میوه‌های زمین و انواع چیزهای خوب و پاکیزه آن بیرون می‌آیند.

و رأفت و مهربانی را به میان اهل زمین می‌اندازم. پس با یکدیگر مواسات و مدارا می‌کنند، و مال دنیا با یکدیگر بالسّویّه قسمت می‌نمایند. پس فقیر بی احتیاج و غنی می‌شود، و بعضی به بعضی دیگر تفوّق نمی‌کند، و بزرگ به کوچک رحم می‌کند و کوچک تعظیم بزرگ را می‌نمایند، و با دین حقّ متدین و با آن دین عدالت می‌ورزند و با عدالت حکم می‌کنند. ایشان دوستان منند و برای ایشان پیغمبری برگزیده و امتی ستوده اختیار نمودم، و او را برای ایشان پیغمبر کردم، و ایشان را برای او دوستان و یاران قرار دادم، و این امت را برای آن پیغمبر برگزیده و امین ستوده اختیار کردم.

اینها را در وقتی خواهم کرد که در علم غیب خود پنهان و مستور کرده‌ام، و از واقع شدن اینها چاره‌ای نیست، در آن زمان ترا و همه سوارگان و پیادگان لشکر تو را هلاک خواهم نمود. پس برو هر چه که می‌خواهی بکن پس بدرستی که تو تا روز وقت معلوم از جمله مهلت داده شدگانی.



**مؤلف گوید که:** ظاهر این است که این علامات مذکوره با هلاک نمودن شیطان و تابعان او در همه ایام پیغمبر و امت، او واقع نمی شود، بلکه کفایت می کند اینکه در بعضی اوقاتی که بعد از بعثت پیغمبر است، واقع شود، و این وقت نیست مگر زمان خلافت قائم علیه السلام چنان چه در اخبار سابقه گذشت و بعد از این هم مذکور خواهد شد. سید علی بن عبدالحمید در کتاب «الغیبه» به اسناد خود از باقر علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «چون قائم ما اهل بیت ظهور می کند، این آیه را تلاوت می فرماید:

﴿ فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا ﴾ (۱)

یعنی: در وقتی که از شما ترسیدم، از میان شماها فرار نمودم. پس به من پروردگار من، نبوت و پیغمبری عطا فرمود، پس از هلاکت نفس خود ترسیدم فرار کردم. وقتی که خدای تعالی به من اذن داد و کار مرا اصلاح نمود، ظهور کردم و به نزد شما آمدم». و به اسناد خود از احمد بن محمد ایادی، او رفع حدیث به ابی بصیر نموده، او از صادق علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «اگر قائم علیه السلام خروج نماید بعد از آنکه بسیاری از خلائق او را انکار کرده اند، هر آینه در صورت جوانی به نزد ایشان بر می گردد، و در اعتقاد امامتش ثابت قدم نمی شود مگر هر آن مؤمنی که خدای تعالی در عالم ذرّ اوّل، عهد و پیمان گرفته باشد.

و به اسناد خود تا سماعه او از صادق علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «گویا قائم علیه السلام را می بینم که در کوه ذی طوی پا برهنه ایستاده مانند موسی بن عمران انتظار می کشد، تا اینکه به مقام ابراهیم علیه السلام می آید و در آن جا دعا می کند».

و به اسناد خود از حضرمی، او از باقر علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود: «جبرئیل در سمت دست راست و میکائیل از جانب دست چپش راه می روند. و نیز از آن حضرت روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: چون قائم علیه السلام قیام می کند و داخل

کوفه می شود، هر آینه در آن وقت هیچ مؤمن نمی ماند مگر اینکه در آن جا می باشد.»  
و از کتاب فضل بن شاذان، او رفع حدیث نموده از سعد، او از امام حسن  
عسکری علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود که: «محل و جای یک قدم از زمین در  
کوفه دوست تر است در نظر من از یک باب خانه ای که در مدینه باشد.»

و از فضل بن شاذان، او از سعد بن اصبع روایت کرده، او گفته که: از صادق علیه السلام  
شنیدم می فرماید که: «هر کس در کوفه خانه ای دارد، آن را نگه بدارد و از دست ندهد.»  
و به اسناد خود از باقر علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «مهدی علیه السلام در  
شهر حیره منبزم می گرداند سفیانی را در زیر درختی که شاخه هایش کشیده و دراز  
است.»

و با اسناد خود تا به بشیر نبال، او از صادق علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود:  
«آیا می دانی که اول کاری که قائم علیه السلام به آن ابتدا می کند چیست؟ عرض کردم که:  
نمی دانم، فرمود که: این دو نفر را - یعنی: ابرو بکر و عمر را - در حالتی که تر و تازه اند، از  
قبر بیرون می آورد و می سوزاند و خاکسترشان را به باد می دهد، و مسجد رسول خدا را  
بر هم می زند. بعد از آن فرمود که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که: این مسجد عریشی  
است مانند عریش موسی علیه السلام و آن چادری است از چوب علف ساخته می شود و از آن  
به الاچیق تعبیر می کنند.»

سید علی بن عبدالحمید ذکر نموده که: دیوار مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از سمت  
پیشرو از گل بوده، و از سایر اطراف از شاخهای درخت خرما.

و به اسناد خود، از اسحاق بن عمار، او از صادق علیه السلام روایت کرده که: آن حضرت  
فرمود که: «چون قائم علیه السلام قیام می کند بر می خیزد برای اینکه خراب کند دیواری که در  
بالای قبر رسول خدا است، ناگاه خدای تعالی باد تندی و صاعقه ها و رعدها  
بر می انگیزاند حتی خلائق گویند که: این حادثه برای خراب نمودن این دیوار است.  
پس از معجزه آن حضرت، از سرش مشرق و پراکنده می شوند حتی احدی از ایشان در  
خدمتش نمی ماند. پس آن حضرت خود کلنگ به دست گیرد و اول کسی می باشد که

کلنگ به آن دیوار می زند. بعد از آن اصحابش چون می بینند که آن حضرت خورد کلنگ به دست گرفته می زند. به خدمتش بر می گردند. پس در آن روز فضیلت و زیادتی بعضی از ایشان بر بعضی دیگر به قدر سبقت و پیشی نمودن ایشان می شود در برگشتن به خدمت او. یعنی: هر که پیشتر به خدمتش مراجعت کند، افضل است از آنکه بعد از او مراجع می نماید. پس آن دیوار را خراب می کنند. بعد از آن، آن حضرت ایشان را - یعنی: ابوبکر و عمر را - با بدنهای تر و تازه از قبر بیرون می آورد، و به ایشان لعنت می کند و از ایشان تبری می نماید، و ایشان را بدار می کشد. بعد از آن از دار پایین می آورد و می سوزاند و خاکسترشان را به باد می دهد.

و با اسناد خود از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «قائم علیه السلام هفت سال خلافت می کند، آن هفت سال هفتاد سال است از این سالهای شما».

و از آن حضرت روایت نموده که، آن حضرت فرمود: «گویا قائم علیه السلام و اصحاب او را در نجف کوفه می بینم. گویا در سرهایشان مرغ ایستاده - یعنی: به آرام و وقار هستند - پوشه و ذخیره شان تمام شده، و لباسهایشان کهنه گردیده، و کثرت سجود در پیشانیهایشان جا کرده. ایشان در شبها مانند راهبانند گویا دلنهایشان پاره های آهن است، به هر مرد از ایشان قوت چهل مرد داده می شود، و هیچ یک را از ایشان به قتل نمی رساند مگر کافر یا منافق، و ایشان را خدای تعالی در کتاب عزیز خود با توسم یعنی: با فهم و ادراک و ذکاوت متصف گردانیده، چنان چه فرمود:

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ﴾<sup>(۱)</sup>

و با اسناد خود تا به کتاب فضل بن شاذان، او رفع حدیث تا به عبدالله بن سنان کرده، او از صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود که: «قائم علیه السلام از خلائق پاره ای را به قتل می رساند تا اینکه به بازار می رسد. در آن حال مردی از اولاد پدرش به خدمتش عرض می کند که: تو خلائق را مانند گریزانان چهار پایان می گریزانی. آیا این

رفتار تو به سبب عهدنامه‌ای است از رسول خدا ﷺ یا به سبب چه چیز است! و هیچ کس در میان خلایق از این مرد در جنگ و محاربه سخت‌تر نمی‌شود. پس در آن حال مردی از دوستان آن حضرت بر می‌خیزد و به آن مرد می‌گوید که: در جای خویش آرام می‌گیری یا اینکه گردنت را می‌زنم. در آن اثنا قائم ﷺ عهدنامه‌ای از رسول خدا ﷺ بیرون می‌آورد.

و به اسناد خود از کابلی، او از علی بن الحسین ﷺ روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «قائم ﷺ از اهل مدینه جمعاً را به قتل می‌رساند، تا اینکه به اجفر و آن نام آبی است در میان فید و خریمیه، در آن جا گرسنگی شدید به ایشان عارض می‌شود به نوعی که از شدت آن فریاد می‌کنند، و در آن اثنا میوه‌ای برای ایشان روئیده. می‌شود از آن می‌خورند و توشه‌ای بر می‌دارد. و این است معنی قول خدای عز و جل:

﴿وَأَيَّةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ﴾ (۱)

یعنی: آیتی برای ایشان زمین مرده است، آن را زنده گردانیدیم و دانه و میوه‌ای از آن بیرون آوردیم، پس از آن میوه می‌خورند بعد از آن به راه می‌افتند تا اینکه به قادسیه می‌رسند در حالتی که خلایق به کوفه جمع شده و به سفیانی بیعت کرده می‌باشند.

و با اسناد خود تا به صادق ﷺ رفع حدیث نموده که، آن حضرت فرمود که: «قائم ﷺ می‌آید تا اینکه به نجف اشرف می‌رسد، در آن حال لشکر سفیانی از کوفه بسوی آن حضرت و اصحاب او بیرون می‌آیند، در حالتی که جمعیت خلایق در سر آن حضرت می‌باشد. و این قضیه در روز چهارشنبه واقع می‌شود. پس آن حضرت خلایق را دعوت می‌کند و به حق خود سوگند می‌دهد، و به ایشان خبر می‌دهد که: من مظلوم و مقهور شده‌ام. او می‌فرماید که: هر که در خصوص خدا، با من محاجه و گفتگو نماید، هر آینه من نزدیکترین خلایقم به خدا تا آخر چنان چه سابقاً مذکور گردید. ایشان در جوابش گویند که: از هر جا که آمده‌ای به آن جا برگرد، ما را به تو احتیاج نیست، زیرا که

ما شما را شناخته‌ایم و امتحان کرده‌ایم. پس بدون اینکه جنگ نمایند، از آن جا متفرق می‌شوند.

چون روز جمعه می‌رسد، باز آن حضرت ایشان را دعوت می‌کند و با ایشان اتمام حجّت می‌نماید. در آن حال تیری از کمان بیرون می‌آید و بر یکی از مسلمانان بر می‌خورد و او را می‌کشد. در آن حال گفته می‌شود که: فلان کس کشته گردید. پس در آن اثنا آن حضرت بیریق رسول خدا صلی الله علیه و آله را می‌گشاید، وقتی که آن را گشود ملائکه بدر به خدمتش فرود می‌آیند. پس چون وقت ظهور می‌رسد، باد فتح برای آن حضرت می‌وزد. پس آن حضرت خود و اصحابش بر ایشان حمله می‌کنند. خدای تعالی او را بر ایشان غالب گردانیده از پیشش می‌گریزند. جمعی را از ایشان به قتل می‌رساند تا اینکه به خانه‌های کوفه داخل می‌شوند، و منادی آن حضرت ندا می‌کند که: آگاه شوید از اینکه هیچ کس از شما گریزنده را تعاقب ننماید، و زخم‌دار را به قتل نرساند، و با ایشان به طریقه‌ای رفتار می‌کند که علی علیه السلام در جنگ جمل با اهل بصره نمود».

و به اسناد خود رفع حدیث به جابر بن یزید نموده، او از باقر علیه السلام روایت کرده که: آن حضرت فرمود که: «چون به سفیانی خبر می‌رسد که: قائم علیه السلام از نواحی رو به سمت او گذاشته، لشکرش را بر می‌دارد تا اینکه به قائم علیه السلام می‌رسد. در آن حال سفیانی بیرون آید و می‌گوید که: مرا بسوی پسر عمم - یعنی: قائم علیه السلام - بیرون برید. پس سفیانی به نزد آن حضرت می‌رود و قائم علیه السلام با وی سخن می‌گوید. پس او با آن حضرت بیعت می‌کند. بعد از آن سفیانی به نزد اصحاب خود بر می‌گردد، ایشان به او می‌گویند که: چه کار کردی؟ گوید که: مسلمان شدم و بیعت کردم. ایشان گویند که: خدا روی تو را قبیح و زشت گرداند. تو خلیفه بودی متبوع، حالا گردیدی تابع شدی. پس سفیانی فریب ایشان را خورده به مقابله آن حضرت می‌آید و با او می‌جنگند. بعد از آن شب می‌کند. وقتی که صبح می‌شود با آن حضرت می‌جنگند تا اینکه خدای تعالی آن حضرت را بر ایشان غالب می‌گرداند و ایشان را به قتل می‌رساند، تا به حدّی که بالمرّة ایشان را فانی می‌کند. حتی اگر مردی از ایشان در درختی یا سنگی پنهان شود، در آن حال آن

درخت و سنگ گوید که: ای مؤمن! آن مرد کافر است، او را به قتل رسان. پس مؤمن او را می‌کشد.

باقر رضی الله عنه می‌فرماید که: در آن حال دزدگان و مرغان از گوشتهای ایشان سیر می‌شوند، پس قائم رضی الله عنه هر قدری که می‌خواهد در آن جا مکث و درنگ می‌کند. بعد از آن، آن حضرت سه لشکر می‌آراید، لشکری به قسطنطنیه می‌فرستد، خدای تعالی آن جا را برای آن حضرت فتح می‌کند. و لشکری به سمت چین روانه می‌کند، پس آن جا را هم فتح می‌کند. و لشکری به سمت کوههای دیلم روانه می‌کند، آن جا را هم خدای تعالی برای او فتح می‌کند.

و به اسناد خود رفع حدیث تا به ابی بصیر نموده، او از باقر رضی الله عنه در حدیث طولانی روایت کرده که: آن حضرت حدیثی را ذکر نمود تا اینکه فرمود که: «قوم بسیاری از بنی امیه منهزم می‌شوند و می‌گریزند تا اینکه به سرزمین روم می‌رسند، از پادشاه آن جا خواهش می‌کنند که ما را به مملکت خود راه بده. پادشاه گوید که: شما را به مملکت خود داخل نمی‌کنم مگر اینکه به دین ما درآیید، و از ما دختر بگیرید و به ما دختر بدهید، و گوشت خوک بخورید و شراب بیاشامید، و خاچ‌ها به گردنهای خود بیاویزید و زنارها به کمر ببندید. پس ایشان این تکالیف را قبول می‌کنند، تا اینکه اهل روم ایشان را داخل شهر می‌نمایند.

بعد از آن قائم رضی الله عنه به اهل روم پیغام می‌فرستد که: بیرون کنید آنان را که داخل شهر کرده‌اید. اهل روم گویند که: این جماعت به دین ما راغب شدند و از دین شما اعراض نمودند. آن حضرت نیز پیغام می‌دهد که: اگر ایشان را بیرون، نکنید هر آینه شمشیر بر شما می‌کشیم و می‌جنگیم. ایشان در جواب گویند که: این کتاب خدا در میان ما و شما حکم بکند. آن حضرت می‌فرماید که: من به این راضی شدم. پس به خدمت آن حضرت می‌آیند، او قرآن را به ایشان می‌خواند، ناگاه می‌بینند که در قرآن چنین شرط شده که: هر که از دین اسلام مرتد و به نزد کفار رود، باید کفار او را به دست مسلمانان تسلیم نمایند؛ و هر که از کفار به اسلام میل نماید و مسلمان شود، مسلمان او را

به دست کتار ندهند. پس چون آن حضرت قرآن را می خواند و ایشان می دانند که این شرط بر ایشان لازم شده، آنگاه بنی امیه را بیرون کرده به نزد آن حضرت می فرستند. آن حضرت مردان ایشان را به قتل می رساند، و شکمهای زنان حامله را از ایشان می شکافد، و بچه های ایشان را بر سر نیزه ها نصب می کنند.

باقر علیه السلام گوید: به خدا سوگند یاد می کنم، هر آینه آن حضرت را و اصحابش را می بینم که اشرفی ها را در جحنه قسمت می کنند. بعد از آن اهل روم در دست آن حضرت اسلام قبول می کنند. پس آن حضرت مسجدی در آن جا بنا می کند و مردی را از اصحاب خود در آن جا نایب و جانشین خود می گرداند. بعد از آن، از آن جا بر می گردد.

و به اسناد خود از ابی بصیر، او از باقر علیه السلام روایت کرده که: آن حضرت فرمود که: قائم علیه السلام حکمهای چند می کند. در آن حال بعضی از اصحابش که در پیش رویش جهاد کرده اند، آنها را انکار می کنند و ناخوش می دارند. و آن حکم، حکم آدم علیه السلام می باشد. پس آن حضرت ایشان را می آورد و گردن می زند. بعد از آن حکم می کند. آن را هم جماعت دیگر از آنان که در پیش روی آن حضرت جهاد کرده اند، انکار می کنند. و آن حکم، حکم داود است. پس آن حضرت ایشان را نیز می آورد و گردن می زند، بعد از آن بار سوم حکم دیگر می کند، آن را هم جماعت دیگر از آنان که در پیش روی آن حضرت جهاد کرده شمشیر زده اند، انکار می کنند. و آن حکم، حکم ابراهیم علیه السلام می باشد. پس آن حضرت ایشان را نیز می آورد و گردن می زند، بعد از آن در مرتبه چهارم حکمی می کند. و آن حکم، حکم محمد صلی الله علیه و آله می باشد، و آن را احدی بر آن حضرت انکار نمی کند.

و به اسناد خود تا به ابن تغلب روایت نموده، او گفته که: صادق علیه السلام فرمود که: «چون قائم علیه السلام قیام می کند، احدی در پیش او نمی ماند مگر اینکه او را می شناسد، خواه صالح باشد و خواه طالح».

و به اسناد خود رفع حدیث تا به ابی الجارود نموده، او گفته که به خدمت باقر علیه السلام

عرض کردم که: فدای تو شوم! از صاحب این امر به من خبر ده. فرمود: «در وقتی از اوقات شب می‌کند در حالتی که ترسان‌ترین خلایق است و صبح می‌کند در حالتی که خاطر جمع‌ترین خلایق است. این امر - یعنی: ظهورش - هم در شب و هم در روز به او وحی می‌شود.

راوی گوید که: به خدمت آن حضرت عرض کردم که: یا ابا جعفر! آیا به قائم علیه السلام وحی می‌شود؟ فرمود: یا ابا جعفر! آن وحی نبوت و پیغمبری نیست بلکه به او وحی می‌شود مانند وحیی که به مریم دختر عمران و به مادر موسی و به زنبورها شد. چگونه می‌شود که به ایشان از جانب خدا وحی برسد و به قائم علیه السلام نرسد».

و به اسناد خود رفع حدیث به عبدالله بن سنان کرده، او از صادق علیه السلام روایت نموده که: آن حضرت فرمود که: «چون قائم علیه السلام قیام می‌کند، در میان او و عرب و اهل فرس نمی‌باشد مگر شمشیرکشی، معامله و رفتار دیگر نمی‌کند.

و دنیا به آخر نمی‌رسد تا وقتی که نامهای قبیله‌ها کهنه شوند و قبیله‌ای از قبایل به مردی از شما منصوب می‌باشد چنان که گفته می‌شود که: آل فلان. و دنیا به آخر نمی‌رسد تا وقتی که مردی از شما با حسب و نسب و قبیله‌اش برخیزد و خلایق را دعوت نماید. اگر دعوتش را قبول نمودند، فبها، و الا گردنهایشان را می‌زند».

و به اسناد خود از ابی خالد کابلی روایت کرده، او گفته که: باقر علیه السلام فرمود که: «در کتاب علی علیه السلام یافتیم که زمین مر خدا راست، آن را به هر کس از بندگان خود که می‌خواهد میراث می‌کند، و عاقبت کار برای متقیان است؛ و هر که از مسلمانان زمینی برای خود بگیرد و آن را آبادان و قابل زراعت نماید، باید خراج آن را به امامی که از اهل بیت من است برساند، و برای او جایز است اینکه از حاصل آن صرف معیشت خود نماید، تا وقتی که قائم اهل بیت من با شمشیر ظهور نماید. پس همه اراضی را از دست صاحبانش می‌گیرد و ایشان را از آنها بیرون می‌کند چنان چه رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد، مگر آن اراضی را که در دست شیعیان ما باشد، آنها را به ایشان به مقاطعه می‌دهد و در دست ایشان باقی می‌گذارد».



و به اسناد خود رفع حدیث به جابر نموده، او از باقر علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود: «اول امری که قائم علیه السلام به آن ابتدا می‌کند این است که تورات را در انطاکیه از مغاره‌ای عصای موسی علیه السلام و انگشتر سلیمان علیه السلام در آن جا می‌باشد بیرون می‌آورد. بعد از آن فرمود که: یاری کننده‌ترین خلائق در آن زمان به آن حضرت، اهل کوفه می‌باشند. و نیز فرمود که: نامیدن آن حضرت با مهدی علیه السلام از این راه است که مهدی به معنی: هدایت کرده شده و راه نمود شده است. و چون که خدای تعالی راههای چیزهای پنهان شده را با او می‌نماید، از این جهت مهدی به او گفته می‌شود. پس آن حضرت امورات مخفیّه را می‌داند حتی پی مردی که خلائق او را گنه کار و مقصّر نمی‌دانند می‌فرستد و او را حاضر می‌کنند و به قتل می‌رسانند. آن حضرت به نوعی به اسرار خلائق مطلع می‌شود، که هر که در خانه خود سخن بگوید، می‌ترسد از اینسکه دیوار در نزد آن حضرت به سخن گفتن، او شهادت نماید».

از باقر علیه السلام نیز روایت کرده که: آن حضرت فرمود که: «قائم علیه السلام سیصد و نه سال خلافت می‌کند، چنان که اصحاب کهنف این مدت را در مغاره خودشان مکث و درنگ نمودند. زمین را پر از عدل و قسط می‌گرداند، چنان چه پر از ظلم و جور گردیده، و خدای تعالی شرق و غرب زمین را برای او پیچیده می‌گرداند و به او وحی می‌رسد و با آن وحی به امر خدا عمل می‌کند».

و نیز از آن حضرت مروی است که: «چون قائم علیه السلام قیام می‌کند و داخل کوفه می‌شود، خدای تعالی از پشت کوفه هفتاد هزار نفر صدیق برمی‌انگیزاند. ایشان اصحاب و یاران آن حضرت می‌باشند، و ممالک عراق را به اهلش ردّ می‌کند و اهلش هفتاد هزار نفرند، و در هر سال دو بار به خلائق عطیه و بخشش می‌دهد، و در هر ماه دو بار روزی به ایشان عطا می‌فرماید، و خلائق را در دولت‌مندی برابر می‌گرداند. حتی چنین کسی پیدا نمی‌شود که به زکات احتیاج داشته باشد، و صاحب زکاتهای خود را به نزد محتاجان از شیعه آن حضرت می‌برند، ایشان قبول نمی‌کنند. پس صاحبان زکات اصرار کرده در در خانه ایشان می‌گردند، ایشان از خانه‌ها بیرون می‌آیند

و به صاحبان زکات گویند که: ما به پولهای شما احتیاج نداریم.  
و حدیث را ذکر نمود تا این جا که گفت که: همه اموال دنیا از روی زمین و زیر آن در نزد آن حضرت جمع می شود؛ در آن حال به خلائق از جانب آن حضرت گفته می شود که: بیایید بسوی آن اموال که برای آنها قطع ارحام نمودید، و خونها ریختید که ریختن حرام بود، و مرتکب محرمات گردیدید. بعد از آن به خلائق چنان عطا می فرماید که احدی پیشتر از او مانند آن را نکرده باشد.

و با اسناد خود رفع حدیث تا به ابن مسکان نموده، او گفته که: از صادق علیه السلام شنیدم می فرمود که: «اگر مؤمن در زمان قائم علیه السلام در مشرق باشد، هر آینه برادر دینی خود را که در مغرب است می بیند، و همچنین کسی که در مغرب است برادر دینی خود را که در مشرق است می بیند».

علی بن یوسف در کتاب «عدد التویه» روایت نموده که، صادق علیه السلام فرمود که: «گویا قائم علیه السلام را در پشت نجف می بینم، در حالتی که زره رسول خدا را در بر می کند، به نوعی که در اول پوشیدنش به هم پیچیده به قامتش کوتاه می شود، بعد آن را می تکاند تا اینکه به قد مبارکش راست می آید. بعد از آن، آن را با پارچه ای از استبرق می پوشد. بعد از آن به اسب ابلق سفید پیشانی سوار می شود، و آن اسب در زیر آن حضرت به نوعی می جهد که اهل هیچ شهر نمی ماند مگر اینکه نور آن سفیدی به ایشان می تابد، تا اینکه این امر برای آن حضرت آیتی و معجزه ای شود. بعد از آن بیریق رسول خدا صلی الله علیه و آله را می گشاید. وقتی که آن را گشود، میان مشرق و مغرب را نورانی و روشن می گرداند».

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: «گویا قائم علیه السلام را می بینم که در بالای اسبی که پیشانی و پاهایش سفید است و از وادی السلام به سمت مسجد سهله می گذرد، در حالتی که دعا می کند و در دعایش این فقرات را می گوید:

«لا اله الا الله حقا حقا، لا اله الا الله ايمانا و صدقا، لا اله الا الله تعبدا و رقا، اللهم معز كل مؤمن و حید، و مذل كل جبار عنید، انت کنفی حین تعیني المذاهب، و تضیق

عليّ الارض بما رحبت؛ اللهم خلقتني وكنت غنيا عن خلقي ولولا نصرک اياي لكنت من المغلوبين يا منشر الرحمة من مواضعها ومخرج البركات من معادنها، ويا من خصّ نفسه بشموخ الرفعة، فاولياؤه بعزّه يتعزّزون يا من وضعت له الملوك نير المذلة على اعناقهم، فهم من سطوته خائفون؛ اسئلك باسمك الذي فطرت به خلقك، فكلّ لك مدعون اسئلك ان تصليّ عليّ محمّد وآل محمّد، وان تنجز لي امري وتعجلّ لي في الفرج، و تكفيني وتعافيني وتقضي حوائجي الساعة الساعة الليلة الليلة انك على كلّ شيء قدير».

حاصل مضامین فقرات بلاغت آیات آن است که: «معبودی نیست مگر الله تعالی و معبودی او حقّ است، و معبودی نیست مگر الله تعالی و به این معنی ایمان آورده‌ام و تصدیق کرده‌ام، و معبودی نیست مگر الله تعالی و بنده و غلام او هستم. ای پروردگاری که عزیزکننده هر مؤمن تنها، و ذلیل کننده هر ظالم و جبار عنادکننده است. تو پناه و ملجأ منی، در وقتی که راههای معیشت مرا عاجز می‌کنند، و زمین با آن و سعشش بر من تنگ می‌شود. ای پروردگار من! تو مرا خلق کرده‌ای در حالتی که به خلق کردن من احتیاج نداشته‌ای. اگر در باره من یاری نکنی، هر آینه از جمله مغلوبان می‌باشم. ای منتشر کننده رحمت از جاهایش! و بیرون آورنده برکتها از معدنهایش! وای آنکه علو شأن را نفس خود منحصر گردانیده‌ای و اولیا و دوستانش با عزّت او عزّت می‌یابند! وای آنکه پادشاهان جهان ریسمان ذلّت را در پیش او به گردنهای خود کرده‌اند! پس ایشان از سطوتش خائف و ترسانند. و به حقّ اسم تو که مخلوقات را با آن خلق کرده‌ای به نوعی که به تو مطیع و منقادند، از تو سؤال می‌کنم که صلوات بر محمّد و آل او بفرستی، و امر مرا به عرصه ظهور در آوری، و فرج مرا زود ظاهر گردانی، و به من کفایت بکنی و عافیت عطا بفرمایی، در این ساعت در این ساعت و در این شب در این شب حاجتهای مرا روا بکنی. بدرستی که بر همه چیز قادر و توانایی.

## باب سی و دوم

- ﴿ بیان چیزهایی که بنا بر روایت مفضل بن عمر ﴾
- ﴿ در ایام ظهور آن حضرت شدنی است ﴾

**مؤلف گوید که:** در بعضی مؤلفات اصحاب ما از حسین بن حمدان، او از محمد بن اسماعیل و علی بن عبدالله حسنی، ایشان از ابی شعیب محمد بن نصیر، او از عمر بن فرات، او از محمد بن مفضل، او از مفضل بن عمر روایت کرده، او گفته که: از آقای خود صادق علیه السلام پرسیدم که: آیا برای ظهور مهدی علیه السلام وقت معینی هست که خلائق بدانند؟ فرمود: «حاشا از اینکه خدای تعالی برای آن وقتی معین گرداند که شیعه بدانند. عرض کردم: ای آقای من! این از چه راه است؟ فرمود: زیرا که وقت ظهورش عبارت است از ساعتی که خدای تعالی در کتاب خود فرموده:

﴿ يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّئُهَا لَوَاقِئُهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ﴾ (۱)

یعنی: از وقت قیام ساعت از تو می پرسند، بگو که: علم آن نیست مگر در نزد پروردگار خودم آن را ظاهر نمی گرداند در وقتش مگر او، و آن ساعت به آسمانها و زمین گران است.

و نیز عبارت است از همین وقت آن ساعتی که خدای تعالی فرموده:

﴿ يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: ساعت را از تو می پرسند که: کی قیام خواهد نمود. و نیز فرمود:

﴿ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: علم ساعت در نزد خدا است نه در نزد دیگری، و خدای تعالی فرموده که علم آن در نزد احدی هست. و نیز فرموده است:

﴿ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا ﴾<sup>(۳)</sup>

یعنی: ایشان منتظر نمی شوند مگر بد ساعتی که با غنلت و ناگهانی به ایشان بیاید، بدرستی که علامتهای آن رسید. و نیز فرموده:

﴿ اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ ﴾<sup>(۴)</sup>

یعنی: ساعت نزدیک شد و ماه منشق گردید. و نیز فرمود:

﴿ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا ﴾<sup>(۵)</sup>

﴿ يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ

أَنَّهَا الْحَقُّ الْإِنَّا الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ﴾<sup>(۶)</sup>

۱ - سوره نازعات: آیه ۴۲.

۲ - سوره لقمان: آیه ۳۴.

۳ - سوره محمد: آیه ۱۸.

۴ - سوره قمر: آیه ۱.

۵ - سوره احزاب: آیه ۶۳.

۶ - سوره شوری: آیه ۱۱.

یعنی: چه چیز تو را دانا کرد با اینکه قیام ساعت نزدیک است، آنان که به حقیقت آن تصدیق ندارند، به ظهور آن می‌شتابند. و آنان که به آن ایمان آورده‌اند و تصدیق کرده‌اند، از ظهور آن می‌ترسند و می‌دانند که آن حق است باید واقع گردد. آگاه شوید بدرستی که آنان که در خصوص ظهور ساعت مجادله می‌کنند، هر آینه در گمراهی‌اند و از راه هدایت دورند.

به خدمت آن حضرت عرض کردم که: معنی مجادله چیست؟ فرمود: این است که می‌گویند که: قائم علیه السلام کی متولد شده و کدام شخص او را دیده و در کدام مکان می‌باشد و کی ظهور خواهد کرد! و همه این سخنان از راه تعجیل و شتاب است به امر خدا و از راه شک کردن است، در قضای الهی و مداخلت نمودن است به قدر او، و ایشان آنانند که در دنیا زیانکاری کرده‌اند و بدترین عاقبت کار برای کافران است.

عرض کردم که: آیا برای ظهورش وقتی معین نیست؟ فرمود: یا مَنْضَل! من برای آن وقت معین نمی‌کنم، و برای آن تعیین وقت نمی‌شود. بدرستی که هر کس برای ظهور مهدی علیه السلام تعیین وقت نماید، هر آینه با خدا در علم او شریک شده و ادعا نموده که من بر اسرار خدا مطلع گردیده‌ام، و برای خدا هیچ سرّی نیست مگر اینکه رسیده است به این خلاق که دل‌هایشان معکوس و از راه خدا گمراه شوند و از اولیای او اعراض کننده‌اند، و برای خدا هیچ خبری نیست مگر اینکه در نزد ایشان است، و خدا آن خبر را با ایشان القا کرده مگر اینکه حجت خود را بر ایشان تمام نماید.

مَنْضَل عرض کرد که: ای مولای من! ابتدای ظهور مهدی علیه السلام چگونه می‌شود؟ فرمود: یا مَنْضَل! با اشتباه حال ظهور می‌کنند تا اینکه امرش آشکار می‌شود. بعد از ظهور، ذکرش در میان خلاق بلند و امرش ظاهر می‌گردد و به نام و کنیه و نسبش ندا کرده می‌شود، و ذکر نام و کنیه و نسبش در زبانهای اهل حق و اهل باطل و موافق و مخالف بسیار می‌شوند، تا اینکه با شناختن ایشان آن حضرت را حجت بر ایشان تمام شود. علاوه بر این، اینها را برای خلاق حکایت کرده‌ایم و نشان داده‌ایم و نام و نسب

و کنیه او را برای ایشان بیان کرده ایم، و گفته ایم که: او همانم و هم کنیه رسول خدا است. همه اینها را بیان نموده ایم تا اینکه خلائق نگویند که: ما نام و نسب و کنیه او را نشناخته بودیم.

به خدا سوگند یاد می کنم هر آینه امر آن حضرت با ذکر شدن نام و نسب و کنیه اش در زبانهای ایشان، واضح و آشکار می گردد، حتی بعضی از ایشان برای بعضی دیگر همه اینها را ذکر می کند، برای اینکه حجت بر ایشان لازم گردد و تمام شود. بعد از آن خدای تعالی او را ظاهر می گرداند چنان که در قرآن مجید به رسول خود و عده فرموده:

﴿ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴾ (۱)

یعنی: خدای تعالی آن چنان خدایی است که فرستاده خود را با هدایت و دین حق بسوی خلائق فرستاد، برای اینکه او را بر همه دینهای باطل غالب گرداند، هر چند که مشرکان آن را ناخوش بدارند.

منضّل عرض کرد: ای مولای من! تأویل قول خدای تعالی: ﴿ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴾ چیست؟ فرمود که: آن معنی قول خدای تعالی است:

﴿ وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ ﴾ (۲)

یعنی: با کافران بجنگید تا اینکه فتنه ای در میان واقع نشود، و همه دین برای خدا باشد. به خدا سوگند یاد می کنم ای منضّل، هر آینه اختلاف ملتها و دینها از میان برداشته می شود و همه دین برای خدا و یکی می باشد. چنان که خدای تعالی فرموده:

﴿ إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ ﴾ (۳)

یعنی: دین در نزد خدا، اسلام است و بس.

۱ - سوره توبه: آیه ۳۳.

۲ - سوره انفال: آیه ۳۹.

۳ - سوره آل عمران: آیه ۱۹.

و نیز فرموده: ﴿ وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴾ (۱)

یعنی: هر که غیر از اسلام دین دیگر بطلبد، هر آینه هرگز از او مقبول نمی شود، و او در روز قیامت از جمله زیان کاران است.

مفضل گوید که: عرض کردم که: ای سید من! آیا دین پدران قائم علیه السلام که ابراهیم علیه السلام و نوح و موسی و محمد صلی الله علیه و آله باشند اسلام بود؟ فرمود: آری ای مفضل! آن اسلام است نه غیر آن. عرض کردم: ای آقای من! آیا این مطلب را در کتاب خدا یافته‌ای؟ فرمود: آری، از اول قرآن تا آخرش از این مضمون بسیار است. از جمله آنها این آیه است:

﴿ إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ ﴾ (۲)

و نیز از آن جمله قول خدای تعالی است:

﴿ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ ﴾ (۳)

و از جمله قول خدای تعالی است در قصه ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام:

﴿ وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ ﴾ (۴)

یعنی: ما را چنان بکن که به تو اسلام بیاوریم، و از اولاد ما هم امت مسلمی خلق بکن. و از این جمله قول خدای تعالی است در قصه فرعون:

﴿ حَتَّىٰ إِذَا دَرَكَهُ الْعَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ

وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴾ (۵)

یعنی: تا وقتی که غرق شدن او را دریافت، گفت که: ایمان آوردم و تصدیق کردم

۱ - سوره آل عمران: آیه ۸۵

۲ - سوره آل عمران: آیه ۱۹

۳ - سوره حج: آیه ۷۸

۴ - سوره بقره: آیه ۱۲۸

۵ - سوره یونس: آیه ۹۰



به اینکه معبودی نیست مگر آن خدایی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند و من از جمله مسلمانانم. و در قضیه سلیمان عليه السلام و بلتیس فرموده:

﴿ أَسَلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: با سلیمان به پروردگار عالم اسلام آوردم. و از این جمله قول عیسی است که گفت:

﴿ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْخَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: عیسی گفت که: یاران من در خصوص امر الهی کیانند؟ خواریون گفتند که: ما انصار و یاران خدائیم و به خدا ایمان آوردیم، شاهد باش با اینکه ما مسلمانیم. و از این جمله قول خدای تعالی است:

﴿ وَلَهُ أَسَلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا ﴾<sup>(۳)</sup>

یعنی: آنان که در آسمانها و زمینها، برای خدا اسلام آورده‌اند، بعضی با صمیم قلب و بعضی با اکراه. و از این جمله قول خدای تعالی است در قضیه لوط عليه السلام:

﴿ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴾<sup>(۴)</sup>

یعنی: در آن جا از مسلمانان بیشتر از اهل یک خانه نیافتیم. و از این جمله قول خدای تعالی است: ﴿ قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا ﴾ تا قول خدای عزوجل:

﴿ لَا نَفْرَقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴾<sup>(۵)</sup>

یعنی: بگویید که: به خدا و به آن چه که به ما نازل شده ایمان آوردیم، و در میان

۱ - سوره نمل: آیه ۲۴.

۲ - سوره آل عمران: آیه ۵۲.

۳ - سوره آل عمران: آیه ۸۳.

۴ - سوره ذاریات: آیه ۳۶.

۵ - سوره بقره: آیه ۱۳۶.

پیغمبران فرق نمی‌گذاریم، و ما به او اسلام آوردیم. و از این جمله قول خدای عزوجل است: ﴿ اَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ اِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ ﴾ تا قول او ﴿ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: آیا شما حاضر بودید در وقتی که مرگ به یعقوب علیه السلام در رسید و حال آنکه ما به او اسلام آورده‌ایم.

عرض کردم که: ای سید من! دینها چند است؟ فرمود: چهار، و هر یکی از آنها شریعتی است علیحده. منّضل گوید: عرض کردم که: ای آقای من! طایفه مجوسیه چرا به مجوس نامیده شدند؟ فرمود: زیرا که ایشان در میان طایفه سریانی، خودشان را به مجوس منسوب نمودند، [و مجوس نام مردی بوده کوچک گوش که آیین آتش پرستی را او اختراع نمود] و ادّعا نمودند که: آدم و شیث که ملّقب به هبة الله است نکاح مادران و خواهران و دختران و خاله‌ها و عمّه‌ها و سایر زنان را که نسبت به ما محرمند، برای ما حلال گردانیده‌اند. و ایشان ما را امر کرده‌اند به اینکه آفتاب در هر سمت باشد، به آن سمت نماز بگذاریم، و برای نماز ما وقت تعیین ننموده‌اند. و اینگونه سخنان نیست مگر از راه افترا بستن به خدا و آدم و شیث علیهم السلام.

منّضل گوید، عرض کردم: ای سید من! وجه نامیدن قوم موسی علیه السلام با یهود چیست؟ فرمود: این است که یهود به معنی هدایت یافته است، و خدای تعالی هم از ایشان حکایت کرده می‌فرماید ﴿ اِنَّا هُدْنَا اِلَيْكَ ﴾<sup>(۲)</sup> بسوی تو هدایت یافتیم.

عرض کردم که: نامیدن طایفه نصارا به نصارا از چه راه است؟ فرمود: از نصرت مشتق است، و عیسی علیه السلام فرمود: ﴿ مَنْ اَنْصَارِي اِلَى اللّٰهِ ﴾<sup>(۳)</sup> تا آخر آیه تلاوت نمود. یعنی: یاران من در خصوص تکلیفات الهی کیانند؟ حواریون گفتند که: ما ایم یاری

۱ - سوره بقره: آیه ۱۳۳.

۲ - سوره اعراف: آیه ۱۵۶.

۳ - سوره آل عمران: آیه ۵۲.

کنندگان خدا. پس نامیدن ایشان با نصارا از جهت یاری کردن ایشان است به دین خدا. مفضل گوید، عرض کردم: ای مولای من! نامیدن طایفه صائبان به صائبان از چه راه است؟ فرمود که: صائبان بمعنی میل کنندگان است، ایشان هم میل کردند به اعتقاد اینکه انبیا و رسل و ملتها و شریعتها بی فایده‌اند و هر چه که انبیا آورده‌اند و خبر داده‌اند لغو و باطل است. پس ایشان توحید خدا و نبوت انبیا و رسالت مرسلین و وصی بودن اوصیا را انکار کرده‌اند. پس ایشان به اعتقاد خودشان بی شریعت و بی کتاب و بی پیغمبرانند، و همه اهل عالم را معطل دانسته‌اند.

مفضل از راه تعجب عرض کرد که: سبحان الله! این چه علم جلیل القدر است؟ فرمود: آری یا مفضل، آن را به شیعیان ما برسان تا اینکه در خصوص دین شک نکنند. مفضل عرض کرد که: ای سید من! مهدی علیه السلام در کدام سرزمین ظهور خواهد کرد؟ فرمود که: در وقت ظهورش، چشم هیچ کس او را نبیند، و هر که غیر از این بگوید او را تکذیب کنید.

مفضل عرض کرد که: ای سید من! آیا مهدی علیه السلام در وقت ولادتش دیده نمی‌شود؟ فرمود: آری، دو سال و نه ماه از وقت ولادتش که وقت صبح شب جمعه هشتم ماه شعبان سال دویست و پنجاه و هفت باشد، تا شب جمعه هشتم ماه ربیع الاول سال دویست و شصتم هجری برای همه کس دیده می‌شود. و آن روز روزی است که پدرش در آن روز در شهری که در کنار دجله می‌باشد وفات می‌یابد، و آن شهر را مرد متکبر و ظالم و گمراه که نامش جعفر و لقبش متوکل است، بنا خواهد کرد و او متاکل است - یعنی: خورنده، لعنت خدا بر او باد - و آن شهری است که به آن سرّ من رأی گویند و آن ساء من رأی است. و در سال دویست و شصتم، هر مؤمن که اهل حق است، او را می‌بیند و هیچ اهل شک و ریب او را نمی‌بیند، و در آن امر و نهی او نافذ و جاری می‌گردد، و خود از آن جا غایب و پنهان می‌شود، و در حرم جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله قصری که در صابر است و آن نام جایی است در یک سمت مدینه ظاهر می‌شود؛ و هر

کس که خدا سعادتش کرامت فرمود، آن حضرت را می بیند. بعد از آن در روز آخر سال دویست و شصت و ششم، غایب و پنهان می شود، و او را هیچ چشم نمی بیند تا وقتی که همه چشمها او را می بینند. یعنی: تا وقت ظهورش که همه چشمها در آن وقت او را می بینند.

مفضل گوید، عرض کردم که: ای سید من! که ها با آن حضرت سخن می گویند و او با کیان سخن می گوید؟ فرمود که: با ملائکه، و مؤمنان جنّ با وی هم کلام می باشند، و امر و نهی به ثقات والیان و وکلاء او بیرون می آید. و در وقت غیبتش، محمد بن نصیر نمیری در صابر در خانه اش نشسته می باشد. بعد از آن در مکه ظهور می کند.

یا مفضل! به خدا سوگند یاد می کنم، هر آینه گویا آن حضرت را می بینم که داخل مکه شده، در حالتی که لباسهای رسول خدا صلی الله علیه و آله در بر و عمامه زردی در سر کرده و کفشهای پینه دار رسول خدا صلی الله علیه و آله به پایهای پوشیده و عصایش را به دست گرفته، در پیشش چند رأس بز لاغر می راند، تا اینکه آنها را به نزدیکی بیت الله می رساند. در آن جا احدی نمی باشد که او را بشناسد، و او در صورت جوانی ظهور می کند.

مفضل گفت که: ای سید من! آیا آن حضرت بر می گردد، جوان می شود یا اینکه با حالت پیری ظهور می کند؟ فرمود: سبحان الله! آیا این را کسی می داند - یعنی: آن را کسی نمی داند - بلکه در هر وقتی که امر خدای تعالی که به او رسید، با هر کیفیتی و صورتی که می خواهد ظاهر می شود.

مفضل عرض کرد که: ای سید من! از کدام مکان و چگونه ظهور می کند؟ فرمود: یا مفضل! تنها ظاهر می شود، و تنها به بیت الله می آید، و تنها داخل کعبه می شود. و شب بر او می آید در حالتی که تنها است، وقتی که شب تاریک گردید و خلاق به خواب رفتند، جبرئیل و میکائیل و صفوف ملائکه به خدمت آن حضرت نازل می شوند. جبرئیل علیه السلام به خدمتش عرض می کند که: ای سید من! سخنت مقبول و امرت جاری است. در آن حال آن حضرت دست مبارکش را به روی مبارکش می کشد و می گوید:

﴿ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّءُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ  
فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: حمد باد مر خدایی را که وعده خود را صادق گردانید و ما را به زمین وارث نمود، و در هر جای بهشت که بخواهیم منزل می‌گیریم. پس چه خوب است اجر و جزای عمل‌کنندگان.

پس در میان رکن و مقام می‌ایستد و به آواز بلند صدا می‌کند و می‌گوید که: ای جماعت نتبا و خاصان من! و ای آنان که خدای تعالی ایشان را پیش از ظهورم در روی زمین برای نصرت و یاری من ذخیره گذاشته! با صمیم قلب و اطاعت به نزد من آیید. پس صدای آن حضرت در شرق و غرب زمین به همه ایشان در حالتی که بعضی از ایشان در محراب عبادت، و بعضی دیگر در میان رختخوابش می‌باشند، می‌رسد. پس در یک صدا کردن، صدای او را می‌شنوند و دعوتش را قبول نموده رو به سمت وی می‌گذارند. و زمانی بر ایشان نمی‌گذرد مگر به قدری نگاه کردن چشم تا اینکه همه ایشان در میان رکن و مقام در پیش رویش حاضر می‌شوند.

در آن حال خداوند کردگار امر می‌فرماید نوری ستون‌وار از زمین تا آسمان کشیده می‌شود، و به سبب آن همه مؤمنان در روی زمین روشنایی اخذ می‌کنند، و نوری از آن به همه مؤمنان که در اندرون خانه‌های خودشانند می‌رسد و دل‌های ایشان به سبب آن شادان می‌باشند، و ایشان نمی‌دانند که قائم ما اهل بیت ظهور کرده.

بعد از آن صبح می‌کنند، در حالتی که در پیش روی آن حضرت ایستاده می‌باشند، ایشان سیصد و سیزده نفر مرد می‌باشند، به قدر اصحاب رسول خدا ﷺ در جنگ بدر.

مفضّل عرض کرد که: ای آقای من! آیا آن هفتاد و دو نفر مرد که با امام حسین علیه السلام شربت شهادت نوشیدند، با اصحاب قائم علیه السلام ظهور می‌کنند؟ فرمود: از ایشان

امام حسین علیه السلام در حالتی که عمامه سیاه در سر گذاشته، با دوازده هزار مؤمن از شیعه علی علیه السلام ظهور می کند.

مفضل عرض کرد که: ای آقای من! آیا به امام حسین علیه السلام پیش از قیام و ظهور قائم علیه السلام بیعت می کنند؟ فرمود: نه یا مفضل! زیرا که هر بیعتی که پیش از ظهور قائم علیه السلام منعقد می شود، بیعت کفر و نفاق و خدعه است. خدای تعالی به بیعت کننده و به بیعت کرده شده لعنت کند. بلکه یا مفضل! قائم علیه السلام پشت به کعبه داده دست مبارکش را دراز می کند، دستش مانند آفتاب روشن و نورانی می نماید و می فرماید که: این دست خدا است. و از جانب خدا است و با امر خدا است بعد از آن این آیه شریفه را تلاوت می فرماید:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ ﴾ <sup>(۱)</sup> الی آخره.

یعنی: بدرستی آنان که به تو بیعت می کنند، این است جز این نیست در حقیقت به خدا بیعت کرده اند. دست خدا در بالای سر ایشان است. پس هر که بیعت را بشکند ضرر بر نفس خود زده.

و اول کسی که دست مبارک آن حضرت را می بوسد جبرئیل می باشد، بعد از آن به آن حضرت بیعت می کند، بعد از او ملائکه و نجباء و جن، و بعد از ایشان نقبا بیعت می کنند. و اهل مکه به آواز بلند صدا می نمایند و می گویند که: این مرد کیست در پیش بیت الله است! و این جماعت کیانند که در نزد اویند! و چیست این علامت و معجزه ای که امشب دیدیم و حال آنکه تا حال مانند آن دیده نشده!

پس بعضی از ایشان به بعضی دیگر گویند که: این مرد همان صاحب بزها است، و بعضی از ایشان به بعضی دیگر گویند که: نگاه کنید و ببینید که یکی را از این جماعت که در نزد آن مردند می شناسید؟ ایشان گویند که: هیچ یکی را از ایشان نمی شناسیم،

مگر چهار نفر از اهل مکه و چهار نفر از اهل مدینه، و ایشان فلان بن فلان اند، و نامهای ایشان را می‌شمارند. و این قضیه در اول طلوع آفتاب این روز واقع می‌شود. وقتی که آفتاب درآمد و روشن گردید، صداکننده‌ای از جرم آفتاب با زبان عربی فصیح به نوعی که همه اهل آسمانها و زمینها آن را می‌شنوند، خلایق را ندا می‌کند که: ای جماعت خلایق! این مرد مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله، است و او را با نام جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌نامد و کنیه او را هم ذکر می‌کند، و او را به امام حسن عسکری و امام علی النقی تا به امام حسین علیه السلام نسبت می‌دهد و می‌گوید: به او بیعت کنید تا اینکه هدایت بیابید، و با امرش مخالفت نکنید که گمراه می‌شوید.

در آن حال اول کسانی که دست مبارک آن حضرت را می‌بوسند، ملائکه می‌باشند. بعد از ایشان جن، بعد از آن نقبا دست مبارکش را می‌بوسند و گویند که: شنیدیم و اطاعت کردیم. و از خلایق هیچ شنونده نمی‌ماند، مگر اینکه ندا را می‌شنوند. و خلایق از اهل بیابان و اهل بلد و اهل دریا رو می‌آورند، و بعضی با بعضی دیگر سخن می‌گویند، و بعضی از بعضی دیگر آن چیز را که با گوشهای خود شنیده‌اند می‌پرسند که: این چه ندا بود که شنیدیم؟!

وقتی که آفتاب به غروب نزدیک شد، صداکننده‌ای از سمت مغرب صدا می‌کند که: ای گروه خلایق! پروردگار شما در وادی یابس که از سرزمین فلسطین است ظهور نموده، او عثمان بن عنبسه اموی است از اولاد یزید بن معاویه، با او بیعت کنید تا اینکه هدایت یابید، و با وی مخالف نوزید که گمراه می‌شوید. در آن حال ملائکه و جن و نقبا، سخن او را بر او رد می‌کنند و او را تکذیب می‌نمایند و به او می‌گویند که: سخنت را شنیدیم و اطاعت نکردیم. در آن حال هیچ شکاک و اهل ریب و منافق و کافر نمی‌ماند، مگر اینکه به سبب ندای دوّم، گمراه می‌باشد. و آقای ما قائم علیه السلام پشت به کعبه می‌دهد و می‌فرماید که: ای گروه خلایق! آگاه شوید هر که می‌خواهد که به آدم علیه السلام و شیث نگاه کند، هر آینه منم آدم و شیث علیه السلام - یعنی: در اخلاق و احوال و اوصاف - و هر که می‌خواهد که به نوح و پسرش سام نگاه کند، هر آینه منم نوح و سام. آگاه شوید

هر که می خواهد که به ابراهیم و اسماعیل نگاه کند، هر آینه منم ابراهیم و اسماعیل. و هر که می خواهد که به موسی و یوشع نگاه بکند، هر آینه منم موسی و یوشع. آگاه شوید هر که می خواهد که به عیسی و شمعون نگاه کند، هر آینه منم عیسی و شمعون. آگاه شوید! هر که می خواهد که به محمد و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما نگاه کند، هر آینه منم محمد و امیر المؤمنین علی علیه السلام. آگاه شوید هر که می خواهد که به حسن و حسین علیهما السلام نگاه کند، هر آینه منم حسن و حسین علیهما السلام. آگاه شوید هر که می خواهد که با ائمه که از اولاد حسین علیه السلام اند نگاه بکند، هر آینه منم ائمه علیهم السلام. خواهش مرا اجابت نمایید و قبول کنید، بدرستی که به شما خبر می دهم پاره‌ای چیزها را که به شما خبر داده شده و پاره‌ای دیگر را که خبر داده نشده.

و هر که کتابها و صحف خدا را خوانده از من بشنود و بعد از آن به خواندن صحفی که خدا به آدم و شیث نازل گردانیده، ابتدا می نماید. در آن جا امت آدم و شیث که ملقب به هبة الله است گویند که: به خدا سوگند یاد می کنیم هر آینه صحف حق این است که آن حضرت می خواند. هر آینه به ما آموخت پاره‌ای چیزها را که در آن صحف ندانسته بودیم، و چیزها را که به ما مخفی مانده بود، و پاره‌ای چیزها را که از آن صحف سقط شده و تبدیل و تحریف گردیده بود. بعد از آن صحف نوح و صحف ابراهیم و تورات و انجیل و زبور را می خواند. پس اهل تورات و اهل انجیل و اهل زبور گویند که: به خدا سوگند یاد می کنیم، هر آینه این است حق صحف نوح و ابراهیم که از آن اصلا سقط نشده و تبدیل و تحریف نیافته؛ و به خدا سوگند یاد می کنیم، هر آینه این است تورات جامع و زبور تمام و انجیل کامل، و اینها چند برابر آن کتابها است که ما خوانده ایم.

بعد از آن قرآن را تلاوت می فرماید، آنگاه مسلمانان گویند که: به خدا سوگند یاد می کنیم هر آینه این است آن قرآنی حق که خدای تعالی به محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل گردانیده، و از آن هرگز آیه‌ای یا کلمه‌ای انداخته نشده، و تبدیل و تحریف در آن واقع نگشته.

بعد از آن دابة الارض در میان رکن و مقام ظاهر می شود و بر روی پیشانی مؤمن،



مؤمن می نویسد؛ و بر پیشانی کافر، کافر. بعد از آن مردی که رویش به پشت و پشتش به سینه برگردانیده شده، به نزد آن حضرت می آید و در پشتش می ایستد. عرض می کند که: ای سید من! مژده آورده‌ام، ملکی از ملائکه به من امر کرد که: به خدمت تو بیایم. و مژده هلاک شدن لشکر سنیانی را در بیداء به خدمت رسانم. آن حضرت می فرماید که: قصه خود و قصه برادرت را بیان کن.

آن مرد گوید که: من و برادرم در لشکر سنیانی بودیم و ممالک را از دمشق تا به بغداد خراب کردیم و آنها را خراب گذاشتیم، و کوفه و مدینه را خراب کردیم، منبر رسول خدا را در مدینه شکستیم و استرهای ما به مسجد رسول خدا فضله انداختند، و از آن جا بیرون آمدیم در حالتی که سیصد هزار نفر بودیم و اراده خراب نمودن بیت الله و قتل اهل مکه داشتیم. وقتی که به بیداء رسیدیم در آخر شب در آن جا منزل کردیم. ناگاه صیحه کننده‌ای صیحه‌ای کرد که: ای بیداء! این قوم ستمکاران را هلاک گردان. در آن حال زمین شکافته، همه ایشان را فرورد. به خدا سوگند یاد می کنم هر آینه از آن اردو عقال شتری هم باقی نماند، و آن ریسمان است که زانوی شتر را می بندند. پس هیچ چیز از آن از دو باقی نماند مگر من و برادرم.

ناگاه دیدیم که ملکی سیلی به روی ما زده روهای ما به پشت برگشت چنان که می بینی. بعد از آن آن ملک به برادرم گفت که: ای ندیر! یعنی: ای ترساننده، وای بر تو برو به دمشق نزد سنیانی ملعون و او را با ظهور مهدی آل محمد علیهم السلام بترسان و به او بگو که: خدای تعالی لشکر تو را در بیداء هلاک گردانید. بعد از آن به من گفت که: ای بشیر! یعنی: ای مژده دهنده، برو در مکه به نزد مهدی علیه السلام و مژده هلاک شدن ظالمان را به او برسان، و با دست او توبه کن که توبه‌ات را قبول خواهد کرد. پس قائم علیه السلام دست مبارکش را بر روی وی می کشد، رویش برمی گردد و راست می شود، چنان که اول بوده. و او با آن حضرت بیعت می کند و در خدمتش می باشد.

منضّل عرض کرد که: ای سید من! آیا ملائکه و جن در نظر خلائق آشکار می شوند؟ فرمود: یا منضّل! به خدا سوگند یاد می کنم، هر آینه ایشان آشکار می شوند، و با آن

حضرت سخن می‌گویند چنان چه مرد با خدمتکاران و اهل و عیال خود سخن می‌گوید. منّضَل گوید که: عرض کردم: ای سید من! آیا ملائکه و جنّ با آن حضرت به اطراف و اکناف عالم می‌روند؟ فرمود: آری یا منّضَل! به خدا سوگند یاد می‌کنم و هر آینه ایشان در ارض هجره که در مابین نجف و کوفه است فرود می‌آیند، و عدد اسحابش در آن وقت از ملائکه چهل و شش هزار، و از جنّ شش هزار نفر می‌باشد. و در روایت دیگر چنین است که: از جنّ هم به قدر ملائکه می‌باشد، و با ایشان خدای تعالی به آن حضرت یاری می‌کند.

منّضَل عرض کرد که: ای آقای من! آن حضرت نسبت به اهل مکه چه کار می‌کند؟ فرمود که: ایشان را با حکمت و موعظه حسنه دعوت می‌نماید. پس ایشان گردن به ریقه اطاعتش می‌گذارد، در آن حال مردی را از اهل خود در مکه نایب می‌گذارد و از آن جا بیرون شده اراده مدینه می‌کند.

منّضَل عرض کرد که: ای سید من! آیا آن حضرت نسبت به بیت چه کار می‌کند؟ فرمود که: آن را بر هم می‌زند، و از آن باقی نمی‌گذارد مگر آن پایه‌هایی را که عبارت است از اوّل خانه‌ای که در مکه در عهد آدم علیه السلام برای خلائق ساخته شد، و باقی نمی‌گذارد مگر آن دیوارها را که ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام در بالای آن پایه‌ها بنا کردند، و غیر از این دو تا را خراب می‌کند. زیرا که آن را پیغمبر یا وصی پیغمبری بنا نکرده. بعد از آن، آن را چنان که خدا بخواهد بنا می‌کند، و آثار ظالمان را در مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم بر هم می‌زند و خراب می‌کند. و مسجد کوفه را خراب می‌گرداند، و مانند بنای اولش می‌سازد، و قصر عتیق را خراب می‌کند. ملعون است ملعون است کسی که آن را ساخته.

منّضَل عرض کرد که: ای سید من! آیا توطن آن حضرت در مکه می‌باشد؟ فرمود: نه. یا منّضَل! بلکه مردی را از اهل بیت خود در آن جا نایب می‌گذارد در وقتی که از آن جا می‌رود و اهل آن جا بر سر نایب ریخته او را می‌کشند. پس آن حضرت بسوی ایشان بر می‌گردد. ایشان با ذلت و خواری و فروتنی به نزد آن حضرت می‌آیند. در حالتی که

گریه وزاری می‌کنند و می‌گویند که: ای مهدی آل محمد! توبه کردیم. آن حضرت به ایشان موعظه و نصیحت می‌کند و ایشان را می‌ترساند، و از خود ایشان مردی را در آن جا نایب و حاکم می‌کند بعد از آن بیرون می‌رود، اهل آن جا بر سر او هم ریخته به قتلش می‌رسانند.

چون این خبر به آن حضرت می‌رسد، یاران خود را از جنّ و نقبا بسوی ایشان بر می‌گرداند و می‌فرماید که: برگردید، و از اهل مکه احدی را باقی نگذارید مگر کسی را که ایمان بیاورد، و اگر نمی‌بود رحمت پروردگار شما که همه اشیاء را فرا گرفته و آن هم عبارت است از من. هر آینه با شما بسوی ایشان بر می‌گشتم، زیرا که ایشان قطع کردند همه عذرهای که در میان خودشان و خدا و در میان من و ایشان بود. پس یاران آن حضرت بسوی ایشان بر می‌گردند و ایشان را به قتل می‌رسانند. به خدا سوگند یاد می‌کنم هر آینه از صد نفر یکی سالم نمی‌ماند، نه چنین است به خدا سوگند یاد می‌کنم بلکه از هزار نفر یکی سالم نمی‌ماند.

مفضل گوید: عرض کردم: ای سید من! خانه مهدی علیه السلام و محلّ جمعیت مؤمنان در کجا می‌باشد؟ فرمود: پایتختش کوفه، و مجلس حکومتش جمع کوفه، و بیت المالش و محلّ قسمت اموال و غنیمت مسلمانان مسجد سهله، و خلوتگاهش صفّه‌ها و سگوهای سفید می‌باشد که در اطراف دو غریّ واقع شده، و آنها دو بنای مشهورند در کوفه.

مفضل عرض کرد که: ای مولای من! آیا همه مؤمنان در کوفه می‌باشند؟ فرمود: آری، به خدا سوگند یاد می‌کنم هر آینه هیچ مؤمن نمی‌ماند مگر اینکه در آنجا یا در حوالی آن، می‌باشد. هر آینه قیمت زمینی که به قدر جولانگاه یک اسب باشد، به دو هزار درهم می‌رسد. و هر آینه بسیاری از خلائق دوست می‌دارند که یک وجب زمین از سرزمین سبع به یک وجب طلا بخرند و سبع محالی است از محالات همدان، و سواد کوفه به قدر پنجاه و چهار میل راه می‌باشد، و قصرهای آن همسایه کربلای معلی می‌شود. و کربلای معلی مقامی می‌باشد که ملائکه و مؤمنان در آن جا آمد و رفت

و تردد می کنند، و برای آن شأن بلند می باشد. و در آن جا چنان برکت رو می آورد که اگر مؤمن در آن جا بایستد و پروردگار خویش را یک دفعه بخواند، هر آینه هزار برابر دینار به او عطا می فرماید.

بعد از آن، آن حضرت آهی کشیده فرمود: یا مفضل! بقعه های روی زمین بر یک دیگر تفاخر نمودند، و کعبه بیت الله الحرام به بقعه کربلا تفاخر نمود. در آن حال از جانب رب الارباب وحی در رسید که: ای کعبه! ساکت باش و بر کربلا تفاخر و تفوق مکن. زیرا که در آن جا است بقعه مبارکه موسی. در آن جا از شجره ندا کرده شده. در آنجا است آن ربوّه، یعنی: تلی که حضرت مریم و عیسی علیه السلام در آن جا مأوی گرفتند. و در آن جا است آن دولاب آب که سر مبارک امام حسین علیه السلام در آن شسته گردید، و در آن بقعه مریم علیه السلام عیسی را بعد از ولادتش شست، و مریم غسل و لادت را در آن جا کرد، و آن جا بهترین بقعه ای است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن جا به معراج بالا رفت، و در آن جا برای شیعه ما تا ظهور قائم ما خیر بسیار هست.

مفضل عرض کرد: ای سید من! آیا بعد از آن قائم علیه السلام به کجا می رود؟ فرمود: به مدینه جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله. وقتی که به آن جا وارد می شود، برای او مرتبه و مقام عجیبی ظاهر می گردد که به سبب آن، مؤمنان را شادی و کافران خواری ظاهر می شود. مفضل عرض کرد که: ای سید من! آن مرتبه و مقام عجیب چیست؟ فرمود که: آن حضرت به قبر رسول خدا می رسد و می فرماید که: ای گروه خلائق! آیا این قبر، قبر جدم رسول خدا است؟ عرض می کنند که: آری، ای مهدی آل محمد. بعد از آن می پرسد که: با جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله در قبر کیان هستند؟ در جوابش گویند که: دو همصحبت و همخوابه او که ابو بکر و عمر باشند. آن حضرت با وجود اینکه ایشان را می شناسد، از خلائق می پرسد در حالتی که همه خلائق می شنوند که ابو بکر و عمر کیانند؟ و چگونه شد که از میان خلائق این دو نفر در نزد جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله مدفون گردیند! و گاه هست که این دو نفر که در این جا مدفون شده اند، غیر از ابو بکر و عمر باشد.

ایشان گویند که: ای مهدی آل محمد! غیر از ایشان کسی دیگر در این جا نیست. ایشان در این جا دفن شده‌اند، زیرا که خلیفه رسول خدا ﷺ و پدران زنان او بودند. آن حضرت می‌فرماید که: آیا در میان شما کسی هست که ایشان را بشناسد؟ گویند که: ما ایشان را با صفتشان می‌شناسیم و هم خوابه جدت غیر از ایشان نیست. باز آن حضرت می‌فرماید که: آیا در میان شماها کسی هست که غیر از اینها بگوید یا در خصوص ایشان شک کند؟ در جوابش گویند که: چنین کسی نیست. پس آن حضرت بیرون آوردن ایشان را از قبر تا سه روز تأخیر می‌کند، و این خبر در میان خلق منتشر می‌شود. بعد از آن مهدی علیه السلام به آن جا حاضر می‌شود، و دیوارها را از روی قبر آن دو نفر بر می‌دارد، و به نقبا خود می‌فرماید که: قبرهای ایشان را بشکافید و ایشان را جستجو و تشخیص کنید.

پس پادستهای خود جستجو کرده ایشان را بیرون می‌آورند. در حالتی که مانند ایام حیاتشان تر و تازه‌اند و نپوسیده‌اند و تغییر یافته‌اند، و کفنیهایشان را از بدنهایشان در می‌آورند، و امر می‌فرماید: ایشان را به بالای درخت خشکیده و پوسیده بالا می‌برند و به دار می‌کشند. در آن حال، آن درخت سبز و خرم شده برگ در می‌آورد و شاخه‌هایش دراز می‌شود.

چون داستان ایشان ظاهر شود و آنان که نسبت به اهل حق شگاکند این قضیه را مشاهده می‌کنند، گویند: به خدا سوگند یاد می‌کنیم هر آینه این است شرافت و رفعت درست برای ایشان که الآن مشاهده کردیم، هر آینه به محبت و دوستی ایشان فایز شدیم. و هرکس به قدر حبه‌ای از محبت آن دو نفر در دلش پنهان شده باشد، اظهار می‌کند و به نزد ایشان حاضر می‌شوند و ایشان را دوست می‌دارند و با ایشان مفتون و فرینته می‌شوند، و منادی مهدی ندا می‌کند که: هر که این دو صحابه و همخوابه رسول خدا ﷺ را دوست می‌دارد، در یک سمت بایستد. در آن حال خلائق، دو گروه می‌شوند: یکی دوست دار آن دو نفر، و دیگری تبّری کننده و بیزار شونده از ایشان.

در آن اثنا مهدی علیه السلام به دوستان ایشان می‌فرماید که: از ایشان تبّری کنید و بیزار

شوید. ایشان گویند که: ای مهدی آل رسول خدا! ما در وقتی که ندانسته بودیم اینچنین قرب و منزلت برای ایشان در نزد خدا هست، از ایشان تبری نکردیم و بیزار نشدیم. آیا چگونه می شود که حالا از ایشان بیزار شویم و حال آنکه این همه فضیلت و کرامت را از ایشان مشاهده کردیم، و در این حال دیدیم از ایشان آن چیزی را که دیدیم. یعنی: بدنهایشان را تر و تازه دیدیم و درخت خشکیده از برکت ایشان سبز و خرم گردید، بلکه به خدا سوگند یاد می کنیم. هر آینه از تو و از آنان که به تو ایمان آورده اند و به ایشان ایمان نمی آورند، و از کسی که ایشان را به دار کشید و از قبر بیرون آورد و در حق ایشان کرد آن چیزی را که کرد بیزار می شویم. چون مهدی علیه السلام این سخنان را از ایشان می شنود، به باد سیاه امر می فرماید: باد بر ایشان می وزد، ایشان را مانند بیخهای پوسیده خرما می گرداند.

بعد از آن می فرماید: ایشان را از دار به پایین می آورند، و به اذن خدای تعالی ایشان را زنده می گرداند و امر می فرماید خلائق همه جمع می شوند. بعد از آن کردهای آن دو نفر را در هر عهد و اوان و هر عصر و زمان برای ایشان، قصه و حکایت می کنند؛ حتی قصه کشته شدن هابیل پسر آدم را و جمع نمودن آتش را برای سوزانیدن ابراهیم علیه السلام، و انداختن یوسف را به چاه، و حبس یونس را در شکم ماهی، و قتل یحیی علیه السلام، و به دار کشیده شدن عیسی، و عذاب و ایذاء جرجیس و دانیال علیه السلام، و زدن سلمان فارسی را، و آتش سوزنده را در خانه امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیه السلام برای سوزانیدن ایشان، و تازیانه زدن را به دست صدیقه کبری فاطمه زهرا، و صدمه و تکان زدن را بر شکم او، و سقط کردنش پسرش محسن را، و زهر خوراندن را با امام حسن علیه السلام، و کشتن امام حسین علیه السلام را، و بریدن سرهای اطفال و عموزادگان و یاران آن حضرت را، و اسیر نمودن ذریه رسول خدا و ریختن خونهای آل محمد علیه السلام را، و هر خونی که ریخته گردیده و هر فرجی به طریق حرام و طی کرده شده، و همه خیانت و فواحش و معصیت و ظلم و جور که از عهد آدم تا قیام قائم علیه السلام از خلائق صادر شده، همه را می شمارد و به

گردنهای ابوبکر و عمر، ثابت و لازم می‌گرداند. ایشان هم به آن اقرار و اعتراف می‌کنند. بعد از آن، آن حضرت امر می‌فرماید، تا قصاص مظلّمه آنان که در آن جا حاضر می‌باشند، از ایشان می‌گیرند. بعد از آن باز ایشان را در بالای همان درخت به دار می‌کشد، و با آتش امر می‌فرماید تا اینکه ایشان را با آن درخت می‌سوزاند. بعد از آن به باد امر می‌فرماید و خاکسترشان به دریاها می‌پاشد.

مفضّل عرض کرد که: ای سید من! آیا این عذاب آخر عذابهای ایشان است؟ فرمود: هیئات یا مفضّل، به خدا سوگند یاد می‌کنم هر آینه ایشان زنده گردانیده می‌شوند، و سید اکبر - یعنی: رسول خدا ﷺ - و صدیق اکبر امیر المؤمنین علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین و سایر ائمه علیهم السلام و هر مؤمنی که ایمانش کامل، و هر کافری که کفرش در مرتبه کمال باشد، حاضر می‌شوند، و از ایشان برای خودشان قصاص و انتقام می‌گیرند، به نوعی که در هر شبانه و روز هزار بار کشته و زنده می‌شوند تا وقتی که خدا خواسته است.

بنده حقیر مترجم گوید که: وجه ثبوت این معاصی و قبایح بر ذمه ابوبکر و عمر با وجود اینکه اکثر اینها پیش از تولّد ایشان واقع شده، این است که خالق بی‌همتا، نوری آفریده، و با تبعیت آن در مقابلش ظلمی که ظلّ آن نور است چنان که فرموده:

﴿ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتُ وَالنُّورَ ﴾<sup>(۱)</sup>

و به عبارت دیگر خیری خلق کرده و در ازاء آن شری، و به عبارت دیگر محقّی آفریده و در مقابلش مبطلی، تا اینکه خلائق را امتحان نماید و خبیث را از طیب و بدان را از نیکان سوا و جدا گرداند. زیرا که اگر تنها نور را می‌آفرید، هر آینه اساس امتحان از هم می‌پاشید. بنابراین لازم و متحتّم است اینکه هر ظلمتی که در مقابل نور است، یا هر مبطلی که در مقابل محقّی است، در قوّت و ضعف با آن برابر باشد. زیرا که اگر آن

ظلمت چنان باشد که در اوّل وهله، در مقابل آن نور مضمحل و مغلوب شود، باز معامله امتحان به اتمام نمی‌رسد و شکی هم در این باب نیست که نور قویتر از همه انوار که خداوند کردگار آفریده، نور پاک محمد و علی علیهم السلام است؛ زیرا که آن اوّل چیزی است که خدا آفریده چنان که آن بزرگوار خود فرموده: «اول ما خلق الله نوری» یعنی اوّل چیزی که خداوند کردگار آفرید نور من است، و هر چه به مبدأ نزدیکتر شد، اقوی و اشرف است از آنکه از مبدأ دور است.

پس نور آن دو بزرگوار از انوار سایر انبیا و اوصیا قویتر است؛ زیرا که نسبت به همه آنها اصل است و ظلّ و ظلمتی که در مقابل این نور پاک است، ظلمت ابوبکر و عمر است. پس به حکم مقدمه سابقه، لازم آید که ظلمت این دو نفر از ظلمت سایر اشقیاء حتی از ظلمت شیطان هم قویتر باشد. چنان که شیطان فریب عمر را خورد. از این جهت گفته شده:

«ان کان ابلیس اغوی کلهم فانت یا عمر اغویت شیطانا.»

یعنی: ابلیس همه خلائق را گمراه کرده و به ایشان فریب داده. تو ای عمر! شیطان را گمراه کردی و به او فریب دادی. پس ظلمت این دو نفر از ظلمت سایر اشقیاء بیشتر است، زیرا که این ظلمت در مقابل نور پاک محمد و علی علیهم السلام و نور ایشان از سایر انوار قویتر، همچنین ظلمتی که در مقابل آن است باید از سایر ظلمتها قویتر باشد. زیرا که این ظلمت باید در قوّت و ضعف با آن نور مساوی شود. پس این ظلمت اصل و منشأ سایر ظلمتها است.

وقتی که این مقدمات را تمهید نمودیم گوییم که: چنان که به همه انبیا و اولیا و شهدا و صلحا و صدّیقین و مؤمنین در اعمال فیض امداد و اعانت از آن نور پاک عاید می‌گردد و همچنین بر همه کافران و منافقان و فاسقان و سایر اشقیاء در اعمال شر، امداد و اعانت از آن ظلمت خبیث و ناپاک می‌رسد. پس آن ظلمت خبیث را در همه معاصی و قبایح که در عالم واقع شده و خواهد شد، مدخلیتی هست چنان که آیه وافیه هدایه به این



مدعی ناطق است:

﴿ اللَّهُ وَلِيَّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ ﴾<sup>(۱)</sup> الی آخر آید.

یعنی: خدای تعالی ولی کسانی است که ایمان آورده‌اند، ایشان را از ظلمت بسوی نور بیرون می‌آورد. و آنان که کافر شده‌اند، اولیاء ایشان طاغوت است. یعنی: بت است ایشان را از نور بسوی ظلمت بیرون می‌آورد، ایشانند دوزخیان که در آن جا محلد خواهند شد. و تحقیق بنده حقییر این مطلب را بدین نهج قویم و طریق مستقیم از فیض امداد معاون علوم و اسرار اعنی ائمه اطهار صلوات الله علیهم است.

مؤلف<sup>رحمه</sup> در مقام توجیه این مدعی ذکر نموده که: الزام معاصی و قبایح که بعد از این دو نفر در عالم واقع شده بر ایشان از آن راه است که ایشان به منع کردن امیر المؤمنین<sup>علیه السلام</sup> از حق خود و دفع نمودن از مقام خلافت، سبب گشتند به اینکه سایر ائمه<sup>علیهم السلام</sup> مخفی و پنهان و مغلوب شدند، و سلاطین جور تا به زمان قائم<sup>علیه السلام</sup> بر خلائق مسلط گردیدند، و این باعث کفر کافران و گمراهی گمراهان و فسق فاسقان گردید. و اما ثبوت آن قبایح و معاصی که پیش از تولد ایشان است، بر ذمه ایشان از این راه است که ایشان به آن قبایح راضی شده‌اند، و هر که به کرده دیگری راضی شود، مانند کسی است که به آن مرتکب شده. بعد از آن با دو فتره به آن چه که بنده حقییر تحقیق نمود، اشاره فرمود چنان که گفته که: دور نیست اینکه ارواح خبیثه ایشان را در صدور این قبایح از اشتیاء مدخلیت باشد. چنان که ارواح ائمه<sup>علیهم السلام</sup> به انبیا و رسل در اعمال خیر، امداد و اعانت می‌گردند و در رفع بلیات از ایشان شفاعت می‌نمودند.

بعد از آن گفته که: قطع نظر از همه اینها، ممکن است که این کلام را بدین نهج تأویل نماییم که مثل و مانند قبایح همه اهل عالم بر ذمه ایشان ثابت خواهد شد. یعنی: ایشان در شقاوت با همه اشتیاء برابرند؛ زیرا که مثل همه افعال اشتیاء از آن دو نفر صادر گردید.

و بعد از آن مهدی علیه السلام به سمت کوفه متوجه می شود، و در مابین کوفه و نجف اشرف فرود می آید. و اصحابش در آن وقت که در خدمتش می باشند، چهل و شش هزار نفر از ملائکه، و مثل این مقدار از جن می باشند. و نقبایش سیصد و سیزده نفر مرد می باشند.

منصل عرض کرد که: ای آقای من! آیا در آن زمان دار الفاسقین - یعنی: بغداد - چگونه می باشد؟ فرمود: در لعنت خدا و غضب او، بسیاری فتنه ها آن را خراب می گرداند و در حالت خرابی باقی می گذارد، و ای بر آن جا و بر کسی که در آن جا باشد از شرّ بیرقهای زرد و از بیرقهایی که از مغرب زمین می آیند و از کلب جزیره و از شرّ بیرقهایی که از هر دور و نزدیک به آن جا رو می آورند.

به خدا سوگند یاد می کنم هر آینه به آن جا عذابی نازل می شود، گونه گونه عذابها که مانند آنها را از ابتدای عالم تا انتهای آن به سایر امتان گمراه و گردنش هرگز نازل نشده، و هر آینه به آن جا عذابی نازل می شود که مانند آن را هیچ چشم ندیده و هیچ گوش نشنیده، و طوفان اهل آن جا نمی شود مگر با شمشیر. و ای بر کسی که در آن جا برای خود مسکن قرار بدهد، زیرا که هر که در آن جا اقامت نماید، در شقاوتش باقی می ماند، و هر که بیرون رود در رحمت خدا می باشد.

به خدا سوگند یاد می کنم هر آینه اسباب دنیویّه برای اهل آن جا چنان فراهم آید که گفته می شود که: دنیا عبارت است از آن جا، و بهشت نیست مگر عمارتها و قصور آن، و حور العین نیست مگر دختر آن جا، و ولدان مخلّدون عبارت است از پسران آن جا. و هر آینه چنان گمان کرده می شود که خدای تعالی روزی بندگان را قسمت نکرده مگر به اهل آن جا، و هر آینه در آن جا افترا بستن به خدا و رسول او و حکم کردن به خلاف احکام کتاب خدا و شهادت دروغ و شراب خواری و فجور و خوردن خبائث و ریختن خونها به حدی واقع می شود که در همه دنیا واقع نمی باشد، مگر کمتر از آنها. بعد از آن خدای تعالی آن جا را با این فتنه ها و لشکرها و بیرقها خراب می گرداند، به نوعی که هر که به آن جا گذر نماید گوید که: بغداد در این جا بوده.

بعد از آن حسنی و او جوانی است خوشرویی، در سرزمین دیلم خروج می‌کند و به آواز فصیح صدا می‌نماید که: ای آل احمد! اجابت نمایید و قبول کنید دعوت کسی را که خلائق بر غیبتش تأسف می‌خورند، و در اطراف ضریح جدش رسول خدا ﷺ ندا خواهد کرد. در آن حال به او اجابت می‌کنند خزینه‌هایی که در طالقمانند. چه خزینه‌ها که از طلا و نقره نیستند بلکه پاره‌ای مردانند که مانند پاره‌های آهنند بر اسبهای سفید سوار شده، و حربه‌ها به دست گرفته می‌باشند، و ظالمان را به قتل می‌رسانند تا وقتی که وارد کوفه می‌شود. در حالتی که اکثر روی زمین را از خباثت و جور ظالمان، صاف و پاک گردانیده می‌باشد، و آن جا برای خود نزول و مقام می‌گیرند.

بعد از آن خبر مهدی ﷺ به او و اصحاب او می‌رسد، در آن حال اصحاب حسنی به او گویند که: ای پسر پیغمبر خدا! کیست این مرد که در مملکت ما فرود آمده؟ حسنی گوید که: بیایید بیرون برویم تا ببینیم که او کیست و غرضش چیست.

به خدا سوگند یاد می‌کنم هر آینه حسنی به خدمت آن حضرت بیرون می‌رود و عرض می‌کند که: اگر تو مهدی آل محمدی، پس کو عصای جدت رسول خدا ﷺ و انگشتر و لباس و زرهش فاضل نام، و عمامه‌اش سحاب نام و مادیانش یربوع نام، و اشترش عضباء نام، و اشترش دلدل نام، و الاغش یعفور نام، و اسب نجیبش بُراق نام، و کو مصحف امیر المؤمنین ﷺ! در آن حال آن حضرت اینها را بیرون می‌آورد و عصا را بردارد و در بالای سنگ سختی می‌کارد. ناگاه سبز شده شاخ و برگ در می‌آورد، و غرضش از نمودن این معجزه این می‌باشد که اصحاب حسنی فضیلت آن حضرت را بدانند تا اینکه به او بیعت نمایند.

در آن حال حسنی از راه تعجب به آن حضرت گوید: الله اکبر! دستت را دراز کن تا بیعت نمایم. آن حضرت دست مبارکش دراز کرده، حسنی بالشکرش با او بیعت می‌کنند، مگر چهل هزار نفر که صاحبان قرآن‌ها و مشهور به طایفه زیدیه‌اند. ایشان بیعت نمی‌کنند، زیرا که می‌گویند: حکایت رویانیدن عصا مکرو سحر عظیم است. در آن حال هر دو لشکر به هم آمیخته، با یکدیگر می‌جنگند. مهدی ﷺ به طایفه‌ای که از بیعتش رو

گردانیده‌اند رو می‌آورد و موعظه و نصیحت می‌کند و تا سه روز ایشان را بسوی حق می‌خواند، پس ایشان نمی‌افزایند مگر طغیان و کفر را. در آن حال می‌فرماید تا همه ایشان را به قتل می‌رسانند. بعد از آن به اصحاب خویش می‌فرماید که: قرآن‌ها را از ایشان بگیرید و بگذارید تا اینکه برای ایشان باعث حسرت گردد، چنان که آنها را تبدیل و تغییر و تحریف کرده‌اند، و با احکام آنها عمل ننموده‌اند.

مفضل عرض کرد که: ای مولای من! آیا مهدی علیه السلام بعد از آن چه کار می‌کند؟ فرمود که: بر علیه سفیانی لشکر به سمت دمشق می‌فرستد، او را می‌گیرند. در بالای صخره، سرش را می‌برند. بعد از آن امام حسین علیه السلام با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر اصحاب خود که در کربلای معلی در خدمتش بودند، به دنیا رجوع می‌کنند. تعجب باید نمود از رجعت نورانی و آشکاری آن حضرت. بعد از آن صدیق اکبر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام خروج می‌کند، و خیمه‌ای در نجف اشرف برای آن حضرت زده می‌شود. چهار ستون برای آن برپا داشته می‌باشد و ستونی در نجف و ستونی در هجر و ستونی در صنعا و ستونی در سرزمین مدینه، گویا چراغهای آن خیمه را می‌بینم که مانند آفتاب و ماه تابان آسمان و زمین را منور گردانیده‌اند. در آن وقت مصداق این آیه متحقق می‌شود:

﴿يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ﴾<sup>(۱)</sup> ﴿وَتَذْهَبُ كُلُّ مَرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ﴾<sup>(۲)</sup> تا آخر آیه.

در آن روز عقاید و نیتها و چیزهایی که در دلها پنهان است امتحان کرده می‌شوند تا اینکه نیکی و بدی آنها ظاهر شود و از همدیگر تمیز یابند و جدا شوند، و همه زنهای شیر دهنده از شدت هول آن روز، از بچه‌های خود غافل می‌شوند.

بعد از آن سید اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله با انصار و مهاجرین خود با آنان که با او ایمان آورده و او را تصدیق کرده و در جهاد در خدمت او شهید شده‌اند، ظهور می‌کند،

۱ - سوره طارق: آیه ۹.

۲ - سوره حج: آیه ۲.

و احضار کرده می شوند آنان که آن حضرت را تکذیب کرده اند، و آنان که در حق بودنش شک نموده اند، و آنان که فرمایش او را بر او برگردانده اند، و آنان که در حق وی گفته اند: که او ساحر و کاهن و دیوانه و با هوای نفس سخن گوینده است، و آنان که با آن حضرت محاربه و مقاتله کرده اند. پس همه ایشان را احضار می کنند برای اینکه از ایشان با حق و راستی قصاص و انتقام گرفته شود، در عوض کارهایی که از وقت بعثت رسول خدا تا زمان ظهور مهدی علیه السلام در عصر هر یکی از ائمه علیهم السلام کرده اند، جزا داده می شوند و در آن وقت تاویل این آیه به عرصه ظهور می پیوندد:

﴿ وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ الْوَارِثِينَ \* وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: می خواهیم که منت گذاریم بر کسانی که ضعیف شمرده شدند، و ایشان را ائمه و وارثان روی زمین قرار بدهیم، و برای ایشان در روی زمین تمکین و قدرت بدهیم، و بنماییم از دست ایشان به فرعون و هامان و لشکرهایشان عذابی را که از آن می ترسند و حذر می کنند.

منضّل عرض کرد: ای سید من! فرعون و هامان کیانند؟ فرمود: ابوبکر و عمر. منضّل عرض کرد که: ای سید من! آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام با قائم علیه السلام می باشند؟ فرمود که: ایشان ناچارند از اینکه به روی زمین قدم بگذارند. آری، به خدا سوگند یاد می کنم هر آینه همه دنیا را می گردند حتی به پشت کوهی که به دنیا احاطه کرده نموده می رود. ظاهر این است که مراد از آن کوه قاف است. آری به خدا سوگند یاد می کنم هر آینه ظلمات و قعر دریاها را می گردند و هیچ مکانی نمی ماند مگر به آن جا قدم می گذارند و دین خدا را در آن جا برپا می دارند.

بعد از آن گویا ما جماعت ائمه را نگاه می کنیم و خودمان را می بینیم که در پیش

روی رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاده به آن حضرت شکایت می‌کنیم که: بعد از تو اامت ما را نکذیب نمودند، و حکم ما را بر روی ما گردانیدند، و بر ما دشنام دادند و لعنت کردند، و ما را به قتل ترسانیدند، و خلنای جور برای نظم امور خود ما را از مکه و مدینه به پایتخت خودشان بردند، و بارها با ستم حبس کردند به قتل رسانیدند. در آن حال رسول خدا صلی الله علیه و آله گریه می‌کند و می‌فرماید که: ای پسران من! هیچ اذیت و آزار به شما نرسیده است مگر اینکه مانند آن پیش از شما به جد شما رسید.

بعد از آن فاطمه علیها السلام شروع کرده، از ابو بکر و عمر شکایت می‌کند و می‌گوید که: به من اذیت و آزار رسانیدند، و فدک را از من غصب کرده گرفتند، و در مجلسی که مهاجر و انصار جمع شده بودند، به نزد ابو بکر و عمر رفتم و در این خصوص با ایشان گفتگو کردم، و سختم را بر من رد نمودند که جماعت پیغمبر میراث نمی‌گذارند، و من قول زکریا و یحیی علی نبینا و آله و علیهما السلام را و قصه سلیمان و داود علیهم السلام را بر ایشان حجت و دلیل آوردم.

مترجم گوید که: قول زکریا علیه السلام چنان که خدای تعالی حکایت نموده این است:

﴿ فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا \* يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: پروردگارا! از قدرت کامله خود پسری به من کرامت فرما، تا اینکه از من و آل یعقوب میراث ببرد. و قصه سلیمان این است چنان که خدای تعالی می‌فرماید:

﴿ وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ ﴾<sup>(۲)</sup> سلیمان به داود علیه السلام وارث گردید. پس فاطمه علیها السلام با این دو آیه به ابو بکر و عمر حجت گرفت و گفت که: شما می‌گویید که: پیغمبران به اولاد خود، میراث نمی‌گذارند، پس از این دو آیه چه جواب می‌گویید؟

بعد از آن فاطمه علیها السلام گوید: عمر به من گفت که: در آن قباله را که پدرت در خصوص فدک برای تو نوشته، قباله را در آوردم، آن را از من گرفت و در پیش مهاجرین

۱ - سوره مریم: آیه ۵ و ۶.

۲ - سوره نمل: آیه ۱۶.

و انصار و سایر عرب گشود و بر آن تف انداخت و آن را پاره پاره کرد. در آن حال گریستم و اندوهناک و گریه کنان در گرمی هوا به نزد قبر تو آمدم، در حالتی که از گرمی هوا مضطرب گردیدم، و به خدای تعالی و به تو استغاثه نمودم و پناه آوردم. و به قول رقیقه دختر صینی متمثل شده گفتم:

قد کان بعدك انباء وهنبثة	لو كنت شاهدها لم يكبر الخطب
انا فقدناك فقد الارض وابلها	واختل اهلك فاشهدهم فقد لعبوا
ابدت رجال لنا فحوى صدورهم	لما نأيت وحالت دونك الحجب
لكل قوم لهم قرب ومنزلة	عند الإله على الادنين مقرب
يأليت قبلك كان الموت حل بنا	أملوا اناس ففازوا بالذي طلبوا

یعنی: بعد از وفات تو، خبرهایی و شداید و مصایب واقع گردید. اگر تو در وقت وقوع آنها حاضر می بودی، هر آینه مصایب و شداید بزرگ نمی شدند. بدرستی که تو را مفقود و نایاب کردیم، چنان که زمین قطره باران را مفقود می گرداند، و اهل و عیالت مختل و پریشان گردیدند. پس حال ایشان را بین که ابناء چگونه با ایشان بازی می کنند. یعنی: به اذیت و آزار ایشان مشغول می شوند. پاره ای مردمان در وقتی که تو وفات کردی و از ما دور شدی و در میان ما و تو حجاب و حایل اتفاق افتاد و عداوت ما را که در دلهای خود پنهان داشته بودند، آشکار نمودند، و به سبب وفات تو، برای هر قومی که ایشان را قرب و منزلت هست نزدیک شدن و ملحق گشتن هست به ارادل و فرومایگان. این معنی در وقتی است که لام جرّ بخوانیم و مقرب را مصدر میمی، و اگر لام را لام ابتدا بخوانیم، باید مقرب را به صیغه اسم فاعل بخوانیم. بنابراین معنی بیت چنین می شود که: هر آینه هر قومی که برای ایشان در نزد خدا قرب و منزلت هست، بعد از وفات، به فرو پایگان ملحق می شوند. یعنی: بعد از وفات تو عزت ایشان به ذلت و خواری مبدل گردید. و معنی بیت آخر این است که: کاشکی پیش از وفات مرگ مرا در می یافت، و اما پاره ای مردمان پس رسیدند به چیزی که طلبیدند. یعنی: پاره ای مردمان مرگ تو را می طلبیدند و آرزو می نمودند، به مطلب خویش رسیدند.

بعد از آن قصه ابو بکر را به خدمت پدر بزرگوارش نقل می‌کند می‌گوید که: ابو بکر، خالد بن ولید و قنفذ و عمر بن خطاب را به در خانه ما فرستاد، و سایر خلائق را هم جمع نمود برای اینکه امیر المؤمنین علیه السلام را از خانه اش بیرون کرده برای بیعت نمودن به ابو بکر به سقیفه بنی ساعده برند. در آن وقت امیر المؤمنین علیه السلام به انضباط امور زنجهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و جمع کردن قرآن و ادای دیون او و به جا آوردن وعده‌هایش مشغول بود؛ دیون آن حضرت هشتاد هزار درهم بود. امیر المؤمنین علیه السلام همه اموال خود را فروخت و دیون رسول خدا صلی الله علیه و آله را ادا نمود.

عمر گفت: یا علی! بیرون آی و قبول کن امری را که همه مسلمانان بر آن اتفاق کرده‌اند، و اگر قبول نکنی تو را به قتل می‌رسانیم. فضا کنیز من در جوابش گفت که: امیر المؤمنین علیه السلام به پاره‌ای کارها مشغول است، اگر در پیش خود در حق وی انصاف کنید، هر آینه حق با وی است. در آن حال برای سوزاندن خانه امیر المؤمنین علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین و زینب و ام کلثوم و فضا همه به در خانه جمع نموده آتش به در خانه زدند.

در آن حال بیرون آمدم از پشت در خطاب کرده، گفتم که: ای عمرا! وای بر تو، این چه جرات است که بر خدا و بر رسول او می‌کنی! آیا می‌خواهی که نسل پیغمبر را از دنیا قطع بکنی و فانی گردانی، و نور خدا را خاموش کنی، و حال آنکه خدا نور خود را تمام کننده است! چون این سخن را شنید، خشمناک گردید، به من گفت که: ای فاطمه! ساکت شو، زیرا که محمد صلی الله علیه و آله حاضر نیست، و ملائکه امر و نهی از جانب خدا به او نمی‌آورند، و علی نیست مگر مانند یکی از مسلمانان. یعنی: علی بر دیگران فضیلت و زیادتی ندارد. یکی را از این دو امر اختیار کن: یا بیرون آی با ابو بکر بیعت بکن، یا همه شما را می‌سوزانیم.

در آن حال با گریه و زاری به درگاه خداوند کردگار عرضه داشتم:

«اللَّهُمَّ إِلَيْكَ نَشْكُو فَقَدْ نَبَّيْنَاكَ وَرَسُولَكَ وَصَفِيَّكَ وَأَرْتَدَادَ أُمَّتِهِ عَلَيْنَا وَمَنْعُهُمْ إِيَّانَا حَقًّا الَّذِي جَعَلْتَهُ لَنَا فِي كِتَابِكَ الْمُنْزَلِ عَلَى نَبِيِّكَ الْمُرْسَلِ.»



یعنی: پروردگارا! به تو شکایت می‌کنیم فقدان و نایابی نبی و رسول و برگزیده تو را  
ورد کردن امت سخنان ما را به روی ما و منع نمودن ایشان ما را از حق آن چنان حتی که  
آن را در کتاب خود به پیغمبر خود نازل گردانیده‌ای و برای ما قرار داده‌ای.

در آن حال عمر گنت که: ای فاطمه! این سخنان احمقانه زنان را بگذار، زیرا که هیچ  
نشده است اینکه خدای تعالی نبوت و خلافت را در یک خاندان جمع نموده باشد. در  
آن اثنا در خانه آتش گرفت.

و قنند برای گشودن در دست به اندرون خانه دراز کرد، عمر تازیانه‌ای به بازوی من  
زد، بازویم مانند دملج سیاه گردید - و آن بازو بند سیاهی است که زنان در بازو می‌کنند -  
و در را به پایش چنان زد که به شکم خورد و محسن را که در شکم شش ماهه بود  
سقط نمودم.

و عمر و قنند و خالد بن الولید به درون خانه هجوم آوردند، و من رویم را وا کردم به  
نوعی که گوشواره‌هایم از زیر چارقد نمایان گردید، و به آواز بلند گریه می‌کردم و  
می‌گفتم: و ابناء! و ارسول الله! دخترت فاطمه را تکذیب می‌کنند و می‌زنند و بچه او را  
در شکم می‌کشند.

در آن وقت امیر المؤمنین علیه السلام از داخل خانه بیرون آمد، در حالتی که چشمهای  
مبارکش سرخ شده بود و عبایش را از برش در آورد و بر روی من انداخت و مرا به  
سینه اش چسباند و گنت که: ای دختر رسول خدا! بدرستی که دانسته‌ای که خدای  
تعالی پدر تو را برای عالمیان رحمت فرستاده، رضای الهی را منظور کرده متنع و  
چارقدت را بر مدار و سر تو را بالا مکن. یا فاطمه! به خدا سوگند می‌کنم هر آینه اینها را  
بکنی و نفرین نمایی، هر آینه خدای تعالی در روی زمین کسی را که به رسالت  
محمد صلی الله علیه و آله و سلم و موسی و عیسی و ابراهیم و نوح و آدم شهادت نماید و اقرار دهد، و  
جنبنده‌ای در روی زمین و پرنده‌ای در هوا باقی نمی‌گذارد مگر اینکه هلاک می‌گرداند.  
بعد از آن به عمر فرمود: یا بن الخطاب! وای بر تو از شر کرده‌های تو در امروز و در  
مابعد آن از خانه ام بیرون رو پیش از آنکه شمشیر بکشم و ما بقی امت را هلاک گردانم،

در آن حال عمر و خالد بن ولید و قنذ و عبدالرحمان و ابی بکر از خانه بیرون رفتند و در بیرون ایستادند. در آن اثنا امیر المؤمنین علیه السلام فِضَّهُ را صدا کرد که: یا فِضَّهُ! به نزد خاتون بیا و برای وی قابله گی بکن، زیرا که از صدمه در که بر شکمش رسید محسن را سقط می کند، و آن طفل به جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهد رسید و به او شکایت خواهد کرد.

بعد از آن امیر المؤمنین علیه السلام مرا و حسن و حسین و زینب و ام کلثوم را در تاریکی شب برداشت، به خانه های مهاجرین و انصار برد. خدا و رسول او را و آن عهد و پیمان را که در حال حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله در چهار جا با آن حضرت بیعت کرده بودند، به ایشان یاد آوری می نمود و به ایشان می فرمود که: لقب امیر المؤمنین بودن را برای من قبول نمودید، همه ایشان در جواب آن حضرت وعده نمودند که فردا به تو یاری می کنیم، وقتی که فردا شد، همه از یاری او پس نشستند.

بعد از شکایت فاطمه علیها السلام امیر المؤمنین علیه السلام بر می خیزد و به خدمت رسول خدا، آن محنت و مصیبت را که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله به او رسید شکایت می کند و می گوید که: فِضَّهُ من با این امت مثل فِضَّهُ هارون است با بنی اسرائیل، و سخن من به تو این روز مانند سخن هارون است که به موسی گنت:

﴿ اِبْنُ اُمَّ اِنْ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُوْنِي فَلَا تُشْمِثْ بِي الْاَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِيْنَ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: ای پسر مادرم! بدرستی که قوم مرا ضعیف شمردند و نزدیک بود که مرا بکشند. پس چنان مکن که دشمنان بر من شماتت نمایند، و مرا با قوم ستمکار مگردان. پس صبر نموده انتظار فرج می کشیدم و در مقام تسلیم و رضا ایستادم و به سبب مخالفتشان با من و شکستن ایشان عهد و پیمان مرا که با ایشان کرده بودم، حجت بر ایشان تمام گردید.

یا رسول الله! به پاره‌ای مصیبت‌ها و محنت‌ها متحمل شدم که وصی هیچ پیغمبر به مانند آنها متحمل نشده، حتی مرا با ضربت عبدالرحمان بن ملجم (لعنه الله) به قتل رسانیدند و خدای تعالی نگهبان ایشان بود.

در وقتی که بیعت مرا شکستند و طلحه و زبیر، عایشه را به بهانه حج و عمره به مکه بردند و از آن جا به بصره آوردند و آن جا را مسخر کردند، من لشکر برداشته به مقابله ایشان رفتم. اولاً خدا را و تو را و احکامی را که تو آورده بودی، برای ایشان یاد آوری نمودم. به ایشان اصلاً تأثیر نکرده، از این عمل قبیح برنگشتند. پس با ایشان جهاد کردم تا اینکه خداوند کردگار مرا با ایشان غالب گردانید. حتی خون بیست هزار نفر از مسلمانان ریخته گردید، و دست‌های هفتاد نفر که یکی بعد از دیگری افسار اشتر عایشه را گرفته بودند، بریده گردید. و یا رسول الله! در میان غزوات تو و غزواتی که بعد از تو کردم، دشوارتر و شدیدتر از این جنگ ندیدم. بدرستی که از آن جمله شدیدترین و بزرگترین و هولناکترین جنگ‌ها بود که من کردم لیکن به شداید آن صبر نمودم چنان که خدای تعالی به من تأدیب کرده بود با چیزی که تو را به آن تأدیب نموده بود در قول خود:

﴿وَأَصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: صبر کن و صبر تو نیست مگر با خدا. یا رسول الله؟ به خدا سوگند یاد می‌کنم، هر آینه تأویل این آیه بعد از تو در میان امت به عرصه ظهور و تحقق رسید:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: محمد نیست مگر پیغمبری که پیغمبران چند پیشتر از او گذشتند. آیا امر چنین است که اگر محمد ﷺ بمیرد یا کشته گردد، به دین‌های اصلی خود خواهید

۱- سوره نحل: آیه ۱۲۷.

۲- سوره آل عمران: آیه ۱۴۴.

برگشت، و هر که از اسلام به دین اصلی خود برگردد، بر خدا ضرری نخواهد رسانید.  
**گر جمله کاینات کافر گردد بر دامن کبریاش ننشیند گرد**  
 و خدای تعالی به شکرکنندگان بعد از این جزا و عوض خواهد داد.

مترجم گوید: مراد امیر المؤمنین علیه السلام از این سخن که تأویل این آیه به آن ناطق است. بعد از آن فرمود: یا مفضل! بعد از اتمام شدن شکایت امیر المؤمنین، امام حسن علیه السلام بر می خیزد، در خدمت جدّ بزرگوارش به شکایت می ایستد و می گوید که: ای جدّ بزرگوارم! در وقتی که پدرم امیر المؤمنین علیه السلام از مدینه به کوفه هجرت فرمودند، در خدمتتش بودم تا وقتی که با ضربت عبدالرحمان بن ملجم (لعنه الله) شهید گردید، و به من وصیت نمود چیزها را که تو به او وصیت فرموده بودی. بعد از آن خبر شهادت پدرم به معاویه رسید. آن لعین زیاد دعوی (لعنه الله) را با صد و پنجاه هزار نفر جنگجو به کوفه فرستاد و به او امر کرد که: مرا و برادرم حسین علیه السلام و سایر برادرانم و اهل بیت و شیعیان ما را و دوستان ما را بگیرد و از ما برای معاویه بیعت بگیرد. اگر کسی از ما از این مقام ابا نماید، گردنش را بزند و سرش را به معاویه بفرستد.

چون از این تدبیر معاویه مخبر شدم، از خانه ام بیرون آمده برای نماز به مسجد جامع کوفه داخل شدم و به بالای منبر رفتم و خلائق هم به آن جا جمع شدند. پس حمد و ثنای الهی آن جا آوردم بعد از آن گفتم:

«معشر الناس! عفت الدّيار، ومحيت الآثار، وقلّ الأصطبار، فلا قرار علی همزات الشیاطین و حکم الخائنین، السّاعة والله صحّت البراهین، وفصلت الآیات، وبانت المشکلات، ولقد کنا نتوقع تمام هذه الآیة تأویلها قال الله عزّوجلّ:

﴿ وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴾ (۱)  
 فلقد مات والله جدّي رسول الله و قتل ابی علیهما السّلام و صاح الوسواس الخناس

في قلوب الناس، ونعق ناعق الفتنة وخالفتم السنة، فيا لها من فتنة صماء عمياء لا يسمع لداعيتها، ولا يجاب مناديتها ولا يخالف واليها ظهرت كلمة النفاق، وسيرت رايات اهل الشقاق، وتكالت جيوش اهل المراق، من الشام والعراق، هلموا رحمكم الله الى الافتتاح، والنور الوضاح، والعلم المحجاج، والنور الذي لا يفي والحق الذي لا يخفى. ايها الناس! تيقظوا من رقدة الغفلة ومن تكاثف الظلمة، فوالذي فلق الحبة، وبرء السممة، وتردى بالعظمة، لان قام الي منكم عصبة بقلوب صافية ونيات مخلصه، لا يكون فيها شوب نفاق، ولا نية افتراق لاجاهدن بالسيف قدما قدماً ولا ضيقن من السيوف جوانبها، ومن الرماح اطرافها، ومن الخيل سناكبها، فتكلموا رحمكم الله».

معانی کلمات فصاحت سمات و مضامین فقرات بلاغت آیات این است که: ای گروه خلائق! دیار اسلام مندرس و کهنه، و آثار شریعت و ایمان محو شدند، و صبر اهل ایمان بر این اوضاع کم گردید. پس بر مناسد شیطان صفتان و حکم خائنان در این زمان فرار و آرام نداریم. به خدا سوگند یاد می کنم هر آینه دلایل و علامتهای امتیاز حق از باطل واضح و لایح گردیده، و امور مشتبه آشکار شد و شبهه از آنها برداشته گردید اینکه حق با ما ائمه است. و هر آینه به ظهور تحقق تأویل این آیه منتظر بودیم که نیست محمد ﷺ مگر پیغمبری که سایر پیغمبران پیشتر از او گذشتند. آیا چنین است که اگر او ببرد یا کشته گردد، شما بسوی دینهای اصلی خود خواهید برگشت، و هر که به دین اصلی خود برگردد بر خدای تعالی هیچ ضرری نخواهد رسانید، و خدای تعالی بعد از این به شکرکنندگان جزا و عوض خواهد داد. به خدا سوگند یاد می کنم هر آینه تأویل آن ظاهر متحقق گردید، زیرا که جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات فرمود و پدرم کشته گردید و وسواس خناس در دلهای خلائق، اساس و سوسه را برپا داشت، و اهل فتنه به فتنه و فساد صدا بلند نمودند، و با سنت و طریقه پیغمبر مخالفت کردند. پس چه عجیبه است این فتنه کور و کرکه در اثنای آن دعوت داعی به حق و استغاثه کسی که برای نجات یافتن از آن فتنه یا برای مضمحل نمودن آن، استغاثه می کند، شنیده نمی شود و به او اطاعت کرده نمی باشد و به صاحب و برپا کننده آن اطاعت و انقیاد

می نمایند، و سخنان نفاق آمیز ظاهر گردید، و بیرقهای اهل خلاف و نفاق در مملکتها گردانده شد، و لشکرهای خارجیان از اهل شام و عراق جاری شده بر یکدیگر خروج کردند. خدا به شما رحمت کند؛ بیاید بسوی ابتدای کار و نور آشکار و علم بزرگ و بسیار و نوری که هرگز خاموش نمی شود و حتی که مخفی و پنهان نمی ماند.

اینها الناس! از خواب غفلت بیدار شوید و از تاریکهای احاطه کننده ضلالت و کمراهی بیرون آید. سوگند یاد می کنم به آن خدایی که دانه را شکافته و انسان را آفریده و ردای عظمت و جلال پوشیده، هر آینه اگر جماعتی از شما با دلهای صاف و نیتهای خالص که اصلاً نفاق و مخالفت در آنها نباشد، به من بیعت نمایند، هر آینه با شمشیر با شجاعان و دلیران یک یک جهاد می کنم، و اطراف شمشیرها و سرهای نیزها و سمتهای اسبها را از بسیاری جهاد به تنگ می آورم، خدای تعالی رحمت کند، سخن بگوئید و جواب دهید.

بعد از آن عرض می کند که یا رسول الله! گویا به دهنهای اهل کوفه جلو سکوت زده شد و همه ایشان از اجابت دعوت من ساکت گردیدند مگر بیست نفر مرد. پس ایشان از جا برخاسته به نزد من آمدند و گفتند: یا ابن رسول الله! مالک نیستیم مگر به نفسها و شمشیرهای خود در خدمت ایستاده، به امر و رأی تو اطاعت داریم، به هر چه که می خواهی ما را به آن مأمور کن. پس به یمن و یسار نگاه کرده کسی را غیر از آن بیست نفر ندیدم که به من بیعت و اطاعت نماید، در آن حال در پیش خود گفتم که: من به جدم رسول الله صلی الله علیه و آله پیرو هستم. او در وقتی که سی و نه نفر معین و یاور داشت، در خنیه و پنهان به خدا عبادت می نمود و امر خدا را اظهار نمی کرد. چون خدای تعالی معین و یار او را چهل نفر نمود آن وقت صاحب جمعیت شد و امر الهی را ظاهر گردانید. اگر با من هم چهل نفر باشند، هر آینه در راه خدا جهاد می کنم و لازمه جهاد را به عمل می آورم. بعد از آن سر به سمت آسمان بلند کرده گفتم:

«اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ دَعَوْتُ وَأَنْذَرْتُ وَأَمَرْتُ وَمَنْهَيْتُ، وَكَانُوا عَنْ إِجَابَةِ الدَّاعِي غَافِلِينَ، وَعَنْ نُصْرَتِهِ قَاعِدِينَ، وَعَنْ طَاعَتِهِ مُقَصِّرِينَ، وَإِلَاعِدَائِهِ نَاصِرِينَ، اللَّهُمَّ فَانزِلْ عَلَيْهِمْ

رِجْزِكَ، وَبَأْسِكَ وَعَذَابِكَ، الَّذِي لَا يُرَدُّ عَنِ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.»

یعنی: پروردگارا! بدرستی که خلائق را به راه حق خواندم و ترسانیدم و با ایشان امر و نهی نمودم. ایشان از اجابت و از یاری کردن به من پس نشستند، و در اطاعت نمودن به امر من تقصیر کردند، و به دشمنانم یاری نمودند. پس پروردگارا! نازل بکن بر ایشان شدت عذاب خود را آن چنان عذابی که از قوم ستمکاران باز داشته نمی شود. این فقرات را به درگاه الهی عرض نموده از منبر فرود آمدم، بعد از آن از کوفه به عزم رحلت به مدینه بیرون رفتم. بعد از آن پاره‌ای نزد من آمده گفتند که: معاویه (علیه اللعنة) سرداران خود را به شهر انبار و کوفه فرستاد و مسلمانان را از هر طرف به غارت نمودن اموال آنجاها متوجه نمود، و کسانی را که با وی نجنگیدند، به قتل رسانید، و زنان و طفلان را نیز به قتل رسانیدند. در آن حال با ایشان گفتم که: اهل کوفه وفا ندارند، پس به همراهی ایشان جمعیتی و لشکری روانه نمودم و به ایشان گفتم که: اهل کوفه باز به معاویه اطاعت و بیعت کرده و عهد و پیمان و بیعت مرا می شکنند. پس عاقبت کار نشد، مگر چنان که به ایشان گفته و خبر داده بودم، یعنی: به معاویه اجابت و اطاعت نموده بیعت مرا شکستند.

بعد از اتمام شدن شکایت امام حسن علیه السلام امام حسین علیه السلام با آنان که در خدمتش جام شهادت نوشیده‌اند، به خون خودشان آلوده به شکایت بر می‌خیزد. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله او را با این حال می‌بیند، می‌گیرد، و به سبب گریه او همه اهل آسمانها و زمین گریه می‌کنند و فاطمه علیها السلام چنان گریه می‌کند، که زمین و ساکنان آن را به تزلزل می‌آورد. امیر المؤمنین علیه السلام می‌ایستد و امام حسن علیه السلام در سمت دست راستش و فاطمه علیها السلام در جانب دست چپش می‌ایستد. در آن حال امام حسین علیه السلام می‌آید، رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به آغوش می‌گیرد و می‌گوید که: یا حسین! فدای تو شوم. چشمهای روشن باد و چشمهای من به دیدن تو روشن باد، و در سمت دست راست امام حسین علیه السلام شیر خدا در روی زمین - یعنی: حمزه سید الشهداء - می‌ایستد و در سمت دست چپش جعفر طیار پسر ابوطالب می‌ایستد. در آن حال خدیجه دختر خویلد

و فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین علیه السلام ناله و فریادکنان محسن را می آورند و فاطمه زهرا علیها السلام می گوید:

﴿ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴾<sup>(۱)</sup> ﴿ يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُخَضَّرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: همین است آن روزی که به شما وعده شده بود، هر ذی نفس که عمل خیر کرده، در این روز جزا و عوض آن را می یابد؛ و هر که معصیت و عمل بد کرده، در این روز آرزو می کند کاشکی در میان او و آن عمل بد، مسافت دور و دراز می بود و به آن مرتکب نمی شد.

مفضل گوید که: چون صادق علیه السلام این سخنان را فرمود، گریه شدیدی کرد، حتی ریش مبارکش از قطرات سرشکش تر گردید. بعد از آن فرمود که: هرگز روشن مباد چشمی که در وقت ذکر این قصه گریان نشود.

مفضل گوید که: من هم گریه بسیاری کردم، بعد از آن عرض نمودم که: ای مولای من! در این گریه چه قدر ثواب هست؟ فرمود: اگر این گریه از اهل حق صادر شود، ثوابش به حساب شمار نمی آید. بعد از آن مفضل عرض کرد که: ای مولای من! چه می فرمایی در خصوص تأویل قول خدای عزوجل:

﴿ وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ \* بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ ﴾<sup>(۳)</sup>

یعنی: در وقتی که از موؤوده - یعنی: از کسی به قبر گذاشته شده - سؤال کرده شده که در مقابل کدام جرم و گناه کشته گردیده! آن حضرت فرمود: یا مفضل! به خدا سوگند یاد می کنم هر آینه موؤوده عبارت است از محسن، زیرا که موؤوده از ما اهل بیت است. هر که غیر از این را بگوید، تکذیبش کنید. پس در روز رجعت با قیامت از محسن می پرسند

۱ - سوره انبیاء: آیه ۱۰۳.

۲ - سوره انبیاء: آیه ۱۰۳.

۳ - سوره نکریر: آیه ۸ و ۹.



که: آیا تو را در متابیل کدام جرم و تقصیر بتل رسانیدند؟ منضّل عرض کرد که: ای مولای من! بعد از اینها چه واقع می‌شود؟ فرمود که: فاطمه دختر رسول خدا ﷺ برمی‌خیزد و می‌گوید:

«اللَّهُمَّ أَنْجِزْ وَعْدَكَ وَمَوْعِدَكَ لِي فِيمَنْ ظَلَمَنِي وَغَصَبَنِي وَضَرَبَنِي وَجَزَّ عَنِّي بِكُلِّ أَوْلَادِي.»

یعنی: پروردگارا! وفا کن به وعده‌ای که برای من کرده‌ای در خصوص انتقام کشیدن از آنان که، درباره من ستم و حتم را غصب کرده و مرا زده بودند، و مرا در خصوص کشتن همه اولادم به درد و جزع آورده‌اند. در آن حال به حال آن مظلومه همه ملائکه هفت آسمان و حاملان عرش و ساکنان هوا و اهل دنیا و آنان که در طبقات زمین اند به آواز بلند گریه به درگاه الهی ناله و فریاد می‌کنند. در آن وقت احدی از آنان که با ما جنگیده و در حق ما ستم کرده و راضی شده‌اند به آن اذیتها که به ما رسیده، باقی نمی‌ماند مگر اینکه در این روز هزار بار کشته می‌گردد، نه آنان که در راه خدا کشته شده‌اند، زیرا که ایشان شربت مرگ را نمی‌چشند، بلکه حال ایشان چنان می‌باشد که خدای تعالی فرموده:

﴿ وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ \* فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: چنان گمان مکنید که آنان که در راه خدا کشته شده‌اند مردگانند، بلکه زنده‌اند در نزد خدای خود مرزوق و روزی داده شده‌اند، در حالتی که به آن چه که خدا به ایشان عطا فرموده مسرور و شادانند، و شاد می‌شوند به ملاحظه حال آنان که با ایمان و عبادت و جهاد در دنیا مانده هنوز از پشت سرشان به ایشان نرسیده‌اند، زیرا که می‌دانند که اگر ایشان هم از دار دنیا به دار عقبی رحلت نمایند. هر آینه به کرامت خدا فایز خواهند شد، و بر ایشان خوف و بیم نیست و هرگز محزون و اندوهگین نخواهند گشت.

منفصل عرض کرد که: ای مولای من! از شیعیان شما پاره‌ای هستند که به رجعت شما قایل نیستند. فرمود: آیا نشنیده‌اند قول جدّ ما رسول خدا صلی الله علیه و آله و قول ما ائمه را که می‌گوییم:

﴿ وَلَنذِيقَنَّهٗم مِّنَ الْعَذَابِ الْاَدْنٰی دُونَ الْعَذَابِ الْاَكْبَرِ ﴾ (۱)

یعنی: هر آینه پیش از عذاب بزرگ عذاب کوچک را به ایشان می‌چشائیم؟ آن حضرت فرمود که: عذاب نزدیک عذاب رجعت، و عذاب بزرگ عذاب روز قیامت است، آن چنان روزی که زمین و آسمان در آن روز به غیر این زمین و آسمان تبدیل می‌شوند و در محضر خدای یگانه و قهار حاضر می‌باشند.

منفصل عرض کرد که: ای مولای من! ما از چند آیه از آیات قرآنی دانسته‌ایم که شما برگزیدگان خدائید، یکی از آنها این است:

﴿ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَاءٍ ﴾ (۲)

یعنی: هر که بخواهیم، مرتبه‌اش را درجه‌ای چند بلند می‌گردانیم. و از این جمله قول خدای تعالی است:

﴿ اللهُ اَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ ﴾ (۳)

یعنی: خدا داناتر است به اینکه رسالت و نبوتش را به که می‌سپارد. و از این جمله قول خدای عزّ و جلّ است:

﴿ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰى اٰدَمَ وَنُوْحًا وَاٰلَ اِبْرٰهِيْمَ وَاٰلَ عِمْرٰنَ عَلٰى الْعٰلَمِيْنَ \* ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللّٰهُ سَمِيْعٌ عَلِيْمٌ ﴾ (۴)

یعنی: بدرستی که خدای تعالی از میان عالمیان، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران

۱- سوره سجده: آیه ۲۱.

۲- سوره انعام: آیه ۱۳.

۳- سوره انعام: آیه ۱۲۴.

۴- سوره آل عمران: آیه ۳۳ و ۳۴.

را برگزید در حالتی که ایشان یک نسل اند، بعضی از ایشان از بعضی دیگر است، و خدای تعالی شنوا و داناتر است.

صادق علیه السلام فرمود: یا مفضل! ما در کدام جای این مذکور شده ایم؟ عرض کردم که: در قول خدای تعالی:

﴿ إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ ﴾ (۱)

یعنی: نزدیکترین خلائق به ابراهیم آنانند که از او پیروی کنند، و این پیغمبر است و آنانند که به او ایمان آورده اند، و خدای تعالی صاحب امور مؤمنان است یا دوست ایشان است. و از این جمله قول خدای عز و جل است:

﴿ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ ﴾ (۲)

یعنی: به مذهب و طریقه پدرتان که ابراهیم علیه السلام باشد، تابع شوید، او شماها را مسلمان نامید. و از این جمله قول خدای تعالی است که از ابراهیم علیه السلام حکایت نموده:

﴿ وَاجْتَنِبِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ ﴾ (۳)

یعنی: پروردگارا! مرا و اولاد مرا از ستایش بتها دور گردان. و ما می دانیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین علیه السلام هرگز ستایش بت نکردند و یکطرفه العین به خدای تعالی شریک قرار ندادند. و از این جمله قول خدای تعالی:

﴿ وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ﴾ (۴)

یعنی: در وقتی که پروردگار ابراهیم علیه السلام او را به ذکر نمودن کلمات چند واداشت، او

۱ - سوره آل عمران: آیه ۶۸.

۲ - سوره حج: آیه ۷۸.

۳ - سوره ابراهیم: آیه ۳۵.

۴ - سوره بقره: آیه ۱۲۴.

انها را به اتمام رسانید، خدای تعالی به او فرمود که: من تو را به خلائق امام و پیشوا قرار می‌دهم. او عرض کرد که: پروردگارا! از اولادم هم امام و پیشوا قرار داده‌ای؟ فرمود که: عهد من به ظالمان نمی‌رسد.

بعد از آن مفضل عرض کرد که: هیچ ستمکار به عهد امامت نمی‌رسد؟ فرمود: یا مفضل! از کجا دانستی که ظالم و ستمکار به امامت نمی‌رسد؟ عرض کرد که: ای آقای من! مرا امتحان مکن با چیزی که مرا به آن طاقتی نیست، و مرا اختیار و آزمایش مکن، زیرا که هرچه دانسته‌ام، از علم شما دانسته‌ام، و از فضل و احسان خدا که به شما داده اخذ نموده‌ام.

آن حضرت فرمود: یا مفضل! راست گفתי، اگر اقرار نمی‌کردی به آن نعمتی که خدای تعالی در این باب به تو عطا فرموده، هرآینه اینگونه صاحب فضل و دانش و اهل علم و بینش نمی‌شدی. یا مفضل! کدامین آیاتی است در قرآن که دلالت دارند بر اینکه کافر ظالم و ستمکار است؟ عرض کرد: آری ای مولای من! عرض می‌کنم از این جمله قول خدای عزّ و جلّ: **وَالْكَافِرُونَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿۱﴾ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿۱﴾** یعنی: کافران ایشانند ستمکاران، و کافران ایشانند فاسقان. و هر که کافر فاسق و ستمکار باشد، هرآینه خدای تعالی او را به خلائق امام و پیشوا نمی‌کند.

فرمود: احسنت یا مفضل، و از کجا به رجعت ما قایل شده و حال اینکه مقصران شیعیان معتقدند به اینکه رجعت این است که: خدای تعالی ملک و سلطنت دنیا را به ما ردّ نماید و آن را به مهدی (عجل الله تعالی فرجه) بدهد، وای بر ایشان. خدای تعالی ملک و سلطنت از ما کی گرفته است تا اینکه به ما ردّ نماید و پس بدهد.

مفضل عرض کرد که: به خدا سوگند یاد می‌کنم هرآینه چنین نیست که می‌گویند، و ملک از شما گرفته نشده و نخواهد شد، زیرا که آن ملک و سلطنت، ملک نبوت و رسالت و وصیت و امامت است.

آن حضرت فرمود: یا مَنْضَل! اگر شیعه ما در آیات تَأْمُل و تَفَكَّر نمایند، هرآینه در فضایل ما شک نمی‌کنند آیا نشنیده‌اند قول خدای عزّ و جلّ:

﴿ وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ الْوَارِثِينَ \* وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: می‌خواهیم منت بگذاریم بر کسانی که خلائق ایشان را در روی زمین ضعیف شمردند، ایشان را ائمه و پیشوایان قرار می‌دهیم، و ایشان را می‌گردانیم ورثه روی زمین می‌کنیم، و به ایشان در روی زمین تمکین می‌دهیم، و از قهر و غلبه پیشوایان روی زمین به فرعون و هامان می‌نماییم چیزها را که از آنها حذر می‌کنند و می‌ترسند.

یا مَنْضَل! به خدا سوگند یاد می‌کنم هرآینه به درستی تنزیل این آیه در شأن بنی اسرائیل و تأویل آن درباره ما و فرعون و هامان عبارت است از ابوبکر و عمر.

منضَل عرض کرد که: ای آقای من! حکم متعه چیست؟ فرمود: حلال مطلق است، و شاهد این مطلب قوله خدای عزّ و جلّ است:

﴿ وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عِلْمَ اللَّهِ أَنْكُمْ سَتَذَكَّرُونَ هُنَّ وَلَكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: بر شما حرجی نیست در اینکه زنان عده‌دار را با سخن پوشیده و طریق تعریض خواستگاری نمایید، یا اینکه در دل‌های خود مخمّر و پنهان بدارید که ایشان را بعد از انقضای عده عقد نمایید، چون که خدای تعالی دانسته است که شما به خیال اینکه مبادا دیگری سبقت نماید و ایشان را تزویج کند، به ایشان اظهار میل و رغبت نخواهید کرد. از این جهت خواستگاری ایشان را به طریق تعریض قصد نکاحشان بعد از

۱- سوره قصص: آیه ۵ و ۶.

۲- سوره بقره: آیه ۲۳۵.

حده، برای شما حلال گردانید، و لیکن با ایشان در خفیه زنا نکنید. یا اینکه از ایشان عهد و پیمان بگیرید در اینکه از تزویج دیگران ابا و امتناع نمایند، مگر اینکه به آن زنان بگویید قول معروف، یعنی: قول مشهور. و قول معروف عبارت است از تزویج زنان به اطلاع ولی ایشان و شهود، و احتیاج به ولی و شهود در نکاح برای این است که نسل ثابت شود و نسب صحیح گردد و استحقاق به عمل آید. و شاهد این نیز قوله خدای تعالی است:

﴿ وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا ﴾ (۱)

یعنی: عطا نمایید به زنان، صداقهای ایشان را. پس اگر به رضای خود چیزی از آن صداقها به شما بخشند، بخورید، آن را در حالتی که به شما گوارا و شنا است. و خدای تعالی طلاق زنان تزویج شده را جایز نکرده، مگر در حضور دو نفر شاهد عادل از مسلمانان؛ و در خصوص سایر شهادتات که در دعوی دماء و فروج و اموال و املاک است فرموده:

﴿ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ ﴾ (۲)

یعنی: دو نفر مرد از مردان خود شاهد بگیرید، اگر دو مرد نباشد باید یک مرد و دو زن بشود از آنانکه به شهادت ایشان راضی هستید.

و خدای تعالی کیفیت طلاق را بیان نموده می فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ ﴾ (۳)

۱- سوره نساء: آیه ۴.

۲- سوره بقره: آیه ۲۱۲.

۳- سوره طلاق: آیه ۱.

یعنی: ای پیغمبر! اگر بخواهید که به زنان طلاق بدهید، هرآینه در ایام طهر بدهید، که از عده حساب خواهد شد، و حیضها را که عده با آنها تمام می‌شود بشمارید، و طریقه تقوای پروردگار خود را در این بار پیش گیرید. اگر مطلقه، با یک طلاق که آنها را یک صیغه یا بیشتر جمع بکند از شوهرش باین می‌شد، هرآینه خدای تعالی می‌فرمود که حیضها را که عده با آنها تمام می‌شود، بشمارید، و طریقه تقوای را در این باب پیش بگیرید تا قوله خدای تعالی:

﴿ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا \* فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَلِكَ يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ﴾ (۱)

یعنی: این شرایط و احکام طلاق، حدود الهی اند، هر که از حدود الهی تجاوز نماید - یعنی: طلاق را به خلاف شرایط آن جاری گرداند - هرآینه به نفس خود ظلم و ستم نموده، یعنی: از اطاعت الهی بیرون رفته و به معصیت او مرتکب شده، تو نمی‌دانی گاه هست که خدای تعالی بعد از این امر دیگر احداث نماید. پس وقتی که ایشان به تمام شدن عده نزدیک شدند، آن وقت به ایشان به طریق خوشی، یعنی: به دادن نفقه و کسوه و مسکن رجوع نمایید، یا به طرز خوش از ایشان جدا شوید، یعنی: ایشان را به حال خود بگذارید تا اینکه عدتشان تمام شود و از شما باین [ جدا ] شوند. و در وقت طلاق و رجوع، از خودتان دو نفر عادل شاهد بگیرید برای اینکه مرد طلاق را وزن رجوع را انکار ننمایند، و آن شهادت را برای رضای الهی بکنند نه برای اغراض فاسده. ای جماعت مکلفین! این امر حق امری است که با آن موعظه و نصیحت پذیر می‌شوند آنان که وجود و یگانگی خدا و روز قیامت را تصدیق کرده‌اند.

بعد از آن صادق علیه السلام فرمود که: مراد از آن امری که خدا بعد از این احداث می‌کند،

کراهت و نفرتی است که در میان شوهر و زنش واقع می‌شود، از این جهت او را در حضور دو نفر عادل با طلاق اول مطلقه می‌کند، و وقت طلاق دادن آخر، قرء است - و قرء عبارت است از حیض - و واجب است اینکه طلاق بعد از فرود آمدن نقطه سفید واقع شود که بعد از زردی و سرخی بعد از آب زرد و خون می‌آید. و نیز مراد از آن امری که خدا احداث می‌کند عطوفت و مهربانی و زوال کراهت است که از طلاق اول تا دوّم و از دوّم تا سوّم در میان زوج و زوجه حادث می‌شود. از این جهت زوج به زوجه رجوع می‌کند. و این است معنی قول خدای تعالی:

﴿ وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴾ (۱)

یعنی: زنان طلاق داده شده باید مدّت سه طهر را صبر کرده و به خودشان نگاه بکنند، و عدّه نگه بدارند، اگر ایشان به خدا و روز قیامت ایمان آورده‌اند. برای ایشان حلال نیست اینکه کتمان نمایند چیزی را که خدای تعالی در بطنه دانهای ایشان خلق کرده - یعنی: حلال نیست اینکه حامل بودن یا حیض دیدن خودشان را کتمان نمایند - و شوهرهایشان اگر اراده اصلاح داشته باشد، به رجوع کردن به ایشان در مدّت این عدّه سزاوارترند. و برای زنان در ذمه شوهران پاره‌ای حقه‌ها هست که مانند آنها برای شوهران است در ذمه زنان. حقوق زنان در ذمه شوهران: نفقه و کسوه و حسن معاشره و هم‌خوابگی است. و حق شوهران در ذمه زنان: اطاعت و انقیاد ایشان است به شوهران، و بیگانگان را به رخت خوابشان راه ندهند، و نطفه مرد را محافظت نمایند، و در سقط نمودن آن تدبیر و حيله نمایند. و برای مردان بر زنان فضیلتی هست و آن عبارت است از اطاعت زنان به ایشان، و زیادتی حصّه ایشان در میراث از حصّه زنان،



و اختصاص جهاد به مردان و خداوند عالم صاحب عزت و حکمت است. بعد از آن صادق علیه السلام فرمود که: مراد از این آیه این است که مر شوهران را اگر اراده اصلاح داشته باشند اینکه از وقت طلاق تا وقت طلاق دیگر، به زنان رجوع نمایند. و مر زنان را هم هست که در مدت مذکوره، به شوهران رجوع نمایند. بعد از آن خدای تبارک و تعالی بیان نموده فرمود:

﴿ الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: طلاق که زوج را بعد از آن حق رجوع هست دو طلاق است. پس بعد از دو طلاق باید شوهر او را به طریق خوش و طرز دلکش نگه بدارد، یا اینکه به طریق احسان و خوبی از او جدایی ورزد یعنی دفعه سوم به او طلاق دهد. یا اینکه شوهر بعد از طلاق دوم رجوع ننماید و صبر کند تا اینکه عده زن تمام شده از شوهرش باین [جدا] گردد، و اگر طلاق سوم را بدهد هرآینه از شوهر باین می شود. و این است معنی قول خدای تعالی:

﴿ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: اگر شوهر طلاق سوم را هم جاری نماید، هرآینه آن زن بعد از آن برای او حلال نمی شود، تا وقتی که شوهر دیگر بکند، و بعد از آن از او طلاق بگیرد. و در این وقت به شوهر اول حلال می شود، و او نسبت به آن زن مانند سایر خواستگاری کنندگان می باشد، او از سایرین به آن زن اولی نیست.

بعد از آن صادق علیه السلام فرمود که: متعه ای که خدای تعالی در کتاب خود آن را حلال فرموده و رسول خدا صلی الله علیه و آله هم در خصوص آن، از جانب خدا به مسلمانان اذن داده آن است که در قول خدای عز و جل مبین شده:

۱- سوره بقره: آیه ۲۲۹.

۲- سوره بقره: آیه ۲۳۰.

﴿ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: حرام شد بر شما و از زنان آنان که نسبت به شما محرم‌اند یا اینکه شوهر دارند، مگر کنیزانی که با خریدن به ایشان مالک می‌شوید، زیرا که بیع کنیزی که معتوده است، در معنی طلاق دادن است به او. خدای تعالی حلال نمودن حلال و حرام گردانیدن حرام را بر شماها نوشته، و سوای زنان حرام و شوهردار برای شما حلال گردانیده شده، و حلال شد اینکه با اموال خودتان زنان با عتق و غیر زناکار را بخواهید؛ پس اگر از زنان پاره‌ای را در عوض چیزی متعه کنید، اجرت ایشان را که بر شما لازم می‌شود به ایشان ادا نمایید، و بعد از تعیین اجرت متعه بر شما حرجی نیست در خصوص امری که شوهر و زن به آن مانند افزودن و کم کردن و بخشیدن و به تأخیر انداختن ادای آن. بدرستی که خدای تعالی صاحب علم و حکمت است.

بعد از آن صادق عج فرمود: فرق در میان معتوده به عتق داریم و متعه، آن است که برای معتوده صداق و برای متعه اجرت.

و مسلمانان در ایام رسول خدا خواه در حج و خواه در غیر آن، و در ایام ابوبکر و چهار سال از ایام عمر متعه می‌کردند تا اینکه روزی عمر به منزل خواهرش عثرا نام داخل گردید. ناگاه در آغوشش بچه‌ای دید که از پستانش به او شیر می‌دهد و قطرات شیر را در دهان آن بچه مشاهده نمود، در آن حال در غضب شد و از شدت غضب، لرزید و عرق نمود، و بچه را از آغوش خواهرش گرفت و بیرون رفت تا اینکه به مسجد رسید و به بالای منبر رفت و گفت که: خلائق را ندا کنید تا به نماز جماعت بیایند، و هنوز وقت نماز نرسیده بود. پس خلائق دانستند که این ندا برای نماز نیست بلکه برای

امری است که عمر اراده کرده، پس همه در مسجد حاضر شدند. در آن حال عمر گفت که: ای گروه مهاجرین و انصار و اولاد قحطان! کیست از شما که دوست بدارد این را که محرمهای خود را از زنان که شوهر نکرده‌اند ببیند به حالتی که مانند این طفل را زائیده به او شیر می‌دهند؟ در آن حال از حضار گفتند که: آن را دوست نمی‌داریم. عمر گفت: آیا نمی‌دانید که خواهرم عقیبا که دختر مادرم خثمه و پدرم خطّاب است، شوهر نکرده؟ گفتند: آری می‌دانیم که شوهر ندارد. گفت: در این ساعت به منزل او رفتم و این بچه را در آغوشش دیدم و او را به خدا سوگند دادم که این بچه برای تو از کجاست؟ گنت: متعه شدم.

پس ای گروه خلائق! شما اعلام نمایید به آنان که در این جا حضور ندارند که این متعه که در عهد رسول خدا ﷺ برای مسلمانان حلال بود، من آن را حرام گردانیدم. هر که از این ابا نماید، هر آینه به او تازیانه می‌زنم. پس در میان آن جماعت کسی نشد که گفته او را انکار ورد نماید و بگوید که: پیغمبری بعد از رسول خدا ﷺ، و کتابی بعد از قرآن نیامده، و ما این مخالفت تو را به خدا و رسول او و کتاب او قبول نمی‌کنیم، بلکه گفته او را قبول نموده همه راضی شدند.

مفضّل عرض کرد که: ای مولای من! شرایط متعه چیست؟

فرمود: یا مفضّل! برای متعه هفتاد شرط است. هر که یکی را از آنها به عمل نیاورد، هر آینه به نفس خود ظلم نموده. عرض کرد که: ای آقای من! به ما امر فرموده‌اید که زن زناکار زنی را که با فساد مشهور است و زن دیوانه را متعه نکنیم، و به ما فرموده‌اید که: زن را به زنا تکلیف نماییم اگر قبول می‌کند، هر آینه متعه کردن آن حرام می‌شود، و از او بپرسیم که: آیا شوهر یا حمل یا عده داری یا نه؟ اگر یکی را از اینها داشته باشد، هر آینه متعه نمودن آن حلال نخواهد شد. و اگر اینها را ندارد، باید مرد به او بگوید که: نفس خود را به حکم کتاب خدا و سنت پیغمبر و به متعگی من ده، باید که اجرت و مدت او را که یک ساعت یا یک روز یا دو روز یا یک ماه یا یک سال یا کمتر یا بیشتر باشد تعیین نماید. و اجرت آن چیزی است که هر دو به آن راضی شده باشند. مانند انگشتر و بند

نعلین و نیمه خرما و زیاده از این مانند دراهیم و دنانیر یا متاعی که زن به آن راضی شد. اگر زن این اجرت را بخشید، هرآینه برای او حلال می شود، مانند صدیقی که زنان معقوده به شوهرانشان می بخشند. چنان که خدای تعالی در حق ایشان فرموده:

﴿ فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا ﴾ (۱)

یعنی: اگر زنان با رضا و طیب نفس چیزی از صداقهای خودشان به شما بخشند، هرآینه آن را بخورید در حالتی که برای شما گوارا و شفاست.

و بعد از آن مرد به زن می گوید که: تو را متعه می کنم به شرطی که تو از من میراث نبری، و من از تو میراث نبرم؛ و به شرطی که نطفه خود را به هر جای تو که بخواهم می گذارم. یعنی: اگر خواسته باشم به بیچه می گذارم، و اگر بخواهم به بیرون می ریزم. و بر تو واجب است که بعد از گذشتن مدّت متعگی تو، چهل و پنج روز یا مدّت یک حیض استبرا نمایی - یعنی: صبر بکنی و به شوهر نروی - چون زن این تکالیف را قبول نمود، دوباره اینها را به او می گویی، بعد از آن صیغه متعه را جاری می کنی. اگر تو و او زیاد نمودن مدّت متعه را بخواهید، می توانید که بر آن مدّت قدری بیفزایید. و در این حدیث به ما روایت شده که: اگر زن متعه شدن را قبول می کند، باید که احوالش را بیان نماید که: آیا شوهر یا حمل یا عده دارد یا نه! و بر تو حرجی نیست.

و نیز شاهد این مدّعی قول امیر المؤمنین علیه السلام است که خدا بر پسر خطاب لعنت کند اگر او نبود، هیچ مرد شقی و زن شقیّه زنان نمی کرد، زیرا که مسلمانان به سبب متعه، از زنا مستغنی می شدند. بعد از آن صادق علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود:

﴿ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ \* وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ ﴾ (۲)

۱- سوره نساء: آیه ۴.

۲- سوره بقره: آیه ۲۰۴ و ۲۰۵.

یعنی: از خلائق منافقی هست که گفته او که: به تو ایمان آورده‌ام و مصاحب تو هستم. در حیات دنیا به پیشگاه نظرت مستحسن و خوش نما می‌آید، و به خدا سوگند یاد می‌کند و او را شاهد می‌گیرد و می‌گوید که: خدایا! شاهد باش بر اینکه گفته من همان است که در دل دارم و حال آن که او شدترین خصومت کنندگان است به او. تو وقتی که از نزد تو بر می‌گردد، با سرعت و تعجیل راه می‌رود. برای اینکه در روی زمین مفسده برپا دارد. یعنی: قطع ارحام و خونریزی و دین و اولاد را هلاک گرداند و ضایع نماید، و خدای تعالی فساد را دوست نمی‌دارد.

مترجم گوید که: غرض صادق علیه السلام از تلاوت این آیه اشاره است به اینکه عمر بن خطاب در حال حیات جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم طریقه نفاق را پیش گرفته، نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اظهار ایمان و اخلاص می‌نمود؛ و بعد از وفات آن حضرت، خیانت با طنی را آشکار نموده، اساس منسده و تبدیل احکام دین را برپا نمود.

بعد از آن صادق علیه السلام فرمود: که هر که نطفه خویش را در حال تقاربت با معتوده دائمی، به بیرون از رحم او بریزد، ده اشرفی دیه نطفه از بابت کناره بر ذمه او می‌آید. و از شرایط متعه این است که مرد مختار است نطفه خود را به هر جای متعه که می‌خواهد می‌گذارد. وقتی که آن را به بچه دان او گذاشت و از آن بچه به عدل آمد، هرآینه آن بچه به حسب شرع به پدرش ملحق می‌شود.

بعد از آن صادق علیه السلام فرمود: که بعد از اتمام شدن شکایت جدم امام حسین علیه السلام، جدم علی بن الحسین و پدرم باقر علیه السلام بر می‌خیزند، و از آن اذیتها که در حق ایشان شده به خدمت جدشان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شکایت می‌کنند. بعد از آن من بر می‌خیزم و به خدمت جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اذیتها را که از ابی جعفر منصور به من رسیده، شکایت می‌کنم. بعد از من پسر مومنی علیه السلام بر می‌خیزد و کرده‌های هارون الرشید را درباره او به خدمت جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شکایت می‌کند. بعد از او علی بن موسی علیه السلام بر می‌خیزد و کرده‌های مأمون را در حق او به خدمت جدش شکایت می‌نماید. بعد از او محمد بن علی - یعنی: امام محمد تقی علیه السلام - بر می‌خیزد و کرده‌های متوکل را درباره او

به جدش شکایت می‌کند بعد از او امام حسن عسکری علیه السلام برمی‌خیزد و به خدمت جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله اذیتها را که از معتز به او رسیده شکایت می‌کند.

بعد از آن مهدی علیه السلام که همانام جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله است، پیراهن رسول خدا را که با خون او در وقتی که در پیشانیش مجروح و دندان مبارکش شکسته گردید، خون آلوده شده بود، در بر کرده برمی‌خیزد، در حالتی که ملائکه در اطرافش می‌باشند. پس به این حالت می‌آید تا اینکه در پیش روی جدش رسول خدا می‌ایستد عرض می‌کند که: ای جد بزرگوارم! صفات و شمایل مرا برای امت بیان فرمودی، و ایشان را به من دلالت نمودی، و نسب و نام و کنیه مرا به ایشان نشان دادی. یعنی: به امت فرمودی که: شخصی بعد از من می‌آید که صفات و شمایل و نسبش، چنان، و نام و کنیه‌اش فلان است. امت فرموده تو را قبول نکرده مرا انکار نمودند و از گفته تو تمرد کردند و گفتند که: او هنوز موجود نشده و متولد نگردیده، و او در کجاست و کی به وجود آمد و در کدام مکان باشد و حال آن که پدرش وفات یافت و اولادی بعد از خود باقی نگذاشت. اگر خبر بودن او در روی زمین صحت داشت، هرآینه خدای تعالی ظهورش را تا این وقت تأخیر نمی‌کرد. پس به همه این سخنان کدورت آمیز صبر نموده منتظر فرج بودم، تا اینکه خداوند کردگار در ظهور و خروج ماذونم فرمود.

در آن حال رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

﴿ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوُّهُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: حمد باد مر آن خدایی را که وعده خود را در حق ما صدق و راست گردانید و ما را به روی زمین وارث نمود، و از بهشت هر جا را که بگزینیم و بخواهیم منزل می‌کنیم، پس چه خوب است اجر و جزای عمل کنندگان. بعد از آن می‌فرماید که: فتح و نصرت خدا در رسید و تأویل قول حق سبحانه و تعالی تحقق به هم رسانید:

﴿ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴾ (۱)

یعنی: اوست آن کسی که رسول خود را با هدایت و دین حق بر خلائق فرستاد، برای اینکه او را بر همه دینها غالب گردانند، هر چند که آن را مشرکان ناخوش بدارند. غرض رسول خدا ﷺ از تلاوت این آیه این باشد که: وقت غالب شدن ما بر سایر مذاهب و ادیان حالاست. بعد از آن این آیه را تلاوت می فرماید:

﴿ اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا \* لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ... ﴾ (۲) الخ.

یعنی: یا محمد! بدرستی که ما برای تو فتح کردیم فتح کردنی که آشکار است. برای اینکه خدای تعالی گناهان گذشته و آینده تو را ببخشد، و نعمت خود را برای تو تمام نماید، و به راه راست تو را هدایت نماید، و به تو یاری نماید یاری کردنی که نادر و کمیاب است.

بعد از آن منضم عرض کرد که: ای مولای من! برای رسول خدا ﷺ کدام گناه بود که خدا آن را بخشید؟ فرمود: یا منضم! بدرستی که جناب رسول خدا ﷺ به درگاه الهی مناجات نمود که: پروردگارا! همه گناهان گذشته و آینده شیعیان برادرم علی ﷺ و شیعیان اولاد ائمه اطهار را که تا روز قیامت از ایشان صادر خواهد شد، به گردن من بینداز، و مرا به سبب شیعه ما در میان انبیا و مرسلین رسوا مگردان. پس خدای تعالی دعای او قبول فرموده، همه آن گناهان را به گردن او انداخت، بعد از آن بخشید.

منضم گوید که: چون این را شنیدم، بسیار گریستم و عرض کردم که: ای آقای من! این موهبت از فضل الهی است که از برکت شما به ما رسیده، آن حضرت فرمود: یا منضم! شیعیان که پیغمبر ﷺ گناهان ایشان را به گردن خود کشید، نیستند مگر تو و

۱- سوره براءت: آیه ۳۳.

۲- سوره فتح: آیه ۱ و ۲.

امثال تو، لیکن یا مفضل! این حدیث را از شیعیان ما به آنان که در ترک عبادت و عمل پروا ندارند، خبر مده، زیرا که به این حدیث اعتماد کرده و اطاعت و عبادت را ترک می کنند. پس از این جهت از رحمت الهی محروم می باشند، زیرا که ما اهل بیت چنانیم که خدای تعالی در حق ما فرمود:

﴿ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ وَهَمَّ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ ﴾ (۱)

یعنی: ائمه علیهم السلام شفاعت نمی کنند، مگر برای کسانی که در نزد خدا پسندیده شوند، از خوف و خشیت الهی بترسند.

مفضل عرض کرد که: ای مولای من! آیا خدا چرا در روز رجعت می فرماید:

﴿ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ ﴾ (۲)

یعنی: برای اینکه او را در روز رجعت، بر همه دینها غالب گرداند. آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله در وقت بعثت، بر همه دینها غالب نگردید؟ فرمود: یا مفضل! اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان بعثت بر همه دینها غالب می شد. هرآینه در روی زمین مجوس و یهود و طایفه صابیان که ملائکه را معبود می دانند و نصارا و افتراق و مخالفت و شک و شرک و بت پرستان و لات و عزی نمی شدند، و آفتاب پرستان و ماه پرستان و ستاره پرستان و آتش پرستان و سنگ پرستان نمی بودند بلکه تأویل قول خدای تعالی: ﴿ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ ﴾ عبارت است از مهدی علیه السلام در روز رجعت این است معنی قول خدای تعالی:

﴿ وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ ﴾ (۳)

یعنی: با کافران و منافقان قتال و جهاد نمایید تا اینکه فتنه واقع نشود - یعنی:

۱ - سوره انبیاء: آیه ۲۸.

۲ - سوره توبه: آیه ۳۳.

۳ - سوره انفال: آیه ۳۹.



دین باطل در میان خلائق باقی نماند - و همه دین برای خدا باشد.

منضّل عرض کرد: شهادت و گواهی می‌دهم به اینکه شما از علم خدا دانسته‌اید و با قدرت و سلطنت او قادر و توانا شده‌اید و به حکم او گویا می‌شوید و به امر او عمل می‌کنید.

بعد از آن صادق علیه السلام فرمود: که بعد از آن، مهدی علیه السلام به کوفه برمی‌گردد، و آسمان به آن جا جرادتی از طلا می‌باراند چنانکه در بنی اسرائیل به ایوب علیه السلام بارید، و خزاین زمین را از طلا و نقره و جواهر به اصحاب خویش قسمت می‌نماید.

منضّل عرض کرد که: ای مولای من! اگر از شیعیان شما کسی وفات نماید و در ذمه‌اش برای برادران دینیش یا مخالفان قرض و دین باشد، آیا چگونه می‌شود؟ فرمود: که اول کاری که مهدی علیه السلام به آن ابتدا می‌کند، این است که در همه اطراف عالم ندا می‌کند که: برای هرکس در ذمه احدی از شیعیان ما دین هست، بگوید. حتی آن حضرت دانه سیر بیابانی و خشخاش را که در ذمه شیعیان می‌باشد، ردّ و ادا می‌نماید، کجا مانده که قنطارها از طلا و نقره و املاک ادا ننماید. بلکه همه آنها را به صاحبانش ادا می‌کند. قنطار: دویست و قیه نقره است، و بعضی دویست رطل گفته، و بعضی دیگر معانی دیگر گفته‌اند.

منضّل عرض کرد که: ای مولای من! بعد از این چه واقع می‌شود؟ فرمود که: قائم علیه السلام بعد از آن که شرق و غرب زمین را می‌گردد، به کوفه و مسجد آن جا می‌آید و مسجدی را که یزید بن معاویه در وقتی که امام حسین علیه السلام را به قتل رسانید، بنا نموده خراب می‌کند، و نیز خراب می‌کند مسجدی را که برای خدا ساخته نشده. ملعون است ملعون است کسی که آن را بنا نموده.

منضّل عرض کرد که: ای مولای من! آیا مدت خلافت قائم علیه السلام چه مقدار می‌باشد؟ فرمود در جوابش که: خدای عزّوجلّ فرمود:

﴿ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ \* فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَيُنْفَوْنَ فِي النَّارِ لَّهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ \* خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ \* وَأَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا فَيُنْفَوْنَ فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُوذٍ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: خلائق در روز قیامت دو گروه می باشند، بعضی شقی و بعضی سعید. اما آنان که شقیند در آتش می باشند و برای ایشان در آن جانشس به بیرون آوردن و به اندرون کشیدن می باشد، مادامی که آسمانها و زمین باقی اند هستند، در آتش مخلد می شوند. مگر در وقتی که خدا بخواهد، آن وقت از آتش بیرون می آیند. و آنان که سعیدند در بهشتند مادامی که آسمانها و زمین باقی اند در آن جا مخلد می باشند، مگر در وقتی که خدای متعالی بخواهد آن وقت از بهشت بیرون آورده می باشند، و عطای الهی در حق ایشان عطائی است که منتقطع نمی شود.

بعد از آن صادق علیه السلام فرمود: معنی غیر مجذوذ این است که: آن نعمت و عطا از ایشان بریده نمی شود بلکه آن نعمتی است دائمی، و ملکی است که نهایت ندارد، و حکمی است که منتقطع نمی باشد، و امری است که باطل نمی شود، مگر به اختیار خدا و مشیت و اراده او که آن اراده را نمی داند، مگر او. بعد از آن قیامت چیزهایی که خدای تعالی در کتاب خود وصف و بیان فرموده، واقع می شود.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَسَلَّمَ  
تسلیا کثیرا کثیرا.»

**مؤلف گوید که:** غرض صادق علیه السلام از تلاوت این آیه در جواب منضّل، اشاره است به اینکه چنان که انقطاع نعمت از اهل بهشت منوط است به مشیت و اراده الهی، همچنین مدت خلافت قائم علیه السلام نیز منوط است به مشیت الهی، هر قدری که خدا بخواهد، خلافت خواهد نمود. و مضمون این است که صادق علیه السلام این آیه را به زمان

رجعت تفسیر کرده به تقریب اینکه مراد از بهشت و آتش آن باشد که در عالم برزخ است، و این وجه اظهر و جوهی است که در تأویل این آیه ذکر کرده.

بنده حقیر مترجم گوید که: منسّرین پاره‌ای وجوه در خصوص این آیه ذکر کرده لیکن ایراد آنها در این باب بیرون از مقصد کتاب است.

**مؤلف گوید که:** شیخ حسن بن سلیمان در کتاب «منتخب البصائر» این حدیث مفصل را بدین نهج ایراد کرده که: خبر داد به من محمد بن ابراهیم بن محسن طارآبادی که این حدیث آینده را با خط پدرم ابراهیم بن محسن یافتیم، و خط پدرش را هم به من نشان داد و نسخه‌ای از روی وی نوشتیم، و صورت این حدیث چنان است که: حسین بن همدان از محمد بن اسماعیل و علی بن عبدالله و حدیث را چنان مذکور ذکر نموده تا این جا گویا جوانان اهل طالقان را که به منزله خزینه‌هایند می‌بینم که حربه‌ها به دست گرفته و به اسبهای سفید سوار شده، از بسیاری شوق به جنگ و جهاد مانند گرگان صدا می‌کند. سردارشان مردی می‌باشد از قبیله تمیمی که او را شعیب بن صالح گویند. پس امام حسین علیه السلام در میان ایشان رو می‌آورد، در حالتی که روی مبارکش مانند دایره قمر می‌باشد، جمالش خلاق را به تعجب می‌آورد، و پی قتل ظالمان می‌افتد، و شمشیرش بزرگان و کوچکان و فروپایگان و پلیدمایگان را فرا می‌گیرد.

بعد از آن همه این بیرقها و لشکرها را بر می‌دارد و می‌برد تا اینکه به کوفه وارد می‌شود در حالتی که بسیاری از اهل روی زمین در آنجا می‌باشند، آنجا را برای خود مقرّ و مقام قرار می‌دهد. بعد از آن خبر مهدی علیه السلام در کوفه به آن حضرت و اصحابش می‌رسد. در آن حال اصحاب امام حسین به خدمتش عرض می‌کنند که: یا بن رسول الله! کیست این مرد که به مملکت ما آمده؟ آن حضرت می‌فرماید که: بیاید بیرون رویم تا ببینیم او کیست و مطلبش چیست؟ به خدا سوگند یاد می‌کنم هرآینه امام حسین علیه السلام می‌داند که او مهدی علیه السلام است و او را می‌شناسد، و از این سخن اراده نمی‌کند مگر رضای الهی را، یعنی: مرادش این می‌باشد که مهدی علیه السلام را به اصحاب خود بشناساند. پس آن حضرت با چهار هزار نفر مرد که قرآنها و شمشیرها را به گردنهایشان حمایل

کرده و لباسها که مانند پلاس است پوشیده، از کوفه بیرون می‌روند. پس آن حضرت می‌آید تا اینکه در نزدیکی مهدی علیه السلام فرود می‌آید و می‌فرماید که: از این مرد - یعنی: از مهدی علیه السلام - بپرسید که: او کیست و غرضش چیست؟ در آن حال، بعضی از اصحاب امام حسین علیه السلام بسوی لشکر مهدی علیه السلام می‌روند و می‌گویند که: ای جماعت جولان کننده! خدا به شما تحیه و سلام بفرستد، شما کیستید و صاحب شما کیست و چه می‌خواهید؟ اصحاب مهدی علیه السلام در جوابش گویند که: صاحب ما مهدی آل محمد صلوات الله علیهم است، و ما که از جن و انس و ملائکه ایم یاران اویم.

بعد از آن امام حسین علیه السلام می‌فرماید که: مرا به او بگذارید که در یک جا یکدیگر را ببینیم. پس مهدی علیه السلام از میان لشکرش بیرون می‌آید با امام حسین علیه السلام در میان دولشکر می‌ایستد. در آن حال امام حسین علیه السلام گویند که: اگر تو مهدی آل محمدی صلوات الله علیهم پس کو عصای جدت رسول خدا صلوات الله علیه و انگشتر و لباس و عمامه و اسب او، و اشترش عصا نام، و اشترش دلدل نام، و الاغش یغفور نام، و اسبش براق نام، و تاجش، و قرآنی که امیر المؤمنین علیه السلام جمع کرده که بی‌تغییر و تبدیل است. در آن حال قائم علیه السلام سله‌ای احضار می‌فرماید که: همه اینها در آن می‌باشد.

صادق علیه السلام فرمود: که در این سله می‌باشد همه اینها، و متروکات همه پیغمبران حتی عصای آدم علیه السلام و نوح علیه السلام و ترکه هود علیه السلام و صالح علیه السلام و مجموعه ابراهیم علیه السلام و پیمانۀ یوسف و پیمانۀ و ترازوی شعیب و عصای موسی و تابوت او که بقیۀ ترکه موسی علیه السلام و آل هارون در آن است، و آن را ملائکه برمی‌دارند و زره داود علیه السلام و انگشتر سلیمان علیه السلام و تاجش و اسباب و اثاث سیاهی عیسی، و میراث همه انبیا و مرسلین در این سله می‌باشد.

و چون امام حسین علیه السلام اینها را می‌بیند، به قائم علیه السلام می‌گوید که: یا بن رسول الله؟ از تو خواهش می‌کنم که عصای رسول خدا صلوات الله علیه را در این سنگ بکاری و از خدای تعالی مسألت نمایی که آن را در روی این سنگ برویاند، و غرض آن حضرت این می‌باشد که: اصحابش فضل مهدی را ببینند تا اینکه به او اطاعت و بیعت نمایند. پس مهدی علیه السلام

عصا را برمی دارد و در روی آن سنگ می‌کارد. پس آن می‌روید و بلند می‌گردد دوشاخ و برگ در می‌آورد؛ به نوعی که بر لشکر امام حسین علیه السلام سایه می‌اندازد. و چون این معجزه از آن حضرت می‌شود، امام حسین علیه السلام می‌گوید که: الله اکبر یا بن رسول الله! دستت را دراز کن تا به تو بیعت نمایم. پس امام حسین علیه السلام و لشکرش به او بیعت می‌کنند؛ مگر چهار هزار نفر از آنان که قرآن حمایل کرده و لباسهای پلاس پوشیده می‌باشند و مشهور به طایفه زیدیه‌اند. ایشان بیعت نمی‌کنند و می‌گویند که: رویانیدن عصا نیست مگر سحر عظیم.

**مؤلف گوید:** حدیث را ذکر نموده تا این جا که حق برای او است. اگر در پیش خود درباره او انصاف نمایید، بعد از آن دیگر چیزی ذکر نکرده.

## باب سی و سوم

### ﴿ در بیان رجعت ائمه اطهار صلوات الله عليهم اجمعين ﴾

حسن بن سلیمان شاگرد شهید علیه السلام در کتاب «مختصر البصائر» از سعد، او از ابن عیسی و ابن ابی الخطاب، ایشان از بزنی، او از حماد بن عثمان، او از محمد بن مسلم روایت کرده، او گفته که: از حدیران بن اعین و ابی الخطاب در حالتی که به همدیگر حدیث می گفتند، پیش از آن که صادر شود از ابی الخطاب آنچه که صادر گردید شنیدم می گفتند که: از صادق علیه السلام شنیدم می فرمود که: «اول کسی که قبرش منشق و شکافته می گردد و او برمی خیزد و به دنیا رجوع می نماید، حسین بن علی است. و این رجعت عام نیست بلکه خاص است، یعنی: این رجعت نسبت به همه خلائق نیست بلکه به دنیا رجوع نمی کند مگر مؤمنی که ایمانش کامل و مشرکی که اعتقادش شرک محض باشد.»<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، به این اسناد از حماد، او از بکیر بن اعین روایت کرده، او گفته که: کسی که در خصوص حقیقت او شک نداشتیم - یعنی: باقر علیه السلام - به من فرمود که:

«بدرستی که رسول خدا ﷺ و علی علیه السلام بعد از این به دنیا خواهند برگشت.»<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، به این اسناد، از حماد، او از فضیل، او از باقر علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «جبت و طاغوت مگویید - یعنی: این دو ملعون را که عمر و ابوبکر باشند، با این دو اسم ذکر کنید - و نام رجعت را مبرید. اگر مخالفان به شما بگویند که: شما پیشتر از این، این را می گفتید، بگویید که: امروز نمی گوئیم، زیرا که رسول خدا ﷺ صد هزار درهم به خلیق می داد، دلہایشان را به دست می آورد. و برای اینکه شَرشان به آن حضرت نرسد شما با زبان چرب و سخنان نرم، دلہایشان را به دست نمی آورید.»<sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور، به این اسناد، از حماد، او از زراره روایت کرده، او گفته که: از صادق علیه السلام از این امور بزرگ مانند مانند رجعت و امثال آن سؤال کردم، فرمود: «آنچه که می پرسید هنوز وقتش نرسیده چنان که خدای تعالی فرموده:

﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَاْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾<sup>(۳)</sup>

یعنی: بلکه تکذیب نمودند چیزی را - یعنی: آیه را - که به علم آن احاطه نکرده اند و هنوز تأویل آن به ایشان نرسیده.»<sup>(۴)</sup>

در کتاب مذکور، از سعد، او از ابن یزید و ابن ابی الخطّاب و یقطینی و ابراهیم بن محمّد، ایشان از ابن ابی عمیر، او از ابن اذینه، او از محمّد بن طیار، او از صادق علیه السلام در خصوص قول خدای عزوجل: ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾<sup>(۵)</sup> روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «نیست احدی از مؤمنان که کشته شده باشد مگر اینکه بعد از

۱ - مدرک پیشین.

۲ - مدرک پیشین.

۳ - سوره یونس: آیه ۳۹.

۴ - مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۴.

۵ - سوره نمل: آیه ۸۳.

آن به دنیا برمی گردد تا اینکه با اجلس بمیرد و نیست احدی از مؤمنان که با اجلس مرده باشد مگر اینکه به دنیا برمی گردد تا اینکه کشته شود. حاصل مضمون آیه شریفه این است که: روزی می شود که از هراقت طایفه ای زنده می گردانیم.»<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، از سعد، او از ابن عیسی، او از اهوازی، او از حماد بن عیسی، او از حسین بن مختار، او از ابی بصیر روایت کرده، او گفته که: باقر علیه السلام به من فرمود که: «آیا اهل عراق رجعت را انکار می کنند؟ عرض کردم: آری، فرمود: آیا در قرآن مجید این آیه را نخوانده اند: ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾»<sup>(۲)</sup>،<sup>(۳)</sup>

در کتاب مذکور، از سعد، او از ابن عیسی، او از بزنی، او از حسین بن عمر بن یزید، او از عمر بن ابان، او از ابن بکیر، او از صادق علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «گویا حمران بن اعین و میسر بن عبدالعزیز را می بینم که خلائق را با شمشیرهای خودشان در میان صفا و مروه به خاک هلاک می اندازند.»<sup>(۴)</sup>

در کتاب مذکور، از سعد، او از ابی الخطّاب، او از عبدالله بن مغیره، او از کسی که به او خبر داده، او از جابر بن یزید، او از باقر علیه السلام روایت کرده که: «از آن حضرت معنی قوله خدای عزوجل را پرسیدم:

﴿وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مِتُّمْ﴾<sup>(۵)</sup>

یعنی: اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید. فرمود: یا جابرا! آیا می دانی که مراد از سبیل الله چیست؟ عرض کردم: به خدا سوگند یاد می کنم هرآینه من نمی دانم، مگر در وقتی که از تو بشنوم. فرمود: که مراد از سبیل الله، علی علیه السلام و ذریه اوست. پس هر که

۱ - مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۵.

۲ - سوره نمل: آیه ۸۳.

۳ - مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۵.

۴ - مدرک پیشین.

۵ - سوره آل عمران: آیه ۱۵۷.



در ولایت آن حضرت کشته شود، در معنی این است که در راه خدا کشته شده. و احدی نیست که به این آیه ایمان آورده و آن را تصدیق نموده باشد، مگر اینکه برای وی کشته شدنی و مردنی هست. پس هرکه کشته گردد، در روز رجعت رجوع می کند تا اینکه بمیرد و هرکه بمیرد و در آن روز زنده می شود تا اینکه کشته شود.<sup>(۱)</sup>

در تفسیر عیاشی از مغیره، مثل این را روایت کرده.<sup>(۲)</sup>

**مؤلف گوید که:** گمان چنان است که آخر حدیث برای آخر آیه تفسیر باشد، و آخر

آیه این است:

﴿ وَلَئِن مُّتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ ﴾<sup>(۳)</sup>

یعنی: اگر کشته شوید یا بمیرید، هر آینه بسوی خدا محشور می شوید، به تقریب اینکه مراد از حشر رجعت باشد.

حسن بن سلیمان در کتاب «مختصر البصائر» از سعد، او از ابن عیسی، او از محمد بن سنان، او از ابن مسکان، او از فیض بن ابی شیبه روایت نمود، او گفته که: از صادق رضی الله عنه شنیدم این آیه را تلاوت فرمود:

﴿ وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ ﴾<sup>(۴)</sup> تا آخر آیه.

بعد از آن فرمود: «هر آینه همه پیغمبران به رسول ایمان می آورند، و به امیرالمؤمنین رضی الله عنه نصرت و یاری می کنند. بعد از آن فرمود: آری به خدا سوگند یاد می کنم هر آینه همه انبیا از عهد آدم رضی الله عنه تا آخر زمان، بدین نهج رفتار نمایند. پس خدای تعالی هیچ نبی و رسولی مبعوث نگردانیده مگر اینکه همه ایشان را به دنیا برمی گرداند تا اینکه در پیش روی امیرالمؤمنین رضی الله عنه قتال و جهاد نمایند.»<sup>(۵)</sup>

۱ - مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۵.

۲ - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۲، ح ۱۵۹، در تفسیر سوره آل عمران.

۳ - سوره آل عمران: آیه ۱۵۸.

۴ - سوره آل عمران: آیه ۸۱.

۵ - مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۵.

در تفسیر عیاشی، از فیض بن ابی شیبه، مثل این را نقل کرده.<sup>(۱)</sup>

حسن بن سلیمان در کتاب «مختصر البصائر» از سعد، او از ابن ابی الخطاب، او از محمد بن سنان، او از عمّار بن مسروق، او از منخل بن جمیل، او از جابر بن یزید، او از باقر علیه السلام در خصوص قول خدای تعالی روایت نموده:

﴿ يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ﴿۱﴾ قُمْ فَأَنْذِرْ ﴿۲﴾ ﴾

یعنی: ای آن که برای خوابیدن خود را پوشانیده‌ای! برخیز و قوم خود را به اوامر و نواهی الهی و وعد و وعید او بترسان. آن حضرت فرمود که: «خطاب در آیه پیغمبر است، و مراد: قیام اوست در روز رجعت. یعنی: یا محمد! در روز رجعت برخیز و خلائق را به اوامر و نواهی بترسان. و نیز در خصوص قول خدای عزوجل ﴿ إِنهَا لِأَخْذِي الْكُبْرٰى ﴿۱﴾ نَذِيرًا لِلْبَشَرِ ﴿۲﴾ ﴾<sup>(۳)</sup> فرمود که: مراد از نذیر، محمد صلی الله علیه و آله و سلم است در روز رجعت. حاصل معنی آیه این است که: بدرستی آتش جهنم یکی از چیزهای بزرگ است. و آن هشدار و اندازی است برای همه انسانها فرمود: محمد صلی الله علیه و آله و سلم نذیر است برای همه انسانها در روز رجعت. و نیز در خصوص قول خدای تعالی: ﴿ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ ﴿۱﴾ ﴾<sup>(۴)</sup> فرموده که: مراد روز رجعت است. یعنی: بدرستی که تو را برای همه خلائق در روز رجعت فرستادیم که ایشان را در آن روز هدایت نمایی.<sup>(۵)</sup>

در کتاب مذکور، به این اسناد از باقر علیه السلام روایت نموده که: امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود که: «مدثر همان است که در رجعت خواهد آمد. در آن حال مردی به خدمت آن حضرت عرض کرد که: یا امیر المؤمنین! آیا پیش از روز قیامت، مردگان زنده

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۱، ح ۷۶، در تفسیر سوره آن عمران.

۲- سوره مدثر: آیه ۱ و ۲.

۳- سوره مدثر: آیه ۳۵ و ۳۶.

۴- سوره سبأ: آیه ۲۸.

۵- مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۶.

می شوند بعد از آن می میرند؟ راوی گوید که: آن حضرت فرمود: آری به خدا سوگند یاد می کنم هر آینه یک مرتبه کفری که در زمان رجعت واقع می شود، شدیدتر است از چند کفری که پیشتر از آن واقع می گردد.»<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، از سعد، او از ابن ابی الخطّاب، او از موسی بن سعدان، او از عبدالله بن قاسم حضرمی، او از عبدالکریم بن عمرو خثعمی روایت نموده، او گفته که: از صادق علیه السلام شنیدم می فرمود که: «ابلیس (علیه اللّٰعنه) به درگاه خداوند کردگار عرض نمود گفت:

﴿ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: تا روز قیامت، مرا از مرگ مهلت ده. خدای تعالی ابا نمود از اینکه تا روز قیامت به او مهلت دهد، لیکن فرمود:

﴿ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ \* إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ﴾<sup>(۳)</sup>

یعنی: تو را تا به روز وقت معلوم مهلت دادم. چون روز معلوم می رسد ابلیس با آنان که از وقت خلقت آدم علیه السلام تا به روز وقت معلوم به او تابع شده اند، ظهور و خروج می کند و این در وقت رجعت آخرین امیرالمؤمنین علیه السلام است. عرض کردم: آیا رجعت آن حضرت بارهاست؟ فرمود: آری بارهاست بارهاست، و هیچ امامی در عهد و زمانی نگذشته مگر اینکه همه نیکوکار و بدکار که در عصر وی بوده اند با وی به دنیا برمی گردند برای اینکه خدای تعالی مؤمن را به کافر، غالب کرداند. پس چون روز وقت معلوم می رسد، امیرالمؤمنین علیه السلام با اصحاب خود، و ابلیس با اتباع خویش می آیند، و محلّ قتال ایشان در سرزمینی واقع می شود از سرزمینهای کنار فرات که روحا گفته می شود. در نزدیکی این کوفه شما. پس در آن جا چنان جنگ می کنند که مانند آن از

۱ - مدرک پیشین.

۲ - سوره اعراف: آیه ۱۴.

۳ - سوره حجر: آیه ۳۷ و ۳۸.

وقتی که خدای تعالی، عالمیان را آفریده تا آن حال، واقع نشده. گویا اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام را می بینم که شکست خورده، صد قدم به جانب پشت سرشان پس گردیده اند. گویا ایشان را می بینم که پاهای بعضی از ایشان به فرات افتاده، در آن حال ملائکه با علامتهای عذاب الهی بر آن قوم در میان پرده های از ابر به زمین فرو می آورند، و جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله حربه ای از نور به دست گرفته در پیشاپیش ایشان می آید. چون ابلیس، آن حضرت را می بیند، به قصد گریز پس برمی گردد. و چون اصحابش او را چنان می بینند، می گویند که: به کجا می روی و حال آن که تو ظفر یافته و غالب شده ای؟ در جوابشان گوید که: من می بینم چیزی را که شما نمی بینید، بدرستی که من از خداوند عالمیان می ترسم. در آن اثنا رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن لعین می رسد و حربه ای از میان دوشانه اش می زند. از آن یک حربه، آن لعین خود و تابعانش همه هلاک می شوند. بعد از آن همه خلائق به خدا عبادت و بندگی می کنند، و هیچ شرک به خدا قرار داده نمی شود. و امیر المؤمنین علیه السلام چهل و چهار هزار سال سلطنت می کند. و از صلب یک نفر از شیعه آن حضرت، هزار نفر اولاد ذکور، در هر سالی یکی متولد می شود. در آن وقت دو بهشت سبز و خرم در نزد مسجد کوفه و حوالی آن به طریقی که خدا خواسته باشد آشکار می شوند.»<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، بدین اسناد از عبدالله بن قاسم، او از حسین بن احمد منقری، او از یونس ظبیان، او از صادق علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «کسی که پیش از روز قیامت حساب خلائق در دست او می باشد، حسین بن علی علیه السلام است، و در روز قیامت نیز اوست کسی که خلائق را به بهشت و دوزخ می فرستد.»<sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور، از سعد، او از ایوب بن نوح و حسن بن علی بن عبدالله، ایشان از عباس بن عامر، او از سعید، او از داود بن راشد، او از حمزان، او از باقر علیه السلام روایت نمود

۱ - مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۶.

۲ - مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۷.

که، آن حضرت فرمود: «که اول کسی که به دنیا رجوع می کند، هرآینه همسایه شما حسین علیه السلام می باشد. پس آن حضرت آن قدر در دنیا سلطنت می کند که از شدت پیری، ابروهایش بر روی چشمهای مبارکش می افتد.»<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، از سعد، او از ابن عیسی و ابن عبدالجبار و احمد بن حسن بن فضال، ایشان از ابی مغرا، او از داود بن راشد، مثل این را روایت نموده.

در کتاب مذکور، از سعد، او از احمد بن محمد سیاری، او از احمد بن عبدالله بن قبیصه، او از پدرش، او از بعضی رجال خود، او از صادق علیه السلام در خصوص قول خدای عزوجل: ﴿يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ﴾<sup>(۲)</sup> روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «مراد از آیه این است خلائق در روز رجعت شکسته می شوند چنان که طلا را برای بیرون آوردن غش آن، می شکستند؛ تا اینکه هر چیز به حقیقت و اصل خود برگردد. یعنی: خلائق در روز رجعت امتحان شده می باشند، تا اینکه سعادت یا شتاتوشان ظاهر گردد.»<sup>(۳)</sup>

کتاب مذکور، از سعد، او از یثظنی، او از قاسم، او از جدش حسن، او از ابی ابراهیم روایت نموده که: هرآینه آنان که وفات کرده اند، به دنیا رجوع می کند، و قصاص می گیرند به هرکسی که اذیت شده، با مثل همان اذیت قصاص می گیرند. و به هرکسی که غیظ کرده اند، او هم با مثل آن غیظ به غیظ کننده خود غیظ می کند. و هرکسی که کشته شده، هرآینه در عرض آن کشنده را می کشد. و دشمنانشان به دنیا برگردانده می شوند، تا از آنها خون بهای خودشان را بگیرند. سپس در دنیا بعد از این سی ماه زندگی می کنند سپس همگی در یک شب می میرند، و دشمنانشان به سخت ترین عذاب آتش مبتلا و دچار می شوند. بعد از آن در پیش خداوند جبار ایستاده، خدای

۱- مذکور پیشین.

۲- سوره ذاریات: آیه ۱۳.

۳- مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۸.

تعالی حقوق ایشان را از دشمنانشان می‌گیرد.»<sup>(۱)</sup>

و در کتاب مذکور، به این اسناد از حسن بن راشد، او از محمد بن عبدالله بن حسین روایت کرده، او گفته که: با پدرم به خدمت صادق عَلَيْهِ السَّلَام مشرف گردیدم و در آن اثنا، در میان آن حضرت و پدرم سخنی گذشت. پدرم به خدمت آن حضرت عرض کرد که: در خصوص کَرَه چه می‌فرمایی؟ فرمود که: «در این خصوص چیزی را می‌گویم که خدای تعالی در قرآن مجید فرموده، و تفسیر آن بیست و پنج شب پیش از نزول این آیه در وقتی است که به دنیا رجوع بکنند و خونخواهی ایشان تمام نشود. در آن حال پدرم عرض کرد که: خدای عزّوجلّ می‌فرماید:

﴿ فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ \* فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ ﴾<sup>(۲)</sup>

آیا خدای تعالی از این آیه چه معنی خواسته؟ فرمود: چون از ستمکاران انتقام گرفته می‌شود و ایشان می‌میرند، ارواحشان بیدار می‌مانند، نمی‌خوابند و نمی‌میرند. ظاهر ترجمه آیه این است که: چون نذخه دوم واقع می‌شود، همه ایشان به حالت بیداری می‌افتند.»<sup>(۳)</sup>

**مؤلف گوید که:** وصف مخالفان این رجعت را با خسران و زیان برای این است که ایشان بعد از آن کشته و معذب می‌شوند، عذابشان به آخر نمی‌رسد بلکه عذابهای روز قیامت برای ایشان مهیاست، یا اینکه ایشان چاره انواع قتل و عقاب را نمی‌توانند بکنند. پس از این جهت رجعت رجعت، زیان‌کننده است، و گمان چنان است که تقدیر قول او ﴿ فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ ﴾<sup>(۴)</sup> فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ باشد. بنابر تقدیری که اسناد ساهره بسوی حالت مجازی باشد یا اینکه تقدیرش این است: فِي جَمَاعَةٍ سَاهِرَةٍ.

۱- مدرک پیشین.

۲- سوره نازعات: آیه ۱۳ و ۱۴.

۳- مختصر بصائر الدرجات ص ۲۸.

۴- سوره نازعات: آیه ۱۴.

بیضاوی گفته که: معنی ﴿ قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ ﴾<sup>(۱)</sup> این است که آن رجعت، رجعت صاحب خسران و زیان است، یا صاحبان آن زیانکارانند. بنا بر تقدیر دوم حاصل معنی این می‌باشد که: اگر نقل رجعت صدق شود و تحقق بهم رساند، هرآینه ما از جمله زیانکاران می‌باشیم. زیرا که آن را تکذیب می‌نمودیم و به آن اعتقاد نداشتیم. و این سخن را از راه استهزا می‌گویند.

و قول خدای تعالی: ﴿ فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ ﴾<sup>(۲)</sup> متعلق است به محذوف تقدیرش این است که: آن رجعت را دشوار می‌شمارید. زیرا که آن رجعت نیست مگر یک صیحه عبارت است از نفخه. پس چون آن نفخه واقع می‌شود، ناگاه همه ایشان در ساهره زنده می‌باشند در روی زمین بعد از آن که در زیر زمین مرده بودند. و معنی ساهره: زمین سفید هموار است. نامیدن آن زمین با این از این راه است که اصل معنی ساهره، جاری شونده، چون که در زمین سفید هموار سراب مانند آب جاری می‌شود، از این جهت آن را به ساهره نامیدند. و ضدّ این معنی نائمه نامیده می‌شود. یا اینکه ساهره مأخوذ است از سَهَرَ و آن به معنی بیداری است، چون که سالک آن زمین از بیم همیشه بیدار می‌شود، از این جهت به ساهره نامیده شد. بعضی گفته که: ساهره، نام جهنم است.

**مؤلف گوید:** کلام منافقان که ﴿ تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ ﴾<sup>(۳)</sup> گفته بنا بر تأویل

صادق علیه السلام در خصوص رجعت می‌باشد، از راه جدّ و صمیم قلب، نه در خصوص حیات اولی به طریق استهزا.

در کتاب مذکور، از سعد، او از جماعتی از اصحاب ما، ایشان از ابن ابی عثمان و ابراهیم بن اسحاق، ایشان از محمد بن سلیمان دیلمی، او از پدرش روایت نموده، او

۱ - سوره نازعات: آیه ۱۲.

۲ - سوره نازعات: آیه ۱۳.

۳ - سوره نازعات: آیه ۱۲.

کنته که: از صادق عليه السلام پرسیدم از معنی قول خدای عزوجل:

﴿... إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا﴾ (۱)

یعنی: نعمت خدا را بر خود متذکر شوید هنگامی که در میان شما، پیامبرانی قرار داد؛ (و زنجیر بندگی و اسارت فرعون را شکست) و شما را حاکم و صاحب اختیار خود قرار داد. آن حضرت فرمود که: «مراد از انبیا، رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابراهیم و اسماعیل و ذریه اوست. و مراد از ملوک، ائمه اطهار است. راوی گوید، عرض کردم که: کدام سلطنت به شما داده شده؟ فرمود: سلطنت بهشت و سلطنت رجعت.» (۲)

در کتاب مذکور، از سعد، او از ابن عیسی، او از اهوازی و محمد برقی، ایشان از نضر، او از یحییٰ حلبی، او از معلی که ابی عثمان است، او از معلی بن خنیس روایت نموده، او گفته: صادق عليه السلام به من فرمود که: «اول کسی که به دنیا رجوع می کند، حسین بن علی عليه السلام است. پس در دنیا زمان بسیاری سلطنت می کند، حتی از بسیاری سن شریفش، ابروهایش بر روی چشمها می افتد.

راوی گوید که: آن حضرت در خصوص قول خدای تعالی ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ﴾ (۳) فرمود که: پیغمبر شما بعد از وفاتش، بسوی شما رجوع خواهد کرد. ظاهر ترجمه آیه این است که: بدرستی قرآن بر تو فرض کرده، تو را به معاد - یعنی: به دنیا - خواهد برگردانید.» (۴)

در کتاب مذکور آورده که، در کتاب «واحد» مذکور ساخته که روایت شده از محمد بن حسن بن عبدالله اطروش، او از جعفر بن محمد بجلی، او از برقی، او از ابن ابی نجران، او از عاصم بن حمید، او از باقر عليه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که

۱ - سوره مائده: آیه ۲۰.

۲ - مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۸.

۳ - سوره قصص: آیه ۸۵.

۴ - مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۸.



امیر المؤمنین علیه السلام فرموده: «بدرستی که خدای تعالی احد است - یعنی: غیر مرکب - و واحد - یعنی: بی نظیر - و بی شریک در وحدانیت خود متشرد و تنها بود. بعد از آن کلمه‌ای فرمود: آن کلمه گردید نوری شد. بعد از آن، از آن نور محمد صلی الله علیه و آله را و مرا و اولاد مرا آفرید، بعد از آن کلمه‌ای فرمود، این کلمه هم گردید، روحی شد. این روح را گردانید، در آن نور قرار داد. بعد از آن روح را به آن نور در بدنهای ما گذاشت. پس بنابراین ما روح خدا و کلمه اویم، و با ما حجت را بر مخلوقات خود تمام نمود. پس بعد از آنکه آفریده شدیم، در میان سایه سبزی یا در میان ابر سبزی بودیم، در وقتی که نه آفتاب بود و نه ماه و نه شب و نه روز و نه چشمی بود که نگاه بکند. در آن جا به خدا بندگی و تقدیس و تسبیح می کردیم. و این پیش از آن بود که خدای تعالی مخلوقات را خلق نماید. و خداوند کردگار از انبیا عهد و پیمان گرفت که: به ما ایمان آورند و یاری بکنند. و این است معنی قول خدای تعالی:

﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُم مِّنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: در وقتی که خدای تعالی از انبیا عهد و پیمان گرفت، در وقتی که به شما کتاب و شریعت فرستادم، بعد از آن به شما پیغمبری آمد که کتاب و شریعت تصدیق کننده است. هر آینه به او ایمان می آورید و به او یاری می کنید. بعد از آن امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: یعنی: به محمد صلی الله علیه و آله ایمان می آورید، و به وصی او یاری می کنید، و بعد از این همه پیغمبران به او یاری خواهند کرد.

خدای تعالی از من و محمد صلی الله علیه و آله عهد و پیمان گرفت که به یکدیگر یاری بکنیم. من به عهد خویش وفا نموده، به محمد صلی الله علیه و آله یاری کرده و در پیش رویش جهاد نمودم و دشمنانش را به قتل رسانیدم و به عهد و پیمان خویش وفا کردم، و خدای تعالی ایشان را از دار الفنا به دار البقا برده، و بعد از این به من نصرت و یاری خواهند کرد، و ما بین

مشرق و مغرب برای من خواهد شد و هر آینه خدای تعالی همه پیغمبران را از آدم تا محمد صلوات الله علیه زنده می گرداند. همه پیغمبران مرسل در پیش روی من شمشیر به سر مردگان و زندگان منافقان و کافران از انس و جن می زنند.

پس این امر، امر عجیب است، و چگونه تعجب ننماییم از مردگان که خدای تعالی ایشان را زنده می گرداند. طایفه به طایفه لبیک لبیک یا داعی الله گویان داخل کوفه های کوفه می شوند. در حالتی که شمشیرها را از غلاف کشیده به دوشهای خود می گیرند برای اینکه با آنها به سرهای کافران و جبّاران و تابعان ایشان از اولین و آخرین بزنند، تا اینکه خدای تعالی به جا آورد وعده ای را که درباره ایشان نموده چنان که فرموده:

﴿ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: خدای تعالی از شما به آنکه ایمان آورده و عمل صالح کرده اند و عهد نموده که ایشان را خلفای روی زمین گرداند، چنان که آنان را که بیشتر از ایشان بودند، خلفای روی زمین نمود و به ایشان در خصوص دینی که برای ایشان برگزیده، تمکین بدهد، و خوف ایشان را به امنیت و اطمینان و خاطر جمعی بدل نماید، تا اینکه به من عبادت نمایند و هیچ شرک قرار ندهند. بعد از آن امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: که معنی آخر آیه این است که: تا اینکه با اطمینان و خاطر جمعی به من عبادت و بندگی بکنند و از احدی از بندگان من ترسند و تقیّه ننمایند.

بعد از آن این فقرات بلاغت آیات را ادا فرمود:

«وَأَنَّ لِي الْكُرَّةَ بَعْدَ الْكُرَّةِ وَالرَّجْعَةَ بَعْدَ الرَّجْعَةِ، وَأَنَا صَاحِبُ الرَّجْعَاتِ وَالْكَرَّاتِ، وَصَاحِبُ الصَّلَوَاتِ وَالنُّقْمَاتِ، وَالدُّوَلَاتِ الْعَجِيْبَاتِ، وَأَنَا قَرْنٌ مِنْ جَدِيدٍ، وَأَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِ اللَّهِ.»

وانا امين الله وخازنه، وعيبة سرّده، وحجابه ووجهه وصراطه وميزانه، وانا الحاشر الى الله، وانا كلمة الله التي يجمع بها المفترق ويفرق بها المجتمع.

وانا اسماء الله الحسنى وامثاله العليا وآياته الكبرى، وانا صاحب الجنة والنار، اسكن اهل الجنة الجنة واهل النار النار، والي تزويج اهل الجنة والي عذاب اهل النار والي ايب الخلق جميعا وانا الايب الذي يؤب اليه كل شيء بعد القضاء، والي حساب الخلق جميعا، وانا صاحب الجنات وانا المؤذن على الاعراف وانا بارز الشمس وانا دابة الارض وانا قسم النار وانا خازن الجنان وصاحب الاعراف

وانا امير المؤمنين، ويعسوب المتقين، وآية السابقين ولسان الناطقين، وخاتم الوصيين، ووارث النبيين، وخليفة رب العالمين، وصراط ربي المستقيم، وفسطاسه والحجة على اهل السموات والارضين وما فيها وما بينهما، وانا الذي احتج الله به عليكم في ابتداء خلقكم، وانا الشاهد يوم الدين، وانا الذي علمت علم المنايا والبلايا والقضايا، وفصل الخطاب والانساب، واستحفظت آيات النبيين المستخفين المستحفظين، وانا صاحب العصا والميسم، وانا الذي سخرت لي السحاب والرعذ والبرق والظلم والأنوار والرياح والجبال والبحار والنجوم والشمس والقمر، وانا القرن الحديد، وانا فاروق الامّة، وانا الهادي، وانا الذي احصيت كل شيء عددا بعلم الله الذي اودعني وبسرّه الذي اسرّه اليّ محمّد ﷺ واسرّه النبيّ اليّ، وانا الذي انخني ربي اسمه وكلمته وحكمته وعلمه وفهمه.

يا معشر الناس! اسالوني قبل ان تفقدوني، اللهم اني اشهدك واستعديك عليهم ولا حول ولا قوة الا بالله العليّ العظيم والحمد لله متبعين امره.<sup>(۱)</sup>

بندۀ حقير مترجم گوید کہ: ہر فقرہ از فقرات این کلام اعجاز نظام، بحری است پراز لثالی و درر اسرار و حقایق خزینہ ای است مملوّ از جواهر نکات؛ و دقایق کہ عقول و اذهان ارباب دانش، در گرداب و تلاطم آن، زورقی است سرگشته؛ و اوہام اصحاب

کیاست و بینش در تمیز و تشخیص جواهر این نقادی است که از خود گم گشته. و بسیاری از علماء اعلام و فضلاء کرام به تفسیر این کلام ایجاز و اعجاز نظام، متعرض شده به طرزى که نقاب اشکال و اعضاء را از روی شواهد آن برنداشته، به محض ترجمه الفاظ و عبارات قناعت کرده‌اند. لیکن این بنده حقیر ناچیز به شرح و بسط تمام و تنصیل مالا کلام به حسب وسع و طاقت خود، به تفسیر آن پرداخته می‌گوید که: حاصل مضامین آن این است که برای من رو آوردنی است بعد از رو آوردنی و برگشتنی هست، یعنی: با رها به دنیا خواهم برگشت و منم صاحب برگشتنها و رو آوردنها، و صاحب حملها و نعمتها و دولتهای عجیب، و منم حصاری از آهن، یعنی: چنان که به حصار آهن دست نمی‌توان یافت همچنین مسلط نمی‌توان شد بر من، و منم بنده خدا و برادر رسول خدا ﷺ.

و منم امین خدا و خزینه دار او، و خرجین سر او و حجاب او. و مراد از حجاب، پرده است، چونکه علوم و اسرار الهی در سینه بی‌کینه آن بزرگوار مکنون و پنهان بود چنان که پاره‌ای چیزها در پس پرده مستور و پنهان می‌شود، از این جهت گردید حجاب خدا شد. و منم وجه خدا، وجه در لغت عرب رو را گویند، لیکن مراد در این جا امری است که خلائق بدان بسوی خدا متوجه می‌شوند چنان که با روی کسانی بسوی آنها توجه کرده می‌شوند.

بدان ای عزیز که کشف نقاب اجمال از روی شاهد این مقال به طرزى که مورث کدر و ملال نباشد، چنان است که در هر چیز که می‌خواهی بسوی آن توجه کنی ناچارى از آن که به نوعی از انواع و به نحوی از انحاء به آن علم داشته باشی، زیرا که توجه بسوی امری که از جمیع جهات مجهول باشد، محال است. و ذات مقدسه واجب تعالی مجهول‌الکنه، لا اسم و لا رسم له است، و به جهتی از جهات به او علم نداریم، مگر از جهت آثار و افعال او. و ظاهرترین اثری که بتواند جهت توجه مخلوق شود بسوی خالق نور پاک، امیر المؤمنین علیه السلام است.

پس معنی این کلام این است که: منم جهت توجه سایر مخلوقات بسوی خدا، هر که

بخواند که به خداوند عالم توجه نماید باید آن حضرت را جهت توجه و عنوان نموده، بسوی کبریای الهی متوجه گردد. چنان که جناب امام علی التمی (ع) در زیارت جامعه کبیره به این مطلب تصریح فرموده:

«و من قصدد توجه بکم.»

یعنی: هر که خدا را قصد نماید که بسوی او توجه نماید، باید به شماها توجه کند. و چنان که صادق آل محمد (ع) در دعای ندبه در مقام تأسّف خوردن به غیبت جناب قائم عجل الله ظهوره می فرماید:

«این وجه الله الذي يتوجه الیہ الاولیاء.»

یعنی: در کجاست وجه خدا آنچنانی که اولیاء الله بسوی آن متوجه می شوند؟ و تمثالی برای توضیح این مدعا ذکر بکنیم، اگر کسی در پشت دیوار سخن گوید و تو آن را بشنوی و به هیچ وجه از وجوه او را نشناسی، در آن حال اگر بخواهی او را ندا کنی و بخوانی باید سخن گفتن او را که اثری است از آثار او برای وی جهت علم و عنوان قرار داده او را بخوانی و بگویی: یا متکلم یعنی: ای سخن گوینده، چنان که در این حال به احوال آن شخص سوای سخن گفتنش، معرفت نداری. لهذا سخن گفتن او را جهت علم و عنوان قرار داده او را ندا می کنی. همچنین در ما نحن فیه به واجب تعالی به هیچ وجه از وجوه معرفت نداری. سوای آثار افعال او، و ظاهرترین اثرش چنانکه مذکور شد غیر پاک آن بزرگوار است.

پس باید او را در مقام توجه بسوی واجب تعالی جهت علم و عنوان قرار داده به کبریای الهی متوجه شویم. خاک بر فرق من و تمثیل من. بعد از آن می فرماید که: من صراط خدایم. صراط به معنی طریق است، مراد از طریق خدا شریعت اوست. چون همه احوال و افعال آن حضرت مطابق شریعت غراء است، لهذا اطلاق صراط خدا بر او صحیح می باشد. چنان که در دعای ندبه وارد شده:

«ولولا انت یا علی لم یعرف المؤمنون بعدی وکان بعده هدی من الضلال ونورا

من العمی وحبل الله المتین و صراطه المستقیم.»

یعنی: جناب رسول خدا می فرماید که: یا علی! اگر تر نباشی، هرآینه بعد از من مؤمنان شناخته نمی باشند و از دیگران تمیز نمی یابند. و آن حضرت بعد از رسول خدا صلوات الله علیه هدایت کننده بود خلائق را از گمراهی، و نور بخشای دیده های کوران ضلالت، و ریسمان محکم خدا، و راه راست او بود. و این معنی بنا بر ظاهر است. و بعد از تأمل و تدقیق نظر گوئیم که: آن حضرت هم طریق خداست بسوی خلق و هم طریق خلق است بسوی خدا. و بیان این مقصد موقوف است به تمهید مقدمه چندی.

بدان که خداوند واهب العطا یا منبض است - یعنی: فیض دهنده - و مخلوقات مستنض - یعنی: فیض اخذ کننده اند - و در میان منبض و مستنض ناچار است از مناسبتی و ملائمتی، زیرا که اگر منبض و مستنض به هیچ وجه از وجوه با هم مناسبت نداشته باشد هرآینه وصول فیض از منبض به مستنض محال و مستنوع می باشد، و چون که خداوند یگانه در نهایت تجرد و مخلوقات در غایت تعلق اند، پس از این جهت با هم مناسبت و ملائمت ندارند. این التراب ورب الارباب. لهذا در وصول فیوضات از خداوند کردگار به مخلوقات ناچار از واسطه که مر او را جنبه تجردی باشد و جنبه تعلقی، یعنی: از یک جهت مجرد بی علاقه باشد و از جهت دیگر صاحب علاقه به جنبه تجردش با مبدء فیاض اخذ کند و به جنبه تعلق به مخلوقات رساند، و این چنین واسطه ای نیست مگر امیر المؤمنین علیه السلام، زیرا که او ولی مطلق و از سایر مخلوقات به مبدء نزدیکتر است. زیرا که او اول مخلوقی است که از مشیت الهی صادر گشته، چنان که رسول خدا صلوات الله علیه فرموده:

«أول ما خلق الله نوري انا و علي من نور واحد.»

یعنی: اول چیزی که خدا آفریده نور من است، من و علی از یک نوریم. و لازم این دو معنی این است که همین واسطه، آن حضرت باشد نه غیر او؛ زیرا که این واسطه باید فوق همه مخلوقات شود و این با ولی مطلق بودن و اقرب بودن آن حضرت به مبدء، منافات دارد. پس آن حضرت به جنبه نورانیتش به مبدء مناسب است و با جنبه جسمانیت با مخلوقات.

پس ای عزیز! باید دانست که آن مولا در امور معاش و معاد عباد، طریق خداست بسوی خلق، به این معنی که خداوند چون به سبب اولاد معصومین علیهم السلام سایر مخلوقات را آفرید و به ایشان روزی داد و سایر امور معاش را برای ایشان مهیا ساخت، و تکالیف اصولیه و فروعیه و ظاهریه و باطنیه خود را با ایشان به بندگان خود رسانید، و نیز آن مولا در مقبول بودن اعمال عباد، طریق خلقند بسوی خدا؛ به این معنی که به ولایت ایشان و تبری نمودن از دشمنانشان و به پیروی نمودن به ایشان، توحید و طاعت بندگان مقبول درگاه معبود به حق می شود. چنان که در زیارت جامعه به این مدعی تصریح شده: «من اراد الله بدء بکم» یعنی: هر که بخواهد که با اعمال صالحه به درگاه الهی تقرّب بجوید، باید به شما ابتدا نماید، و طریق آن اعمال را از شما اخذ کند، و در مقام بندگی خود را به شما بسپارد. در ظاهر با اقرار و عمل، و در باطن با اعتماد و اعتقاد. پس ائمه علیهم السلام هم طریق خداوند بسوی خلق و هم طریق خلقاند بسوی خداوند و بعضی از علما ذکر نموده که: در هیچ جای قرآن صراط ذکر نشده، مگر اینکه مراد از آن ائمه است. و اخبار در این خصوص به حدّ تواتر رسیده، این آیه را هم از بابت تمثیل ذکر نموده:

﴿إِنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: بدرستی که این راه راست من است. به آن تابع شوید. پس مراد از صراط مستقیم در این آیه، ائمه است.

و بعد از آن می فرماید که: منم میزان الهی، میزان در لغت به معنی ترازوست. چون که تشخیص نیک و بد اعمال بندگان بر قبول و عدم قبول ولایت آن حضرت منوط و مربوط است. چنان که وزن پاره‌ای چیزهایی که سنجیدنی است، با ترازو تمیز و تشخیص می یابد، لهذا اطلاق میزان بر او صحیح می باشد. چنان که در بعضی از زیارتهای آن حضرت وارد شده: «السّلام علی میزانِ الأعمال» یعنی: سلام باد بر میزان

اعمال عباد، و نیز جماعتی از علما قائل شده‌اند به اینکه میزانی که: در روز قیامت اعمال بندگان را با آن می‌سنجند، فی الحقیقه ترازو نیست. بلکه عبارت است از ولایت اولیاء الله، و اشرف و اعظم اولیاء الله امیر المؤمنین علیه السلام است. و نیز جمعی از مفسرین در تفسیر آیه شریفه ﴿وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ﴾<sup>(۱)</sup> ذکر نمودند که: مراد از میزان، امیر المؤمنین علیه السلام است. پس خداوند متعال با آن حضرت، ایمان و کفر و حسنات و سیئات مخلوقات را می‌سنجد.

و بعد از آن می‌فرماید که: «منم حشر کننده بسوی خدا». یعنی: جمع کننده ایشان. و این فقره محتمل به دو معنی است: اول این است که مراد جمع کردن ایشان است بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز رجعت بر دین و آیین خدا. دوم آن است که: مراد زنده گردانیدن ایشان است، در روز رجعت یا در روز قیامت. یعنی: منم زنده کننده خلایق و جمع کننده ایشان در روز قیامت بسوی خدا. و چون که زنده کردن در حقیقت و نفس الامر، اثر مشیت الهی است، و آن بزرگوار هم محل مشیت خداوند کردگار است، از این جهت اسناد زنده کردن بسوی وی مانند اسناد فعل بسوی سبب صحیح می‌باشد.

منم آن کلمه خدا که پراکنده شده‌های توحید و ایمان را به سبب آن فراهم می‌آورد، و فراهم آمده‌ها را - یعنی: فراهم آمده‌های کفر و نفاق را - به سبب آن پراکنده می‌کند. اطلاق لفظ کلمة الله بر امام علیه السلام شیوع و اشتها تمام دارد، و وجه این در اول این حدیث گذشت. آن حضرت فرمود که: خداوند عالم در مقام وحدانیت، کلمه‌ای فرمود، آن کلمه گردید نور شد. و از آن نور، محمد صلی الله علیه و آله و سلم و مرا و اولاد مرا آفرید. بعد از آن کلمه‌ای دیگر فرمود، این کلمه هم گردید روحی شد. این روح را گردانید در آن نور قرار داد، بعد از آن هر دو آن روح و نور را در بدنهای ما نشاندید. پس ما روح خدا و کلمات اویم. و در خطبه مخزون چنانکه مذکور خواهد شد، لفظ کلمة الله بر امام علیه السلام تفسیر شده.



و نیز جماعتی از منسّرين، لفظ کلمات را در قول خدای تعالی: ﴿فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ﴾<sup>(۱)</sup> به خمسة النجباء عليهم آلاف التّحيّة و الثناء تفسیر نموده‌اند و امثال این از حدّ بیرون و از عدّ افزون است.

بعد از آن می‌فرماید که: منم اسماء حسناى الهى و امثال علیا و آیات کبرى و استخراج یواقیت این مناصد از معدن تحقیق و التّشاط لثالی این مضامین از بحر تدقیق، به نّقاد سفینه عقول و اوهام از گرداب این کلام اعضاء نظام و استخلاص متحیران و سرکشتگان وادی کلمات صعوبت انجام به طرزى که مطابق دین اسلام و احادیث ائمه انام عليهم السلام باشد. چنان است که: اسماء: جمع اسم است، و اسم هر آن چیزی را گفته می‌شود که بر مستی و معنی خود دلالت نماید، و این چهار نوع منقسم می‌شود: اول لفظ است، چون لفظ زید که در حین تلفّظ نمودن به آن، بر معنی متصود که ذات با تشخّص باشد دلالت می‌کند.

دوم: نقش است. مانند نقش زید که نوشته می‌شود، و شک نیست در اینکه این نقش دلالت می‌کند به لفظ زید که معنی موضع له اوست، یا اینکه می‌گوئیم: این نقش نیز دلالت به ذات با تشخّص دارد، هرچند که این دلالت به واسطه لفظ زید است. به این معنی که ذهن از مشاهده نقش اولاً منتقل به لفظ زید می‌شود، و از لفظ به ذات با تشخّص انتقال می‌یابد. پس این نقش اولاً و بالذات بر لفظ زید دلالت دارد، و ثانیاً و بالعرض بر ذات با تشخّص.

سوم: مفهوم و صورت ذهنیه است که مطابق است با صورت خارجیه چون مفهوم لفظ زید، زیرا که سوای ذات با تشخّص زید برای وی صورتی در ذهن موجود است، و آن از حیثیت عوارض و مشخصات مطابق است با صورت خارجیه او، و شک نیست در اینکه آن صورت ذهنیه دلالت دارد بر صورت خارجیه، به این معنی که ذهن به ملاحظه صورت ذهنیه به صورت خارجیه که ذات با تشخّص است انتقال می‌یابد.

۱- سوره بقره آیه ۳۸.

چهارم: هر آن موجود خارجی است که مظهر موجود خارجی دیگر باشد، و شک در این نیست که ذهن از ملاحظه موجود خارجی که اول مظهر است، به موجود خارجی ثانوی منتقل می شود.

چون این مطالب را تمهید نمودیم، گوییم که: آن مولا به اعتبار قسم چهارم اسم حسنی الهی است. زیرا که ذهن ناقد بصیر از ملاحظه قدرت آن حضرت به قدرت خدا منتقل می شود، و از ملاحظه علمش به علم خدا، و از ملاحظه حلمش به حلم او، و از ملاحظه صبرش به صبر او، و همچنین از ملاحظه سایر صفات حمیده و اخلاق پسندیده آن بزرگوار به سایر صفات کمالیه خداوند متعال انتقال یافته می شود. زیرا که آن مولا گوی «تخلتوا باخلاق الله» را در میدان بندگی ربوده با همه اخلاق الهی حتی قدرت او متخلق شده، و احوال و اخلاق خود را نمونه اخلاق خداوند کردگار نموده. چنان که ابن ابی الحدید گفته:

«تَقِيلْتِ اَفْعَالَ الرَّبُّوبِيَّةِ الَّتِي عَذَرْتَ بِهَا مِنْ شَكِّ اَنْكَ مَرْبُوبٍ.»

یعنی: افعالی که از تو سر می زند مانند افعال خدایی است. نباید معذور بداری کسانی را که شک کرده اند، در اینکه تو پروردگاری. پس از مشاهده اخلاق آن حضرت به صفات جمالیة الهی پی برده می شود. و بعضی از معاصرین در این معنی گفته:

«وَفِيهِمْ تَجَلَّى اللهُ جَلَّ جَلَالُهُ وَفِيهِمْ رَأَيْنَاهُ بَعَيْنَ الْبَصِيرَةِ.»

یعنی: خدای عزّ و جلّ در ائمه عليهم السلام تجلّی و ظهور نموده و در ایشان خدا را با دیده بصیرت دیده ایم. یعنی: ایشان مظاهر صفات جلال و جمال خداوند عالمند، و از ملاحظه اوصاف و اخلاق ایشان، به صفات کمالیه خدا پی می بریم.

مخفی نماند که از ذکر اسماء به صیغه جمع و اضافه آنکه منید عموم است با وجود اینکه آن بزرگوار شیء واحد است، به اعتبار همه اخلاق و اوصاف اوست، به این معنی که هر یکی از آنها اسمی است از اسماء حسنی الهی. پس وجود خارجی آن بزرگوار که منشأ این اوصاف و مصدر این اخلاق است، اسماء حسنی الهی است که دلالت به او می کند.

و وصف اسماء با حسنی از این جهت است که چیزهایی که به خدای تعالی دلالت می‌کنند بسیار است چنانکه گفته شده:

«وَللّٰهِ فِي كُلِّ شَيْءٍ حَكْمٌ وَإِنَّ فِي لِقَاءِ رَبِّكَ لَلْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَكُونَ وَتَسْكِينَةَ آيَةِ شَاهِدَةٍ وَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَّهُ آيَةٌ تَدُلُّ عَلَىٰ أَنَّهُ وَاحِدٌ.»

یعنی: برای خدا در هر جنبانیدن و ساکن نمودن، علامتی هست که بر او شهادت دارد. در همه چیز آیتی هست که به یگانگی خدا دلالت می‌کند. پس اسماء الهی بسیار است لیکن آن حضرت از همه آنها احسن.

و امثال: جمع مثل است به فتح میم و ثاء مثلثه، به معنی حجّت و برهان و قصّه و صنعت است. نه جمع مثل است با کسر میم و سکون ثاء مثلثه، زیرا که آن به معنی شبیه و نظیر است. و حاصل معنی این می‌باشد که: منم شبیه و مانند خدا و حال آنکه خداوند بی مثل و مانند است: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» و حاصل معنی بنابر تقدیر اول این است که: منم حجج و براهین الهی که با آنها بر دشمنانش غالب آید.

و منم قصّه‌های خدا که از انبیاء و اوصیاء سابق است. یعنی: هر که بخواهد که بر قصص پیغمبران و اوصیاء گذشته که در میان ایشان و امتانشان واقع شده مطلع شود، بر من نگاه کند، زیرا که امثال آنها طابق النعل بالنعل در میان این امت واقع خواهد شد. و منم صفات بلندتر خدا، به این معنی که آن حضرت چنان که مشروحاً مذکور گردید. مظهر صفات کمالیه الهی است. و حمل صفات بر او از راه مبالغه است، و بعضی از معاصرین نیز در این معنی گفته:

«فِذَاتِ الْمَخْلُوقِ وَوَصْفِ الْخَالِقِ وَقَدْ حَارَتْ الْأَلْبَابُ آيَةَ حَيْرَةٍ.»

یعنی: ائمه علیهم السلام ذات و اصل مخلوقات و صفت خالقند، و عقلها در این باب متحیر به طرزى که حیرتشان به مرتبه کمال رسیده. و بودن ائمه علیهم السلام ذات و اصل سایر مخلوقات از این راه است که انوار مطهّره ایشان اول مخلوقی است، که خداوند آفریدگار آفرید. و سایر انوار، فاضل و چکیده انوار آنانند که از نور آفریده شده‌اند یا از ظلمت. و ظاهر است، اینکه نور پاکشان ذات و اصل انوار آنانند که از نور آفریده

شده‌اند، زیرا که انوار ایشان چنان که مذکور شد فاضل و چکیده انوار مطهره ائمه است. و آنان که از ظلمت آفریده شده‌اند چون که ظلمت ظلّ نور است و با تبعیت آن آفریده شده، لهذا صادق آید اینکه گوئیم که: اصل و ذات آن ظلمت نیز نور پاک ایشان است. و بودن ایشان صفت خالق از این جهت است که صفات کمالیه خداوند جلیل مانند علم و حلم و قدرت و صبر و جود و احسان و غیر اینها، در ایشان ظهور نموده. پس حمل وصف خدا بر ائمه علیهم السلام نیز از راه مبالغه است.

آیات: جمع آیت است، و آن به معنی علامت و نشانه است. یعنی: منم علامتهای بزرگتر خدا که سایر خلائق به ملاحظه اوصاف و اخلاق من، به خدا راه می یابند و او را بشناسند. و وصف آیات به کبری از این راه است که آیات و علامات خدا که به او دلالت می کنند چنان که مذکور شد بسیارند. لیکن آن بزرگتر آنهاست، چنان که بعضی از معاصرین در این معنی گفته:

«وَمَا آيَةَ اللَّهِ اكْبَرُ مِنْهُمْ      فَمِنْ آيَةِ مَنْ دُونَهَا كَلَّ آيَةَ»

یعنی: برای خدای تعالی آیتی بزرگتر از ایشان نیست. پس ایشان آیتی اند که همه اینها از آن پستند.

بعد از آن می فرماید که: منم صاحب بهشت و دوزخ، اهل بهشت را در بهشت می نشانم و اهل دوزخ را در دوزخ، و جنت نمودن اهل بهشت با همدیگر و عذاب کردن بر اهل دوزخ با من است. و برگشت همه خلائق در روز قیامت، بسوی من است. و در زیارت جامعه کبیره به این مضمون تصریح شده:

«وَآيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ.»

یعنی: برگشت خلائق بسوی شماست. که اگر گویی که از این دو کلام فهمیده می شود که: برگشت خلائق بسوی ائمه علیهم السلام است، حال خدای تعالی در کتاب خود می فرماید:

﴿إِنَّ إِلَيْنَا أِيَابَهُمْ﴾

یعنی: بدرستی که بسوی ماست برگشت خلائق. در جواب گوئیم که: رجوع خلائق

به ذات متدبسه خدا محال است، زیرا که خلاق حادثند، و ذات خدا قدیم. و حادث را بسوی قدیم راه نیست. پس باید رجوع خلاق بسوی امر خدا باشد، و خدا را امر بزرگتر از امیر المؤمنین علیه السلام نیست. پس منافات از مابین این دو کلام برداشته گردید.

و منم مرجع امور آنچنانی که همه چیز بعد از قضا، بسوی آن خواهد برگشت، مراد از قضایا: حشر خلاق و زنده گردانیدن ایشان است در روز قیامت، یا اتمام آفرینش ایشان در ابتدای عالم چنان که قضا در قول خدای تعالی ﴿فَقَضَيْهِنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ﴾<sup>(۱)</sup> به معنی اتمام خلقت و آفرینش آمده. یعنی: خدای تعالی آسمانها را هفت آسمان آفرید. معنی کلام بنابر تقدیر اول این است که: منم مرجع امور آنچنانی که همه چیز بعد از حشر در روز قیامت بسوی من خواهد برگشت، و این ضعیف است؛ زیرا که این فتره بنابر این تقدیر تأکید فتره اولی می شود و تأسیس از تأکید بهتر است، زیرا که حمل کلام بر افاده اولی است از حمل آن بر اعاده معنی اول. پس اولی آن است که معنی دوم مراد باشد. و معنی کلام بنابر این تقدیر آن است که: برگشت همه چیز بعد از اتمام شدن خلقتش بسوی من خواهد شد.

ظهور عذر ای این مدعا از پس پرده حنا و تجلی و تهرج لیالی این مقصد در ساحت شهود و عیان، محتاج به بسط و بیان است. بدان که در آفریدن هر چیز ناچار است از چند چیز: اول: علم است، دوم: مشیت، سوم: اراده، چهارم: قدر، پنجم: قضا، چنانکه در حدیث وارد شده:

«علم و شاء و أراد و قدر و قضا فبعلمه کانت المشیة، وبمشیة کانت الارادة، وبارادته کان التقدير، وبتقديره کان القضاء.»

یعنی: خداوند آفریدگار پیش از آفریدن اشیاء به آنها را بیافریند. بعد از آن اراده نمود، یعنی: مشیت را مؤکد کرد، پس اراده تأکید مشیت است. بعد از آن اندازه آنها را گرفت.

زیرا که در آفریدن هر چیز ناچار است از اندازه، چنان که خدای تعالی می فرماید:

﴿كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: همه چیز را به اندازه آفریدیم، بعد از آن قضا به آنها جاری گردید، یعنی: صورت آنها را به اتمام رسانید و اجزای آنها را تألیف نمود.

پس به سبب علم خدا مشیتش واقع شد، یعنی: اگر عالم نمی شد، مشیتش واقع نمی گشت. و به سبب مشیت اراده اش واقع گردید، و به سبب اراده اندازه گرفتن قضایش جاری گردید، و تمثالی برای توضیح این مقصد ذکر کنیم، گوییم که نجار در ساختن سریر ناچار است از اینکه بداند سریر، چیست و چگونه است تا اینکه میل به ساختن آن نماید. زیرا که صدور میل از او بدون اینکه بداند که سریر چیست، محال و مستبعد است. پس وقتی که به سریر علم به هم رسانید، آنگاه ممکن می شود اینکه دلش میل به ساختن آن نماید. و مشیت در خدای تعالی به منزله میل نفس نجار است به ساختن سریر، و چون این میل را تأکید نمود و در آن امر جازم گردید. آنگاه اندازه طول و عرض و بلندی سریر را می گیرد. و اراده در خدای تعالی به منزله جازم شدن نجار است، در این عزم، و تقدیر به منزله گرفتن اندازه طول و عرض و بلندی سریر است در نجار. وقتی که اندازه آن را گرفت، آنگاه اجزای آن را با یکدیگر جفت می کند و صورتش را به تمام می رساند. و قضا در خدای تعالی به منزله جفت نمودن اجزاء سریر با یکدیگر و اتمام صورت آن است در نجار.

و چون این مقدمه را تمهید نمودیم، گوییم که: هر آن چیزی که از مقام قضا نگذشته، هنوز خلقت و آفرینش آن تمام نگشته، خواه در مقام اراده و خواه در مقام قدر. و این سه مقام محل بدا و محو و اثبات است. چنان که خدای تعالی می فرماید:

﴿يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ﴾<sup>(۲)</sup>

۱. سوره قمر: آیه ۴۹.

۲. سوره رعد: آیه ۳۹.

یعنی: خدای تعالی هر چیزی را که بخواهد، برهم می زند، و هر چیزی را که بخواهد ثابت می کند، و خلقت آن را به اتمام می رساند. پس گاه می شود که چیزی را از مقام مشیت می گذرد، پیش از آنکه از مقام اراده بگذرد و خدای تعالی آن را برهم می زند، و گاه می شود که از مقام اراده هم می گذرد ولیکن پیش از گذشتن از مقام قدر، برهم می زند، و گاه می شود که از مقام قدر هم می گذرد ولیکن پیش از جاری شدن قضا برهم می زند. و این سه مقام، مقام غیب الغیوب است؛ وقوع بدا را در آنها نمی داند، مگر حضرت علام الغیوب و در تحت ولایت ائمه علیهم السلام نمی باشد.

و هر چیز از این مقامات پنجگانه گذشت، خلقت و آفرینش آن تمام می شود، و محو و اثبات و تغییر و تبدیل به آن راه نمی یابد. چنان که در بعضی ادعیه وارد شده:

«مِنَ الْقَضَاءِ الَّذِي لَا يُرَدُّ وَلَا يُبَدَّلُ.»

یعنی: از قضا رد نمی شود، و تغییر و تبدیل به آن راه نمی یابد. پس اتمام آفرینش اشیاء بعد از گذشتن آنهاست از مقام قضا، پس وقتی که از مقام قضا گذشتند، آنگاه علم ائمه علیهم السلام به آنها علاقه می گیرد و در تحت ولایت ایشان می باشد. پس بنابراین، تحقیق معنی کلام اعجاز نظام آن حضرت این است که: منم مرجع امورات آنچنانی که همه چیز بعد از گذشتن از مقام قضا بسوی آن خواهند برگشت، یعنی: بعد از اتمام شدن خلقت، ایشان در تحت ولایت من خواهند شد. و احتمال قوی هست که قضا به معنی مرگ باشد. چنان که اعراب گویند: قَضا نَحْبَهُ، یعنی: وفات نمود. پس معنی کلام چنان می باشد که همه چیز بعد از فنا، بسوی من خواهند برگشت. مخفی نماند که لفظ یُوب و ایاب بنابراین تقدیر که مراد از قضا اتمام آفرینش باشد، در معنی حقیقی خود که عود و رجوع باشد، مستعمل نمی باشد. لفظ قضا را معانی دیگر هست لیکن هیچکدام مناسب مقام نیست.

بعد از آن می فرماید که: حساب همه خلایق در روز قیامت با من است، و این مضمون در زیارت جامعه مذکور است «وَحَسَابُهُمْ عَلَيَّكُمْ» حساب خلایق با شماست، و این معنی را ابن ابی الحدید نظم نمود:

والیه فی یوم المعاد حسابنا وهو الملاذ لنا غذا والمفزع

یعنی: حساب ما در روز قیامت با امیرالمؤمنین علیه السلام است، و او است در فردا - یعنی: روز قیامت - ملجأ و پناه ما.

و منم صاحب تدبیرها و زیرکیها، و منم مؤذّن - یعنی: دابة - و منم قسمت کننده دوزخ و خازن بهشتها و صاحب اعراف، و منم امیرالمؤمنین و آقای متقیان و آیت گذشتگان. و توضیح این فقره چنان است که: آیت در این جا به معنی علامت و معجزه است. حاصل معنی این است که: منم آیت و معجزه انبیای گذشته. چون که آن حضرت امامت و ولایت خویش را با معجزات قاهر اثبات کرد بعد از آن انبیا و اوصیای گذشته را تصدیق نمود، لهذا به منزله آیات و معجزات ایشان گردید. زیرا که نبوت و وصایت ایشان را ثابت نمود، چنان که با معجزه ثابت می شود. یا اینکه می گوئیم که: امثال همه معجزات انبیای گذشته از آن حضرت صادر گردید. پس آن حضرت به منزله آیات و معجزات ایشان است. پس بنابراین، حمل آیت بر آن حضرت، از راه مبالغه می باشد. بعد از آن می فرماید که: منم زبان نطق کنندگان، یعنی: زبان آنان که به حق گویا هستند. چون که حق به امداد و افاضه آن حضرت به زبان حق گویان جاری می شود. لهذا آن حضرت به منزله زبان ایشان است. و منم خاتم اوصیا و وارث انبیا و پیغمبران، و خلیفه پروردگار عالمیان، و راه راست پروردگار خود. منم ترازوی عدل اعمال بندگان در روز قیامت، و منم حجّت بر اهل آسمانها و زمینها و بر چیزهای که در آنها و در میان آنهاست، و منم آنکه خدای تعالی با او در ابتدای آفرینش شما بر شما حجّت گرفت، و منم شاهد خلاق در روز قیامت، و منم آنکه علم مرگها و بلاها و قصهها و علم قرآن و نسبهای خلاق را دانسته ام، و حفظ نمودم آیات معجزات پیغمبران را که کافران به ایشان استحقاق و اهانت نمودند، آن چنانی که محافظت کننده دین و شریعت بودند. یعنی: معجزات ایشان را محافظت نمودم نگذاشتم که کافران و منافقان آنها را ضایع و باطل کنند.

و منم صاحب عصا و میسم. مراد از میسم: مهری است که آن را بر پیشانی کافر



میزند. هذا کافر بر پیشانی‌ش نوشته می‌شود. و بر پیشانی مؤمن می‌زند: هذا مؤمن، در آن نقش می‌گیرد. و منم آنکه در حکم من است ابرها و رعد و برق و تاریکیها و روشناییها و بادها و کوهها و دریاها و ستاره‌ها و آفتاب و ماه، و منم حصارى که از آهن است، و منم فاروق امت. یعنی: فرق گذارنده در میان حق و باطل. و منم هدایت کننده خلائق، و منم آنکه عدد همه چیز را شمرده‌ام، به علم خدا، آن چنان علمی که خدا آن را در من ودیعه گذاشته، و به سر خدا آن چنان سرّی که خدا آن را به پیغمبر خود سپرده آن حضرت هم به من سپرده، و منم آنکه داد به من و بخشید پروردگارم نام و کلمه و حکمت و علم و فهم خود را.

ای گروه مردم! برسید از من پیش از آنکه نیاید مرا. پروردگارا! من تو را شاهد می‌گیرم، و از ظلم دشمنان به تو استغاثه می‌کنم، و از تو استمداد می‌طلبم، و حول و قوه نیست، مگر با خدایی که بلند پایه و بزرگ است. و حمد می‌کنم مر خدا را در حالتی که به امرش پیرو هستم.

در تفسیر عبّاشی از صالح بن میثم روایت کرده، او گفته که: از باقر علیه السلام معنی قول خدای عزوجل را پرسیدم ﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: آنان که در آسمانها و زمین‌اند از صمیم قلب یا اکراه اسلام می‌آورند. آن حضرت در جوابم فرمود: «که ظهور و تحقق تأویل این آیه در وقتی است که علی علیه السلام می‌فرماید: که منم اولی از همه خلائق به مضمون این آیه ﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَنْبَغُ اللَّهُ مِنْ يَمُوتُ بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾<sup>(۲)</sup> تا قول خدای تعالی: ﴿كَاذِبِينَ﴾ یعنی: کافران با جدّ و جهد به خدا سوگند یاد کردند که: هرآینه او هرگز مردگان را در روز رجعت زنده نخواهد گردانید،

۱- سورة آل عمران: آیه ۸۳.

۲- سورة نحل: آیه ۳۸.

خداوند عالم به مقام تکذیب ایشان آمده می فرماید که: آری زنده خواهد کرد این وعده است که بر خدا به مقتضای حکمتش لازم است. اینکه آن را ظاهر و متحقق گرداند و به آن وفا نماید تا اینکه مطیع را ثواب دهد و عاصی را عقاب نماید، و لیکن بسیاری از خلائق به سبب انکار خدا و نبوت انبیا به صحت این مدعی معتقد نیستند، یا اینکه جهت حکمت را در این زنده گردانیدن نمی فهمند، از این جهت به آن معتقد نمی شوند. پس خدای تعالی مردگان را زنده می گرداند تا اینکه حق را در خصوص آن چیزی که منکران و کافران در آن اختلاف می کنند، برای ایشان ظاهر و آشکار گرداند، و تا اینکه بدانند که در انکار این مدعا دروغ گویان بوده اند. پس گفته امیرالمؤمنین علیه السلام که: منم اولی از همه خلائق به مضمون این آیه از این راه است که تأویل این آیه، در رجعت است، و صاحب رجعتهای چند هم امیرالمؤمنین علیه السلام است. <sup>(۱)</sup>

شیخ صدوق در کتاب «امالی» از ابن ولید، او از صفار، او از ابن عیسی، او از علی بن حکم، او از عامر بن معقل، او از ابی حمزه شمالی، او از باقر علیه السلام روایت نموده، او گفته که: آن حضرت به من فرمود که: «یا ابا حمزه! علی علیه السلام را از آن رتبه که خدای تعالی برای او قرار داده، فرود میارید و بالا مکنید، و به علی علیه السلام کفایت می کند اینکه با اهل زمان رجعت، قتال و جهاد خواهد نمود. و تزویج مردان از اهل بهشت با زنان ایشان در دست او خواهد بود.» <sup>(۲)</sup>

محمد بن حسن صفار در کتاب «بصائر الدرجات» از ابن عیسی، مثل این را نقل کرده. <sup>(۳)</sup>

حسن بن سلیمان در کتاب «مختصر البصائر» از سعد، او از ابن عیسی، او از علی بن نعمان، او از عامر بن معقل، مثل این را روایت کرده. <sup>(۴)</sup>

۱ - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۹، ح ۲۷، در تفسیر سوره نحل.

۲ - امالی شیخ صدوق، مجلس ۳۸، ص ۱۷۹، ح ۴.

۳ - بصائر الدرجات، جزء هشتم، ص ۴۱۵، ح ۵.

۴ - مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۶.

علی بن ابراهیم در تفسیر خود، از پدرش، او از ابن ابی عمیر، او از ابن مسکان، او از صادق علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «خدای تعالی از زمان آدم علیه السلام تا آخر زمان، پیغمبری مبعوث نکرده مگر اینکه به دنیا برمی گردد و به امیر المؤمنین علیه السلام ۷ یاری خواهد کرد.»<sup>(۱)</sup>

در تفسیر مذکور آورده ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: از اهل کتاب کسی نیست، مگر اینکه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیش از وفاتش ایمان می آورد و در روز قیامت به همه ایشان شاهد می باشد.

بعد از آن علی بن ابراهیم گفته: روایت شده است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دنیا رجوع می کند، همه خلائق به او ایمان می آورند بعد از آن گفته: خبر داده است به من پدرم، از قاسم بن محمد، او از سلیمان بن داود منقری، او از ابی حمزه، او از شهر بن حوشب روایت کرده، او گفته که: حجّاج به من گفت که: «یا شهر! آیه ای در کتاب خدا هست که فهمیدن آن مرا عاجز گردانیده، گفتم: ای امیر! آن کدام است؟ گفت: قول خدا: ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ...﴾<sup>(۳)</sup> الخ.

یعنی: از اهل کتاب که یهود و نصاری باشند کسی پیدا نمی شود، مگر اینکه پیش از وفاتش، به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایمان می آورد. بعد از آن حجّاج گفت که: به خدا سوگند یاد می کنم که: من هرآینه بارها امر کرده ام تا گردن یهود و نصارا را زده اند. بعد از آن با چشمم به او نگاه کرده ام، او را چنان ندیده ام که لبهایش را بجنباند - یعنی: کلمه طّیبه بگوید و اسلام آورد - تا اینکه وفات کرده. پس چگونه صادق می شود اینکه همه اهل کتاب پیش از وفات، به آن حضرت ایمان خواهند آورد؟ در جوابش گفتم که:

۱ - تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۱، ص ۱۰۶، در تفسیر سوره آل عمران.

۲ - سوره نساء: آیه ۱۵۹.

۳ - سوره نساء: آیه ۱۵۹.

خداکارهای امیر را اصلاح نماید. آیه به آن طریق نیست که تو تأویل کرده‌ای. گفت: پس چگونه است؟ گفتیم که: حضرت عیسی پیش از قیام قیامت، به دنیا فرود می‌آید، و احدی از اهل مذهب یهودی و غیر آن باقی نمی‌ماند، مگر اینکه پیش از مرگش به او ایمان می‌آورد و خود آن حضرت در پشت سر مهدی علیه السلام نماز می‌گذارد. در آن حال حجاج گفت که: خیر باد تو را، این تأویل را از کجا دانستی و از کجا آوردی؟ گفتیم: این را «حمّد بن علی بن الحسین بن علی علیه السلام به من خبر داد، گفت که: به خدا سوگند یاد می‌کنم هر آینه این حدیث را از چشمه صاف اخذ کرده‌ای.»<sup>(۱)</sup>

در تفسیر مذکور، این آیه را ذکر نموده:

﴿ بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ

قَبْلِهِمْ ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: تکذیب نمودند چیزی را که به علم آن احاطه نکرده‌اند، هنوز تأویل آن به ایشان نرسیده - یعنی: مصداق آن هنوز برای ایشان ظاهر و متحقق نگشته - و بدین نهج تکذیب نمودند، آنان که پیش از ایشان بودند. علی بن ابراهیم بعد از ذکر آیه گفته که: این آیه در خصوص رجعت نازل شده، پس بنابراین معنی آیه چنان می‌شود که: وقوع رجعت را تکذیب نمودند - یعنی: گفتند که: آن هرگز واقع نخواهد شد - بعد از آن خدای تعالی فرموده:

﴿ وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ ﴾<sup>(۳)</sup>

یعنی: از ایشان پاره‌ای وقوع رجعت را تصدیق می‌کنند، و پاره‌ای دیگر انکار، و پروردگارت داناتر است به فسادکنندگان، یعنی: می‌داند که مفسدان کیانند.»<sup>(۴)</sup>

۱ - تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۱، ص ۱۵۸، در تفسیر سوره نساء .

۲ - سوره یونس: آیه ۳۹.

۳ - سوره یونس: آیه ۴۰.

۴ - تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۱، ص ۳۱۲، در تفسیر سوره یونس .

در تفسیر مذکور، آورده که: معنی آیه ﴿ وَ لَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَّا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ ﴾<sup>(۱)</sup> معنی آیه این است که: «اگر در روز رجعت هر ذی نفسی که در حق آل محمد علیهم السلام ظلم و ستم نموده، به همه اموال روی زمین مالک شود، هر آینه آنها را برای خود فدا می دهد تا اینکه از عذاب و اذیت روز رجعت در امن باشد.»<sup>(۲)</sup>

در تفسیر مذکور، این آیه را ذکر نموده:

﴿ وَ حَشْرُنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا ﴾<sup>(۳)</sup>

یعنی: همه مخلوقات را به حشر می آوریم و احدی را از ایشان باقی نمی گذاریم. بعد از آن گفته که: از صادق علیه السلام پرسیده شد که: چیست معنی قول خدای تعالی:

﴿ وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا ﴾<sup>(۴)</sup>

یعنی: روزی می شود که از هر امت جماعتی را زنده می گردانیم. آن حضرت فرمود که: «آیا جماعت اهل سنت، در تأویل این آیه چه می گویند؟ عرض کردم که: ایشان چنین می گویند که: این آیه در خصوص قیامت است. فرمود: آیا چنان است که خدای تعالی در روز قیامت از هر امت، جماعتی را زنده می گرداند و باقی را بگذارد، بلکه در آن روز همه مخلوقات را زنده می گرداند. بلکه این آیه در خصوص رجعت است، و آیه که در خصوص قیامت است این است:

﴿ وَ حَشْرُنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا ﴾ تا به قوله خدای تعالی ﴿ مَوْعِدًا ﴾<sup>(۵)</sup>،<sup>(۶)</sup>

در تفسیر مذکور، از احمد بن ادريس، او از احمد بن محمد، او از عمر بن عبدالعزیز، او از ابراهیم بن مستنیر، او از معاویه بن عمّار روایت کرده، او گفته که: به خدمت

۱ - سوره یونس: آیه ۵۴.

۲ - تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۱، ص ۳۱۳، در تفسیر سوره یونس.

۳ - سوره کهف: آیه ۴۷.

۴ - سوره نمل: آیه ۸۳.

۵ - سوره کهف: آیه ۴۷ و ۴۸.

۶ - تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۱۳۰، در تفسیر سوره نمل.

صادق علیه السلام عرض کردم که: قول خدای تعالی ﴿ **إِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً** ﴾<sup>(۱)</sup> در شأن کیان است؟ فرمود که: «به خدا سوگند یاد می‌کنم هر آینه این آیه در شأن ناصبیان است. معنی آن این است که: بدرستی برای او معیشت و گذران تنگی هست. بعد از آن عرض کردم که: فدای تو شوم! چگونه می‌شود در اینکه این آیه در خصوص ناصبیان باشد و حال آنکه ما ایشان را در طول روزگار، با وسعت گذران و مالنداری دیده‌ایم تا وقتی که مرده‌اند؟ آن حضرت فرمود: به خدا سوگند یاد می‌کنم هر آینه مضمون آن، در زمان رجعت است. در آن زمان ناصبیان نجاسات می‌خورند.»<sup>(۲)</sup>

در کتاب «مختصر البصائر» از سعد، او از احمد بن محمد، مثل این را نقل کرده.<sup>(۳)</sup>  
در تفسیر علی بن ابراهیم، اول این آیه را ذکر نموده:  
﴿ **وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ** ﴾<sup>(۴)</sup>

یعنی: بر اهل قریه که ما ایشان را در دنیا با عذاب هلاک کرده‌ایم، حرام است اینکه در روز رجعت، به دنیا رجوع نمایند. بعد از آن گفته که: پدرم از ابن ابی عمیر، او از ابن سنان، او از ابی بصیر و محمد بن مسلم، ایشان از صادق علیه السلام و باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که: آن دو بزرگوار فرمودند که: «هر قریه‌ای که خدای تعالی آن را با عذاب هلاک گردانیده، در زمان رجعت رجوع نخواهند کرد. پس این آیه دلیل واضح و برهان لایح است بر وقوع رجعت. زیرا که احدی از اهل اسلام، انکار نمی‌کند که همه خلائق در روز قیامت به معاد رجوع می‌کنند. خواه آنان که در دنیا با عذاب و بلای الهی هلاک شده‌اند و خواه آنان که به عذاب هلاک نشده‌اند. پس باید مضمون آیه در غیر روز قیامت باشد، آن نیست مگر زمان رجعت پس مراد از قول خدای تعالی: ﴿ **لَا يَرْجِعُونَ** ﴾ زمان رجعت

---

۱ - سوره طه: آیه ۱۲۴.

۲ - تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۶۵، در تفسیر سوره طه.

۳ - مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۸.

۴ - سوره انبیاء: آیه ۹۵.

است. یعنی: آنان که با عذاب هلاک شده‌اند، در زمان رجعت رجوع نخواهد کرد. و اما روز قیامت پس باید رجوع بکنند، و زنده شوند تا اینکه داخل آتش دوزخ باشند.»<sup>(۱)</sup>

**مؤلف گوید که:** شیخ طبرسی رحمته الله گفته که: علما در معنی این آیه اختلاف نموده و جوه چندی ذکر کرده‌اند:

یکی از آنها این است که: کلمه «لا» در قول خدای تعالی: «لا یرجعون» زاید است. بنابراین معنی کلام این می‌باشد که: بر اهل قریه که خدا ایشان را در دنیا با بلا و عذاب هلاک گردانیده، حرام است اینکه به دنیا رجوع نمایند. بعضی گفتند که: معنی آن این است که: بر اهل قریه که هلاک شده‌اند، واجب است اینکه به دنیا رجوع ننمایند، و حرام به معنی واجب آمده است.

وجه دوّم این است که حرام است بر اهل قریه که به سبب معاصی و گناهان هلاک شده‌اند اینکه عمل خیر از ایشان مقبول گردد. زیرا که ایشان بسوی توبه و انابه بر نمی‌گردند.

سوّم این است که حرام است، اینکه بعد از وفات رجوع نکنند. بلکه زنده شده رجوع می‌نمایند تا اینکه جزای عمل نیک و بد را ببینند. بعد از اینها روایت محمد بن مسلم را ذکر نموده.<sup>(۲)</sup>

در تفسیر مذکور، از پدرش، او از ابن ابی عمیر، او از ابی بصیر، او از صادق علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: رسول خدا صلی الله علیه و آله به مسجد آمد، ناگاه امیر المؤمنین علیه السلام را دید که قدری ریگ جمع نموده سرش را بر بالای آن گذاشته خوابیده. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آن حضرت را با پای مبارکش جنبانید، بعد از آن فرمود که: «ای دابّه! برخیز. و در بعضی نسخه‌های چنان است که: ای دابّه خدا! برخیز. چون آن حضرت این سخن را فرمود، مردی از اصحابش عرض کرد: یا رسول الله!

۱ - تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۷۶، در تفسیر سوره انبیاء.

۲ - تفسیر مجمع البیان، ج ۷، ۹۹، در تفسیر سوره انبیاء.

آیا مرخصیم که یکدیگر را با این نام بنامیم؟ فرمود: نه، به خدا سوگند یاد می‌کنم، هرآینه این لقب به او مختص و منحصر است، و اوست آن دابه که خدای تعالی در کتاب خود ذکر نموده:

﴿ وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: وقتی که قول بر خلائق واقع می‌گردد، بیرون می‌آوریم از زمین برای ایشان دابه را که با ایشان سخن می‌گوید. بدرستی که خلائق، آیات ما را تصدیق نمی‌کنند و به آنها یقین ندارند. بعد از آن فرمود: یا علی! وقتی که آخر زمان رسید، خدای تعالی تو را با بهترین صورتها به دنیا بیرون می‌آورد، و در حالتی با تو مهتری می‌باشد که دشمنانت را با آن نشان می‌زنی.

در آن حال مردی به خدمت آن حضرت عرض کرد که: اهل سنت می‌گویند: چگونه می‌شود اینکه دابه با خلائق سخن بگوید؟ این آیه جماعت شیعه را به اینگونه سخنان واداشته. آن حضرت به قصد تفرین فرمود که: خدای تعالی با ایشان در آتش جهنم سخن بگوید، این است جز این نیست این دابه با این سخن گفتن که در میان خلائق متعارف است. با ایشان سخن می‌گوید، و دلیل بر اینکه این آیه در خصوص رجعت است قول خدای تعالی است:

﴿ وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ \* حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ وَقَالُوا كَذَّبْتُمْ بِآيَاتِنَا وَإِنَّمَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: روزی می‌شود که از هر امت جماعتی را زنده می‌گردانیم از آنانکه آیات ما را تکذیب می‌کردند، پس دل‌های ایشان مضطرب و بی‌قرار می‌باشد. وقتی که زنده می‌شوند و می‌آیند، خدای تعالی از راه سرزنش به ایشان می‌فرماید که: آیا آیات مرا

۱ - سوره نمل: آیه ۸۲.

۲ - سوره نمل: آیه ۸۳ و ۸۴.



تکذیب کردید و حال آنکه علم شما به آنها احاطه نکرده بود، و کنه حقیقت آنها را نشناخته بودید. این چه کار بود که کردید.

بعد از آن صادق علیه السلام فرمود که: مراد از آیات در این آیه، امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام است. آن مرد عرض کرد که: اهل سنت گویند که آیه: ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾<sup>(۱)</sup> در خصوص قیامت است. آن حضرت فرمود: آیا چنان است که خدای تعالی در روز قیامت از هر امت جماعتی از زنده گرداند و ما بقی را بگذارد، و نه چنین است که گفته‌اند بلکه آن در زمان رجعت است. و آنکه در خصوص قیامت است این است:

﴿وَحَشْرُنَاهُمْ فَلَمْ نَغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾<sup>(۲)</sup>.

بعد از آن علی بن ابراهیم گفته که: پدرم از ابن ابی عمیر، او از مفضل، او از صادق علیه السلام در خصوص قول خدای تعالی: ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾<sup>(۳)</sup> به من خبر داد که: آن حضرت فرمود که: احدی از مؤمنان کشته شده باقی نمی ماند، مگر اینکه به دنیا رجوع می نماید، تا اینکه با اجلس بمیرد. و رجوع نمی کند مگر مؤمنی که ایمانش کامل و کافری که کفرش در مرتبه کمال باشد.

صادق علیه السلام فرمود که: مردی به عمّار بن یاسر گفت که: یا ابا یقظان! آیه ای در کتاب خدا دلم را مغشوش و فاسد گردانیده و شکمی به دلم انداخته. عمّار گفت که: آن کدام است؟ گفت این است: ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾<sup>(۴)</sup> و این دابه که با خلاق سخن گوید کدام است؟ عمّار گفت: به خدا سوگند یاد می کنم هرآینه نمی نشینم و نمی خورم

۱ - سوره نمل: آیه ۸۳.

۲ - سوره کهف: آیه ۴۷.

۳ - سوره نمل: آیه ۸۳.

۴ - سوره نمل: آیه ۸۲.

و نمی آشامم تا وقتی که آن دابه را به تو بنمایم.

پس عمار با آن مرد به خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد. در حالتی که آن حضرت خرما و کره می خورد فرمود: یا ابا یقظان! بیا. عمار نشست و با آن حضرت به خوردن مشغول گردید، چون آن مرد نشستن و خوردن او را دید، از او تعجب نمود. زیرا که به خیالش رسید که عمار سوگند یاد کرد ننشیند و نخورد و نیاشامد، تا وقتی که دابه را به من بنماید، و حال آنکه نشست و خورد و دابه را به من نشان نداد. چون عمار از جایش برخاست، آن مرد از راه تعجب گفت: سبحان الله یا ابا یقظان؟ تو سوگند یاد نمودی که نخوری و نیاشامی و نشینی تا وقتی که دابه را به من بنمایی. عمار گفت: اگر تعقل و تأمل داشته باشی، او را به تو نمودم - یعنی: مراد از دابه امیرالمؤمنین علیه السلام است - او را هم به تو نمودم و نشان دادم. <sup>(۱)</sup>

در تفسیر مذکور آورده:

﴿سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا﴾ <sup>(۲)</sup>

یعنی: خدای تعالی بعد از این آیات، خود را به شما می نماید. پس شما آنها را می شناسید. بعد از آن گفته که: امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر ائمه چون به دنیا رجوع می کنند، دشمنانشان وقتی که ایشان را می بینند می شناسند. و دلیل بر اینکه مراد از آیات ائمه علیهم السلام است، قول امیرالمؤمنین علیه السلام است، فرمود: خدا را آیتی بزرگتر از من نیست. پس وقتی که ایشان به دنیا برگشتند، دشمنانشان چون ایشان را می بینند می شناسند. <sup>(۳)</sup>

و در تفسیر مذکور آورده: ﴿طَسَمَ \* تِلْكَ آيَاتِ الْكِتَابِ الْمُبِينِ﴾ بعد از آن خدای تعالی به پیغمبر خود خطاب نموده، می فرماید:

۱ - تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۱۳۰، در تفسیر سوره نمل.

۲ - سوره نمل: آیه ۹۳.

۳ - تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۱۳۲، در تفسیر سوره نمل.

﴿ نَتْلُو عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴾ \* إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً ﴿ تا به قول او ﴿ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ﴾ (۱)

یعنی: با راستی و درستی، از قصه موسی و فرعون برای قومی که ایمان آورده‌اند به تو نقل و حکایت می‌کنیم. بدرستی که فرعون در روی زمین، بزرگ و بلند پایه گردید، و اهل روی زمین را با هم مخالف گردانید، و یک طایفه را ضعیف و بی دست و پا شمرد. پسرانشان را سر می‌برید و دخترانشان را می‌گذازد و نمی‌کشت، بدرستی که او از جمله فسادکنندگان است. خدای تعالی در این آیه به پیغمبر خود خبر داد آن اذیتها را که از فرعون به موسی علیه السلام رسید، مانند قتل و ظلم؛ برای اینکه آن حضرت تسلی بیابد، از مصیبت‌هایی که از امت او به اهل بیتش رسیدنی بود. و بعد از تسلی دادن مؤده‌ای به آن حضرت داد که: بعد از این درباره اهل بیت تو، تفضل و احسان کرده ایشان را خلفا و امامان و پیشوایان روی زمین خواهم کرد، و ایشان را با دشمنانشان به دنیا خواهم برگردانید، تا اینکه از ایشان قصاص و انتقام بگیرند. چنانکه می‌فرماید:

﴿ وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ﴾ \* وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ ﴿ (۲)

یعنی: می‌خواهیم که منت گذاریم بر کسانی که در روی زمین ضعیف و عاجز شمرده شده‌اند، و ایشان را امامان و پیشوایان قرار بدهیم، و برگردانیم ایشان را وارثان روی زمین بکنیم، و بنماییم از آل محمد صلی الله علیه و آله به فرعون و هامان و لشکرهایشان - یعنی: به آنان که حق آل محمد صلی الله علیه و آله را غصب کرده‌اند - اذیتها را که ایشان از آنها حذر می‌کنند. مانند قتل و عذاب، یعنی: آل محمد را بر ایشان مسلط خواهیم کرد و از دست ایشان

۱ - سوره قصص: آیه ۱ - ۴.

۲ - سوره قصص: آیه ۵ و ۶.

انواع عذابها خواهند دید.

و اگر این آیه در خصوص موسی علیه السلام و فرعون نازل می شد هرآینه لازم می بود که خدای تعالی بفرماید:

﴿ وَتُرَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: بنماییم به فرعون و هامان و لشکرهایشان از موسی آن اذیتها را که از آنها می ترسیدند. یعنی: لازم بود که ضمیر منه را مفرد بیاورند نه جمع. و چون که بیش از لفظ منهم فقره: ﴿ وَتُرَىٰ أَنْ تَمَنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً ﴾<sup>(۲)</sup> مذکور گردید. دانستیم که خطاب با پیغمبر است. و آنچه که خدا در این آیه وعده می فرماید، بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم واقع خواهد شد، و ائمه که در آیه ذکر شده از اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم واقع خواهد شد. و خدای تعالی قصه موسی و بنی اسرائیل را با دشمنانشان که به لفظ فرعون و هامان و جنود، به آن اشاره نمود برای ائمه اطهار مثل زد، یعنی: چنانکه فرعون بنی اسرائیل به قتل رسانید و در حق ایشان ستم نمود تا اینکه خدای تعالی موسی علیه السلام را بر او و بر اصحاب او غالب گردانید، حتی خدای تعالی همه ایشان را هلاک گردانید. همچنین است حال اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که از دشمنانشان قتل و ظلم و غصب حق، به ایشان رسید. بعد از این خدای تعالی ایشان را با دشمنانشان به دنیا برگرداند، تا اینکه دشمنان خود را به قتل رسانند و از ایشان انتقام بستانند.

و امیر المؤمنین علیه السلام در خصوص دشمنان خود، مثلی زده مانند مثلی که خدای تعالی برای ایشان در خصوص دشمنانشان به عبارت فرعون و هامان ذکر نموده. پس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ایها الناس! اول کسی که در روی زمین بر خدا معصیت نمود، عناق دختر آدم علیه السلام است. خدای تعالی برای او در هر دو دستش بیست انگشت، و در

۱ - سوره قصص: آیه ۶.

۲ - سوره قصص: آیه ۵.

هر انگشت دو ناخن دراز مانند دو داس بزرگ بودند آفریده بود، و محل نشیمنش به قدر یک جریب بود از زمین، و آن محل چهار قفیز بذر است. و بعضی گفته که: آن عبارت است از زمینی که به حسب مساحت طویلاً و عرضاً شصت ذرع باشد. وقتی که بر خدا معصیت نمود، خدای تعالی شیری به بزرگی شتر، و کرکسی به بزرگی الاغ، برای هلاک نمودن وی فرستاد. و این قصه در اوّل خلقت بود. پس خداوند عالم آنها را بر او مسلط گردانید او را به قتل رسانیدند. آگاه شوید! بدرستی که خدا فرعون و هامان را هلاک نمود و قارون را به زمین فرو برد. ذکر این قصه نیست، مگر از راه مثل برای دشمنان خود که حقّ او را غصب نمودند. پس خدای تعالی ایشان را هلاک گردانید.

بعد از آن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از پی ذکر این مثل فرمود که: برای من حتمی بود، آن را به غیر من کسی اخذ نمود که برای او نبود و من هم او را شریک نکرده بودم، و توبه اش در این باب مقبول نمی شود، مگر با کتابی که تازه نازل شده یا پیغمبری که تازه مبعوث شده، زیرا که توبه اش نظر به فرموده این پیغمبر و احکام این کتاب، مقبول نخواهد شد. و حال آنکه رسولی و نبیی بعد از محمد صلی الله علیه و آله و سلم نخواهد آمد، و از کجا توبه می کند و حال آنکه در برزخ قیامت است و فریب آرزوها را خورد، و دنیا و شیطان او را در خصوص خدا فریب دادند و او را به مخالفت و معصیت او واداشتند و الحال به آتش دوزخ افتاده شده، و خدای تعالی قوم ستمکار را هدایت نمی کند و به مقصد نمی رساند.

و همچنین مثل قائم (عج) در غیبت و گریختن و پنهان شدنش مثل موسی علیه السلام است که از فرعون ترسان و پنهان بود. پس آن حضرت غایب و پنهان است، تا وقتی که خدای تعالی او را در خروجش و مطالبه حقش و قتل دشمنانش مأذون گرداند. چنان که فرموده:

﴿ اُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ \* الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: اذن داده می شود به آنان که قتال می کنند، در مقابل اینکه مظلوم شده اند، و خدای تعالی بر نصرت و یاری ایشان قادر است. ایشان آناند که از دیار و وطنهای خود به نا حق بیرون کرده شدند. و به حسین بن علی علیه السلام مثلی با قصه بنی اسرائیل که دشمنانشان بر ایشان غلبه نمودند، زده شده؛ چنان که حسین علیه السلام به منهال بن عمرو فرمود که: مثل ما در میان قوم خود، مثل بنی اسرائیل است در میان آل فرعون، که قوم ما پسران ما را به قتل خواهند رسانید و زنان ما را باقی خواهند گذاشت، یعنی: نخواهند کشت.»<sup>(۱)</sup>

در تفسیر مذکور، از پدرش، او از نضر، او از یحیی حلبی، او از عبدالحمید طایی، او از ابی خالد کابلی، او از علی بن حسین علیه السلام در خصوص قول خدای تعالی: ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ﴾<sup>(۲)</sup> روایت کرده که: آن حضرت فرمود که: پیغمبر شما بعد از وفات، بسوی شما رجوع خواهد نمود. حاصل مضمون آیه این است که: آن خدایی که قرآن را بر تو فرض گردانید، تو را به معاد - یعنی: در زمان رجعت - خواهد برگردانید»<sup>(۳)</sup>

در تفسیر مذکور ﴿وَلَنذِيْقَنَّهْم مِّنَ الْعَذَابِ الْاَدْنٰى دُونَ الْعَذَابِ الْاَكْبَرِ..﴾<sup>(۴)</sup> الخ. یعنی: «به ایشان می چشانیم، عذاب کوچک را پیش از عذاب بزرگ». صاحب تفسیر گفته که: مراد از عذاب ادنی عذاب رجعت است با شمشیر. و به معنی قول خدای تعالی در آخر این آیه: ﴿لَعَلَّهْمْ يَرْجَعُونَ﴾<sup>(۵)</sup> این است که: «ایشان باید در زمان رجعت، به دنیا برگردند تا اینکه معذب شوند.»<sup>(۶)</sup>

۱ - تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۱۳۳، در تفسیر سوره قصص.

۲ - سوره قصص: آیه ۸۵.

۳ - تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۱۴۷، در تفسیر سوره قصص.

۴ - سوره سجده: آیه ۲۱.

۵ - سوره سجده: آیه ۲۱.

۶ - تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۱۷۰، در تفسیر سوره سجده.

در تفسیر مذکور ﴿فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: وقتی که در آخر زمان به بنی امیه و تابعان ایشان، نازل گردید، حال ایشان در وقت صباح تباه می شود.<sup>(۲)</sup>

در تفسیر مذکور ﴿رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَخْيَبْتَنَا اثْنَتَيْنِ﴾<sup>(۳)</sup> تا قول خدای تعالی: ﴿مِنْ سَبِيلٍ﴾ صادق علیه السلام فرمود که: «این آیه در خصوص رجعت است. حاصل مضمون آیه این است که: ای پروردگارا ماها را دوبار بمیرانندی، دوبار زنده گردانیدی.»<sup>(۴)</sup>

**مؤلف گوید که:** یکی از این دو زنده گردانیدن، در زمان رجعت و دیگری در روز قیامت، و یکی از این دو مرگ در دنیا است و دیگری در زمان رجعت. و بعضی مفسرین این دو زنده گردانیدن و دو میراندن را بدین نهج تصحیح و تقریر نموده اند که: یکی از این دو زنده کردن در قبر است، برای سؤال نکیر و منکر؛ و دیگری در قیامت. و یکی از این دو میراندن در دنیا است، و دیگری در قبر که بعد از سؤال باز خدای تعالی بمیراند. و بعضی دیگر از مفسرین آیه اول را تأویل نموده اند بر اینکه یکی از آن دو مرگ در دنیا است بعد از خلق شدن، و دیگری حال خلقت است مانند حال نطفه گی.

در تفسیر مذکور آورده که: علی بن ابراهیم در خصوص قول خدای تعالی ﴿وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ﴾<sup>(۵)</sup> گفته که: «یعنی خدای تعالی در زمان رجعت، به شما می نماید آیات خود را که عبارت است از امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام :

وَإِذَا رَأَوْهُمْ ﴿قَالُوا أَمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ﴾<sup>(۶)</sup>

۱- سوره صافات: آیه ۱۷۷.

۲- تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۲۲۷، در تفسیر سوره صافات.

۳- سوره غافر: آیه ۱۱.

۴- تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۲۵۶. در تفسیر سوره مؤمن.

۵- سوره غافر: آیه ۸۱.

۶- سوره غافر: ۸۴.

یعنی: وقتی که ایشان آیات را می بینند، گویند که: تنها به خدا ایمان آوردیم، و انکار کردیم آنان را که به خدا شریک قرار می دادند:

﴿ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: وقتی که در روز رجعت، شدت ما را دیدند و ایمان آوردند، آن ایمان به ایشان نفع نمی بخشید. این است سنت و عادت خدا در خصوص بندگان گذشته و جاری شده، و در این مقام کافران زیانکار گردیده اند.<sup>(۲)</sup>

و در تفسیر مذکور، ﴿ وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴾<sup>(۳)</sup>

یعنی: خدای تعالی کلمه لا إله إلا الله را با تبری نمودن ابراهیم عليه السلام از بتها گردانید. کلمه ای قرار داد که در میان نسل و ذریه او که ائمه عليهم السلام باشد تا روز قیامت باقی است. امید هست که ایشان رجوع نمایند. یعنی: ائمه عليهم السلام در زمان رجعت به دنیا رجوع می کنند.<sup>(۴)</sup>

در تفسیر مذکور، ﴿ فَارْتَقِبْ ﴾ یعنی: صبر کن ﴿ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ ﴾<sup>(۵)</sup> یعنی: روزی می شود که آسمان آشکارا دود می آورد. صاحب تفسیر گفته که: «مضمون این آیه در زمان رجعت تحقق خواهد شد. چون خلائق در آن وقت از قبرها بیرون می آیند، ظلمتی ایشان را فرامی گیرد. در آن حال گویند که:

﴿ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ \* رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ ﴾<sup>(۶)</sup>

۱ - سوره غافر: آیه ۸۵.

۲ - تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۲۶۱، در تفسیر سوره مؤمن.

۳ - سوره زخرف: آیه ۲۸.

۴ - تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۲۸۳، در تفسیر سوره زخرف.

۵ - سوره دخان: آیه ۱۰.

۶ - سوره دخان: آیه ۱۱ و ۱۲.



یعنی گویند که: این عذاب، عذاب دردناکی است. ای پروردگار ما! این عذاب را از ما بردار و زایل گردان، زیرا که ما ایمان آوردگانیم. در آن حال خدای تعالی از راه رد گفته ایشان می فرماید:

﴿ اِنِّی لَهْمُ الذِّکْرِی وَ قَدْ جَاءَهُمْ رَسُوْلٌ مُّبِیْنٌ ﴾

یعنی: امروز از کجا به یاد ایشان آمد اینکه ایمان آورده اند و حال آنکه به ایشان آمد پیغمبر که برای ایشان بیان شده: ﴿ ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ ﴾

یعنی: از آن پیغمبر روگردانیدند: ﴿ وَقَالُوْا مُعَلَّمٌ مَّجْنُوْنٌ ﴾

یعنی: گفتند که: او دیوانه است، و پاره‌ای چیزها به او یاد داده شده.

صاحب تفسیر گفته که: وقتی که بر رسول خدا ﷺ وحی نازل گردید، و آن حضرت از مهابت وحی غش نمود، بی هوش گردید، کافران و منافقان گفتند که: او دیوانه است. بعد از آن خدای تعالی فرمود:

﴿ اِنَّا کَاشِفُوْا الْعَذَابَ قَلِیْلًا اِنَّکُمْ عَائِدُوْنَ <sup>(۱)</sup> ﴾

یعنی: ما اندکی عذاب را زایل می گردانیم. بدرستی که شما به معاد خواهید برگشت. و ذکر قول خدای تعالی ﴿ یَوْمَ تَأْتِی السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِیْنٍ ﴾ <sup>(۲)</sup> اگر در خصوص قیامت می بود، هرآینه ﴿ اِنَّکُمْ عَائِدُوْنَ ﴾ <sup>(۳)</sup> بعد از آن نمی فرمود، زیرا که بعد از آخرت و قیامت، حالتی دیگر نیست که خلایق بسوی آن عود نمایند. بعد از آن فرمود: ﴿ یَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطِشَةَ الْکُبْرٰی اِنَّا مُنْتَقِمُوْنَ ﴾ <sup>(۴)</sup>

یعنی: در روز قیامت مواخذه بزرگ از خلایق می کنیم و از ایشان انتقام می گیریم. <sup>(۵)</sup>

۱ - سوره دخان: ۱۳ - ۱۵.

۲ - سوره دخان: آیه ۱۰.

۳ - سوره دخان: آیه ۱۵.

۴ - سوره دخان: آیه ۱۶.

۵ - تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۲۹۰ و ۲۹۱، در تفسیر سوره دخان.

**مؤلف گوید که:** شیخ طبرسی رحمه الله گفته که: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر قوم خود در وقتی که او را تکذیب نمودند، نفرین کرد، پس گفت که: پروردگارا! مانند قحطی زمان یوسف علیه السلام به میان ما قحطی بینداز. پس دعای آن حضرت مستجاب گردیده، قحطی شد، و بدین سبب به قریش گرسنگی روداد به نوعی که مردم از شدت آن، میان زمین و آسمان را مانند دود می دیدند و میته و استخوان خوردند. بعد از آن به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند. آن حضرت از درگاه الهی درخواست نموده، خداوند کردگار آن بلا را از ایشان برداشت و زایل گردانید. پس این است شأن نزول آیه گذشته. بعضی گفته که دخان از جمله علامتهای روز قیامت است، به گوشهای کافران و منافقان داخل می شود، و آن هنوز نیامده است و پیش از قیام قیامت خواهد آمد. پس در آن وقت به گوشهای ایشان داخل می گردد حتی سرهای ایشان از گرمی و شدت، مانند سر بریان شده می باشد. و از آن دخان به مؤمنان دردی مانند زکام می رسد، و همه روی زمین از گرمی آن مانند خانه ای می گردد که در آن آتش افروخته شود، و هیچ روزنه و منفذ نداشته باشد. در این حال تا چهل روز بدین منوال می ماند.

در تفسیر مذکور، آورده که علی بن ابراهیم در خصوص قول خدای تعالی: ﴿يَوْمَ تَشَقُّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا﴾<sup>(۱)</sup> گفته که: این در خصوص رجعت است. حاصل مضمون آن این است که: زمین از مردگان روزی شکافته می شود، در حالتی که ایشان با سرعت برمی خیزند.<sup>(۲)</sup>

در تفسیر مذکور ﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ﴾<sup>(۳)</sup> یعنی: تا وقتی که دیدند، چیزی را که به ایشان وعده داده شده. صاحب تفسیر گفته که: «مراد از آنچه که به ایشان وعده داده شده، قائم (عج) و امیر المؤمنین علیه السلام است در روز رجعت بعد از آن می فرماید:

۱- سوره ق: آیه ۴۴.

۲- تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۳۲۷. در تفسیر سوره ق.

۳- سوره جن: آیه ۲۴.

﴿ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: وقتی که امیرالمؤمنین علیه السلام را در زمان رجعت دیدند آنگاه می دانند یاران کدام یکی ضعیفتر و کمتر است یعنی: می دانند یاران خودشان از یاوران امیرالمؤمنین علیه السلام در قوت ضعیفتر و در شمار کمتر است. و چون جناب رسول صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد به ایشان چیزها را که در روز رجعت شدنی است گفتند که: اینها کی واقع خواهد شد! در آن حال وحی در رسید:

﴿ قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقْرَبُ مَا تُوْعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: ای محمد! بگو به ایشان که: من نمی دانم که آیا نزدیک است آن چیزی که به شما وعده داده شد، یا اینکه پروردگار من مدتی برای آن قرار می دهد. و خدای تعالی فرمود:

﴿ عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا \* إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا ﴾<sup>(۳)</sup>

یعنی: خدای تعالی داننده غیب است. پس خدای عز و جل بر غیب خود مطلع نمی گرداند مگر کسی را که برگزیده، که عبارت باشد از پیغمبر، تا اینکه خبر دادن از غیب برای او معجزه باشد که به سبب آن نبوت خود را ثابت نماید. پس آن پیغمبر بسوی چیزهای آینده و گذشته راه می یابد. آنها را می داند، یا اینکه در پیش روی و پشت سر او از ملائکه پاره ای حافظان و نگهبانان راه می روند، تا اینکه شیاطین را از دیدن وحی منع بکنند.

بعد از آن گفته که: مراد از مطلع گردانیدن خدا پیغمبر برگزیده خود را به غیبهای خود این است که خدای تعالی به پیغمبر برگزیده خود خبر می دهد، قصه ها را که بیشتر

۱ - سوره جن: آیه ۲۴.

۲ - سوره جن: آیه ۲۵.

۳ - سوره جن: آیه ۲۶ و ۲۷.

از او واقع شده، و چیزها را که بعد از او واقع شدنی است. مانند اخبار کیفیت ظهور قائم (عجل الله تعالی فرجه) و احوالات رجعت و قیامت».<sup>(۱)</sup>

در تفسیر مذکور، از جعفر بن احمد، او از عبیدالله بن موسی، او از حسن بن علی بن ابی حمزه، او از ابی بصیر در خصوص قول خدای تعالی: ﴿فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ﴾<sup>(۲)</sup> روایت کرده، او گفته که: «معنی آیه این است که برای انسانی که منکر حشر است، قوتی نیست که به سبب آن بر خالق خود قوت و غلبه یابد، و یاری کننده‌ای نیست که به او در وقتی که خدا بخواهد که او را به بلا و غضب خود گرفتار نماید، یاری نماید و آن بلا را از او دفع بکند. گفتم: معنی ﴿إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا﴾ چیست؟ گفت که: کافران و منافقان در باره رسول خدا ﷺ و امیر المؤمنین علیه السلام و فاطمه علیها السلام حيله و تدبیر بد نمودند. پس خدای تعالی فرمود که:

يا محمد! ﴿إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا \* وَأَكِيدُ كَيْدًا...﴾<sup>(۳)</sup> الخ.

یعنی: بدرستی که کافران حيله می‌کنند حيله کردنی، و ما هم حيله می‌کنیم حيله کردنی. پس به کافران مهلتی ده مهلت دادنی. زیرا که اگر قائم (عجل الله تعالی فرجه) قیام نماید، هر آینه برای من از ستمکاران و طغیان کنندگان قریش و بنی امیه و سایر خلائق، انتقام می‌گیرد».<sup>(۴)</sup>

در تفسیر مذکور، به اسناد گذشته از ابی بصیر، او از صادق علیه السلام در خصوص قول خدای تعالی: ﴿وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى﴾<sup>(۵)</sup> روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «معنی آیه این است که یا محمد! زمان رجعت بهتر است برای تو از این زمان. عرض

۱ - تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۳۹۱، در تفسیر سوره جن.

۲ - سوره طارق: آیه ۱۰.

۳ - سوره طارق: آیه ۱۵ و ۱۶.

۴ - تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۴۱۶، در تفسیر سوره طارق.

۵ - سوره ضحی: آیه ۴.

کردم که: مراد از قول خدای تعالی ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾<sup>(۱)</sup> چیست؟  
فرمود این است که: یا محمد! پروردگار تو از بهشت آنقدر به تو عطا می‌فرماید که راضی  
و خوشنود می‌شوی.<sup>(۲)</sup>

شیخ شرف الدین نجفی در کتاب «کنز الفوائد» ذکر نموده که: شیخ طوسی به اسناد  
خود از فضل بن شاذان روایت کرده به نوعی که رفع حدیث به بریدهٔ اسلمی نموده، او  
گفته که: رسول خدا ﷺ به علی رضی الله عنه فرمود که: «یا علی! بدرستی که خدای تعالی تو را  
در هفت مقام با من حاضر گردانیده. حدیث را ذکر نموده، تا اینکه گفته که: مقام هفتم  
این است که ما باقی می‌مانیم در وقتی که احدی باقی نمی‌ماند، و هلاکت احزاب،  
یعنی: مطلق طایفه‌ها در آخر زمان یا طایفه‌های دشمنان دعوی خندق به دست ما  
خواهد بود.»

شیخ صدوق در کتاب «عیون اخبار رضا» از تمیم قریشی، او از پدرش، او از احمد  
انصاری، او از حسن بن جهم روایت کرده، او گفته که: مأمون به خدمت امام رضا رضی الله عنه  
عرض کرد که: یا ابا الحسن! در خصوص رجعت چه می‌فرمایی؟ فرمود که: «آن حق  
است، واقع خواهد شد. بدرستی که آن در میان امتان گذشته بود، قرآن مجید به آن  
ناطق و گویاست، و جناب رسول خدا ﷺ فرموده که: هرچه در میان امتان گذشته  
بود، طابق التعل بالتعل بی‌کم و زیاد، در میان این امت واقع خواهد شد. بعد از آن  
رسول خدا ﷺ فرمود که: چون مهدی (عج) از اولاد من خروج می‌کند، عیسی بن  
مریم علیه السلام به روی زمین فرود می‌آید، و به او اقتدا کرده در پشت سرش نماز می‌گذارد.  
بدرستی که اسلام در اوّل امر غریب بود، بعد از این هم غریب خواهد شد. یعنی: در  
ابتداء ظهور اسلام، ادیان باطله بسیار بودند، دین اسلام در میان آنها مانند غریب بود.  
بعد از این هم در آخر زمان، ادیان باطله بسیار می‌باشند، باز اسلام برمی‌گردد در میان

۱. سوره صحن: آیه ۵

۲. تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۴۲۸، در تفسیر سوره صحن

انها مانند غریب می شود. پس طوبی و گوارا باد برای غریبان اسلام، یعنی: گوارا باد برای آنان در ابتداء اسلام، یا در آخر زمان با بسیاری ادیان باطله، دین اسلام را قبول می کنند. در آن حال گفته شد که: یا رسول الله! بعد از آن چه امر واقع می شود؟ فرمود:

«حق به اهل خود برمی گردد، تا آخر حدیث.»<sup>(۱)</sup>

شیخ صدوق در کتاب «معانی الاخبار» از پدرش، او از سعد، او از برقی، او از محمد بن علی کوفی، او از سنیان، او از فراس، او از شعبی روایت کرده، او گفته که: ابن کوا به خدمت امیرالمؤمنین عرض کرد که: یا امیر المؤمنین! آیا دیدی سخن خود را که فرمودی که: «تعجب بسیار هست از ما بین شهر جمادی و رجب؟ فرمود: «وای بر تو ای کوا! آن امر عجیب عبارت است از جمع نمودن اجزاء پراکنده شده مردگان و زنده گردانیدن ایشان و بریدن نباتات؛ یعنی: کشتن کافران و منافقان و وقوع مفسده های دیگر، هلاک کننده اند، و من و تو در آن وقت نمی باشیم.»<sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور از ابن ولید، او از صفار، او از احمد بن محمد، او از عثمان بن عیسی، او از صالح بن میثم، او از عبایه اسدی روایت کرده، او گفته که: از امیرالمؤمنین علیه السلام در حالی که تکیه کرده بود و من هم سرپا ایستاده بودم شنیدم می فرمود که: «هر آینه البته در شهر مصر منبری خواهم ساخت، و شهر دمشق را سنگ به سنگ، یعنی: خانه به خانه دیوار به دیوار خراب خواهم نمود، و یهود و نصارا را از همه شهرهای عرب بیرون خواهم کرد، و طایفه عرب را مانند چهارپایان با این عصا ببرام.»

راوی گوید که: به خدمت آن حضرت عرض کردم که: یا امیر المؤمنین! گویا خبر می دهی از اینکه بعد از مردن زنده خواهی شد؟ فرمود که: هیئات یا عبایه! در فهمیدن مطلب من خطا کردی. زیرا که این کارها را من نخواهم کرد بلکه آنها را می کند، مردی از اولاد من.

۱. عبول اخبار الرصد، ج ۲، ص ۲۰۱، باب ۴۶، ج ۱

۲. معانی الاخبار، ج ۲، ص ۴۰۶، نوادر المعانی، ج ۱۱

صدوق رضی الله عنه گفته که: امیر المؤمنین رضی الله عنه در این حدیث از عبایه اسدی، و در حدیث اول از ابن کوا تقیه نمود، زیرا که ایشان نمی توانستند که به اسرار آل محمد رضی الله عنهم متحمل شوند، یعنی: اسرار آل محمد رضی الله عنهم در حوصله ایشان نمی گنجد. <sup>(۱)</sup>

در «کنز جامع الفوائد»، از محمد بن عباس، او از علی بن عبدالله، او از ابراهیم محمد ثقفی، او از محمد بن صالح بن مسعود، او از ابی الجارود، او از کسی که از علی رضی الله عنه شنیده و روایت کرده که: آن حضرت می فرمود:

«العجب کلّ العجب بین جمادی و رجب.»

یعنی: همه تعجب در مابین جمادی و رجب است. در آن حال مردی برخاست و گفت که: یا امیر المؤمنین! چیست این امر عجب که پیایی از آن تعجب می کنی؟ فرمود که: مادرت برای تو ماتم بگیرد، کدام امر عجیب است که عجب تر باشد از مردگانی که زنده می شوند و همه دشمنان خدا و رسول و اهل بیت را می زنند! و این است تأویل این آیه:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ ﴾ <sup>(۲)</sup>

یعنی: ای آنان که ایمان آورده اید! دوست مدارید قومی را که خدا بر ایشان غضب کرده. بدرستی که ایشان از ثواب آخرت مأیوس شده اند، چنان که کافران از زنده شدن اهل قبرستان در روز رجعت مأیوس و نومید گشته اند. پس وقتی که قتل شدت به هم رسانید - یعنی: آل محمد رضی الله عنهم را به قتل رسانیدند - آن گاه خواهید گفت که: قائم آل محمد رضی الله عنهم مرده یا هلاک گردیده یا اینکه به کدام بیابان رفته؟ این است تأویل این آیه:

﴿ ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا ﴾ <sup>(۳)</sup>

۱ - مدرک پیشین، ج ۸۲، ص ۴۰۶ و ص ۴۰۷.

۲ - سوره ممتحنه: آیه ۱۳.

۳ - سوره اسراء: آیه ۶.

یعنی: ای بنی امیه بعد از آن غلبه نمودن را بر آل محمد ﷺ گردانیدیم برای شما قرار دادیم، و با اموال و اولاد به شما امداد کردیم، و یاران شما را از یاران آل محمد ﷺ یعنی: از یاران حسین ﷺ بیشتر گردانیدیم.<sup>(۱)</sup>

در تفسیر علی بن ابراهیم، از پدرش، او از ابن ابی عمیر، او از حماد، او از صادق ﷺ روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: جماعت اهل سنت چه می گویند در خصوص این آیه:

﴿ وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: روزی می شود که از هر امت، جماعتی را از زنده می گردانیم! عرض کردم که: می گویند که: آن در خصوص قیامت است. فرمود: «نه چنین است که می گویند، زیرا که این در خصوص رجعت است. آیا می شود اینکه خدا در روز قیامت، جماعتی را زنده گرداند و مابقی را بگذارد. این است آیه که در خصوص قیامت است:

﴿ وَحَشَرْنَا لَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا ﴾<sup>(۳)</sup>

یعنی: همه مردگان را زنده می گردانیم و احدی را از ایشان باقی نمی گذاریم.<sup>(۴)</sup> علی بن ابراهیم گفته که: از جمله دلایلی که بر رجعت دلالت دارد، قول خدای تعالی است:

﴿ وَحَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴾<sup>(۵)</sup>

یعنی: حرام است بر اهل قریه ای که ایشان را به غضب و بلا هلاک نموده ایم، اینکه در روز رجعت رجوع نکنند بلکه باید زنده شود و رجوع نکنند تا اینکه جزای عملهای

۱- تأویل الآيات الظاهرة، ص ۶۵۹، در تفسیر سوره ممتحنه.

۲- سوره نمل: آیه ۸۳.

۳- سوره کهف: آیه ۴۷.

۴- تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۱۳۰، در تفسیر سوره نمل.

۵- سوره انبیاء: آیه ۹۵.



بد خویش را ببینند، یا اینکه کلمه «لا» زاید است. بنابراین معنی چنان است که: حرام است بر اهل قریه که ایشان را با عذاب هلاک نموده‌ایم اینکه به دنیا رجوع نمایند، بلکه رجوع نمی‌کنند تا روز قیامت. بعد از آن، آن حضرت فرمود که: اهل هر قریه‌ای که خداوند کردگار ایشان را با عذاب هلاک گردانیده، در روز رجعت به دنیا نخواهند برگشت. و اما در روز قیامت پس زنده شده به محشر خواهند آمد، و مؤمنانی که ایمانشان کامل و غیر ایشان از آنانکه به عذاب هلاک نشده‌اند و کافرانی که کفرشان در مرتبه کمال است، در روز رجعت رجوع خواهند نمود.<sup>(۱)</sup>

در تفسیر مذکور، از پدرش، او از ابن ابی عمیر، او از عبدالله بن مسکان، او از صادق علیه السلام در خصوص قول خدای تعالی: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ﴾<sup>(۲)</sup> روایت کرده آن حضرت فرمود که: «خداوند کردگار از عصر آدم علیه السلام تا وقت خاتم الانبیا علیهم السلام هیچ پیغمبری مبعوث نکرده، مگر اینکه به دنیا رجوع می‌نماید و به امیر المؤمنین علیه السلام یاری می‌کند. معنی آیه پیشتر مذکور گردید. بعد از آن حضرت فرمود که: معنی «لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ» این است که: هر آینه به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان می‌آورید «ولتَنْصُرُنَّهُ» یعنی: به امیر المؤمنین علیه السلام یاری خواهید نمود.»<sup>(۳)</sup>

علی بن ابراهیم گفته که: مثل این آیه از آیاتی که خدای تعالی در آنها به ائمه علیهم السلام وعده رجعت و نصرت فرموده بسیار است. چنان که فرموده: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾<sup>(۴)</sup> تا قول خدای تعالی ﴿لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾ یعنی: ای گروه ائمه! خدای تعالی به آنان که از شما ایمان آورده و عمل نیکو کرده،

۱ - تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۷۵، در تفسیر سوره انبیاء.

۲ - آل عمران: آیه ۸۱.

۳ - تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۱، ص ۱۰۶، در تفسیر سوره آل عمران.

۴ - سوره نور: آیه ۵۵.

و عده فرموده که ایشان را خلفاء روی زمین گرداند، چنانکه آنان را که پیشتر از شما بودند خلفاء روی زمین نموده، و به ایشان تمکین دهد در خصوص دینی که برای ایشان برگزیده، و بیم ایشان را به امنیت و اطمینان مبدل گرداند تا اینکه بدون خوف و تقیه از دشمنان، به من عبادت نمایند، و هیچ قسم تریک قرار ندهند. پس این در بیان احوالی است که در رجعت واقع خواهد شد. و نیز فرمود:

﴿ وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ... ﴾<sup>(۱)</sup> الخ

یعنی: می خواهیم که منت بگذاریم به آنان که در روی زمین ضعیف و عاجز شمرده شدند، و بگردانیم ایشان را امامان و پیشوایان، و وارثان روی زمین قرار می دهیم و به ایشان در روی زمین تمکین می دهیم. پس همه آنها در زمان رجعت خواهد شد.<sup>(۲)</sup>

در تفسیر مذکور، از پدرش، او از احمد بن نصر، او از عمرو بن شمر روایت کرده، او گفته که: در خدمت باقر علیه السلام ذکر جابر رضی الله عنه گذشت، آن حضرت فرمود که: «خدا به جابر رحمت کند، بدرستی که او در علم و دانشوری به مرتبه ای رسیده بود که تأویل این آیه را می دانست:

﴿ إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيَّ مَعَادٍ ﴾<sup>(۳)</sup>

یعنی: کسی که قرآن را بر تو فرض گردانیده، تو را در زمان رجعت خواهد برگردانید.<sup>(۴)</sup>

سعید بن هبه الله در کتاب «خرایج» از سهل بن زیاد، او از ابن محبوب، او از ابن فضیل، او از سعد جلاب، او از جابر، او از باقر علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «امام حسین علیه السلام پیش از آن که شهید شود به اصحاب خود فرمود که: رسول

۱- سوره قصص، آیه ۲

۲- تفسیر عی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۱۰۸، در تفسیر سوره نور، و ص ۱۳۳، در تفسیر سوره قصص.

۳- سوره قصص، آیه ۸۵

۴- تفسیر عی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۱۴۱، در تفسیر سوره قصص

خدا ﷺ فرمود که: ای پسر من! بدرستی که تو را بعد از این به عراق می‌برند، و آن سرزمینی است که انبیا و اوصیا در آن جا به هم ملاقات کرده‌اند، و آن را عمورا گویند. تو و جماعتی از اصحابت که با تو می‌باشند، در آن جا شهید خواهید شد، و الم و درد آهن را - یعنی: اسباب و اسلحه را - نخواهید چشید. بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود:

﴿ قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: گنتیم که: ای آتش! سرد و سلامت باش بر ابراهیم. یعنی: چنان که ابراهیم درد و الم آتش را ادراک ننمود همچنین امام حسین علیه السلام و اصحابش درد آهن را ادراک نخواهند کرد. بعد از آن فرمود که: آتش حرب و جدال، بر تو و بر ایشان، سرد و سلامت خواهد شد.

بعد از آن به اصحاب خویش فرمود که: مژده باد به شما، به خدا سوگند یاد می‌کنم. هر آینه اگر این کافران ما را به قتل رسانند، هر آینه به خدمت پیغمبر خود شرفیاب می‌شویم، و به این حالت هر قدر که خدا خواسته باشد، درنگ خواهیم نمود. بعد از آن من اوّل کسی می‌باشم که زمین از روی او شکافته شده برمی‌خیزد. پس خروج می‌کنم خروج کردنی که خروج امیر المؤمنین و قیام قائم علیه السلام در یک وقت می‌باشد. بعد از آن جماعتی که هرگز به زمین فرود نیامده‌اند، از آسمان از نزد خدای تعالی به نزد من فرود می‌آیند، و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکریایی از ملائکه به نزد من فرود می‌آیند، و محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و من و برادرم و همه آنان که خدا بر ایشان منت گذاشته، به مرکبهای الهی که اسبها یا استرهای ابلقند از نور که هیچ کس به آنها سوار نشده، فرود می‌آییم. بعد از آن محمد صلی الله علیه و آله بیرق خود را می‌جنباند و آن را با شمشیرش به قائم (عج) می‌دهد. بعد از آن هر قدری که خدا خواسته باشد، در دنیا مکث و درنگ می‌کنیم. بعد از آن خدای تعالی از مسجد کوفه چشمه‌ای از روغن و چشمه‌ای از آب و چشمه‌ای از شیر، بیرون می‌آورد و می‌آفریند.

بعد از آن امیر المؤمنین علیه السلام شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله را به من می دهد، و مرا به مشرق و مغرب زمین می فرستد. پس هیچ دشمن خدا بر من دچار نمی شود، مگر این که خونش را می ریزم، و هیچ بت نمی گذارم مگر این که آن را می سوازنم. حتی به هندوستان می رسم و آن جا را فتح می کنم.

و حضرت دانیال و یوشع به نزد امیر المؤمنین علیه السلام بیرون می آیند و می گویند که: خدا و رسول او راست گفته، و خدای تعالی هفتاد نفر مرد با ایشان به شهرها می فرستد. پس به قتل می رسانند کسانی را که با ایشان قتال می کنند، و لشکری به سمت روم می فرستد. خدای تعالی آن جا را هم برای ایشان فتح می کند.

بعد از آن هر آینه به قتل می رسانم همه چهارپایان را که خدا گوشت آنها را حرام کردانیده، حتی در روی زمین باقی نمی ماند مگر حیوان حلال گوشت، و یهود و نصاری و سایر ملتها را به اسلام تکلیف می نمایم و ایشان را در میان قبول کردن اسلام و کشته شدن با شمشیر، مخیر می گردانم. پس هر که اسلام آورد، بر او منت می گذارم، و هر که اسلام را ناخوش بدارد، هر آینه خدا خون او را می ریزد. و هیچ مرد از شیعه ما نمی ماند، مگر این که خدای تعالی ملکی می فرستد، از روی وی گرد و خاک را پاک می گرداند، و جفتها و منزل او را در بهشت به او می شناساند. در روی زمین کوری و زمین گیری و مبتلا شده ای نمی ماند مگر این که خداوند کردگار، آن بلا را به برکت ما اهل بیت از او زایل گرداند.

و برکت آسمان و زمین فرو می آید حتی شاخ های درخت از بسیاری میوه، می شکند. و هر آینه میوه زمستانی از بسیاری، در تابستان خورده می شود، و میوه تابستان در زمستان. و این است معنی قول خدای تعالی:

﴿ وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ  
وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: اگر اهل کتاب چون یهود و نصاری، ایمان آورند و طریق تقوا را پیش گیرند، هر آینه درهای برکت را از آسمان و زمین بر ایشان می‌گشاییم، لیکن ایشان پیغمبر را تکذیب نمودند. پس ما هم در عوض کرده ایشان، از ایشان مؤاخذه می‌نماییم.

بعد از آن خدای تعالی کرامتی به ما عطا می‌فرماید که به سبب آن هیچ چیز در روی زمین بر ایشان پوشیده و پنهان نمی‌ماند. حتی اگر بخواهد که بداند چیزها را که اهل و عیالش می‌دانند، هر آینه همه آنها را می‌داند و علم آنها را هم به ایشان خبر می‌دهد.<sup>(۱)</sup> و حسن بن سلیمان در کتاب «مختصر البصائر» آورده: از جمله احادیثی که صاحب کتاب «بصائر» روایت نموده و سند آنها را تا به سند علی بن عبدالکریم بن عبدالحمید حسنی رسانیده، او هم به اسناد خود از سهل روایت کرده مثل این حدیث است.<sup>(۲)</sup> در کتاب مذکور، از سعد، او از ابن ابی خطاب و ابن یزید، ایشان از احمد بن حسن میثمی، او از محمد بن حسین، او از ابان بن عثمان، او از موسی حنّاط روایت کرده او گفته که: از صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود که: «روزهای خدا سه روز است: روز قیام قائم علیه السلام و روز کزه - یعنی: روزی که امیر المؤمنین علیه السلام و سایر ائمه به دنیا برمی‌گردند - و روز قیامت.»<sup>(۳)</sup>

شیخ صدوق در کتاب «خصال» از عطار، او از سعد، او از ابن یزید، او از محمد بن حسن میثمی، او از مثنی حنّاط، او از باقر علیه السلام مثل این را نقل نموده.<sup>(۴)</sup> شیخ صدوق در کتاب «معانی الاخبار» از پدرش، او از حمیری، او از ابن هاشم، او از ابن ابی عمیر، او از مثنی، مثل این را روایت نموده.<sup>(۵)</sup>

۱ - خرائج راوندی، ج ۲، ص ۸۴۸. فصل فی الرجعة.

۲ - مختصر بصائر الدرجات، ص ۳۷.

۳ - مدرک پیشین، ص ۱۸.

۴ - خصال، ج ۱، ص ۱۰۸. ح ۷۵ باب الثلاثة.

۵ - معانی الاخبار، ص ۳۶۵. باب معنی ایام الله.

حسن بن سلیمان در کتاب «منتخب البصائر» از سعد، او از ابن عیسی، او از عمر بن عبدالعزیز، او از مردی، او از جمیل بن درّاج، او از معلی بن خنیس و زید شحام، ایشان از صادق علیه السلام روایت کرده، ایشان گفته‌اند که: از آن حضرت شنیدیم می فرمود که: «اول کسی که در روز رجعت رو می آورد، حسین بن علی علیه السلام است، چهل هزار سال در روی زمین درنگ می کند. حتی ابروهایش از شدت پیری، بر روی چشمهایش می افتد.»<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، از سعد، او از ابن ابی الخطاب، او از محمد بن سنان، او از عمار بن مروان، از منخل بن جمیل، او از جابر بن یزید، او از باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرموده که: «هیچ مؤمن نمی باشد مگر این که برای وی کشته شدنی هست و مردنی، بدرستی که هر که کشته شود هر آینه در روز رجعت زنده می شود تا این که شربت مرگ را بچشد، و هر که بمیرد در آن وقت زنده می شود تا این که کشته گردد.»

بعد از آن به باقر علیه السلام این آیه را تلاوت نمودم:

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: هر ذی نفس شربت مرگ را خواهد چشید. آن حضرت فرمود: «وَمَنْشُورَةٌ» عرض کردم که: قول تو «وَمَنْشُورَةٌ» چیست؟ فرمود که: جبرئیل به محمد صلی الله علیه و آله بدین نهج فرود آورده:

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَمَنْشُورَةٌ﴾

یعنی: هر نفس شربت مرگ را خواهد چشید، و در روز رجعت زنده شده بعد از آن کشته خواهد گردید. بعد از آن فرمود که: در میان این امت از نیکوکار و بدکار، احدی نمی باشد مگر این که در روز رجعت زنده می شود اما مؤمنان پس زنده می شوند تا اینکه شاد و خرم گردند و اما فاجران و بدکاران پس زنده می شوند تا اینکه خداوند کردگار ایشان را خوار و ذلیل گرداند.

۱ - مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۸.

۲ - سوره عنکبوت: آیه ۵۷.

آیا نشنیده‌ای قول خدای تعالی را ﴿وَلَنذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ﴾<sup>(۱)</sup> یعنی: هر آینه به ایشان می‌چشانیم از عذابی که نزدیک است پیش از عذاب بزرگ، و قول او را: ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ﴿۱﴾ قُمْ فَأَنْذِرْ﴾<sup>(۲)</sup> مراد از این، قیام رسول خداست در روز رجعت تا اینکه به امور عالم در آن روز نظر کند. حاصل معنی آیه این است که: ای آن که خود را برای خوابیدن با ملحفه یا غیر آن پوشیده‌ای! برخیز در روز رجعت و خلائق را بترسان. و آیا نشنیده‌ای قول خدای تعالی:

﴿إِنَّهَا لَأُحَدِّثُ ﴿۱﴾ الْكَبْرَ نَذِيرًا لِلْبَشَرِ ﴿۳﴾﴾

یعنی: محمد ﷺ ترساننده خلائق است در روز رجعت. حاصل معنی آیه شریفه مذکور گردید.

و آیا نشنیده‌ای قول خدا را: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾<sup>(۴)</sup> فرمود که: خدای تعالی جناب رسول الله را در روز رجعت، بر همه دینها غالب می‌گرداند.

و آیا نشنیده‌ای قول خدا را ﴿إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ﴾<sup>(۵)</sup> یعنی: در وقتی که گشادیم بر روی ایشان در عذاب سخت را. بعد از آن فرمود که: آن در عبارت است از علی بن ابی طالب عليه السلام در وقتی که در روز رجعت، به دنیا رجوع می‌کند.

جابر گوید که: باقر عليه السلام بعد از آن فرمود که: امیرالمؤمنین عليه السلام در خصوص قول خدای تعالی فرمود: ﴿رُبَّمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ﴾<sup>(۶)</sup> فرمود که: مراد

۱ - سوره سجده: آیه ۲۱.

۲ - سوره مدثر: آیه ۱ و ۲.

۳ - سوره مدثر: آیه ۳۵ و ۳۶.

۴ - سوره براءت: آیه ۳۳.

۵ - سوره مؤمنون: آیه ۷۷.

۶ - سوره حجر: آیه ۲.

ازین آیه این است که من و شیعه من و عثمان بن عفان و شیعه او، در روز رجعت خروج می‌کنیم و ما بنی امیه را به قتل می‌رسانیم. در آن وقت آنان که کافر بودند، دوست می‌دارند که کاشکی ما مسلمان بودیم.»<sup>(۱)</sup>

در کتاب «مختصر البصائر» از سعد، او از ابن عیسی، او از علی بن حکم، او از ابن عمیره، او از ابی داود، او از بریده اسلمی، او گفته: رسول خدا ﷺ فرمود که: «حال شما چگونه می‌شود در وقتی که امت من از ظهور مهدی (عجل الله تعالی فرجه) مایوس و نومید شوند؟ بعد از آن، از جرم آفتاب صدایی بیاید و به سبب آن اهل آسمان و زمین شاد شوند! عرض کردم: یا رسول الله! آیا این بعد از موت - یعنی: بعد از مردن خلائق - واقع می‌شود؟ فرمود: به خدا سوگند یاد می‌کنم هر آینه بعد از مردن هدایت و ایمان و نور است. عرض کردم که: آیا عمرها در این زمان درازتر و بیشتر می‌باشد، یا در زمان رجعت؟ فرمود که: عمرهای زمان رجعت دو برابر عمرهای این زمان می‌باشد.»<sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور، از سعد، او از ابن عیسی، او از عمر بن عبدالعزیز، او از جمیل بن درّاج، او از صادق رضی الله عنه روایت کرده که: به خدمت آن حضرت قول خدای عزّ و جلّ را عرض کردم:

﴿ إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ ﴾<sup>(۳)</sup>

یعنی: بدرستی که به پیغمبران خود و به آنان که ایمان آورده‌اند یاری می‌کنیم هم در دنیا و هم در روزی که شاهدان برمی‌خیزند. صادق آل محمد رضی الله عنهم فرمودند که: «به خدا سوگند یاد می‌کنم، هر آینه مضمون این آیه در زمان رجعت به عرصه ظهور خواهد آمد. آیا ندانسته‌ای که پیغمبران خدا بسیارند، و در دار دنیا هرگز خلائق

۱ - مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۷.

۲ - مدرک پیشین، ۱۸.

۳ - سوره مؤمن: آیه ۵۱.



به ایشان یاری نکردند و کشته شدند، و امامان و پیشوایان کشته گردیدند و یاری کرده نشدند. پس یاری کردن خدا به ایشان در زمان رجعت خواهد شد. عرض کردم که: این آیه در خصوص چه امر است ﴿وَأَسْتَمِعُ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ \* يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ﴾<sup>(۱)</sup> فرمود: در خصوص رجعت است. حاصل مضمون آیه وافی هدایه این است که: بشنو روزی که نداکننده‌ای از جایگاه نزدیک ندا می‌کند. آن روز روزی است که خلائق صیحه را که حق است می‌شنوند، این است روز خروج.<sup>(۲)</sup>

در تفسیر علی بن ابراهیم، از احمد بن ادریس، او از ابن عیسی، مثل این را روایت نموده، و در این روایت چنین وارد شده که: امامان و پیشوایان بعد از پیغمبران کشته گردیدند و در دنیا به ایشان یاری کرده نشد.<sup>(۳)</sup>

در کتاب «مختصر البصائر» از سعد، او از احمد و عبدالله پسران محمد بن عیسی و ابن ابی الخطاب، ایشان از ابن محبوب، او از ابن رثاب، او از زراره روایت کرده، او گفته که: ناخوش داشتم این را که اصل مطلب خود را کشف نمایم و از باقر علیه السلام پرسم. پس تدبیر نموده مسأله لطیفه‌ای از آن حضرت پرسیدم تا اینکه به سبب آن به مسأله خود که به دانستن آن محتاج بودم برسم. پس عرض کردم که: خبر ده به من از کسی که کشته گردید و مرده شد. فرمود: «نه چنین است که می‌گویی، مردن مردن است، و کشته شدن کشته شدن، یعنی: از هم جدا هستند یکی نیستند. عرض کردم که: فرموده تو را نفهمیدم، آیا در میان کشته شدن و مردن در قرآن فرق گذاشته شده؟ آن حضرت این آیه را تلاوت فرمودند:

﴿أَفَانِ مَاتَ أَوْ قُتِلَ﴾<sup>(۴)</sup>

۱ - سوره ق: آیه ۴۱ و ۴۲.

۲ - مختصر البصائر الدرجات، ص ۱۸.

۳ - تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۲۵۹، در تفسیر سوره مؤمن.

۴ - آل عمران: آیه ۱۴۴.

یعنی: بمیرد یا کشته گردد، و بعد از آن این آیه را تلاوت نمود:

﴿ لَئِن مَّتُّمَّ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تَحْشُرُونَ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: اگر بمیرید یا کشته شوید، هر آینه زنده شده بسوی خدا خواهید برگشت. پس یا زراره! چنین نیست که گفתי، مردن و کشته شدن از هم جدايند و حال آنکه خدای عزوجل می فرماید:

﴿ إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: بدرستی که خدای تعالی مالها و جانهای مؤمنان را از ایشان در عوض اینکه به ایشان بهشت عطا خواهد فرمود، خریده است. ایشان در راه خدا قتال و جهاد می کنند. پس ایشان دشمنان خدا را می کشند و خود کشته می شوند. این وعده‌ای که خدا در حق ایشان نموده حق و صدق است به عرصه ظهور خواهد رسید.

زاره گوید: عرض کردم که: خدای تعالی می فرماید:

﴿ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ﴾<sup>(۳)</sup>

یعنی: هر ذی نفس شربت مرگ را خواهد چشید، آیا دیده‌ای کسی را که کشته گردید و شربت مرگ را نچشید؟ پس در میان مردن و کشته شدن فرقی نمی باشد. فرمود که: نیست کسی که به شمشیر کشته می شود، مانند کسی که در میان رختخواب می میرد، زیرا کسی که کشته می شود ناچار است از اینکه باید به دنیا برگردد تا اینکه شربت مرگ را بچشد.<sup>(۴)</sup>

۱ - سوره آل عمران : آیه ۱۵۸.

۲ - سوره براءت : آیه ۱۱۱.

۳ - سوره انبیاء : آیه ۳۵.

۴ - مختصر بصائر الدرجات ، ص ۱۹ .

در تفسیر عیاشی، از زراره، مثل این را روایت نموده<sup>(۱)</sup>.

در کتاب «مختصر البصائر» از سعد، او از ابن ابی الخطاب، او از صفوان، او از امام رضا علیه السلام روایت نموده که: از آن حضرت شنیدم در خصوص رجعت می فرمود که: «هر که از مؤمنان در این زمان بمیرد، در روز رجعت کشته می شود؛ و هر که از ایشان در این زمان کشته گردد، در زمان رجعت می میرد.»<sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور، از سعد، او از احمد و عبدالله پسران محمد بن عیسی، ایشان از ابن محبوب، او از ابی جمیله، او از ابان بن تغلب، او از جناب صادق آل محمد علیهم السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «به رسول خدا صلی الله علیه و آله از دو فرقه قریش سخنی که گفته بودند رسید، چنین گفته بودند که: محمد صلی الله علیه و آله گمان می کند که چنان مقدر شده که امر امامت و خلافت، بعد از او، با اهل بیت او خواهد شد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته ایشان را دانست و در مجمعی که همه قریش آن جا جمع شده بودند، اظهار نمود چیزی را که پنهان می داشت. و فرمود که: حال شما جماعت قریش چگونه می شود در وقتی که بعد از من کافر شوید! بعد از آن مرا در میان لشکری از اصحاب خود ببینید که با شمشیر به رویها و گردنهای شماها می زنم.

در آن حال جبرئیل علیه السلام نازل گردید و عرض کرد که: یا محمد! بگو ان شاء الله، یا اینکه این شمشیر زن علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد ان شاء الله. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: آیا این شمشیر زن، علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد ان شاء الله تعالی! پس جبرئیل علیه السلام عرض کرد که: یک رجعت برای توست، و دو رجعت برای علی بن ابی طالب علیه السلام و وعده گاه شما جایی است که به سلام نامیده می شود. ابان عرض کرد که: فدای تو شوم! سلام در کجاست؟ فرمود: یا ابان! سلام در پشت کوفه است»<sup>(۳)</sup>.

۱ - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۲، در تفسیر سوره برات.

۲ - مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۹.

۳ - مدرک پیشین، ص ۱۹.

در کتاب مذکور، از سعد، او از ابن عیسی، او از یقطینی، او از علی بن حکم، او از مثنی بن ولید، او از ابی بصیر، او از صادق علیه السلام در خصوص قول خدای تعالی: ﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾<sup>(۱)</sup> روایت نموده که: آن حضرت فرمود که: «این در خصوص رجعت است، یعنی: هر که در این زمان کور باشد، هر آینه در زمان رجعت کور و گمراه خواهد شد.»<sup>(۲)</sup>

در تفسیر عیاشی، از علی حلبی، او از ابی بصیر، مثل این را روایت کرده.<sup>(۳)</sup> در کتاب «مختصر البصائر» به این اسناد از علی بن حکم، او از رفاعه، او از عبدالله بن عطار، او از باقر علیه السلام روایت کرده که: آن حضرت فرمود که: «من در منی بیمار بودم و پدرم علیه السلام در نزد من بود. ناگاه غلام به خدمتش آمد و عرض کرد که: در این جا طایفه‌ای هست از اهل عراق، اذن می‌طلبند که به خدمت شرفیاب شوند. پدرم فرمود که: ایشان را داخل خیمه بکن. پس پدرم برخاست به نزد ایشان رفت، بعد از آن زمانی نگذشت ناگاه دیدم که: خنده پدرم بلند شد. پس آن را ناخوش داشتم و از خنده‌اش در پیش خود اندوهگین شدم، زیرا که بیمار بودم. بعد از آن نزد من آمد و فرمود که: یا ابا جعفر! گاه هست که از خنده من در پیش خود محزون شده‌ای.

عرض کردم که: فدای تو شوم! سبب خنده‌ات چه بود؟ فرمود که: این عراقیان از چیزی از من پرسیدند که پدرانت پیشتر از این خبر داده‌اند، دیدم که ایشان به آن ایمان آورده‌اند و اقرار می‌کنند. پس به سبب سرور و شادی از اینکه در میان خلائق کسانی هستند که به آن ایمان آورده‌اند و اقرار می‌کنند، خنده بر من غالب شد. عرض کردم: آن چیست؟ فرمود که: ایشان مردگان را از من پرسیدند که: کی زنده می‌شوند و بازندگان در سر دین قتال و جهاد می‌کنند؟»<sup>(۴)</sup>

۱ - سوره اسراء: آیه ۷۲.

۲ - مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۰.

۳ - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۶، در تفسیر سوره اسراء.

۴ - مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۰.

در کتاب مذکور، به این اسناد از علی بن حکم، او از حنان بن سدیر، او از پدرش روایت کرده، او گفته که: از باقر علیه السلام از رجعت سؤال نمودم، آن حضرت تا سه بار فرمود که: «طایفه قدریه آن را انکار می کنند.»<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، از سعد، او از ابن ابی خطاب، او از وهیب بن حنص، او از ابی بصیر روایت کرده، او گفته که: به خدمت صادق علیه السلام مشرف گردیدم و عرض کردم که: ما با یکدیگر چنین گفتگو می کنیم که عمر بن ذر نمی میرد، تا وقتی که با قائم آل محمد (عج) می جنگد. فرمود که: «مثل ابن ذر مثل مردی است که در میان بنی اسرائیل بود، او را عبد ربه می گفتند و اصحاب خود را بسوی گمراهی می خواند. پس مرد، بعد از آن اصحاب او به قبرش پناه می بردند و در نزد قریش با یکدیگر گفتگو می کردند. چنین می گفتند که: او وقتی که از قبر بیرون می آید از سرش گرد و خاک را می تکاند و به ایشان می گوید که: چنین و چنین، یعنی: قصه و حکایت به ایشان نقل می کند.»<sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور، از سعد، او از ابن هاشم، او از برقی، او از محمد بن سنان یا غیر او، یکی از ایشان از عبدالله بن سنان روایت کرده، او گفته که: صادق علیه السلام فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: خدای عز و جل مرا به آسمان برد و از پشت حجاب به من وحی فرمود چیزها را که با آن به من تکلم نمود، و از جمله آنها که با من تکلم نمود این بود که فرمود:

«یا محمد! انی انا الله لا اله الا انا عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم انی انا الله لا اله الا انا الملك القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عما یشرکون، انی انا الله لا اله الا انا الخالق الباریء المصور، لی الاسماء الحسنی، یسبح لی من فی السموات والارض وانا العزیز الحکیم.

یا محمد! انی انا الله لا اله الا انا الاول فلا شیء قبلی، وانا الآخر فلا شیء بعدی، وانا

۱- مدرک پیشین، ص ۲۰.

۲- مدرک پیشین، ص ۲۱.

الظاهر فلا شيء فوقی، وانا الباطن فلا شيء دونی، وانا الله لا اله الا انا بكل شيء علیم. یا محمد! علیّ اول ما اخذ میثاقه من الائمة. یا محمد! علیّ آخر من اقبض روحه من الائمة عليهم السلام، وهو الدابة التي تكلمهم. یا محمد! علیّ اظهره علی جمیع ما اوحیه اليك ليس لك ان تكتم منه شيئا. یا محمد! ابطنه الذي اسررتة اليك فليس ما بيني وبينك سرّ دونه. یا محمد! علیّ علیّ، ما خلقت من حلال و حرام علیّ علیم به».

یعنی: بدرستی منم آن خدایی که معبودی نیست مگر من، و منم آن که به غیب و آشکار داناست و در دنیا و آخرت رحم کننده است. منم آن خدایی که معبودی نیست، مگر من. منم آن پادشاهی که از عیوب و نواقص منزّه و مبراست و از فنا و زوال سالم، و امن و امان دهنده به خلائق، و صاحب قهر و غلبه، و درست کننده شکستیها، و اظهار بزرگی کننده. پاک و پاکیزه می دانم او را از شرک مشرکان. بدرستی که منم آن خدایی که معبودی نیست مگر من، منم خلق کننده و صورت دهنده، برای من است اسماء حسنی، برای من تسبیح می کنند آنان که در آسمانها و زمینند، و منم صاحب قهر و غلبه و حکمت.

یا محمد! بدرستی که معبودی نیست به غیر از من، منم اول پس چیزی نیست که پیشتر از من باشد، و منم آن خدایی که معبودی نیست مگر من، به همه چیز دانا هستم. یا محمد! علیّ اول کسی است از ائمه که عهد و پیمان از او گرفته شده. یا محمد! علیّ آخر کسی است از ائمه که روح او را قبض می کنم، و اوست آن دابه ای که با خلائق سخن خواهد گفت. یا محمد! علی را که بر همه چیزهای که به تو وحی می کنم مطلع خواهم نمود، برای تو نیست اینکه چیزی از علی کتمان نمایی. یا محمد! علی را پنهان می کنم آن چیزی را که در تو پنهان کرده ام. پس در میان من و تو سرّی نیست که از علی پوشیده ماند. علی بر همه حلال و حرام غالب و داناست.<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، از کتاب سلیم بن قیس هلالی که آن را ابان بن ابی عیّاش از او

روایت کرده و همه آن را به خدمت علی بن الحسین علیه السلام در خصوص جماعتی از اعیان صحابه که یکی از ایشان ابو طفیل بوده خوانده، آن حضرت آن کتاب را تصدیق نموده و فرموده که: این احادیث ما صحیح است. ابا ن گفته که: بعد از این قصه به ابو طفیل گوید: این چیزها را از اهل بدر و سلمان و مقداد و ابی بن کعب شنیده بودم، به خدمت علی بن ابی طالب علیه السلام در کوفه عرض کردم، فرمود که: اینها علمی است بر امت روا نیست اینکه به آنها جاهل باشند و علم آنها را بر خدا واگذارند. بعد از آن همه آنها را که به من خبر داده بودند، تصدیق نمود و از آنها بر من بسیار خواند و با بیان شافی بیان و تفسیر نمود، حتی گردید یقین من به روز قیامت فزون تر از یقین من به روز رجعت.

و از چیزهایی که به خدمت آن حضرت عرض کردم این بود که: یا امیر المؤمنین! از حوض پیغمبر صلی الله علیه و آله به من خبر ده که آیا در دنیا است یا در آخرت؟ فرمود: بلکه در دنیا است. عرض کردم که: صاحب و مباشر آن کیست؟ فرمود: منم با دو دستم، پس دوستان من به آن وارد می شوند و دشمنانم از آن بازگردند. و این فقره در روایت دیگر بدین نهج است که: دوستان خود را به آن سیراب می کنم و دشمنان را از آن باز می گردانم.

عرض کردم که: یا امیر المؤمنین! از قول خدای تعالی به من خبر ده:

﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: زمانی که قول بر ایشان واقع می گردد، برای ایشان دابه ای از زمین بیرون می آوریم، که با ایشان سخن می گوید. بدرستی که خلائق در خصوص آیات و علامات، یقین ندارند. پس عرض کردم که: مراد از دابه چیست؟ فرمود: یا ابا طفیل! از پرسیدن این مطلب درگذر. عرض کردم: یا امیر المؤمنین! فدای تو شوم آن را به من خبر ده. فرمود که: آن دابه ای است که طعام می خورد و در بازارها می گردد و زن می گیرد.

عرض کردم: یا امیر المؤمنین! او کیست؟ فرمود که: او صاحب زمین است، و زمین به سبب وی قرار و آرام می‌گیرد. عرض کردم: یا امیر المؤمنین! او کیست؟ فرمود که: صدیق و فاروق و عالم و پرهیزکار و شجاع و یگانه‌تاز این امت است. عرض کردم: یا امیر المؤمنین! او کیست؟ فرمود: کسی است که خدای تعالی در شأن او فرموده:

﴿ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: بعد از رسول خدا ﷺ، شامدی از خود او برای او خواهد آمد که عبارت باشد از علی بن ابی طالب عليه السلام، زیرا چنان که شاهد مدّعی شاهد آورنده و ثابت می‌کند، همچنین علی بن ابی طالب عليه السلام با معجزات قاهرات و آیات باهرات، مدّعی رسول خدا را که نبوت و رسالت باشد، تصدیق و اثبات نمود. و نیز در شأن او فرموده:

﴿ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: کسی که علم قرآن در نزد او است. و نیز فرموده ﴿ الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ ﴾ کسی که با راستی آمده.

«وَالَّذِي صَدَّقَ بِهِ وَالنَّاسُ كُلُّهُمْ كَافِرُونَ غَيْرُهُ.»

یعنی: کسی که خدا را تصدیق نموده در حالتی که همه خلائق کافر بودند به غیر از او. عرض کردم: یا امیر المؤمنین! نام او را برای من ذکر بکن. فرمود: نامش را برای تو ذکر کردم. یا ابا طفیل! به خدا سوگند یاد می‌کنم هر آینه اگر همه شیعیان من که با ایشان به جهاد می‌روم و در مقام اطاعت من ایستاده‌اند و مرا با لقب امیر المؤمنین نامیده‌اند و جهاد مخالفان مرا حلال دانسته‌اند، به نزد من آیند و به ایشان خبر بدهم بعضی را از چیزهای حق که در قرآن است که جبرئیل آن را به محمد عليه السلام نازل نمود، هر آینه از سر من متفرّق و پراکنده می‌شوند حتی از ایشان جمع قلیلی در نزد من باقی می‌مانند که تو و امثال تو می‌باشند از شیعیان من. آنگاه مضطرب شدم و عرض کردم: یا امیر المؤمنین! من و امثال من از سر تو متفرّق می‌شویم یا در نزد تو ثابت قدم می‌باشیم؟ فرمود: بلکه با

۱- سوره هود: آیه ۱۷.

۲- سوره نمل: آیه ۴۰.



من ثابت قدم می باشید.

بعد از آن بر من متوجه شد و فرمود که: امر ما دشوار، و دشوار شمرده شده است. آن را نمی شناسد مگر سه گروه: ملک مقرب و پیغمبر مرسل یا بنده مؤمن نجیب که خدا قلب او را برای ایمان امتحان نموده. یا ابا طفیل! بدرستی که رسول خدا ﷺ از دنیا رحلت فرمود. پس همه خلائق بسوی ضلالت و جهالت برگشتند، مگر آنان که خدای تعالی ایشان را از برکت ما اهل بیت نگهداشت.<sup>(۱)</sup>

در تفسیر عیاشی از سلام بن مستنیر، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «ایشان - یعنی: خلفاء جور - به خودشان بستند نامی را - یعنی: لقب امیر المؤمنین بودن را - که خدای تعالی احدی را با آن نام ننامیده است، مگر علی بن ابی طالب علیه السلام را. و تأویل آن نام هنوز به عرصه ظهور و تحقق نرسیده. عرض کردم: فدای تو شوم! تأویل آن کی می آید؟ فرمود: وقتی که تأویل آن رسید خدای تعالی اندکی پیش از ظهور تأویل آن پیغمبران و مؤمنان را جمع می کند، تا اینکه به آن حضرت یاری می کند. و این است معنی قول خدای تعالی: ﴿ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ﴾ تا قول خدای تعالی: ﴿ وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴾<sup>(۲)</sup>. پس در این روز، رسول خدا ﷺ بیرق خود را به علی بن ابی طالب علیه السلام می دهد، پس آن حضرت بر همه خلائق امیر و بزرگ می شود، و همه خلائق در زیر بیرق او می باشند و او امیر ایشان می شود، و این است تأویل لقب امیر المؤمنین بودن.<sup>(۳)</sup>

در تفسیر مذکور، از زراره روایت نموده، او گفته که: باقر علیه السلام فرمود:

﴿ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ﴾<sup>(۴)</sup>

یعنی: هر ذی نفس، شربت مرگ را خواهد چشید. کسی که کشته شده شربت مرگ را

۱ - مدرک پیشین، ص ۴۰.

۲ - سوره آل عمران: آیه ۸۱.

۳ - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۱، در تفسیر سوره آل عمران.

۴ - سوره آل عمران: آیه ۱۸۵.

نچشیده و ناچار است از اینکه به دنیا رجوع بکند تا اینکه شربت مرگ را بچشد»<sup>(۱)</sup> در تفسیر مذکور، از سیرین روایت کرده، او گفته که: در خدمت صادق آل محمد علیهم السلام بودم ناگاه آن حضرت فرمود که: «خلاق در خصوص این آیه چه می‌گویند:

﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: با جدّ و جهد به خدا سوگند یاد نمودند که هر آینه خدا زنده نمی‌گرداند کسی را که می‌میرد! عرض کردم که: چنین می‌گویند که: این آیه در شأن ملحدان است، گویند که: قیامت و زنده شدن و حشر و نشر نیست. فرمود: دروغ گفته‌اند، به خدا سوگند یاد می‌کنم. این است جز این نیست، هر آینه مضمون این آیه در وقتی متحقق می‌شود که قائم علیه السلام قیام نماید و جماعتی با وی به دنیا رو می‌آورند و در آن وقت مخالفان شما گویند که: ای جماعت شیعه! دولت شما ظاهر و آشکار گردید، و این از دروغ گفتن شماست که می‌گویید که: فلان و فلان به دنیا رجوع کردند. نه چنین است که می‌گویید، به خدا سوگند یاد می‌کنم، هر آینه خدای تعالی زنده نمی‌گرداند کسی را که می‌میرد. دلیل بر این که این آیه در خصوص مخالفان است نه ملحدان، این است که مضمون آیه چنین است که: با جدّ و جهد به خدا سوگند یاد نمودند و ملحدان و مشرکان به خدا سوگند یاد نمی‌خورند. زیرا که تعظیم شأن لات و عزّی در نزد ایشان فزونتر و شدیدتر است از اینکه آنها بگذارند و به چیز دیگر سوگند بخورند. بعد از آن خدای تعالی در جواب ایشان فرموده:

﴿بَلَىٰ وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِن أَكْثَر النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ \* لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ \* إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَن نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾<sup>(۳)</sup>

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۰.

۲- سوره نحل: آیه ۳۸.

۳- سوره نحل: آیه ۳۸-۴۰.

یعنی: بلی، خدا زنده گرداند کسانی را که مرده‌اند. این وعده‌ای است حق ولی اکثر مردم به آن دانا نیستند تا اینکه ظاهر گرداند به کافران آن چیزی را که در خصوص آن اختلاف می‌کنند و تا اینکه بدانند آنان که کافر شده‌اند که ایشان دروغگویان بودند. این است و جز این نیست قول ما به هر چیزی که اراده می‌کنیم آن را بیافرینیم. اینست که می‌گوییم که هست باش، پس هست می‌شود.»<sup>(۱)</sup>

در کتاب «مختصر البصائر» از سعد، او از ابن ابی الخطاب، او از وهیب بن حفص، او از ابی بصیر روایت کرده، او گفته که: از باقر علیه السلام شنیدم از معنی قول خدای تعالی:  
**﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ﴾**<sup>(۲)</sup> تا آخر آیه.

یعنی: خدای تعالی از مؤمنان، مالها و جانهای ایشان را خریده، در عوض اینکه به ایشان بهشت بدهد. ایشان در راه خدا جنگ و جهاد نمایند، پس بکشند و کشته شوند. آن حضرت فرمود که: «این در خصوص عهد و پیمانی است که خدا با مؤمنان بسته. بعد از آن خواندم **﴿التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ﴾**<sup>(۳)</sup> آن حضرت فرمود که: چنین مخوان لیکن «التَّائِبِينَ الْعَابِدِينَ» بخوان تا آخر آیه.

بعد از آن فرمود: وقتی که این جماعت را - یعنی: تائبان و عابدان را - دیدی، هر آینه ایشانند آنانکه خدای تعالی مالها و جانهای ایشان را خریده - یعنی: در روز رجعت - بعد از آن، حضرت فرمود که: هیچ مؤمن نیست مگر اینکه برای او مرگی هست و کشته شدنی. هر که بمیرد، در روز رجعت زنده کرده می‌شود تا اینکه کشته گردد و هر که کشته گردد زنده کرده می‌شود تا اینکه شربت مرگ را بچشد.»<sup>(۴)</sup>

۱ - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۹.

۲ - سوره براءت: آیه ۱۱۱.

۳ - سوره براءت: آیه ۱۱۲.

۴ - مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۱.

در تفسیر عیاشی از ابی بصیر، مثل این حدیث را روایت کرده.<sup>(۱)</sup>

در کتاب «مختصر البصائر» از سعد، او از ابی عیسی و ابن عبدالجبار و احمد حسن فضال، ایشان از حسن بن علی بن فضال، او از حمید بن مشی، او از شعیب حداء، او از ابی الصباح روایت کرده، او گفته که از باقر علیه السلام پرسیدم گفتم: فدای تو شوم! می خواهم مسأله ای بپرسم و ناخوش می دارم که نام آن را ببرم. فرمود که: «سؤال تو از رو آوردن خلایق است در روز رجعت؟ عرض کردم: آری، فرمود که: این از قدرت خدای تعالی است، و قدرت خدا را انکار نمی کند مگر طایفه قدریه از معتزله که بسیاری از قدرتهای خدا را منکرند. این قدرت را انکار مکن تا دو دفعه فرمودند. بدرستی که به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله طبقی از بهشت آوردند که در آن خوشه انگور یا خرما بود که به آن سنت گفته می شود. آن حضرت آن را گرفت در حالتی که آن طبق اشاره بود به سنت و خصلت آنان که پیش از شما بودند.»<sup>(۲)</sup>

**مؤلف گوید که:** فرستادن آن طبق به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله برای این است که آن حضرت بداند که در میان امت او واقع می شود، چیزهایی که در میان امتان گذشته واقع گردید و حال آن که رجعت بارها در میان امتان گذشته واقع شده.

در کتاب مذکور، از ابن عیسی، او از حسن، او از حسین بن علوان، او از محمد بن داود عبدی، او از اصبح بن نباته روایت نموده، او گفته که: عبدالله بن ابی بکر یشکری رو به سمت امیر المؤمنین علیه السلام کرده از جابر خواست و عرض کرد: یا امیر المؤمنین! بدرستی که ابا معتمر در همین ساعت سخنی گفت که در حوصله ام نمی گنجد، فرمود: ان چیست؟ گفت که: می گوید که: تو به او خبر داده ای از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ای می فرمود که: ما دیده ایم یا شنیده ایم مردی را که به حسب سن از پدرش بزرگتر است. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: آیا این است آن سخن که در دلت نگنجیده؟ عرض کرد:

۱ - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۲. در تفسیر سوره براءت.

۲ - مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۲.

آری آیا تو این سخن را تصدیق می‌کنی و چنین مردی را می‌شناسی؟ فرمود: «آری، وای بر تو یابن النکوا، بشنو از من تا از این ماجرا خبر دهم. بدرستی که عزیز از میان اهل و عیالش بیرون آمد در ماهی که زنش در آن ماه زاییدنی بود، و او در این روز پنجاه سال داشت. پس چون خدای تعالی او را به سبب گناهی که از او سرزد، مبتلا گردانید به این که او را صد سال بمیراند بعد از آن زنده گردانید، آنگاه بسوی اهل خویش برگشت در حالتی که پنجاه ساله بود و پسرش او را پیشواز نمود در حالتی که صد سال داشت. پس خدای تعالی ﷻ عزیز را به جهت استبعادی که در خصوص زنده کردن مردگان از او سرزده بود، به دنیا برگردانید تا این که بدانند خدای تعالی، بر زنده نمودن مرده قادر و تواناست. و بعد از زنده شدن آنچه که می‌خواست گفت: یعنی گفت: دانستم که خدای تعالی بر همه چیز قادر و تواناست.

بعد از آن امیر المؤمنین ﷻ به او فرمود که: هر چه می‌خواهی بپرس. عرض کرد: آری می‌پرسم، بدرستی که جماعتی از اصحاب تو گمان چنان می‌کنند که بعد از مرگ، به دنیا خواهند برگشت. آن حضرت فرمود: آری چنان است که می‌گویند، و هر چه از ایشان شنیده‌ای به همان نهج نقل بکن و چیزی بر آن مینزا و تو چه گفتی به ایشان؟ گفت که: به ایشان گفتم که: هیچ یک از اینها را تصدیق نمی‌کنم. آن حضرت فرمود که: وای بر تو! بدرستی که خدای تعالی قومی را به سبب گناهانشان مبتلا گردانید. پس ایشان را پیش از رسیدن اجلهایشان که برای ایشان قرار داده شده بود بمیراند. بعد از آن زنده کرده به دنیا برگردانید، تا اینکه روزیهای خود را خورده بخورند. بعد از آن خدای تعالی ایشان را باز بمیراند.

راوی گوید که: این سخن بر ابن کواگران آمد و در دلش جاگیر نشد. آن حضرت فرمود که: وای بر تو! بدرستی که خدای تعالی در کتاب خود فرموده:

﴿وَإِخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِّمِيقَاتِنَا﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: موسیٰ علی نبینا وآله وعلیه السلام از میان قوم خود برای میثاتگاه ما هفتاد مرد برگزید، پس ایشان را با خود برد برای اینکه در وقت برگشتن به نزد بزرگان بنی اسرائیل، شهادت کنند که خدای تعالی با وی سخن گفت. پس اگر ایشان این را قبول می‌کردند و تصدیق می‌نمودند، هر آینه این برای ایشان بهتر می‌شد، لیکن به موسیٰ گفتند که: ما به تو ایمان نمی‌آوریم و تو را تصدیق نمی‌کنیم تا وقتی که خدا را آشکار ببینیم. خدای تعالی حال ایشان را حکایت نموده می‌فرماید:

﴿ فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ \* ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: ایشان را صاعقه گرفت در حالتی که شما نگاه می‌کردید. بعد از آن شما را بعد از مردن زنده گردانیدیم برای اینکه شکر مرا به جا آورید. یا بنی الکوا! آیا نمی‌دانی که این جماعت بعد از آن که وفا نمودند، به منزلهای خویش برگشتند؟ ابن الکوا عرض کرد که: اگر ایشان به منزلهای خویش برگشتند، پس چیست معنی قول خدای تعالی «ثُمَّ أَمَاتَهُمْ مَكَانَهُمْ» یعنی: بعد از آن ایشان را - یعنی: آن هفتاد نفر را - در همان جا که زنده گردانیده بود بمیراند! پس این آیه دلالت دارد بر این که ایشان به منزلهای خویش برنگشتند. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: نه چنین است که می‌گویی، وای بر تو آیا خدای تعالی در کتاب خود به تو خبر نداده چنان که می‌فرماید:

﴿ وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: با ابر بر شما سایه انداختیم، و منّ و سلوی بر شما نازل کردیم، و این بعد از وفات ایشان بود در وقتی که ایشان را زنده گردانید.

و نیز یا بنی الکوا! مثل ایشان مثل بزرگان بنی اسرائیل است چنان که خدای تعالی می‌فرماید:

۱ - سوره بقره: آیه ۵۵ و ۵۶.

۲ - سوره بقره: آیه ۵۷.

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: آیا نگاه نکردی به آنان که از دیار خود به سبب بیم از مرگ بیرون رفتند، در حالتی که چند هزار نفر بودند پس خدای تعالی به ایشان گفت که: بمیرید، ایشان مردند. بعد از آن خدا ایشان را زنده گردانید! و نیز خدای تعالی در حق عزیر فرمود چنان که خبر داده:

﴿ أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: مثل کسی که گذارش به قریه‌ای افتاد که از اهل و سکنه، خالی بود. پس از راه تعجب و استبعاد گفت که: از کجا و چگونه خدای تعالی این مردگان را بعد از مردنشان زنده می‌گرداند! پس خداوند کردگار، او را به سبب این استبعاد صد سال بمیراند، بعد از صد سال زنده نمود و به دنیا برگردانید و به او فرمود که: چند مدت مکث و درنگ نمودی؟ گفت که: یک روز یا قدری از یک روز درنگ نمودم. فرمود: نه چنین است که می‌گویی بلکه صد سال درنگ نمودی. پس یابن الکوا! در قوت و توانایی خدای تعالی شک مکن.<sup>(۳)</sup>

در کتاب مذکور، از سعد، او از ابن ابی الخطاب، او از ابی خالد قماط، او از عبدالرحمان قصیر، او از باقر رضی الله عنه روایت نموده که: آن حضرت این آیه را خواند:

﴿ إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ ﴾<sup>(۴)</sup> ترجمه آیه پیشتر گذشت. بعد از آن فرمود که: «آیا می‌دانی که مراد از این آیه چیست؟ و مراد از مؤمنان که در اینجا

۱ - سوره بقره: آیه ۲۴۳.

۲ - سوره بقره: آیه ۲۵۹.

۳ - مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۲ و ۲۳.

۴ - سوره بقره: آیه ۱۱۱.

ذکر شده کیانند؟ عرض کردم که: مؤمنان قتال و جهاد می کنند، پس می کشند و کشته می شوند، فرمود که: چنین نیست و لیکن هر که از مؤمنان کشته شود، به دنیا برگردانده می شود تا اینکه بمیرد و هر که بمیرد، به دنیا برگردانده می شود، تا اینکه کشته گردد، و این از قدرت خداست آن را انکار مکن.»<sup>(۱)</sup>

در تفسیر عیاشی، از عبدالرحیم، مثل این روایت نموده.<sup>(۲)</sup>

در کتاب «مختصر البصائر» بدین اسناد از ابی خالد قماط، او از حمران بن اعین، او از باقر علیه السلام روایت نموده که به خدمت آن حضرت عرض کردم که: آیا در میان بنی اسرائیل چیزی بود که مثل آن در میان این امت نباشد؟ فرمود که: «چنین چیز نیست عرض کردم: پس از قول خدای تعالی به من خبر ده:

﴿ اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ خَرَجُوْا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ اَلُوْفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللّٰهُ مَوْتُوْا ثُمَّ اَحْيَاهُمْ ﴾<sup>(۳)</sup>

یعنی: آیا نگاه نکردی بسوی آنان که از بیم مرگ از دیار خود بیرون رفتند در حالی که ایشان چند هزار نفر بودند! پس خدا به ایشان گفت که: بمیرید، پس مردند بعد از آن خدا ایشان را زنده گردانید، حتی خلائق ایشان را دیدند که زنده شدند. بعد از آن در همان روز نیز ایشان را بمیراند. آیا چنین است که مذکور شد یا اینکه ایشان را زنده کرد و به دنیا برگردانید و مدتی تعیش نمودند؟ فرمود: «بلکه به دنیا برگردیدند، حتی در خانه ها سکنی نمودند و نشستند و طعام خوردند و زن گرفتند، و هر قدری که خدا خواسته بود بدین نهج درنگ نموده تعیش کردند. بعد از آن با اجلهای خویش وفات یافتند.»<sup>(۴)</sup>

۱ - مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۳.

۲ - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۳، در تفسیر سوره بقره.

۳ - سوره بقره: آیه ۲۴۳.

۴ - مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۳.



در کتاب مذکور، از سعد، او از ابن عیسی، او از یقطینی، او از حسین بن سنیان، او از عمرو بن شمر، او از جابر بن یزید، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «مر علی را در روی زمین رو آوردنی و رجعتی است با پسرش امام حسین علیه السلام با بیرق خود رو می آورد تا اینکه انتقام او را از بنی امیه و معاویه و از آنان که به جنگ او حاضر شده بودند بگیرد. بعد از آن خدای تعالی در این روز، یاران خود را از اهل کوفه سی هزار نفر، و از سایر مردم هفتاد هزار نفر بسوی بنی امیه می فرستد، و در صحن با ایشان مانند دفعه اول می جنگند حتی همه ایشان را به قتل می رسانند و احدی از ایشان را باقی نمی گذارد که خبر ببرد، بعد از آن خدای تعالی ایشان را زنده می گرداند، و به شدیدترین عذابها ایشان را با فرعون و آل فرعون مبتلا می گرداند.

بعد از آن برای آن حضرت رجعتی می باشد، با رسول خدای صلی الله علیه و آله حتی آن حضرت خلیفه روی زمین می شود، و ائمه علیهم السلام عمال و والیان او می باشند، و خدای تعالی او را آشکارا مبعوث می نماید. پس عبادت و بندگی او در روی زمین آشکارا می باشد، چنان که به خدا در روی زمین در خفیه، عبادت نمود.

بعد از آن صادق علیه السلام فرمود: آری، امیر المؤمنین علیه السلام دوبار به دنیا رجوع خواهد فرمود - بعد از آن با دست مبارکش اشاره نمود که آن حضرت چند برابر این به دنیا رجوع خواهد نمود - خدای تعالی سلطنت همه اهل دنیا را از روزی که دنیا آفریده تا روز فانی شدن آن پیغمبر صلی الله علیه و آله عطا می فرماید، تا اینکه وفا نماید به آنچه که در کتاب خود در حق آن حضرت وعده نموده چنانچه فرموده:

﴿ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: آن حضرت تو را بر همه دینها غالب می گرداند هر چند که مشرکان آن را ناخوش بدارند.<sup>(۲)</sup>

۱ - سوره براءت : آیه ۳۳.

۲ - مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۹.

در کتاب مذکور، از سعد، او از موسی بن عمر، او از عثمان بن عیسی، او از خالد بن یحیی روایت نموده، او گفته که: به خدمت صادق علیه السلام عرض کردم که: آیا ابو بکر را رسول خدا صلی الله علیه و آله صدیق نامید؟ فرمود: «بدرستی که در وقتی که ابو بکر با آن حضرت در غار بود، آن حضرت فرمود: بدرستی که من کشتی بنی عبدالمطلب را می بینم که در دریا گم شده در تلاطم است. ابو بکر عرض کرد که: آیا کشتی را می بینی؟ فرمود: آری، عرض کرد که: یا رسول الله! آیا می توانی که آن را به من نمایی؟ فرمود که: به نزدیک من آئی. پس به نزدیک آن حضرت رفت، آن حضرت دست مبارکش را بر هر دو چشم او مالید، بعد از آن به او فرمود که: نگاه کن، او نگاه کرد ناگاه دید که کشتی در دریا تلاطم می کند، بعد از آن به قصرهای اهل مدینه نگاه کرد و در پیش خود گفت: حالا تصدیق نمودم که تو ساحری. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله از راه طعن فرمود که: تو صدیقی، یعنی: ساحر بودن مرا تصدیق کردی.

بعد از آن عرض کردم که: چرا عمر به فاروق نامیده شد؟ فرمود: آری نمی بینی که او در میان حق و باطل فرق گذاشت و خلائق را بر باطل واداشت.

عرض کردم که: چرا سالم به امین ملقب گردید؟ فرمود: زمانی که کاغذها را نوشتند و به دست سالم سپردند، آنگاه امین گردید، عرض کردم که: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: از دعوت سعد بپرهیزید و اجتناب بکنید. یعنی: به او تابع مشوید. فرمود: آری، عرض کردم که: این چگونه است؟ فرمود که: سعد به دنیا برمی گردد و با علی علیه السلام می جنگد. <sup>(۱)</sup>

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از محمد حمیری، او از پدرش، او از علی بن سلیمان بن رشید، او از حسن بن علی خزاز روایت کرده، او گفته که: علی بن ابی حمزه به خدمت امام رضا علیه السلام داخل گردید. عرض کردم که: آیا تو امامی؟ فرمود: آری، عرض کردم که: از جدت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم می فرمود که: امام نمی شود مگر کسی

که مر او را بعد از خود اولادی باقی بماند. فرمود: «یا شیخ! گفته جدم را فراموش نکرده‌ای لیکن خود را فراموش کرده به نظر می‌دهی امام جعفر علیه السلام این چنین فرمود است، بلکه چنان فرموده که: امام نمی‌باشد، مگر کسی که برای وی بعد از خود اولادی باقی ماند، مگر امامی که حسین بن علی علیه السلام بر او خروج می‌کند. پس او را بعد از خود اولاد نمی‌ماند. علی بن حمزه عرض کرد که: فدای تو شوم! راست گفتی، چنین شنیدم از جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم» (۱)

در تفسیر عیاشی، از رفاعه بن موسی روایت کرده، او گفته که: صادق آل محمد علیهم السلام فرمود که: «اول کسانی که به دنیا برمی‌گردند، حسین بن علی علیه السلام و اصحاب او، و یزید بن معاویه و اصحاب اویند. پس آن حضرت در عوض کرده‌های ایشان طابق النعل بالنعل ایشان را به قتل می‌رساند. بعد از آن، آن حضرت این آیه را تلاوت فرمود:

﴿ ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا ﴾ (۲)

یعنی: بعد از آن خروج نمودن را بر بنی امیه برگردانیدیم به شما دادیم، و به اموال و اولاد به شما مدد نمودیم، و جمعیت شما را بیشتر از ایشان کردیم» (۳)

در کتاب «کنز الفوائد» آورده که: حسن بن ابوالحسن دیلمی به اسناد خود تا به محمد بن علی. او از صادق علیه السلام در خصوص قول خدای تعالی روایت نموده:

﴿ أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ ﴾ (۴)

یعنی: آیا کسی که به او وعده خوب دادیم، پس هر آینه او به آن وعده خواهد رسید.

۱ - غیبت شیخ طوسی، ص ۲۲۴، ح ۱۸۸.

۲ - سوره اسراء: آیه ۶.

۳ - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۲، در تفسیر سوره اسری.

۴ - سوره قصص: آیه ۶۱.

آن حضرت فرمود: «کسی که خدای تعالی به او وعده خوب داده، علی بن ابی طالب علیه السلام است، خداوند کردگار به او وعده فرمود که: در دنیا از دشمنانش برای وی انتقام کشد و در آخرت برای او و دوستانش بهشت وعده نموده.»<sup>(۱)</sup>

شیخ مفید در کتاب «مجالس» از کاتب، او از زعفرانی، او از ثقفی، او از اسماعیل بن ابان، او از فضل بن زبیر، او از عمران بن میثم، او از عبایه اسدی روایت نموده، او گفته که: از علی علیه السلام شنیدم می فرمود که: «من آقای پیرانم، و در من سنتی و خصلتی هست از خصلتهای ایوب. به خدا سوگند یاد می کنم هر آینه خدای تعالی اهل و طایفه مرا برای من جمع می کند، چنان که برای یعقوب علیه السلام اهل و طایفه او را جمع نمود.»<sup>(۲)</sup>

محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشتی در کتاب «رجال» از ابو صالح خلف بن حماد، او از سهل بن زیاد، او از علی بن مغیره، او از باقر علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود: «گویا عبدالله بن شریک عامری را می بینم که عمامه سیاه بر سر گذاشته و هر دو ذوآبه آن در میان دو شانهاش افتاده، از پایین کوه در پیش روی قائم ما اهل بیت با چهار هزار نفر، الله اکبر گویان به بالای کوه رو می آوردند.»<sup>(۳)</sup>

در کتاب مذکور، از عبدالله بن محمد، او از وشاء، او از احمد بن عائذ، او از ابی خدیجه روایت نموده، او گفته که: از صادق علیه السلام شنیدم می فرمود که: «از خدای تعالی در خصوص پسر اسماعیل مسألت نمودم که او را بعد از من باقی بگذارد. پس خدای تعالی از این مقام ابا نمود لیکن در خصوص وی برای من رتبه ای و منزلت دیگر عطا فرمود، و آن این است که او اول کسی می باشد که با ده نفر از اصحاب زنده می شوند. از قبر برمی خیزند و از ایشان یکی عبدالله بن شریک است و او صاحب بیرق اسماعیل می باشد.»<sup>(۴)</sup>

۱- تأویل الآیات الظاهره، ص ۴۱۴، در تفسیر سوره قصص.

۲- امالی شیخ مفید، ص ۱۴۵، مجلس ۱۸، ح ۴.

۳- اختیار معرفة الرجال، جزء سوم، ص ۲۱۷، ح ۳۹۰.

۴- مدرک پیشین، ح ۳۹۱.

در کتاب «مختصر البصائر» از سعد، او از ابن عیسی و ابن ابی الخطاب، ایشان از وشا، او از احمد بن عائد، او از ابی سلمه سالم بن مکرم جمال، مثل این حدیث را روایت نموده، و در این روایت چنین است که در میان آن دو نفر عبدالله بن شریک عامری است، و در میان ایشان صاحب بirqی است.<sup>(۱)</sup>

کشی در کتاب «رجال» ذکر نموده که: در کتاب محمد بن حسن بن بندار قمی به خطش یافتیم که: حسن بن احمد مالکی، از جعفر بن فضیل به من خبر داد گفت که: به محمد بن فرات گفتم: آیا به اصبع ملاقات نموده‌ای؟ گفت: «آری، با پدرم به او ملاقات نمودم. او را پیری دیدم که موی سر و ریشش سفید شده بود. ریش درازی داشت. پدرم به وی گفت که: خبر ده به ما حدیثی را که از امیر المؤمنین علیه السلام شنیده باشی، گفت که: از آن حضرت در بالای منبر شنیدم می فرمود که: من آقای پیرانم، در من سنتی هست از سنتهای ایوب علیه السلام هر آینه خدای تعالی پراکنده شده‌های مرا برای من جمع می‌کند، چنان که آنها را برای ایوب علیه السلام جمع نمود.»<sup>(۲)</sup>

راوی گوید که: این حدیث را من و پدرم هر دو از اصبع بن نباته شنیدیم، و از این ماجرا نگذشت مگر اندکی تا اینکه اصبع وفات نمود، رحمت خدا بر او باد.

در کتاب مذکور، از ظاهر بن عیسی، او از شجاعی، او از حسین بن بشار، او از داود رقی روایت نمود، او گفته که: به خدمت او - یعنی: امام علیه السلام - عرض کردم که: من پیر شده‌ام و استخوانهایم نازک گردیده‌اند، دوست می‌دارم عمرم با کشته شدن در راه شما تمام شود. آن حضرت فرمود که: «چاره‌ای از این نیست، اگر حالا نباشد در روز رجعت خواهد شد.»<sup>(۳)</sup>

در کتاب رجال نجاشی از احمد بن محمد بن رباح، او از محمد بن عبدالله بن غالب،

۱ - مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۶.

۲ - اختیار معرفة الرجال، جزء سوم، ص ۲۲۱، ح ۳۹۶.

۳ - مدرک پیشین، جزء ۵، ص ۴۰۷، ح ۷۶۶.

او از محمد بن ولید، او از یونس بن یعتوب، او از عبدالله بن خفقه روایت نموده، او گفته که: ابان بن تغلب به من گفت که: گذارم بر جماعتی افتاد که بر روایت من از امام جعفر صادق علیه السلام نسبت عیب می دادند. به ایشان گفتم که: «چگونه مرا ملامت و مذمت می کنید در خصوص روایت نمودنم از مردی که هیچ چیزی از او نپرسیدم، مگر اینکه در جوابم گفت که: رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین فرموده، یعنی: روایات من از صادق علیه السلام عیب ندارد، زیرا که همه چیزها را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند، نه از پیش خود می گوید. ابان بن تغلب گوید: پاره ای کودکان می گذشتند می خواندند:

«العجب کل العجب بین جمادی و رجب.»

یعنی: تعجب بسیار هست از چیزهایی که در میان جمادی و رجب واقع می شود. آن را از آن حضرت پرسیدم، فرمود که: در میان جمادی و رجب، زندگان به مردگان ملاقات خواهند نمود. یعنی: در روز رجعت مردگان زنده شده، با زندگان به هم ملاقات می کنند.<sup>(۱)</sup>

در کتاب «مختصر البصائر» آورده که: مطلع شدم به کتابی که خطبه های مولای ما امیر المؤمنین علیه السلام در آن نوشته بود، و در آن کتاب با خط سید رضی الدین علی بن موسی بن طاووس نوشته شده بود چیزی که صورتش این است که: «کاتب این کتاب دو مرد بعد از صادق علیه السلام ذکر نموده، یعنی: در میان خود و صادق علیه السلام دو راوی ذکر کرده. پس بنابراین ممکن است که تاریخ نوشتن آن کتاب دویست سال از هجرت گذشته باشد. زیرا که آن حضرت صد و چهل سال از هجرت گذشته وفات یافت، و عمر آن دو مرد که در میان واسطه بودند تخمیناً شصت سال می باشد. بعضی را از چیزهایی که در آن کتاب است از ابی روح فرج بن فروه از مسعدة بن صدقه، او از صادق علیه السلام روایت نموده. و بعضی دیگر از آنها از غیر این دو نفر روایت شده، و در این کتاب خطبه ای ذکر نموده و آن را به امیر المؤمنین علیه السلام نسبت داده، و آن به اسم خطبه مخزون نامیده می شود و آن این است:

۱- رجال نجاشی، ص ۱۲، باب الف، ذیل شماره ۷.

«الحمد لله الأحد المحمود الذي توحد بملكه، وعلا بقدرته، احمده على ما عرف من سبيله، واله من طاعته وعلم من مكنون حكمته، فانه محمود بكل ما يولي مشكور بكل ما يبلى، واشهد ان قوله عدل وحكمه فصل، ولم ينطق فيه ناطق بكان الا كان قبل كان.

واشهد ان محمدا عبد الله وسيّد عباده خير من اهلّ اولا وخير من اهلّ اخرا، فكلمنا نسج الله الخلق فريقين، جعله في خير الفريقين لم يسهم فيه عاكر ولا نكاح جاهليّة. ثم ان الله قد بعث اليكم رسولا من انفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤف رحيم، فاتبعوا ما انزل اليكم من ربكم ولا تتبعوا من دونه اولياء قليلا ما تذكرون، فان الله جعل للخير اهلا وللحق دعائم، وللطاعة عصا يعصم بهم ويقم من حقه فيهم، على ارتضاء من ذلك، وجعل لها رعاة وحفظة يحفظونها بقوة ويعينون عليها اولياء ذلك بما ولوا من حق الله فيها.

اما بعد فان روح البصر روح الحياة الذي لا ينفع ايمان الا به، مع كلمة الله والتصديق بها، فالكلمة من الروح والروح من النور، والنور نور السموات، فبايديكم سبب وصل اليكم منه ايثار واختيار، نعمة الله لا تبلغوا شكرها خصصكم بها، واختصكم لها، وتلك الامثال نضربها للناس وما يعقلها الا العالمون.

فابشروا بنصر من الله عاجل وفتح يسير يقر الله به اعينكم، ويذهب بحزنكم، كفوا ما تنهى الناس عنكم، فان ذلك لا يخفى عليكم. ان لكم عند كل طاعة عوننا من الله، يقول على الالسن، ويشبت على الافئدة، وذلك عون الله لأوليائه، يظهر في خفي نعمته لطيفا، وقد اثمرت لأهل التقوى اغصان لشجرة الحياة، وان فرقانا من الله بين اوليائه واعدائه فيه شفاء للصدور، وظهور للنور، يعز الله به اهل طاعته ويذل به اهل معصيته.

فليعد امرء لذلك عدته، ولا عدة له الا بسبب بصيرة، وصدق نية وتسليم، وسلامة

اهل الحقة في الطاعة، ثقل الميزان والميزان بالحكمة والحكمة فضاء للبصر، والشك والمعصية في النار، وليساً منّا ولا لنا ولا الينا قلوب المؤمنين مطوية على الايمان، اذا اراد الله اظهار ما فيها فتحها بالوحي، وزرع فيها الحكمة، وان لكل شيء انى يبلغه لا يعجل الله بشيء حتى يبلغ اناه ومنتهاه.

فاستبشروا ببشرى ما بشرتم، واعترفوا بقربان ما قرب لكم، وتنجزوا ما وعدكم، انّ منّا دعوة خالصة يظهر الله بها حجته البالغة، ويتم بها نعمه السابغة، ويعطي بها الكرامة الفاضلة، من استمسك بها اخذ بحكمة، فيها اتاكم الله رحمته ومن رحمته نور القلوب ووضع عنكم اوزار الذنوب، وعجل شفاء صدوركم وصلاح اموركم، وسلام منّا دائماً عليكم تعلمون به في دول الايام وقرار الارحام، فانّ الله اختار لدينه اقواما انتخبهم للقيام عليه والنصرة له، بهم ظهرت كلمة الاسلام وأرجاء مفترض القرآن والعمل بالطاعة في مشارق الارض ومغاربها.

ثمّ انّ الله خصكم بالاسلام، واستخلصكم له لانه اسم سلامة وجماع كرامة، اصطفاه الله فنّهجه، وبين حججه، وارّف ارفه وحده، ووصفه وجعله رضى كما وصفه، ووصف اخلاقه وبين اطباقه، ووكد ميثاقه، من ظهر وبطن ذي حلاوة وامن، فمن ظفر بظاهره، رأى عجائب مناظره في موارده ومصادره، ومن فطن بما بطن، رأى مكنون الفطن، وعجائب الامثال والسّنن.

فظاهره انيق وباطنه عميق، لا تنقضي عجائبه ولا تفتنى غرائبه، فيه ينابيع النعم، ومصاييح الظلم، لا تفتح الخيرات الا بمفاتيحه ولا تنكشف الظلم الا بمصاييحه، فيه تفصيل وتوصيل، وبيان الاسمين الاعلى الذين جمعاً فاجتمعاً لا يصلحان الا معاً يسميان فيعرفان ويوصفان فيجتمعان قيامهما في تمام احدهما في منازلها، جرى بهما ولهما نجوم، وعلى نجومها نجوم سواهما، تحمى حماد وترعى مراعيه وفي القرآن بيانه وحدوده وأركانه ومواضع تقادير ما خزن بخزائنه ووزن بميزانه ميزان العدل وحكم الفصل.



انّ رعاة الدين فرّقوا بين الشك واليقين، وجاءوا بالحقّ المبين، قد بيّنوا الاسلام تبياناً واستسوا له اساساً واركبانا، وجاءوا على ذلك شهوداً وبرهاناً، من علامات وامارات، فيها كفاء لمكتف، وشفاء لمشتف، يحمون حماء، ويرعون مرعاه، ويصونون مصونه، ويهجرون مهجوره، ويحبّون محبوبه، بحكم الله وبرّه، وبعظيم امره، وذكره بما يجب ان يذكر به، يتواصلون بالولاية، ويتلاقون بحسن اللّهجة، ويتساقون بكأس الرويّة، ويتراعون بحسن الرّعاية، بصدور بريّة، واخلاق سنّيّة... وبسلام رضىّة لا يشرب فيه الدنيّة، ولا تشرع فيه الغيبة.

فمن استبطن من ذلك شيئاً استبطن خلقاً سنّياً وقطع اصله واستبدل منزله بنقصه مبرماً واستحلّاله محرّماً، من عهد معهود اليه، وعقد معقود عليه، بالبرّ والتقوى، وايثار سبيل الهدى، وعلى ذلك عقد خلقهم وآخا الفتهم فعليه يتحابّون وبه يتواصلون، فكانوا كالزّرع، وتفاضله يبقى، فيؤخذ منه ويفنى، وبيعته التّخصيص، ويبلغ منه التّخليص، فانتظر امره في قصر ايّامه، وقلة مقامه في منزله حتّى يستبدل منزلاً ليضع منحوله ومعارف منقلبه.

فطوبى لذي قلب سليم اطاع من يهديه، وتجنب ما يرديه، فيدخل مدخل الكرامة، فاصاب سبيل السّلامة سيصدر ببصره، واطاع هادي امره، دل افضل الدّلالة وكشف غطاء الجهالة المضلة الملّهية، فمن اراد تفكّراً وتذكّراً فليذكر رايه وليبرز بالهدى، ما لم تغلق ابوابه وتفتح اسبابه، وقبل نصيحة من نصح بخضوع وحسن خشوع، بسلامة الاسلام ودعاء التّمام، وسلام بسلام، تحيّة دائمة لخاضع متواضع يتنافس بالايّمان، ويتعارف عدل الميزان فليقبل امره واكرامه بقبول وليحذر قارعة قبل حلولها.

انّ امرنا صعب مستصعب، لا يحتمله الاّ ملك مقرّب او نبيّ مرسل او عبد امتحن الله قلبه للايّمان، لا يعي حديثنا الاّ حصون حصينة، او صدور امينة او احلام رزينة يا عجباً كلّ العجب بين جمادى ورجب».

چون که خطبه تا این جا نهایت بلاغت فقرات و فصاحت کلمات و غموض الفاظ و عبارات داشته، لهذا آن را به عبارتش نقل نمودم و تتمه آن در این طرز و اسلوب نبود، از این جهت به عینها نقل کرده به محض ترجمه اکتفا نمودم. حاصل مضامین فقرات بلاغت آیات آن است که: حمد باد مر خدا را که بی جزو و بی شریک پسندیده شده است. آنچنان خدایی که به سلطنتش یگانه و به قدرتش بلند پایه شده. حمد می کنم به او در سبیل و طریقش که شناخته شده و در عوض طاعت و عبادتش که الهام شده و در عوض حکمت پنهان عوض شده او که به ما معلوم گشته. پس او سزاوار حمد و ثنایی است در مقابل همه چیزها که عطا می کند، و سزاوار شکری است در عوض همه بلاها که خلاق را به آنها امتحان می نماید. و گواهی می دهم به این که قول او عدل و حکمش فرق گذارنده است، در میان حق و باطل. و هیچ سخن گوینده در حق او نگفته که: او شد مگر این که بود پیش از آن که گفته شود که او شد. یعنی: به جهت تنگی عبارت است این که گفته می شود که خدا شد، زیرا که او پیش از همه چیزها بوده، و نیستی بر او راه نمی یابد.

و گواهی می دهم به این که محمد ﷺ بنده خدا است و آقای بندگان اوست، و بهترین کسانی است که ایشان را در اول زمان به نبوت و خلافت اهل و سزاوار نمود. هر وقتی دو فرقه نمود آن حضرت را در میان بهترین این دو فرقه نمود، و زنا و اختلاط نسب و نکاح جاهلیت، به خلقت او راه نیافته.

بعد از آن خدای تعالی پیغمبری از شما بسوی شما فرستاد، آنچنان پیغمبری که مشقت کشیدن شما بر او گران است و بر شما حریص و مایل است، و به مؤمنان بسیار نهربان و رحم کننده است. پس تابع شوید به چیزهایی که خدا به شماها نازل گردانیده، و به غیر از خدا برای خودتان دوست قرار مدهید. اندک زمانی می شود که خدا را یاد می کند. پس بدرستی که خدای تعالی برای خیر و نیکویی اهل و برای حق، ستونها، و برای طاعت، نگهدارنده ای قرار داده که خلاق را با ایشان نگه بدارد و حق خود را در میان ایشان به طریقی که پسندد، برپا می دارد، و برای آن طاعت، نگهبانان و حافظان

قرار داده که آن را با قوت حفظ می‌کنند، و به برپا داشتن آن اعانت و یاری می‌نمایند در حالتی که آن را دوست دارند، زیرا که خدا را در آن طاعت حقی است و ایشان آن حق را دوست می‌دارند.

و بعد از حمد و ثنای الهی و درود حضرت رسالت پناهی، بدرستی که روح دیده باطن که مؤمن با آن زنده دل می‌شود، و ایمان نفع نمی‌بخشد، مگر با آن حاصل نمی‌شود. مگر با کلمه خدا و اعتقاد نمودن به آن که عبارت است از وجود امام علیه السلام. پس کلمه‌ای که عبارت است امام علیه السلام از روح است، یعنی: با روح دیده باطن است، یا اینکه امام علیه السلام هر چه اخذ کرده، از روح القدس دارد از نور اخذ نموده، و نور، نور آسمانها و زمین است که عبارت است از وجود واجب تعالی. پس آن کلمه خدا سببی است در دست شما، که از خدای تعالی به شما رسیده. شما را با آن اختیار نمود و برگزید، و آن نعمتی است از جانب خدا که شکر آن را بجا نمی‌توانید آورید. آن را به شما و شما را به آن خصوص گردانید، و این مثلها را برای خلائق می‌زنیم و آنها را نمی‌داند، مگر خداوند عالمیان.

پس مژده باد شما به نصرت و یاری زود از جانب خدا و فتح و گشایش آسان که خدای تعالی چشمهای شما را با آن پر نور، و هم و غم را از شما زایل نموده، و دلهای شما را مسرور می‌گرداند. خودتان را از چیزهایی که خلائق در آنها به انتها رسیده‌اند باز دارید. پس بدرستی اینها بر شما پوشیده نمی‌ماند، زیرا که برای شما در وقت هر طاعت، معنی هست از جانب خدا که در زبانها مذکور و در دلها ثابت و محکم می‌شود، و این معین، معین خداست برای دوستانش، خدای تعالی در نعمتهای پنهان خود برای بندگانش ظهور می‌کند، در حالتی که لطف کننده است در حق ایشان، و بدرستی شاخه‌های درخت زندگی برای اهل تقوا ثمر بخشید. بدرستی قرآنی که از جانب خدا نازل شده و در میان دوستان و دشمنان او فرق گذارنده است، شفا بخش سینه‌هاست و ظاهر کننده نور ایمان است. خداوند کردگار به سبب آن اهل طاعتش را عزیز و اهل معصیتش را ذلیل می‌گرداند.

پس هر دو توشه خویش برای طاعت خدا مهیا بکند، و توشه‌ای نیست برای وی مگر به سبب بصیرت و صدق نیت و تسلیم و سلامت، آنانکه در مقام طاعت و عبادت تعجیل و شتاب دارند و کسب نمی‌شوند در وقتی ظاهر می‌گردد که در روز قیامت میزانشان ثقیل و سنگین شود، و سنگینی میزان عمل در وقتی است که عمل به طریق حکمت باشد. یعنی: موافق شریعت غزا گردد، زیرا که عمل جاهل و نادان را وزن نیست و فضا و جولانگاه دیده باطن حکمت است. یعنی: دل انسان در حکمت سیر و جولان می‌کند، و اهل شک و معصیت در جهنم‌اند. ایشان نه از ما هستند و نه برای نفع ما تلاش می‌کنند و نه برگشت ایشان بسوی ماست. دل‌های مؤمنان با ایمان پیچیده شده. وقتی که خدای تعالی خواست که ظاهر گرداند چیزی را که در دل‌های ایشان است، آنگاه آنها را با فتح می‌گشاید و حکمت را در آنها می‌کارد، و برای هر امر وقتی است باید به آنوقت برسد. خدای تعالی به هیچ چیز تعجیل و شتاب نمی‌کند تا اینکه وقت آن برسد.

پس شاد شوید به مژده آن که به شما با آن مژده داده شده و تصدیق کنید نزدیکی امری را که به شما خبر داده شده که آن به شما نزدیک شده، و بدانید که خدا وفا می‌کند به وعده‌ای که در حق شما نموده. بدرستی که از ما اهل بیت برای خلائق دعوتی خواهد شد، از ریب و ریا و نفاق خالص است. خدای تعالی به سبب آن دعوت، حجت بالغه خود را ظاهر، و نعمت کامله خود را تمام خواهد گردانید، و کرامت فرمودن خود را به سبب آن خواهد فرمود. که به آن دعوت چنگ بزند، حکمت به دست می‌آورد. خداوند کردگار رحمت خود را به شما عطا فرموده، و از رحمت خود دل‌های شما را پر نور گردانید، و وزر و وبال گناهان را از گردن‌های شما انداخت، و به شفای سینه‌های شما و اصلاح کارهای شما تعجیل و شتاب نموده، و از ما بر شماها همیشه سلام باد که به سبب آن سلام در دولتهای روزگار و در ته بچه‌دانها سالم شوید. پس بدرستی که خدای تعالی برای دین خود، پاره‌ای قومها را برگزید. پس خدای تعالی ایشان را برگزید برای اینکه آن را برپا دارند و به آن یاری نمایند، و به سبب ایشان در بلاد مشرق زمین

و مغرب زمین کلمهٔ اسلام و نوشتجات قرآن و عمل کردن به طاعت الهی ظاهر و آشکار گردید.

بعد از آن خدای تعالی اسلام را به شما مخصوص گردانید، و شما را به سبب آن خالص نمود. زیرا که آن اسم سلامت و مجمع کرامت است. خدای تعالی آن را برگزید و واضح گردانید و حجت‌های آن را بیان نمود و حدود آن را قرار داد و آن را تعیین نمود و وصف کرد، و آن را چنان نمود که خلایق از آن راضی و خشنود گردیدند. چنان که خود اخلاق و خصیلت‌های آن را وصف نموده و اطوار و احوال آن را بیان کرد.

**مؤلف گوید که:** ظاهر این است که این جا کلامی که مشتمل باشد بر وصف قرآن افتاده، زیرا که اوصافی که بعد از این فقره ذکر شده، اوصاف قرآن است نه اوصاف اسلام. بعد از آن می‌فرماید که: عهد و پیمان قرآن را کما ینبغی مؤکد و محکم نمود، و آن صاحب حلاوت و شیرینی و امن و امان است. پس هر که به ظاهر آن برسد - یعنی: ظاهر آن را ببیند - هر آینه عجایب نظرگاه‌های آن را در مورد‌ها و مصدرهای آن می‌بیند، و هر که بر باطن آن برخورد هر آینه مطالب پنهان شدهٔ دل او نیز و مثلها و طریقه‌های عجیبه مشاهده می‌کند.

پس ظاهر آن خوش آیند و باطنش عمیق است، عجایب آن تمام نمی‌شود و غرایبش به آخر نمی‌رسد. و در آن است چشمه‌های نعمتها و چراغهای ظلمتها. درهای خیراتها گشاده نمی‌شود، مگر به کلیدهای آن؛ و تاریکها زایل نمی‌شود، مگر با چراغهای آن. و در آن است جدا نمودن پاره‌ای چیزها از یکدیگر و وصل نمودن پاره‌ای دیگر به همدیگر، و در آن است بیان آن دو اسم بلند که عبارت باشد از اسم محمد و علی آن چنانی که در یک جا جمع کرده شده‌اند، و ایشان هم جمع شدن را قبول نموده‌اند. آن دو اسم نفع نمی‌بخشد، مگر در یک جا، یعنی: هر که به یکی از آنها معتقد شود و به دیگری نشود هر آینه نفع نخواهد بخشید، هر وقتی که آندو نام برده می‌شوند شناخته می‌باشند، و هر وقتی که وصف کرده می‌شوند در یک جا می‌باشند. و برای آن دو اسم پاره‌ای ستاره‌ها هست که عبارت‌اند از دوازده ائمه علیهم‌السلام، و برای آن ستاره‌ها

ستاره‌های دیگر هست که عبارت باشند از دلایل و براهین مانند قرآن و احادیث و معجزات که به حقیقت ایشان دلالت می‌کنند، و آن ستاره‌ها - یعنی ائمه عليهم السلام - بیضه اسلام و چراگاههای آن را محافظت می‌کنند، و در قرآن است چگونگی بیان و حدود ارکان آن و جایگاهی تقدیر خزاین آن و سنجیدن آن با میزان عدل و حکم حق در قرآن است.

بدرستی که حافظان دین در میان شک و یقین فرق گذاشته‌اند، و حق را آشکار به میان آورده‌اند، و بنیان و اساس و ارکان آن را بنا نمودند، و برای آن شهود و برهان قرار دادند. و آن شاهد و برهان پاره‌ای علامتها و نشانه‌هاست که به اکثنا کننده کفایت می‌کنند، و به شفا جوینده شفا می‌بخشند. و آن حافظان اسلام قوروق و چراگاه آن را محافظت می‌نمایند، و آنچه که از اسلام نگه داشتنی است نگه می‌دارند، و آنچه که از آن اجتناب باید کرد، اجتناب می‌کنند؛ و آنچه که دوست باید داشت، دوست می‌دارند. به حکم خدا و احسان او و به امر بزرگ و ذکر او با چیزهایی که واجب است که خدای تعالی با آنها ذکر شود و ایشان با دوستی با همدیگر مواصلت می‌کنند، و با حسن لهجه و گفتگو به همدیگر ملاقات می‌نمایند، و یکدیگر را با کاسه سیرابی، سیراب می‌نمایند؛ و با مراعات خوب یکدیگر را مراعات می‌کنند. و اینها را با دل‌های احسان کننده و اخلاق پسندیده و به سلامت نفس از عیوب، به جا می‌آورند. آن چنان سلامتی که پسندیده شده است و دنائت به آن راه نمی‌یابد و مخفی و پنهان نمی‌ماند. پس هر که از این اخلاق بد و ناپسند در باطنش پنهان کرده و ریسمان خود را بریده و منزلش را با شکستن عهد محکم و حلال داشتن حرام تبدیل نموده، و آن عهد محکم عهدی است که با نیکوکاری و پرهیزگاری و برگزیدن راه هدایت به او بسته شده، و خلقت و دوستی و الفت حافظان دین را بر این عهد و پیمان منعقد ساخته. پس بدان عهد و پیمان با یکدیگر دوستی می‌ورزند و با یکدیگر مواصلت می‌کنند. پس ایشان مانند زراعتند که چیده می‌شود و اندکی از آن ریخته به زمین می‌آیند. آن را خوشه چینی می‌نمایند تا اینکه تمام می‌شود، چنان که از زراعت، صاحب آن و دیگران منتفع

می شوند. همچنین است علم حافظان دین یعنی: خود ایشان و دیگران هر دو از آن علم نیز بهره‌مند می‌باشند. پس به حال زراعت نظر کن که عمرش کوتاه و درنگش در منزلش اندک می‌باشد. حتی به منزل دیگر منتقل می‌شود تا این که به انبار خود گذاشته می‌باشد، یعنی: اهل دین و تقوا در دنیا مانند زراعت است که در دنیا کم می‌مانند، بعد از آن به منزل اخروی منتقل می‌شوند.

طوبی باد برای صاحب قلب سلیم که اطاعت می‌کند به کسی که او را هدایت می‌نماید، و اجتناب و دوری می‌ورزد از کسی که او را به هلاکت می‌اندازد. پس به مقام کرامت الهی داخل می‌شود و به راه سلامت می‌رسد و دیده باطنش بینا گردد، و به هدایت‌کننده‌اش اطاعت می‌کند، و به بهترین دلالتی دلالت کرده می‌شود، و پرده نادانی که گمراه‌کننده و فتنه‌انگیز است، از پیش چشمش زایل می‌گرداند. پس هر که اراده تفکر یا تذکر نماید، هر آینه رای و اعتقاد خود را به یاد آورد، خود را با هدایت یافتن آشکار گرداند، مادامی که درها بسته نشده. و اسباب هدایت را بگشاید، و با خضوع و فروتنی قبول بکند نصیحت‌کننده را که به سالم بودن اسلام از کفر و نفاق و به دعوت تمام و به اسلام در عوض سلام نصیحت می‌کند. در حالتی که آن تحیه همیشگی است، برای خضوع‌کننده متواضع که ایمان را از دست نمی‌دهد و عدل میزان را می‌شناسد. پس آن نصیحت‌شنونده را ابرام و اکرام نصیحت‌کننده را قبول بکند، در حالتی که آن نصیحت‌کننده می‌گوید که: از شر و هول روز قیامت پیش از آنکه برسد حذر بکن.

بدرستی که امر ما دشوار، و دشوار شمرده شده است. در حوصله هیچ کس گنجیده نمی‌شود، مگر در حوصله ملک مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده‌ای مؤمن که خدا دل او را برای ایمان امتحان نموده. حدیث ما را حفظ نمی‌کند و نگه نمی‌دارد، مگر دل‌هایی که مانند حصارهای محکم‌اند، یا سینه‌هایی که امینند، یا عقل‌هایی که سنگین و با وقارند. تعجب بکنید، تعجب بسیاری از ما بین جمادی و رجب.

حاصل مضمون فقراتی که نقل کردیم این بود که ذکر نمودیم. بعد از آن مردی که از چرخچیان لشکر بود عرض کرد: یا امیر المؤمنین! این تعجب چیست که می‌کنی؟ فرمود: چگونه ننمایم و حال آنکه قضای الهی در خصوص من جاری گشته و شما هیچ حدیث نمی‌فهمید. آگاه شوید که پاره‌ای صداها خواهد رسید که در مابین آنها مرگها واقع خواهد شد، و قامت‌های خلائق مانند نباتات بریده شده خواهد افتاد، و پاره‌ای مردگان زنده خواهد گشت. تعجب کنید بسیار تعجب کردنی از میان ماه جمادی و ماه رجب.

در آن حال باز مردی عرض کرد: یا امیر المؤمنین! این امر عجیب چیست که پیایی از آن تعجب می‌کنی؟ فرمود: مادر آن مرد اول به ماتمش نشیند؟! کدام امر عجیب تراست از اینکه مردگان بر سر زندگان می‌زنند؟ عرض کرد: یا امیر المؤمنین! این از کجا و چگونه واقع می‌شود؟ یعنی: بعید است اینکه چنین چیز واقع گردد.

فرمود: سوگند به خدا یاد می‌کنم به آن خدایی که دانه را می‌شکافد و انسان را می‌آفریند، هر آینه گویا مردگان را می‌بینم که زنده شده و به کوچه‌های کوفه گشته‌اند، و شمشیرهای خودشان را از غلاف کشیده بر دوشهایشان گذاشته‌اند، و همه دشمنان خدا و رسول و مؤمنان را با آنها می‌زنند. این است معنی قول خدای تعالی:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسُ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: ای آنان که ایمان آورده‌اید! دوست مدارید قومی را که خدا برایشان غضب نموده، ایشان از آخرت - یعنی: از روز رجعت - نومید گشته‌اند. چنان که از اهل قبور نومید شده‌اند. یعنی: اعتقاد نموده‌اند که اهل قبور هرگز زنده نخواهند شد.

آگاه شوید ای خلائق! پیرسید از من پیش از آنکه مرا مفقود و نایاب نمایید. بدرستی که من به راههای آسمان داناترم از کسی که به راههای زمین داناتر است. منم بزرگ



مؤمنان و آخرین اوصیای گذشته، یا اینکه آخرین سبقت‌کنندگان بسوی خیرات. منم زبان متّیان و خاتم اوصیا و وارث انبیا و خلیفه پروردگار عالمیان، منم قسمت‌کننده جهنّم و خزینه‌دار بهشت و صاحب اعراف. از ما اهل بیت امامی نمی‌باشد، مگر اینکه همه اهل ولایت و دوستان خود را می‌شناسد. و این است معنی قول خدای عزّ و جلّ:

﴿ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: این است جز این نیست تو ترساننده خلائقی، و علی علیه السلام برای هر قوم هدایت‌کننده است.

آگاه شوید ای خلائق! برسید از من پیش از آنکه فتنه‌ای در جانب مشرق حادث می‌شود. بعد از مردن و زنده شدن خلائق پای خود را بردارد و در بالای اجزاء خویش راه برود، یا اینکه آتش با هیمة بسیار در مغرب زمین افروخته شود. پیش از آنکه فتنه‌ای با عداوت و کینه یا مثل آن مانند انتقام کشیدن دامنش را برداشته صدای وا ویلاه در آورد.

پس وقتی که شیعیان با هم اختلاف نمودند، خواهید گفت که: او - یعنی: قائم آل محمد علیه السلام - وفات نموده یا هلاک گردید و یا به کدام بیابان رفته. پس تأویل این آیه در این روز ظاهر خواهد شد.

﴿ ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيراً ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: بعد از آن رو آوردن و غلبه کردن را بر بنی امیه گردانیدیم برای شما قرار دادیم، و با اموال و اولاد به شما امداد نمودیم، و یاران شما را از ایشان بیشتر کردیم. و برای مضمون این آیه نشانه‌ها هست. اول آنها قلعه بندی کوفه است با قراولان و نگهبانان، و خندق ساختن و سوازیدن و پاره کردن مشکهای آب است و زاویه‌هاست

۱ - سوره رعد: آیه ۷.

۲ - سوره اسراء: آیه ۶.

از کوزه های کوفه، و چهل شب معطل گذاشتن مساجد است، و سه پرگار بیرق در اطراف مسجد بزرگ می جنبند. آنها به بیرق هدایت می مانند لیکن کشنده و کشته شده هر دو در جهنم می باشند. و قتل بسیار و مرگ عام بی شمار و کشتن نفس زکیه در پشت کوفه با هفتاد نفر و مذبحی که در میان رکن و مقام ذبح می شود، و کشتن سبع مظفر است، به طریق صبر، به جهت بیعت نمودن به بتها با بسیاری از شیاطین انس. مراد از صبر این است که یکی را بگیرند و با سنگ و تیر بزنند تا بمیرد.

و از جمله علامتها، خروج سفیانی است با بیرق سبز و خاچی که از طلاست، و امیر لشکرش مردی است از قبیله کلب و سفیانی دوازده هزار نفر از لشکر خویش به جانب مکه و مدینه متوجه می کند. سردار ایشان یکی باشد از بنی امیه، او را خزیمه گویند. چشم چپ ندارد، و در چشم دیگرش نقطه ای هست از خون، به اهل دنیا جور و ستم می کند، و بیرقش برگردانده نمی شود تا اینکه در مدینه فرود می آید و پاره ای مردان و زنان را از آل محمد علیهم السلام جمع می نماید، و در خانه ای که مشهور است به خانه ابو الحسن اموی می نشانند.

و لشکری برای جستجوی مردی از آل محمد علیهم السلام می فرستند. در حالتی که پاره ای از ضعیفان در مکه بر سر وی جمع شده. سردارشان مردی باشد از غطفان، تا اینکه در بیداء به میانه صفایح سفید می رسند، در آن حال زمین همه ایشان را فرو می برد. پس از ایشان خلاص نمی شود، مگر یک مرد خدای، تعالی روی وی را به پشتش می گرداند. برای اینکه او سفیانی را و لشکر او را بترساند، و آیتی شود مر آنان را که بعد از او خواهند آمد. پس تاویل این آیه در همین روز ظاهر خواهد گشت:

﴿ وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَرَغُوا فَلَا قُوَّةَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ ﴾ <sup>(۱)</sup>

یعنی: اگر ببینی در وقتی که ایشان فزع و اضطراب می نمایند، پس غضب الهی از ایشان بر نمی گردد، و از جایگاه نزدیک - یعنی: از زیر پایشان - گرفته می شوند،

و سفیانی صد و سی هزار نفر بسوی کوفه می فرستند. پس در روحاء و فاروق و مکان مریم و عیسی علیهم السلام در قادسیه فرود می آیند که هشتاد هزار نفر از ایشان به راه می افتند. تا اینکه در کوفه در محل قبر هود علیه السلام در نخيله فرود می آیند. پس روز عید قربان بر کوفه هجوم می آورند و پادشاه خلایق در این وقت جبّاری و عناد کننده و ستمکاری می باشد که او را کاهن و ساحر گفته می شود. پس او شهری که آن را زوراء گفته می شود - یعنی: بغداد - با پنج هزار نفر از کاهنان بیرون می آید و در سر جسرش به قتل می رساند به طرزی که آب شطّ به سبب خونها و بدنهای کشتگان، می گندد، و خلایق تا سه روز از آشامیدن آن پرهیزند. و اسیر می کند از کوفه دختران بکر را که هرگز دستهایشان وا نشده، و مقنعه از سرشان برداشته نشده؛ ایشان را اسیر می کنند تا اینکه به محملها گذاشته می شوند و به ثویّه - یعنی: غریین که ظاهراً عبارت است از زمین به نجف اشرف - سپرده می شوند.

بعد از آن صد هزار نفر بعضی مشرک و بعضی منافق از کوفه بیرون می آیند، تا اینکه در دمشق فرود آمده خیمه ای می زنند، ایشان را کسی نمی تواند از آن جا ممانعت کند، و از آن جا است ارم ذات العمامه که شداد بن عباد بنا نمود. و از مشرق زمین پاره ای بیرقها رو می آورند که نه از پنبه اند و نه از کتان و نه از ابریشم، و سرهای چوب بیرقها با مهر سید اکبر - یعنی: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم - مهور می باشد. آنها را مردی از آل محمد علیهم السلام می گرداند. اگر آنها در مشرق زمین بجنبند، بوی آنها مانند مشک اذفر، در مغرب زمین یافت می شود. و بیم آنها یک ماهه راه در پیش روی آنها بر دلهای دشمنان می نشیند. و پسران سعد سقاء در کوفه باقی می مانند؛ در حالتی که خونخواهی پدرانشان می کنند، و ایشان پسران فاسقانند. در آن جا می مانند تا وقتی که لشکر امام حسین علیه السلام برایشان هجوم می کنند. و لشکر امام حسین علیه السلام و پسران سعد می خواهند به همدیگر پیشی نمایند، گویا که ایشان مانند دو اسب گرو بندی اند در حالتی که لشکر امام حسین علیه السلام ژولیده مو و غبار آلوده، و صاحبان اسبهای خسته و اشتران پیرند. آن حضرت گریه کنان، پای خود را بر زمین می زند و می فرماید که: بعد از این روز، در هیچ

مجلس خیر نیست. بعد از آن به درگاه الهی عرض می کند که: پروردگارا! ما توبه کنندگان و خشوع و خضوع کنندگان و رکوع و سجودکنندگانیم. پس ایشان آن ابدالند که خدای عزوجل ایشان را وصف نموده می فرماید:

﴿ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: خدای تعالی، توبه کنندگان و پاکان را دوست می دارد، و پاکان از آل محمد ﷺ امثال توبه کنندگانند.

و مردی از اهل نجران که راهب است، خروج می کند و دعوت امام ﷺ را قبول می نماید. پس او اول کسی می باشد از طایفه نصاری که دعوت امام حسین ﷺ را قبول می نماید، و صومعه خویش را خراب می کند، و خاچش را خورد می نماید، و با غلامان و ضعیفان خلائق و با سواره‌ها بیرون می رود. پس با بیرقهای هدایت به سمت نخيله می روند، و مجمع همه خلائق در روی زمین در فاروق می باشد، و آن راه امیر المؤمنین ﷺ است در میان فرات واقع شده. و در این روز در میان مشرق و مغرب، سه هزار نفر از یهود و نصارا کشته می شوند. پس بعضی از ایشان بعضی دیگر را به قتل می رسانند، و در این روز تاویل این آیه ظاهر می شود:

﴿ فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيداً خَامِئِينَ ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: همه اوقات ادعای ایشان این شود تا اینکه گردانیدیم ایشان را با شمشیر برنده و در زیر سایه شمشیر کشته و خاموش نمودیم.

و از طایفه بنی اشهب مردی بدخشم و بدنگاه باقی می ماند، با پاره‌ای از خلائق که از پدر او نیستند - یعنی: با وی قرابت و خویشی ندارند - و او با ایشان می گریزد، تا اینکه به سبطری و آن نام دهی است در دمشق می آیند. در حالتی که به درختی پناه می برند. پس در این روز تاویل این آیه ظاهر خواهد شد:

۱ - سوره بقره: آیه ۲۲۲.

۲ - سوره انبیاء: آیه ۱۵.

﴿ فَلَمَّا أَحْسَبُوا بِأَسْنَانَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ \* لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِينِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْئَلُونَ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: ایشان وقتی که شدت جنگ را می‌بینند، ناگاه از آن می‌گریزند. نگریزید و برگردید بسوی اموال و نعمتهایی که به سبب آنها طغیان نموده بودید و بسوی مسکنهای خود. امید هست که سؤال کرده شوید. و مسکنهایشان عبارت است از خزینه‌هایی که از اموال مسلمانان به طریق قهر و غلبه فراهم آورده‌اند. و در این روز به ایشان فرو رفتن و سنگسار کردن و مسخ شدن می‌رسد. پس تأویل این آیه در این روز ظاهر و آشکار می‌شود:

﴿ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: آنها از ظالمان و ستمکاران دور نیست.

و نداکننده‌ای در ماه رمضان از سمت مشرق در وقت طلوع آفتاب ندا می‌کند که: ای اهل هدایت! جمع شوید، و نداکننده‌ای بعد از غروب آفتاب از سمت مغرب ندا می‌نماید که: ای اهل باطل! جمع شوید. و در فردای آن روز وقت ظهر بعد از آنکه نور آفتاب از آن گرفته می‌شود و قرصش سیاه و تاریک می‌ماند، این ندای دوم باز می‌رسد، و در روز سوم در میان حق و باطل با خروج دابة الارض فرق گذاشته می‌شود و طایفه روم به سمت قریه‌ای که در کنار دریا در نزد غار اصحاب کهف است رو می‌آورند. در آن حال خدای تعالی اصحاب کهف را زنده گردانیده و بسوی اهل روم برمی‌انگیزاند. نام یکی از اصحاب کهف ملیخا و دیگری کمسلمینا است، و ایشانند آن شاهدان که قائم (عج) را تسلیم و قبول می‌کنند.

پس آن حضرت یکی را از اصحاب کهف به سمت روم می‌فرستد. پس او نمی‌تواند کاری بکند. بعد از آن دیگری را می‌فرستد. او با فتح و نصرت برمی‌گردد. پس تأویل این

۱ - سوره انبیاء: آیه ۱۲ و ۱۳.

۲ - سوره هود: آیه ۸۳.

آیه در این روز ظاهر می شود:

﴿وَلَهُ اسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: آنان که در آسمانها و زمینها، با میل و رغبت یا به اکراه به خدا اسلام می آورند. بعد از آن خدای تعالی از هرامت جماعتی را زنده می گرداند، تا اینکه بنماید به ایشان چیزها را که به ایشان وعده شده بود، پس در این روز تأویل این آیه ظاهر خواهد گشت:

﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: روزی می شود که از هرامت، جماعتی را از آنان که آیات ما را تکذیب می کنند زنده می گردانیم، پس دلهای ایشان مضطرب می شوند.

و صدیق اکبر با بیرق هدایت و ذوالفقار و شریعه آب می رود تا اینکه دوبار در زمین هجرت فرد می آید و آن جا کوفه است. پس مسجد آن جا را خراب می کند و به طرز بناء اولش آن را می سازد، و مثنوی آن را از خانه های جباران و ستمکاران خراب می کند. بعد از آن به سمت بصره می رود تا اینکه به دریای آن جا نزدیک می شود، و با وی می باشد تا بوبت سکینه با تابوت شهاده و عصای موسی عليه السلام. پس خود را بر دریا می زند، و در بصره با شدت و سختی نفسی می کشد. پس آن جا می گردد دریا گرداگرد می شود در آن جا جای نمی ماند مگر مسجدش که مانند سینه کشتی می باشد در توی آب.

بعد از آن به حرورا و آن نام قصبه ای است در مملکت خوارزم، می رود تا اینکه آن جا را می سوزاند و از باب بنی اسد بیرون آمده، تا اینکه در میان قبیله ثقفی که زارعان فرعونند به شدت آه می کشد. بعد از آن به مصر می رود، پس به بالای آن جا می رود و به خلائق خطبه می خواند پس عدل در روی زمین منتشر می شود و آسمان باران خود و درختان میوه های خود و زمین نباتات خود را می دهد، و زمین برای اهل خود مزین

۱ - سوره آل عمران : آیه ۸۳.

۲ - سوره نمل : آیه ۸۳.

می شود، و حیوانات وحشی در امن می باشند حتی مانند چهارپایان خلاق در یک طرف زمین می ایستند - یعنی: از آدمیان نمی گریزند - و علم به دل‌های مؤمنان انداخته می شود. پس مؤمن به طرزی عالم می شود که به علم برادر دینی خود محتاج نمی باشند. پس در این روز تأویل این آیه ظاهر خواهد شد:

﴿يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعْتِهِ﴾ (۱)

یعنی: خدای تعالی همه را از وسعت خود بی احتیاج می گرداند.

و زمین برای او خزینه‌های خود را بیرون می آورد، و قائم (عج) به خلاق می فرماید که: بخورید گوارا باد بر شما در عوض عسرتی که در زمان گذشته بر شما گذشت. پس مسلمانان در آن روز از جهت دین، اهل صوابند نه اهل خطا، برای ایشان در سخن گفتن اذن داده می شود. پس تأویل این آیه در آن روز ظاهر می شود:

﴿وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾ (۲)

یعنی: امر پروردگار تو، یعنی: قائم (عجل الله تعالی فرجه) و ملائکه صف صف می آیند پس خدای تعالی در این روز از خلاق قبول نمی کند، مگر دین حق خود را، آگاه شوید که مر خدا راست دین خالص. پس در این روز تأویل این آیه ظاهر و آشکار خواهد شد:

﴿أَوْلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ \* وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ \* قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيْمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ \* فَاعْرَضْ عَنْهُمْ \* وَأَنْتَظِرُ إِنَّهُمْ مُنْتَظَرُونَ﴾ (۳)

یعنی: آیا ندیدند که ما آب را بسوی زمین مرده می راندیم، و به سبب آن زراعتی از

۱ - سوره نساء: آیه ۱۳۰.

۲ - سوره فجر: آیه ۲۲.

۳ - سوره سجده: آیه ۲۷ - ۳۰.

زمین بیرون می آوردیم که چهارپایان ایشان و خود ایشان از آن می خوردند. آیا این نعمت ما را نمی بینند و نمی فهمند و می گویند که: این فتح کی خواهد شد! اگر شما راست گویان باشید، بگو یا محمد که در روز فتح به آنان که کافر شده اند ایمان فایده نمی بخشد و به ایشان یاری کرده نمی شود، پس از ایشان رو بگردان و منتظر باش بدرستی که ایشان منتظرند.

پس قائم (عج) از وقت خروجش تا روز وفاتش، از سیصد سال بیشتر و از سیصد و ده سال کمتر در دنیا درنگ می کند، و عدد اصحابش سیصد و سیزده نفر می باشد. از ایشان نه نفر از بنی اسرائیل می باشد، و هفتاد نفر از جن، و سوای ایشان دویست و سی سه نفر دیگر است که از ایشان است. آن هفتاد که برای پیغمبر ﷺ غضبناک شدند، در وقتی که مشرکان قریش بر آن حضرت هیجان و خروج نمودند، و ایشان از رسول خدا ﷺ خواهش نمودند که به ایشان اذن جهاد دهد. پس آن حضرت به ایشان اذن داد، در آن حال این آیه نازل گردید:

﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: آنان که ایمان آورده و عمل صالح کرده و خدا را بسیار یاد نموده اند، و بعد از آنکه مظلوم شده اند نصرت یافته و غالب آمده اند، و بعد از این می دانند آنان که ستم کرده اند که به کدام جایگاه خواهند برگشت.

و بیست نفر از اهل یمن می باشد، از جمله ایشان مقداد بن اسود می باشد. و دویست و چهارده نفر از آنانند که در کنار دریا در نزدیکی عدن بودند که بعد از آن رسول خدا ﷺ پیغامی به ایشان فرستاد که اسلام را قبول بکنید. ایشان تسلیم نموده به خدمت رسول خدا ﷺ آمدند و اسلام را قبول نمودند.

و از مردمان گم نام و بی نشان هزار و هشتصد و هفده نفر می باشند، و از ملائکه



چهل هزار نفر از جمله ایشان سه هزار نفر از ملائکه مسومین، و پنج هزار نفر از ملائکه مردفین باشند.

پس همه اصحاب آن حضرت چهل و هفت هزار و صد و سی نفر می باشد. از جمله ایشان نه نفر رؤسا می باشند. با هر یکی از این رؤسا ملائکه چهار هزار نفر از جن و انس می باشند، به قدر عدد اصحاب بدر. پس آن حضرت با ایشان به جهاد منافقان می ایستد و با ایشان خدای تعالی به او یاری می کند، و با ایشان او را بر دشمنان غالب می گرداند، و بسبب ایشان روی زمین طراوت و زینت می گیرد.<sup>(۱)</sup>

**مؤلف گوید که:** این خطبه را چنان که در کتب یافتم نوشتم، و در آن نقصان پاره‌ای حروف و کلمات هست.

بعد از آن گوید که: این خطبه را چنان که در اصل نسخه بدین گونه غیر صحیح و محرّف یافتم، و بعضی فقرات آن را از بعضی کتابهای بعضی اصحاب ما و از اخبار دیگر تصحیح نمودم. صاحب کتاب - یعنی: حسن بن سلیمان - در کتاب مختصر البصائر خود به ستم و غلط بودن آن اعتراف نموده، با وجود این ممکن است منتفع شدن با بسیاری از قاعده‌های آن از این جهت آن را در این کتاب نقل کردم. با وجود این از فضل خدای تعالی امیدوارم که نسخه‌ای برساند که تصحیح این خطبه با آن نسخه ممکن باشد، و بسیاری از فقرات این خطبه در باب علامات ظهور آن حضرت گذشت.

مترجم گوید: چون که نسخه خطبه چنان که مؤلف فرموده، غلط بود، از این جهت ترجمه چند فقره را که معلوم نشد ترک نمودم.

کلینی در کتاب کافی، از حسین بن محمد، و محمد بن یحیی، ایشان از محمد بن سالم بن ابی سلمه، او از حسن بن شاذان واسطی روایت نموده، او گفته که: به خدمت امام رضا علیه السلام مکتوبی نوشتم و در آن از جفا و ناسازگاری اهل واسط و از تعدی ایشان درباره من شکایت کردم، ایشان جماعتی بودند از طایفه عثمانیه که به من اذیت و آزار

می‌کردند، آن حضرت به خط خود در جواب نوشت که: «خدای تعالی از دوستان ما عهد و پیمان گرفته که در ایام دولت باطله، صبر نمایند. پس به حکم پروردگار خود صبر کن. اگر آقای خلائق قیام نماید هر آینه ایشان گویند:

﴿ يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: ای وای بر ما چه کس ما را از خوابگاه مان برانگیخت و بیدار کرده، در آن حال خدای تعالی می‌فرماید که: نخوابیده بودید، مرده بودید حالا زنده شده‌اید، این چیزی است که خدای تعالی وعده نموده پیغمبران آن را راست گفته‌اند.<sup>(۲)</sup>

در تفسیر علی بن ابراهیم «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ» یعنی: «زمانی که وعده آخرت رسید، یعنی: قیام قائم (عج): «لِيُسْرُوا وِجْوهَكُمْ» یعنی: برای اینکه روهای شما را سیاه کند:

﴿ وَلْيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ ﴾<sup>(۳)</sup>

یعنی: اینکه رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین عليه السلام و اصحاب او به مسجد داخل شوند، چنان که در زمان اول داخل شدند.<sup>(۴)</sup>

در کتاب مذکور ﴿ حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ ﴾<sup>(۵)</sup>

یعنی: «تا وقتی که ببینند چیزی را که به ایشان وعده داده شده، یعنی: قائم (عج) و امیرالمؤمنین عليه السلام ببینند.»

در تفسیر عیاشی از صالح بن سهل، او از صادق عليه السلام در خصوص قول خدای تعالی: ﴿ ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ ﴾<sup>(۶)</sup> روایت نموده که آن حضرت فرمود که:

۱ - سوره بس: آیه ۵۲.

۲ - کافی، ج ۸، ص ۲۴۷، ح ۳۴۶.

۳ - سوره اسراء: آیه ۷.

۴ - تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۱۴، در تفسیر سوره اسری.

۵ - سوره مریم: آیه ۷۵.

۶ - سوره اسراء: آیه ۶.

«خروج امام حسین علیه السلام در رجعت با هفتاد نفر است از اصحاب خود که با وی کشته شدند. در سرهایشان طاس کلاه‌های دو رو می‌باشد که در آنها طلا بکار برده شده، تا آخر آن حدیث که در باب آیاتی که به قائم (عج) تأویل شده مذکور گردید.»<sup>(۱)</sup>

شیخ مفید در کتاب «ارشاد» از مسعدة بن صدقه، او از صادق علیه السلام او از امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود که: «من آقای پیرانم، و در من شیوه‌ای هست از ایوب علیه السلام بعد از این خدای تعالی اهل و طایفه مرا برای من جمع می‌کند چنان که پراکنده شدگان یعقوب علیه السلام را برای او فراهم آورد، و این در وقتی می‌باشد که شیعه با هم اختلاف نمایند و شماها بگویند که: او - یعنی: قائم (عج) - مرده یا هلاک گردیده، تا آخر آن حدیث که در باب خبر دادن، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در خصوص قائم (عج) مذکور گردید.»<sup>(۲)</sup>

کتاب «مختصر البصائر» از سعد، او از احمد بن محمد و عبدالله بن عامر بن سعد، او از محمد بن خالد، او از شمالی روایت نموده، او گفته که: باقر علیه السلام فرمود که: امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرموده است که: «هر که می‌خواهد که با تابعان دجال قتال و جهاد نماید، هر آینه قتال بکند با آنان که بر قتل عثمان و خوارج نهروان گریه می‌کنند. زیرا که هر که بمیرد در حالتی که اعتقادش این باشد که عثمان با ظلم و ستم کشته گردید، هر آینه به حالتی مرده است که خدا از او ناراضی و بر او غضب کرده، و هر آینه چنین کس، زمان دجال را در نمی‌یابد.

در آن حال مردی عرض کرد که: یا امیر المؤمنین! اگر کسی پیش از قصه عثمان وفات کند چگونه می‌باشد؟ فرمود که: از قبرش برانگیخته می‌شود تا اینکه به مظلوم بودن عثمان اعتقاد نکند، هر چند که بینی او به خاک مالیده شود.»<sup>(۳)</sup>

۱ - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۱، در تفسیر سوره اسری.

۲ - ارشاد شیخ مفید، ص ۱۴۵.

۳ - مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۰.

شیخ صدوق در کتاب «علل الشرایع» از ماجیلویه، او از عمش، او از برقی، او از پدرش، او از محمد بن سلیمان، او از داود بن نعمان، او از عبدالرحیم قصیر روایت نموده، او گفته که: باقر علیه السلام فرمود که: «آگاه شوید! اگر قائم ما قیام نماید حمیراء - یعنی: عایشه - زنده گردانیده می شود تا اینکه آن حضرت به او تازیانه حدّ بزند تا اینکه از وی برای فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله انتقام بگیرد. تا آخر حدیثی که در باب سیرت قائم (عج) مذکور گردید.»<sup>(۱)</sup>

شیخ مفید در کتاب «ارشاد» آورده که عبدالکریم خثعمی از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود: «وقتی که قیام قائم ما نزدیک گردید در ماه جمادی الآخر و ده روز از ماه رجب، بر خلائق بارانی می باشد که مانند آن را ندیده می باشند. پس خدای تعالی به سبب آن باران گوشتها و بدنهای مؤمنان را در قبرهایشان می رویاند. گویا که ایشان را می بینم که از سمت جُهَنَنه رو می آورند، در حالتی که موهای خودشان را می تکانند، از گرد و خاک پاک گردد.»<sup>(۲)</sup>

ابو علی در کتاب «اعلام الهدی» و شیخ مفید در کتاب «ارشاد» ذکر نموده اند که: مفضل بن عمر از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «خروج می کند با قائم (عج) از پشت کوفه بیست و هفت نفر مرد از قوم موسی آنچنانی که خلائق را بسوی حق رهنمایی می کردند و با حق و راستی عدالت می ورزیدند چنان که خدای تعالی در وصف ایشان فرمود: ﴿يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَسْعَدُونَ﴾<sup>(۳)</sup> و هفت نفر از اصحاب کهف، و یوشع بن نون و سلمان و ابو دجانة انصاری و مقداد و مالک اشتر، پس ایشان در خدمت آن حضرت یاران و حکام او می باشند در شهر.»<sup>(۴)</sup>

۱ - علل الشرایع ج ۲، ص ۵۸۰، ح شماره ۱۰ باب نوادر العلل .

۲ - ارشاد شیخ مفید، ص ۳۶۳ .

۳ - سوره اعراف: آیه ۱۵۹ .

۴ - اعلام النوری، ص ۴۶۴، صفت القائم و حلیته، و ارشاد شیخ مفید، ص ۳۶۵ .

در «تفسیر عیاشی» از مفضل، مثل این حدیث به اندک تفاوت نقل نموده و سابقاً گذشته. (۱)

محمد بن ابراهیم در کتاب «الغیبه» از احمد بن محمد بن سعید، او از یحیی بن زکریا، او از یوسف بن کلیب، او از ابن بطاینی، او از ابن حمید، او از ثمالی، او از باقر رضی الله عنه روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «اگر قائم آل محمد صلی الله علیه و آله خروج نماید، هر آینه خدای تعالی با ملائکه به او یاری می‌کند، و اول کسی که به او بیعت نماید رسول خداست، و امیر المؤمنین علیه السلام در بیعت نمودن دومی می‌باشد، تا آخر حدیثی که پیشتر گذشت.» (۲)

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از سعد، او از حسن بن علی زیتونی و حمیری، ایشان از احمد بن هلال، او از ابن محبوب، او از رضا رضی الله عنه در حدیثی طولانی خود که در خصوص علامات ظهور قائم (عج) است، روایت نموده که آن حضرت فرموده که: «صدای سوّم که از آسمان می‌رسد بدین نهج است که خلاق بدنی می‌بینند که در سمت قرص آفتاب ظاهر گشته، در آن حال صدا می‌رسد که: این امیر المؤمنین علیه السلام است، برای هلاک نمودن ستمکاران رو آورده.» (۳)

محمد بن ابراهیم در کتاب «الغیبه» از محمد بن همّام، او از احمد بن مابنداد و حمیری، ایشان از احمد بن هلال مثل این روایت نموده.

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از فضل، او از محمد بن علی، او از جعفر بن بشیر، او از خالد بن ابی عماره، او از مفضل بن عمر روایت نموده، او گفته که: ما صحبت قائم (عج) را می‌کردیم و می‌گفتیم که: هر که از اصحاب ما وفات کند، هر آینه به ظهور آن حضرت منتظر می‌باشد. در آن حال صادق صلی الله علیه و آله به ما فرمود که: «چون قائم (عج) قیام

۱ - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲، ح ۹۱، در تفسیر سوره اعراف.

۲ - غیبت نعمانی، ص ۲۳۴، باب ۱۳، ح ۲۲.

۳ - غیبت شیخ طوسی، ص ۴۳۹، ح ۴۳۱، علامت ظهور الحجّة.

می‌نماید، در سر قبر مؤمن می‌آیند و به او می‌گویند که: ای مؤمن! صاحبت ظهور نموده، اگر می‌خواهی که در خدمت او باشی بباش، و اگر می‌خواهی که در کرامت و نعمت پروردگار خود بمانی بمان.»<sup>(۱)</sup>

شیخ صدوق در کتاب «من لا یحضره الفقیه» از علی بن احمد بن موسی و حسین بن ابراهیم بن احمد کاتب، ایشان از محمد بن ابی عبدالله کوفی، او از محمد بن اسماعیل برمکی، او از موسی بن عبدالله نخعی، او از امام علی النقی رضی الله عنه در زیارت جامعه روایت نموده و زیارت را ذکر کرده تا اینکه گفته:

«وَجَعَلَنِي مِمَّنْ يَقْتَضُ اثَارَكُمْ وَيَسْئَلُكُمْ سُبُلَكُمْ وَيَهْتَدِي بِهَدَاكُمْ وَيُحْشِرُ فِي زُمْرَتِكُمْ وَيَكْرُرُ فِي رِجْعَتِكُمْ وَيُمَلِّكُ فِي دَوْلَتِكُمْ وَيُشَرِّفُ فِي عَافِيَتِكُمْ وَيُمْكِّنُ فِي أَيَّامِكُمْ وَتَقَرُّ عَيْنُهُ غَدًا بِرُؤُوسِكُمْ.»

یعنی: خداوند کردگار بگرداند مرا از آنان نماید که پیروی شما می‌باشند، و در راههای شما، راه می‌روند، و به هدایت شما راه می‌یابند، و در جریده شما محشور می‌شوند، و در زمان رجعت شما رو می‌آورند، و در ایام دولت شما به ملک و ریاست می‌رسند، و در ایام عافیت شما شرافت می‌یابند، و در عصر دولت شما تمکین و قدرت می‌یابند، و چشمهایشان فردا با دیدن شما روشن می‌باشد.

و در زیارت وداع چنین وارد شده:

«وَمَكَّنِي فِي دَوْلَتِكُمْ وَأَخْيَانِي فِي رِجْعَتِكُمْ.»

یعنی: مرا در ایام دولت شما متمکن و صاحب قدرت نماید، و مرا در ایام رجعت شما زنده گرداند.»<sup>(۲)</sup>

شیخ طوسی در کتاب «تهذیب» از صدوق مثل این حدیث را روایت کرده.<sup>(۳)</sup>

۱ - غیبت شیخ طوسی، ص ۴۵۸، ج ۴۷۰، علائم الظهور.

۲ - من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۵ و ۶۱۷، طبع جامعه مدرسین.

۳ - تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۹۹ و ۱۰۱، طبع دارالکتب.

در کتاب مذکور، از جماعتی از اصحاب ما، ایشان از هارون بن موسی تلعبیری، او از محمد بن علی بن معمر، او از علی بن محمد بن مسعدة و حسن بن علی بن فضال، ایشان از سعدان بن مسلم، او از صفوان بن مهران جمال، او از صادق علیه السلام در زیارت اربعین، این فتره را روایت نموده:

«واشهد اني بكم مؤمن وبايا بكم موقن بشرايع ديني وخواتيم عملي.»

یعنی: «شهادت می دهم به اینکه من به شما ایمان آورده‌ام، و با شریعت دین خود و خاتمه عمل از جمله یقین کنندگانم به رجعت شما.»<sup>(۱)</sup>

شیخ صدوق در کتاب «من لا یحضره الفقیه» آورده که صادق علیه السلام فرمود: «کسی که به رجعت ما اعتقاد نکند و متعه را که در شریعت ماست، حلال نداند، از ما نیست.»<sup>(۲)</sup> کلینی در کتاب «کافی» از جماعتی، ایشان از سهل بن زیاد، او از محمد بن سلیمان دیلمی، او از پدرش، او از ابی بصیر روایت نموده، او گفته که: به خدمت صادق علیه السلام این آیه را خواندم:

﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾<sup>(۳)</sup>

یعنی: با جد و جهد، به خدا سوگند یاد نمودند که هر آینه خدا زنده نخواهد نمود کسی را که مرده است. آری زنده خواهد گردانید، این وعده‌ای است حق که خدا در خصوص وی نموده لیکن بسیاری از خلائق آن را نمی دانند. ابی بصیر گوید که: آن حضرت به من فرمود که: «یا ابا بصیر! در خصوص این آیه چه می گویی؟ عرض کردم: مشرکان گمان می کنند و برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوگند یاد می کنند که خدای تعالی مردگان را زنده نخواهد کرد. فرمود که: خسران و زیان باد کسی را که آن را می گوید،

۱ - مدرک پیشین، ص ۱۱۴، زیارة الاربعین، در باب زیادات.

۲ - من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۵۸، ب ۴۵۵، ح ۱.

۳ - سوره نحل: آیه ۳۸.

از ایشان بپرس که آیا مشرکان به خدا سوگند می‌خورند یا به لات و عزی؟ عرض کردم که: فدای تو شوم پس آن را به من بیان فرمای. فرمود: یا ابا بصیر! چون قائم ما (عج) قیام نماید هر آینه قومی را از شیعه ما که سر قبضه شمشیرهایشان را بر دوشهایشان انداخته، به خدمت آن حضرت می‌فرستد. پس این خبر به قومی از دشمنان ما می‌رسد. پس ایشان گویند که: فلان و فلان و فلان از قبرهای ایشان برانگیخته شدند و نزد قائم اند (عج). پس این خبر به قومی از دشمنان ما می‌رسد، ایشان گویند: ای گروه شیعه! شما چه بسیار دروغگو هستید، این دوست شماست که ظاهر شده، شما در خصوص آن دروغ می‌گویید. نه به خدا سوگند یاد می‌کنم هر آینه این اشخاص زنده نشده‌اند و بعد از این هم تا روز قیامت زنده نخواهد شد. پس خدای تعالی گفته ایشان را حکایت نموده فرمود:

«وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مِنْ يَمُوتَ.»<sup>(۱)</sup>

در تفسیر عیاشی از ابی بصیر مثل این را روایت نموده.<sup>(۲)</sup>

**مؤلف گوید که:** سید در کتاب «سعد السعود» از کتاب «ما نزل من القرآن فی اهل

البيت» که تألیف منید رضی الله عنه است. از ابن ابی هراسه، او از ابراهیم بن اسحاق، او از عبدالله بن حمّاد، او از ابی بصیر او از باقر و صادق رضی الله عنهما مثل این را روایت نموده.

کلینی در کتاب «کافی» از عدّه، او از ابن شمون، او از اصم، او از عبدالله بن قاسم بطل، او از صادق رضی الله عنه در خصوص این آیه روایت نموده:

﴿ وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ ﴾<sup>(۳)</sup>

یعنی: در قرآن به بنی اسرائیل - یعنی: بنی امیه - می‌رسانیدیم که شما در روی زمین دوباره مفسده خواهید کرد. آن حضرت فرمود که: «یکی از این دو مفسده قتل علی بن

۱ - کافی ج ۸، ص ۵۰، ح ۱۴.

۲ - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۹، ح ۲۶.

۳ - سوره اسراء: آیه ۴.



ابی طالب علیه السلام است، و دیگری شهادت امام حسن علیه السلام «وَلْتَعْلَنَّ عَلَوًا كَبِيرًا» یعنی: هر آینه طغیان خواهید کرد طغیان بزرگی. آن حضرت فرمود که: مراد از طغیان، قتل امام حسین علیه السلام است «وَاِذَا جَاءَ وَعْدُ اُولِيهَا» یعنی: چون وقت خونخواهی امام حسین علیه السلام می‌رسد: «بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا اُولِي بَاسٍ شَدِيدًا» یعنی: برمی‌انگیزانند بر شما بندگان خود را که صاحب جنگ شدیدند، پس ایشان میان شهرها را می‌گردند و تفحص می‌نمایند. آن حضرت فرمود که: مراد از عباد، قومی اند که خدای تعالی ایشان را پیش از خروج قائم (عج) برمی‌انگیزاند، پس ایشان احدی را از قاتلان آل محمد علیهم السلام نمی‌گذارند، مگر اینکه او را به قتل می‌رسانند «وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا» یعنی: خروج قائم (عج) وعده‌ای است که به ظهور خواهد رسید.

«ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكِرَّةَ عَلَيْهِمْ.»

یعنی: بعد از آن بر می‌گردانیم خروج کردن را بر روی بنی امیه برای شما قرار می‌دهیم. آن حضرت فرمود که: امام حسین علیه السلام با هفتاد نفر از اصحاب خود که طاس کلاه‌های مذہب و دورو در سر گذاشته خروج می‌کند، به خلائق می‌گویند که: این مرد حسین علیه السلام است که خروج نموده، تا اینکه مؤمنان در حق او شک نکنند و بدانند که او دجال و شیطان نیست، و جناب حجت قائم (عج) در میان ایشان می‌باشد. وقتی که معرفت امام حسین علیه السلام در دل‌های مؤمنین مستقر گردید، آنگاه قائم وفات می‌کند. و کسی که آن حضرت را غسل می‌دهد و به او کفن و حنوط می‌کند و او را به لحد می‌سپارد، امام حسین علیه السلام می‌باشد. اینها را به وصی پیغمبر نمی‌کند مگر وصی.<sup>(۱)</sup>

شیخ طوسی در «مصباح متہجد» ذکر نموده که جماعتی برای ما از ابی عبد اللہ محمد بن احمد بن عبد اللہ بن قضاة بن صفوان بن مہران جمال، او از پدرش، او از جدش صفوان روایت نموده، او گفته که: «از صادق علیه السلام در خصوص زیارت آقای ما امام حسین علیه السلام اذن طلبیدم، و از آن حضرت خواش نمودم به من بیاموزد که زیارت آن

حضرت را چگونه به عمل بیاورم، و حدیث را ذکر نموده تا این جا که آن حضرت در زیارت فرمود:

«واشهد الله وملائكته وانبيائه ورسوله اني بكم مؤمن وبايا بكم موقن بشرايع ديني وخوااتم عملي.»

یعنی: خدا را و ملائکه و پیغمبران او را شاهد می‌گیرم به اینکه من به شما ایمان آورده‌ام، و با شریعت دینم و خاتمه عملم به رجعت یقین کننده‌ام.<sup>(۱)</sup>  
در کتاب مذکور، زیارت جناب عباس بدین نهج وارد شده:

«انني بكم مؤمن وبايا بكم من المومنين.»

یعنی: بدرستی که به شما و به رجعت شما، از جمله مؤمنین هستم.<sup>(۲)</sup>  
علی بن طاووس در کتاب «مصباح الزائر» و سایر کتابهایش، و شیخ طوسی در کتاب «مصباح متعجد» زیارتی ذکر نموده که آن را از ابن عیاشی روایت کرده گفته: «خیر بن عبدالله از حسین بن روح نقل نموده، او گفته که: هر کدام از مشاهد مشرفه را که بخواهی در ماه رجب زیارت کنی، وقتی که داخل روضه می‌شوی بدین نهج می‌گویی، زیارت را ذکر نموده تا اینکه گفته:

«ويرجعني من حضرتكم خير مرجع الى جناب محرع، موسع ودعة ومهل الى حين الاجل، وخير مصير ومحل في النعيم الازل والعيش المقتبل ودوام الاكل وشرب الرحيق والسلسيل وعسل ونهل لا سام منه ولا ملل، ورحمة الله وبركاته وتحياته، حتى العود الى حضرتكم والفوز في كرتكم.»

یعنی: خدای تعالی مرا به بهترین برگشتنی از آستانه شما برگرداند بسوی مرغزارهای پر علف و نعمت فراوان و استراحت و رفق و نرمی تا وقت رسیدن اجل، و مرا برگرداند به بهترین منزلی و مقامی در نعمت ازل - یعنی: نعمت آخرت و عیش تازه -

۱ - مصباح المتعجد، فی اعمال ذوالحجّة، ص ۷۱۷، در باب زیارت مطلقه امام حسین علیه السلام.

۲ - مذکرک پیشین، ص ۷۲۵.

و مرا از آستانه‌ای برگرداند به طرزی که دائمی باشد برای من اکل و آشامیدن رحیق - یعنی: شراب ناب - و سلسبیل و بارها آشامیدن و اوّل دفعه آشامیدن آب را به نوعی که به سبب آن خستگی و ملالت برای من رونیاورد، و رحمت و برکتها و تحیات خدا بر شما باد تا وقتی که به آستانه شما برگردم، و در زمان رجعت شما رستگار شوم.»<sup>(۱)</sup>

علی بن طاووس در کتاب «اقبال الاعمال» و شیخ طوسی در کتاب «مصباح متهجّد» ذکر کرده‌اند که به ابی قاسم بن علاء همدانی وکیل امام حسن عسکری علیه السلام نوشته‌ای درآمد بدین مضمون:

«انّ مولانا الحسین علیه السلام ولد یوم الخمیس لثلاث خلون من شعبان فصمه وادع فیه بهذا الدعاء.»

یعنی: آقای ما امام حسین علیه السلام در روز پنج‌شنبه سوّم ماه شعبان متولد گردیده، آن روز را روزه گیر و در آن روز این دعا بکن و دعا را ذکر نموده تا قول آن حضرت:

«وَسَيِّدِ الْأُسْرَةِ، الْمَمْدُودِ بِالنُّصْرَةِ يَوْمَ الْكُرَّةِ الْمُعْوَضِ مِنْ قَتْلِهِ، أَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ نَسْلِهِ وَالشِّفَاءَ فِي تُرْبَتِهِ وَالْفَوْزَ مَعَهُ فِي أَوْبَتِهِ، وَالْأَوْصِيَاءَ مِنْ عِثْرَتِهِ بَعْدَ قَائِمِهِمْ وَغَيْبَتِهِ، حَتَّى يُدْرِكُوا الْأَوْتَارَ وَيَثَارُوا الثَّارَ، وَيُرْضُوا الْجَبَّارَ، وَيَكُونُوا خَيْرَ أَنْصَارٍ» تا قول آن حضرت: «فَنَحْنُ عَائِدُونَ بِقَبْرِهِ نَشْهَدُ تُرْبَتَهُ، وَنَنْتَظِرُ أَوْبَتَهُ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.»

یعنی: آقای آنچنانی که در روز رجعت با نصرت الهی امداد کرده شده است، و به کشته شدنش عوض داده شده اینکه خدای تعالی ائمه را در نسل و ذریه او، و شفا را در تربتش و رستگاری را با او در زمان رجعتش، و اوصیا را بعد از غیبت قائم (عج) ایشان در عترت وی قرار داده، تا اینکه از قاتلان آل محمد علیهم السلام خونخواهی بکنند و انتقام بگیرند و خدا را از خود راضی و خشنود نمایند و از بهترین یاری کنندگان باشند. پس ما به قبر مطهرش پناه برده‌ایم، و بر سر تربتش حاضر می‌شویم، و به رجعتش منتظر

می‌باشیم. ای پروردگار عالمیان! این دعا را مستجاب گردان.»<sup>(۱)</sup>

علی بن طاووس در «مصباح الزائر» در زیارت قائم (عجل الله تعالی فرجه) که در سرداب مبارک خوانده می‌شود، بدین نهج ذکر نموده:

«وَوَفَّقَنِي يَا رَبِّ لِلْقِيَامِ بِطَاعَتِهِ وَلِلثَوَىٰ فِي خِدْمَتِهِ، وَالْمَكْثِ فِي دَوْلَتِهِ، وَاجْتِنَابِ مَعْصِيَتِهِ، فَإِنَّ تَوْفِيقِي لِلَّهِمْ قَبْلَ ذَلِكَ فَاجْعَلْنِي يَا رَبِّ فِيمَنْ يَكُرُّ فِي رِجْعَتِهِ، وَيَمْلِكُ فِي دَوْلَتِهِ، وَيَتِمَكَّنُ فِي أَيَّامِهِ، وَيَسْتَظِلُّ تَحْتَ أَعْلَامِهِ، وَيُحْشَرُ فِي زُمْرَتِهِ، وَتَقَرُّ عَيْنُهُ بِرُؤْيَيْتِهِ.»

یعنی: پروردگارا! به من توفیق عطا بفرما تا اینکه به اطاعت و خدمت آن حضرت قیام و اقدام نمایم، و در ایام دولت او مگث و درنگ کنم، و از مخالفت وی بپرهیزم. پس پروردگارا! اگر مرا پیش از ظهور آن حضرت بمیرانی، پس ای پروردگار من! بگردان مرا از آنان بکن که در زمان رجعت او زنده شده رو می‌آورند، و در ایام دولتش به ریاست و سلطنت می‌رسند، و در عصر او صاحب مکننت و قدرت می‌گردند، و در سایه بیرقهای او می‌باشند، و در جریده او محشور می‌شوند و چشمهایشان به دیدنش پر نور و دلهایشان مسرور می‌باشد.»<sup>(۲)</sup>

علی بن طاووس در کتاب «مصباح الزائر» از جناب جعفر بن محمد صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «هر که چهل صباح با این عهدنامه به درگاه الهی دعا نماید، هر آینه خدای تعالی او را در وقت ظهور، از قبرش بیرون می‌آورد، و در عوض هر کلمه آن هزار حسنه به او عطا می‌فرماید، و هزار سیئه از نامه عملش محو می‌نماید.»

۱ - مدرک پیشین، ج ۳، ص ۳۰۳ - ۳۰۴، فی اعمال شهر شعبان، مصباح المتبجد، ص ۸۲۶ - ۸۲۷، فی اعمال شهر شعبان.

۲ - مصباح الزائر، ص ۴۲۴، الفصل ۱۷، فی زیارة صاحب الامر صلوات الله علیه.

وَأَنْ عَهْدِنَا مِنْهُ أَيْنَ اسْت:

«اللَّهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِيمِ، وَالْكَرْسِيِّ الرَّفِيعِ، وَرَبَّ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ، وَمُنْزِلَ التَّوْرَاتِ وَالْإِنْجِيلِ وَالزَّبُورِ، وَرَبَّ الظِّلِّ وَالْحَرُورِ، وَمُنْزِلَ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَرَبَّ الْمَلَائِكَةِ الْقَرَّبِينَ، وَالْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ، وَبِنُورِ وَجْهِكَ الْمُنِيرِ، وَمُلْكِكَ الْقَدِيمِ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي أَشْرَقَتْ بِهِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُونَ يَا حَيُّ قَبْلَ كُلِّ حَيٍّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ. اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَانَا الْإِمَامَ الْهَادِيَ الْمَهْدِي الْقَائِمَ بِأَمْرِكَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ عَنْ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ، فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا، سَهْلِهَا وَجَبَلِهَا، بَرِّهَا وَبَحْرِهَا وَعَنِّي وَعَنْ وَالِدِيَّ مِنَ الصَّلَوَاتِ زِنَةَ عَرْشِ اللَّهِ وَمِدَادَ كَلِمَاتِهِ، وَمَا أَحْصَاهُ عِلْمُهُ، وَأَحَاطَ بِهِ كِتَابُهُ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أُجَدِّدُ لَهُ فِي صَبِيحَةِ يَوْمِي هَذَا وَمَا عِشْتُ مِنْ أَيَّامِي عَهْدًا وَعَقْدًا وَبَيْعَةً لَهُ فِي عُنُقِي، لَا أَحُولُ عَنْهَا، وَلَا أَزُولُ أَبَدًا، اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَالذَّابِينَ عَنْهُ، وَالْمُسَارِعِينَ إِلَيْهِ فِي قِضَاءِ حَوَائِجِهِ، وَالْحَامِينَ عَنْهُ وَالسَّابِقِينَ إِلَى إِرَادَتِهِ، وَالْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ.

اللَّهُمَّ إِنَّ حَالَ بَيْتِي وَبَيْتِنَهُ الْمَوْتُ الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلَى عِبَادِكَ حَتْمًا، فَأَخْرِجْنِي مِنْ قَبْرِي، مُؤْتِرًا كَفْنِي، شَاهِرًا سَيْفِي، مُجَرِّدًا قَنَايَ، مُلَبِّيًّا دَعْوَةَ الدَّاعِي فِي الْحَاضِرِ وَالْبَادِي.

اللَّهُمَّ أَرِنِي الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ، وَالْعُرَّةَ الْحَمِيدَةَ، وَاكْحَلْ نَظْرِي بِنَظْرَةِ مَنْيَ إِلَيْهِ، وَعَجِّلْ فَرَجَهُ، وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ، وَأَوْسِعْ مَنْهَجَهُ، وَأَسْأَلُكَ بِمَحَجَّتِهِ، فَأَنْفِذْ أَمْرَهُ، وَأَشْدُدْ أَرْزَهُ، وَأَعْمُرْهُ اللَّهُمَّ بِهِ بِلَادَكَ وَأَخِي بِهِ عِبَادَكَ، فَإِنَّكَ قُلْتَ وَقَوْلِكَ الْحَقُّ ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾ (١).

فَأَظْهِرِ اللَّهُمَّ لَنَا وَلِيَّكَ، وَأَبْنُ بِنْتِ نَبِيِّكَ الْمُسَمَّى بِاسْمِ رَسُولِكَ حَتَّى لَا يَظْفَرَ بِشَيْءٍ مَنَ

الْبَاطِلِ إِلَّا مَرْقَهُ، وَيُحَقِّقُ الْحَقَّ وَيُحَقِّقُهُ، وَاجْعَلْهُ اللَّهُمَّ مَفْرَعًا لِمَظْلُومِ عِبَادِكَ، وَنَاصِرًا  
لِمَنْ لَا يَجِدُ لَهُ نَاصِرًا غَيْرَكَ، وَجُدِّدًا لِمَا عَطَّلَ مِنْ أَحْكَامِ كِتَابِكَ وَمُشِيدًا لِمَا وَرَدَ مِنْ  
أَعْلَامِ دِينِكَ وَسُنَنِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاجْعَلْهُ مِمَّنْ حَصَّنْتَهُ مِنْ بَأْسِ الْمُعْتَدِينَ.  
اللَّهُمَّ وَسِّرْ نَبِيَّكَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرُؤْيَيْتِهِ، وَمَنْ تَبِعَهُ عَلَى دَعْوَتِهِ، وَارْحَمْ  
إِسْتِكَانَتَنَا بَعْدَهُ، اللَّهُمَّ اكْشِفْ هَذِهِ الْغُمَّةَ عَنِ الْأُمَّةِ بِحُضُورِهِ، وَعَجِّلْ لَنَا ظُهُورَهُ، إِنَّهُمْ  
يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَتَرِيَهُ قَرِيبًا، الْعَجَلَ الْعَجَلَ يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ  
الرَّاحِمِينَ».

مضامین کلمات اعجاز آیات چنان است که: پروردگارا! آنچه‌ای که پروردگار نور  
بزرگ و کرسی بلند و پروردگار بحر مسجور - یعنی: دریای جوشان - و نازل کننده تورات  
و انجیل و زبور، و پروردگار سایه و تابش آفتاب یا پروردگار بهشت و دوزخ و نازل قرآن  
عظیم، و پروردگار ملائکه مقربین و انبیا و مرسلین.

پروردگارا! بدرستی از تو به حرمت وجه تو و نور وجه نورانیت و ملک قدیمت  
سؤال می‌کنم. ای زنده و ای قیوم! به حرمت نامت آنچه‌ای که آسمانها و زمینها را به  
سبب آن نورانی و روشن کرده‌ای، از تو سؤال می‌کنم؛ ای زنده‌ای که پیشتر از همه  
زنده‌گان معبود به حق نیست مگر تو.

پروردگارا! به مولای ما که پیشوا و رهنما و رهنمورده شده و قیام کننده است به امر  
تو صلوات خدا بر او و بر پدران پاک او باد، برسان از جانب همه مردان و زنان صاحب  
ایمان که در شهرهای مشرق زمین و مغرب زمین و هموارها و کوهها و بیابان و دریا  
سکنی دارند، و از من و از پدر و مادرم از صلوات و طلب رحمت بقدر وزن عرش خدا و  
مداد کلمات او، و هر قدری که علم خدا آن را شمرده و کتاب او به آن احاطه نموده.

پروردگارا! بدرستی من در صبح امروز و سایر ایام عمرم، برای آن حضرت تازه  
می‌کنم عهد و عقد و بیعتی را که برای آن حضرت در گردن من است. از آن هرگز  
بر نمی‌گردم و زایل نمی‌شوم. پروردگارا! مرا از جمله انصار و یاران آن حضرت

و دفع کنندگان شرّ دشمنان از او و از جمله شتاب کنندگان بسوی او در خصوص قضاء حوائجش، و از جمله حمایت کنندگان او و سبقت کنندگان بسوی اراده و خواهش او، و از جمله شهید شوندگان در پیش روی او بگردان.

پروردگارا! اگر حایل شود در میان من و ظهور آن حضرت مرگی که آن را بر بندگان خود لازم کرده‌ای - یعنی: اگر تا ظهور آن حضرت مرگ مرا دریا بد - هر آینه مرا زنده گردانیده از قبر بیرون بیاور، در حالتی که کفن خود را ملحفه کرده خود را با آن پوشیده، شمشیرم را از غلاف در آورده و نیزه‌ام را برهنه کرده، در میان شهرنشینان به دعوت دعوت کننده لُبیک اجابت می‌گویم.

پروردگارا! آن طلعت رشیده و نور پسندیده را به من بنما و به دیده من با نگاه کردن به آن حضرت سرمه بکش، و به فرج او شتاب کن و خروجش را آسان گردان و راه او را وسیع کن و مرا در راه او به راه ببر. پس حکمش را نافذ کن و کمرش را محکم گردان.

پروردگارا! به سبب او بلاد خود را معمور، و بندگان خود را زنده گردان. زیرا که تو فرموده‌ای در حالتی که فرموده تو حق است که: به سبب گناهان خلائق فساد در بیابانها و دریا ظاهر و آشکار گردید. پروردگارا! پس ولی خود و پسر دختر پیغمبر خود را که به نام پیغمبر نامیده شده، برای ما ظاهر گردان، تا اینکه به هیچ چیز از باطل دچار نشود مگر اینکه آن را پاره پاره نماید و برهم زند و حق را ثابت و آشکار گرداند.

پروردگارا! او را برای ستمدیدگان بندگان ملجأ و پناه گردان، و او را یاری کننده گردان برای کسی که آن حضرت برای او به غیر از تو یاری کننده نمی‌یابد، و بگردان او را چنان کن که معطل و ضایع شده‌های احکام کتاب تو را تازه گرداند، و به آنها رواج دهد، و نشانه‌های دینت را و سنتهای پیغمبر تو را محکم گرداند، و او را بگردان از کسانی بکن که ایشان را از شدت جنگ ظالمان محافظت کرده‌ای.

پروردگارا! پیغمبر محمد ﷺ و تابعان او را که دعوتش را اجابت و قبول کرده‌اند به دیدن آن حضرت شاد گردان. به خضوع و فروتنی و ذلت ما که بعد از وفات پیغمبر ﷺ به ما رو داده رحم کن. پروردگارا! این غم را از این امت به سبب حضور

و ظهور آن حضرت بردار، و ظهورش را با تعجیل برای ما میسر گردان. بدرستی که مخالفان آن را دور می دانند. ماها آن را نزدیک می دانیم. ای مولای من! ای صاحب الزمان! تعجیل کن. ای رحم کننده ترین رحم کنندگان! این مسألت مرا به سبب رحمت قبول کن.»

بعد از آن با دست سه مرتبه بر ران راست میزنی و در هر مرتبه یک بار می گویی: «العَجَلُ يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ» یعنی: ای مولای من! ای صاحب الزمان به ظهور و خروج تعجیل و شتاب کن.<sup>(۱)</sup>

علی بن طاووس در کتاب «مصباح الزائر» مذکور ساخته که از جناب صادق عليه السلام چنین مروی است که آن حضرت فرمود که: «هر که بخواهد قبر مطهر جناب رسول خدا و ائمه عليهم السلام را زیارت نماید، باید چنان بگوید، و زیارت را ذکر فرمود تا اینکه گفته: «إِنِّي مِنَ الْقَائِلِينَ بِفَضْلِكُمْ مُقَرَّرٌ بِرَجْعَتِكُمْ لَا أَنْكُرُ لِقُدْرَةِ اللَّهِ وَلَا أَرْعَمُ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ.» یعنی: من از جمله اعتقادکنندگانم به فضیلت شما، و اقرار دارم به اینکه شما به دنیا رجوع خواهید کرد. قدرت خدا را انکار نمی کنم و گمان نمی کنم مگر چیزی را که خدا خواسته باشد.»<sup>(۲)</sup>

**مؤلف گوید که:** بسیاری از این اخبار که به زیارات و ادعیه متعلق است، در کتابهای زیارت که در نزد ماست. مانند مؤلفات شهید و شیخ مفید و غیر ایشان و «کتاب عتیق» ما و کتاب «زوائد الفوائد» مذکور است که از جمله مؤلفات پسر سید علی بن طاووس است.

کلینی در کتاب «کافی» از محمد بن یحیی، او از احمد بن محمد، او از محمد بن سنان، او از عمّار بن مروان، او از کسی که از صادق عليه السلام شنیده، در حدیث طولانی در خصوص کیفیت قبض روح مؤمن روایت نموده که، آن حضرت فرموده که: «مؤمن بعد

۱ - مصباح الزائر، ص ۴۵۵ - ۴۵۶. ذکر العهد المأمور فی زمان الغیبة.

۲ - مدرک پیشین، ص ۵۰۱، الزیارة الجامعة.



از آن، یعنی: بعد از قبض روح، آل محمد علیهم السلام را در جنان رضوی زیارت می‌کند و در خدمت ایشان می‌باشد و از طعام ایشان با ایشان می‌خورد، و از آشامیدنی ایشان با ایشان می‌آشامد، و با ایشان در مجلس ایشان صحبت می‌کند، تا وقتی که قائم ما اهل بیت قیام نماید. وقتی که قائم ما قیام نمود، خدای تعالی ایشان را زنده می‌گرداند، با آن حضرت طایفه به طایفه لَبِیک‌گویان رو می‌آورند. پس در این وقت اهل باطل، شک می‌کنند و مضمحل می‌باشند. آنان که از حرام نمی‌پرهیزند یا اینکه حرمت شهر حرام را رعایت نمی‌کنند، و اندکی می‌گذرد که شتاب‌کنندگان در خصوص ظهور آن حضرت هلاک می‌باشند، و از اعتقادی که در خصوص وجود ظهور آن حضرت کرده بودند، برمی‌گردند و اعتقادشان فاسد می‌شود. آنان که در این خصوص در مقام رضا و تسلیمند، نجات می‌یابند. پس چون که مؤمنان چنان که مذکور گردید، بعد از وفات تا وقت ظهور در جنان رضوی در خدمت ائمه می‌باشند. از این جهت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی رضی الله عنه فرمود که: تو برادر منی، و وعده‌گاه تو و من وادی السّلام است. (۱)

**مؤلف گوید:** شیخ حسن بن سلیمان در کتاب محتضر از کتاب قائم (عج) که از جمله مؤلفات فضل بن شاذان است، او از محمد بن اسماعیل، او از محمد بن سنان، مثل این حدیث را روایت نموده. (۲)

و از کتاب مذکور، او از فضل او از صالح بن حمزه، او از حسن بن عبدالله، او از صادق رضی الله عنه روایت نموده که، آن حضرت فرمود: که امیر المؤمنین رضی الله عنه فرمود که: «منم فاروق اکبر و صاحب میسم. معنی فاروق و میسم پیشتر مذکور گردید. و منم صاحب نشر اول - یعنی: رجعت - و صاحب نشر آخر - یعنی: قیامت - و صاحب رجعتها و دولت دولتها، و در دست من دولت خدا تمام خواهد شد، و کلمه او کامل خواهد گردید، و به

۱ - کافی، ج ۳، ص ۱۳۱، ح ۴، باب ما یعابن المؤمن و الکافر.

۲ - محتضر، ص ۲.

سبب من دین کامل می شود.»<sup>(۱)</sup>

**مؤلف گوید که:** تمام این حدیث در ابواب بیان علم ائمه علیهم السلام مذکور است.

جعفر بن محمد بن قولویه در کتاب «کامل الزیارة» از حسین بن محمد بن عامر، او از احمد بن اسحاق بن سعد، او از سعدان بن مسلم قاید ابی بصیر روایت نموده، او گفته که: «بعضی اصحاب ما از صادق علیه السلام در زیارت امام حسین علیه السلام تا قول آن حضرت روایت نموده:

«ونصرتي لكم معدّة حتى يحكم الله ويبعثكم، فمعكم معكم لا مع عدوّكم، اني من المؤمنین برجعتكم، لا انكر الله قدرة، ولا اكذب له مشيئة ولا ازعم ان ما شاء لا يكون.»

یعنی: یاری کردن خود را برای شما مهیا نموده‌ام تا اینکه خدای تعالی حکم بکند و شما را مبعوث گرداند، پس من با شما هستم، و با دشمنان شما نیستم. من از آنانم که به رجعت شما اعتقاد کرده‌اند. قدرت خدا را در زنده گردانیدن شما انکار نمی‌نمایم، و مشیّت او را تکذیب نمی‌کنم، و گمان نمی‌کنم این را که هر چیز را که خدا بخواهد نشود.»<sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور، از ابو عبدالرحمان محمد بن احمد بن حسن عسکری و محمد بن حسن، ایشان از حسن بن علی بن مهزیار، او از پدرش، او از ابن ابی عمیر، او از محمد بن مروان، او از ابی حمزه ثمالی، او از صادق علیه السلام در زیارت امام حسین علیه السلام روایت نموده:

«ونصرتي لكم معدّة، حتى يحبيكم الله لدينه ويبعثكم، واشهد انكم المحجة وبكم ترجى الرحمة، فمعكم معكم لا مع عدوّكم، اني بايا بكم من المؤمنین، لا انكر الله قدرة ولا اكذب منه بمشيئة.»

۱- محتضر، ص ۸۹-۹۰.

۲- کامل الزیارة، باب ۷۹، ص ۲۱۶ تا ۲۱۸.

یعنی: یاری کردن من برای شما مهیاست تا اینکه خدای تعالی شما را به سبب دین خود زنده گرداند و شما را برانگیزاند، و گواهی می‌دهم به اینکه شما باید حجت خدا بر خلق، و به سبب شما خلاق به رحمت خدا امیدوار می‌شوند. پس من با شما با شما با شما نه با دشمنان شما. بدرستی من از جمله ایمان آورندگانم به رجعت شما. قدرت خدا را انکار نمی‌کنم و مشیت او را تکذیب نمی‌نمایم.

بعد از آن صادق علیه السلام در تتمه زیارت فرمود:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَبْدِكَ وَأَخِي رَسُولِكَ» تا اینکه گفته «اللَّهُمَّ أَتِمِّمْ بِهِ كَلِمَاتِكَ، وَأَنْجِزْ بِهِ وَعْدَكَ، وَأَهْلِكْ بِهِ عَدُوَّكَ، وَاکْتُبْنَا فِي أَوْلِيَائِهِ وَأَحِبَّائِهِ، اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا شِيعَةً وَأَنْصَاراً وَأَعْوَاناً عَلَىٰ طَاعَتِكَ، وَطَاعَةِ رَسُولِكَ، وَمَا وَكَّلْتَ بِهِ وَاسْتَخْلَفْتَهُ عَلَيْهِ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ.»

یعنی: پروردگارا! برای امیرالمؤمنین علیه السلام که بنده تو و برادر پیغمبر تو است صلوات بفرست. بعد از آن فرمود که: پروردگارا! با قائم (عج) کلمات خود را تمام گردان، یعنی: ائمه علیهم السلام را تمام کن. زیرا که کلمات خدا عبارت است از ائمه، و وعده خود را با آن حضرت به جا آور، و دشمنانت را با وی هلاک گردان، و ماها را در جریده دوستانت بنویس. پروردگارا! ما را در خصوص برپا داشتن طاعت و اطاعت پیغمبرت، و برپا داشتن چیزی که به پیغمبرت وا گذاشته و او را در خصوص آنها خلیفه کرده‌ای از جمله یاری کنندگان گردان.<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور از پدرش و از جماعتی، از مشایخ خود، ایشان از محمد بن یحیی عطار، و خبر داده است به من محمد بن مگ جوهری، ایشان از محمد بن احمد بن یحیی، او از علی بن حسان، او از عروه بن اخی شعیب عرقوفی، او از کسی که ذکر نموده، او از صادق علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: «چون نزدیک قبر امام حسین علیه السلام آمدی، باید بدین نهج گویی، و برای تو در نزد هر امام کفایت می‌کند اینکه

گویی، و زیارت را ذکر کرده تا به قول خود: «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلُهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَةِ قَبْرِ ابْنِ نَبِيِّكَ، وَأَبْعَثْهُ مَقَاماً مَحْمُوداً تَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِكَ، وَتَقْتُلُ بِهِ عَدُوَّكَ، فَإِنَّكَ وَعَدْتَهُ، وَأَنْتَ الرَّبُّ الَّذِي لَا تُخْلِفُ الْمِعَادَ» و در نزد قبور همه ائمه عليهم السلام بدین طریق بگو. حاصل معنی اینکه: پروردگارا! این زیارت را آخر زیارت قبر پسر پیغمبر مگردان، و او را در مقام و رتبه پسندیده مبعوث کن که برای دین خود با او یاری بکنی، و دشمنانت را با وی به قتل برسانی. زیرا که این را وعده کرده‌ای، و تو آن پروردگاری که وعده خود را خلاف نخواهی کرد. (۱)

علی بن طاووس در کتاب «اقبال الأعمال» مذکور ساخته که: سنت است خواندن این دعا در روز دحو الارض، و دعا را ذکر نموده تا قول خود: «وَأَبْعَثْنَا فِي كَرَّتِهِ حَتَّى نَكُونَ فِي زَمَانِهِ مِنْ أَعْوَانِهِ.»

یعنی: پروردگارا! ما را در وقت رجعت آن حضرت مبعوث و زنده گردان، تا اینکه در زمان او از جمله یاران وی باشیم. (۲)

در تفسیر علی بن ابراهیم رضی الله عنه ﴿ قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ ﴾ (۳) او گفته که: «مراد از انسان، امیر المؤمنین عليه السلام است. یعنی: آن حضرت کشته گردید چه کار کرد، و چه گناه از او سر زد تا اینکه او را به قتل رسانیدند. بعد از آنکه گفته:

﴿ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ \* مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ \* ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ ﴾ (۴)

یعنی: از چه چیز آن حضرت را آفرید. از نطفه او را آفرید، و او را برای خیر و خوبی تقدیر نمود. بعد از آن راه را برای وی آسان نمود - یعنی: راه خیر را - ﴿ ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ ﴾ (۵)

۱ - مدرک پیشین، ص ۲۵۲، باب ۸۳.

۲ - اقبال الأعمال، ص ۲۱۳، فی اعمال یوم دحو الارض.

۳ - سوره عبس: آیه ۱۷.

۴ - سوره عبس: آیه ۱۸ - ۲۰.

۵ - سوره عبس: آیه ۲۱ و ۲۲.

یعنی: بعد از آن خدا آن را می‌میراند و به قبر می‌گذارد، بعد از آن چون مشیتش  
علاقه گرفت، او را زنده می‌گرداند - یعنی: در زمان رجعت - ﴿كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا  
أَمَرَهُ﴾<sup>(۱)</sup> یعنی: نه چنین است که خیال کرده‌اید که امیرالمؤمنین علیه السلام به دنیا نخواهد  
برگشت، زیرا که آن حضرت هنوز به جا نیاورده چیزها را که خدا به او امر کرده. بعد از  
این به دنیا برمی‌گردد تا اینکه به جا بیاورد چیزها را که خدا به او امر کرده.

و خبر داده است به ما احمد بن ادریس، او از احمد بن محمد، او از ابن ابی نصر، او  
از جمیل بن دراج، او از ابی سلمه، او از باقر علیه السلام ابی سلمه گفته: که از آن حضرت از قول  
خدای تعالی: ﴿قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ﴾<sup>(۲)</sup> پرسیدم فرمود: «آری، در خصوص  
امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده، یعنی: آن حضرت کشته می‌گردد چه کافر گردید کشته‌اش او،  
پس کشتنش. یا اینکه آن حضرت چه کار کرد و چه گناه از او سر زد که او را بقتل  
رسانیدند. بعد از آن خداوند عالم خلقت آن حضرت را و کرامتی را که در خصوص  
خلقتش به او عطا فرموده بود، بیان نمود، فرمود:

﴿مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾<sup>(۳)</sup>

یعنی: از چه چیز او را آفرید، بعد از آن بیان نمود که او را از طینت پیغمبران آفرید و  
آفرینش او را برای خیر و خوبی مقدر نمود:

﴿ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ﴾<sup>(۴)</sup>

یعنی: راه هدایت را به او آسان نمود. بعد از آن او را مانند میراندن پیغمبران بمیراند:

﴿ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ﴾<sup>(۵)</sup>

۱ - سوره عبس: آیه ۲۳.

۲ - سوره عبس: آیه ۱۱.

۳ - سوره عبس: آیه ۱۸.

۴ - سوره عبس: آیه ۲۰.

۵ - سوره عبس: آیه ۲۲.

یعنی: بعد از آن وقتی که خدا خواست او را زنده می گرداند. آن حضرت بعد از کشته شدن، در زمان رجعت زنده می شود، و چیزها را که خدا به او امر فرموده به جا می آورد.<sup>(۱)</sup>

شیخ شرف الدین در کتاب «کنز الفوائد» از محمد بن عباس، او از احمد بن ادریس، مثل این را روایت کرده.<sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور از محمد بن عباس و از جعفر بن محمد بن حسین، او از عبدالله بن عبدالرحمان، او از محمد بن عبدالحمید، او از منضل بن صالح، او از جابر، او از ابی عبدالله جدلی روایت نموده، او گفته: که روزی به خدمت علی بن ابی طالب علیه السلام داخل شدم، آن حضرت فرمود که: «منم دابة الأرض».<sup>(۳)</sup>

**مؤلف گوید که:** در باب علامات ظهور قائم (عج) گذشت که امیر المؤمنین علیه السلام بعد از ذکر قتل دجال، فرمود: که آگاه شوید بدرستی که بعد از این طامه کبری خواهد شد؟ عرض کردیم: یا امیر المؤمنین؟ طامه کبری چیست؟ فرمود که: خروج دابة الأرض است از نزدیکی صفا در حالتی که انگشتر سلیمان و عصای موسی در نزد آن حضرت می باشد. انگشتر را بر روی هر مؤمن می گذارد؛ در رویش نوشته می شود: «هذا مؤمن حَقًّا» و آن را بر روی کافر می گذارد، در آن نوشته می شود: «هذا كافر حَقًّا» تا آخر حدیثی که گذشت.

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از فضل بن شاذان، او از حسن بن محبوب، او از عمرو بن ابی المقدام، او از جابر جعفی روایت نموده، او گفته که: از باقر علیه السلام شنیدم می فرمود که: «به خدا سوگند یاد می کنم هر آینه مردی از ما اهل بیت بعد از مردنش زنده شده، سیصد و نه سال سلطنت خواهد نمود. عرض کردم که: این کی خواهد شد؟ فرمود که:

۱- تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۴۰۵ و ۴۰۶، در تفسیر سوره عبس.

۲- تأویل آیات الظاهره، ص ۷۴۰، در تفسیر سوره عبس.

۳- مدرک پیشین، ص ۳۹۹، در تفسیر سوره نحل، آیه ۸۲.

بعد از قائم (عج) عرض کردم که: قائم (عج) در عصر خود چه قدر مدّت سلطنت خواهد نمود؟ فرمود: نوزده سال، بعد از آن منتصر خروج می‌کند و خون امام حسین علیه السلام و خون اصحاب او را مطالبه می‌نماید. پس قاتلان آن حضرت را می‌کشد و اسیر می‌کند، بعد از آن سفّاح خروج می‌نماید.<sup>(۱)</sup>

**مؤلف گوید:** ظاهر این است که مراد از منتصر: امام حسین علیه السلام است، و مراد از سفّاح: امیر المؤمنین علیه السلام است، چنانچه بعد از این مذکور می‌شود.

شیخ مفید در کتاب «اختصاص» از عمرو بن ثابت، او از جابر روایت نموده، او گفته که از باقر علیه السلام شنیدم می‌فرمود که: «به خدا سوگند یاد می‌کنم هر آینه مردی از ما اهل بیت بعد از وفاتش زنده شده، سیصد و نه سال سلطنت می‌کند. راوی گوید عرض کردم که: این کجا خواهد شد؟ فرمود: بعد از وفات قائم علیه السلام، راوی گوید: عرض کردم که: قائم علیه السلام تا وقت وفاتش در عصر خود چه قدر مدّت سلطنت خواهد نمود؟ فرمود که: از اوّل سلطنتش تا روز وفاتش، نوزده سال می‌باشد. عرض کردم: آیا بعد از وفات آن حضرت هرج و مرج خواهد بود؟ فرمود: آری پنجاه سال، بعد از آن منتصر به دنیا برمی‌گردد و برای خود و اصحابش خونخواهی می‌کند. پس خلائق را به نوعی به قتل می‌رساند و اسیر می‌کند که می‌گویند که: اگر این مرد از اولاد انبیا می‌بود، اینگونه خلائق را به قتل نمی‌رسانید. پس خلائق از سیاه و سفید جمع شده بر آن حضرت خروج می‌کنند. پس بر او زیادتی می‌نمایند تا اینکه او را به کعبه بیت الله می‌گریزانند. وقتی که بلا بر آن حضرت شدّت نمود و کشته گردید، آنگاه سفّاح غضبناک برای خوانخواهی منتصر، به دنیا رجوع می‌کند و همه دشمنان ما را به قتل می‌رساند.

یا جابر! آیا میدانی که منتصر و سفّاح کیانند؟ منتصر: حسین بن علی، و سفّاح: علی

بن ابی طالب علیه السلام است.<sup>(۲)</sup>

۱- غیبت شیخ طوسی، ص ۴۷۸، ج ۵، بعض صفات علیه السلام.

۲- اختصاص شیخ مفید، ص ۲۵۶، اخبار ما سیکون من علامات الفرج.

کلینی در کتاب «کافی» از محمد بن یحیی و احمد بن محمد، ایشان از محمد بن حسن، او از علی بن حسان، او از ابی عبدالله ریاحی، او از ابی صامت حلوانی، او از باقر علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرموده که: خدای تعالی شش چیز به من عطا فرموده: علم مرگها و بلاها و علم قرآن و منم صاحب رجعتها و دولت دولتها و منم صاحب عصا و میسم و منم آن دابه که با خلائق سخن می گوید.»<sup>(۱)</sup>

محمد بن حسن صفار در کتاب «بصائر الدرجات» از علی بن حسان، مثل این را روایت نموده.<sup>(۲)</sup>

کلینی در کتاب «کافی» از محمد بن مهران، او از محمد بن علی و محمد بن یحیی، او از احمد بن محمد، ایشان از محمد بن سنان، او از مفضل، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود که: «منم قسمت کننده بهشت و دوزخ از جانب خدا، و منم فاروق اکبر، و منم صاحب عصا و میسم»<sup>(۳)</sup> مراد از میسم: مهری است که آن حضرت آن را در زمان رجعت بر روی مؤمن میزند «هذا مؤمن حَقّاً» نوشته می شود، و بر روی کافر میزند: «هذا کافر حَقّاً» نوشته می گردد.

کلینی در کتاب «کافی» از حسین بن محمد، او از معلی، او از محمد بن جمهور، او از محمد بن سنان، مثل این حدیث را روایت کرده.<sup>(۴)</sup>

کلینی در کتاب «کافی» از علی بن محمد و محمد بن حسن، ایشان از سهل بن زیاد، او از محمد بن ولید شهاب صیرفی، او از سعید اعرج، او صادق علیه السلام مثل این را نقل نموده.<sup>(۵)</sup>

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۹۸، ح ۳.

۲- بصائرالدرجات، ص ۱۹۹، باب ۹، جزء ۴، ح ۱.

۳- کافی، ج ۱، ص ۱۹۶، ح ۱.

۴- مدرک پیشین، ذیل ح ۱، ص ۱۹۷.

۵- مدرک پیشین، ص ۱۹۷، ح ۲.



شیخ در کتاب «تهذیب» و کلینی در کتاب «کافی» از علی، او از پدرش، او از حماد، او از حریر، او از برید بن معاویه، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «به خدا سوگند یاد می‌کنم هر آینه روزها و شبها به آخر نمی‌رسد تا وقتی که خدای تعالی مردگان را زنده گرداند و زندگان را بمیراند، و حق را به اهل خود برگرداند، و برپا دارد دینی را که برای خود پسندیده، تا آخر حدیثی که آن را در کتاب زکات ذکر نموده‌اند.»<sup>(۱)</sup>

در تفسیر علی بن ابراهیم علیه السلام ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: به انسان در خصوص پدر و مادرش وصیت کردیم. صاحب تفسیر گفته که: «مراد از انسان: امام حسن و امام حسین علیهما السلام است. بعد از آن خدای تعالی سخن را برگردانیده در خصوص امام حسین علیه السلام می‌فرماید:

﴿حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا﴾<sup>(۳)</sup>

یعنی: مادر امام حسین علیه السلام به اکراه و کدورت به آن حضرت آبستن گردید، و به اکراه او را زایید. صاحب تفسیر گوید که: خدای تعالی به پیغمبر خود، تولد امام حسین علیه السلام را پیش از حمل مادرش، مژده داد فرمود: که امامت تا روز قیامت در نسل و ذریه او می‌باشد.

بعد از آن، به آن حضرت خبر داد که: امام حسین علیه السلام کشته می‌شود، و به اولاد او مصیبت می‌رسد. بعد از آن در عوض آن مصایب، امامت را در نسل او قرار داد و او را آگاه نمود از اینکه او کشته می‌شود، بعد از آن او را به دنیا برمی‌گرداند و به او یاری می‌کند تا اینکه دشمنان خود را به قتل می‌رساند، و او را پادشاه روی زمین می‌کند. و این است معنی قول خدای تعالی: ﴿وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا

۱ - مدرک پیشین، ج ۳، ص ۵۳۸، ح ۱.

۲ - سوره احقاف: آیه ۱۵.

۳ - سوره احقاف: آیه ۱۵.

**في الأرض** ﴿ تا آخر آیه (۱) ، حاصل معنی آیه بارها پیشتر مذکور گردید. و نیز این است معنی قول خدای عز و جل: ﴿ **وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ** ﴾ (۲) تا آخر آیه. معنی آیه بارها پیشتر مذکور گردید. پس خدای تعالی به پیغمبر خود مژده داد که: اهل بیت تو بر روی زمین مالک می شوند، و زنده شده به آن جا رجوع خواهند نمود و دشمنان خود را خواهند کشت. پس رسول خدا ﷺ تولد امام حسین ﷺ و کشته شدن او را به فاطمه ﷺ خبر داد، پس فاطمه ﷺ به اکراه و دلگیری به آن حضرت آهستن گردید. بعد از آن صادق ﷺ فرمود که: آیا چنین زنی دیده اند که مژده پسر به او داده شود، او به اکراه و دلگیری به او حامله شود! یعنی: فاطمه ﷺ غمناک گردید و خبر قتل آن حضرت را ناخوش داشت و او را با اکراه زایید، زیرا که خبر قتل او را شنیده بود و در میان زاییدن امام حسن ﷺ و آهستن شدن به آن حضرت، مدت یک طهر فاصله گردید، و امام حسین ﷺ در شکم مادرش ششماه ماند، و مدت شیر خوردنش دو سال کشید. و این است معنی قول خدای تعالی:

﴿ **وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا** ﴾ (۳)

یعنی: مدت حمل و بازداشته شدن آن حضرت از شیر مادر سی ماه خواهد بود. (۴)  
در تفسیر مذکور ﴿ **إِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ** ﴾ (۵)  
یعنی: به آنان که در حق آل محمد ﷺ ستم کرده اند، عذابی کمتر از این خواهد رسید. مراد از این عذاب عذابی است که در روز رجعت با شمشیر خواهد بود. (۶)

۱ - سوره فصص: آیه ۵.

۲ - سوره انبیاء: آیه ۱۰۵.

۳ - سوره احقاف: آیه ۱۵.

۴ - تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۲۹۷، در تفسیر سوره احقاف.

۵ - سوره طور: آیه ۴۷.

۶ - تفسیر علی بن ابراهیم، ص ۳۳۳ در تفسیر سوره طور.

در تفسیر مذکور ﴿إِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا﴾<sup>(۱)</sup> یعنی: وقتی که آیات ما به ایشان خوانده می‌شود، قال - یعنی: «خلینه ثانی می‌گوید - ﴿اسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾<sup>(۲)</sup> یعنی: این آیات دروغهای گذشتگان است. ﴿سَنَسِيْمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ﴾<sup>(۳)</sup> یعنی: در زمان رجعت بر دماغش داغ می‌زنیم. وقتی که امیرالمؤمنین علیه السلام و دشمنانش به دنیا رجوع می‌کنند، ایشان را با مهری که با ایشان می‌باشد داغ می‌کند. چنان که بهایم از لب و دماغ داغ کرده می‌شوند.»<sup>(۴)</sup>

در تفسیر مذکور ﴿قُمْ فَاَنْذِرْ﴾<sup>(۵)</sup> یعنی: یا محمد صلی الله علیه و آله برخیز و خلائق را بترسان، صاحب تفسیر گفته که: «مراد از این آیه، قیام آن حضرت است، در روز رجعت، برمیخیزد خلائق را دعوت می‌کند و می‌ترساند.»<sup>(۶)</sup>

حسن بن سلیمان در کتاب «مختصر البصائر» مذکور ساخته که، از احادیثی که سید جلیل القدر بهاء الدین علی بن عبدالحمید حسینی به من روایت نموده حدیثی است که آن را به طریق خود از احمد بن محمد ایادی، او رفع حدیث به احمد بن عقبه نموده، او از پدرش، او از صادق علیه السلام روایت نموده که، از آن حضرت از رجعت پرسیده شد که: آیا آن حق است؟ فرمود: «آری، گفته شد که: کیست اول کسی که خروج می‌کند؟ فرمود: امام حسین علیه السلام که از پی قائم (عج) خروج می‌کند. عرض کردم: آیا همه خلائق با آن حضرت می‌باشند؟ فرمودند: بلکه به طرزی می‌باشند که خدای تعالی در کتاب خود ذکر نموده: ﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا﴾<sup>(۷)</sup>

۱ - سوره قلم: آیه ۱۵.

۲ - سوره قلم: آیه ۱۵.

۳ - سوره قلم: آیه ۱۶.

۴ - تفسیر علی بن ابراهیم، ص ۳۸۱، در تفسیر سوره قلم.

۵ - سوره مدثر: آیه ۲.

۶ - تفسیر علی بن ابراهیم، ص ۳۹۳، در تفسیر سوره مدثر.

۷ - سوره نبا: آیه ۱۸.

یعنی: روزی میشود که در صور دمیده می شود، پس فوج فوج به دنیا می آیند، یعنی: قومی بعد از قوم دیگر به دنیا بر می گردند.

و نیز از آن حضرت مروی است که: امام حسین علیه السلام در میان اصحاب خویش که با او شربت شهادت نوشیدند، به دنیا رو می آورد، و هفتاد نفر پیغمبر در خدمت آن حضرت می باشند چنان که با موسی بن عمران بودند. پس قائم (عج) انگشتر خویش را به آن حضرت می دهد. اوست کسی که به قائم علیه السلام غسل می دهد و کفن و حنوط می کند و او را به قبرش می گذارد.

و از جابر جعفی روایت شده، او گفته که: از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم می فرمود: به خدا سوگند یاد می کنم، هر آینه از ما اهل بیت مردی بعد از مردنش زنده می شود و سیصد و نه سال سلطنت می کند. عرض کردم که: این کی خواهد شد؟ فرمود: بعد از قائم (عج). عرض کردم که: مدت خلافت قائم (عج) در عصر خود چه قدر می باشد؟ فرمود: نوزده سال، بعد از آن منتصر به دنیا بر می گردد و او امام حسین علیه السلام است. پس آن حضرت خونخواهی خود و اصحاب خود می کند، پس پاره ای را به قتل می رساند و پاره ای را اسیر می کند، تا اینکه سفاح خروج می نماید و او امیر المؤمنین علیه السلام است.

و نیز از علی بن عبدالحمید او به طریق سند خود تا اسد بن اسماعیل، او از صادق علیه السلام روایت نموده که از آن حضرت پرسیده شد که: مراد از روزی که خدای تعالی مقدار آن را در قرآن مجید ذکر نموده چیست؟ چنان که فرموده:

﴿ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است، آن حضرت در جواب فرمود که: مراد از آن روز رجعت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله است. پس مدت سلطنت آن حضرت در زمان رجعتش پنجاه هزار سال می باشد، و امیر المؤمنین علیه السلام در رجعتش چهل و چهار هزار سال سلطنت می کند.

**مؤلف گوید که:** کتاب «انوار مضية» که از مؤلفات شیخ علی بن عبدالحمید است در نزد من هست، و این احادیث در آن کتاب مذکور است، و او نیز به اسناد خود از فضل بن شاذان، او به اسناد خود از باقر رضی الله عنه روایت نموده که، آن حضرت فرمود: که چون قائم رضی الله عنه ظهور می کند و داخل کوفه می شود، آنگاه خداوند گردکار از پشت کوفه هفتاد هزار صدیق بر می انگیزاند، پس ایشان اصحاب و یاران آن حضرت می باشند. <sup>(۱)</sup>

در کتاب «مختصر البصائر» از کتاب «السُّلْطَانُ الْمَفْرَجُ عَنِ أَهْلِ الْإِيمَانِ» که: از مؤلفات سید جلیل التدر بهاء الدین علی بن عبدالکریم حسینی به طرزی که رفع حدیث تا به علی بن مهزیار نموده روایت کرده، او گفته که: در رختخواب خود خوابیده بودم، ناگاه در عالم رؤیا دیدم که کسی به من می گفت که: «امسال حج کن، بدرستی که به خدمت صاحب الزمان می رسی. حدیث را با طولش ذکر نموده تا اینکه گفته که: بعد از آن قائم (عج) به من فرمود: یابن مهزیار! وقتی که شهر چین نایاب گردید، و مغربی به جنبش آمد، و عباسی لشکرکشی نمود و به سفیانی بیعت کردند. آنگاه به ولی خدا - یعنی: به من - از جانب خدا اذن داده می شود. پس از میان صفا و مروه با سیصد و سیزده نفر خروج می کنم، به سمت کوفه می آیم و مسجد آن جا را خراب می کنم و آن را مانند بنای اولش می سازم، و هر چه که از بناهای ظالمان و جبّاران در اطراف آن می باشد همه را خراب می نمایم.

و خلائق را به حَجَّةِ الْإِسْلَامِ وَا می دارم، و به مدینه منوره می آیم و حجره را خراب می کنم و خلیفه اول و خلیفه ثانی را از آن جا بیرون می آورم، در حالتی که بدنهای ایشان تر و تازه می باشد امر می فرمایم ایشان را به سمت بقیع می برند و در بالای دو درخت به دار کشیده می شوند. پس آن درختها در زیر ایشان شاخ و برگ در می آورند. پس خلائق به ایشان بیشتر از پیشتر فریفته و گرویده می شوند. در آن حال نداکننده ای که خلائق را با آن امتحان می نماید، از آسمان ندا می کند که: ای آسمان بینداز، و ای زمین بگیر.

پس در آن روز باقی نمی ماند در روی زمین مگر مؤمنی که دلش را برای ایمان خالص گردانیده.

عرض کردم: ای آقای من! آیا بعد از این چه واقع می شود؟ فرمود: رو آوردن به دنیا و رجعت، بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود:

﴿ ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: بعد از آن رو آوردن و غالب آمدن را بر بنی امیه گردانیدیم، برای شما قرار دادیم، و با اموال و اولاد به شما امداد و یاری نمودیم، و شما را بیشتر از بنی امیه کردیم.<sup>(۲)</sup>

**مؤلف گوید که:** در نسخه اصل کتاب «السُّلْطَانُ الْمَفْرَجُ عَنِ أَهْلِ الْإِيمَانِ» مثل این حدیث را دیدم.

جعفر بن محمد بن قولویه در کتاب «کامل الزیارات» از محمد بن جعفر رزازی، او از ابن ابی الخطاب و احمد بن حسن بن علی بن فضال، ایشان از مروان بن مسلم، او از برید عجللی روایت نموده، او گفته: به خدمت صادق علیه السلام عرض کردم: یا بن رسول الله! به من خبر ده از اسماعیل آنچنانی که خدای تعالی او را در کتاب خود ذکر کرده چنان که فرموده:

﴿ وَادْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ﴾<sup>(۳)</sup>

یعنی: یا محمد! ذکر بکن اسماعیل را در قرآن، بدرستی که وعده او صادق بود تخلف نمی کرد، از جانب خدا فرستاده و خبر دهنده ای بود. آیا این اسماعیل که در این آیه ذکر شده اسماعیل پسر ابراهیم علیه السلام بود، چنان که فرقه مخالفان گمان چنان دارند که

۱ - سوره اسراء: آیه ۶.

۲ - مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۷۶.

۳ - سوره مریم: آیه ۵۴.

او اسمعیل پسر حضرت ابراهیم علیه السلام است؟ فرمود: «نه چنین است که گمان کرده‌اند، زیرا که اسماعیل پیش از وفات ابراهیم وفات نمود، ابراهیم علیه السلام حجت خدا و صاحب شریعت بود. پس اسماعیل در عصر ابراهیم علیه السلام بسوی کدام قوم مبعوث شده بود، زیرا که رسالت و نبوت داشت.

پس بنابراین مراد از اسماعیل که در آیه ذکر شده، اسماعیل پسر ابراهیم علیه السلام نیست. راوی گوید آن گاه عرض کردم که: فدای تو شوم! پس مراد کدام اسماعیل است؟ فرمود: اسماعیل بن حزقیل نبی است. خدای تعالی او را بسوی قوم خویش مبعوث نمود، قوم او را تکذیب نمودند و کشتند و پوست رویش را کردند. پس خداوند قهار به جهت او بر ایشان غضب نمود و سطاطایل را که ملک عذاب است، به نزد او فرستاد. سطاطایل به او گفت: یا اسماعیل! من سطاطایل ملک عذابم، جناب رب العزة مرا نزد تو فرستاده برای اینکه به قوم تو با انواع عذاب اگر بخواهی عذاب نمایم، اسماعیل گفت: یا سطاطایل! مرا احتیاج به آن نیست. آن گاه خدای تعالی به او وحی فرمود که: یا اسماعیل! حاجت چیست؟ اسماعیل عرض کرد: پروردگارا! تو از خلائق عهد و پیمان گرفته‌ای که تو را پروردگار و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را پیغمبر، و اوصیاء او را ولی و پیشوا دانند، و به مخلوقات خود خبر داده‌ای چیزی را که امت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از وفاتش بر سر حسین بن علی علیهما السلام خواهند آورد، و تو به حسین بن علی علیهما السلام وعده فرموده‌ای که: او را به دنیا برگردانی تا اینکه برای خود انتقام بستاند، از آنانکه این کار را در حق او کرده‌اند. پس پروردگارا! حاجت من از تو این است که مرا به دنیا برگردانی، تا اینکه انتقام بکشم از آنان که این اذیتها را در حق من کردند، چنان که امام حسین علیه السلام را به دنیا خواهی برگردانید.

پس خدای تعالی مسألت او را قبول نموده، این را درباره او وعده فرمود. پس او در روز رجعت با امام حسین علیه السلام به دنیا خواهد برگشت. <sup>(۱)</sup>

۱- کامل الزیارة، ص ۶۴، باب ۱۹، علم الانبیاء بقتل الحسین علیه السلام.

در کتاب مذکور، از حمیری، او از پدرش، او از علی بن محمد بن سالم، او از محمد بن خالد، او از عبدالله بن حماد بصری، او از عبدالله بن عبدالرحمان اصم، او از ابی عبیده بزاز، او از حریر روایت کرده، او گفته که: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام از روی تعجب عرض کردم که: فدای تو شوم! سبب چیست که عمرهای شما کمتر و اجلهای شما بعضی به بعضی دیگر نزدیک تر گردیده با اینکه این خلایق با امور دین و دنیا به شماها احتیاج دارد؟ فرمود: «بدرستی که برای هر یکی از ما اهل بیت صحیفه‌ای هست که در آن ثبت شده هر آنچیزی که به آن احتیاج دارد و باید در مدت عمرش به آن عمل نماید. پس وقتی که احکام آن صحیفه و چیزهایی که به آن مأمور شده تمام گشت و به آخر رسید، آنگاه می‌داند که اجلش رسید و در آن حال رسول خدا صلی الله علیه و آله به نزد او می‌آید و خبر مرگ را به او می‌دهد و نعمتها را که برای وی در نزد خدای تعالی است. و امام حسین علیه السلام صحیفه‌ای را که به او داده شده بود خواند، و چیزهای آینده که شدنی بود دانست، و پاره‌ای چیزها که از قضا نگذشته بود ماندند. پس آن حضرت به جهاد بیرون رفت. و این امور که از قضا نگذشته بودند این بود که ملائکه از خدای تعالی مسألت نمودند که به آن حضرت یاری نمایند. خدای تعالی ایشان را در این باب مآذون کرد. پس ایشان اندک زمانی به سبب مهیا شدن برای قتال، مکث و درنگ نمودند، تا اینکه آن حضرت شربت شهادت نوشید. بعد از آن ملائکه بر زمین فرود آمدند. ناگاه دیدند که عمر آن حضرت به آخر رسیده گشته گردیده، ملائکه به درگاه خداوند گردکار عرض نمودند که: پروردگارا! ما را مآذون فرمودی که بر روی زمین فرود آییم و به آن حضرت یاری کنیم. پس فرود آمدیم دیدیم که روح مطهرش را از بدن مبارکش قبض نموده‌ای. آنگاه خدای تبارک و تعالی به ایشان وحی فرمود که: از قبه منوره آن حضرت جدا شوید، تا وقتی که او را ببینید که خروج نموده. آنگاه به او یاری کنید. و از حالا تا آن وقت بر آن حضرت و بر فوت شدن یاری نمودن به او از شما بگریید. و یاری کردن و گریستن را بر آن حضرت به شما مخصوص نمودم. پس ملائکه برای تقرب یافتن در درگاه خداوند عالم و جزع نمودن بر فوت شدن یاری کردن به آن حضرت از ایشان،



گریستند. وقتی که آن حضرت خروج می نماید، ایشان از جمله یاران او می باشند.<sup>(۱)</sup> شیخ شرف الدین در کتاب «کنز الفوائد» از محمد بن عباس، او از جعفر بن محمد بن مالک، او از قاسم بن اسماعیل، او از علی بن خالد عاقولی، او از عبدالکریم خثعمی، او از سلیمان بن خالد روایت کرده، او گفته که: که صادق علیه السلام در خصوص قول خدای تعالی فرمود: ﴿يَوْمَ تَرْجَفُ الرَّاجِفَةُ \* تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ﴾<sup>(۲)</sup> که راجفه حسین بن علی است، و رادفه علی بن ابی طالب (علیهما السلام) است. حاصل مضمون آیه بنابراین روایت این است که: ذکر بکن روزی را که حسین بن علی علیه السلام با اضطراب خروج و جنبش می کند و از پی آن امیر المؤمنین علیه السلام خروج می نماید. بعد از آن فرمود: اول کسی که گرد و خاک قبر را از سرش می تکاند، حسین بن علی علیه السلام است با هفتاد و پنج هزار نفر. و این است معنی قول خدای تعالی:

﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ \* يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾<sup>(۳)</sup>

یعنی: بدرستی که ما به پیغمبر خود و به آنان که در مدت زندگانی دنیا، ایمان آورده اند، یاری می کنیم، و روزی که شهیدان برمی خیزند. روزی که به ستمکاران عذر آوردن ایشان فایده ای نمی بخشد و بر ایشان است لعن و بدی دار عقبی.<sup>(۴)</sup> فرات بن ابراهیم کوفی در کتاب تفسیر از ابی قاسم علوی از صادق علیه السلام مثل این حدیث را روایت نموده، و در این روایت به جای هفتاد و پنج هزار، نود و پنج هزار مذکور است.<sup>(۵)</sup>

۱ - مدرک پیشین، ص ۸۷، باب ۲۷، بکاء الملائكة على الحسين علیه السلام.

۲ - سوره نازعات: آیه ۶ و ۷.

۳ - سوره غافر: آیه ۵۱-۵۲.

۴ - تأویل الآيات الظاهرة، ص ۷۳۷، در تفسیر سوره نازعات.

۵ - تفسیر فرات الکوفی، ص ۵۳۷، در تفسیر سوره نازعات.

شاذان بن جبرئیل در کتاب «فضایل» و بعضی اصحاب ما در کتاب «روضه» از صادق علیه السلام مثل این روایت نموده‌اند.

در کتاب مختصر البصائر الدرجات از کتاب «تنزیل و تحریف» نقل نموده، او هم از احمد بن محمد سیاری، او از محمد بن خالد، او از عمر بن عبدالعزیز، او از عبدالله بن نجیح یمانی روایت نموده، او گفته که: این آیه را به خدمت صادق علیه السلام خواندم:

﴿ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: روزی می شود که از نعمت سؤال کرده می شوید. آن حضرت فرمود که: «مراد از نعیم، محمد و آل محمد علیهم السلام است که خدای تعالی ایشان را به شما نعمت داده. و در خصوص قول خدای تعالی: ﴿لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ﴾ فرمود: یعنی اگر بدانید دانستنی که از مشاهده و عیان حاصل است. و در خصوص قول خدای عز و جل: ﴿كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾<sup>(۲)</sup> فرمود: یعنی نه چنین است که گمان نموده‌اید، بعد از این دوبار خواهید دانست که حقیقت امر چگونه است: یک بار در روز رجعت و بار دیگر در قیامت.»<sup>(۳)</sup>

نجاشی در کتاب «رجال» آورده که: «مؤمن الطاق را با ابوحنیفه حکایات بسیاری هست. یکی از آن جمله این است که ابوحنیفه روزی به مؤمن الطاق گفت که: یا ابا جعفر! تو به رجعت اعتقاد داری؟ گفت: آری، ابوحنیفه گفت که: از این کیسه خود پانصد دینار به من قرض ده، وقتی که در روز رجعت تو و من به دنیا برگشتیم، آن را به تو رد و ادا می‌نمایم. مؤمن الطاق فی الحال در جوابش گفت: یک ضامن به من بده که برای من ضمانت نماید در اینکه تو در صورت انسان به دنیا رجوع کنی. زیرا می‌ترسم که در

۱ - سوره تکوین: آیه ۸.

۲ - سوره تکوین: آیه ۵.

۳ - سوره تکوین: آیه ۳.

۴ - مختصر بصائر الدرجات، ۲۰۴.

صورت بوزینه به دنیا برگردی، و من نتوانم آن را از تو برگردانم.»<sup>(۱)</sup>  
 طبرسی در کتاب «احتجاج» مثل این قصه را با تفاوت جزئی روایت نموده.  
 در کتاب «مختصر البصائر» از کتاب «غارات» ابراهیم بن محمد ثقفی نقل نموده که:  
 ابراهیم حدیثی از امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده، از جمله فقرات این است که به آن  
 حضرت گفته شد که: ذوالقرنین چیست؟ فرمود: «مردی بود که خدای تعالی او را  
 بسوی قوم خود فرستاد تا اینکه ایشان را هدایت نماید. ایشان او را تکذیب نمودند و بر  
 شاخش زدند، او وفات نمود، بعد از آن خداوند گردکار او را زنده گردانید. سپس بر قوم  
 خود مبعوث شد دوباره او را تکذیب کردند و بر شاخ دیگرش زدند او وفات نمود پس  
 نامیدن او با ذوالقرنین - یعنی: صاحب دو شاخ - از این راه است که به هر دو شاخ او  
 زدند. در حدیث دیگر چنان است که: در میان شماست، مثل ذوالقرنین. آن حضرت از  
 این کلام خود را اراده نموده.

و از کتاب «غارات» نیز نقل نمود که: خبر داد به ما عبدالله بن اسید کندی که از جمله  
 چرنجیان لشکر بوده از پدرش، او گفته که: من با پاره‌ای مردم در خدمت امیر المؤمنین  
 علی علیه السلام نشسته بودیم. ناگاه ابن معز و ابن نعج آمدند در حالتی که به گردن عبدالله بن  
 وهب پیراهنی انداخته او را کشان کشان می‌آوردند، ایشان عرض کردند:  
 یا امیر المؤمنین! این مرد را به قتل رسان و به دروغ‌گویان در ظاهر اظهار محبت و  
 خلوص مکن، آن حضرت فرمود: که او را نزدیک من آرید. پس به آن حضرت نزدیک  
 شد. آن بزرگوار به ایشان فرمود که: این مرد چه می‌گوید؟ گفتند که: چنان گمان دارد که  
 تو دابة الارضی، و ضربتی بر سر مبارکت زده می‌شود بطرزی که سرت تا محاسن  
 شریف بریده می‌گردد آن حضرت به او فرمود که: این جماعت چه می‌گویند؟ عرض  
 کرد: یا امیر المؤمنین! تو حدیثی به مردم فرموده‌ای، آن را عمّار بن یاسر به من خبر  
 داده، اینکه من گفته‌ام همان حدیث است. آن حضرت فرمود که: دست از او بردارید  
 زیرا که این را از پیش خود نمی‌گوید بلکه از دیگری روایت می‌کند. یا بن ام السوداء!

بدرستی که تو حدیث را می شکافی شکافتنی. این مرد را بگذارید به راه خود رود، اگر دروغ می گوید، ضرر این دروغ بر خود اوست؛ و اگر راست می گوید، هر آینه گفته او به من رو خواهد داد.

و نیز در آن کتاب از عبایه روایت نموده، او گفته که: از علی علیه السلام شنیدم می فرمود که: من سید پیرانم، و در من سنتی و شیوه‌ای هست از ایوب، زیرا که ایوب به انواع بلاها مبتلا گردید. بعد از آن خدای تعالی به او عافیت کرامت فرمود و اهل و عیالش را با علاوه‌ای مثل ایشان عطا فرمود چنان که خدای تعالی در قرآن حکایت فرموده، چنان روایت شده که خدای تعالی اهل او را که مرده بودند، برای او زنده گردانید و هم و غم و مصیبت او را زایل نمود. از ائمه (صلوات الله عليهم) به مقام صحّت پیوسته اینکه هر آن قضیه که در میان بنی اسرائیل واقع شده، مانند آن طابق النعل بالنعل والقذة بالقذة در میان این امت واقع می شود، و حال آنکه آن حضرت فرمود که: در من شباهتی است به ایوب.

و نیز فرموده: به خدا سوگند یاد می کنم، هر آینه خدای تعالی اهل و طایفه مرا برای من جمع خواهد نمود چنان که برای یعقوب علیه السلام جمع نمود. زیرا که در میان یعقوب و اهلش، مدتی جدایی واقع گردید بعد از آن بر سرش جمع شدند.

پس آن حضرت سوگند یاد نمود، هر آینه خداوند سبحانه و تعالی بعد از این، اولاد او را برای او جمع خواهد نمود چنان که برای یعقوب جمع کرد، و جمع شدن یعقوب علیه السلام با اولادش در دار دنیا شد. پس بنابراین باید جمع شدن امیرالمؤمنین علیه السلام با اولادش در دنیا باشد، یعنی: اولادش در زمان رجعت بر سرش جمع می شوند و اولادش عبارت است از ائمه علیهم السلام. و ایشان آناند که در احادیث صحیحه صریحه بر رجوع نمودن ایشان به دنیا تصریح شده و عاقبت کار برای مستقیان است، و مستقیان نیست مگر ائمه علیهم السلام.<sup>(۱)</sup>

حاصل مضمون فقراتی که نقل کردیم این بود که ذکر نمودیم. بعد از آن مردی که از چرخچیان لشکر بود عرض کرد: یا امیر المؤمنین! این تعجب چیست که می‌کنی؟ فرمود: چگونه ننمایم و حال آنکه قضای الهی در خصوص من جاری گشته و شما هیچ حدیث نمی‌فهمید. آگاه شوید که پاره‌ای صداها خواهد رسید که در مابین آنها مرگها واقع خواهد شد، و قامت‌های خالقی مانند نباتات بریده شده خواهد افتاد، و پاره‌ای مردگان زنده خواهد گشت. تعجب کنید بسیار تعجب کردنی از میان ماه جمادی و ماه رجب.

در آن حال باز مردی عرض کرد: یا امیر المؤمنین! این امر عجیب چیست که پیاپی از آن تعجب می‌کنی؟ فرمود: مادر آن مرد اول به ماتمش نشیند؟! کدام امر عجیب تر است از اینکه مردگان بر سر زندگان می‌زنند؟ عرض کرد: یا امیر المؤمنین! این از کجا و چگونه واقع می‌شود؟ یعنی: بعید است اینکه چنین چیز واقع گردد.

در «مختصر البصائر» مذکور نموده که از کتاب «تأویل ما نزل من القرآن فی النبی وآله صلوات الله علیه وعلیهم» که تالیف ابی عبدالله محمد بن عباس بن مروان است. و سید رضی الدین علی بن موسی بن طاووس به خط خود در این کتاب در مقام تعدیل و توثیق محمد بن عباس نوشته چیزی را که صورتش این است که: نجاشی در کتاب «فهرست» گفته: چیزی را که لفظش این است که: محمد بن عباس در میان اصحاب ما ثقة است، تا دوبار. شخص محکم است. کتاب «مقنع» در علم فقه و «دواجن» از مصنفات اوست، و جماعتی از اصحاب ما گفته‌اند که: مثل کتاب «مقنع» در علم فقه تصنیف نشده.

و مثل توثیق نجاشی است توثیقی که علی بن موسی بن طاووس در خصوص محمد بن عباس، از فخار بن معد علوی و غیر ایشان، از شاذان بن جبرئیل، او از رجال خود نقل نموده، یعنی: ایشان نیز محمد بن عباس را توثیق نموده‌اند. و آنچه که صاحب «مختصر البصائر» از کتاب «تأویل ما نزل من القرآن» نقل نموده قول خدای تعالی:

﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: اگر بخواهیم آیتی از آسمان بر ایشان - یعنی: بر بنی امیه - نازل می گردانیم، پس گردنهای ایشان در پیش آن ذلیل و پست می شوند.

خبر داد به ما علی بن عبدالله بن اسد، او از ابراهیم بن محمد، او از احمد بن معمر اسدی، او از محمد بن فضل، او از کلبی، او از ابی صالح، او از ابن عباس در خصوص قول خدای تعالی: ﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾<sup>(۲)</sup> ابن عباس گفته که: این آیه در شأن ماها و بنی امیه نازل شده، ما را بر ایشان دولتی و سلطنتی می شود. پس گردنهایشان بعد از آنکه سرکش و گردنکش بودند، برای ما ذلیل و پست می شوند، و بعد از آنکه عزت داشتند خوار و خفیف می باشند.

خبر داد به ما حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، او از یونس، او از بعضی اصحاب ما، ایشان از ابی بصیر، او از باقر رضی الله عنه روایت نموده که، از آن حضرت از معنی قول خدای تعالی: ﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾<sup>(۳)</sup> پرسیدم، فرمود که: گردنهای بنی امیه در پیش آن آیت، پست می شوند، و این آیت در وقت زوال آفتاب - یعنی: وقت ظهر - آشکار می شود. و آن عبارت است از علی بن ابی طالب (صلوات الله علیه) که در وقت ظهر، در سمت بالای سر خلائق آشکار شده، یک ساعت نمایان می شود حتی روی مبارکش دیده می باشد به طرزی که خلائق، حسب و نسب آن حضرت را می شناسند.

بعد از آن فرمود: آگاه شوید! بدرستی که بنی امیه در آن زمان چنان می باشند که اگر مردی از ایشان در پشت درخت پنهان شود، هر آینه آن درخت گوید که: این مرد از

۱ - سوره شعراء: آیه ۴.

۲ - سوره شعراء: آیه ۴.

۳ - سوره شعراء: آیه ۴.

بنی امیه است، او را به قتل می‌رسانند.

خبر داد به ما محمد بن جعفر بن محمد بن حسن، او از عبدالله بن محمد زیات، او از محمد - یعنی: ابن جنید -، او از مفضل بن صالح، او از جابر، او از ابی عبدالله جدلی، او گفته که: روزی به خدمت علی رضی الله عنه مشرف گردیدیم، آن حضرت فرمود: منم دابة الارض.

خبر داد به ما علی بن احمد بن حاتم، او از اسماعیل بن اسحاق راشدی، او از خالد بن مخلد، او از عبدالکریم بن یعقوب جعفی، او از جابر بن یزید، او از ابی عبدالله جدلی، او گفته که: به خدمت علی بن ابی طالب رضی الله عنه مشرف گردیدم، آن حضرت فرمود: آیا خبر ندهم به تو سه حدیث را پیش از آنکه به نزد من و تو بیگانه بیاید! بعد از آن فرمود: منم بنده خدا و منم دابة الارض و راستگوی و عدالت کننده روی زمین و برادر پیغمبر روی زمین، و منم بنده خدا. بعد از آن فرمود: که آیا خبر ندهم به تو از بینی مهدی (عج) و چشم او! عرض کردم: آری خبر ده پس آن حضرت دست مبارکش را به سینه بی‌کینه اش زد و فرمود که: او منم.

خبر داد به ما محمد بن حسن بن صباح، از حسین بن حسن قاشی، او از علی بن حکم، او از ابان بن عثمان، او از عبدالرحمان بن سیابه، او از ابی داود، او از ابی عبدالله جدلی، او گفته: به خدمت امیر المؤمنین رضی الله عنه شرف یاب گردیدم، آن حضرت فرمود که: همت حدیث به تو خبر می‌دهم مگر اینکه بیگانه نزد ما آید، عرض کردم: فدای تو شوم بشرما. فرمود: آیا بینی مهدی و چشم او را می‌شناسی! عرض کردم: یا امیر المؤمنین! آنها عبارت است از تو، فرمود: آیا می‌شناسی آن دو حاجب و دربان ضلالت و گمراهی را که در آخر زمان ذلت و خواری ایشان ظاهر خواهد شد! عرض کردم: یا امیر المؤمنین! به خدا سوگند یاد می‌کنم هر آینه ایشان فلان و فلان‌اند - یعنی: ابوبکر و عمراند - فرمود: آیا دابه را می‌شناسی و عدالت و راستگویی او چیست و مکان برانگیختن او کجاست! و خدای تعالی هلاک کننده است کسی را که به او جور و ستم نماید، و حدیث تا آخر ذکر نموده.

و خبر داد به ما احمد بن محمد بن سعید از حسن سلمی، او از ایوب بن نوح، او از صفوان، او از یعقوب بن شعیب، او از عمران بن میثم، او از عبایه، او گفته که: مردی به خدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد که: از دابه به من خبر ده، فرمود که: از آن چه می خواهی؟ عرض کرد که: دوست می دارم که آن را بشناسم. فرمود که: آن دابه ای است صاحب ایمان، قرآن می خواند، و به رحمان ایمان می آورد و طعام می خورد و در بازارها می گردد.

و خبر داد به ما حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، او از صفوان، مثل این حدیث را و در آخر این روایت این فقره را افزوده که: آن مرد عرض کرد: یا امیر المؤمنین! آن دابه کیست؟ فرمود: مادرت بر تو ماتم بگیرد، او علی است.

خبر داد به ما اسحاق بن محمد بن مروان، او از پدرش، او از عبدالله بن زبیر قرشی، او از یعقوب بن شعیب، او از عمران بن میثم، او گفته که: عبایه به من خبر داد گفت که: من در خدمت امیر المؤمنین علیه السلام بودم در حالتی که می فرمود که: برادرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من خبر داد که: من هزار پیغمبر ختم کرده، و تو هزار وصی ختم کرده ای و من مکلف نشده ام به چیزهایی که آن اوصیا به آنها مکلف نشده اند. و من هزار کلمه می دانم، آنها را نمی دانم مگر من و محمد صلی الله علیه و آله و سلم، و هیچ کلمه از آنها نیست مگر اینکه آن کلید هزار در است از علم، هنوز از آنها یک کلمه نمی دانید مگر اینکه از آنها یک آیه در قرآن می خوانید، و آن آیه این است:

﴿ وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ ﴾ <sup>(۱)</sup>

یعنی: وقتی که قول بر ایشان واقع می گردد، برای ایشان بیرون می آوریم از زمین دابه ای که به ایشان سخن می گوید، بدرستی که خلاق به آیتهای ما یقین ندارند. بعد از آن فرمود که: شماها نمی دانید که آن دابه کیست.



خبر داد به ما احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن سعید، او از احمد بن محمد بن اسحاق حضرمی، او از احمد بن مستنیر، او از جعفر بن عثمان و او عم احمد بن مستنیر است، او گفته که: خبر داد به من صباح مزنی و محمد بن کثیر بن بشیر بن عمیره ازدی، ایشان گفته که: خبر داد به ما عمران بن میثم از عبایه بن ربیع، او گفته که: پنج نفر در خدمت امیر المؤمنین علیه السلام نشسته بودند، من پنجمین ایشان بودم، و مثل این حدیث گذشته را ذکر نموده.

خبر داد به ما حسین بن اسماعیل قاضی از عبدالله بن ایوب مخزومی، او از یحیی بن ابی بکیر، او از ابی حریر، او از علی بن زید بن جذعان، او از خالد بن اوس، او از ابی هریره، او گفته که: رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: دابة الارض بیرون می آید، در حالتی که عصای موسی و انگشتر سلیمان با وی می باشند. با عصای موسی به روی مؤمن جلا میدهد، و با خاتم سلیمان روی کافر را داغ می کند.

خبر داد به ما احمد بن محمد بن حسن فقیه، از احمد بن عبید بن ناصح، او از حسین بن علوان، او از سعد بن طریف، او از اصبع بن نباته، او گفته که: به خدمت امیر المؤمنین علیه السلام مشرف گردیدم در حالتی که آن حضرت، نان و سرکه و زیت می خورد، عرض کردم: یا امیر المؤمنین! خدای تعالی در کلام مجید خود فرموده: ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ﴾<sup>(۱)</sup> این دابه چیست؟ فرمود: آن دابه ای است که نان و سرکه و زیت می خورد، یعنی: آن دابه منم.

خبر داد به ما حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، او از یونس بن عبدالرحمان، او از سماعة بن مهران، او از فضل بن زبیر، او از اصبع بن نباته، او گفته که: معاویه به من گفت: ای گروه شیعه! گمان دارید که علی علیه السلام دابة الارض است؟ گفتم: آیا این را تنها ما می گوئیم، بلکه طایفه یهود هم می گویند. پس معاویه این سخن را به نزد رأس الجالوت که از علمای یهود بود پیغام داد که: خیر باد بر تو آیا دابة الارض را شما در کتابهای خود

می یابید؟ گفت: آری، معاویه گفت: آن چیست؟ گفت: مردی است، معاویه گفت: آیا نامش را می شناسی؟ رأس الجالوت گفت: نامش الیاس است. راوی گوید که: معاویه به من رو آورده گفت: که چه نزدیک است الیا به علی.

خبر داد به ما حسین بن احمد از محمد بن عیسی، او از یونس، او از بعضی اصحاب خود، او از ابی بصیر، او گفته که: باقر علیه السلام فرمود که: مردم در خصوص این آیه چه می گویند: ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ﴾ (۱) گفت که: مراد از دابه، امیر المؤمنین علیه السلام است.

خبر داد به ما محمد بن حسن بن صباح، از حسین بن حسن، او از علی حکم، او از ابان بن عثمان، او از عبدالرحمان بن سیابه و یعقوب بن شعیب، ایشان از صالح بن میثم، او گفته که: به خدمت باقر علیه السلام عرض کردم که: حدیثی به من بفرما، فرمود: آیا از پدرت حدیث شنیده‌ای؟ عرض کردم: نه، زیرا که من کوچک بودم. بعد از آن عرض کردم که: حدیثی عرض می‌کنم، اگر راست و صواب گفتم بفرمایید: آری درست است، و اگر خطا و ناصواب گویم، مرا از خطا برگردان. فرمود که: چه سخت شرط کردی. عرض کردم که: اگر درست بگویم، سکوت کنید، و اگر خطا کردم مرا از خطا برگردانید. آن حضرت فرمود که: این شرط بر من سهل و آسان است. عرض کردم که: گمان چنان داریم که علی علیه السلام دابة الارض است.

خبر داد به ما حمید بن زیاد، از عبیدالله بن احمد بن نهیک، او از عیسی بن هشام، او از ابان، او از عبدالرحمان بن سیابه، او از صالح بن میثم، او گفته که: به خدمت باقر علیه السلام عرض کردم که: به من حدیث بفرما، فرمود: آیا حدیث شنیده‌ای؟ عرض کردم که: پدرم در زمانی که من بچه بودم وفات نموده. بعد از آن عرض کردم که: چیزی می‌گویم اگر راست بگویم سکوت بفرما، و اگر خطا و ناصواب گویم مرا از خطا برگردان و حق را بیان فرما. فرمود که: این شرط سهل است. عرض کردم که: من گمان دارم که علی علیه السلام

دَابَّةُ الْأَرْضِ است. پس آن حضرت سکوت کرد.

فرمود: به خدا سوگند یاد می‌کنم هر آینه تو را چنین می‌بینم که بعد از این خواهی که علی علیه السلام بسوی ما - یعنی: به دنیا - برگشته. بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود:

﴿ إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: کسی که قرآن را بر تو فرض گردانید، هر آینه تو را به معاد خواهد برگردانید. راوی گوید: عرض کردم که: به خدا سوگند یاد می‌کنم هر آینه این مسأله را از جمله آن مسایل قرار داده بودم که می‌خواستم آنها را از تو بپرسم، لیکن فراموش نمودم. آن حضرت فرمود: آیا خبر ندهم به تو چیزی را که از این بزرگتر است؟ بعد از آن فرمود:

﴿ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: نفرستاده‌ایم تو را مگر به همه خلایق، در حالتی که ایشان را مژده دهنده و ایشان را ترساننده است. بعد از آن فرمود که: سرزمینی نمی‌ماند مگر اینکه با شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله در آن جا ندا کرده می‌شود، و به دست مبارکش به آفاق و اطراف روی زمین اشاره فرمود، یعنی: در همه روی زمین کلمه طیبه گفته می‌شود.

خبر داد به ما حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، او از یونس، او از ابراهیم بن عبدالحمید او از ابان احمر، او رفع حدیث تا به باقر علیه السلام نموده که، آن حضرت در خصوص قول خدای تعالی: ﴿ إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ ﴾<sup>(۳)</sup> فرمود که: گمان نمی‌کنم پیغمبر شما را مگر اینکه بر شماها طلوع می‌کند طلوع کردنی، یعنی: زنده شده بسوی شما خواهد برگشت.

خبر داد به ما جعفر بن محمد بن مالک، از حسن بن علی بن مروان، او از سعید بن عمّار، او از ابی مروان، او گفته که: از صادق علیه السلام پرسیدم از قول خدای عز و جلّ

۱ - سوره قصص: آیه ۸۵

۲ - سوره سبأ: آیه ۲۸

۳ - سوره قصص: آیه ۸۵

﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ﴾<sup>(۱)</sup> آن حضرت فرمود: نه چنین است، به خدا سوگند یاد می‌کنم هر آینه دنیا به آخر نمی‌رسد تا وقتی که رسول خدا ﷺ و علی عليه السلام از ثویبه با هم جمع شوند. پس در آن جا آبیاری می‌کنند و مسجد بنا می‌نمایند که برای آن دوازده هزار در می‌باشد، و ثویبه نام جایی است در کوفه.

خبر داد به ما احمد بن هوذه باهلی، از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، او از عبدالله بن حماد انصاری، او از ابی مریم انصاری، او گفته که: از صادق عليه السلام پرسیدم، مثل این حدیث را تا آخر ذکر نموده، و در آخر این روایت این آیه را ذکر نموده:

﴿وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: هر آینه به ایشان از عذاب ادنی غیر عذاب بزرگ می‌چشانیم.

خبر داد به ما حسین بن محمد، از محمد بن عیسی، او از یونس، او از مفضل بن صالح، او از زید شحام، او از صادق عليه السلام که، آن حضرت فرمود: که عذاب ادنی که پیشتر از عذاب اکبر است، عذاب رجعت است.

خبر داد به ما حسین بن محمد، از محمد بن عیسی، او از یونس، او از مفضل بن صالح، او از زید شحام، او از صادق عليه السلام که، آن حضرت فرمود که: عذاب ادنی دابة الارض است.

خبر داد به ما هاشم بن ابی خلف، او از ابراهیم بن اسماعیل بن یحیی بن سلمة بن کهیل، او از پدرش، او از سلمة بن کهیل، او از مجاهد، او از ابن عباس، او از رسول خدا ﷺ که، آن حضرت در خطبه‌ای که آن را در حجة الوداع بیان فرمودند، فرمود که: هر آینه طایفه عمالقه را با لشکر به قتل خواهم رسانید. جبرئیل عليه السلام عرض کرد: یا رسول الله! چنان بگو که: طایفه عمالقه را من به قتل خواهم رسانید. یا علی؟ آن حضرت فرمود که: ایشان را من به قتل می‌رسانم یا علی بن ابی طالب عليه السلام.

۱ - سوره قصص : آیه ۸۵.

۲ - سوره سجده : آیه ۲۱.

محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، او از کسی که ذکر نموده، او از حسن بن موسی نخشاب، او از جعفر بن محمد، او از کرام روایت نموده، او گفته که: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: هرگاه خلق منحصر به دو مرد می‌بودند، هر آینه یکی از ایشان امام علیه السلام می‌شد. و آخر کسی وفات می‌کند، امام علیه السلام خواهد بود. زیرا که احدی بر خدای تعالی حجّت نگیرد که خدا او را بی حجّت گذاشت. یعنی: امام اگر پیشتر از پاره خلائق وفات نماید، هر آینه ایشان را می‌رسد اینکه بر خدای تعالی حجّت بگیرند که: ما را بی حجّت - یعنی: بی امام - گذاشته. مراد اینجا از امامی که بعد از همه خلائق وفات می‌کند، مطلق امام است. زیرا که حجّت خدا بر خلائق با مطلق ترساننده یا هدایت کننده تمام می‌شود، نه اینکه مراد جناب قائم (عج) است. و او بعد از همه خلائق وفات خواهد نمود، زیرا که از ائمه علیهم السلام چنان که پیشتر گذشت وارد شده اینکه امام حسین علیه السلام اوست کسی که به قائم (عج) غسل خواهد داد، و در دنیا بعد از او هر قدری که خدا بخواهد حکم خواهد فرمود. و واجب است بر آنان که به امامت و وجوب اطاعت آل محمد علیهم السلام اقرار دارند، اینکه به ایشان در خصوص هر آنچه که فرمایند، تسلیم شوند، و هیچ یک را از احادیثی که از ایشان روایت شده، اگر مخالف کتاب و سنت نباشد ردّ نکنند.

محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه، از علی بن احمد بن موسی دقاق از محمد بن ابی عبدالله کوفی، او از موسی بن عمران نخعی، او از عمّ خود حسین بن یزید نوفلی، او از علی بن ابی حمزه، او از پدرش، او از ابی بصیر روایت نموده، او گفته که: به خدمت صادق علیه السلام عرض کردم: یا بن رسول الله! از پدرت شنیدم فرمود: که بعد از قائم (عج) دوازده مهدی می‌باشند. فرمود که: پدرم دوازده مهدی فرموده دوازده امام فرموده است، و آن دوازده مهدی جماعتی اند از شیعیان ما که خلائق را بدرستی ما و شناختن حقّ ما دعوت می‌کنند.

صاحب کتاب مذکور، گوید که: خدا تو را به راه راست هدایت نماید، بدان که در علم آل محمد علیهم السلام اختلاف نیست. یعنی: علمها و خبرهای ایشان با هم مخالف

و منافی نیستند. بلکه بعضی از آنها مصدق بعضی دیگر است و حال آنکه احادیث بسیار از ائمه اطهار در خصوص رجعت دوازده امام به ما روایت شده، پس گویا آن حضرت از حال سائل چنان فهمید که او طاقت و حوصله ندارد که متحمل شود به این علم خواص - یعنی: رجعت دوازده امام بعد از قائم (عج) - آن چنان علمی که خدای تعالی به هر که خاصگان خود خواسته مخصوص گردانیده، و با عطا نمودن آن علم گرامی داشته هر آن کسی را از مخلوقات خود که اراده نموده چنان که خداوند سبحانه و تعالی فرموده:

﴿ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: این از فضل و احسان خداست، و آن را عطا می فرماید به هر کسی که می خواهد، و خدای تعالی صاحب احسان بزرگ است. پس چون رجعت دوازده امام بعد از قائم (عج) سرّی بود که در حوصله سایل نمی گنجد، از این جهت صادق علیه السلام کلام پدرش را که دوازده امام بعد از قائم (عج) می باشند، با تأویل حسن، تأویل نموده به طرزى که بر سائل دشوار و گران نیابد مبدا دلش آن را انکار کند و کافر گردد. پس رجعت دوازده امام علیهم السلام بعد از قائم علیه السلام سرّی است از اسرار آل محمد علیهم السلام از این جهت آن حضرت آن را پنهان داشت و کلام پدرش را تأویل نمود. و در حدیث از ائمه علیهم السلام در خصوص و پنهان داشتن اسرار روایت شده که: گفتنی نیست هر آنچه که دانسته می شود. یعنی: پاره چیزها هست که دانسته می شود و لکن اظهار آنها جایز نیست.

و نیست هر آن چیزی که گفته می شود، وقتش نزدیک شده باشد. و نیست هر آن چیزی که وقتش نزدیک شده باشد، اهل حاضر و موجود باشد. و نیز در این باب روایت شده که: جبت و طاغوت مگویند، چون که شیعه پیشتر به ابوبکر و عمر جبت و طاغوت می گفتند، و آنها نام بت اند. آن حضرت فرمود که: دیگر به ایشان جبت و طاغوت مگویند و رجعت ائمه علیهم السلام را ذکر مکنید، اگر مخالفان به شما گویند که:

پیشتر از این اینها را می‌گفتید، بگویید که: الان نمی‌گوییم. و این از راه تقیه است که بندگان خدا در زمان اوصیا به خدای تعالی بدین نهج بندگی نموده‌اند.

سید رضی الدین علی بن طاووس در کتاب «بشارة» مذکور ساخته که در کتاب جعفر بن محمد بن مالک کوفی یافتیم که او به اسناد خود تا حمیران روایت نموده، او گفته که: عمر دنیا صد هزار سال است. بیست هزار سال از آن برای سایر خلائق است، و هشتاد هزار سال برای آل محمد علیهم‌السلام. (۱)

سید رضی الدین علیه‌السلام گفته که: اعتقاد من چنان است که این حدیث را در کتاب طهر بن عبدالله، از این روایت مبسوط‌تر یافته‌ام.

**مؤلف گوید:** آن چه از کتاب حسن بن سلیمان نقل نموده‌ام تا این جااست، و کراچکی هم در کتاب «کنز النواید» به اسناد خود روایت نموده اخباری را که حسن بن سلیمان از محمد بن عباس نقل نموده.

در کتاب «مختصر البصائر» از کتاب مشیخه حسن بن محبوب به اسناد من که اسناد ما به او متصل است. او از محمد بن سالم، او از باقر علیه‌السلام در خصوص قول خدای تعالی روایت نموده:

﴿ رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَخْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ ﴾ (۲)

یعنی: پروردگارا! ما را دوبار بمیراندی و دوبار زنده گردانیدی. پس به گناهان خود اقرار و اعتراف نمودیم. پس آیا بسوی بیرون آمدن و خلاص شدن از عذاب راهی هست؟ آن حضرت فرمود که: «این آیه مخصوص است به پاره‌ای طوائف در روز رجعت که بعد از مرگ زنده می‌شوند، و مضمون این آیه در خصوص قیامت هم جاری

۱ - مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۰۵.

۲ - سوره غافر: آیه ۱۱.

می شود، پس بعد و دوری باد از رحمت خدا برای قوم ستمکاران.»<sup>(۱)</sup>

جعفر بن محمد بن قولویه در کتاب «کامل الزیارة» از حسین بن محمد، او از معلی، او از ابی مفضل، او از ابن صدقه، او از مفضل بن عمر، او از صادق علیه السلام روایت نموده، آن حضرت فرمود: «گویا تختی از نور می بینم که در جایی گذاشته شده، و در بالای آن قبه ای از یاقوت سرخ که از جواهر مکمل و دانه نشان گردیده زده شده، و گویا امام حسین علیه السلام را می بینم که در بالای آن نشسته و در اطراف آن، هزار قبه سبز هستند. و گویا مؤمنان را می بینم که به دیدن آن حضرت می آیند و به او سلام می دهند. آنگاه خداوند عالم می فرماید که: ای دوستان من! بخواهید از من، زیرا که اذیت و ذلت و ستمدیدی شما به طول انجامید، و امروز روزی است که حاجتی از حاجت های دنیا از من نمی خواهید مگر اینکه آن را برای شما برآورده می کنم. پس خوردن و آشامیدن ایشان از نعمت های بهشت می شود. به خدا سوگند یاد می کنم هر آینه این کرامتی است از جانب خدای تعالی.»<sup>(۲)</sup>

**مؤلف گوید که:** خواستن حوایج دنیا دلیل است به اینکه این در زمان رجعت است نه در قیامت، زیرا که در قیامت حوایج دنیا خواسته نمی شود.

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» و شیخ طبرسی در کتاب «احتجاج» در خصوص چیزی که حمیری به خدمت قائم (عج) نوشت از جانب مردی که به حق معتقد بود و متعه را حلال می دانست و به رجعت قایل بود، تا آخر حدیثی که بعد از این در باب توقیعات آن حضرت خواهد آمد.<sup>(۳)</sup>

شیخ طبرسی در کتاب «احتجاج» مذکور ساخته که در توقیعی که از ناحیه مقدسه برای حمیری بیرون آمد. چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد، این فقره بود:

۱ - مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۹۴.

۲ - کامل الزیارت، باب ۵۰، ص ۱۳۶. کرامه الله لرائر الحسین علیهم السلام.

۳ - غیبت شیخ طوسی، ص ۲۸۲، بعض توقیعات. و احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۵۷۲، ح ۳۵۵.



«اشهد أنك حجة الله انتم الأول والآخرون وان رجعتكم حق لا ريب فيها يوم.»  
 ﴿لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: گواهی می‌دهم به اینکه تو حجت خدایی، شما اول و آخر هستی و رجعت شما حق است در آن شک نیست، و رجعت شما در آن روزی است که نفع نمی‌بخشد به هیچ کس ایمان آوردن آن، آن چنان کسی که پیشتر از آن روز ایمان نیاورده و یا در ایام ایمانش عمل خیر کسب ننموده.<sup>(۲)</sup>

در کتاب «علل الشرایع» که تألیف محمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم است و نسخه قدیمی از آن پیش ما بود مذکور ساخته که: خدای تعالی در قرآن مجید به پیغمبر خود خبر داده که: بعد از تو اولاد تو کشته می‌شود و حق ایشان مغضوب گردد و بلا به ایشان می‌رسد. بعد از آن ایشان را به دنیا برمی‌گردانیم. پس ایشان دشمنان خود را به قتل می‌رسانند و ایشان را بر روی زمین مالک می‌گردانیم. این است معنی قول خدای تعالی:  
 ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ  
 الصَّالِحُونَ﴾<sup>(۳)</sup>

یعنی: در زبور بعد از ذکر، نوشتیم که بندگان صالح من بر زمین مالک و وارث می‌شوند. و نیز این است معنی قول خدای تعالی: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ  
 وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾<sup>(۴)</sup> تا آخر آیه. معنی آیه پیشتر مذکور گردید.

و در رساله سعد بن عبدالله در خصوص انواع آیات قرآنکه به روایت ابن قولویه است، و نسخه قدیمی از آن در نزد ما بود مذکور نمود که: باقر رضی الله عنه فرمود که: جبرئیل این را بدین نهج فرود آورده:

۱ - سوره انعام: آیه ۱۵۸.

۲ - احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۵۹۳، ح ۳۵۸.

۳ - سوره انبیاء: آیه ۱۰۵.

۴ - سوره نور: آیه ۵۵.

«فان للظالمين آل محمد حقهم عذابا دون ذلك ولكن اكثر الناس لا يعلمون.»

یعنی: به آنان که در حق آل محمد علیهم السلام ستم نموده‌اند، عذابی کمتر از عذاب قیامت خواهد رسید و لیکن بسیاری از خلائق این را نمی‌دانند. آن حضرت فرمود که: مراد از عذاب، عذاب رجعت است.

ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب» ذکر نمود که: امام رضا علیه السلام در خصوص قول خدای تعالی: ﴿أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ﴾<sup>(۱)</sup> فرمود که: «دابه، علی علیه السلام است.»<sup>(۲)</sup> حاصل مضمون آیه پیشتر مذکور گردید.

در کتاب مذکور، از ابو عبدالله جدلی روایت نموده او گفته که: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «که منم دابة الأرض.»<sup>(۳)</sup>

در تفسیر عیاشی: از جابر، او از باقر علیه السلام در خصوص قول خدای تعالی: ﴿أَمْواتٌ غَیْرُ أَحْیاءٍ﴾<sup>(۴)</sup> روایت نموده که، آن حضرت فرمود: «یعنی کافرانند مؤمنان نیستند. و اما قول خدای تعالی: ﴿وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾<sup>(۵)</sup> یعنی: ایشان اعتقاد نکرده‌اند به اینکه خودشان مشرکند ﴿إِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ﴾<sup>(۶)</sup> یعنی: خدای شما یگانه‌ای است بی شریک. و اما قول خدای تعالی: ﴿الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾<sup>(۷)</sup> پس مضمونش این است که: آنان که اعتقاد نمی‌کنند به اینکه رجعت حق است.»<sup>(۸)</sup>

۱ - سوره نمل: آیه ۸۲.

۲ - مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۰۲.

۳ - مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۰۲.

۴ - سوره نحل: آیه ۲۱.

۵ - سوره نحل: آیه ۲۱.

۶ - سوره بقره: آیه ۱۶۳.

۷ - سوره نحل: آیه ۱۰۴.

۸ - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۶، ح ۱۴، در تفسیر سوره نحل.

در تفسیر مذکور، از ابی حمزه، او از باقر علیه السلام مثل این را روایت نموده. (۱)  
 فرات بن ابراهیم کوفی در کتاب تفسیر از عبدالرحمان بن محمد علوی در حالتی که  
 همه راویان این حدیث را ذکر نموده از ابن عباس در خصوص قول خدای تعالی:  
 ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّيْهَا﴾ (۲) روایت نموده که: ابن عباس گفت که: «مضمون آیه این است  
 که ائمه از ما اهل بیت در آخر زمان بر روی زمین مالک می شوند، پس آن را پر از عدل و  
 قسط می کنند.» (۳)

در تفسیر نعمانی در خصوص حدیثی که از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده ذکر کرده  
 که: «دلیلی که منکران رجعت را رد می کند قول خدای تعالی است:  
 ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ﴾ (۴)  
 یعنی: روزی می شود که از هر امتی جماعتی را از آنان که آیات ما را تکذیب  
 می کنند، زنده کرده به دنیا برمی گردانیم. پس بر ایشان قدغن کرده نظم و نسق می دهیم.  
 و اما آیه حشر آخرت پس قول خدای تعالی است:

﴿وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾ (۵)

یعنی: ایشان را زنده می گردانیم و احدی را از ایشان باقی نمی گذاریم. و نیز قول  
 خدای عزّ و جلّ است:

﴿وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾ (۶)

یعنی: حرام است بر اهل قریه که ایشان را با عذاب هلاک کرده ایم اینکه رجوع  
 بکنند. یعنی: در روز رجعت، و اما در روز قیامت پس رجوع خواهند نمود.

۱ - مدرک پیشین، ص ۲۵۷.

۲ - سوره شمس: آیه ۳.

۳ - تفسیر فرات کوفی، ص ۵۶۳، ح ۷۲۲. در تفسیر سوره شمس.

۴ - سوره نمل: آیه ۸۳.

۵ - سوره کهف: آیه ۴۷.

۶ - سوره انبیاء: آیه ۹۵.

و نیز قول خدای تعالی است: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ﴾<sup>(۱)</sup>

معنی آیه پیشتر مذکور گردید، و مضمون این متحقق نمی شود مگر در رجعت. و مثل این است آیه ای که با آن به ائمه علیهم السلام خطاب نموده و در آن به ایشان وعده نموده که به ایشان یاری نماید و از دشمنانشان انتقام گیرد و آن این است ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ تا به قول ﴿لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً﴾<sup>(۲)</sup> و این در وقتی می شود که ائمه علیهم السلام به دنیا رجوع نمایند. حاصل معنی آن، بارها در پیشتر مذکور گردید.

و مثل این است قول خدای تعالی: ﴿وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾<sup>(۳)</sup>

یعنی: می خواهیم منت گذاریم بر آنان که در روی زمین ضعیف شمرده شده اند، و ایشان را امامان و پیشوایان قرار دهیم، و ایشان را گردانیم و وارثان روی زمین نمائیم. و مثل این است قول سبحانه و تعالی:

﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ﴾<sup>(۴)</sup>

یعنی: کسی که قرآن را بر تو فرض گردانیده، تو را به معاد یعنی به دنیا خواهد برگردانید.

و مثل این است قول خدای تعالی: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ﴾<sup>(۵)</sup>

۱ - سوره آل عمران: آیه ۸۱

۲ - سوره نور: آیه ۵۵

۳ - سوره قصص: آیه ۵

۴ - سوره قصص: آیه ۸۵

۵ - سوره بقره: آیه ۲۴۳

یعنی: آیا ندیدی آنان را که از دیار خودشان از بیم مرگ، بیرون رفتند، در حالتی که ایشان چند هزار نفر بودند. پس خدای تعالی به ایشان فرمود که: بمیرید پس ایشان همگی مردند، بعد از آن خدای تعالی ایشان را زنده گردانید. و نیز مثل این است قول خدای تعالی:

﴿وَاخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِّمِيقَاتِنَا﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: موسی علیه السلام هفتاد نفر مرد از قوم خویش برای میقاتگاه ما برگزید. پس خدای تعالی ایشان را بعد از آنکه مردند، به دنیا برگردانید پس آشامیدن و زن گرفتند. و مثل این است خبر حضرت عزیر.<sup>(۲)</sup>

محمد بن حسن صفار در «بصائر الدرجات» از عبدالله بن محمد، او از ابراهیم بن محمد ثقفی، او از بعضی کسانی که رفع حدیث تا به صادق علیه السلام نموده روایت کرده که، آن حضرت فرموده که: «امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: منم صاحب عصا و میسم» تا آخر حدیث.<sup>(۳)</sup>

در کتاب مذکور از احمد بن محمد و عبدالله بن عامر، ایشان از ابن سنان، او از منضل، او از صادق علیه السلام روایت نموده، او گفته که: «امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: منم صاحب عصا و میسم».<sup>(۴)</sup>

در «بصائر الدرجات» از ابو الفضل علوی، او از سعد بن عیسی، او از ابراهیم بن حکم بن ظهیر، او از پدرش، او از شریک بن عبدالله، او از عبد الاعلی، او از ابی وقاص، او از سلمان فارسی، او از امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که: آن حضرت فرموده که:

۱ - سوره اعراف: آیه ۱۵۵.

۲ - تفسیر النعمانی، ص ۱۱۲ - ۱۱۴.

۳ - بصائر الدرجات، ص ۱۹۹ تا ۲۰۲، ح ۱ تا ۶، جزء ۴ باب ۹.

۴ - مدرک پیشین، ص ۲۰۱، قطعه‌ای از ح ۳.

«منم صاحب میسم و فاروق اکبر. و منم صاحب رجعتها و دولت دولتها، تا آخر حدیث.»<sup>(۱)</sup>

ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب» از باقر علیه السلام در خصوص شرح قول امیر المؤمنین که: ساعت به دست من قیام خواهد نمود. روایت کرده که: آن حضرت فرمود که: «مراد از ساعت رجعت است پیش از قیامت خدای تعالی، در آن روز با من و با ذریه من به مؤمنان یاری می‌کند. پس حاصل معنی فرموده امیر المؤمنین علیه السلام که: امور روز رجعت در دست من خواهد شد.»<sup>(۲)</sup>

در تفسیر علی بن ابراهیم، از جعفر بن احمد، او از عبیدالله بن موسی، او از ابن بطاینی، او از پدرش، او از ابی بصیر، او از صادق علیه السلام در خصوص قول خدای تعالی: ﴿إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا﴾<sup>(۳)</sup> روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «منافقان به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی و فاطمه علیهم السلام حيله نمودند، پس در عوض کرده ایشان، خدای تعالی فرمود:

يا محمد ﴿إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا﴾ \* وَ أَكِيدُ كَيْدًا \* فَمَهْلِ الْكَافِرِينَ أَمْهَلُهُمْ  
رَوَيْدًا﴾<sup>(۴)</sup>

یعنی: بدرستی که ایشان حيله می‌کنند حيله کردنی و من حيله می‌کنم حيله کردنی. پس یا محمد! به کافران و منافقان مهلت بده مهلت دادنی. زیرا که اگر قائم (عج) قیام کند، هر آینه از ستمکاران و طاغوتان بنی امیه و سایر خلائق برای من انتقام می‌گیرد.»<sup>(۵)</sup> در کتاب «کنز الفوائد» از محمد بن عباس، او از علی بن محمد، او از ابی جمیله،

۱ - مدرک پیشین، ص ۲۰۲، ح ۵.

۲ - مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۳۸۷.

۳ - سوره طارق: آیه ۱۵.

۴ - سوره طارق: آیه ۱۵ - ۱۷.

۵ - تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۴۱۶، در تفسیر سوره طارق.

او از حلبی، و از علی بن حکم، او از ابان بن عثمان، او از فضل بن عباس، او از صادق علیه السلام نیز این را در خصوص قول خدای تعالی:

﴿ قَدْ مَدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّيْهَا ﴾<sup>(۱)</sup> روایت نموده که، آن حضرت فرمود:

« که مضمون این در زمان رجعت به عرصه ظهور خواهد رسید. حاصل معنی آیه این است که: پروردگارشان ایشان را در عوض گناهانشان هلاک و مستأصل گردانید. پس اینگونه هلاک را که همه را فراگرفت، به ایشان دچار نمود: ﴿ وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا ﴾<sup>(۲)</sup> آن حضرت فرمود: از مثل این بلیه در وقتی که به دنیا رجوع می کند نمی ترسد. یعنی: باز از معصیت و نافرمانی نمی پرهیزد. »<sup>(۳)</sup>

**مؤلف گوید که:** تتمه این حدیث و شرح آن، در باب غرایب تأویل که در خصوص

ائمه علیهم السلام است مذکور گردید.

در کتاب «کنز الفوائد» ذکر کرده که در تفسیر اهل بیت علیهم السلام مذکور ساخته که: خبر داد به ما بعضی از اصحاب از محمد بن علی، او از عمر بن عبدالعزیز، او از عبدالله بن نجیح، او گفته که: این آیه را به خدمت صادق علیه السلام عرض کردم: ﴿ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴾<sup>(۴)</sup> آن حضرت فرمود: «یعنی ایشان یک بار در روز رجعت و بار دیگر در روز قیامت خواهند دانست که اعتقادشان در خصوص مذهب و ملت باطل بوده.»<sup>(۵)</sup>

در کتاب مذکور ذکر نموده که به طریق رفع حدیث به اسناد تا به محمد بن خالد روایت شد، او از ابن سماعه، او از عبدالله بن قاسم، او از محمد بن یحیی، او از میسر،

۱ - سوره شمس: آیه ۱۴.

۲ - سوره شمس: آیه ۱۵.

۳ - تأویل الآیات الظاهره، ص ۷۷۷، در تفسیر سوره شمس.

۴ - سوره تکوین: آیه ۳ و ۴.

۵ - تأویل الآیات الظاهره، ۱۱۵، در تفسیر سوره تکوین.

او از باقر رضی الله عنه در خصوص قول خدای تعالی: ﴿ خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ ﴾<sup>(۱)</sup> روایت نموده که، آن حضرت فرمود: «که مضمون این آیه در خصوص خروج قائم (عج) است. حاصل مضمون آیه این است که: در حالتی که چشمهای ایشان خشوع و فروتنی کننده است به طرزى که آنها را ذلت و خواری فرامی گیرد، این روز - یعنی: روز خروج قائم (عج) - روزی است که به ایشان وعده داده شده.»<sup>(۲)</sup>

محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی در کتاب «رجال» آورده که: احمد بن علی بن کلثوم گفته که: ابن بشار هر وقتی که ذکر رجعت در نزد او می گذشت، انکار می کرد، ما می گفتیم که این یکی از تکذیب کنندگان است.<sup>(۳)</sup>

در کتاب مذکور، از احمد بن علی قمی، او از ادریس بن ایوب، او از حسین بن سعید، او از ابن محبوب، او از عبدالعزیز عبدی، او از زراره، او از باقر رضی الله عنه روایت نموده که، آن حضرت فرموده که: «جابر می دانست معنی قول خدای عز و جل: ﴿ إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ ﴾<sup>(۴)</sup> معنی: آیه پیشتر گذشت.»<sup>(۵)</sup>

در کتاب مذکور بدین اسناد از حسین، او از هشام بن سالم، او از محمد بن مسلم و زراره روایت نموده، ایشان گفته اند که: از باقر رضی الله عنه پاره احادیث را که از جابر به ما روایت شده، پرسیدیم و گفتیم که: ما را با جابر چه کار که به روایت وی اعتقاد کنیم! فرمود: «ایمان جابر به جایی رسیده بود که این آیه را تلاوت می نمود:

﴿ إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ ﴾<sup>(۶)</sup> (۷)

۱ - سوره معارج: آیه ۴۴.

۲ - تأویل الآيات الظاهرة، ص ۷۰۱ در تفسیر سوره معارج.

۳ - رجال کشی [اختیار معرفة الرجال] ص ۵۷۰، ش ۱۰۷۷.

۴ - سوره قصص: آیه ۸۵.

۵ - رجال کشی [اختیار معرفة الرجال]: ص ۴۳، ش ۹۰.

۶ - سوره قصص: آیه ۸۵.



در کتاب مذکور، بدین اسناد از حسین، او از محمد بن اسماعیل، او از ابن اذینه، او از زراره، مثل این حدیث را روایت کرده.<sup>(۸)</sup>

شیخ صدوق در کتاب «صفات الشیعه» از علی بن احمد بن عبدالله بن احمد بن ابی عبدالله برقی، به اسناد خود از صادق علیه السلام روایت نموده که، آن حضرت فرمود که: «هر که به هفت چیز اقرار نماید، مؤمن است. و از جمله اعتقاد به رجعت را شمرده.»<sup>(۹)</sup> در آن کتاب نیز از ابن عبدوس، او از ابن قتیبه، او از فضل بن شاذان، او از رضا علیه السلام روایت کرده که، آن حضرت فرمود: «که هر که به توحید خدا اقرار نماید. و سخن را تا به این جا رسانیده که به رجعت و دو متعه که یکی متعه حج و دیگری متعه زنان است، اقرار نماید و به حکایت معراج و به سؤال قبر و حوض کوثر و شفاعت، و به اینکه بهشت و دوزخ آفریده شده‌اند، و به صراط و میزان و حشر و نشر و جزاء و حساب ایمان بیاورد، هر آینه او مؤمن درست است، و از شیعه ما اهل بیت است.»<sup>(۱۰)</sup>

**مؤلف:** ذیلی برای این باب قرار داده گوید: ای برادر! بعد از آنکه برای تو توضیح و تمهید نمودم، تو را چنان گمان نمی‌کنم که شک بکنی در اعتقاد نمودن به رجعتی که جماعت شیعه در همه عصرها بر آن اجماع نموده، و در میان ایشان مانند آفتاب در نیم روز مشهور گشته. حتی آن را در اشعار خود نظم کرده و با آنها در همه شهرها بر مخالف، حجت آورده‌اند، و مخالفان در این باب به شیعه تشنیع نموده و نسبت عیب داده‌اند، و آن را در کتابها و تصنیفات خود نوشته‌اند.

از جمله ایشان رازی و نیشابوری و غیر ایشان است. و کلام ابن ابی الحدید در خصوص توضیح مذهب طایفه امامیه، در این باب پیشتر گذشت. و اگر از طول دادن که

۷ - رجال کنی [اختیار معرفة الرجال] ص ۴۳ ش ۹۱.

۸ - مدرک پیشین، ش ۹۲.

۹ - صفات الشیعه، ص ۱۰۴، ح ۴۱.

۱۰ - صفات الشیعه، ص ۱۲۹، ح ۷۱.

بی فایده است بیم نداشتیم، هر آینه بسیاری را از سخنان ایشان که در این باب گفته‌اند نقل می‌نمودم.

و چگونه شک می‌کند کسی که به حقیقت ائمه اطهار علیهم السلام اعتقاد نموده، در خصوص امری که نقل آن از ایشان به حدّ تواتر رسیده در احادیثی که نزدیک به صد حدیث است که در این باب صریحند و آنها را بیشتر از چهل نفر و کمتر از پنجاه نفر از ثقات عظام و علماء اعلام در مؤلفات خود که بیشتر از پنجاه جلد است، روایت نموده‌اند. مانند ثقة الاسلام کلینی و صدوق محمد بن بابویه و شیخ طوسی و سید مرتضی و نجاشی و کشی و عیاشی و علی بن ابراهیم و سلیم هلالی و شیخ کراچکی و نعمانی و صفار و سعد بن عبدالله و ابن قولویه و علی بن عبدالحمید و سید علی بن طاووس و پسرش که صاحب کتاب «زوائد الفوائد» است و محمد بن علی بن ابراهیم و فرات بن ابراهیم و مؤلف کتاب «التنزیل و التحریف» و ابی الفضل طبرسی و ابی طالب طبرسی و ابراهیم بن محمد ثقفی و محمد بن عباس بن مروان و برقی و ابن شهر آشوب و حسن بن سلیمان و قطب راوندی و علامه حلّی و سید بهاء الدین علی بن عبدالکریم و احمد بن داوود بن سعید و حسن بن علی بن ابی حمزه و فضل بن شاذان و شیخ شهید محمد بن مکی و حسین بن حمدان و حسن بن محمد بن جمهور عمی که مؤلف کتاب «واحد» است و حسن بن محبوب و جعفر بن محمد بن مالک کوفی و طهر بن عبدالله و شاذان بن جبرئیل و صاحب کتاب «فضایل» و مؤلف کتاب «عتیق» و مؤلف کتاب «خطب» و غیر ایشان از مؤلف کتابهایی که در نزد ماست، و مؤلف آنها را با تعیین نمی‌شناسیم. از این جهت این احادیث را در این باب به ایشان نسبت ندادیم، هر چند که بعضی از آنها در آن کتابها مذکور است.

و اگر رجعت کذایی که بدین نهج روایت شده، به حدّ تواتر نرسیده، پس در کدام چیز ادّعای تواتر ممکن می‌باشد با اینکه همه شیعیان آن را خلفاً عن سلف روایت کرده‌اند.

چنان است که هر که در امثال این مدّعی شک می‌کند، هر آینه او در خصوص ائمه

دین مبین شک کرده، و لیکن اظهار آن در میان مؤمنان برای وی ممکن نمی‌شود، از این جهت برای خراب نمودن ملت قویمه و طریقه مستقیمه به سبب ذکر پاره چیزها مانند استبعادات فلاسفه و تشکیکات ملحدان که عقول ضعیف بی‌خردان آنها را با سرعت قبول می‌کنند، حيله و تزویر می‌کنند.

﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: ایشان می‌خواهند که به این سخنان سست و غلط، نور خدا را خاموش کنند. خدا نور خود را تمام و کامل کننده است هر چند که مشرکان آن را ناخوش بدارند، و برای فزونی محکم نمودن این مدعا ذکر بکنیم نامهای بعضی را از آنان که به برپا داشتن اساس این مدعا، متعرض شده و در آن باب کتاب تصنیف نموده، یا بر منکران دلیل و حجت آورده و با مخالفان مخاصمه و مجادله نموده سوای چیزهایی که پیشتر در ضمن اخبار مذکور گردید و خدا توفیق دهنده و یاری کننده است.

پس از جمله ایشان احمد بن داوود بن سعید جرجانی است. شیخ در کتاب «فهرست» در مدح او گفته که: مر او راست کتاب «متع و رجعت».

و از جمله ایشان حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی است، و نجاشی از جمله کتابهای او کتاب «رجعت» را شمرده.

و از جمله ایشان حسن بن سلیمان است چنان که اخبار گذشته را از او نقل کردیم. و اما سایر اصحاب پس ایشان رجعت را در کتابهایی که در خصوص غیبت قائم (عج) تصنیف نموده‌اند، ذکر کرده و رساله علیحده برای آن تألیف نموده‌اند و بسیاری از ارباب کتب که از اصحاب ما هستند هر یکی کتاب علیحده در خصوص غیبت تألیف نموده، و حال آنکه پیشتر شناختی آنان را که رجعت را روایت کرده‌اند، از بزرگان اصحاب و اکابر محدثان بوده‌اند. آنچه‌ای که در جلالت شأن ایشان شک و ریب نیست.

و علامه رحمته در «خلاصة الرجال» در خصوص شناسانیدن میسر بن عبدالعزیز گفته که: عقیقی گفته: میسر بن عبدالعزیز را آل محمد چنین مدح کرده‌اند که: او از آنان است که در رجعت مجاهده خواهند کرد.

**مؤلف گوید که:** گفته شد که: معنی این کلام این است که میسر بن عبدالعزیز بعد از مردنش، با قائم (عج) به دنیا برمی‌گردد و با او در راه خدا جهاد می‌کند. و اظهر در نزد ما آن است که معنی کلام این است که: او با مخالفان مجادله می‌کند، و در خصوص حقیقت رجعت بر ایشان حجّت و دلیل اقامه می‌نماید.

شیخ امین الدین طبرسی در مقام بیان معنی قول خدای تعالی: ﴿إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ﴾<sup>(۱)</sup> گفته که: «یعنی در وقتی که عذاب و وعید بر ایشان لازم گردید. و بعضی گفته که: معنی آیه این است که: وقتی که ایشان گردیدند چنان شدند که احدی از ایشان و احدی به سبب ایشان رستگار نگردید. و بعضی دیگر گفته که: معنی آن این است که: وقتی که خدا بر ایشان غضب نمود. و بعضی دیگر گفته که: معنی آن این است که: چون عذاب بر ایشان در وقت نزدیک شدن روز قیامت، نازل می‌شود:

﴿أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: دابه برای ایشان از زمین بیرون می‌آوریم، آن دابه از مابین صفا و مروه بیرون می‌آید. به مؤمن خبر می‌دهد که تو مؤمنی؛ و به کافر خبر می‌دهد که: تو کافری. و در این وقت تکلیف بر داشته می‌گردد و توبه قبول نمی‌شود، و این علامتی است از علامتهای روز قیامت. بعضی گفته که: در آن وقت هیچ مؤمن نمی‌ماند مگر اینکه دابه، دستش را بر روی او می‌کشد، و هیچ منافق نمی‌ماند مگر اینکه او را مانند هیزم خشک می‌شکند، و در شب جمعه در حالتی که خلایق به سمت منی می‌روند بیرون می‌آید، و اینکه مذکور گردید از ابن عمر روایت شده.<sup>(۳)</sup>

۱ - سوره نمل: آیه ۸۲.

۲ - سوره نمل: آیه ۸۲.

۳ - مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۳۳، در تفسیر سوره نمل.

محمد بن کعب قرظی روایت کرده: از علی علیه السلام دابه را پرسیدند، فرمود: آگاه شوید به خدا سوگند یاد می‌کنم، هر آینه آن دم ندارد و بر آن ریشی هست، و در این کلام اشاره است به اینکه آن از نوع انسان است.

و از ابن عباس مروی است که: آن دابه است از دواب زمین و برای آن است مویهای نرم و پر، و چهارپا نیست.

و از حدیثی، او از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که، آن حضرت فرمود که: درازی دابه شصت ذراع است، و هر که بخواد که از پی او بدود او را بگیرد، هر آینه به او نمی‌رسد. و هر که بخواد که از او بگیرد و خلاص شود، هر آینه نمی‌تواند که از او خلاص گردد، و مؤمن را از میان دو چشمش نشان می‌زند به طوری که در میان دو چشمش می‌نویسد که: این مؤمن است، و به کافر از میان دو چشمش نشان می‌زند به طوری که در میان دو چشمش می‌نویسد که: این کافر است. و عصای موسی و انگشتر سلیمان با او می‌باشد. روی مؤمن را با عصا جلا می‌دهد، و بینی کافر را با انگشتر می‌شکند، حتی مؤمن و کافر شناخته می‌شوند و گفته می‌شود که: یا مؤمن و یا کافر.

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که: مرد دابه را در روزگارسه بار خروج هست. پس یک بار در منتهای شهر مدینه خروج می‌کند، و ذکر خروجش در بیابان منتشر می‌شود و لکن در مکه شنیده نمی‌گردد. بعد از آن زمان طویلی مکث و درنگ می‌کند. بعد از آن بار دیگر در نزدیکی مکه خروج می‌نماید، پس ذکر خروجش در بادیه منتشر می‌گردد و در مکه هم مذکور می‌شود.

بعد از آن خلایق در مسجدی که بزرگترین و گرامی‌ترین همه مسجدها است که عبارت باشد، از مسجد الحرام جمع می‌شوند. آنگاه دابه به ایشان نگاه کرده از یک سمت مسجد که وسط مابین رکن اسود و باب بنی مخزوم است، از جانب دست راست کسی که از مسجد بیرون می‌رود نزدیک می‌آید. پس پاره‌ای خلایق از آمدن آن متفرق و پراکنده می‌شوند، و ثابت قدم می‌شوند در پیش آن جماعتی که قدرت خدا را شناخته‌اند، پس آن دابه به نزد ایشان بیرون می‌آید، در حالتی که گرد و خاک سرش را

می تکاند. پس بر ایشان می گذرد و روهایشان را جلا می دهد. حتی آنها را مانند ستاره درّی می گرداند. بعد از آن برمی گردد به طرزی که طالب آن به آن نمی رسد، و گریزنده از او خلاص نمی شود.

حتی مردی برمی خیزد و از ترس آن به نماز پناه می برد. پس دابه از پشت سرش می آید و می گوید که: یا فلان! حالا نماز می گذاری! پس آن مرد رویش را به آن می گرداند. پس آن روی او را نشان می کند، و خلائق در آن وقت در شهرها با یکدیگر همسایه، و در سفرها با هم مصاحب، و در اموال با هم شریک می باشند. مؤمن از کافر شناخته می شود، پس به مؤمن گفته می شود: یا مؤمن، و با کافر گفته می شود: یا کافر. و از وهب مروی است اینکه او گفت که: روی دابه مانند روی مرد است، و سایر اعضایش مانند اعضای مرغ، و مانند این چیز شناخته نمی شود، مگر به علم نبوت.

و معنی قول خدای تعالی: ﴿ تَكَلَّمُهُمْ ﴾<sup>(۱)</sup> این است که: با ایشان می گوید چیزی را که ایشان را بدحال و غمگین می کند به زبانی که ایشان می فهمند، و آن این است که: شما به دوزخ خواهید رفت. بعضی گفته که دابه چنین می گوید که: این مؤمن است و آن کافر. و بعضی دیگر گفته که: به ایشان چنین می گوید:

﴿ اِنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: خلائق به آیات ما یقین نداشتند، و ظاهر این است که دابه همین سخن را گوید.

﴿ وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا يَكْذِبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴾<sup>(۳)</sup>

یعنی: روزی می شود که از هر امت جماعتی، را از آنان که ما را تکذیب می کند، زنده می گردانیم. قدغن داده می شود که از کردارهای گذشته منع کرده می شوند. بعضی گفته

۱- سوره نمل: آیه ۸۲.

۲- سوره نمل: آیه ۸۲.

۳- سوره نمل: آیه ۸۳.

که: معنی ﴿يُوزَعُونَ﴾ این است که: اولین ایشان و آخرین ایشان را حبس می‌کنند. و کسانی که از طایفه امامیه به رجعت قایل شده‌اند، به این آیه به صحت آن بدین نهج استدلال نموده‌اند که: دخول لفظ «من» به کلام، افاده تبعیض می‌کند. پس دلالت می‌کند به اینکه در همان روز قومی زنده می‌شوند و قومی دیگر می‌مانند، و در روز قیامت این چنین نمی‌شود. چنان که خدای تعالی در خصوص روز قیامت می‌فرماید:

﴿وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: ایشان را زنده می‌گردانیم و احدی را از ایشان باقی نمی‌گذاریم. علاوه بر این، از ائمه هدی علیهم‌السلام اخبار بسیار وارد شده در اینکه خدای تعالی بعد از این، در وقت قیام قائم (عج) قومی را از شیعیان و دوستان آن حضرت که پیشتر وفات نموده‌اند، زنده کرده به دنیا برمی‌گرداند، تا اینکه به دنیا از ایشان انتقام گیرد. تا اینکه دچار شوند به پاره‌ای نکبت و نعمتها که استحقاق دارند مانند عذاب و کشته شدن در دست شیعیان او، و تا اینکه به سبب مشاهده بلندی شأن او به ذلت و خواری مبتلا شوند.

و هیچ عاقل شک نمی‌کند در اینکه این امر در حد ذات خود، ممتنع و محال نیست، و قدرت خداوند گردکار به آن علاقه می‌گیرد و حال آنکه خدای تعالی مانند این را در میان امتان گذشته کرد، و قرآن مجید در چند جا به آن ناطق و گویاست. مانند قصه عزیر و غیر او چنان که در محلش تفسیر کردیم. و از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به مقام صحت رسیده اینکه فرمود:

«سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي كُلِّ مَأْكَانٍ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ حَذْوُ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقَذَّةُ بِالْقَذَّةِ حَتَّى لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ دَخَلَ جَحْرَ ضَبٍّ لَدَخَلْتُمُوهُ.»

یعنی: بعد از این چیزهایی که در میان بنی اسرائیل واقع شده طابق النعل بالنعل وَالْقَذَّةُ بِالْقَذَّةِ، در میان امت من واقع می‌شود. حتی اگر احدی از ایشان - یعنی: از بنی

اسرائیل - به سوارخ سوسمار داخل شده باشد، هر آینه شما هم داخل خواهید شد. علاوه بر این، جماعتی از علما اخباری را که در خصوص رجعت وارد شده، تأویل کرده‌اند به رجوع دولت و امر و نهی - یعنی: دولت و سلطنت و امر و نهی - به دست آل محمد ﷺ برمی‌گردد، نه اینکه مردگان به دنیا برمی‌گردند. زیرا که ایشان چنان گمان نموده‌اند که: رجعت با تکلیف، منافات دارد، و این چنین نیست زیرا که در رجعت، چیزی نیست که به فعل واجب و ترک حرام الجا و اجبار نماید، و تکلیف با وجود رجعت صحیح است با وجود ظهور معجزات باهره و آیات قاهره مانند: شکافتن دریا برای بنی اسرائیل و گردانیدن عصا به اژدها، و مانند اینها، و علاوه بر این رجعت با ظواهر اخبار ثابت نشده است تا اینکه تأویل به آنها راه یابد، بلکه اعتماد در این باب به اجماع شیعه امامیه است هر چند که اخبار معارضه و مؤید آن اجماع است.

**مؤلف گوید که:** شیخ در تفسیر «تبیان» خود نیز به مذهب آنان که به رجعت قایل شده‌اند استدلال کرده، و ما این کلام را با این طولانی بودنش ذکر کردیم برای اینکه فواید آن بسیار بود، و برای اینکه اقوال مخالفان در خصوص دابه معلوم شود. و از اخبار ایشان نیز ظاهر می‌شود اینکه دابه صاحب عصا و میسم است و این را در همه کتابهای خود نقل کرده‌اند، تا اینکه مراد از حدیثی که نقل آن از امیر المؤمنین علیه السلام به حد استفاضه رسیده معلوم شود، و آن این است که آن حضرت در جایهای بسیار فرموده که: منم صاحب عصا و میسم.

و زمخشری در «کشاف» روایت نموده که دابه از صفا بیرون می‌آید، در حالتی که عصای موسی و انگشتر سلیمان با اوست. پس بر پیشانی مؤمن که سجده گاه است یا سر، میان دو چشمش با عصا می‌زند، پس نقطه سفیدی در روی او حادث می‌شود به طرزى که رویش به سبب آن روشن می‌گردد به طرزى که گویا ستاره درى است. یا اینکه در میان دو چشمش می‌نویسد که: این مؤمن است، و با انگشتر در بینی کافر اثری احداث می‌نماید. پس آن اثر بتدریج زیاد می‌شود تا اینکه روی وی را بالمره سیاه می‌کند، یا اینکه در میان دو چشمش می‌نویسد که: این کافر است.



بعد از آن صاحب «کشاف» گفته که: لفظ **تَكَلَّمَهُمْ**، **تَكَلَّمَهُمْ** بدون تشدید نیز خوانده شده، و آن از **كَلَّمَ** است بمعنی زخم نمودن. پس معنی کلام این باشد که دابه ایشان را زخم می نماید، یعنی: با عصا و انگشتر ایشان را نشان می کند. و جایز است اینکه به تخفیف لفظ **تَكَلَّمَهُمْ** استدلال شود، به اینکه مراد از تکلیم تجریح است. یعنی: دابه ایشان را مجروح و زخم دار می کند. گفته زمخشری تمام شد.

و شیخ صدوق در رساله عقاید گفته که: اعتقاد ما در خصوص رجعت این است که: آن حق است، دلیل بر این قول خدای تعالی است:

﴿ **أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ** ﴾ (۱)

یعنی: آیا ندیدی آنان را که از دیار خود از بیم مرگ بیرون رفتند، در حالتی که ایشان چند هزار بودند. پس خدای تعالی به ایشان فرمود که: بمیرید. ایشان مردند. بعد از آن خداوند عز و جل ایشان را زنده گردانید. صاحب رساله مذکوره گفته که: ایشان هفتاد هزار خانوار بودند، در هر سال در میان ایشان طاعون می افتاد، پس اغنیای شان به جهت قدرت و قوتشان بیرون می رفتند، و فقرایشان بسبب ضعف و ناتوانی می ماندند پس بدین سبب طاعون آنان که بیرون می رفتند کم می شد و در میان آنان که می ماندند بسیار.

پس آنان که می ماندند می گفتند که: اگر بیرون می رفتیم، طاعون به میان ما نمی افتاد، و آنان که بیرون می رفتند می گفتند که: اگر بیرون نمی رفتیم، هر آینه طاعون به میان ما نیز می افتاد چنان که به میان ایشان افتاد. پس اتفاق نمودند به اینکه با همگی در وقت طاعون از دیار خود بیرون روند. پس با همگی بیرون رفتند و در کنار دریایی فرود آمدند. وقتی که بارهای خود را به زمین گذاشتند آنگاه خدای تعالی ایشان را ندا کرد که: بمیرید. پس همه ایشان مردند و آیندگان و روندگان نعشهای ایشان را از سر راه به کنار

انداختند، هر قدر که خدا خواسته بود بدین منوال ماندند.

بعد از آن پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل که به او ارمیا گفته می شد، از آن جا عبور کرد و ایشان را دید. عرض کرد: پروردگارا! اگر بخواهی هر آینه ایشان را زنده می گردانی تا اینکه شهرهای تو را آبادان کنند، و پاره بندگانت از ایشان زاییده شوند و با بندگی کنندگانت به تو بندگی کنند. آنگاه خدای تعالی با وحی فرمود: آیا می خواهی ایشان را برای تو زنده گردانم؟ عرض کرد: آری می خواهم. پس خدای تعالی ایشان را برای وی زنده گردانید و با وی برانگیخت. پس ایشان مدتی مردند بعد از مدتی به دنیا برگشتند، بعد از آن با اجلهای خود وفات یافتند.

و نیز خدای تعالی فرموده: ﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١﴾

یعنی: یا اینکه آیا دیده ای مانند کسی را که به قریه ای گذشت در حالتی که خانه های آن خراب و بی سقف بود، و اهل و سکنه آن بالمره هلاک شده بودند گفت که: خدای تعالی از کجا این مردگان را بعد از مردن زنده می گرداند! پس خدای تعالی او را در عوض این استبعاد، صد سال بمیراند بعد از آن زنده کرد و به او فرمود که: چه قدر مدت درنگ کرده ای؟ گفت: یک روز یا بعضی از آن. فرمود: بلکه صد سال است که درنگ کرده ای، پس به طعام و شراب خود نگاه کن که هنوز تغییر نیافته، و به الاغت نگاه کن تا اینکه تو را برای خلائق آیتی قرار دهیم، و به استخوانها نگاه کن ببین که چگونه آنها را برپا می دارم و جا بجا می سازم، بعد از آن می پوشانم. وقتی که کیفیت زنده گردانیدن برای او ظاهر و آشکار گردید، گفت: اعتقاد می کنم به اینکه تو بر همه چیز قادر

و توانایی، پس او وفات کرد، و صد سال بدین منوال ماند. بعد از آن به دنیا برگشت و مدتی زندگانی نمود، بعد از آن با اجلش مرد و او عزیر علیه السلام بود.

و نیز خدای تعالی قصه آنان که حضرت موسی علیه السلام ایشان را از میان قوم خود برای میقاتگاه پروردگار خود برگزید فرموده:

﴿ ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: بعد از آن، شما را بعد از مردن زنده گردانیدیم. پس بر شما لازم است که در عوض این نعمت، شکر بکنید. این در وقتی بود که ایشان سخن گفتن خدا را شنیدند گفتند که: ما این را تصدیق نمی‌کنیم مگر اینکه خدا را آشکار ببینیم. پس ایشان را به سبب این دعوی که در حقیقت ظلم بود که از ایشان سرزد، صاعقه گرفت پس مدتی مردند، آنگاه جناب موسی علیه السلام عرض کرد که: پروردگارا! در خصوص ایشان به بنی اسرائیل در وقتی که نزد ایشان مراجعت کردم چه بگویم؟ پس خدای تعالی ایشان را برای او زنده گردانید. پس ایشان به دنیا برگشتند و خوردند و آشامیدند و زن گرفتند و اولاد از ایشان متولد گردید. بعد از آن با اجلهای خود وفات کردند.

و نیز خداوند عزّ و جلّ به جناب عیسی علیه السلام فرمود:

﴿ وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: وقتی که مردگان را به اذن من زنده می‌گردانی، و همه مردگانی که عیسی علیه السلام ایشان را به اذن خدا زنده گردانید، به دنیا برگشتند و مدتی ماندند. بعد از آن با اجلهای خویش وفات کردند.

و اصحاب کهف در مغاره خودشان سیصد و نه سال ماندند، بعد از آن خدای تعالی ایشان را زنده نموده مبعوث گردانید. پس ایشان به دنیا برگشتند، برای اینکه احوال پیغمبرشان از ایشان پرسیده شود، و قصه ایشان مشهور است.

۱ - سوره بقره: آیه ۵۶.

۲ - سوره مائده: آیه ۱۱۰.

اگر کسی گوید که: خدای عزوجل در حق ایشان فرموده:

﴿ وَتَحْسَبُهُمْ آيَاتًا وَهُمْ رُقُودٌ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: ایشان را بیدار گمان می‌کنی و حال آنکه ایشان خوابیده‌اند. پس بنا به مفاد آیه، ایشان خوابیده بوده‌اند بیدار شدند، نه اینکه مرده بودند. زیرا که خدای تعالی در حق ایشان چنین فرموده:

﴿ قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: ایشان گفتند که: ای وای بر ما! کدام کس ما را از خوابگاه خود برانگیخت! آنگاه خداوند کردگار فرمود که: این خواب نیست بلکه چیزی است که خدا وعده کرده و پیغمبران در خصوص آن راست فرموده‌اند. پس ایشان مرده بودند هر چند که خودشان گفته‌اند که: ما خوابیده بودیم و مانند اینها بسیار است.

و نیز رجعت در میان امتان گذشته واقع شده، و جناب رسول خدا ﷺ فرموده: که چیزهایی که در میان امتان گذشته واقع گشته طابق التعل بالنعل والقذة بالقذة، در میان این امت واقع می‌شود. پس بنابراین قاعده واجب است اینکه رجعت در میان امت نیز واقع شود، و حال مخالفان ما نقل کرده‌اند که: چون مهدی (عج) خروج می‌کند، عیسی عليه السلام بن مریم فرود می‌آید و در پشت سر آن حضرت نماز می‌گذارد، و فرود آمدنش به زمین در حقیقت رجوع اوست به دنیا بعد از مردنش. زیرا که خدای تعالی در حق وی می‌فرماید: ﴿ وَحَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا ﴾<sup>(۳)</sup> ایشان را زنده می‌گردانیم و احدی را از ایشان باقی نمی‌گذاریم. و نیز فرموده:

﴿ وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا ﴾<sup>(۴)</sup>

۱ - سوره کهف: آیه ۱۸.

۲ - سوره یس: آیه ۵۲.

۳ - سوره کهف: آیه ۴۷.

۴ - سوره نمل: آیه ۸۳.

یعنی: روزی می شود که از هر امت، جماعتی را از آنان که آیات ما را تکذیب کنند زنده می گردانیم. پس روزی که همه خلائق زنده می شوند غیر از روزی است که از هر قومی عده زنده می شوند چنانکه از آیه دوم فهمیده می گردد.

و نیز خدای تعالی فرموده: ﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: با جد و جهد به خدا سوگند یاد کردند که هر آینه خدا زنده نمی گرداند کسی را که می میرد، بلی زنده می گرداند. یعنی در روز رجعت این وعده حق است که خدا در حق ایشان فرموده ولیکن بسیاری از خلائق این را نمی دانند. پس این آیه در خصوص رجعت است زیرا که خدای تعالی در این مقام می فرماید:

﴿لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلِفُونَ فِيهِ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: تا اینکه خدا به ایشان بیان و آشکار نماید چیزی را که در آن اختلاف می نمایند، و در خصوص رجعت کتاب علی حده تألیف می نمایم و کیفیت آن را و دلایل بر صحت آن را ان شاء الله تعالی بیان می کنم.

و اعتقاد نمودن در این باب به تناسخ باطل است، و هر که به تناسخ معتقد شود، کافر است زیرا که قول به تناسخ منافی قول به وجود بهشت و دوزخ است.

**مؤلف گوید که:** مراد از تناسخ این است که کسی بمیرد و روحش به قالب علی حده داخل شود به دنیا برگردد. پس فرض تناسخ در خصوص رجعت چنان است که ارواح دیگران به بدنهای انبیا و ائمه و مؤمنان داخل شوند و به دنیا بیایند، و اینگونه اعتقاد کفر است. زیرا که بر این مذهب لازم آید که روح مؤمن و کافر یکی باشد، و این مستلزم بطلان قول به وجود بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب است، و این بر ارباب تأمل و تدبیر پوشیده و پنهان نیست.

۱ - سوره نحل: آیه ۳۸.

۲ - سوره نحل: آیه ۳۹.

و شیخ مفید رحمته در اثنای جوابهای مسایل عسکریه در مقامی که از او پرسیده شده معنی قول خدای تعالی:

﴿ إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: بدرستی در ایام زندگی دنیا به پیغمبران خود و به آنان که ایمان آورده‌اند، یاری می‌کنیم. سؤال سائل این است که: خدای تعالی در کدام نشأه به پیغمبران و مؤمنان یاری خواهد نمود شیخ مفید با چند وجه از این سؤال جواب داده گفته که: طایفه امامیه گفته‌اند که: خدای تعالی به وعده‌ای که در خصوص یاری نمودن به اولیای خود کرده پیش از آخرت در وقت قیام قائم (عج) و در روز رجعت که به مؤمنان وعده داده شده وفا خواهد کرد.

و شیخ مذکور (قده) در کتاب فصول از حارث بن عبدالله ربعی روایت نموده، او گفته که: در جسر اکبر در نزد منصور نشسته بودم، در حالتی که سوار قاضی در نزد او بود و سید حمیری هم این ابیات برای منصور انشاد می‌کرد:

انّ الإله الذي لا شيء يشبهه	أناكم الملك للدنيا وللدين
أناكم الله ملكا لا زوال له	حتى يقاد اليكم صاحب الصين
وصاحب الهند مأخوذ برمته	وصاحب الترك محبوس على هون

یعنی: بدرستی پروردگاری که هیچ چیزی مثل و مانند او نیست، سلطنت دنیا و دین را به شما عطا نموده که مر آن را هیچ زوال نمی‌باشد، تا اینکه خاقان چین بسوی شما کشیده شود. و پادشاه هند با ریسمان کهنه بسته گردد و پادشاه ترک با ذلت و خواری محبوس شود.

پس سید حمیری چون به آخر قصیده رسید، در حالتی که منصور خوشحال و مسرور بود. آنگاه سوار گشت: یا امیر المؤمنین! به خدا سوگند یاد می‌کنم، هر آینه این مرد - یعنی: سید حمیری - به تو می‌گوید چیزی را که در دلش نیست. به خدا سوگند یاد

می‌کنم هر آینه قومی که این مرد ایشان را دوست می‌دارد غیر شما است، و او عداوت شما را در دل پنهان داشته، سید گفت: به خدا سوگند یاد می‌کنم او دروغ‌گوست و من در مدح تو راست گویم، و او را رشک و حسد بر اینگونه سخنان واداشت زیرا که تو را بسبب مدح من شاد و خوشدل دید. و دوست داشتن من شما اهل بیت را از پدر و مادرم در من جبلی است، و این مرد و طایفه او در جاهلیت و در زمان اسلام، دشمنان شمایند، و علاوه بر این خدای تعالی در حق طایفه او چنین فرمود:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنَ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: یا محمد! بدرستی آنان که تو را از پشت حجره‌ها صدا می‌کنند، بسیاری از ایشان جاهل‌اند و نمی‌دانند.

آنگاه منصور گفت: که راست گفתי سوار گشت: یا امیر المؤمنین! این مرد به رجعت اعتقاد دارد و شیخین را یعنی ابو بکر و عمر را سب می‌کند، و ایشان را در غیاب و خفیه قدح و ذم می‌نماید. سید گفت: اما گفته او که من به رجعت معتقدم، آری به این معتقدم بنابر آنچه خدای تعالی فرموده:

﴿ وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴾<sup>(۲)</sup> و در

جای دیگر فرموده: ﴿ وَحَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا ﴾<sup>(۳)</sup> معنی هر دو آیه پیشتر گذشت. پس از این دو آیه فهمیده‌ایم که در این مقام دو حشر هست: یکی عام - یعنی:

نسبت به همه - و دیگری خاص - یعنی: نسبت به بعضی - و نیز خدای تعالی فرموده:

﴿ رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَخْيَبْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ

سَبِيلٍ ﴾<sup>(۴)</sup>

۱ - سوره حجرات: آیه: آیه ۴.

۲ - سوره نمل: آیه ۸۳.

۳ - سوره کهف: آیه ۴۷.

۴ - سوره غافر: آیه ۱۱.

یعنی: پروردگارا! ما را دوبار زنده گردانیدی پس به گناهان خود اقرار نمودیم. پس آیا به بیرون شدن از این ورطه راهی هست. و نیز فرموده:

﴿ فَأَمَّا تَهُ اللَّهُ مِائَةٌ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ ۙ ﴾ (۱)

یعنی: صد سال او را بمیراند بعد از آن زنده گردانید. و نیز فرموده:

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ ۙ ﴾ (۲) معنی آیه پیشتر مذکور گردید. و اینها دلایلی بود که از قرآن مجید آوردم.

و آنچه که از سنت است این است که رسول خدا ﷺ فرموده:

«يَحْشُرُ الْمُتَكَبِّرُونَ فِي صُورَةِ الذَّرِّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.»

یعنی: متکبران در روز قیامت، در صورت مورچه‌های کوچک محشور می‌شوند. و نیز آن حضرت فرموده:

«لَمْ يَجْرِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ شَيْءٌ إِلَّا وَيَكُونُ فِي أُمَّتِي مِثْلَهُ حَتَّى الْخَسْفِ وَالْمَسْخِ وَالْقَذْفِ.»

یعنی: در میان بنی اسرائیل چیزی واقع نشده، مگر اینکه مانند آن در میان امت من واقع می‌شود، حتی فرورفتن به زمین و مسخ شدن و سنگسار نمودن نیز در میان این امت واقع می‌شود. حدیثه گفته: به خدا سوگند یاد می‌کنم هر آینه دور نیست اینکه خدای تعالی بسیاری را از این امت مسخ نموده بوزینه و خوک کند.

پس رجعتی که من به آن اعتقاد دارم چیزی است که قرآن به آن گویا و سنت در خصوص آن وارد است، و من اعتقاد دارم به اینکه خدا این را - یعنی: سوار - در روز رجعت به صورت سگ یا بوزینه یا خوک یا مورچه به دنیا برگرداند، زیرا که به خدا سوگند یاد می‌کنم، هر آینه او جبّار و متکبر و کافر است.

راوی گوید که: منصور از این سخن خندید. آنگاه سید انشا نمود گفت:

۱ - سوره بقره: آیه ۲۵۹.

۲ - سوره بقره: آیه ۲۴۳.



### جائیت سوّارا ابا شمله عند الإمام الحاکم العادل

تا آخر ابیات، یعنی: در نزد امام حاکم و عادل زانو به زانو نشستیم، با سوّار در حالتی که او صاحب رداء یا قطیفه است.

و نیز شیخ منید در کتاب مذکور آورده که: بعضی از طایفه معتزله از شیخی که از اصحاب ما امامیه بود پرسید در مجلسی که جمع کثیری از حکما و فقها در آن بودند و من هم در آن جا حضور داشتم گنت که: تو قائلی به اینکه خدای تعالی مردگان را پیش از قیامت در وقت قیام قائم (عج) به دنیا برمی گرداند! تا اینکه به سوزش دلهای مؤمنان به عذاب نمودن به کافران شفا دهد و برای ایشان از کافران انتقام گیرد. چنان که در ماده بنی اسرائیل بنا بر اعتقاد شما این چنین کار نمود، زیرا که در اثبات این مدّعا به این آیه چنگ می زنید:

﴿ ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: می گردانیم غلبه گردان را بر بنی امیه برای شما قرار می دهیم، و با اموال و اولاد به شما امداد می کنیم، و عدد شما را از ایشان بیشتر می نمایم. بنا بر این گفته شما این است که: در روز رجعت خدای تعالی و کافران انتقام خواهد کشید. پس به من بگو که: مانع چیست از اینکه یزید و شمر و عبدالرحمان بن ملجم توبه بکنند و از کفر و گمراهی خودشان برگردند، و در زمان رجعت در طاعت امام علیه السلام باشند! آنگاه داشتن ایشان بر تو واجب می شود و بر تو لازم است، اینکه بگویی جزایی خیر به ایشان داده خواهد گشت، و این شبهه مذاهب شیعه را نقص می کند.

آن شیخ در جوابش گفت که: من از نظر توقیف - یعنی: از آیات و اخبار - به رجعت قایل شده ام، و در این باب دلیل عقلی را مجال نیست. و من از این سوّال جواب نمی دهم؛ زیرا که در این خصوص نصّی در نزد من نیست و مرا جایز نیست، اینکه با کلفت و مشقّت از غیر راه نصّ جواب گویم. آنگاه آن سائل و طایفه معتزله با عجز

و درماندگی به او سرزنش نمودند، یعنی گفتند که: عاجز شدی و در جواب درماندی.

شیخ مفید رحمته الله علیه گفته که: من از این سؤال دو جواب می گویم:

**یکی** این است که عقل ایمان آوردن آنان را که سائل ذکر کرد منع نمی کند. زیرا که ایشان در آن وقت بر ایمان آوردن قادر می شوند. لیکن اخباری که از ائمه هدی علیهم السلام در خصوص مخلد بودن ایشان در دوزخ و لعن کردن بر ایشان و تبوی نمودن از ایشان تا آخر زمان وارد شده، شک را در خصوص احوال ایشان زایل گردانیده، و باعث شده به اینکه ما به بدی ایشان قطع و یقین نموده ایم. و ایشان در این باب مانند فرعون و هامان و قارون گشته و مانند کسانی شده اند که خدای تعالی به مخلد بودن ایشان در دوزخ حکم قطعی فرموده، و دلیل قطعی کرده بر اینکه ایشان ابداً اختیار ایمان نخواهند نمود، و ایشان آنانند که خدای تعالی در حق ایشان فرموده:

﴿ وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قَبْلًا  
مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ ﴾ (۱)

یعنی: اگر ما به ایشان ملائکه را نازل گردانیم، و مردگان با ایشان سخن گویند، و همه چیزها را آشکارا در پیش روی ایشان زنده گردانیم، هر آینه به خدا ایمان نخواهند آورد، مگر اینکه خدا ایشان را به ایمان آوردن، اجبار نماید. و نیز ایشان آنانند که خدای تعالی در باره ایشان فرموده:

﴿ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ \* وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴾ (۲)

یعنی: بدترین روندگان در روی زمین در نزد خدای تعالی کران و گنگانند آنچنانی که عاقل نیستند. اگر خدای تعالی در ایشان خیر و نیکویی می دانست، هر آینه حق را به ایشان می شنواید، همه پشت بر گردانیده از آن اعراض می کردند.

۱ - سوره انعام: آیه ۱۱۱.

۲ - سوره انفال: آیه ۲۲ و ۲۳.

بعد از آن خدای تعالی در مقام تفصیل ایشان در حالتی که کلام را به ابلیس متوجه نموده می فرماید:

﴿لَأْمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: هر آینه از تو و از آنان که تابع تو می شوند دوزخ را پر می کنم. و نیز فرموده:

﴿وَأَنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: بر تو باد لعنت من تا روز قیامت.

و نیز فرموده: ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ \* مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ \*

سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ﴾<sup>(۳)</sup>

یعنی: دو دست ابو لهب و خود او با داخل شدنش به دوزخ خسران و زیان می کند، و مال او و چیزهایی که کسب نموده به او نفع نخواهد بخشید، بعد از این داخل آتش شعله ور خواهد شد. پس خدای تعالی به اهل دوزخ بودنش، حکم قطعی فرمود، و مطمئن گردید از اینکه صاحب ایمان نخواهد شد، تا اینکه مستوجب ثواب و مستحق اجر جمیل گردد. چون حال بدین منوال گردید، آنچه که توهم کرده اید بنابراین جواب باطل شد.

**و جواب دیگر** این است که: چون خداوند کردگار کافران را در روز رجعت به دنیا برگردانید، تا اینکه از ایشان انتقام گیرد، هر آینه توبه ایشان را قبول نمی کند، و در این باب مانند فرعون می شوند، در وقتی که غرق می شد گفت:

﴿أَمِنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾<sup>(۴)</sup>

یعنی: اعتقاد نمودم به اینکه معبودی نیست، مگر آن کسی که بنی اسرائیل به او

۱- سوره ص: آیه ۸۵.

۲- سوره ص: آیه ۷۸.

۳- سوره تبت: آیه ۱-۳.

۴- سوره یونس: آیه ۹۰.

ایمان آورده‌اند و من از جمله مسلمانانم. خدای تعالی در مقابل گفته او فرمود:

﴿الآن وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: آیا حالا ایمان می‌آوری و حال آنکه پیشتر از این، عصیان کردی و از جمله فسادکنندگان بودی! پس خدای تعالی ایمان او را رد کرده قبول نفرمود، و پشیمانی وی در این حال به او نفع نبخشید. و نیز کافران در روز رجعت مانند آنانند که خدای تعالی در روز قیامت، توبه ایشان را قبول نخواهد فرمود و پشیمانیشان نفع نخواهد بخشید، زیرا که ایشان در این وقت ناچار مانده توبه خواهند کرد. علاوه بر این، حکمت مانع است از اینکه توبه در همه وقت مقبول گردد، و مقتضی این است که قبول آن به بعضی اوقات مختص شود.

و این است جواب صحیح بنابر مذهب طایفه امامیه، و اخبار بسیار در این باب از آل محمد علیهم‌السلام وارد گشته چنان که روایت شده در خصوص قول خدای تعالی:

﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَضِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: روزی می‌شود که بعضی آیات پروردگار تو می‌رسد. در آن وقت به هیچ نفس که پیشتر از آن ایمان نیاورد یا در ایام ایمانش، عمل خیر نکرده، ایمان آوردنش نفع نمی‌بخشد. بگو که به آن وقت منتظر باشید. بدرستی که ما از جمله منتظرانیم.

شیخ رحمته‌الله گفته که: مضمون این آیه، در وقت ظهور قائم (عج) ظاهر خواهد گشت. پس چون آن حضرت ظهور می‌کند، توبه مخالفان مقبول نمی‌شود، و این سخن ساقط و باطل می‌گرداند چیزی را که این سائل به آن اعتماد نموده.

**سؤال:** اگر گویند که: شما در این جواب انکار نکردید این را، بنابراین قاعده که مقرر گردید که خدای تعالی بنده‌گان خود را بر معصیت حریص گردانید و هرج و مرج

۱- سوره بونس: آیه ۹۱.

۲- سوره انعام: آیه ۱۵۸.

و طغیان را برای ایشان مباح کرد؛ زیرا که ایشان وقتی که بر کفر و انواع گمراهی قادر گشتند و از مقبول بودن توبه هم مأیوس و نومید شدند. آنگاه در نفس ایشان داعی و باعث پیدا نمی‌شود به اینکه نفوس خودشان را از معاصی نگه دارند. و از ارتکاب قبایح که به سبب آن به نفع دنیوی می‌رسند، منزجر نمی‌شوند، و هر که خدای تعالی را متصف کند به اینکه مخلوقات خویش را بر ارتکاب معاصی تحریص می‌کند و گناهان را برای ایشان مباح می‌گرداند، هر آینه افترا و بهتان بزرگ بر خدا بسته.

**جواب:** به ایشان گفته می‌شود که: امر چنان نیست که شما گمان نموده‌اید، زیرا که چیزهایی که داعی بر معاصی است در آن وقت از میان برداشته می‌شود، و به هیچ وجه از وجوه و به هیچ سبب از اسباب برای ایشان داعی بر ارتکاب حاصل نمی‌شود. زیرا که ایشان می‌دانند که از زمان سابق تا وقت رجعت، به سبب مخالفت با ائمه علیهم‌السلام چگونه معذب شده‌اند. در آن حال می‌دانند که به سبب معاصی گذشته معذب بوده‌اند، و در این وقت اگر بخواهند مرتکب معصیت شوند، عذاب بر ایشان نازل خواهد شد، و برای ایشان در آن وقت طبیعت نمی‌باشد که ایشان را بخواند به ارتکاب معاصی به سبب آن عذاب بر ایشان افزون خواهد گشت. بلکه در نفوس ایشان چیزهایی که به اظهار طاعت و اجتناب از معاصی داعی باشد، بسیار می‌شود.

و اگر ما این سؤال را قبول بکنیم، هر آینه مانند آن به همه اهل اسلام در خصوص اهل آخرت، یعنی: در خصوص بطلان توبه ایشان و مقبول نبودن پشیمانی ایشان لازم آید. پس هر جوانی که از باب توحید از شبه‌ای که در خصوص اهل آخرت لازم می‌گویند، آن جواب را ما بعینه در خصوص شبه‌ای می‌دهیم که در باره اهل رجعت وارد می‌آید.

**سؤال دیگر:** اگر ایشان بنا بر مذهب اول و جواب پیشتر سوال نمایند و گویند که: مخالفان چگونه در روز رجعت با ائمه علیهم‌السلام عناد می‌ورزند و در مخالفت ایشان اصرار می‌نمایند، و حال آنکه به سبب عقاید باطله خودشان عذاب قبر را دیده‌اند، و عذاب در وقت رجعت به ایشان رسیده، چنان که شما گمان نموده‌اید که ایشان در عذاب

می مانند و چگونه صحیح است اینکه خواهشها ایشان را به ارتکاب معاصی بکشد و شما انکار ندارید این را که در این ادعا مکابره می کنید.

**جواب** گفته می شود: به ایشان که این سؤال بنا بر مذهب کسی صحیح است که جواب به چیزی که از اصحاب خود ما حکایت کردیم، جواب را بدین نهج تقریر می نمایم که: همه آنان که شما شمردید، مانند شمر و یزید و عبدالرحمان بن ملجم و غیر ایشان، نافع نیست از اینکه شبه ای به ایشان عارض شود. از این جهت مخالفت ائمه علیهم السلام را نیکو شمارند. زیرا که ایشان در روز رجعت چنان گمان می کنند که خدا ایشان را زنده نکرده، مگر برای تکریم ایشان و برای اینکه به سلطنت دنیا صاحب شوند، چنان که پیشتر بودند. و نیز در روز رجعت گمان می کنند که آنچه که در خصوص عذاب سابق اعتقاد نموده اند غلط است. یعنی: گمان چنین می کنند که پیش از رجعت، معذب نبوده اند و وقتی که عذاب در روز رجعت دوباره به ایشان رسد. آنگاه پیش از آنکه ارواحشان از بدنهایشان جدا شود، چنان می فهمند که به این عذاب مستحق نیستند و آن از جانب خداست. لیکن از بابت حوادث زمان و از قبیل بلاهایی است که به انبیا می رسد.

و مر صاحبان این جواب را می رسد اینکه گویند که: آن چه که ما در این باب ذکر کردیم، عجیب تر نیست از کفر قوم موسی علیه السلام و گوساله پرستی ایشان و حال آنکه از آن حضرت معجزات دیدند. و عذابی را که به فرعون و بزرگان دولت او در عوض مخالفتشان با موسی رسید، مشاهده کردند. و نیز آن عجیب تر نیست از ایستادگی اهل شرک در مخالفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حال آنکه می دانستند که عاجزند از آوردن مثل و مانند قرآنکه آن حضرت آورد، و معجزات و آیات او را می دیدند و خبرهای او را مطابق واقع می یافتند. و از جمله این خبرها قول خدای تعالی است:

﴿ سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ ﴾ (۱)

یعنی: جماعت بعد از این شکست می‌خورند و پشت برگردانیده می‌گریزند. و نیز قول خدای عزوجل است:

﴿لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَمِينٌ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: هر آینه اگر خدا بخواهد، با امن و سلامتی به مسجد الحرام داخل خواهید شد. و نیز قول خدای تعالی است:

﴿الْم \* غَلَبَتِ الرُّومُ \* فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: تفسیر الم این است که طایفه روم در مقابل اهل فارس در سرزمین عرب یا شام که به سرزمین روم نزدیکتر بود شکست خوردند، و ایشان بعد از شکست خوردن بعد از این به اهل فارس غالب خواهند آمد. پس این خبرها را که به آن حضرت داد، همه راست و مطابق واقع گشتند. و نیز ایشان در مخالفت آن حضرت ایستادگی نمودند با وجود اینکه به شمشیر او عذاب و اذیت به ایشان رسیده و هر که را که وعده هلاکت داد هلاک گردید، و این در خصوص کفار است. و از جمله آنان که به رسول خدا ﷺ اظهار ایمان نموده‌اند، منافقان است، ایشان نیز در مخالفت آن حضرت به اهل شرک و ضلال میل می‌کردند.

و علاوه بر اینها گوئیم که: این سؤال مرصاحبان معرفت را از جماعت معتزله جایز نیست. زیرا که ایشان چنان گمان می‌کنند که: بسیاری از آنان که با انبیا مخالفت می‌نمایند، از اهل عناداند، یعنی: می‌دانند که انبیا بر حق‌اند، لیکن از راه تعصب و عناد این مخالفت می‌ورزند. و نیز گمان می‌کنند که همه آنان که خدا ناشناسی را اظهار می‌نمایند، او را و پیغمبران او را در حقیقت می‌شناسند و می‌دانند که ایشان راست گویانند. لیکن از راه لجاجت و عناد با خدا و پیغمبران او، مخالفت می‌کنند. پس بنابراین ممتنع نیست اینکه اعتقاد در خصوص رجعت و اهل رجعت بدین طریق باشد

۱- سوره فتح: آیه ۲۷.

۲- سوره روم: آیه ۱-۳.

که نقل کردیم. یعنی: در آن روز کافران و مشرکان خدا را و پیغمبران او را در حقیقت بشناسند. لیکن از راه لجاجت و تعصب، مخالفت نمایند. پس ایشان دانسته و فهمیده، مخالفت خدا و رسول می‌کنند. چنان که خدای تعالی فرموده:

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ \* بَلْ بَدَأَ لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: اگر ببینید ایشان را در وقتی که به عذاب آتش مطلع گردانیده شدند، هر آینه خواهند گفت: ای کاشکی به دنیا برگردانیده می‌شدیم. آنگاه آیات پروردگار خود را تکذیب نمی‌کردیم و از جمله مؤمنان می‌شدیم. خداوند کردگار در مقابل آرزوی ایشان می‌فرماید که: ایشان در این ادعا دروغ می‌گویند، بلکه برای ایشان ظاهر گردید چیزی یعنی: عذاب آتش که پیشتر از این، آن را پنهان می‌داشتند. و اگر به دنیا برگردانیده شوند، هر آینه عود می‌کنند به کفر و نفاق و گناهایی که از آنها نهی شده بودند، و بدرستی که ایشان در این ادعا دروغ گویانند.

پس خداوند سبحانه خبر داد که: اگر اهل عذاب را به دنیا برگردانم، هر آینه بسوی کفر و عناد اصلی خودشان برمی‌گرداند با اینکه در قبر و محشر چیزهای هولناک را مشاهده کردند و عذابهای دردناک را چشیدند.

و شیخ رحمته الله در کتاب ارشاد در مقام ذکر علامتهای ظهور قائم عجل الله فرجه گفته که: پاره مردگان از قبرها برانگیخته می‌شوند، حتی به دنیا برمی‌گردند، پس یگدیگر را می‌شناسند و همدیگر را زیارت و دیدن می‌کنند.

و در مسایل سرویه و آن نام رساله‌ای است از شیخ (قده) از معنی حدیثی که از امام جعفر صادق ع در خصوص رجعت روایت شده پرسیده شد که: چیست معنی قول آن حضرت: «لیس منا من لم یقل بمتعتنا ویؤمن برجعتنا.»



یعنی: از ما نیست کسی که به متعه ما قایل نشود و به رجعت ما اعتقاد ننماید! آیا آن رجعت زنده کردن مردگان است در دنیا پیش از روز قیامت که به مؤمنان اختصاص دارد! یا به غیر ایشان مانند ظالمان و جبّاران مخصوص است؟

پس شیخ رحمته الله بعد از جواب دادن از متعه نوشت که: اما قول آن حضرت که: هر که به رجعت ما قایل نشود از ما نیست، پس آن حضرت اراده کرده از این رجعتی که اعتقاد به آن به آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم مخصوص است و آن این است که خدای تعالی قومی را از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بعد از مردنشان، پیش از روز قیامت زنده می گرداند، نه اینکه خود رجعت به آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم منحصر است، و این مذهبی است که به آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم اختصاص دارد و قرآن مجید بر آن شاهد است چنان که در مقام ذکر حشر اکبر که در روز قیامت است فرموده:

﴿ وَحَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: ایشان را زنده می گردانیم و احدی را باقی نمی گذاریم. و در خصوص حشر و رجعت که پیش از روز قیامت است فرموده: ﴿ وَیَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ یُكْذِبُ بآیاتِنَا فَهُمْ یُوزَعُونَ ﴾<sup>(۲)</sup> حاصل معنی آیه پیشتر گذشت. پس خدای تعالی در این آیه خبر داد که حشر دو قسم است: یکی عام، یعنی: نسبت به همه، و دیگری خاص، یعنی: نسبت به بعضی. و نیز خدای تعالی در حالتی خبر می دهد از گفته ستمکاران که در روز قیامت زنده می شوند فرموده:

﴿ رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَخْيَيْنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ ﴾<sup>(۳)</sup>

یعنی: ای پروردگار! ما دوبار ما را بمیراندی؛ یکی در دنیا پیش از رجعت و دیگری

۱ - سوره کهنف: آیه ۴۷.

۲ - سوره نمل: آیه ۸۳.

۳ - سوره غافر: آیه ۱۱.

در روز رجعت. و دوبار ما را زنده گردانیدی؛ یکی در روز رجعت و دیگری در روز قیامت پس به گناهان خود اقرار نمودیم و از کرده‌های خویش پشیمان شدیم. پس آیا به خلاص شدن از عذاب راهی هست؟ و مراهل سنت را در این آیه تأویلی هست غلط و مردود و آن این است که مراد از قول خدای تعالی: ﴿رَبَّنَا اٰمَنَّا اِثْنَتَيْنِ﴾<sup>(۱)</sup> این است که خدای تعالی ایشان را آفرید در حالتی که مرده بودند. یعنی: پیش از آفرینش، حیات نداشتند، و بعد از حیات ایشان را بمیراند. و این تأویل باطل است و این چنین کلام بر زبان عرب جاری نمی‌شود زیرا که فعل علاقه نمی‌گیرد به کسی که متّصف باشد به غیر آن صفتی که معنی آن فعل است، یعنی: بمیراندن متعلق نمی‌شود مگر به کسی که به غیر صفت مردگی متّصف باشد. و در خصوص آنان که خدا ایشان را آفریده در حالتی که مردگانند و حیات ندارند گفته نمی‌شود که: خدا ایشان را بمیراند و این در حق کسی گفته می‌شود که: مرگ بعد از حیات به او عارض شود، همچنین گفته نمی‌شود که: خدا مرده را زنده گردانید مگر اینکه بعد از آفریدن او، مرده باشد. و این مطلب آشکار است برای کسی که در آن تأمل نماید.

و بعضی از جماعت اهل سنت چنان گمان کرده‌اند که مراد از قول خدا: «رَبَّنَا اٰمَنَّا اِثْنَتَيْنِ» این است که خدا دوبار بنی نوع بشر را می‌میراند، یکی این است که بعد از گذاشتن به قبر برای سؤال نکیرین زنده می‌شوند، بعد از آن خدای تعالی می‌میراند. و دیگری پیش از گذاشتن ایشان است به قبر، و این قول نیز از راه دیگر باطل است و آن این است که زنده شدن انسان برای سؤال نکیرین نیست، برای تکلیف نمودن وی بر پشیمان شدن در مقابل چیزهایی که در حال حیات از او فوت شده. و پشیمانی کفار دوبار در مقابل آنها که از ایشان فوت شده، چنان که از آیه فهمیده می‌شود دلالت می‌کند به اینکه از حیات آن حیات را که برای سؤال است اراده نکرده، بلکه حیات رجعت را اراده نموده آنچنانی که برای تکلیف کافران است بر اینکه از کرده‌های خود

نادم و پشیمان شوند. پس ایشان این تکلیف را در روز رجعت قبول نمی‌کنند و از کردهای خود نادم نمی‌شوند. بلکه در کردار بد خودشان اصرار می‌نمایند، لیکن در روز قیامت از فوت شدن اعمال خیر از ایشان نادم و پشیمان می‌باشند.

**فصل:** رجعت در نزد ما به مؤمن محض و کافر محض اختصاص دارد، و سوای این دو فرقه به دنیا رجوع نخواهد کرد. وقتی که خدای تعالی ایشان را چنان که گفتیم به دنیا برگردانید. آنگاه شیاطین به خیال دشمنان خدا اندازند که شما به دنیا برگردانیده نشده‌اید، مگر برای طغیان نمودن بر خدا، آنگاه کفر و طغیان را می‌افزایند. پس خدای تعالی در آن وقت با دوستان خود که مؤمنانند، از ایشان انتقام می‌گیرد، و نوبت غلبه کردن را بر ایشان برای مؤمنان قرار می‌دهد. پس از ایشان باقی نمی‌ماند مگر آنانکه به انواع عذاب و نعمت و عقاب مبتلا می‌باشند، و روی زمین از اهل طغیان صاف و خالی می‌شود و همه دین برای خدا می‌باشد، و رجعت نمی‌باشد مگر برای مؤمنان محض و منافقان محض که از این امت‌اند، و برای امتان گذشته رجعت نخواهد بود.

**فصل:** قومی از مخالفان به ما ایراد نمودند گفتند که: کافران از این امت که بعد از مردن در روز رجعت زنده می‌شوند، چگونه بسوی طغیان اصلی خود عود می‌کند و حال آنکه عذاب خدا را در برزخ دیده‌اند و بدین سبب یقین نموده‌اند که عقایدشان باطل بوده؟ در جواب ایشان گفتیم که: این عجیب‌ترین است از کافرانی که در عالم برزخ مشاهده می‌کنند عذابی را که به ایشان می‌رسد و آن را بالبداهه می‌دانند. بعد از آنکه در دنیا با ملایمت و نرمی بر کفر و ضلالتشان حجّت و دلیل اقامه شده آنگاه می‌گویند:

﴿ يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: ای کاش به دنیا برگردانیده شویم، اگر اینچنین باشد، هر آینه آیات پروردگار

خود را تکذیب نمی‌کنیم و از جمله مؤمنان می‌باشیم. پس خدای تعالی به مقام ردّ و تکذیب ایشان برآمده می‌فرماید:

﴿ بَلْ بَدَأَ لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: ایشان ایمان نمی‌آورند بلکه برای ایشان آشکار گردید آنچه که پیشتر از این پنهان می‌داشتند - یعنی: عذاب دوزخ - و هرگاه به دنیا برگردانیده شوند هر آینه عود خواهند کرد به کفر و نفاق که از آن نهی شده بودند. بدرستی که ایشان در این ادّعا دروغ‌گویند. پس بعد از اقامه این دلیل برای مخالفان شبهه‌ای باقی نمی‌ماند که در اثبات مدّعی خودشان به آن چنگ بزنند منت خدا راست.

و پاره‌ای مسائل از شهرری به نزد سید شریف مرتضی خدا از او خشنود باد و او را با پدران پاکش محشور گرداند، آورده بودند. سید به آنها جواب نوشته: از جمله آن مسائل این بود که سؤال نموده بودند که: حقیقت رجعت چیست؟ زیرا که پاره‌ای از طایفه امامیه اعتقاد به این دارند که رجعت ائمه علیهم‌السلام عبارت است از رجوع دولت ایشان در زمان قائم (عج) بی آنکه ابدان مبارکه ایشان به دنیا رجوع نماید.

در جواب این نوشته بود که: بدان آنچه که شیعه امامیه به آن معتقد است، این است که: خدای تعالی در وقت ظهور امام زمان - یعنی: مهدی (عج) - قومی را از شیعیان آن حضرت که پیشتر از این وفات یافته‌اند به دنیا برمی‌گرداند تا اینکه به ثواب یاری کردن به آن حضرت و مشاهده دولت او فایز شوند، و نیز قومی را از دشمنان آن حضرت به دنیا برمی‌گرداند. تا اینکه از ایشان انتقام گیرد، و دوستانش از مشاهده ظهور حق و بلندی کلمه حق لذت ببرند.

و دلیل بر صحّت این اعتقاد این است که آنچه امامیه در این باب به آن معتقد شده‌اند، چیزی است که عاقل شک و شبهه نمی‌کند در اینکه خدای تعالی به آن قادر

است، و آن نیز در حدّ ذاتش ممتنع نیست. زیرا که ما بسیاری را از مخالفان خود ما می‌بینیم که رجعت را انکار می‌کنند، از این جهت که آن را محال و غیر مقدور می‌دانند. وقتی که ثابت شد اینکه آن ممکن و در تحت قدرت است. پس گوییم که: طریق اثبات آن اجماع طایفه امامیه است بر اینکه آن واقع خواهد شد. زیرا که ایشان در وقوع آن خلاف ندارند. و در چند جا از کتابهای خود بیان نموده‌ایم که اجماع ایشان حجّت است، زیرا که قول امام علیه السلام داخل آن اجماع است، و هر قول از اقوال که بر قول معصوم مشتمل باشد ناچار است از اینکه باید صواب و مطابق واقع گردد، و خطا در آن راه نمی‌یابد.

و ما بیان نموده‌ایم که رجعت با تکلیف منافات ندارد، و اموری که انسان را بسوی طاعت یا معصیت داعی می‌شود، در روز رجعت متردّد است در میان طاعت و معصیت است، یعنی: داعی طاعت در او پیدا می‌شود و گاه داعی معصیت، نه اینکه تنها داعی طاعت در او حاصل می‌شود تا اینکه گفته شود که: بنابراین تکلیف در آن وقت صحیح نیست. پس هیچ گمان‌کننده‌ای این گمان را نکند که تکلیف نمودن به آنان که به دنیا برگردانیده می‌شوند باطل است. و ما ذکر کرده‌ایم که چنان که تکلیف نمودن با ظهور معجزات باهره و آیات قاهره صحیح است، با وجود رجعت، زیرا که در همه آنها، یعنی: در ظهور معجزات و آیات و رجعت، امری نیست که انسان را بر فعل واجب و ترک قبیح ابا و اجبار نماید، تا اینکه گفته شود که: تکلیف نمودن با وجود آنها صحیح نیست، بلکه در همه آنها، انسان در مابین اطاعت و مخالفت مختار است.

و اما آنان که از اصحاب ما رجعت را تأویل کرده‌اند بر اینکه معنی رجعت رجوع دولت و امر و نهی ائمه علیهم السلام است به دنیا بی آنکه اشخاص رجوع نمایند و مردگان زنده شوند. پس بدین نهج است که جماعتی از شیعه چون از اثبات رجعت و بیان امکان آن و منافی بودن آن با تکلیف عاجز گشتند، بنا را بر این گذاشتند که: اخبار را که در خصوص رجعت وارد شده بدین نسق تأویل نمایند.

و این تأویل از ایشان صحیح نیست. زیرا که رجعت با ظواهر این اخبار ثابت نگشته تا اینکه این تأویلات به آنها راه یابد، و چگونه ثابت می شود چیزی که بر صحت آن قطع داریم با اخبار آحادی که افاده قطع و یقین نمی کند. بلکه اعتماد در اثبات رجعت بر امامیه است که بر معنی رجعت قائم (عج) است، و آن معنی این است که: خدای تعالی در وقت قیام قائم (عج) پاره ای مردگان را از دوستان و دشمنان به طریقی که بیان نمودیم زنده می گرداند. پس تأویل چگونه راه می یابد به چیزی که به آن قطع و یقین حاصل است. پس معنی رجعت به چند چیز محتمل نیست تا اینکه قابل تأویل شود. کلام شیخ به آخر رسید.

سید بن طاووس نور الله ضریحه در کتاب «طرایف» گفته که: مسلم در صحیح خود در اوایل جزو اول به اسناد خود تا به جراح بن ملیح روایت نموده، او گفته که: از جابر شنیدم می گفت که: در نزد من هفتاد هزار حدیث هست که همه آنها از باقر علیه السلام است. همه آنها را ترک کرده اند. بعد از آن مسلم در صحیح خود به اسناد خویش تا به محمد بن عمر رازی روایت کرده، او گفته که: از حریر شنیدم می گفت که: از جابر جعنی چیزی ننوشتم زیرا که او به رجعت معتقد بود.

ابن طاووس رضی الله عنه بعد از نقل اینها گفته که: نگاه کنید خدا شما را رحمت کند که این جماعت چگونه بر خودشان حرام کرده اند منتفع شدن را با هفتاد هزار حدیث که از پیغمبر خودشان روایت شده با روایت امام محمد باقر علیه السلام که از بزرگان اهل بیت اوست. آن چنان اهل بیتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خلائق را مأمور نموده به ایشان چنگ بزنند.

بعد از آن اکثر مسلمانان یا همه ایشان زنده گردانیده، پاره ای مردگان را در دنیا روایت نموده اند، نیز حدیث زنده کردن خدا مردگان را در قبرها برای سؤال نکیرین روایت نموده اند و روایتشان که در خصوص اصحاب کهنف بود، پیشتر گذشت، و در قرآن

خودشان است این آیه که متضمن زنده گردانیدن مردگان است: ﴿الَّذِينَ تَرَىٰ إِلَىٰ الذِّنِّ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أَلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ﴾<sup>(۱)</sup> حاصل معنی آیه بارها مذکور گردید. و از این جمله قصه هفتاد نفر است که در خدمت حضرت موسی عليه السلام ایشان را صاعقه گرفت، و قصه عزیر، و قصه آنان که عیسی بن مریم ایشان را زنده گردانید، و حدیث جریح که اجماع بر صحت آن قائم شده، و حدیث آنان که خدای تعالی ایشان را در قبرها برای سؤال نکیرین زنده می گرداند. پس چه فرق هست در مابین اینها و احادیثی که اهل بیت علیهم السلام و شیعیانشان در خصوص رجعت روایت کرده اند، و جابر در این باب چه گناه و چه تقصیر دارد که حدیثش از درجه اعتبار ساقط گردد.

و نیز سید ابن طاووس در کتاب «سعد السعود» مذکور ساخته که شیخ رحمه الله در تفسیر «تبیان» در خصوص قول خدای تعالی: ﴿ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾<sup>(۲)</sup> گفته که: جماعتی از اصحاب ما به این آیه به جواز رجعت، استدلال نموده، اگر به این آیه به آن مکان استدلال نموده اند صحیح است. زیرا که هرکس آن را ممتنع بکند و ممتنع بداند، قرآن او را تکذیب می نماید. و اگر به این آیه به وجوب آن استدلال نماید که به حکم این آیه لازم است اینکه رجعت واقع شود، هر آینه صحیح نمی باشد. سید ابن طاووس رحمه الله گفته: بدان که آنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خصوص ایشان فرموده:

«إِنِّي مَخْلَفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترتي أَهْلُ بَيْتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ.»

یعنی: بدرستی که من در میان شما، دو متاع یا دو چیز سنگین می گذارم، یکی کتاب خدا و دیگری عترت من اهل بیت است، ایشان از همدیگر جدا نمی شود تا وقتی که

۱ - سوره بقره: آیه ۲۴۳.

۲ - سوره بقره: آیه ۵۶.

بر سر حوض کوثر وارد شوند. یعنی: اهل بیت علیهم السلام در خصوص زنده گردانیدن قومی را از این امت در دنیا بعد از مردنشان، اختلاف ندارند، و این تصدیق می‌کند چیزی را که مخالف و موالف از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند.

اما مخالف پس در کتاب «جمع بین الصحیحین» از ابی سعید خدری روایت کرده او گفته که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که: شیوه و خصلت آنان که پیش از شما بوده‌اند و جب به جب و ذراع به ذراع در حق شما جاری می‌شود. حتی اگر ایشان به سوراخ سوسمار داخل شده باشند، هر آینه شما هم داخل خواهید شد. عرض کردیم: یا رسول الله! آیا خصلت و شیوه یهود و نصاری هم در حق امت جاری خواهد بود؟ فرمود: پس شیوه کیان جاری می‌شود.

و زمخشری در «کشاف» از حدیثی روایت نموده او گفته که: رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود که: شما شبیه‌ترین امتانید به بنی اسرائیل، هر آینه طبق النعل بالنعل والقذة بالقذة به طریقه ایشان پیروی خواهید شد. حتی نمی‌دانم که آیا گوساله پرست خواهید شد یا نه.

سید گفته: پس وقتی که این حدیثها بعضی شد از احادیث ایشان که در خصوص تبعیت این امت به امتان گذشته و بنی اسرائیل و یهود وارد شده، پس قرآن مجید و اخبار متواتره ناطق و گویاست به اینکه جماعتی از امتان گذشته و یهود زمانی که گفتند که: ما برای تو ایمان نمی‌آوریم تا وقتی که خدا را آشکارا ببینیم، آنگاه خدای تعالی همه ایشان را هلاک نمود، بعد از آن زنده گردانید. پس بنابراین در میان امت نیز کسانی می‌شود که خدای تعالی ایشان را در دنیا زنده می‌گرداند.

و در اخبار اهل سنت زیاده از آن دیده‌ام که جماعت شیعه می‌گویند، و آن این است که: آقای ما علی علیه السلام بعد از ضربت ابن ملجم «لعنه الله» و بعد از وفاتش به دنیا برمی‌گردد چنان که ذوالقرنین به دنیا رجوع نمود از جمله آن اخبار چیزی است که زمخشری در «کشاف» در حدیث ذوالقرنین ذکر نموده، و آن این است که از علی علیه السلام مروی است که: ابرها در حکم ذوالقرنین گردید، و پرده‌ها برای وی کشیده گردید،



و نوری برای وی گشاده شد، و از او پرسیده گردید، گفت: خدا را دوست می دارم. پس خدا را دوست داشت. در آن حال ابن کوا از آن حضرت پرسید که: ذوالقرنین چیست؟ آیا پادشاه بود یا پیغمبر؟ فرمود: نه پادشاه بود و نه پیغمبر، لیکن بنده‌ای بود صالح، در سر طاعت الهی بر شاخش زده شد. پس وفات کرد بعد از آن خدای تعالی او را زنده کرد. پس بر شاخ چپش زدند. باز مرد. بعد از آن خدای تعالی او را نیز زنده گردانید، و از این جهت با ذوالقرنین نامید شد و در میان شما مانند او هست.

و نیز در کتابهای احادیث اهل سنت، از جماعتی از مسلمانان مروی است اینکه ایشان بعد از وفات پاره‌ای قبل از دفن و پاره‌ای دیگر بعد از دفن، زنده شده به دنیا برگشتند و سخن گفتند و خبرها نقل کردند، بعد از آن باز مردند. از این جمله قصه‌ای است که حاکم نیشابوری در تاریخ خود در حدیث حسام بن عبدالرحمان که از پدرش، او از جدش که قاضی نیشابور بود روایت کرده، او گفته که: مردی به مجلس من داخل گردید. آنگاه کسی به من گفت که: در نزد این مرد، حکایت عجیبه است. گفتم: ای مرد! آن حکایت چیست؟ گفته: بدان که من مرد نباش بودم، قبرها را می شکافتم. و زنی وفات یافت من رفتم که قبر او را بشناسم. پس بر او نماز کردم وقتی که شب رسید، رفتم قبر وی را شکافتم و دست دراز کردم که کفن وی را در آرم. آن گاه آن زن از راه تعجب گفت: سبحان الله! مردی که از اهل بهشت است کفن زنی را که از اهل بهشت است می کند. بعد از آن گفت که: آیا ندانستی که تو از جمله آنان بودی که به من نماز کردند، و خدای تعالی آنان را که بر من نماز کردند بخشید!

پس وقتی که این چنین قصه را از نباش قبور نقل کرده‌اند و در کتابهای خود نوشته پس چرا علماء اهل بیت علیهم السلام را مثل نباش ندانسته، روایت ایشان را قبول نمی کنند، و به کدام سبب از روایات ایشان نفرت می نمایند. و رتبه این زن که مذکور شد، پست است از آنان که برای کارهای بزرگ به دنیا رجوع می کنند. پس چرا این زن رجوع کرد و ایشان رجوع نخواهند کرد و حال آنکه رجعتی که علماء ما اهل بیت علیهم السلام و شیعیان ایشان به آن معتقداند، از جمله آیات پیغمبر صلی الله علیه و آله و معجزات آن حضرت خواهد بود.

و به کدام سبب و جهت رتبه و منزلت آن حضرت از رتبه موسی و عیسی و دانیال علیهم السلام پست می باشد، و حال آنکه خداوند جل جلاله بسیاری را از مردگان در دست ایشان زنده گردانید بی آنکه در خصوص اینها در میان علما خلاف باشد.

**مؤلف گوید که:** شیخ حسن بن سلیمان در کتاب «محتضر» روایت کرده حدیثی را که از جمله اخباری است که آنها را از کتاب سید جلیل القدر حسن بن کبش روایت نموده، او هم از کتاب «مقتضب» اخذ نموده و آن حدیث این است که صاحب کتاب مقتضب به اسناد خود از سلمان فارسی روایت کرده، او گفته که: به خدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف گردیدم. چون چشم آن حضرت بر من افتاد، فرمود: «یا سلمان! بدرستی خدای عز و جل هیچ نبی و رسول نفرستاد، مگر اینکه دوازده نفر نقیب برای وی قرار داد. حدیث را سلمان ذکر کرد تا اینکه گفته که: عرض کردم: یا رسول الله! آیا می شود به ایشان ایمان آورد بی آنکه با نام و نسب شناخته شوند؟ فرمود: نه یا سلمان. پس چون آن حضرت نامها و لقبهای دوازده امام را به من شناسانید. عرض کردم: یا رسول الله! از خدا مسألت کن تا اینکه من ایشان را دریابم. فرمود: یا سلمان! تو ایشان را و امثال ایشان را و آنان را که با حقیقت، معرفت ایشان را دوست می دارند در خواهی یافت.

سلمان گوید: به خدا در عوض این بشارت بسیار شکر نمودم، بعد از آن فرمود: بخوان این آیه را:

﴿ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولِيهِمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا \* ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا ﴾ <sup>(۱)</sup> معنی آیه بارها مذکور گردید.

سلمان گوید که: گریه و شوق من شدید گردید. عرض کردم: یا رسول الله! آیا در عهد و زمان تو می شود؟ فرمود: آری سوگند به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به پیغمبری

فرستاده، هر آینه همه اینها در عهد من و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه نفر ائمه علیهم السلام آنان که از مانند و آنان که در خصوص ما ستم کشیده‌اند، واقع می‌شوند. آری یا سلمان! به خدا سوگند یاد می‌کنم، بعد از آن ابلیس و لشکران او و مؤمنان خالص و کافران محض در آن وقت حاضر می‌شوند. تا اینکه قصاصها گرفته گردد و خونخواهیها کرده شود و خدای تعالی به احدی ستم نخواهد کرد، و ماییم تأویل این آیه:

﴿ وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُكِنُّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: می‌خواهیم منت بگذاریم بر آنان که در روی زمین ضعیف شمرده شده‌اند، و بگردانیم ایشان را امامان و پیشوایان قرار دهیم، و بگردانیم ایشان را وارثان روی زمین بکنیم، و در روی زمین به ایشان تمکین دهیم، و از ایشان به فرعون و هامان - یعنی: ابوبکر و عمر - و لشکران ایشان بنمائیم چیزی را که از آن حذر می‌کردند و می‌ترسیدند. سلمان گوید که: از پیش روی جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاستم در حالتی که باک نداشتم از اینکه من کی به مرگ خواهم رسید یا مرگ به من کی خواهد رسید.<sup>(۲)</sup>

۱ - سوره قصص: آیه ۵ و ۶.

۲ - مختصر، نسخه خطی، کتابخانه آیه الله نجفی مرعشی، ص ۱۵۲ و ۱۵۳، مقتضب الاثر، ص ۶-۸.

## باب سی و چهارم

﴿ ذکر خلفاء حضرت مهدی علیه السلام و اولاد او ﴾  
﴿ و احوالی که بعد از آن حضرت واقع می شود ﴾

شیخ صدوق در کتاب «کمال الدین» از دقاق، او از اسدی، او از علی بن ابی حمزه، او از ابی بصیر روایت کرده، او گفته که: به خدمت جناب جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: یا بن رسول الله! از پدرت شنیدم فرمود که: بعد از قائم (عج) دوازده مهدی می باشند. فرمود که: «پدرم دوازده مهدی فرموده و دوازده امام نگفته. پس ایشان امام نیستند، لیکن جماعتی اند از شیعیان که خلائق را به دوستی ما و شناختن حق ما می خوانند.»<sup>(۱)</sup>

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از محمد حمیری، او از پدرش، او از محمد بن عبدالحمید و محمد بن عیسی، ایشان از محمد بن فضیل، او از ابی حمزه، او از جناب صادق علیه السلام در حدیث طولانی روایت نموده که، آن حضرت فرمود: «یا ابا حمزه! بدرستی از ما اهل بیت بعد از قائم (عج) یازده مهدی از اولاد حسین علیه السلام خواهند آمد.»<sup>(۲)</sup>

۱- کمال الدین، ج ۲، ص ۳۵۸، باب ۳۳، ح ۵۶، ما اخبر به الصادق علیه السلام.

۲- غیبت شیخ طوسی، ص ۴۷۸، ح ۵۰۴، بعض صفاته علیه السلام.

در کتاب مذکور، از فضل، او از ابن محبوب، او از عمرو بن ابی مقدم، او از جابر جعفی روایت نموده، او گفته که، از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم می فرمود: «به خدا سوگند یاد می کنم هر آینه از ما اهل بیت مردی بعد از مردنش زنده می شود، سیصد و نه سال خلافت و سلطنت می کند. عرض کردم که: این کی خواهد شد؟ فرمود: بعد از قائم (عج)، عرض کردم که: قائم (عج) در عهد خود چه مدت خلافت خواهد نمود؟ فرمود: نوزده سال، بعد از آن منتصر خروج می کند و خون جناب امام حسین علیه السلام و خون اصحاب او را می طلبد. پس ظالمان را می کشد و اسیر می کند تا وقتی که سَفَاح خروج می نماید.»<sup>(۱)</sup>

شیخ مفید در کتاب «ارشاد» گفته که: «بعد از دولت قائم (عج) مر احدى را دولتی و سلطنتی نمی باشد، مگر روایتی که حدیث در خصوص آن وارد گشته. و آن دولت و سلطنت اولاد آن حضرت است، اگر خدا خواسته باشد. و این حدیث به طریق قطع وارد نگشته به مشیت خدا معلق شده. یعنی: روایت مثلاً بدین نهج وارد گردیده که: اولاد آن حضرت اگر خدا بخواهد به سلطنت بر می خیزند و اقدام می نمایند، و اکثر روایات چنان است که مهدی این امت وفات نمی یابد، مگر چهل روز پیش از قیامت. و در آن چهل روز هرج و مرج، و علامت بیرون آمدن مردگان از قبرها، و علامت قیام روز قیامت برای حساب و جزا ظاهر خواهد گشت، و الله اعلم.»<sup>(۲)</sup>

در تفسیر عیاشی از جابر روایت نموده، او گفته که: از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم می فرمود: «والله والله تا دو بار، هر آینه مردی از ما اهل بیت بعد از مردنش زنده می شود، و روی زمین سیصد و نه سال مالک می گردد. عرض کردم که: این کی واقع می شود؟ فرمود: بعد از وفات قائم (عج). عرض کردم که: قائم (عج) چند مدت در عهد خود تا وقت وفاتش خلافت می کند؟ فرمود که: از اول خلافتش تا روز وفاتش

۱ - مدرک پیشین، ص ۴۷۸، ج ۵۰۵.

۲ - ارشاد شیخ مفید، ص ۳۶۶، فصل آخر کتاب.

نوزده سال است. عرض کردم: آیا بعد از وفات آن حضرت، هرج و مرج می‌باشد؟ فرمود: آری پنجاه سال بدین نهج می‌شود.

بعد از آن منصور به دنیا برمی‌گردد و برای خود و اصحابش خوانخواهی می‌کند. پس خلائق را به قتل می‌رساند و اسیر می‌کند حتی گفته می‌شود که: اگر این مرد از اولاد انبیا می‌بود، هر آینه این همه خلائق بقتل نمی‌رساند. آنگاه مردم از سفید و سیاه جمع می‌شوند بر سر آن حضرت هجوم می‌آورند تا اینکه او را به کعبه بیت‌الله می‌گریزانند. پس چون بلا بر آن حضرت شدت می‌یابد، منتصر وفات می‌کند، و سفاح از راه غضب نمودن برای قصه منتصر به دنیا برمی‌گردد و همه دشمنان جورکننده ما را به قتل می‌رساند و بر همه روی زمین مالک می‌شود، و خدای تعالی کارهای او را درست می‌کند، و سیصد و نه سال در دنیا زندگی می‌نماید.

بعد از آن باقر علیه السلام فرمود: یا جابر! آیا می‌دانی منتصر و سفاح کیانند؟ منتصر امام حسین علیه السلام و سفاح امیر المؤمنین علیه السلام.<sup>(۱)</sup>

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از جماعتی، ایشان از بزوفری، او از علی بن سنان موصلی، او از علی بن حسین، او از احمد بن محمد بن خلیل، او از جعفر بن محمد مصری، او از عم خود حسن بن علی، او از پدرش، او از جناب امام جعفر صادق علیه السلام، او از پدرانش، ایشان از امیر المؤمنین روایت کرده آن حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شبی که وفات نمود، به من فرمود: یا ابا الحسن! صحیفه‌ای و دواتی حاضر کن. پس دوات و صحیفه حاضر کردم. آن حضرت وصیت خود را نوشت، تا اینکه بدین موضع رسید که: یا علی! بعد از من دوازده امام می‌باشند. بعد از ایشان دوازده مهدی. پس تو یا علی اولین دوازده امامی.

و حدیث را ذکر نموده تا اینکه گفته که: امامت را امام حسن عسکری علیه السلام به پسرش م ح م د که مستحفظ شریعت و از جمله آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است، تسلیم می‌کند، و ایشان

۱ - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۶، ح ۲۴، در تفسیر سوره کهف.

دوازده امامند. بعد از آن دوازده مهدی می باشند. پس وقتی که قائم (عج) را اجل دریافت، آنگاه امر را به پسرش که اولین مهدیان است می سپارد، و برای او سه نام است. یک نامش مانند نام من، و نام دیگرش نام پدر من است و آنها عبدالله و احمد آند، و نام سومین مهدی است و او اولین مؤمنان است.»<sup>(۱)</sup>

و در کتاب «مختصر البصائر» گفته که: از احادیثی که سید علی بن عبدالحمید به اسناد خود از صادق علیه السلام روایت نموده این است که آن حضرت فرمود: «از ما اهل بیت بعد از قائم (عج) دوازده مهدی که از اولاد امام حسین علیه السلام اند می باشند.»<sup>(۲)</sup>

در کتاب «کامل الزیارة» از پدرش، او از سعد، او از جامورانی، او از حسین بن سیف، او از پدرش، او از حضرمی، او از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده، ایشان در مقام ذکر احوال کوفه فرموده اند که: «در آن جاست مسجد سهیل، آن چنانی که خدای تعالی هیچ پیغمبری مبعوث نگردانید، مگر اینکه در آن جا نماز کرده. از آن جا عدالت خدا ظاهر و آشکار می شود. و در آن جا می باشد قائم خدا و قائمانی که بعد از اویند، و آنجاست منازل انبیا و اوصیا و صالحان.»<sup>(۳)</sup>

**مؤلف گوید که:** این اخبار مخالف مشهور است و طریق تأویل آنها: یکی از این دو وجه است که مراد از دوازده مهدی، جناب پیغمبر و سایر ائمه به غیر از قائم (عج) است، بنابراینکه خلافت ایشان بعد از قائم (عج) باشد. پیشتر مذکور گردید که حسن بن سلیمان این اخبار را بهمه ائمه تأویل نموده و قائل شده است به اینکه: قائم (عج) نیز بعد از مردنش، به دنیا برمی گردد، و به این تأویل نیز ممکن است جمع کردن میان اخبار مختلفه ای که در خصوص مدت خلافت آن حضرت وارد شده.

دومی این است که این دوازده مهدی از جمله اوصیای جناب قائم (عج) باشند

۱ - غیبت شیخ طوسی، ص ۱۵۰، ح ۱۱۱، فی روایات الخاصه فی الائمة علیهم السلام.

۲ - مختصر بصائر الدرجات، ص ۳۸.

۳ - کامل الزیارت، ص ۳۰، باب ۸، فی فضل مسجد الکوفه.

و خلائق را در زمان سایر ائمه که به دنیا رجعت خواهند نمود، هدایت نمایند تا اینکه روزگار از حجّت خدا خالی نباشد. زیرا که اگر دوازده نفر بعد از قائم (عج) باشند به طرزیکه هیچ یک از سایر ائمه در دنیا نباشد، لازم آید که زمان از وجود حجّت خالی شود، هر چند که اوصیای انبیاء و ائمه نیز حجّتها هستند. خدای تعالی همه چیز را بهتر می داند.



## باب سی و پنجم

### ﴿ توقیعاتی که از طرف آن حضرت صادر شده است ﴾

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» گفته که: خبر داده‌اند به ما جماعتی از ابی الحسن محمد بن احمد بن داود قمی، او گفته که: در پشت مکتوبی یافتیم نوشته که: ابی قاسم حسین بن روح تقریر نموده، و احمد بن ابراهیم نوبختی به خط خود نوشته و آن مشتمل بود بر جوابهای فقیه - یعنی: قایم (عج) - یا محمد بن علی شلمغانی. زیرا که از شلمغانی چنین حکایت شده که او گفته که: از این مسائل من جواب داده‌ام نه غیر من، و در آن مکتوب از شیخ ابی قاسم پرسیده بودند که: این جوابها حق است یا باطل؟ شیخ ابی قاسم جواب این سؤال را به احمد بن ابراهیم تقریر نموده. او در پشت آن مکتوب بدین نهج نوشته:

«بسم الله الرحمن الرحيم قد وقفنا على هذه الرقعة وما تضمنته، فجميعه جوابنا ولا مدخل للمخذول الضال المضل المعروف بالعزاقري لعنه الله في حرف منه وقد كانت اشياء خرجت اليكم على يدي احمد بن هلال وغيره من نظرائه، وكان من ارتدادهم عن الإسلام مثل ما كان من هذا عليهم لعنة الله وغضبه»

یعنی: بر این رقعه و مضامین آن مطلع و آگاه گشتیم، همه آنها جواب ماست،

و در هیچ حرف آن مخذول را یعنی: بسر خود واگشته شده را که گمراه و گمراه کننده و مشهور به عزاقری است، لعنه الله مدخلیت نیست. و پیشتر از این پاره‌ای جوابها بود که به دست احمد بن هلال و غیر او که مانند او بودند، بیرون آمده بود، و حال آنکه از ایشان هم مرتد شدن عزاقری سرزده بود، لعنت خدا و غضب او بر ایشان باد. بعد از آن سؤال در این رقعه بود که: در زمان سابق می خواستم که ثابت نمایم این را که این توقیعات و جوابها از شما اند یا نه.

جواب درآمد بدین نهج:

«الا من استثبت فانه لا ضرر في خروج ما خرج على ايدهم وان ذلك صحيح.»

یعنی: آگاه شوید هر که می خواهد که آنها را ثابت نماید، هر آینه در بیرون آمدن چیزهایی که به دست ایشان درآمد ضرری نیست، و اینها صحیح اند.

و پیشتر از این از بعضی علما روایت شده که: از قایم (عج) از مثل این قضیه که در حق بعضی کسانی بود که خدا بر ایشان غضب کرده بود، پرسیده شده. آن حضرت در جواب فرمود:

«العلم علمنا ولا شيء عليكم من كفر من كفر فما صح لكم مما خرج على يده برواية غيره من الثقات رحمهم الله فاحمدوا الله واقبلوه وما شككتم فيه اولم يخرج اليكم في ذلك الا على يده فردوه الينا لنصححه او نبطله، والله تقدرست اسمائه وجل ثنائه ولي توفيقكم وحسينا في امورنا كلها ونعم الوكيل.»

یعنی: علم علم ماست و از کفر کسی که کافر شده بر شما ضرر نیست. پس اگر توقیعی که به دست او بیرون آمده صحّت آن به سبب روایت غیر او از ثقات (ره) به شما ثابت می شود، آنگاه به خداوند عز و جلّ حمد بکنید و آن را قبول نمایید. و آنچه در خصوص آن شک گردید، یا اینکه برای شما در آن خصوص توقیعی در نیامد مگر به دست کسی که کافر گشته و مرتد گردید، آنگاه او را بسوی ما برگردانید و به ما رجوع نمایید تا اینکه آن را تصحیح نمایم. یعنی: بگوییم که: صحیح است یا بگوییم که: باطل است. و خداوندی که نامهایش پاک و ثنائش بلند است صاحب توفیق شماست، و در

همه کارهای ما به ما کفایت کننده و چه خوب وکیل است.

و ابن نوح گفته که: اول کسی که این توقیع را به ما خبر داده، ابو الحسن محمد بن علی بن تمام است، و او ذکر نموده که: من این را از روی رقعہ نوشتم که در نزد ابی الحسن بن داوود بود. وقتی که ابو الحسن آمد، آن را بر او خواندم گفت که: این رقعہ را به عینه اهل قم به نزد ابی قاسم نوشته بودند و در آن مسأله‌ای چند بود. شیخ ابی قاسم در پشت آن به خط احمد بن ابراهیم نوبختی، به ایشان به نهج مذکور جواب نوشت و این رقعہ به دست ابی الحسن بن داوود رسید. نسخه آن بدین نهج بود.

مسائل محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری این است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَطَالَ اللَّهُ بِقَائِكَ وَأَدَامَ عِزَّكَ وَتَأَيَّدَكَ وَسَعَادَتَكَ وَسَلَامَتَكَ وَأَتَمَّ نِعْمَتَهُ وَزَادَ فِي إِحْسَانِهِ إِلَيْكَ وَجَمَّلَ مَوَاهِبِهِ لَدَيْكَ وَفَضَّلَهُ عِنْدَكَ وَجَعَلَنِي مِنَ السُّوءِ فِدَاكَ وَقَدَمَنِي قَبْلَكَ. النَّاسُ يَتَنَافَسُونَ فِي الدَّرَجَاتِ فَمَنْ قَبَلْتُمُوهُ كَانَ مَقْبُولًا وَمَنْ دَفَعْتُمُوهُ كَانَ وَضِيعًا وَالْخَامِلُ مَنْ وَضَعْتُمُوهُ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ، وَبِبَلَدِنَا أَيْدِكَ اللَّهُ جَمَاعَةً مِنَ الْوُجُوهِ يَتَسَاوَوْنَ وَيَتَنَافَسُونَ فِي الْمَنْزِلَةِ.

وَوَرَدَ أَيْدِكَ اللَّهُ كِتَابُكَ إِلَى جَمَاعَةٍ مِنْهُمْ فِي أَمْرِ أَمْرَتِهِمْ بِهِ مِنْ مُعَاوَنَةٍ وَمَنْ أَخْرَجَ عَلَيَّ بِنَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مَالِكِ الْمَعْرُوفِ مَالِكِ بَادُوَكَةَ وَهُوَ خَتَنُ مَنْ رَجِمَهُمُ اللَّهُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَاعْتَمَ بِذَلِكَ وَسَأَلَنِي أَيْدِكَ اللَّهُ أَنْ أُعَلِّمَكَ مَا نَالَهُ مِنْ ذَلِكَ فَإِنْ كَانَ مِنْ ذَنْبٍ اسْتَغْفَرَ اللَّهُ مِنْهُ وَإِنْ يَكُنْ غَيْرُ ذَلِكَ عَرَفْتَهُ مَا يَسْكُنُ نَفْسُهُ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.»

حاصل مضامین این کلمات این است که: شیخ ابی قاسم خطاب نموده و می گوید که: خدای تعالی زندگی تو را طولانی گرداند، و عزت و تأیید و سلامت و سعادت تو را دائمی کند، و نعمتش را بر تو تمام نماید، و احسان خود را به تو و زیباترین بخششهای خود را در نزد تو، و تفضل خویش را برای تو بیفزاید. و مرا در وقت رو آوردن چیزهای بد و ناخوش فدای تو گرداند، و مرا پیش از تو بمیراند. مردم به پیدا نمودن بلند پایگی، اظهار حرص و رغبت دارند. هر کس را شما قبول کنید هر آینه مقبول و بلند پایه

می‌شود، و هر که را شما رد نمایید و برانید هر آینه فروپایه خواهد گشت، و گمنام کسی است که شما او را پست کنید. و از راندن و رد نمودن شما به خدا پناه می‌بریم. خداوند عالم تو را قوت دهد و مؤید گرداند. در شهر ما جماعتی هستند از معروفین که در رتبه با هم برابرند، و در تحصیل قدر و منزلت حرص و رغبت دارند. خدا تو را مؤید گرداند. مکتوبت به جماعتی از ایشان در خصوص یاری نمودن به حق که ایشان را به آن امر نموده بودی رسید. علی بن محمد بن حسین بن مالک رحمهم الله که مشهور است به مالک بادوله، و آن ختن است از میان آن جماعت بیرون کرده‌ای و او را در مکتوب ننوشته‌ای، و بدین سبب مهموم و مغموم گشته، خدا تو را مؤید گرداند. از من خواهش نموده که به تو اعلام نمایم این هم و غم را که به او رو داده برای اینکه تو سبب نوشتن نام او را بیان کنی. اگر سبب آن گناهی است که از او سرزده، او آزان توبه و بازگشت نماید، و اگر غیر آن باشد باید چیزی به او بگویی که دلش ان شاء الله به سبب آن آرام گیرد.

در جوابش توفیق بدین نهج درآمد «لم نکاتب الا من کاتبنا» یعنی: آنان که به ایشان مکتوب نوشته بودیم، به من مکتوب نوشته بودند، و این مرد به ما چیزی ننوشته بود بعد تا اینکه نام او را داخل نامهای ایشان نمود. پس سبب نوشتن من، نوشتن او بود، نه گناه و تقصیر که از او سرزده.

بعد از آن سائل نوشته بود که: خدا عزت تو را دائمی گرداند، مرا بر تفضل خود معتاد کرده به طریقه‌ای که تو سزاواری به اینکه با من به آن طریقه رفتار نمایی، خدا تو را عزیز گرداند. در نزد تو پاره‌ای فقها هستند من به پاره مسائل محتاجم باید آنها را از ایشان برای من بپرسی. از جمله آنها این است که عالم - یعنی: قایم (عج) - ذکر نمودن اسم شریفش از راه تقیه است به ما روایت نمود که: از او در خصوص پیشنماز طایفه‌ای که با ایشان نماز می‌کرد و در اثنای آن حادثه‌ای بر او رو داد - یعنی: وفات کرد - پرسیده شد که: آیا در این صورت، مأمومین او چه باید بکنند؟ در جواب گفته که: نعش آن پیشنماز پست داده می‌شود، یکی از مأمومین پیش آمده نماز ایشان را به اتمام

می‌رساند. و هر که دست به نعش پیش‌نماز زده باید غسل مس میّت کند.

در جوابش توقیع بدین نهج درآمد:

«لیس علی من نجاه الا غسل الید، واذا لم تحدث حادثة تقطع الصلوة تم صلوته مع القوم.»

یعنی: واجب نیست بر کسی که نعش پیش‌نماز را از نمازگاه دور کرده مگر شستن دست، و اگر چنین حادثه رو ندهد که نماز را قطع کند، آنگاه نماز را با آن جماعت به اتمام می‌رساند.

و از جمله آنها این بود که: از عالم (عج) چنین مرویست که: هر که به میّت در حالتی که بدنش گرم است. هنوز سرد نشده مس نماید، باید دستش را بشوید. و هر که به آن مس نماید در حالتی که سرد شده، هر آینه غسل بر او واجب می‌شود. و این پیش‌نماز که وفات کرده در این حالت هنوز سرد نمی‌شود، و مس به آن نمی‌باشد مگر در حالتی گرمی آن. و عمل در این خصوص به کدام طریق است و حال آنکه احتمال هست که از لباس میّت بگیرد او را از نمازگاه دور گرداند و به بشره‌اش مس ننماید. پس بنا بر این چگونه غسل بر او واجب می‌شود؟

در جوابش بدین نهج توقیع درآمد:

«اذا مسه علی هذه الحال لم یکن علیه الا غسل یده.»

یعنی: وقتی که به میّت بدین نهج مس نمود، هر آینه بر او لازم نمی‌شود مگر شستن دستش در خصوص نماز جعفر طیار پرسیده که: اگر نماز گذارد در حال قیام یا قعود یا رکوع یا سجود و در تسبیح سهو بکند و پیش از اتمام نماز در حالت دیگر به خاطرش افتد، آیا فوت شده تسبیح را در حالتی که به خاطر افتاده اعاده می‌کند یا اینکه نماز را به اتمام می‌رساند؟

توقیع برآمد بدین نهج:

«اذا هو سها فی حالة من ذلك ثم ذکر فی حالة اخرى، قضی ما فاتة فی الحالة التي ذکر.»

یعنی: وقتی که در یکی از این حالتها سهو نمود، بعد از آن در حالت دیگر به

خاطرش رسید که سهو نموده، آنگاه در حالتی که به خاطرش رسد به جا می آورد چیزی را که از او فوت شده.

و در خصوص زن شوهر مرده پرسیده بود که: آیا او را جایز است اینکه برای تشییع جنازه شوهرش بیرون رود یا نه؟ توقیع آمد بدین نهج: «تخرج في جنازته.»  
یعنی: جایز است اینکه با جنازه اش بیرون رود.

و پرسیده بود که: آیا برای وی در ایام عده اش جایز است اینکه قبر شوهرش را زیارت کند یا نه؟

توقیع درآمد «تزور قبر زوجها ولا تبیت عن بیتها» یعنی: قبر شوهرش را زیارت می کند، لیکن جایز نیست اینکه وقت شب از خانه اش برای زیارت بیرون رود.

پرسیده شد که: آیا مر آن زن را در ایام عده اش جایز است اینکه از خانه اش پی شغلی که بر او لازم است بیرون رود یا اینکه باشد از خانه اش بیرون نرود؟

توقیع درآمد «اذا كان له حقّ خرجت وقضته واذا كانت لها حاجة لم يكن لها من ينظر فيها خرجت لها حتى تقضي ولا تبیت عن منزلها.»

یعنی: اگر مر او را در نزد دیگری حقّی باشد، هر آینه بیرون می رود و آن را می گیرد. و اگر کاری و شغلی داشته باشد، و کسی هم نداشته باشد که آن را به جا آورد، آنگاه برای آن بیرون می رود تا اینکه آن را به جا آورد، لیکن شب از منزلش بیرون نرود.

و سائل پرسیده بود که: در کتاب «ثواب القرآن في الفرائض» و غیر آن روایت شده اینکه: عالم (عج) فرموده: عجب دارم از کسی که در نمازش انا انزلناه في ليلة القدر را نمی خواند، چگونه نمازش مقبول می شود. و نیز روایت شده که: خوب و افضل نمی شود نمازی که در آن قول هو الله احد خوانده نمی شود. و نیز روایت شده که: هر که در نمازهای واجبی سوره همزه را بخواند، هر آینه به او دنیا داده می شود. پس بنابراین جایز است اینکه نمازگزار سوره همزه را بخواند و این دو سوره را که ذکر کردیم ترک کند، یا اینکه در خصوص آنها روایت شده که نماز مقبول و افضل نمی شود مگر به آنها.

توقیع در آمد «الثواب فی السور علی ما قد روی، و اذا ترک سورة مما فیها الثواب وقرأ قل هو الله احد وانا انزلناه لفضلها اعطي ثواب ما قرأ و ثواب السورة التي ترک، و يجوز ان یقرأ غیر هاتین السورتین و تكون صلوته تامة ولكن یكون قد ترک الفضل.»

یعنی: ثواب آن سوره‌ها چنان است که روایت شده، و اگر سوره‌ای را از آن سوره‌ها که ثواب دارد ترک کند و قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ وَاِنَّا أَنْزَلْنَاهُ رَا به جهت فضیلت آنها بخواند، هر آینه ثواب آنچه که خوانده و ثواب سوره‌ای که ترک کرده، هر دو به او داده می‌شود. و جایز است اینکه غیر این دو سوره را بخواند، و نمازش تمام شود، لیکن فضیلت او از او فوت می‌شود.

و سائل در خصوص وداع ماه رمضان پرسیده که: آن در کدام وقت است؟ زیرا که اصحاب ما در آن اختلاف کرده‌اند. بعضی از ایشان گفته‌اند که: دعای وداع در شب آخر خوانده می‌شود و بعضی دیگر گفته که: در روز آخر در وقتی که هلال ماه شوال دیده می‌شود باید خواند.

توقیع در آمد «العمل فی شهر رمضان فی لیلیه والوداع یقع فی آخر لیلته منه، فان خاف ان ینقص جعله فی لیلتین» عمل ماه رمضان در شبهاست، و وداع را در شب آخر آن باید کرد. پس اگر از کم بودن ماه بترسد. در هر دو شب - یعنی: شب بیست و نهم و سی ام - باید به جا آورد.

و سائل از قول خدای تعالی پرسیده بود: ﴿ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ \* ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ \* مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: بدرستی هر آینه آن قول رسول کریم است. آنچنانی که صاحب قوه، و در نزد صاحب عرش متمکن و جلیل القدر است، و در آن جا مطاع و امین است. سائل گفته که: رسول خدا ﷺ این قوت را کجا داشت و کی به او اطاعت نمودند؟ برای این مسأله

جواب و توقیع درنیامد. بعد از آن سائل نوشته بود که: خدا عزّت را دائمی گرداند. بر من تفضّل و احسان نموده این مسائل را از فقهای که به ایشان وثوق داری بپرس و به من جواب ده. در خصوص امر محمد بن حسین بن مالک که پیشتر مذکور شد، چیزی بنویس که دلش به آن آرام گیرد، و به نعمت الهی که به او داده اعتماد نماید، و دعایی در خصوص دنیا و آخرت من و برادران من بکن، این چنین کنی ان شاء الله ثواب خواهی کرد.

توقیع در آمد: «جَمَعَ اللَّهُ لَكَ وَلِإِخْوَانِكَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.»

یعنی: خدای تعالی برای تو و برادرانت خیر دنیا و آخرت را فراهم آورد.

بعد از آن سائل در آخر کلامش این فقرات را نوشته بود: «أَطَالَ اللَّهُ بِقَائِكَ وَأَدَامَ عَزَّكَ وَتَأْيِيدَكَ وَكَرَامَتَكَ وَسَعَادَتَكَ وَسَلَامَتَكَ وَأَتَمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَزَادَ فِي إِحْسَانِهِ إِلَيْكَ وَجَمِيلَ مَوَاهِبِهِ لَدَيْكَ وَفَضْلَهُ عِنْدَكَ وَجَعَلَنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ وَمَكْرُودٍ فِدَاكَ وَقَدَّمَنِي مِنْ قَبْلِكَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ» معنی این فقرات مذکور گردید. (۱)

**مؤلف گوید که:** سائل در سؤالش از کسی که شیخ ابی قاسم مردم را به یاری کردن او امر فرمود بود. برای مصلحت به او مرض تعبیر نموده قول سائل: «قَبْلَكَ أَعَزَّكَ اللَّهُ» خطاب است به سفیری که در میان او و امام (عج) واسطه است، یا از راه تقیّه به امام (عج) خطاب است.

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» که در مکتوب دیگر محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری که به شیخ ابی قاسم نوشته چنین که خدای عزّ وجلّ عزّت دائمی گرداند، در رقعۀ من تأمل کن و یا چیزی، یعنی: با جوابی که دادن آن تو را آسان است به من تفضّل بفرما، تا اینکه این تفضّل را بر تفضّلهایی که در بارۀ من کرده‌ای بیفزایم و علاوه نمایم. خدا عزّت را دائمی گرداند، احتیاج دارم به اینکه برای من از بعضی فقها بپرسی که

۱ - غیبت شیخ طوسی، ص ۳۷۳، ح ۳۴۵، بعض توقیعات.



شخصی که نمازی می‌گذارد چون از تشهد اول فارغ گشت. برای رکعت سوم برخاست، آیا تکبیر گفتن بر او واجب است؟ زیرا که بعضی اصحاب ما گفته‌اند که: تکبیر بر او واجب نیست و کافی است اینکه بگوید: بحول الله وقوته اقوم واقعد.

جواب: «انّ فيه حدیثین اما احدهما فانه اذا انتقل من حالة الى حالة اخرى فعليه تكبير، واما الآخر فانه اذا رفع رأسه من السجدة الثانية فكبر ثم جلس ثم قام، فليس عليه للقيام بعد العنود تكبير وكذلك التّشهد الأوّل يجري هذا المجرى، وبأيهما أخذت من جهة التّسليم كان صوابا.»

یعنی: در این خصوص دو حدیث است. یکی این است چون مصلی از حالتی به حالت دیگر منتقل شد، هر آینه تکبیر بر او واجب می‌باشد. و دیگر این است که چون از سجده دومین سر برداشت و تکبیر گفت و نشست، بعد از آن برخاست هر آینه برای برخاستن بعد از نشستن، بر او تکبیر واجب نمی‌شود و همچنین تشهد اول این صورت را دارد. و هر کدام را از این دو حدیث قبول نموده، عمل کنی، صواب و صحیح خواهد بود.

سؤال: اگر شخصی در حال نماز انگشتری که نگینش خماین است در انگشت داشته باشد آیا نمازش صحیح است یا نه؟

جواب که: خماین دو قسم سنگست: یکی نر و دیگری ماده. اگر آنها را به آب سحوق کنند، آب یکی زرد و دیگری سرخ می‌باشد. و اگر در کاسه‌ای که از آنها ساخته شده، شراب خورده شود، مستی نمی‌آورد.

جواب: «فیه کراهة ان تصلّی فیه و فیه اطلاق العمل علی الکراهیة.»

یعنی: نماز کردن با آن مکروه است و آن مطلق است. یعنی: مکلف نسبت به آن مطلق العنان است، یعنی: حرام نیست لیکن عمل بر کراهت است.

سؤال: اگر مردی از دیگری خواهش نماید که شتری به جهت هدی برای من بخر و در منی نحر کن، او بخرد و در وقت نحر، نام آن مرد را فراموش نماید و شتر را نحر کند. بعد از آن نام او به خاطرش افتد، آیا اینگونه هدی از جانب آن مرد کافی می‌شود یا نه؟

جواب: «لا بأس بذلك وقد أجزء عن صاحبه» یعنی: از اینگونه نحر، باک نیست، و از صاحبش مجزی است.

سؤال: از طایفه مجوس در نزد ما جولایان هستند که میته می خورند، و خودشان را که به آن ملاقات نموده اند نمی شورند، و بدین حالت برای ما لباس می بافتند. آیا نماز در اینگونه لباس جایز است یا نه؟

جواب: «لا بأس بالصَّلوة فيها» یعنی: عیب نیست در نماز کردن با این لباس.

سؤال: نافله شب گذار در تاریکی می خواهد سجده کند، چیزی را که سجده بر آن جایز است مانند سنگ یا کلوخ یا چوب یا غیر آن نمی بیند، و پیشانیش را بر روی پلاس یا فرشی که از پوست است می گذارد، چون سر بر می دارد، آن چیزی را که سجده بر آن جایز است می یابد آیا به این سجده که بر پلاشش یا پوست کرده است اعتماد می شود؟ یعنی: یک سجده حساب می باشد به این معنی که اگر دوبار بعد از آن بر چیزی که سجده بر آن جایز است، سجده نماید، زیادتى سجده لازم آید یا اینکه آن سجده محسوب نمی شود؟

جواب: «ما لم يستو جالسا فلا شيء عليه في رفع رأسه لطلب الخمرة.»

یعنی: مادامی که راست نشست، در برداشتن سرش برای جستجو کردن حصیری که بر آن سجده کرده بود حرجی بر او نیست.

سؤال: مُحْرَم - یعنی: کسی که احرام بسته - باید پرده و پوشها را که سایه می اندازد بردارد، آیا واجب است چوب ستن کجاوه یا محمل و چوب دو طرف آن را بردارد یا نه؟

جواب: «لا شيء عليه في تركه جميع الخشب» یعنی: اگر همه آن چوبها را بگذارد بر ندارد، بر او حرج نیست.

سؤال: مُحْرَم سائبانی از پوست یا غیر آن بالای سرش بکشد، برای اینکه باران لباس او را و چیزها را که در محمل اوست تر نکند، آیا جایز است چنین کرد یا نه؟

جواب: «إذا فعل ذلك في المحمل في طريقه فعليه دم» یعنی: اگر در راه در بالای

محمل اینچنین نماید، هر آینه قربانی بر او لازم می باشد.

سؤال: مردی از جانب دیگری حج می کند، آیا احتیاج هست به اینکه در وقت بستن احرام، به خاطر آرد آن شخص را که از جانب او حج می کند یا نه؟ و آیا واجب است اینکه از طرف خود و از جانب آن شخص قربانی نماید، یا اینکه یک قربانی کافی است؟

جواب: «یذکره وان لم یفعل فلا بأس.»

یعنی: باید آن شخص را به خاطر بیاورد، و اگر دو قربانی نکند بر او حرج نیست.

سؤال: آیا برای مرد، احرام بستن با لباس خز جایز است یا نه؟

جواب: «لا بأس بذلك وقد فعله قوم صالحون.»

یعنی: در این خصوص حرج نیست، و جماعتی از اهل صلاح این چنین کردند.

سؤال: آیا برای مرد جایز است نماز کردن در حالتی که در پایش جورابی باشد که

کعبین او را نمی پوشاند یا جایز نیست؟

جواب: «جایز» یعنی: جایز است.

سؤال: مردی نماز می گذارد و در آستین یا شلوارش چاقو یا کلید از آهن هست آیا

این جایز است؟

جواب: «جایز» یعنی: جایز است.

سؤال: مرد با بعضی از این جماعت - یعنی: اهل سنت - به حج می رود، و راه را با

هم می روند و این جماعت از مسلخ احرام نمی بندد، آیا برای این مرد جایز است اینکه

احرام تا به ذات عرق تأخیر نماید. در آن جا با ایشان احرام ببندد زیرا که از بروز یافتن

مذهبش می ترسد یا جایز نیست احرام بستن مگر از مسلخ؟

جواب: «یحرم من میقاته ثم یلبس الثیاب ویلبی فی نفسه فاذا بلغ الی میقاتهم

اظهر.»

یعنی: از میقاتگاه خود که از مسلخ است احرام می بندد، بعد از آن لباسش را

می پوشد و در پیش خود تلبیه می گوید. چون به میقاتگاه ایشان که ذات عرق است

رسد، احرامش را آشکار می‌گرداند.

سؤال: آیا پوشیدن کفشی که پوستش پوسیده و گندیده است چه صورت دارد، زیرا که بعضی اصحاب ما چنین گفته‌اند که: پوشیدن آن مکروه است؟  
جواب: «جایز ذلك ولا بأس» یعنی: آن جایز است و باک نیست.

سؤال: مردی از وکلاء موقوفات اموال را که در دست دارد حلال می‌داند، و از اخذ مال وقف اجتناب ندارد. بسا به دهی می‌روم که او در آن جاست، یا به منزلش داخل می‌شوم در حالتی که طعامش حاضر می‌شود. پس مرا به خوردن آن تکلیف می‌کند. اگر از طعامش نخورم، با من عداوت می‌ورزد و می‌گوید که: فلان کس خوردن طعام ما را حلال نمی‌داند. آیا جایز است اینکه از طعامش بخورم و تصدق بدهم؟ و مقدار تصدق چیست؟ و اگر این وکیل موقوفات بخواهد هدیه برای دیگری بفرستد و من هم نزد او باشم، آن مرد خواهش نماید که من از آن هدیه بخورم یا بردارم و حال آنکه می‌دانم که او از اخذ اموال وقف که در دست دارد، باک ندارد. اگر از آن هدیه چیزی بردارم یا بخورم حرجی بر من لازم می‌آید یا نه؟

جواب: «ان كان لهذا الرجل مال او معاش غير ما في يده فكل طعامه واقبل برّه والا فلا.»

یعنی: اگر برای این مرد بجز از آنکه در دست دارد، مالی یا معاشی باشد، پس طعام او را بخور و احسانش را قبول کن. اگر نباشد، طعامش را مخور و احسانش را قبول مکن.  
سؤال: شخصی به حق قایل است و متعه را حلال می‌داند و به رجعت معتقد است. لیکن زنی دارد موافق طبع و به امرش مطیع. از این جهت با وی عهد و پیمان بسته که بر روی او زن نگیرد و زن نجیبه بر روی او تزویج نکند، و به وعده خود وفا نموده نوزده سال بر سر این عهد ایستاده، بسا می‌شود که از منزلش تا یک ماه غایب می‌باشد، در آن مدت متعه نمی‌کند و دلش هم این را نمی‌طلبد و چنان می‌داند که اطلاع آنان که در نزد اوست مانند برادر و پسر و غلام و وکیل و خدمتکارانش را متعه کردن او امری است که او را در نظر ایشان خوار و حقیر می‌نماید. و چنان می‌داند که ایستادنش در سر آن عهد

و پیمان، از راه میل و محبت به زن خود، و برای حفظ احترام او احترام خود بر وی واجب است نه اینکه متعه را حرام می‌داند بلکه بر آن معتقد است، آیا بر ترک متعه معصیت مترتب می‌شود یا نه؟

جواب: «یستحبّ له ان یطیع الله تعالی لیزول عنه الحلف فی المعصیة ولو مرّة واحدة.»

یعنی: سنت است برای او و اطاعت خدا در خصوص متعه کردن هر چند که یکبار نماید، تا اینکه زایل گردد از او حکم قسم خوردن بر ترک مستحب، یعنی: باید لا اقلّ یکبار متعه نماید تا اینکه حکم سوگند یاد کردن از او زایل گردد.

سائل بعد از آن نوشته بود که: خدا عزّت تو را دائمی گرداند، اگر این مسائل را برای من بپرسی و آنها را برای من شرح کنی و در هر یکی از آنها جواب دهی به طریقی که عمل بر آن است و در این باب بر من منت بگذاری، خدا تو را سبب همه خیرات گرداند و آنها را به دست تو جاری بکند، هر آینه ان شاء الله ثواب کرده‌ای.

خدا عمر تو را طولانی و عزّت و تأیید و سعادت و سلامت و کرامت را دائمی گرداند و نعمتش را بر تو تمام کند و احسانش را به تو بینزاید، و مرا در وقت رو آوردن مکروه و بدی فدای تو گرداند، و مرا پیش از تو به عوضت بمیراند، الحمد لله ربّ العالمین و صلی الله علی محمد النبی وآله و سلّم کثیرا.

ابن نوح گفته که: این نسخه را از روی دو رقعه قدیم که در آن خطّ و توقیعات بود نوشتم.<sup>(۱)</sup>

**مؤلف گوید که:** در کتاب «احتجاج» مثل این روایت تا قول «او لیزول عنه الحلف علی المعصیة ولو مرّة واحدة» روایت شده.<sup>(۲)</sup>

در کتاب «احتجاج» گفته که: محمد بن عبدالله حمیری مکتوب دیگر در سال سیصد

۱ - غیبت شیخ طوسی، ص ۲۷۸، ح ۳۴۶، بعض توقیعات.

۲ - احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۵۶۸، ح ۳۵۵.

و هفتم هجری به خدمت صاحب الزمان (عج) نوشت و پاره‌ای مسائل از آن حضرت پرسیده، آن حضرت جوابهای آنها را در آن مکتوب نوشته.

سؤال کرده بود: آیا جایز است اینکه محرم مئزر را - و آن پارچه است که به آن احرام بسته می‌شود - از پشتش تا به گردنش با درازی آن ببندد و دو طرفش را تا به کمرش بالا کند و در تهی گاهش جمع نماید و گره بزند، و دو طرف دیگرش از میان پایهایش بیرون آورد تا به تهی گاهش بالا کشد و در درکینش ببندد، و آن دو گوشت کلفت است در دو طرف مقعد. پس اگر این چنین بکند مانند شلوار می‌باشد و عورتینش را می‌پوشاند، زیرا که مئزر اول خود را می‌پوشانیم، وقتی که سوار اشتر می‌گشتیم کشف عورت می‌شد، و اگر چنین نماییم مستورتر می‌باشیم.

جواب: «جایز ان یتزر الإنسان کیف شاء اذا لم يحدث فی المئزر حدثا بمقراض ولا ابرة یخرجه به عن حدّ المئزر و غرزه غرزا ولم یعقده ولم یشدّ بعضه ببعض اذا غطی سرته و رکبته کلاهما، فانّ السنّة المجمع علیها بغیر خلاف تغطیة السرة و الرکبتین، و الأحبّ الینا و الأفضل لكلّ احد شدّه علی السبیل المعروفة للناس جمیعا ان شاء الله.»

یعنی: جایز است اینکه انسان به هر نوع که بخواهد مئزر بپوشد. اگر با مقراض یا سوزن تغییری در آن احداث ننموده باشد که به سبب آن تغییر، از حدّ مئزر بودن بیرون رود، و سوزن به آن نگذارند و بر آن گره نزنند و بعضی را از آن به بعضی دیگر نبندد. و این در وقتی است که ناف و هر دو زانوهایش بپوشاند. زیرا که سنتی که اجماع بر آن است و خلاف در آن نیست، پوشانیدن ناف و زانوهاست. و دوست‌تر در نزد ما و افضل مر هر کسی را پوشیدن آن است به طریقی که در میان همه خلق معروف است.

و سائل پرسیده بود که: آیا جایز است اینکه محرم، مئزر را به جای گره با بند شلوار ببندد؟

آن حضرت بدین نهج جواب داد:

«ولا یجوز شدّ المئزر بشیء سوا من تکه و لا غیرها.»

یعنی: بستن مئزر با هیچ چیز جایز نیست، آن چیز خواه بند شلوار باشد یا غیر آن.

سؤال نموده بود: آیا کسی که متوجه نمازی شود، این فتره را نیز بگوید (علی ملّة ابراهیم و دین محمد) زیرا که بعضی اصحاب گفته اند که: اگر (علی دین محمد) بگوید، هر آینه بدعت نموده، زیرا که این فتره را در هیچ یک از کتابهای صلاة نیافته ایم، مگر حدیثی را که قاسم بن محمد در کتاب خود از جدش حسن بن راشد روایت کرده که امام جعفر صادق علیه السلام به حسن بن راشد فرمود که: آیا چگونه متوجه می شود؟ عرض کرد که: چنین می گوید: (لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ) آن حضرت فرمود که: از این نیرسبدم. بلکه می پرسم که: چگونه می گویی:

«وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَلَىٰ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَدِينِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَنِهَاجِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَالْإِثْمَامِ بِآلِ مُحَمَّدٍ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.»

یعنی: به طریق مذهب ابراهیم و دین محمد و طریقه علی بن ابی طالب و به طریق اقتدا نمودن به آل محمد علیهم السلام، روی خود را متوجه نمودم به سوی پروردگاری که آسمانها و زمین را آفریده در حالتی که اسلام آورده ام و نه از مشرکانم.

قایم علیه السلام فرمود که: هیچ یک از فقرات توجه واجب نیست ولیکن سنت مؤکده در این خصوص که به منزله اجماعی است که در آن خلاف نیست بدین نهج است:

«وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا مُسْلِمًا عَلَىٰ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَدِينِ مُحَمَّدٍ وَهُدًى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، إِنَّ صَلَوَتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ. اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، ثُمَّ يَقْرَأُ الْحَمْدُ قَالَ الْفَقِيهَ الَّذِي لَا يُشَكُّ فِي عِلْمِهِ: «الدَّيْنُ مُحَمَّدٍ ٦ وَالْهُدَايَةُ لِعَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ لِأَنَّهَا لَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهَا وَفِي عَقِبِهِ بَاقِيَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَمَنْ كَانَ كَذَلِكَ فَهُوَ مِنَ الْمُهْتَدِينَ، وَمَنْ شَكَّ فَلَا دِينَ لَهُ، وَنَعُوذُ بِاللَّهِ فِي ذَلِكَ مِنَ الضَّلَالَةِ بَعْدَ الْهُدَى»

معنی این فقرات این است که روی خود را گردانیدم، بسوی پروردگاری که آسمانها

و زمین را آفریده، در حالتی که با صمیم قلب به نهج مذهب ابراهیم و دین محمد ﷺ و هدایت امیرالمؤمنین ﷺ اسلام آوردم و از مشرکان نیستم. بدرستی که نماز و اعمال و زندگی و مردن من برای خداست آن چنانی که پرورش دهنده عالمیان است و برای او شریک نیست و بر این مأمور شده‌ام، و من از جمله مسلمانانم. پروردگارا! مرا از جمله مسلمانان گردان. پناه می‌برم از شیطانی که رانده درگاه است. به آن خداوندی که شنوا و داناست. بعد از بسم الله الرحمن الرحيم. فرموده که: بعد از آن حمد را می‌خواند.

بعد از اینها نوشته بود که فقیهی که در دانشوری او شک نیست. گفته که: دین مر محمد ﷺ، و هدایت مر امیرالمؤمنین علی ﷺ راست. زیرا که هدایت برای اوست، تا روز قیامت در ذریه او باقی است. پس هر که به این معتقد شود، هر آینه از جمله هدایت یافته‌گان است و هر که در این شک نماید هر آینه دین ندارد، به خدا پناه می‌برم از گمراهی بعد از هدایت یافتن.

و سائل سوال نموده که: در نماز واجبی مصلی بعد از فراغت از دعای قنوت، آیا جایز است اینکه دستهایش را برگرداند بر روی و سینه‌اش بکشد به جهت حدیثی که در این باب روایت شده، و آن این است که شأن خدای تعالی بلندتر است از اینکه دستهای بنده‌اش را بعد از دعا خالی برگرداند، بلکه آنها را پر از رحمت خویش می‌کند، یا جایز نیست، زیرا که بعضی اصحاب ما ذکر کرده‌اند که این چنین چیز یک عمل جایز می‌شود در نماز.

آن حضرت جواب داد: «ردّ الیدین من القنوت علی الرأس والوجه غیر جائز فی الفرائض، والذي علیه العمل فيه اذا رجع یده فی قنوت الفریضة وفرغ من الدعاء ان یرد بطن راحتیه مع صدره تلقاء رکبته علی تمهل ویکبر ویرکع، والخبر صحیح وهو فی نوافل النهار واللیل دون الفرائض، والعمل به فیها افضل.»

یعنی: برگرداندن دستها از قنوت بر سر و روی در نمازهای واجبی، جایز نیست، و چیزی که در این باب عمل بر آن است این است که چون دست مصلی از قنوت نماز



واجبی برگردید و از دعای آن فارغ گردید کف دستهایش را به سینه‌اش تا مقابل زانوهایش با آرام و آهستگی پایین می‌آورد و تکبیری گوید و رکوع می‌کند، و آن خبر صحیح است. لیکن در خصوص نوافل شب و روز است نه در فرایض، و عمل به آن خبر در نوافل افضل است.

و سؤال نموده بود که: آیا بعد از نماز واجبی، سجده شکر مشروع است یا نه، زیرا که بعضی اصحاب ما گفته‌اند که: آن بدعت است. پس آیا جایز است اینکه مرد آن را بعد از نماز واجبی به جا آورد. و بر تقدیر جواز آیا آن را در نماز مغرب و پیش از چهار رکعت نافله مغرب به جا آورد یا بعد از نافله؟

آن حضرت جواب داده: «سجدة الشکر من الزم السنن و اوجبها، ولم یقل ان هذه السجدة بدعة الا من اراد ان يحدث في دين الله بدعة. واما الخبر مروی فیها بعد صلوة المغرب، و الاختلاف فی انها بعد الثلاث او بعد الأربع، فان فضل الدعاء و التسبیح بعد الفرائض علی الدعاء بعقب النوافل كفضل الفرائض علی النوافل، و السجدة دعاء و تسبیح، و الأفضل ان یكون بعد الفرض فان جعلت بعد النوافل ایضا جاز.»

یعنی: سجده شکر از جمله لازم‌ترین و واجب‌ترین سنتهاست، و نگفته است که این سجده بدعت است مگر کسی که خواسته در دین خدا احداث بدعت نماید. و اما جواب از خبری که در خصوص به جا آوردن بعد از نماز مغرب وارد شده و اختلاف نمودن در اینکه آن آیا بعد از نماز مغرب و پیش از چهار رکعت نافله است یا بعد از آن است، پس بدین نسق است که فضیلت دعا و تسبیح که بعد از فرایض بجا آورده می‌شود، بر دعایی که در عقب نوافل به عمل آورده می‌شود، مانند فضیلت فرایض است بر نوافل. و سجده در نفس الامر دعا و تسبیح، و افضل این است که بعد از فریضه به جا آورده می‌شود، و اگر بعد از نوافل کنی نیز جایز است.

سؤال نموده بود که: مر بعضی برادران ما را از آنان که می‌شناسیم زمین تازه و آبادی هست، در جنب زمین خرابه‌ای که مر سلطان را در آن حصه‌ای هست که به اجبار و اکراه آن را ضبط نموده، و بسا می‌شود که دیگران اطراف زمین خرابه را می‌کارند

و عمال سلطان ایشان را می آزارند، و به این مرد در خصوص خوردن از غلات زمین خود متعرض می شوند. و آن زمین خراب، به سبب خرابی، قیمت ندارد که مدت بیست سال است که خراب است. و این برادر ما از خریدن آن زمین ابا دارد، زیرا که چنین گفته می شود که: این حصه از این زمین خراب، در زمان سابق از جمله موقوفات است که برای سلطان ضبط شده. پس اگر خریدن آن حصه از سلطان جایز است و ناصواب نیست، هر آینه برای آن مرد صلاح می باشد و باعث آبادی آن زمین می گردد، و این حصه را از زمین خرابه با فاضل آب زمین آباد می کرد و طمع اولیاء دولت سلطان از آن بریده می شود. و اگر خریدن آن جایز نباشد، هر آینه او به هر چه امر کنی ان شاء الله عمل خواهد نمود.

آن حضرت جواب داده بود:

«الضیعة لا یجوز ابتیاعها الا من مالکها او بامر و رضا منه.»

یعنی: خریدن این زمین جایز نیست، مگر از مالکش یا به امر و رضای او.

سؤال نموده بود که: زنی کنیز خود را برای مردی از خدمتکاران خویش تحلیل نموده، یعنی: برای وی حلال کرده که با کنیزش مقاربت نماید، و آن مرد از زاییدن کنیز احتراز می کرد. پس کنیز بچه در آورد. پس آن چاره نجست از اینکه او را قبول نکند پس قبول کرد. لیکن شک دارد، در اینکه بچه از خود اوست و او را به خود نمی آمیزد و از جمله اولادش نمی داند. پس اگر آن بچه از جمله آنان است که بر آن مرد واجب است، اینکه او را به خود نسبت دهد و بگرداند مانند سایر اولادش بکند، و اگر جایز است اینکه چیزی از مال خود که کمتر از حصه اوست برای او قرار دهد؟

آن حضرت بدین نسق جواب داده: «الإستحلال بالمرأة یقع علی الوجود و الجواب یختلف فیها فلیذکر الوجه الذی وقع الإستحلال به مشروحا لیعرف الجواب فیما یسئل عنه من امر الولد ان شاء الله.»

یعنی: حلال نمودن به چند وجه واقع می شود و جواب در آنها مختلف می باشد. پس سائل آن وجه را که تحلیل بدان نهج واقع گشته به تفصیل باید ذکر بکند. تا اینکه جواب سؤالی که در خصوص بچه است ان شاء الله معلوم گردد.

وسائل از آن حضرت التماس دعا نموده جواب بدین نهج درآمد:

«جاد الله عليه بما هو اهله ايجابنا لحقه ورعايتنا لأبيه رحمه الله وقربه منا بما علمناه من جميل نيته ووقفنا عليه من مخالطته المقربة له من الله تعالى التي ترضى الله عز وجل ورسوله واوليائه عليهم السلام وآله بما بداننا نسئل الله بمسئلته ما أمله من كل خير عاجل و آجل وان يصلح له من امر دينه ودنياه ما يحب صلاحه انه وليّ قديم.»

یعنی: خدای تعالی به او عطا فرماید چیزی را که او به آن اهل و سزاوار است. به جا آوردن ما حق او را و مراعات ما پدر او را - خدا بیامرزدش - و نزدیکی او به ما به سبب چیزی است که ما آن را دانسته‌ایم و آن خوبی نیت اوست، و به سبب امری است که بر آن مطلع شده‌ایم و آن مخالطه و دوستی اوست با ما آن چنانی که او را به خدا نزدیک کننده است، و خدای عزّوجلّ و رسول او و اولیاء الله و آل رسول را راضی و خوشنود می‌کند به چیزی که ما به آن ابتدا کرده‌ایم، و به سبب خواهش نمودن او از خدا مسألت می‌نمایم که همه خیرات دنیا و آخرت را به او عطا نماید، و امور دین و دنیای او را به طرزی که صلاح او را می‌خواهد اصلاح می‌نماید. بدرستی که خدا صاحب همه، و قادر و توانا بر همه چیز است.<sup>(۱)</sup>

در کتاب «احتجاج» گفته که: محمد بن عبدالله حمیری در سال سیصد و هشتم هجری نیز به خدمت صاحب الزّمان (صلوات الله علیه) مکتوبی نوشت و در آن مسئله چندی سوای این مسائل پرسیده بود بدین نهج نوشته:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَطَالَ اللَّهُ بِقَاكَ وَأَدَامَ عَزَّكَ وَكَرَامَتَكَ وَسَلَامَتَكَ وَأَتَمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَزَادَ فِي إِحْسَانِهِ إِلَيْكَ وَجَمِيلَ مَوَاهِبِهِ لَدَيْكَ وَفَضَّلَهُ عَلَيْكَ وَجَزِيلَ قِسْمِهِ لَكَ، وَجَعَلَنِي مِنَ السُّوءِ كُلِّهِ فِدَاكَ، وَقَدَّمَنِي قَبْلَكَ إِنَّ قَبْلَنَا مَشَايخُ وَعَجَائِزُ يَصُومُونَ رَجَبَ مُنْذُ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَأَكْثَرَ وَيَصِلُونَ شَعْبَانَ بِشَهْرِ رَمَضَانَ، وَرَوَى لَهُمْ بَعْضُ أَصْحَابِنَا أَنَّ صَوْمَهُ مَعْصِيَةٌ.»

یعنی: خدا عمر طولانی و عزت و کرامت و سعادت و سلامت را دائمی گرداند، و نعمتش را بر تو تمام کند، و احسانش را به تو و بخششهای نیکوی خود را در نزد تو و تفضّلش را بر تو و بزرگ قسمتهای خویش را برای تو بیفزاید، و مرا در همه بلاها و بدیها فدای تو گرداند و مرا به عوض تو بمیراند. بدرستی که در نزد ما پاره‌ای پیران و پیره زنان هستند که سی سال بیشتر است ماه رجب را روزه می‌گیرند، و روزه آن را به روزه ماه شعبان و رمضان متصل می‌کنند، و بعضی اصحاب ما برای ایشان روایت نموده که روزه ماه رجب معصیت است.

آن حضرت بدین نسق جواب داده:

«قال الفقيه يصوم منه ایّاما الى خمسة عشر یوما ثمّ یقطعه الا ان یصومه عن الثلثة الفانیة للحديث ان نعم شهر القضاء رجب.»

یعنی: فقیه گفته که: از ماه رجب تا پانزده روز روزه می‌گیرد. بعد از آن روزه را قطع می‌کند، مگر اینکه از بابت قضای سه روز که روزه آن فوت شده بگیرد. زیرا که حدیث در این باب وارد شده و آن این است که: ماه رجب چه خوب ماهی است برای قضا کردن روزه فوت شده.

و سؤال نموده بود که: مرد در محمل نشسته و برف بسیاری هست به قدر قامت یک مرد، و می‌ترسد از اینکه اگر از محمل فرود آید به توی برف فرورود، و بسا می‌شود که برف به سبب سستی از هم می‌پاشد، و به جهت کثرت و سستی آن برای وی ممکن نمی‌شود که قدری از برف به پایین بخوابد و هموار گرداند، آیا در این صورت برای او جایز است اینکه نماز واجب را در محمل به جا آورد؟ و ما چند روز چنین کرده‌ایم، آیا اعاده آنها بر ما واجب است یا نه؟

آن حضرت جواب بدین نسق فرمودند: «لا بأس به عند الضرورة والشدة.»

یعنی: در وقت ضرورت و شدت، به آن بأس نیست.

و سائل سؤال نموده که: شخصی به پیشنماز در حال رکوع ملحق می‌شود و رکوع را با امام می‌کند و آن را یک رکعت حساب می‌نماید، و بعضی اصحاب ما گفته که: اگر آن

شخص تکبیر را که امام پیش از رکوع می‌گوید، نشنود، نمی‌تواند این را یک رکعت حساب نماید.

آن حضرت جواب فرمودند:

«اذا لحق مع الإمام من تسبیح الرّكوع تسبیحة واحدة اعتدّ بتلك الرّكعة وان لم یسمع تكبیرة الرّكوع.»

یعنی: اگر آن شخص یک تسبیح یعنی سبحان الله از تسبیحات رکوع مانده به امام لاحق شود، هر آینه یک رکعت حساب می‌نماید، هر چند که تکبیر رکوع را نشنیده باشد.

و سؤال نموده که: مردی نماز ظهر را گذارد و به نماز عصر شروع کرده، وقتی که دو رکعت از آن به جا آورده بود، یقین نمود که نماز ظهر را دو رکعت گذارده، آیا در این حالت چه باید بکند؟

آن حضرت جواب داده:

«ان كان احدث بين الصّلاتين حادثة یقطع بها الصّلاة اعاد الصّلاتين، واذا لم یکن احدث حادثة جعل الرّكعتين الأخيرتين تتمة لصّلاة الظّهر و صلّى العصر بعد ذلك.»

یعنی: اگر در میان دو نماز، کاری کرده که نماز را قطع می‌کند آنگاه هر دو نماز را اعاده می‌نماید، و اگر این چنین کاری نکرده، آنگاه آن دو رکعت را که گذارده، تتمه نماز ظهر حساب می‌کند، و عصر را بعد از آن به جا می‌آورد.

و سؤال نموده که: آیا اهل بهشت در بهشت می‌زایند، و توالد و تناسل برای ایشان می‌باشد یا نه؟

جواب داده: «انّ الجنّة لا حمل فیها للنساء ولا ولادة، ولا طمث ولا نفاس ولا شقاء بالطفولیّة، و فیها ما تشتهي النفس وتلدّ الأعین كما قال سبحانه، فاذا اشتهى المؤمن ولدا خلقه الله عزّوجلّ بغير حمل ولا ولادة علی الصّورة الّتی یرید كما خلق آدم ﷺ عبدة.»

یعنی: در بهشت برای زنان آبستن شدن و زاییدن و ازالهٔ بکارت یا حیض شدن و نفاس و مشقت و محنت که به سبب طولیت است نمی‌باشد، و در بهشت است هر آن چیزی که دلها می‌خواهند و دیده‌ها از آن لذت می‌برند. چنان که خدای تعالی فرموده. پس هر وقتی که مؤمن در بهشت بچه می‌خواهد، هر آینه خدای تعالی او را به همان صورتی که آن مؤمن خواسته می‌آفریند، بی‌آنکه زن به او آبستن شود و بزاید چنان که آدم عليه السلام را برای عبرت یافتن خلائق بدین نهج آفرید.

و سؤال که: مردی زنی را در عوض اجرت معینه تا وقت معین متعه نموده، و مدتی از آن وقت معین باقی مانده، آنگاه مرد باقی مدّت را به زن بخشیده، و سه روز پیش از بخشیدن آن مدّت زن حیض دیده، آیا در این صورت جایز است اینکه زن بعد از پاک شدن از حیض، به مرد دیگر در عوض اجرت معینه متعه شود یا اینکه صبر نماید تا حیض آینده را ببیند؟

آن حضرت جواب بدین نهج فرموده:

«تستقبل حیضة غیر تلك الحيضة لأنّ اقلّ العدة حیضة و طهارة تامّة.»

یعنی: باید به غیر از این حیض حیض دیگر ببیند. زیرا که اقل این عده یک حیض و طهر تمام است، به محض دیدن حیض دوّم عده‌اش تمام می‌شود.

و سؤال نموده که: آیا شهادت کسی که برص یا جذام یا افلیج دارد، به حسب شرع مقبول است یا نه، زیرا که به ما روایت شده که: ایشان بر آنان که صحیح‌اند و این امراض را ندارند، امامت نمی‌توانند بکنند.

جواب بدین طریق داده: «ان کان ما بهم حادثا، جازت شهادتهم، وان کانت ولادة لا تجز.»

یعنی: اگر این امراض بعد از ولادت حادث شده و بر ایشان عارض گشته، هر آینه شهادتشان ممضی خواهد بود. و اگر در حین ولادت در ایشان بوده، هر آینه شهادتشان مقبول نخواهد شد.

و سؤال نموده که: آیا برای مرد، تزویج کردن دختر زنی جایز است؟

جواب داده «ان كانت ريبت في حجره فلا يجوز، وان لم تكن ريبت في حجره وكانت أمها من غير عياله فقد روي أنه جاز.»

یعنی: اگر آن دختر در آغوش او تربیت یافته و بزرگ شده، هر آینه تزویج او برای آن مرد جایز نیست. و اگر در آغوش او تربیت نیافته و مادرش در ایام بچگی او از جمله عیال آن مرد نبوده، هر آینه چنین روایت شده که تزویجش جایز است.

سؤال نموده که: مردی دختر دختر زنی را، یعنی: نواده او را برای خود تزویج کرده، آیا جایز است اینکه بعد از آن جدّه اش را، یعنی: خود آن زن را تزویج کند یا جایز نیست؟

جواب داده: «قد نهى عن ذلك» یعنی: از چنین کاری نهی شده.

سؤال نموده که: مردی از مرد دیگر هزار درهم ادعا نموده و بینه عادل به مدعی خود اقامه کرده، و نیز پانصد درهم به موجب سند تمسک علیحده از او ادعا کرده، و او را بر این مدعا نیز بینه عادل هست. و نیز سیصد درهم بمقتضای تمسک دیگر، از او ادعا کرده و او را بر این مدعا نیز بینه عادل دارد، و تمامی وجه این سه تمسک هزار درهم می باشد. علاوه بر هزار درهمی که اول ادعا نموده، و مدعی علیه در جواب گوید که: وجه همه این تمسک هزار درهم است. و مدعی گفته این را انکار می کند. آیا در این صورت هزار درهم یک بار بر ذمه او علاقه می گیرد یا دو بار چنان که اقامه بینه نموده، و در این سه تمسک، قید نشده که: این پانصد درهم و سیصد درهم از بابت آن هزار درهم است.

آن حضرت جواب داده: «يؤخذ من المدعى عليه الف درهم وهي التي لا شبهة فيها وترد اليمين في الألف الباقي على المدعي فان نكل فلا حق له.»

یعنی: از مدعی علیه یک هزار درهم گرفته می شود، و این همان هزار درهم است که در آن شبهه نیست. و در هزار درهم باقی، قسم مدعی رد می شود. اگر او از قسم نکول نماید، هر آینه او را حقی نمی باشد.

سؤال نموده: آیا جایز است گذاشتن تربت قبر مطهر جناب سید الشهداء صلوات الله

علیه با میت در قبرش یا جایز نیست؟

جواب داده: «یوضع مع المیت فی قبره ویخلط بحنوطه ان شاء الله.»

یعنی: آن تربت را با میت در قبرش باید گذاشت و با حنوطش مخلوط و قاتی باید نمود ان شاء الله.

سؤال نموده که: از صادق علیه السلام به ما چنین روایت شده که آن حضرت بر ازار کفن پسرش اسماعیل بدین نهج نوشت: «اسماعیل یشهد ان لا اله الا الله» آیا ما را هم جایز است اینکه مانند آن را با تربت قبر مطهر امام حسین علیه السلام یا غیر آن بنویسیم.

جواب داده: «یحوز ذلك» یعنی: این جایز است.

سؤال نموده: آیا جایز است اینکه شخصی از تربت امام حسین علیه السلام سبوحه ای بسازد و با آن تسبیح - یعنی: سبحان الله - بگوید و آیا در آن فضیلت هست؟

جواب داده: «یسبح به فما من شیء من التسبیح افضل منه، ومن فضله ان الرجل ینسی التسبیح ویدیر السبحة فیکتب له التسبیح.»

یعنی: جایز است اینکه با آن ذکر بکند، و هیچ چیز از تسبیح گفتن با آن افضل نیست. و از جمله فضیلت‌های آن این است که اگر مرد ذکر را فراموش کند و سبوحه را در دست بگرداند، هر آینه ثواب ذکر برای او نوشته می شود.

سؤال: آیا سجده بر مهر که از تربت جناب امام حسین علیه السلام ساخته می شود جایز است و آیا در آن فضیلت هست؟

جواب داده: «یحوز ذلك وفيه الفضل.»

یعنی: این جایز است و در آن فضیلت هست.

سؤال نموده که: شخصی قبور ائمه علیهم السلام را زیارت می کند، آیا سجده کردنش بر قبور مطهره جایز است یا نه؟ و آیا جایز است برای کسی که در نزد قبور مطهره نماز می گذارد اینکه در پشت آنها ایستاده و قبر را در سمت قبله بیندازد یا اینکه در سمت بالای سر یا در سمت پایین پا بگذارد؟ و آیا جایز است اینکه در پیشرو ایستاده قبر را به پشت سرش بیندازد نماز بکند یا جایز نیست؟



توقیعاتی که از طرف آن حضرت صادر شده است

۵۷۹

جواب داده: «أما السَّجود على القبر فلا يجوز في نافلة ولا فريضة ولا زيارة، والذي عليه العمل ان يضع خدّه الأيمن على القبر، وأما الصَّلوة فأنها خلفه ويجعل القبر امامه ولا يجوز ان يصلي بين يديه ولا عن يمينه ولا عن يساره لأنَّ الإمام صَلَّى اللهُ عليه لا يتقدّم عليه ولا يساوى.»

یعنی: اما سجده بر قبر پس جایز نیست نه در نافله و نه در فریضه و نه در زیارت. آنچه که عمل بر آن جاری شد این است که صورت راستش را بر قبر مطهر بگذارد. و اما نماز باید در پشت سر قبر بکند و قبر را در پیش رویش بیندازد، و جایز نیست گذاردن آن در جانب پیش رو و بالای سر و پایین پا، زیرا که از امام عليه السلام پیش نمی توان افتاد و با وی برابر هم نمی توان ایستاد.

سؤال نموده که: آیا برای شخصی جایز است اینکه در اثنای فریضه یا نافله سبحة را در دست بگرداند؟

و جواب داده: «يجوز ذلك اذا خاف السهو والغلط» یعنی: این جایز است در صورتی که از سهو و غلط کردن در شمار رکعتها بترسد و آنها را با تسبیح بشمارد. سؤال نموده: آیا در وقت ذکر، جایز است گردانیدن تسبیح با دست چپ یا جایز نیست؟

جواب داده: «يجوز ذلك والحمد لله» جایز است اینچنین کردن، و حمد مرا خدا را باد.

سؤال نموده که: از فقیه در خصوص فروختن موقوفات حدیثی، روایت شده، اگر وقف برای جماعتی و اولاد ایشان نسلاً بعد نسل شده باشد و صاحبان وقف بر فروختن آن اتفاق نمایند و این فروختن هم برای ایشان اصلح می باشد، آیا در این صورت جایز است خریدن آن از بعضی ایشان اگر همه ایشان در یک جا نفروشدند و پرسیده بود که: آن کدام وقف است که بیع آن جایز نیست؟

جواب بدین نهج داده: «إذا كان الوقف على امام المسلمين فلا يجوز بيعه وان كان على قوم من المسلمين فليبع كل قوم ما يقدرون على بيعه مجتمعين ومتفرقين ان شاء الله»

یعنی: اگر وقف بر امام مسلمانان شده، پس جایز نیست فروختنش. و وقتی که وقف بر طایفه‌ای باشد از مسلمانان، هر آینه ان شاء الله جایز است اینکه هر قوم بفروشند و وقتی را که بفروختنش قادرند، خواه در یک جا بفروشند و خواه حصه حصه.

سؤال نموده: آیا محرم را جایز است اینکه به جهت مرض باد عرق به زیر بغلش مرتکب یا توتیا بگذارد یا جایز نیست؟

جواب داده: «جایزٌ ذلك» یعنی: این جایز است.

سؤال نموده: اگر کور در حالت بینایی شاهد گرفته باشد، بعد از آن نا بینا شود و خطش را نبیند که اگر بشناسند شهادت نماید. آیا شهادتش جایز است و توفیق با خدا است یا نه؟ و اگر این کور شهادتش را ذکر کند آیا با شهادت وی شهادت میتوان کرد یا نه؟

آن حضرت بدین نهج جواب داده:

«إذا حفظ الشَّهادة وحفظ الوقت جازت شهادته.»

یعنی: اگر اصل ماجرا و وقت آن را بخاطر داشته باشد، هر آینه شهادتش جایز است.

سؤال نموده که: شخصی زمین زراعت یا چارپایی وقف می‌کند و شاهد می‌گیرد که من این را وقف کردم و فلان شخص را وکیل وقف قرار دادم. بعد از آن وکیل وفات می‌یابد یا اینکه وکالتش برهم می‌خورد و دیگری در جای وی متولی وقف می‌شود، آیا جایز است اینکه آن شاهد برای این شخصی که قائم مقام وکیل اول است شهادت نماید، اگر اصل وقف برای یکنفر باشد یا جایز نیست؟

جواب داده: «لا يجوز غير ذلك لأنَّ الشَّهادة لم تقم للوكيل وإنما قامت للمالك وقد قال الله تعالى واقموا الشَّهادة لله.»

یعنی: غیر این جایز نیست، یعنی: باید به وقفیت وقف، به اسم وکیل ثانی شهادت کند. زیرا که شهادت برای وکیل، برپا نشده، بلکه برای مالک وقف برپا شده و حال آنکه خدای تعالی فرمود که: شهادت را برای خدا برپا دارید.

سؤال نموده که: در خصوص دو رکعت آخری روایت بسیار وارد شده. پس بعضی چنین روایت کرده که در آنها خواندن حمد تنها افضل است. آیا فضیلت برای کدام یکی است از آنها تا به آن عمل کنیم؟

جواب بدین طریق داده:

«قد نسخت قراءة أم الكتاب في هاتين الركعتين التسبيح، والذي نسخ التسبيح قول العالم عليه السلام: كل صلاة لا قراءة فيها فهي خداج إلا للعليل أو من يكثر عليه السهو فيتخوف بطلان الصلاة عليه.»

یعنی: خواندن حمد در این دو رکعت، تسبیحات اربعه را منسوخ کرده. و چیزی که تسبیحات را نسخ نموده فرموده عالم علیه السلام است که: هر نماز که حمد در آن خوانده نشود، بریده و بی خیر است مگر مریض و کثیر السهو که می ترسد از اینکه اگر حمد بخواند، سهو کند یا مرضش شدت یابد پس نمازش باطل گردد.

سؤال نموده که: در میان ما برای درد گلو و بحیحه، رب جوز ساخته می شود. ساختن آن بدین طریق است که جوز تر را پیش از آنکه مغزش منعند گردد، می چینند و نرم می کوبند و فشار داده آبش را می گیرند و صاف می کنند و می جوشانند تا اینکه نصفش برود، و یک شبانه روز می گذارند می ماند. بعداً بر بالای آتش می گذارند و بر هر شش رطلش یک رطل عسل می ریزند و می جوشانند و کف آن را می گیرند و از نوشادر و شب یمانی، و آن دوائی است معروف سفید و شفاف و به زردی مایل و سریع الانکسار و بد بو می باشد، و در بسیاری از خواص مانند زاج است. نرم کوبیده با آن آب خیسیده می شود، و یک درهم زعفران نرم کوبیده به توی آن ریخته می شود. بعد از آن جوشانیده کف آن را می گیرند و می پزند، تا وقتی که مانند عسل غلیظ گردد. بعد از آن از بالای آتش پایین آورده می گذارند، تا اینکه سرد شود، بعد از آن می آشامند. آیا آشامیدن آن جایز است یا نه؟

جواب داده:

«إذا كان كثيره يسكر او يغير فقليله وكثيره حرام وان كان لا يسكر فهو حلال.»

یعنی: اگر کثیر آن مست کند یا تغییر حال احداث نماید. هر آینه قلیل و کثیرش هر دو حرام می باشد. و اگر مست نمی کند حلال است.

سؤال نموده که: مردی را کاری پیش می افتد، نمی داند که کردن آن مصلحت است یا نه، پس دو انگشتر برمی دارد و در یکی بنویسد: نَعَمْ اِفْعَلْ، یعنی: آری بکن. و در دیگری می نویسد: لَا تُنْعَلْ، یعنی: مکن، بعد از آن چند بار استخیر الله می گوید، بعد از آن به انگشترها متوجه می شود و یکی را درمی آورد و هر چه که در آن نوشته شده، به آن عمل می کند. آیا این چنین کردن جایز است یا نه؟ آیا به آن عمل باید نمود، آیا آن مانند استخاره است یا استخاره غیر این است؟

جواب داده: «الَّذِي سَنَّه الْعَالَمُ ﷺ فِي هَذِهِ الْإِسْتِخَارَةِ بِالرَّقَاعِ وَالصَّلَاةِ.»

یعنی: چیزی که عالم ﷺ در این باب سنت گردانیده استخاره کردن است با رقعها و نماز.

سؤال نموده که: نماز جعفر طیار بن ابی طالب ﷺ در کدام یکی از اوقات آن گذاردنش افضل است، و آیا در آن قنوت هست و بر تقدیری که باشد در کدام رکعت است؟

از آن جواب داده: «افضل اوقاتها صدر النهار من يوم الجمعة ثم في اي الايام شئت و اي وقت صليتها من ليل او نهار فهو جاز. والقنوت فيها مرتان في الثانية قبل الركوع والرابعة.»

یعنی: افضل اوقات آن اول روز جمعه است. بعد از آن در هر روز از روزها که بخواهی، و در هر وقت خواه شب باشد و خواه روز آن را به جا آوری جایز است. و قنوت در آن دو بار است، یکی در رکعت دوم و دیگری در چهارم پیش از رکوع.

سؤال نموده که: مردی از مال خود چیزی بیرون کرده در کناری بگذارد به قصد اینکه آن را به مردی از برادران دینی خود دهد، بعد از آن در میان خویشان محتاجی می یابد. آیا می تواند آن مال را به کسی که نیت کرده بود نهد و به خویش خود صرف نماید؟

جواب داده: «یصرفه الی ادناهما واقربهما من مذهبہ فان ذهب الی قول العالم لا یقبل الله الصدقة و بین اقربائه ذو رحم محتاج فلیقسّم بین القرابة و بین الذی نوى حتى یكون قد اخذ بالفضل کلّه.»

یعنی: آن را از آن دو نفر به هر یکی که مذهبش به مذهب او نزدیکتر است، صرف می‌کند، و اگر بخواهد به قول عالم علیه السلام عمل نماید که خدا صدقه را قبول نمی‌کند، در حالتی که در میان خویشان، صاحب صدقه و فقیر و محتاج هست. هر آینه باید آن را در مابین خویشان و آن کسی که نیت کرده بود قسمت نماید تا اینکه هر دو فضیلت را دریابد.

سؤال نموده که: اصحاب ما در خصوص مهرزنی اختلاف کرده‌اند، بعضی از ایشان گفته که: چون مرد به زن دخول نمود، مهرش ساقط می‌شود و برای او چیزی نیست. و بعضی دیگر گفته که: آن در دنیا و آخرت در ذمه شوهر لازم است. آیا این چگونه است و چیست آنکه در این باب لازم است؟

جواب داده «ان کان علیه بالمهر کتاب فیه دین فهو لازم له فی الدنیا و الآخرة وان کان علیه کتاب فیه ذکر الصدقات سقط اذا دخل بها، وان لم یکن علیه کتاب فاذا دخل بها سقط باقی الصداق.»

یعنی: اگر به اسم شوهر تمسکی باشد که مهر در آن به عنوان دین نوشته شده، هر آینه آن در ذمه شوهر در دنیا و آخرت لازم است. و اگر به اسم او مکتوبی باشد که صداقها در آن نوشته شده، هر آینه مهرش در وقتی که به او دخول نمود ساقط می‌شود. و اگر به اسم او مکتوب نباشد، هر آینه بقیه مهر در وقتی که به او دخول کرد ساقط می‌گردد.

سؤال نمود که: از صاحب عسکر علیه السلام روایت شده که از آن حضرت پرسیده شد؛ آیا نماز در لباس خزی که با وبر خرگوش و آن پشم نرمی است که در توی پشم زیر می‌باشد ممزوج شده، چه صورت دارد؟ و از آن حضرت توقیع درآمده که جایز است و نیز از آن حضرت روایت شده که آن جایز نیست، آیا به کدام یکی از این دو امر عمل کنیم؟

جواب بدین نهج داده: «أَمَّا حَرَمٌ فِي هَذِهِ الْأَوْبَارِ وَالْمَجْلُودِ فَأَمَّا الْأَوْبَارِ وَحَدِّهَا فَحَلَالٌ. وَقَدْ سَأَلَ بَعْضُ الْعُلَمَاءِ عَنْ قَوْلِ الصَّادِقِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): لَا يَصَلِّي فِي الثَّعْلَبِ وَلَا فِي الْأَرْنَبِ وَلَا بِالثَّوْبِ الَّذِي لَصِقَ بِيَدَيْهِ، فَقَالَ: أَمَّا عَنِ الْمَجْلُودِ دُونَ غَيْرِهَا.»

یعنی: حرام بودن نماز در این و بَرِّها و پوستها که با هم باشند، و اما تنها و برها پس نماز در آنها حلال است چنانکه از بعضی علما پرسیده شد. و معنی قول صادق (ع) که نماز در پوست روباه و پوست خرگوش و لباسی که بر بدن او چسبیده جایز نیست. آن عالم (ع) در جواب گفت که: مراد صادق (ع) پوست روباه است نه غیر آن، یعنی: نماز در پوست روباه جایز نیست.

سؤال نموده که: ما در اصفهان پاره‌ای پارچه‌ها می‌یابیم که به آنها عتابیه گفته می‌شود، و از ابریشم خام و ابریشم جوشیده رنگارنگ بافته شده، آیا نماز کردن در آن جایز است یا نه؟

جواب داده: «لَا يَجُوزُ الصَّلَاةُ إِلَّا فِي ثَوْبٍ سَدَّاهُ أَوْ لِحْمَتِهِ قَطْنٌ أَوْ كِتَانٌ.»

یعنی: نماز جایز نیست مگر در لباسی که تار و پود آن پنبه یا کتان است.

سؤال نمود که: آیا در مسح پاها، به کدام یکی ابتدا باید کرد، یا اینکه به هر دو با هم مسح باید کشید؟

جواب داده: «يُمَسَّحُ عَلَيْهِمَا جَمِيعًا مَعًا، فَانْ بَدَأْ بِأَحَدِهِمَا قَبْلَ الْآخَرِ فَلَا يَبْتَدِئُ إِلَّا بِالْيَمِينِ.»

یعنی: جایز است اینکه بهر دو پا با هم مسح کشد، و اگر بخواهد که به مسح یکی پیش از دیگری ابتدا نماید، باید ابتدا نکند مگر به پای راست.

سؤال نموده که: آیا گذاردن نماز جعفر در سفر جایز است یا نه؟

جواب داده: «يَجُوزُ ذَلِكَ» یعنی: این جایز است.

سؤال نموده: اگر کسی در تسبیح جناب فاطمه زهرا (ع) سهو نماید، تکبیر از سی و چهار بگذرد، بعد از آن به خاطرش افتد. آیا به سی و چهار برمی‌گردد یا اینکه از سر باید بگیرد؟ و اگر سبحان الله بگوید تا دانه شصت و هفتم، آیا باید به شصت و ششم

برگردد؟ چیست آنکه در این باب واجب است؟

جواب داده: «اذا سها في التكبير حتى تجاوز اربعا وثلثين، عاد الى ثلاثة وثلثين ويني عليها، واذا سها في التسبيح فتجاوز سبعا وستين تسبيحة عاد الى ست وستين ويني عليها، واذا جاوز التّحميد مائة فلا شيء عليه.»

یعنی: اگر هرگاه در تکبیر سهو نماید، حتی از سی و چهار بگذرد و به سی و سه بر می‌گردد و بنا را بر آن می‌گذارد. و هرگاه در سبحان الله سهو کند و به دانه شصت و هفت بگذرد، به شصت و ششم باید برگردد و بنا را بر آن می‌گذارد. و اگر الحمد لله از دانه صدم بگذارد، حرجی بر او نمی‌باشد.<sup>(۱)</sup>

در کتاب «احتجاج» مذکور ساخته که: از محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری چنین مرویست که: از ناحیه متدسی حرّسها الله بعد از جوابهای این مسائل این توقیعات درآمد:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا لِأَمْرِ اللَّهِ تَعْقِلُونَ وَلَا مِنْ أَوْلِيَاءِهِ تَقْبَلُونَ حِكْمَةً بِالْغَةِ فَمَا تَغْنِي النَّذْرَ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ إِذَا أَرَدْتُمْ التَّوَجُّهَ بِنَا إِلَى اللَّهِ تَعَالَىٰ وَالْيُنَا فَقُولُوا كَمَا قَالَ اللَّهُ سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ يَسِينَ.»

یعنی: امر خدای تعالی را نه خودتان می‌فهمید و تعقل می‌کنید، و نه از اولیاء الله قبول می‌نمایید و امر خدا را در این حکمت بالغه‌ای هست. پس ترسانیدن انبیا و اولیاء قومی را که ایمان نمی‌آورند نفع نخواهد بخشید. سلام باد بر ما و بر بندگان خدا که اهل اصلاحند. هرگاه بخواهید با ما بسوی خدا و بسوی ما متوجه شوید، پس بگویید: بر ما سلام چنان که خدای تعالی در کتاب خود بر ما سلام کرده می‌فرماید که: سلام باد بر آل یس - یعنی: آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین - و آن سلام این است:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَرَبَّانِي آيَاتِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ اللَّهِ وَدَيَانَ دِينِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ وَنَاصِرَ حَقِّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَدَلِيلَ إِرَادَتِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ

يا تالي كتابِ اللهِ وَتَرْجُمَانَهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي انَاءِ لَيْلِكَ وَأَطْرَافِ نَهَارِكَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا  
بَقِيَّةَ اللهِ فِي أَرْضِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مِيثَاقَ اللهِ الَّذِي أَخَذَهُ وَوَكَّدَهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا  
وَعْدَ اللهِ الَّذِي ضَمِنَهُ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ وَالْعِلْمُ الْمَضْبُوبُ وَالغَوْتُ وَالرَّحْمَةُ الْوَاسِعَةُ وَعَدُّ  
غَيْرِ مَكْذُوبٍ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقُومُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْعُدُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْرَأُ  
وَتُتَبِّئُ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصَلِّيَ وَتَقْنُتُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَرَكَعَ وَتَسْجُدُ السَّلَامُ عَلَيْكَ  
حِينَ تَحْمَدُ وَتَسْتَغْفِرُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُهَلِّلُ وَتُكَبِّرُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصْبِحُ وَتُمْسِي  
السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى.

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الْمَأْمُونُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُقَدَّمُ الْمَأْمُولُ السَّلَامُ عَلَيْكَ  
بِجَوَامِعِ السَّلَامِ.

أُشْهِدُ مَوَالِيَّ أَنِّي أُشْهِدُكَ يَا مَوْلَايَ أَنِّي أَشْهِدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ  
مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ لَا حَبِيبَ إِلَّا هُوَ وَأَهْلُهُ وَأَشْهِدُكَ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حُجَّتُهُ  
وَالْحَسَنَ حُجَّتُهُ وَالْحُسَيْنَ حُجَّتُهُ وَعَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ حُجَّتُهُ وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتُهُ وَجَعْفَرَ بْنَ  
مُحَمَّدٍ حُجَّتُهُ وَمُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ حُجَّتُهُ وَعَلِيَّ بْنَ مُوسَى حُجَّتُهُ وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتُهُ  
وَالْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتُهُ.

وَأَشْهِدُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللهِ أَنْتُمْ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَأَنَّ رَجْعَتَكُمْ حَقٌّ لَا رَيْبَ فِيهَا يَوْمَ لَا يَنْفَعُ  
نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا وَأَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَإِنَّ نَاكِرًا  
وَنَكِيرًا حَقٌّ.

وَأَشْهِدُ أَنَّ النَّشْرَ وَالْبُعْثَ حَقٌّ وَأَنَّ الصِّرَاطَ وَالْمِرْصَادَ حَقٌّ وَالْمِيزَانَ وَالْحِسَابَ حَقٌّ  
وَالْجَنَّةَ وَالنَّارَ حَقٌّ وَالْوَعْدَ وَالْوَعِيدَ بِهِنَّ حَقٌّ.

يا مَوْلَايَ شَقِيٌّ مَنْ خَالَفَكَمْ وَسَعِيدٌ مَنْ أَطَاعَكُمْ فَاشْهِدْ عَلِيٌّ مَا أَشْهِدُكَ عَلَيْهِ وَأَنَا



وَلِيُّ لَكَ بَرِيٌّ مِنْ عَدُوِّكَ فَالْحَقُّ مَا رَضَيْتُمُوهُ وَالْبَاطِلُ مَا سَخَطْتُمُوهُ وَالْمَعْرُوفُ مَا أَمَرْتُمُ بِهِ وَالْمُنْكَرُ مَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ فَفَنَفْسِي مُؤْمِنَةٌ بِاللَّهِ وَحُدَّةٌ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِرَّ سُوْلِهِ وَبِأَمْرِ الْمُؤْمِنِينَ وَبِكُمْ يَا مَوْلَايَ أَوْلِيَّكُمْ وَأَخْرِكُمْ وَنُصْرَتِي مُعَدَّةٌ لَكُمْ وَمَوَدَّتِي خَالِصَةٌ لَكُمْ آمِينَ آمِينَ».

بعد از آن حضرت بدین نهج نوشته: الدُّعَاءُ عَقِيبَ هَذَا الْقَوْلِ، یعنی: بعد از این

سلام این دعا را باید خواند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدِ بْنِ رَبِّكَ وَرَحْمَتِكَ وَكَلِمَةِ نُورِكَ وَأَنْ تَمْلَأَ قَلْبِي نُورَ الْيَقِينِ وَصَدْرِي نُورَ الْإِيمَانِ وَفِكْرِي نُورَ الثَّبَاتِ وَعَزْمِي نُورَ الْعِلْمِ وَقُوَّتِي نُورَ الْعَمَلِ وَلِسَانِي نُورَ الصِّدْقِ وَدِينِي نُورَ الْبَصَائِرِ مِنْ عِنْدِكَ وَبَصْرِي نُورَ الضِّيَاءِ وَسَمْعِي نُورَ الْحِكْمَةِ وَمَوَدَّتِي نُورَ الْمَوَالَاتِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ حَتَّى الْفَاكِ وَقَدْ وَفَيْتَ بِعَهْدِكَ وَمِيثَاقِكَ فَتَغَشِّنِي رَحْمَتَكَ يَا وَلِيَّيَ يَا حَمِيدُ».

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ حُجَّتِكَ فِي أَرْضِكَ وَخَلِيفَتِكَ فِي بِلَادِكَ وَالِدَاعِي إِلَى سَبِيلِكَ وَالْقَائِمِ بِقِسْطِكَ وَالسَّائِرِ بِأَمْرِكَ وَوَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ وَبَوَارِ الْكَافِرِينَ وَمُجَلِّي الظُّلْمَةَ وَمُنِيرِ الْحَقِّ وَالنَّاطِقِ بِالْحِكْمَةِ وَالصِّدْقِ وَكَلِمَتِكَ التَّامَةِ فِي أَرْضِكَ الْمُرْتَقِبِ الْخَائِفِ وَالْوَلِيِّ النَّاصِحِ سَفِينَةِ النَّجَاةِ وَعَلَمِ الْهُدَى وَنُورِ أَبْصَارِ الْوَرَى وَخَيْرِ مَنْ تَقَمَّصَ وَارْتَدَى وَمُجَلِّي الْغَمَّاتِ الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مِلَّتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ وَوَلِيَّتِكَ وَابْنِ أَوْلِيَائِكَ الَّذِينَ فَارَضَتْ طَاعَتَهُمْ وَأَوْجَبَتْ حَقَّهُمْ وَأَذْهَبَتْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَتْهُمْ تَطْهِيرًا».

اللَّهُمَّ أَنْصِرْهُ وَأَنْتَصِرْ بِهِ لِدِينِكَ وَأَنْصِرْ بِهِ أَوْلِيَائِكَ وَأَوْلِيَاءَهُ وَشَيْعَتَهُ وَأَنْصِرْهُ وَاجْعَلْنَا مِنْهُمْ».

اللَّهُمَّ أَعِذْهُ مِنْ شَرِّ كُلِّ بَاغٍ وَطَاغٍ وَمِنْ شَرِّ جَمِيعِ خَلْقِكَ وَاحْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَآخِرُسُهُ وَأَمْنَعُهُ مِنْ أَنْ يُوَصَلَ إِلَيْهِ بِسُوءٍ وَاحْفَظْ فِيهِ رَسُوْلَكَ وَآلَ رَسُوْلِكَ وَأَظْهِرْ بِهِ الْعَدْلَ وَأَيِّدْهُ بِالنُّصْرِ وَأَنْصِرْ نَاصِرِيهِ وَأَخْذُلْ خَاذِلِيهِ وَأَقْصِمِ

بِهِ جَبَابِرَةَ الْكُفْرِ وَاقْتُلْ بِهِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَجَمِيعَ الْمَلْحَدِينَ حَيْثُ كَانُوا مِنْ مَشَارِقِ  
الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا بَرِّهَا وَبَحْرِهَا وَأَمْلَأْ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَأَظْهِرْ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ ۶  
وَاجْعَلْنِي اللَّهُمَّ مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَاتَّبَاعِهِ وَشِيعَتِهِ وَأَرِنِي فِي آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ  
مَا يَأْمَلُونَ وَفِي عَدُوِّهِمْ مَا يَحْذَرُونَ إِلَهَ الْحَقِّ آمِينَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ يَا أَرْحَمَ  
الرَّاحِمِينَ».

حاصل مضامین فقرات سلام و دعایی که بعد از آن است بدین نهج است که: سلام  
باد بر تو ای دعوت کننده خلائق بسوی خدا و رئیس سنین آیات و معجزات الهی،  
سلام باد بر تو ای باب خدا و حافظ و نگهبان دین او. سلام باد بر تو ای خلیفه خدا و  
یاری کننده در سر حق او. سلام باد بر تو ای حجت خدا و دلیل اراده او. توضیح این  
فقره بدین نهج است که دلیل هر آن چیزی است که از علم رسانیدن به آن علم به چیز  
دیگر لازم آید، چون که مشیت و اراده ائمه علیهم السلام به حکم ﴿ وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ  
اللَّهُ ﴾<sup>(۱)</sup> با مشیت و اراده الهی یکی است چنان که ایشان فرموده اند: «نحن محالّ مشیئة  
الله» یعنی: ماها جایهای مشیت خداییم، لهذا از ملاحظه اراده ایشان به اراده الهی  
بی پرده می شود، پس ایشان به این اعتبار دلیل اراده خدایند. سلام باد بر تو ای تلاوت  
نماینده کتاب خدا و تفسیرکننده آن سلام باد بر تو در همه شب و در اطراف روزت.  
سلام باد بر تو ای باقی مانده خدا در روی زمینش. سلام باد بر تو ای آنکه خدای تعالی  
برای ولایت او از خلائق عهد و پیمان گرفت و آن را مؤکد گردانید. سلام باد بر تو ای  
آنکه خدای تعالی ظهور و خروج او را به خلائق وعده فرموده و ضامن گشته که به آن  
وعده وفا نماید. سلام بر تو ای نشانه ای که بر دین نصب شد و ای صاحب علم و  
دانشوری بسیار و ای پناه خلائق و رحمت خدا که همه مخلوقات را فرا گرفته، خدای  
تعالی در خصوص وی وعده فرموده که کذب و تخلف به آن راه نخواهد یافت.  
سلام باد بر تو در هر وقتی که در سرپا بایستی. سلام باد بر تو در هر وقتی که بنشیننی.

سلام باد بر تو در هر وقتی که قراءت کنی و بیان نمایی.

سلام باد بر تو در هر وقتی که نماز بگذاری و قنوت کنی. سلام باد بر تو در هر وقتی که رکوع و سجود نمایی. سلام باد بر تو در هر زمانی که حمد و استغفار کنی. سلام باد بر تو در هر زمانی که لا اله الا الله والله اکبر بگویی. سلام باد بر تو در هر وقتی که صبح و شام کنی. سلام باد بر تو در وقتی از شب که تاریکی آن همه چیز را می پوشد و در وقتی از روز که روشن می گردد.

سلام باد بر تو ای آنکه خدا او را از همه مقدم داشته، و خلائق ظهور و خروجش را آروز می کنند. سلام باد بر تو با همه سلامها.

و آقایان و پیشوایان خود را شاهد می گیرم به اینکه من ای آقای من تو را شاهد می گیرم به اینکه گواهی می دهم به اینکه معبودی به حق نیست مگر خدای تعالی که تنهاست، و مرا او را شریک نیست، و محمد ﷺ بنده و فرستاده اوست. حبیبی برای خدا نیست مگر او و اهل بیت او، و تو را شاهد می گیرم به اینکه امیر المؤمنین علی و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی صلوات الله علیهم اجمعین حجّتان پروردگار عالمند.

و گواهی می دهم به اینکه تو حجّت خدایی و شما یید اول و آخر، یعنی: هم در دنیا و هم در آخرت ملجا و مرجع خلائق شما یید، با اینکه به دنیا در اول زمان آمدید و در آخر زمان یعنی: در روز رجعت نیز به دنیا خواهید آمد، و رجعت شما حق است و در آن شک نیست، و آن در روزی است که در آن نفع نمی بخشد ایمان آوردن هیچ نفس که پیشتر از آن ایمان نیاورده، یا ایمان آورده لیکن در ایام ایمانش عمل خیر کسب ننموده. و گواهی می دهم به اینکه مرگ و سؤال ناگر و نکیر حق است.

و گواهی می دهم به اینکه زنده گردانیدن خلائق در روز قیامت و فرستادن ایشان به عرصه محشر و صراط در روز قیامت و میزان و حساب و بهشت و دوزخ حق است، و وعده بهشت و وعید جهنم حق است، یعنی: وفا به آنها خواهد شد.

ای مولای من! شتی است هر آن کسی که با شما مخالفت کند، و سعید است هر آنکه به شما اطاعت نماید. پس در نزد خداوند کردگار گواهی ده به آنچه که تو را شاهد گرفتم، و من دوست توام و از دشمنت بیزارم. پس حق، هر آن چیزی است که رضایت شما در آن است، و باطل هر آن چیزی است که موجب ناخشنودی شما است. و معروف چیزی است که به آن امر نماید، و منکر چیزی است که از آن نهی نماید. و ای مولای من! دللم به خدا ایمان آورده و او را یگانه و بی شریک می داند. و به پیغمبر او و به امیر المؤمنین و به اولین و آخرین شما ایمان آورده. و یاری نمودم را برای شما مهیا کرده‌ام، و مودت و دوستی خود را برای شما خالص و بی ریب و ریا نموده‌ام. پروردگارا! این خواهش و دعا را از من قبول و مستجاب گردان.

حاصل مضامین فقرات سلام به آخر رسید. و اما مضامین فقرات دعا پس بدین نهج است که:

پروردگارا! از تو مسئلت می کنم که رحمت بفرستی بر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که پیغمبر رحمت تو، نور تو است. مترجم گوید: معنی بودن آن حضرت نور خدا این است که در حدیث چنان که پیشتر مذکور گردید وارد است که خدای تعالی پیش از آن که مخلوقات را بیافریند، کلمه‌ای فرمود، آن کلمه گردید نوری شد. بعد از آن کلمه دیگر فرمود. آنهم گردید روحی شد، آن روح را در آن نور نشانید. بعد از آن هر دو آنها را در بدنهای ما قرار داد. پس آن حضرت به آن اعتبار کلمه نور خداست.

و از تو مسألت می نمایم که قلب مرا از نور یقین، و سینه مرا از نور ایمان، و فکر مرا از نور نیتها پاک، و عزم مرا از نور علم، و قوتم را از نور عمل، و زبانم را از روی صدق و راستگویی، و دینم را از نور بصیرتها که در نزد خود عطا خواهی کرد، و چشمم را از نور روشنایی، و گوشم را از نور حکمت، و مودت مرا از نور دوستی محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و آل او عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مملو گردانی تا وقتی که به تو ملاقات نمایم، در حالتی که به عهد و میثاق خود وفا نموده، مرا با رحمت بپوشی. ای صاحب من و ای پسندیده شده.

پروردگارا! رحمت بفرست بر محمد بن حسن سلام الله علیه که حجّت توست که

در روی زمین است و خلیفه توست در شهرهای تو. دعوت کننده حق است به راه راست تو، و برپا دارنده است قسط و عدل تو را، و خونخواهی کننده به امر تو دوست مؤمنان و هلاک کننده کافران و زایل کننده ظلمت کفر و نفاق و روشن کننده حق و نطق کننده به حکمت و صدق است، و کلمه تمام توست در روی زمینت. آن چنانی که منتظر و ترسان است و ولی توست آنچنانی که بر خلائق نصیحت کننده است کشتی نجات و بیرق هدایت و نور دیده‌های خلائق، و بهترین آنان است که پیراهن و ردا پوشیده‌اند، و زایل کننده مستی و بیهوشی است، آن چنانی زمین را پر از عدل و قسط گرداند، چنان که پر از ظلم و جور گردیده. پروردگارا! بدرستی که تو بر همه چیز قادر و توانایی.

بارخدایا! رحمت بفرست بر ولی خود و پسر اولیای خود آنچنانی که اطاعت در حق ایشان را بر همه خلائق واجب گردانیده‌ای، و خبثت و بدی را از ایشان دور کرده‌ای، و ایشان را از چرکها پاک کرده‌ای.

و بارخدایا! به او یاری کن و به او به دین خود یاری نما، و با وی به دوستان و شیعیان و یاران او یاری کن، و ما را از جمله دوستان و شیعیان و یاران او گردان. پروردگارا! او را از شر هر ستمکار و اهل طغیان نگهدار. او را از سمت پیش رو و پشت سر و دست راست و دست چپش محافظت و او را نگهدار، و مگذار که چیز بد و ناخوش به او رسانیده شود. و پیغمبر خود و آل او را در خصوص آن حضرت از رسیدن هم و غم نگه بدار، و عدل و داد را به سبب آن حضرت ظاهر گردان، و او را به یاری خود مؤید کن و به یاری کنندگانش یاری کن، و یاری مکن به آنان که به آن حضرت یاری نمی‌کنند و جبّاران اهل کفر را با آن حضرت بشکن، و کافران و منافقان و همه ملحدان را در هر جا باشند مانند بلاد مشرق زمین و مغرب زمین و بیابان و دریا، به دست آن حضرت به قتل رسان، و زمین را با وی پر از عدل کن، و دین پیغمبر تو را با وی ظاهر و آشکار گردان. بارخدایا! مرا از جمله یاران و تابعان و شیعیان او بگردان، و به من بنمای در حق آل محمد ﷺ چیزی را که ایشان آرزو می‌کنند، و در خصوص دشمنانشان چیزی

را که از آن می‌ترسند و حذر می‌کنند. ای خدای حق! این دعای مرا مستجاب کن. ای صاحب جلال و اکرام و ای رحم‌کننده‌ترین رحم‌کنندگان.<sup>(۱)</sup>

**مؤلف گوید که:** مؤلف کتاب «مزار کبیر» گفته که خبر داد به ما در ماه ربیع الاول سنه پانصد و هشتاد و سوم شیخ اجل فقیه عالم ابو محمد عربی بن مسافر عبادی رحمه الله در شهر حلّه در خانه خود به طرزی که ما حدیث را بر او خواندیم و او تصدیق نمود و اجازه داد، و خبر داد به من در حلّه شیخ با عنّت ابوالبقاء هبة الله بن نماء بن علی بن حمدون رحمه الله به طرزی که نزد من حدیث را بر او خواندم و او تصدیق نمود ایشان هر دو گفتند که: خبر داد بما شخص امین ابو عبدالله حسین بن احمد بن محمد بن علی بن طحال متدادی رحمه الله در روضه مقدسه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه در طاق بزرگ در بالای سر آن حضرت در دهه آخر ماه ذی حجّه سال پانصد و سی و نهم هجری به ما خبر داد گفت که: شیخ جلیل القدر و صاحب افاده ابو علی حسن بن محمد طوسی (رض) در روضه منوره مذکوره علی صاحبها افضل السلام در طاق مذکور در دهه آخر ذی قعدة الحرام سال پانصد و نهم هجرت به ما خبر داد گفت که: سید سعید الوالد ابو جعفر محمد بن حسن طوسی (رض) از محمد بن اسماعیل، او از محمد بن شناس بزّاز به ما خبر داد گفت که: ابو الحسین محمد بن احمد بن یحیی قمی به ما خبر داد گفت که: محمد بن علی بن زنجویه قمی به ما خبر داد گفت که: ابو جعفر محمد بن عبدالله جعفر حمیری به ما خبر داد گفت که: علی بن شناس گفته که: خبر داد به ما ابو منّصل محمد بن عبدالله شیبانی گفت که: ابو جعفر محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری در خصوص همه آنها که من روایت کرده‌ام به من اجازه داد و گفت که: از ناحیه متدسه حرسها الله بعد از جوابهای مسائل صلوات و توجه نامه درآمد، اولش این است: «بسم الله الرحمن الرحيم لا لأمر الله تعقلون» و مانند سلام و دعای گذشته را ذکر نموده با تفاوتی که آن را در کتاب مزار در باب زیارت قائم (عجل الله تعالی فرجه)

ذکر نموده‌ایم، و ما سند آن را در این جا ذکر کردیم تا اینکه اسنادهای این توقیعات دانسته شود.

### **مؤلف گوید که:** صاحب کتاب «مزار کبیر» بعد از اینها در همان کتاب گفته که:

ابو علی حسن بن اشناس گفته که: ابو محمد عبدالله بن محمد دعجلی، از حمزه بن محمد بن حسن بن شیب، او از احمد بن ابراهیم به ما خبر داد گفت که: به ابی جعفر محمد بن عثمان از اشتیاق خود به دیدن آقای ما قائم (عج) شکایت کردم، گفت: آیا از روی شوق می‌خواهی آن حضرت را ببینی؟ عرض کردم: آری، فرمود: خدای تعالی جزا و عوض شوق تو را کرامت فرماید و روی مبارک آن حضرت را با خیر و خوبی به تو نماید. یا انا عبدالله! این خواهش را مکن که آن حضرت را ببینی، و در ایام غیبت اشتیاق می‌کشی ولیکن خواهش این را مکن که با وی در یک جا جمع شوی، زیرا که غیبت آن حضرت از جانب خدا واجب است، و رضا و تسلیم بر آن اولی است، ولیکن با زیارت بسوی آن حضرت متوجه باش. و اما کیفیت این عمل و آنچه که در این خصوص نوشته شده پس همان است که در نزد محمد بن علی است از روی نسخه او نسخه بردارید، و این همان زیارت است که با آن بسوی صاحب الزمان توجه کرده می‌شود بعد از آن که دوازده رکعت نماز دو رکعت دو رکعت بگذاری، و در هر رکعت بعد از حمد قل هو الله احد بخوانی. بعد از آن صلوات بر محمد و آل او بفرستی. پس می‌گویی چنان که خدای عزوجل فرموده:

«سَلَامٌ عَلٰی آلِ یَاسِیْنِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْمَبِیْنُ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ  
امامه من یهدیه صراط المستقیم قد آتاکم الله خلافته یا آل یس.»

یعنی: سلام باد بر آل یس، و این یعنی آن یس که عبارت است از: ائمه احسان آشکار است از جانب خدا، و خدای تعالی صاحب احسان بزرگ است. امام خدا کسی است که او را به راه راست خود هدایت نموده باشد ای آل یس بدرستی که خدای تعالی خلافت خویش را به شما عطا فرموده.

و این را در باب زیارت ذکر کرده‌ام «وَصَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ  
وآله الطَّاهِرِينَ».

در کتاب احتجاج آورده که چند روز از ماه صفر مانده، در سال چهار صد و دهم  
هجری مکتوبی از ناحیه مقدسه (حرسها الله و رعاهما) به شیخ مشید (فده) رسید  
رساننده آن مکتوب گفته که: آن را از ناحیه‌ای که به حجاز متصل است برداشتم، عنوان  
آن بدین نهج بوده:

«لَاخِ السَّيِّدِ وَالْوَلِيِّ الرَّشِيدِ الشَّيْخِ الْمَفِيدِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ نَعْمَانَ أَدَامَ  
اللَّهُ اعْزَاؤُهُ مِنْ مُسْتَوْدِعِ الْعَهْدِ الْمَأْخُوضِ عَلَى الْعِبَادَةِ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَا بَعْدُ، سَلَامٌ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْوَلِيُّ الْمَخْلُصُ فِي الدِّينِ الْمَخْصُوصِ  
فِينَا بِالْيَقِينِ فَأَنَا نَحْمَدُكَ يَا اللهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَنَسْتَعِظُكَ بِالصَّلَاةِ عَلَى سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا  
نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَنَعْلَمُكَ أَدَامَ اللهُ تَوْفِيقَكَ لِنَصْرَةِ الْحَقِّ وَاجْزُلِ مَثُوبَتِكَ عَلَيَّ  
نَطَقْتَ عَنَّا بِالصِّدْقِ أَنَّهُ قَدْ أُذِنَ لَنَا فِي تَشْرِيفِكَ بِالْمَكَاتِبَةِ وَتَكْلِيفِكَ مَا تَوَدَّيْهِ عَنَّا إِلَى  
مَوَالِينَا قَبْلَكَ اعْزَمَهُمُ اللهُ بِطَاعَتِهِ وَكَفَاهُمُ الْمَهْمَ بِرِعَايَتِهِ لَهُمْ وَحِرَاسَتِهِ.

فَقَفْ أَمَدُّكَ اللهُ بِعَوْنِهِ عَلَى أَعْدَائِهِ الْمَارْقِينَ مِنْ دِينِهِ عَلَى مَا تَذَكَّرَهُ وَاعْمَلْ فِي تَأْدِيتِهِ  
إِلَى مَنْ تَسْكُنُ إِلَيْهِ بِمَا نَرَسُمُهُ إِنْ شَاءَ اللهُ نَحْنُ وَإِنْ كُنَّا ثَاوِينَ بِمَكَانِنَا النَّائِي عَنْ مَسَاكِنِ  
الظَّالِمِينَ حَسْبُ الَّذِي أَرَادَهُ اللهُ تَعَالَى لَنَا مِنَ الصَّلَاحِ وَلِشَيْعَتِنَا الْمُؤْمِنِينَ فِي ذَلِكَ مَا  
دَامَتْ دَوْلَةُ الدُّنْيَا لِلْفَاسِقِينَ فَأَنَا يَحِيطُ عَلْمُنَا بِأَنْبَاءِكُمْ وَلَا يَعْزِبُ عَنَّا شَيْءٌ مِنْ إِخْبَارِكُمْ  
وَمَعْرِفَتِنَا بِالزَّلَلِ الَّذِي أَصَابَكُمْ مَذْجِحٌ كَثِيرٌ مِنْكُمْ إِلَى مَا كَانَ السَّلْفُ الصَّالِحُ عَنْهُ شَاسِعاً  
وَنَبَذُوا الْعَهْدَ الْمَأْخُوضَ مِنْهُمْ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.

إِنَّا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمِرَاعَاتِكُمْ وَلَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ وَلَوْلَا ذَلِكَ لَنَزَلْنَا بِكُمْ الْأَوَاءَ  
وَاصْطَلَمْنَاكُمْ بِالْأَعْدَاءِ فَاتَّقُوا اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ وَظَاهَرُونَا عَلَى انْتِيَاشِكُمْ مِنْ فَتْنَةٍ قَدْ أَنَاَفَتْ  
عَلَيْكُمْ يَهْلِكُ فِيهَا مَنْ حَمَّ أَجْلُهُ وَيَحْمَى عَنْهَا مَنْ أَدْرَكَ أَمَلُهُ وَهِيَ أَمَارَةٌ لِأَزُوفِ حَرَكَتِنَا  
وَمَبَاثِتِكُمْ بِأَمْرِنَا وَنَهْيِنَا وَاللَّهُ مَتَمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.

اعتصموا بالتَّقِيَّةِ مِنْ شَبِّ نَارِ الْجَاهِلِيَّةِ يَحْشِشُهَا عَصَبُ أَمْوِيَّةٍ تَهْوُلُ بِهَا فِرْقَةٌ مَهْدِيَّةٌ



انا زعيم بنجاة من لم يرم منها المواطن الخفية وسلك في الطعن منها السبل الرضية اذا حل جمادى الاولى من سنتكم هذه فاعتبروا بما يحدث فيه واستيقظوا من رقدتكم من الذي يليه ستظهر لكم من السماء آية جلية ومن الارض مثلها بالسوية ويحدث في أرض المشرق ما يحزن ويقلق ويغلب من بعد على العراق طوائف عن الاسلام مراقٍ يضيق بسوء فعالمهم على اهله الارزاق.

ثم تنفرج الغمة من بعده بوار طاغوت من الاشرار يسرُّ بهلاكه المتقون الا خيار ويتفق لمريدي الحج من الآفاق ما ياملونه على توفير غلبة منهم واتفاقٍ ولنا في تيسر حجبهم على الاختيار منهم والوفاق شأن يظهر على نظام واتساقٍ فيعمل كل امرئٍ منكم ما يقرب به من محبتنا وليتجنب ما يدينه من كراهيتنا وسخطنا فان امرءاً يبغته فجأة حين لا تنفعه توبة ولا ينجيه من عقابنا ندمٌ على حوبة والله يلهمك الرشد ويلطف لكم بالتوفيق برحمته».

یعنی: این مکتوب مر برادری را نوشته شده که در برادری محکم و مر دوستی راست که هدایت یافته که عبارت باشد از شیخ مفید ابی عبدالله محمد بن محمد بن نعمان خدا عزتتش دائمی گرداند. این مکتوب از جمله ودیعه گذاشته‌های عهد و پیمانهاست که از بندگان گرفته شده. ابتدا می‌کنم بنام خدای آنچنانی که مهربان و تفضل و احسان کننده است. و بعد از ابتدا به نام خدا سلام بر تو باد ای دوست ما آن چنانی که در دین صاحب اخلاص و بی‌ریب، و ریاست و یقین نمودن در امامت و حقیقت ما منحصر به اوست، پس در خصوص تو حمد می‌کنیم به خدا آن چنانی که معبود به حق نیست مگر او، و از او مسألت می‌نمایم که بر سید ما و مولای ما و پیغمبر ما که محمد ﷺ باشد و بر آل پاکان او سلام الله علیهم اجمعین رحمت بفرستد؛ خدا دائمی گرداند توفیق تو را در یاری کردن به حق، و اجر و جزای تو را بزرگ گرداند در عوض سخن گفتنت از جانب ما باراستی و درستی، و تو را مخبر و مستحضر می‌کنم از اینکه به ما اذن داده شد در اینکه تو را صاحب شرافت گردانیم با مکتوب نوشتن به تو، و تکلیف نمودن تو را به چیزی که باید آن را از جانب ما برسانی به دوستان ما که در نزد

تواند. خدا ایشان را با اطاعت خود عزیز گرداند، و در خصوص کار ضرور ایشان با مراعات و نگرهبانی خود به ایشان کنایت کند.

پس خدا تو را با اعانت خود در مقابل دشمنانش که از دینش بدر رفته‌اند امداد نماید. هر چه که ما می‌گوییم در سر آن ایستاده تجاوز مکن، و در رسانیدن به آنان که به ایشان اعتماد داری هر چه که ان شاء الله خواهیم نوشت به آن عمل بکن، ما هر چند که منزل نموده‌ایم در مکان خود آن چنانی که از مسکنهای ظالمان دور است، زیرا که خدا صلاح شیعیان ما را مادامی که دولت دنیا برای فاسقان است در دوری ما دیده. پس علم ما به اوضاع شما محیط است، و هیچ چیز از احوالات شما بر ما مخفی و پنهان نمی‌ماند، و ما دانسته‌ایم آن لغزشها را که از شما سر زده از وقتی که بسیاری از شماها میل نموده‌اند به پاره قبایحی که صالحان گذشته، از آنها دوری می‌ورزیدند، و عهد و پیمانی را که از ایشان گرفته شده به پشت سرشان انداخته‌اند.

گویا نمی‌دانند که ما در مراعات شما اهمال نداریم و یاد شما را فراموش نمی‌کنیم، اگر مراعات ما نباشد، هر آینه مصیبت و بلا بر شما نازل می‌شود و شماها را دشمنان بالمرّة مستأصل می‌کنند. پس تقوای خداوند جلّ جلاله را پیش گیرید پشت بر پست ما دهید، و با ما موافقت ورزید در اخذ نمودن تکالیف در خصوص فتنه‌ای که بر شما رو آورده، و نزدیک هلاک می‌شود در آن هر که اجلس مقدر شده، و هر کسی که به آرزوی خویش رسیده خود را از آن نگه می‌دارد، و این فتنه نشانه رسیدن وقت حرکت و خروج ما تمیز یافتن شماست از همدیگر به سبب امر و نهی ما. خدای تعالی نور خود را تمام و کامل کننده هر چند که مشرکان آن را ناخوش بدانند.

چنگ بزید به تقیه کردن از افروختن آتش فتنه خودشان را به جایهای پنهان نکشیده‌اند و در قدح و مذمت آن در راههای پسندیده راه رفته‌اند. چون ماه جمادی الاوّل امسال می‌رسد، عبرت بردارید از حادثه‌ای که در آن ماه واقع می‌گردد، و به سبب حادثه که بعد از آن واقع می‌شود از خواب غفلت بیدار شوید، و بعد از این از آسمان برای شما آیتی و علامتی ظاهر می‌شود آشکار، و از زمین مانند آن بی تفاوت

حادثه می‌گردد و در مشرق زمین امری واقع می‌گردد که خلایق را اندوهگین و مضطرب می‌گرداند. بعد از آن طایفه‌ای که از اسلام به در رفته‌اند بر عراق استیلا می‌یابند و به سبب بدکاری ایشان، راه معیشت بر اهل آن جا تنگ می‌باشد.

بعد از آن این غم و آلم از ایشان به سبب هلاکت یکی از اشرار، زایل می‌شود، و به سبب هلاکتش متنبیان که نیکوکارانند شاد می‌باشند، و برای آنان که از اطراف و اکناف اراده حج کرده‌اند حاصل می‌شوند چیزی، یعنی حج کردن که از کرده بودند با اینکه ایشان در شما، بسیار و با هم متفق می‌باشند، و در آسانی حج ایشان با احتیاط و اتفاق برای ما شأنی هست که به یک نظام ظاهر می‌شود، آنگاه هر مرد از شماها عمل می‌کند به هر آن چیزی که به سبب آن بدوستی ما نزدیک می‌شود، و اجتناب می‌نماید از هر چیزی که ما از او ناخوش و ناراضی می‌کند، زیرا که خدا مرد را به ناگهانی زنده می‌گرداند در وقتی که توبه به او نفع نمی‌بخشد، و او را پشیمانی از معصیت از عذاب ما نجات نمی‌دهد. و خدا هدایت را به تو الهام کند و به رحمت خود توفیق را به شماها لطف فرماید. نسخه توقیع که به دست بلند، یعنی: به دست مبارک آن حضرت علیه السلام نوشته شده بدین نهج است:

«هذا کتابنا الیک ایها الاخ الولی، والمخلص فی ودنا الصفی، والناصر لنا الوفی حرسک الله بعینه الّتی لا تنام فاحفظ به ولا تظهر علی خطنا الّذی سطرناه بما له ضمناہ احداً وادّما فیہ الی من تسکن الیه، و اوص جماعتهم بالعمل علیه ان شاء الله و صلی الله علی محمد و آله الطّاهرین.»

یعنی: این مکتوب نوشته ماست بسوی تو ای برادر دوست و صاحب اخلاص که در مودت ما صاحب صفاست و برای ما یاری‌کننده با وفاست. خدا تو را با چشمش که هرگز نمی‌خوابد نگه بدارد. این توقیع را نگهدار و احدی را بر خط ما که نوشته‌ایم با آن مضمونی که در آن درج شده مطلع مگردان، و برسان هر آن چیزی را که در آن نوشته شده به آنان که اعتماد و اطمینان داری، و به جماعت شیعه و صیت کن که به آن عمل

نمایند ان شاء الله، و خدا رحمت بفرستد بر محمد و آل او که پاک و پاکیزه اند. (۱)  
در کتاب مذکور آورده که: مکتوب دیگر از جانب آن حضرت ﷺ روز پنجشنبه  
بیست و سوم ماه ذیحجه سال چهار صد و دوازدهم هجری به شیخ مفید ﷺ رسید.  
نسخه آن بدین نهج است:

«من عبد الله المرابط في سبيله الى ملهم الحق و دليله.

بسم الله الرحمن الرحيم سلامٌ عليك ايها العبد الصالح الناصر للحق الداعي الى كلمة  
الصدق فانا نحمد الله الذي لا اله الا هو الهنا واله آبائنا الاولين و نسأله الصلوة  
على نبينا و سيدنا و مولينا محمد خاتم النبيين و على اهل بيته الطيبين الطاهرين.

وبعد: فقد كنا نظرننا مناجاتك عصمك الله بالسبب الذي وهبه لك من اوليائه و  
حرسك من كيد اعدائه و شفّعنا لك الان من مستقرّ لنا ينصب في شمراخ من بهاء صرنا  
اليه آنفاً من غمائل الجا اليه السباريت من الايمان، و يوشك ان يكون هبوطنا منه الى  
صحصح من غير بعدٍ من الدهر و لا تطاول من الزمان و يأتيك نبأ بما يتجدد لنا من  
حال فتعرف بذلك ما تعتمده من الزلفة الينا بالاعمال و الله موفّقك لذلك برحمته.

فلتكن حرسك الله بعينه التي لا تنام ان تقابل بذلك ففيه تبسل نفوس قوم حرثت  
باطلاً لإسترهاة المبطلين و تتهيج لدمارها المؤمنون و يحزن لذلك الم جرمون.

و آية حركتنا من هذه اللوثة حادثة بالحرم المعظم من رجس منافق مذمّم، مستحلّ  
للدم المحرم، يعمد بكيده اهل الايمان و لا يبلغ بذلك غرضه من الظلم لهم و العدا و ان لاننا  
من وراء حفظهم بالدعاء الذي لا يحجب عن ملك الارض و السماء فليطمئن بذلك من  
اوليائنا القلوب و ليثقوا بالكفاية منه، و ان راعتهم بهم الخطوب فالعاقبة لجميل صنع  
الله سبحانه تكون حميدة لهم ما اجتنبوا المنهي عنه من الذنوب.

و نحن نعهد اليك ايها الولي المخلص المجاهد فينا الظالمين ايّدك الله بنصره الذي ايّد به

السلف من أوليائنا الصالحين أنه من اتقى ربّه من اخوانك في الدين وخرج عليه بما هو مستحقّه كان آمناً من الفتنة المظلمة ومحنها المظلمة المضلّة و من بخل منهم بما اعاره الله من نعمته على من أمره بصلته فإنه يكون خاسراً بذلك لا ولاء و آخرته ولو ان اشياعنا وفقهم الله لطاعته على اجتماع من القلوب في الوفاء بالعهد عليهم لما تاخر عنهم اليمن بلقائنا ولتعجّلت لهم السعادة بمشاهدتنا على حقّ المع رفة وصدقها منهم بنا فما يحبسنا عنهم الا ما يتصل بنا مما نكرهه ولا نوثره منهم والله المستعان وهو حسبنا ونعم الوكيل و صلواته على سيّدنا البشير النذير محمّد وآله الطاهرين وسلّم».

حاصل مضامین فقرات فصاحت سمات این است که: این مکتوبی است از بنده خدا که مستحفظ حدود و ثغور شریعت است بسوی کسی که حق و دلیل آن به او انهام شده: بسم الله الرحمن الرحيم، سلام باد بر تو ای بنده صالح که یاری کنندۀ حق و دعوت کننده بسوی کلمۀ صدق است. پس در خصوص تو حمد می کنم به خدا آن چنانی که معبود به حق نیست مگر معبود ما که معبود پدران اولین ماست، و از خدا مسألت می نمایم که رحمت بفرستد بر پیغمبر و آقای و مولای ما که محمّد صلی الله علیه و آله باشد آنچنانی که ختم کننده پیغمبران است؛ و رحمت بفرستد بر اهل بیتش که پاکیزه و پاکند. و بعد از اداء حمد و ثنای الهی و درود حضرت رسالت پناهی می گوئیم که: خدای تعالی به سبب واسطه‌ای که به تو بخشیده مانند اولیاء خود را از معاصی نگه بدارد و از شر و حیلۀ دشمنانش محافظت کند.

مناجات تو را دیدیم و الحال در خصوص حاجتی که خواسته بودی برای تو شفاعت کردیم، و از خدا آن را مسألت نمودیم در خیمه‌ای که برای ما در سرکوهی که در بیابان نامعلوم است برپا شده اندکی پیشتر از این از بیابان یا از تاریکی بسوی آن رفتیم، و ما را آنان که دل‌هایشان از ایمان خالی است به آن جا ملجأ نموده گریزانند، و نزدیک است اینکه از آن جا به مکان هموار پایین آییم بی آن که زمان طویلی بگذارد، یعنی: ظهور کنیم و خبری از ما در خصوص امری که برای ما تازه حادث می شود به تو

می‌رسند. پس به سبب آن خبر می‌دانی آن چیزی را که ما به آن اعتماد داریم و آن تقرب یافتن شماست به سوی ما به سبب اعمال صالحه، و خدای تعالی به سبب رحمت خویش توفیق این اعمال را به تو کرامت فرماید.

پس خدا تو را به چشم خود هرگز نمی‌خواهد ننگه بدارد آن اعمال صالحه را، مقابل کن با تنبیه‌ای که نفوس قومی را که تخم باطل را در صفحه دل‌های خویش کاشته‌اند برای ترسانیدن اهل باطل هلاک می‌گرداند، آن چنان تنبیه که مؤمنان به جهت خیر کثیر آن شاد و گنه‌کاران به سبب آن اندوهناک می‌شوند.

و نشانه درآمدن ما از این سستی، یعنی: غیبت تنبیه در حرم بزرگ یعنی مکه معظمه حادث خواهد شد از خبیث منافق که مذمت کرده شده است و حلال داننده است ریختن خونی را که ریختنش حرام است، به سبب حيله‌اش اهل ایمان در غلاف گذاشته می‌شوند، یعنی: مخفی و پنهان می‌باشد و به غرض خود از این حيله که ظلم و تعدی باشد بر مؤمنان نخواهد رسید. زیرا که ما ایشان را محافظت می‌کنیم با دعایی که از پادشاه زمین و آسمان مخفی و پنهان نخواهد ماند. پس دل‌های دوستان ما از شر ایشان مطمئن باشد، و اعتقاد بکنند به اینکه از شر ایشان محفوظ خواهند شد هر چند که ایشان را فتنه منافقان خواهد ترسانید، و عاقبت کار نیکویی خدا بر ایشان پسندیده می‌شود مادامی که ایشان از معاصی اجتناب می‌کنند؛ ای دوست جهادکننده با ستمکاران در خصوص ما خدا تو را مؤید گرداند با نصرت خود آنچنانی که دوستان گذشته ما را که اهل صلاح بودند به آن مؤید گردانید.

با تو عهد و پیمان می‌بندم در اینکه هر کس از برادران دینی ما راه تقوی خدا را در دین پیش گیرد، و با تقوا از مال خود بیرون نماید هر آنچیزی را که به دادن آن مستحق است، هر آینه از فتنه گمراه‌کننده و محنت‌های که تاریک و گمراه‌کننده است در امن می‌باشد. و هر که از مؤمنان بخل و لثامت ورزد از بدل و بخشیدن آن نعمتها که خدا به او کرامت فرمود به کسانی که خدا مؤمنان را به دادن آنها به ایشان امر فرموده، هر آینه به سبب این بخل، زیانکار دنیا و آخرت خواهد بود. و اگر شیعیان و تابعان ما وفقهم الله

به طاعته در وفا نمودن به عهد و پیمانی که از ایشان گرفته شده، یک دل و یک جهت شوند، هر آن سعادت ملاقات ما از ایشان تأخیر نخواهد گشت، و هر آینه بسبب دیدن ما از روی معرفت درست سعادت با ایشان بزودی خواهد رسید. ما را از ایشان پنهان ننموده مگر کردارهایی که از ایشان سر می زند و خبر آنها بما می رسد و ما آنها را ناخوش می داریم و از ایشان نمی پسندیم، و خداوند کردگار اوست سزاوار طلبیدن اعانت از او و او بر ما کافی است و چه بهتر وکیل است، و رحمتهای الهی و سلام او بر آقای ما که مرده دهنده و ترساننده است که محمد ﷺ باشد و بر آل پاکان او باد.

و آن حضرت در غزوه شوال سال چهار صد و دوازدهم هجری، نسخه این توقیع را به دست بلند بدین نهج نوشته:

«هذا کتابنا الیک ایها الولیّ الملهم للحقّ العلیّ باملاننا وخطّ ثقتنا فاخفه عن کلّ احد واطوه واجعل له نسخه یطلع علیها من تسکن الی امانته من اولیائنا شملهم الله ببرکتنا ان شاء الله والحمد لله والصلوة علی سیدنا محمد وآله الطاهرین».

یعنی: ای دوست که حق بلند به او الهام شده! این مکتوب ماست که ما تقریر نموده ایم، و ثقه از ثقات ما نوشته، پس آن را از همه مخفی و پنهان بدار و آن را به هیچ کس منمائی، و از روی آن نسخه علیحدّه بردار و از دوستان ما آنان را که بر امانت و دیانت ایشان اطمینان داری، بر آن نسخه مطلع گردان. خدای تعالی برکت خود را بر حال ایشان مشتمل گرداند ان شاء الله، و حمد مر خدا را باد و رحمت بر آقای ما محمد ﷺ و آل پاکان او باد. (۱)

**مؤلف گوید که:** نسخه این توقیع را از آن که نقل نمودم، ستیم و مغلوط بوده، آن را بهمان نهج نقل نمودیم چنان که به همان نهج نقل کردیم توقیعی را که در خصوص کسانی که در حق آن حضرت شک نموده بودند درآمده.

مترجم گوید که: چون نسخه توقیع چنان که مؤلف علیه السلام فرموده غلط بود بنا بر آن،

دوسه فتره را از آن به طرزی ترجمه نمودم که: اعتماد و اطمینانم بر آن نشد. در کتاب احتجاج از شیخ موثق ابی عمر عامر (رحمة الله علیه) روایت نموده او گفته که: ابن ابی غانم قزوینی و جماعتی از شیعه در خصوص خلف امام حسن عسکری علیه السلام نوشتند با هم نشاجر و گفتگو نمودند. ایشان گفتند که: مر آن حضرت را بعد از خود خلف باقی ماند، و ابن ابی غانم گفت که: امام حسن عسکری علیه السلام رحلت فرمود و مر او را خلف باقی نماند. بعد از آن ایشان در این باب نوشته‌ای نوشتند و به ناحیه مقدسه فرستادند، و در آن نوشته نوشتند چیزی را که در خصوص آن تشاجر و گفتگو نموده بودند، پس جواب آن نوشته، به خط مبارک آن حضرت صلی الله علیه و علی آباءه الطاهرین بدین نهج درآمد:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَافَانَا اللَّهُ وَإِيَّاكُمْ مِنَ الْفِتَنِ، وَوَهَبْ لَنَا وَلَكُمْ رُوحَ الْيَقِينِ وَاجَارْنَا وَإِيَّاكُمْ مِنْ سُوءِ الْمُنْقَلَبِ أَنَّهُ انْهِيَ إِلَيَّ ارْتِيَابَ جَمَاعَةٍ مِنْكُمْ فِي الدِّينِ وَمَا دَخَلَهُمْ مِنَ الشُّكِّ وَالْحَيْرَةِ فِي وِلَاةِ أَمْرِهِمْ فَغَمَّنَا ذَلِكَ لَكُمْ لَنَا، وَسَأُونَا فِيكُمْ لَا فِينَا لِأَنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَلَا فَاقَةَ بِنَا إِلَى غَيْرِهِ، وَالْحَقُّ مَعَنَا فَلَنْ يُوحِشَنَا مِنْ قَعْدِ عَنَّا وَنَحْنُ صَنَائِعُ رَبَّنَا وَالْخَلْقُ بَعْدَ صَنَائِعِنَا.

یا هؤلاء ما لكم في الريب تترددون وفي الحيرة تنعكسون او ما سمعتم الله عزوجل يقول: ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ﴾<sup>(۱)</sup>. او ما علمتم ما جاءت به الاثار مما يكون ويحدث على ائمتكم على الماضين والباقيين من هم عليهم السلام او ما رايتم كيف جعل الله لكم معاقل تاوون اليها واعلاماً تهتدون بها من لدن آدم الى ان ظهر الماضي عليه السلام كلما غاب علمٌ بدا علمٌ واذا افل نجمٌ طلع نجمٌ، فلما قبضه الله اليه ظننتم ان الله ابطل دينه وقطع السبب بينه وبين خلقه، كلاً ما كان ذلك ولا يكون حتى تقوم الساعة ويظهر امر الله وهم كارهون.



وَأَنَّ الْمَاضِيَ سَبَّحَ مَضَى سَعِيداً فَقِيداً عَلَى مَنَاجِ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَذْوَالنَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَفِينَا وَصِيَّتَهُ وَعِلْمَهُ وَمَنْ هُوَ خَلْقُهُ وَمَنْ يَسُدُّ مَسَدَّهُ وَلَا يَنَازِعُنَا مَوْضِعَهُ إِلَّا ظَالِمٌ آثِمٌ وَلَا يَدَّعِيهِ دُونَنَا إِلَّا جَاهِدٌ كَافِرٌ وَلَوْلَا أَنْ أَمَرَ اللَّهُ لَا يَغْلِبُ وَسُرُّهُ لَا يَظْهَرُ وَلَا يَعلَنُ لَظْهَرٍ لَكُمْ مِنْ حَقِّنَا مَا تَبَهَّرَ مِنْهُ عَقُولَكُمْ وَيَزِيلُ شَكُوكَكُمْ لَكِنَّهُ مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ وَلِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ. فَاتَّقُوا اللَّهَ وَسَلِّمُوا لَنَا وَرَدُّوا الْأَمْرَ إِلَيْنَا فَعلِينَا الْإِصْدَارَ كَمَا كَانَ مِنَّا الْإِيرَادَ، وَلَا تَحَاوَلُوا كَشْفَ مَا غَطَّيْنَا عَنْكُمْ وَلَا تَمِيلُوا عَنِ الْيَمِينِ وَتَعْدِلُوا إِلَى الْيَسَارِ وَاجْعَلُوا قَصْدَكُمْ إِلَيْنَا بِالْمُودَّةِ عَلَى السُّنَّةِ الْوَاضِحَةِ فَقَدْ نَصَحْتُ لَكُمْ وَاللَّهُ شَاهِدٌ عَلَيَّ وَعَلَى كُمْ وَلَوْلَا مَا عِنْدَنَا مِنْ مَحَبَّةٍ صَلَاحِكُمْ وَرَحْمَتِكُمْ وَالْإِشْفَاقَ عَلَيْكُمْ لَكُنَّا عَنْ مَخَاطِبَتِكُمْ فِي شُغْلٍ مِمَّا قَدْ امْتَحَنَّا مِنْ مَنَازِعَةِ الظَّالِمِ الْعَتَلِ الضَّالِّ الْمُتَابِعِ فِي غِيَةِ الْمُضَادِّ لِرَبِّهِ الْمَدَّعِي مَا لَيْسَ لَهُ الْجَاهِدُ حَقٌّ مِنْ افْتِرَاضِ اللَّهِ طَاعَتَهُ الظَّالِمِ الْغَاصِبِ.

وَفِي ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَسْوَةٌ حَسَنَةٌ وَسِيرَةٌ الْجَاهِلِ رِدَاءَةٌ عَمَلُهُ وَسَيَعْلَمُ الْكَافِرُ لِمَنْ عَقِبِي الدَّارَ، عَصَمْنَا اللَّهُ وَإِيَّاكُمْ مِنَ الْمَهَالِكِ وَالْأَسْوَاءِ، وَالْآفَاتِ وَالْعَاهَاتِ كُلِّهَا بِرَحْمَتِهِ فَإِنَّهُ وَلِيُّ ذَلِكَ، وَالْقَادِرُ عَلَى مَا يَشَاءُ وَكَانَ لَنَا وَلَكُمْ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَالسَّلَامَ عَلَى جَمِيعِ الْأَوْصِيَاءِ وَالْأَوْلِيَاءِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا».

حاصل مضمون این کلام بلاغت انجام و اعجاز نظام این است که: خدای تعالی ما و شما را از فتنه‌ها به سلامت نگه دارد، و به ما و شما روح یقین کرامت فرماید، و ما و شما را از بدی عاقبت امان بدهد. بدرستی که خبر شک نمودن جماعتی از شما در خصوص دین و خبر شک کردن و متحیر ماندن ایشان در خصوص امام و اولیای امور خودشان، به من رسید، پس این خبر ما را اندوهگین و غمگین نمود در خصوص ما، و ما را بد حال نمود در خصوص شما نه در خصوص ما، زیرا که خدا با ما است و ما را احتیاج به دیگران نیست و حق با ما است. پس ما را وحشت نمی‌اندازد کسی که از اطاعت ما

پاپس می‌گذارد، و ما تربیت یافته و برگزیده‌ خداییم، و خلاق بعد از آن تربیت یافته و برگزیده‌ مانند.

ای مردم! چه شده است بر شما که در شک می‌گردید، و در حیرت از حال خویش برمی‌گردید! آیا نشنیده‌اید قول خدای عزّ و جلّ را که: ای آنان که ایمان آورده‌اید! اطاعت نمایید به خدا و رسول او و به صاحبان امر که از شما اند، آیا ندانسته‌اید آن چیزی را که اخبار در خصوص آنها وارد گشته و آنها پاره‌ای حادثه‌هاست که بلاهای گذشته و آینده رو خواهد داد! آیا ندانسته‌اید که خدای تعالی از عصر آدم ﷺ تا ظاهر شدن امام گذشته، یعنی: امام حسن عسکری ﷺ برای شماها چگونه ملجاها و پناهها قرار داده که به آنها پناه می‌برید و نشانه‌های، یعنی: امامان و پیشوایان تعیین نموده که به سبب ایشان هدایت می‌یابید. هر وقتی که نشانه‌ای، یعنی: امامی و پیشوایی از ایشان پنهان شده و رحلت نموده نشانه دیگر - یعنی: امام دیگر - ظاهر گشته و هر وقتی که ستاره از ایشان غروب کرده ستاره‌ای دیگر طلوع نموده؛ وقتی که خدای تعالی پدرم امام حسن عسکری ﷺ را بسوی خود برد، گمان نمودید که خدا دین خود را باطل گردانیده و توجه خود را از مخلوقاتش بریده، نه چنین است که خیال کرده‌اید. اینچنین چیز هرگز واقع نشده تا قیام قیامت و تا آشکار شدن امر خدا در حالتی که منافقان آن را ناخوش می‌دارند، و هم واقع نخواهد شد، یعنی: بی‌امام نمانده‌اند و نخواهند ماند.

و امام گذشته - یعنی: امام حسن عسکری ﷺ - وفات نمود در حالتی که نیکبخت بود و خلاق بر او تأسف می‌خوردند، و در طریقه پدران گرامش طابق النعل بالنعل وفات یافت و وصیت علم و خلف او و کسی که قائم مقام اوست در میان ماست، و در سر مقام و رتبه و مسند او با ما کسی نزاع نمی‌کند مگر ظالم گنه‌کار و آن را در نزد ما ادعا نمی‌نماید مگر منکری که کافر است. و اگر این نباشد که امر خدا مغلوب می‌شود و سر او ظاهر و آشکار می‌گردد، هر آینه از حق ما چیزی برای شما ظاهر می‌باشد که عقلهای شما به سبب آن روشن و شگهای شما زایل می‌گردد، ولیکن هر چه خدا خواست واقع

شد و مر هر امر را در نزد خدا مکتوبی هست، یعنی: همه چیز در لوح محفوظ نوشته شده.

پس طریق تقوای الهی را پیش گیرید و بر ما تسلیم شوید و امر را به ما رجوع کنید. پس باید همه چیز بر ما رجوع شود، و همه چیز باید از ما صادر گردد و به آشکار ساختن چیزی که از شما پنهان و پوشیده متّید شوید، و از جانب دست راست میل نکنید، و به سمت دست چپ عدول منمایید، یعنی: از حدّ اعتدال و طریقۀ مستقیمه تجاوز نکنید و منحرف مشوید. و نیت‌های خود را به طریقۀ و راهی که واضح و آشکار است با دوستی بسوی ما برگردانید، پس من بشما نصیحت کردم و خدای تعالی در باره من و شما تدهد است. و اگر صلاح شما را نمی‌خواستیم و بر شما رحم نمی‌کردیم و از هلاک شما نمی‌توسیدیم، هر آینه گفتن صلاح شما را در کنار گذاشته، مشغول می‌شدیم به نزاع کردن با ستمکاری که اکول و بی‌خیر و جفاکار و گمراه و در گمراهی ظهور کننده، و با خدای خود مخالفت نماینده و ادّعا کننده است امری را که بر آن سزاوار نیست، و انکار کننده است حقّ کسی را که خدا اطاعت او را بر خلائق واجب گردانیده و ستمکار و غضب کننده است.

و در من است شیوه رسول خدا ﷺ و مرا و راست پیروی شدن نیکو بر آن شیوه، و جاهلان و نادانان بعد از این جزای عمل‌های خود را خواهند دید، و کافران بعد از این خواهند دانست که عاقبت دار دنیا برای کیست. خدای تعالی ما و شما را به سبب رحمت خویش از همه مهلکه‌ها و بدیها و آفات و عاهات نگه بدارد. زیرا که محافظت نمودن از اینها در دست اوست، و اوست قادر و توانا بر هر چیز که می‌خواهد، و او صاحب و نگهدار ما و شماست، و سلام و رحمت خدا و برکتهای او بر همه اوصیا و اولیا و مؤمنان باد و خدای تعالی رحمت و سلام بفرستد بر محمد ﷺ که پیغمبر اوست و بر آل او. (۱)

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از جماعتی، ایشان از تلعبری، او از احمد بن علی رازی، او از حسین بن محمد قمی، او از محمد بن علی بن زبیران طلحی آبی، او از علی بن محمد بن عبد نیشابوری، او از علی بن ابراهیم رازی، روایت نموده، او گفته که: در مدینه سلام - یعنی: بغداد - شیخ موثق ابی عمر عامری رحمه الله به من خبر داد گنت: ابی غانم و جماعتی از شیعه با هم تشاجر و گفتگو نمودند، تا آخر خبر چنانکه گذشت نقل نموده. (۱)

**مؤلف گوید که:** مراد آن حضرت از ستمکار و اکول و بی خیر و جفاکار جعفر کذاب است، و احتمال می رود که مراد از آن خلیفه آن زمان باشد.

در کتاب «احتجاج» از محمد بن یعقوب کلینی، او از اسحاق بن یعقوب روایت نموده، او گفته که: از محمد بن عثمان عمری (رض) خواش نمودم که برساند به خدمت آن حضرت برای من مکتوبی را که در آن پاره مسائل که بر من مشکل شده بود پرسیده بودم. پس در جواب آن توقیعی به خط مبارک آقای ما صاحب الزمان علیه السلام بدین نهج درآمد:

«أما ما سئلت عنه ارشدك الله وثبتك من امر المنكرين لي من اهل بيتنا وبني عمنا فاعلم انه ليس بين الله عزوجل وبين احد قرابة، من انكرني فليس مني وسبيله سبيل ابن نوح، واما سبيل عمي جعفر وولده فسبيل اخوة يوسف عليه السلام واما الفقاع فشربه حرام ولا بأس بالشباب، واما اموالكم فما نقبلها الا لتطهروا فمن شاء فليصل ومن شاء فليقطع فما آتانا الله خير مما آتاكم.

واما ظهور الفرغ فانه الى الله وكذب الوقاتون.

واما قول من زعم ان الحسين عليه السلام لم يقتل فكفر وتكذيب وضلال.

واما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواة حديثنا فانهم حجتي عليكم وانا

حجة الله على هم.

۱ - غیبت شیخ طوسی، ص ۲۸۵، ج ۲، ۲۵۴، بعض توقیعات.

وَأَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عَثَانَ الْعُمَرِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَعَنْ أَبِيهِ مِنْ قَبْلِ فَانَّهُ ثَقِيٌّ وَكِتَابُهُ كِتَابِي.  
 وَأَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارِ الْأَهْوَازِيِّ فَيُصَلِّحُ اللَّهُ قَلْبَهُ وَيُزِيلُ عَنْهُ شَكَّهُ.  
 وَأَمَّا مَا وَصَلْتَنَا بِهِ فَلَا قَبُولَ عِنْدَنَا إِلَّا لِمَا طَابَ وَطَهَرَ، وَثَمَنُ الْمَغْنِيَةِ حَرَامٌ.  
 وَأَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ شَاذَانَ بْنِ نَعِيمٍ فَانَّهُ رَجُلٌ مِنْ شِيعَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.  
 وَأَمَّا أَبُو الْخَطَّابِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي زَيْنَبِ الْأَجْدَعِ فَانَّهُ مَلْعُونٌ وَأَصْحَابُهُ مَلْعُونُونَ فَلَا تَجَالِسُ أَهْلَ مَقَالَتِهِمْ فَانِّي مِنْهُمْ بَرِيءٌ وَأَبَائِي عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْهُمْ بَرَاءٌ.  
 وَأَمَّا الْمُتَلَبِّسُونَ بِأَمْوَالِنَا فَمَنْ اسْتَحَلَّ شَيْئًا مِنْهَا فَأَكَلَهُ فَانَّمَا يَأْكُلُ النَّيْرَانَ.  
 وَأَمَّا الْخُمْسُ فَقَدْ أُبِيحَ لِشِيعَتِنَا وَجَعَلُوا مِنْهُ فِي حَلٍّ إِلَى وَقْتِ ظَهْرِ أَمْرِنَا لِطَيْبِ  
 وَوَلَادَتِهِمْ وَلَا تَخْبَثُوا.

وَأَمَّا نِدَامَةُ قَوْمٍ شَكَّوْا فِي دِينِ اللَّهِ عَلَى مَا وَصَلُونَا بِهِ فَقَدْ أَقْلَنَّا مِنْ اسْتِقَالٍ وَلَا حَاجَةَ  
 لَنَا إِلَى صَلَاةِ الشَّاكِّينَ.

وَأَمَّا عَلَّةٌ مَا وَقَعَ مِنَ الْغَيْبَةِ فَانَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا  
 عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبَدِّلَكُمْ تَسْؤُوكُمْ ﴾<sup>(۱)</sup> انَّهُ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنْ آبَائِي إِلَّا وَقَدْ وَقَعَتْ فِي عُنُقِهِ  
 بَيْعَةٌ لَطَاغِيَةٌ زَمَانُهُ وَإِنِّي أَخْرَجْتُ حِينَ أَخْرَجْتُ وَلَا بَيْعَةَ لِأَحَدٍ مِنَ الطَّوَاعِغِ فِي عُنُقِي.  
 وَأَمَّا وَجْهُ الْإِنْتِفَاعِ فِي غَيْبَتِي فَكَالْإِنْتِفَاعِ بِالشَّمْسِ إِذَا غِيَّبَهَا مِنَ الْأَبِّ صَارَ السَّحَابُ  
 وَإِنِّي لِأَمَانَ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانَ لِأَهْلِ السَّمَاءِ فَاعْلَمُوا أَبْوَابَ السُّؤَالِ عَمَّا  
 لَا يَعْنِيكُمْ وَلَا تَتَكَلَّفُوا عِلْمَ مَا قَدْ كَفَيْتُمْ وَكَثُرُوا الدَّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ فَانَّ ذَلِكَ  
 فَرَجُكُمْ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا إِسْحَاقُ بْنُ يَعْقُوبَ وَعَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى».

حاصل مضامین فقرات بلاغت آیات این است که خداوند گردکار تو را به راه راست  
 هدایت کند و در آن ثابت قدم گرداند آنچه که در خصوص آنان که از اهل بیت ما و عمو  
 زادگان من مرا انکار کرده‌اند پرسیده‌ای. پس بدان که در میان خدای عزوجل و احدی

قربان و خویشی نیست، هرکسی مرا انکار نماید از من نیست و طریقه‌اش طریقه پسر نوح است. و اما طریقه و شیوه عمّم جعفر و پسرش در باره من، پس مانند طریقه برادران یوسف علیه السلام است. و اما فتاع پس خوردنش حرام است و پاک نیست، در خوردن شلما ب. و اما اموال شما که به ما می دهید مانند خمس و زکوة و غیر آن پس ما قبول نمی کنیم مگر برای اینکه شما از آرایش حرام، پاک شوید. پس هر که بخواهد آن مال را به ما برساند آنچه که خدا به ماها داده بهتر است از آن که به شما داده.

و اما ظهور فرج پس با خداست، تعیین وقت کنندگان برای آن دروغگویانند. و اما قول کسانی که گمان نموده اند که امام حسین علیه السلام شهید نشده پس کفر و تکذیب و گمراهیست.

و اما قضایایی که به مرافعه و محاکمه محتاج است پس در خصوص آنها به روایان احادیث ما رجوع کنید، زیرا که ایشان حجّت منند بر شما و من حجّت خدایم بر ایشان. و اما محمد بن عثمان عمری، خدا از وی و از پدرش که پیشتر گذشت، خوشنود باشد. پس او ثقة من است مکتوب وی مکتوب من است.

و اما محمد بن علی بن مهزیار اهوازی پس خدای تعالی قلب او را بعد از این اصلاح خواهد کرد و شکهای او را زایل خواهد نمود. و آن مالی که به ما فرستاده ای ما قبول نمی کنیم مگر مالی را که پاک و پاکیزه است، و این مال ثمن کنیز مغنیه است و آن حرام است.

و اما محمد بن شاذان بن نعیم پس او مردیست از شیعه ما اهل بیت. و اما ابو الخطاب محمد بن ابی زینب اجدع پس او و اصحابش ملعونند، پس به آنان که به ایشان معتقداند، مجالست مکن زیرا که من و پدرانم علیهم السلام از ایشان بیزاریم. و اما آنان که اموال ما را می گیرند، پس هر که از ایشان چیزی را از مال ما حلال بداند و بخورد، هر آینه به منزله این است که آتش خورده.

و اما خمس پس برای شیعیان ما مباح است و آن به ایشان تا وقت ظهور امر ما حلال شده تا اینکه ولادتشان پاکیزه گردد و اولاد شبه نشوند، و اما پشیمان شدن قومی که

در خصوص دین خدا شک کرده‌اند از فرستادن آن اموال به ما. پس هر که بخواهد که از ما داده خود را پس گیرد ما هم می‌دهیم، ما را به عطای شگاکان احتیاج نیست.

و اما علت و سبب غیبت ما پس از اینگونه چیزها مپرسید، زیرا که خدای تعالی می‌فرماید که: ای آنان که ایمان آورده‌اید! از پاره‌ای چیزها می‌پرسید زیرا که اگر آنها به شما اظهار شود، شما را مهموم و بد حال می‌کند. سببش این است که هیچ یک از پدران من نشد مگر این که بیعت سلطان زمانش که از اهل طغیان بوده در گردن او واقع شد، و من خروج می‌کنم در حالتی که مرا احدی را از ستمکاران بیعتی در گردن من نمی‌باشد.

و اما طریق منتفع شدن از من در ایام غیبتم، پس مانند منتفع شدن است به آفتاب در وقتی که ابر روی آن را پوشانیده باشد. و بدرستی که من امان زمینم چنانکه ستارگان امان اهل آسمانند، پس ببینید در سؤال را از پاره چیزها که به شما ضرور نیست و بکار شما بر نمی‌آید، و خود را به مشقت می‌اندازید در دانستن پاره‌ای چیزها که از دانستن آنها معاف شده‌اید. دعا را در خصوص تعجیل فرج بسیار کنید زیرا که فرج شما در این است. یا اسحق بن یعقوب! سلام باد بر تو و بر آنان که تابع طریقه هدایت شده‌اند.<sup>(۱)</sup>

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از جماعتی، ایشان از ابن قولویه و ابی غالب زراری و غیر ایشان، ایشان از کلینی، او از اسحاق بن یعقوب، مثل آن را روایت کرده.<sup>(۲)</sup>

شیخ طبرسی در کتاب «احتجاج» از ابی الحسین محمد بن جعفر اسدی روایت کرده، او گفته که: در مکتوبی که از شیخ ابی جعفر محمد بن عثمان عمری (قدس الله روحه) در خصوص جواب مسائلی که به خدمت صاحب الزمان (عج) فرستاده بودم به من رسید این فقرات بود:

«أما ما سئلت عنه من الصلوة عند طلوع الشمس وعند غروبها فلا إن كان كما يقولون إن الشمس تطلع من بين قرني شيطان وتغرب بين قرني شيطان فما ارغم انف

۱- احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۵۴۲، ح ۳۴۴.

۲- غیبت شیخ طوسی، ص ۲۹۰، ح ۲۴۷، التوقیعات الواردة.

شيطان بشيء مثل الصلوة فصلها وارغم انف شيطان.

واما ما سئلت عنه من امر الوقف على ناحيتنا وما يجعل لنا ثم يحتاج اليه صاحبه فكل ما لم يسلم فصاحبه فيه بالخيار وكل ما سلم فلا خيار لصاحبه فيه احتاج او لم يحتج، افتقر اليه او استغنى عنه.

واما ما سئلت عنه من امر من يستحل ما في يده من اموالنا او يتصرف فيه تصرفه في ماله من غير امرنا فمن فعل ذلك فهو ملعون ونحن خصاؤه يوم القيمة وقد قال النبي ﷺ: المستحل من عترتي ما حرم الله ملعون على لساني ولسان كل نبي مجاب، فمن ظلمنا كان في جملة الظالمين لنا وكانت لعنة الله عليه لقوله عز وجل الا لعنة الله على الظالمين.

واما ما سئلت عنه من امر المولود الذي نبتت قلفته بعدما يختن هل يختن مرة اخرى فانه يجب ان تقطع قلفته فان الارض تضج الى الله عز وجل من بول الاغلف اربعين صباحاً.

واما ما سئلت عنه من امر المصلي والنار والصورة والسراج بين يديه هل تجوز صلوته فان الناس اختلفوا في ذلك قبلك فانه جازي لمن لم يكن من اولاد عبدة الاوثان والنيران. يصلي والصورة والسراج بين يديه ولا يجوز ذلك لمن كان من اولاد عبدة الاوثان والنيران.

واما ما سئلت عنه من امر الضياع التي لناحيتنا هل يجوز القيام بعمارتهما واداء الخراج منها وصرف ما يفضل من دخلها الى الناحية احتساباً للاجر وتقرباً اليكم فلا يحل لاحد ان يتصرف في مال غيره بغير اذنه فكيف يحل ذلك في مالنا. من فعل شيئاً من ذلك بغير امرنا فقد استحل منا ما حرم عليه، ومن اكل من اموالنا شيئاً فانما يأكل في بطنه ناراً وسيصلى سعيراً.

واما ما سألت عنه من امر الرجل الذي يجعل لناحيتنا ضيعةً ويسلمها من قيم يقوم بها ويعمرها ويؤدي من دخلها خراجها ومؤنتها ويجعل ما يبقى من الدخل لناحيتنا



فان ذلك جائز لمن جعله صاحب الضیعة قیماً علیها انما لا يجوز ذلك لغيره.

واما ما سئلت عنه من الثمار من اموالنا یمرّ به المارّ فیتناول منه ویاكل هل یحلّ له ذلك فانه یحلّ له اكله ویحرم علیه حمله».

حاصل مضامین فقرات این مکتوب شریف و توقیع منیف این است که: آنچه پرسیده بودی که: آیا نماز کردن در وقت طلوع آفتاب و غروب آن چه حکم دارد، پس اگر چنان است که می‌گویند که: آفتاب از مابین دو شاخ سر شیطان طلوع و غروب می‌نماید، پس بینی شیطان به هیچ چیز مانند نماز به خاک مالیده نشده، پس در آن دو وقت نماز بکن و بینی شیطان را به خاک بمال.

و اما آنچه که پرسیده بودی که: ملکی بر ناحیه ما وقف می‌شود و چیزی برای ما قرار داده می‌گردد بعد از آن صاحبش به آن محتاج می‌شود، آیا تصرّف او در آن چه صورت دارد؟ جواب: هر چه وقف شده و هنوز به دست و کیل و قیّم تسلیم نشده، صاحبش در خصوص امضاء و بر هم زدن آن مخیر است؛ و هر چه که تسلیم شده، برای صاحبش اختیار نیست، خواه محتاج باشد و خواه بی احتیاج.

پرسیده بودی که: آیا چگونه است حال آنان که حلال می‌دانند اموال ما را که در دست ایشان است، و بی‌اذن ما تصرّف می‌کنند در آنها مانند تصرّفشان در اموال خودشان. جواب: هر چه که این چنین کار را بکنند، ملعون است، و ما در روز قیامت خصم اویم چنانکه رسول خدا ﷺ فرموده که: از عترت من هر کس حلال بداند چیزی را که خدا حرام کرده، هر آینه او به زبان من و به زبان هر پیغمبر که مستجاب الدعوه است ملعون است. پس هر که به ما ستم کند، هر آینه در جریده کسانی می‌باشد که در حق ما ستم کرده‌اند. پس لعنت خدا بر ستمکاران باد.

پرسیده بودی که: بچه را ختنه کرده‌اند باز غلفه‌اش روئیده، و آن پوستی است در دور حشفه، آیا بار دیگر ختنه کردن او لازم است؟ جواب: واجب است بریدن غلفه‌اش، زیرا که زمین تا چهل صباح از بول کردن کسی که غلفه‌اش، حشفه‌اش را پوشیده، به درگاه الهی ناله و شکایت می‌کند.

پرسیده بودی که: شخصی نماز می‌گذارد و در پیش رویش تصویر و چراغ هست، آیا نمازش در این صورت جایز است زیرا که خلاق پیشتر از تو در این خصوص اختلاف کرده‌اند؟ جواب: این جایز است برای کسی که از اولاد بت پرستان و آتش پرستان نیست. پس او را جایز است اینکه نماز بگذارد و تصویر و چراغ در پیش رویش باشد. و این جایز نیست برای کسی که از اولاد بت پرستان و آتش پرستان است.

و پرسیده بودی که: اراضی زراعت که برای ناحیه ما وقف شده، آیا به نیت چشم داشت ثواب و تترّب جستن در نزد شما جایز است کشت و زرع نمودن در آن و وضع اخراجات آن از مداخلش و صرف ما بقی به ناحیه؟ جواب: هر هیچ کس را حلال نیست اینکه در مال دیگری بی‌اذن وی تصرف نماید. پس چگونه جایز می‌شود این چنین تصرف نمودن در اموال ما. هر کس بی‌اذن ما چنین کند، هر آینه حلال دانسته چیزی را که بر او حرام گردانیده شده، و هر که چیزی از ما مال بخورد، هر آینه به منزله این است که آتش در شکمش گذاشته و بعد از این داخل جهنم خواهد شد.

سؤال نموده بودی که: مردی زمینی به ناحیه ما وقف می‌کند و به دست و کیلی و قیمی می‌سپارد، او به امر آن مباشر می‌شود و آن را آباد می‌نماید و اخراجات، و مصارف آن را از مداخلش برمی‌دارد و بقیه مداخل را به ناحیه ما صرف می‌کند. جواب: این چنین عمل هر کسی را جایز است که صاحب زمین او را در سر آن قیم قرار داده باشد، و غیر از او را جایز نیست.

پرسیده بودی که: راه‌گذر آینده و رونده از باغ و بوستان ما می‌افتد و از میوه آن می‌خورند، آیا این او را حلال است؟ جواب: خوردنش حلال و برداشتنش حرام است.<sup>(۱)</sup>

در کتاب «کمال الدین» از محمد بن احمد شیبانی، او از علی بن احمد بن محمد دقاق و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام و علی بن عبدالله و راق، ایشان از محمد بن

جعفر اسدی، مثل این را روایت نمود.<sup>(۱)</sup>

در کتاب مذکور، از ابو جعفر محمد بن محمد خزاعی (رض) روایت کرده، او گفته که: خبر داد به ما ابو علی بن ابی‌الحسین اسدی، از پدرش، او گفته: از شیخ ابو جعفر محمد بن عثمان عمیری (قدس روحه) بی‌آنکه سؤال نمایم توقیعی به من رسید:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ عَلَى مَنْ اسْتَحَلَ مِنْ أَمْوَالِنَا دَرَهَمًا.»

یعنی: لعنت خدا و همه ملائکه و بنی آدم بر کسی باد که از اموال ما یک درهم حلال بداند.

ابو‌الحسین اسدی گوید که: به خاطر من چنین خطور نمود که این حکم در حق کسی است که یک درهم از مال ناحیه حلال بداند، نه در حق کسی است که از آن بخورد ولیکن حلال نداند و در پیش خود گفتم که: این حکم در حق هر آن کسی که مطلق حرام را حلال بداند جاری است، خواه مال امام علیه السلام و خواه غیر آن، اختصاص ندارد به کسی که مال امام علیه السلام را حلال می‌داند، پس بنابراین امر حجّت را بر دیگران چه فضیلت و زیادتى می‌باشد. پس سوگند یاد می‌کنم به آن خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را با راستی برای بشارت بسوی خلائق فرستاده، هر آینه بعد از آن به آن توقیع دوباره نگاه کردم ناگاه دیدم که توقیع گردیده به همان نهج شده که در دل من بود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ عَلَى مَنْ أَكَلَ مِنْ مَالِنَا دَرَهَمًا حَرَامًا.»

یعنی: لعنت خدا و همه ملائکه و خلائق بر کسی باد که از مال ما یک درهم به وجه حرام بخورد.

ابو جعفر محمد بن محمد خزاعی (رض) گفته که: ابو علی بن ابی‌الحسین اسدی این توقیع را در آورد به ما نشان داد حتی به آن نگاه کردیم و آن را خواندیم.<sup>(۲)</sup>

۱. کمال‌الدین، ج ۲، ص ۵۲۰، ح ۴۹، باب ۴۵، ذکر التوقیعات.

۲. مدرک پیشین، ص ۵۲۲، ح ۵۱.

در کتاب «احتجاج» از ابی الحسین اسدی مثل این را نقل نموده.<sup>(۱)</sup>  
 در کتاب «کمال الدین» از مظفر علوی، او از ابن عیاشی و حیدر بن محمد، ایشان از  
 عیاشی، او از آدم بن محمد بلخی، او از علی بن حسین دقاق و ابراهیم بن محمد،  
 ایشان از علی بن عاصم کوفی روایت کرده، او گفته که: در میان توقیعات صاحب  
 الزمان (عجل الله تعالی فرجه) این فقره درآمد:

«ملعون ملعون من سمّاني في محفل من الناس.»

یعنی: ملعون است کسی که نام مرا در مجلس مردم می برد.<sup>(۲)</sup>

در کتاب مذکور، از محمد بن ابراهیم بن اسحاق روایت کرده، او گفته که: از ابو علی  
 محمد بن همام شنیدم می گفت که: توقیعی بیرون آمد به خطی که من آن را می شناختم.  
 «من سمّاني في مجمع من الناس باسمي فعليه لعنة الله.»

یعنی: هر که در مجمع و مجلس خلایق، نام مرا ببرد، لعن خدا بر او باد. بعد از آن  
 گفته که به خدمت آن حضرت نوشتم که: ظهور فرج کی خواهد شد؟ پس در توقیع  
 جواب چنین آمد: «کذب الوقّاتون» یعنی: وقت قرار دهندگان دروغ گفته.<sup>(۳)</sup>

در کتاب مذکور، از پدرش و ابن ولید، ایشان از حمیری، او از محمد بن صالح  
 همدانی روایت کرده، او گفته که: به خدمت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه)  
 نوشتم که: اهل و عیالم بر من آزار و اذیت می کنند و بر من سرزنش می کنند با حدیثی که  
 از پدرانت علیه السلام روایت شده که ایشان فرموده اند: «قوامنا و خدامنا شرار خلق الله»  
 یعنی: وکلاء و خدمه ما بدترین خلق خدایند.

آن حضرت در جواب نوشت: «ویحکم اما قراتم قول الله عزوجل: ﴿وَجَعَلْنَا  
 بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً﴾<sup>(۴)</sup> ونحن والله القرى التي بارك الله

۱- احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۳۰۰.

۲- کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۲، باب ۴۵، ج ۱.

۳- مدرک پیشین، ص ۴۸۳، ج ۳.

۴- سوره سبأ: آیه ۱۸.

## فیها وانتم القرى الظاهرة.»

یعنی: خیر باد شما را! آیا نخوانده‌اید قول خدای عزّوجلّ را که: گردانیدیم در میان خلائق و میان قریه‌هایی که آنها را مبارک نموده‌ایم، پاره‌ای قریه‌های آشکار و واسطه قرار دادیم، به خدا سوگند یاد می‌کنم هر آینه ماییم آن قریه‌ها که خدا به آنها برکت داده، شما باید آن قریه‌های آشکار که در میان ما و خلائق واسطه‌اید.<sup>(۱)</sup>

عبدالله بن جعفر گفته که: علی بن محمد کلینی از محمد بن صالح، او از صاحب الزّمان (عجل الله تعالی فرجه) این حدیث را به من خبر داد.

در کتاب مذکور، از ابن ولید، او از سعد، او از علان، او از محمد بن جبرئیل، او از ابراهیم و محمد پسران فرج، ایشان از محمد بن ابراهیم بن مهزیار روایت کرده، او گفته که: به عراق وارد شدم در حالتی که شک داشتم در این که آیا امام حسن عسکری علیه السلام را خلف باقی ماند یا نه؟ و در این باب تفحص جستجو می‌کردم. ناگاه توقیعی به من رسید بدین نهج:

«قل للمهزیار قد فهمنا ما حکيته من موالینا بناحیتکم فقل لهم اما سمعتم قول الله عزّوجلّ يقول: ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ﴾<sup>(۲)</sup> هل امرٌ إلا بما هو كائنٌ الى يوم القيامة او لم تروا ان الله عزّوجلّ جعل لهم معاقل یاوون اليها واعلاماً مهتدون بها من لدن آدم الى ان ظهر الماضي صلوة الله عليه كلما علم غاب بدا علم واذا اقل نجم طلع نجم فلما قبضه الله عزّوجلّ اليه ظنتم ان الله قد قطع السبب بينه وبين خلقه كلاً ما كان ذلك و لا يكون حتى تقوم الساعة ويظهر امر الله وهم كارهون.

یا محمد بن ابراهیم! لا یدخلک الشکّ فیما قدمت له فانّ الله لا یخلی الأرض من حجّة الیس قال لك ابوك قبل وفاته احضر الساعة من یعیّر هذه الدنانیر التي عندي فلما أبطأ

۱- کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۳، ح ۲.

۲- سوره نساء: آیه ۵۹.

ذلك عليه، وخاف الشيخ على نفسه الواحا قال لك: عيرها على نفسك واخرج اليك كيساً كبيراً وعندك بالحضرة ثلاثة اكياسٍ وصرّةٌ فيها دنانيرٌ مختلفة النّقد فعيرتها وختم الشيخ عليها بخاتمه وقال لك: اختم مع خاتمي فان اعش فانا احقُّ بها وان امت فاتق الله في نفسك اولاً ثمّ فيّ فخلصني وكن عند ظني بك.

اخرج رحمك الله الدّنانير التي استفضلتها من بين النّقدين من حسابنا وهي بضعة عشر ديناراً واستردّ من قبلك فانّ الزّمان اصعب ما كان وحسبنا الله ونعم الوكيل».

یعنی: بگو به محمد بن ابراهیم بن مهزیار که: ما فهمیدیم آنچه را که نقل کردی از دوستان ما که در مملکت شما اند. بگو به ایشان که: آیا نشنیده‌اید قول خدای عزّ و جلّ را که می‌فرماید: ای آنان که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید به خدا و رسول او و به صاحبان امر که از شما اند و هیچ امر و حکم نیست مگر در خصوص چیزهایی که تا روز قیامت شدنی است. آیا ندانسته‌اید که خدای تعالی از عهد آدم علیه السلام تا وقت ظهور امامت امام گذشته، یعنی: امام حسن عسکری علیه السلام برای خلائق ملجا و پناه قرار داده که به ایشان پناه می‌برند، و نشانه‌ها تعیین فرموده که بسبب آنها هدایت می‌یابند. هر وقت که نشانه‌ای از آن نشانه‌ای پنهان شد، نشانه دیگر آشکار گردید، و هر وقت که ستاره‌ای از ایشان غروب کرد، ستاره دیگر طلوع نمود پس وقتی که خدای عزّ و جلّ امام حسن عسکری علیه السلام را بسوی خود برد گمان نمودید که خداوند کردگار، واسطه را در میان خود و مخلوقاتش قطع نمود، نه چنین است که گمان نموده‌اید. چنین چیز هرگز نشده و نخواهد شد تا وقتی که قیامت برپا شود و امر خدا آشکار گردد در حالتی که منافقان و کافران آن را ناخوش می‌دارند.

ای محمد بن ابراهیم! شک مکن در خصوص امری که برای آن آمده‌ای، یعنی: در وجود خلف امام حسن عسکری علیه السلام شک مکن که خدای تعالی روی زمین را از حجت خالی نمی‌گذارد. و آیا پدرت در وفاتش به تو نگفت که: الحال حاضر کن کسی را که این اشرفیها را که در نزد من است بسنجد. چون بجا آوردن این امر دیر کشید و از وفاتش

ترسید به تو گفت که: اینها را تو وزن کن. آنگاه کیسه بزرگی بیرون آورد به تو داد و سه کیسه و یک همبان هم در نزد تو بود و در آنها اشرفیهای مختلف بود. پس تو آنها را وزن نمودی و پدرت با مهر خویش آن کیسه‌ها را مهر کرده و به تو گفت که: تو هم مهر خود را به پهلوی مهر من بزن. اگر زنده ماندم خود به آنها اولی هستم، و اگر بمیرم پس تو اولی در حق خود، بعد از آن در حق من طریق تقوای خدا را پیش گیر و مرا از آنها خلاص کن، یعنی: آنها را به امام علیه السلام برسان و گردن مرا از قید آنها رها کن، و چنان که به همان نهج به تو گمان نموده‌ام.

بعد از آن، آن حضرت به محمد خطاب نموده می‌فرماید که: خدا به تو رحمت کند، آن اشرفیها را که از دو نقد سوا کرده‌ای که از ده بیشتر و از بیست کمتر است، از حساب ما بیرون کن و به آنان که در نزد تو اند رد و تسلیم نمای، زیرا که روزگار سرکش و کجمدارتر است، یعنی: نگذاشتن آن رسانیدنش به من در این روزگار بد رفتار، دشوارتر است، و خدای تعالی به ما کافوست و چه خوب و کیل.<sup>(۱)</sup>

در کتاب «کمال الدین» مذکور ساخته که حسین بن اسماعیل کندی گفته که: جعفر بن حمدان عریضه‌ای به خدمت صاحب الامر علیه السلام در خصوص پاره‌ای مسائل نوشت، جواب درآمد. آن مسائل این است که: زنی را به حباله عقد در آوردم و به وی شرط نمودم که از او بچه نخواهم و خود او را در خانه‌ام ننشانم. چون مدتی از این گذشت کنیز به من گفت که: آبستن شده‌ام. گفتم که: این چه گونه است و نمی‌دانم که از تو بچه خواهش نموده‌ام، یعنی: شک دارم در اینکه بچه از من باشد. بعد از آن از نزد کنیز مدتی غایب شدم، بعد از آن برگشتم. ناگاه دیدم پسری زاییده، پس آن پسر را انکار نکردم و از کنیز مسکن و نفقه را نبریدم و مزرعه‌ای دارم آن را پیش از آن که این زن را عقد کنم، هم داخل وصایای خود و هم بر سایر اولادم وقف نموده بودم به شرطی که کم و زیاد کردن در آن در مدت عمرم با من باشد، و حالا این زن این پسر را زایید و او را در وقف مذکور

شریک نکرده‌ام لیکن و صیّت نمودم که اگر مرا مرگ دریابد، به آن پسر مادامی که صغیر است نفقه و کسوه داده شود، وقتی که بزرگ گردید یک بار دویست اشرفی به او داده شود، بعد از دادن این مبلغ برای او و برای اولاد او در آن مزرعه موقوفه، حصّه‌ای نباشد. پس خدا تو را عزیز گرداند، رأی تو در خصوص این عمل که کرده‌ام و در باره این پسر چیست تا به آن عمل نمایم، و برای من در خصوص صحّت و عافیتم و خیر دنیا و آخرتم دعا بکن.

جواب: «أما الرجل الذي استحلّ بالجارية و شرط عليها ان لا يطلب ولدها فسيحان من لا شريك له في قدرته، شرط على الجارية شرط على الله عزّوجلّ هذا ما لا يؤمن ان يكون وحيث عرف في هذا الشكّ وليس يعرف الوقت الذي اتاها فيه فليس ذلك بموجب لبراءة في ولده واما اعطاء لمأتي دينار و اخراجه من الوقف فالمال ماله فعل فيه ما اراد».

یعنی: اما مردی که جاریه را به حبالة عقد در آورده و با وی شرط نموده که بچه‌اش را نخواهد، یعنی: بچه، بچه او نباشد. پس پاک و پاکیزه می دانم از چرکها آن خدایی را که در قدرتش شریک ندارد، این چنین شرط را با زن نمودن در حقیقت با خدا شرط کردن است و این شرط امری است که اطمینان نیست در اینکه آن صحیح واقع شود. اگر در بودن بچه از او شک کند و آن وقت را هم که با زن مقاربت نموده، نمی داند هر آینه این شک باعث آن نمی شود که مرد از بچه‌اش تبری کند. و اما دادن دویست اشرفی و بیرون کردن آن از وقفیت، پس جایز است زیرا که مال مال اوست، هر نوع تصرف که می خواهد در آن می کند.

ابو الحسن گفته که پیش از تولّد بچه، حساب کرده شد، موافق آن حساب بچه متولّد گردید.

بعد از آن گفته که: در نسخه ابی الحسن همدانی این فقره را یافتیم: «اتاني ابقاك الله كتابك الذي انفذته» یعنی: خدا تو را عمر کرامت فرماید.



مکتوبی که فرستاده بودی به من رسید. و این توقیع را حسن بن علی بن ابراهیم از شاری نقل نموده.<sup>(۱)</sup>

**مؤلف گوید که:** قول شیخ صدوق که ابو الحسین، تا آخرش، اشاره است به طریق اجمال به توقیعات دیگر.

در کتاب مذکور، از ابو محمد حسن بن احمد مکتب روایت نموده، او گفته که: ابو علی بن همام این دعا را به من خبر داد و گفت که: شیخ (قدس الله روحه) این دعا را املا و تقریر نمود و امر فرمود که این دعا را بخوانید، و آن دعائی است در خصوص غیبت قائم (عج):

«اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي نَفْسِكَ فَأَنَّكَ أَنْ لَمْ تَعَرَّفَنِي نَفْسِكَ لَمْ أَعْرِفْ رَسُولَكَ اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي رَسُولَكَ فَأَنَّكَ أَنْ لَمْ تَعَرَّفَنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ، اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي حُجَّتَكَ فَأَنَّكَ أَنْ لَمْ تَعَرَّفَنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي.

اللَّهُمَّ لَا تَمْتَنِي مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً وَلَا تَزِغْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي اللَّهُمَّ فَكَمَا هَدَيْتَنِي بَوْلَايَةَ مَنْ فَرَضْتَ طَاعَتَهُ عَلَيَّ مِنْ وِلَاةِ أَمْرِكَ بَعْدَ رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى وَالَيْتَ مَنْ وِلَاةِ أَمْرِكَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَعَلِيًّا وَمُحَمَّدًا وَجَعْفَرًا وَمُوسَى وَعَلِيًّا وَمُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَالْحَسَنَ وَالْحُجَّةَ الْقَائِمَ الْمَهْدِيَّ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ اللَّهُمَّ فَثَبِّتْنِي عَلَى دِينِكَ وَاسْتَعْمَلْنِي بِطَاعَتِكَ وَلِيَّنْ قَلْبِي لَوْلِيٍّ أَمْرِكَ وَعَافِينِي مِمَّا أَمْتَحَنْتَ بِهِ خَلْقَكَ وَثَبِّتْنِي عَلَى طَاعَةِ وَلِيِّ أَمْرِكَ الَّذِي سَتَرْتَهُ عَنْ خَلْقِكَ فَبِإِذْنِكَ غَابَ عَنِ بَرِيَّتِكَ وَأَمْرِكَ يَنْتَظِرُ وَأَنْتَ الْعَالَمُ غَيْرُ مَعْلَمٍ بِالْوَقْتِ الَّذِي فِيهِ صَلَاحُ أَمْرٍ وَلِيِّكَ فِي الْإِذْنِ لَهُ بَاطِهُارَ أَمْرِهِ وَكَشْفِ سِرِّهِ وَصَبْرُنِي عَلَى ذَلِكَ حَتَّى لَا أَحِبُّ تَعْجِيلَ مَا أَخَّرْتَ وَلَا تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ وَلَا أَكْشِفُ عَمَّا سَتَرْتَهُ وَلَا أُبْحَثُ عَمَّا كَتَمْتَهُ وَلَا أَنْزَعُكَ فِي تَدْبِيرِكَ وَلَا أَقُولُ لَمْ وَكَيْفَ وَمَا بَالُ وَلِيِّ أَمْرِ اللَّهِ لَا يَظْهَرُ؟ وَقَدْ أَمْتَلَأْتُ الْأَرْضَ مِنَ الْجُورِ وَأَفْوَضُ أُمُورِي كُلَّهَا إِلَيْكَ اللَّهُمَّ إِنِّي

اسألك ان تريني وليّ أمرك ظاهراً نافذاً لأمرك مع علمي بانّ لك السُّلطان والقدرة و البرهان والحجّة والمشية والارادة والحول والقوّة فافعل ذلك بي وبجميع المؤمنين حتى ننظر الى وليّك ظاهر المقالة واضح الدلالة هادياً من الضلالّة شافياً من الجهالة ابرز يا ربّ مشاهدته وثبّت قواعده واجعلنا ممّن تقرّ عيننا برويته واقمنا بخدمته وتوفّنا على ملّته واحشرنا في زمّرتة.

اللّهمّ اعذه من شرّ جميع ما خلقت وبرات وذرأت وانشات وصورّت و احفظه من بين يديه ومن خلفه وعن يمينه وعن شماله ومن فوقه ومن تحته بحفظك الذي لا يضيع من حفظته به واحفظ فيه رسولك و وصيّ رسولك.

اللّهمّ ومدّ في عمره وزد في اجله واعنه على ما اوليته واسترعيته وزد في كرامتك له فانه الهادي المهديّ القائم المهتدي الظاهر التقيّ الزكيّ الرضيّ المرضي الصابر المجتهد الشكور اللّهمّ ولا تسلبنا اليقين لطول الأمد في غيبته وانق طاع خبره عنا ولا تنسنا ذكره وانتظاره والإيمان به وقوّة اليقين في ظهوره والدُّعاء له والصّلوة عليه حتى لا يقنطنا طول غيبته من ظهوره وقيامه و يكون يقيننا في ذلك كيقيننا في قيام رسول الله ﷺ وما جاء به من وحيك وتنزيلك قوّ قلوبنا على الإيمان به حتى تسلك بنا على يده منهاج الهدى والمحجّة العظمى والطريقة الوسطى وقوّننا على طاعته وثبّتنا على مشايعته واجعلنا في حزبه واعوانه وانصاره والرّاضين بفعله ولا تسلبنا ذلك في حياتنا ولا عند وفاتنا حتى تتوفّانا ونحن على ذلك غير شاكّين ولا ناكثين ولا مرتابين ولا مكذّبين.

اللّهمّ عجلّ فرجه وايدّه بالنّصر وانصر ناصريه واخذل خاذليه ودمدم على من نصب له وكذب به واظهر به الحقّ وامت به الجور واستنّفذ به عبادك المؤمنين من الدّلّ وانعش به البلاد واقتل به جبابرة الكفرة واقصم به رؤوس الضلالّة وذللّ به الجبارين والكافرين وابر به المنافقين والناكثين وجميع المخالفين والملحدّين في مشارق الارض

ومغارها وبحرها وبرها وسهلها وجبلها حتى لا تدع منهم دياراً ولا تبق لهم آثاراً  
وتطهر منهم بلادك.

واشف منهم صدور عبادك وجدد به ما امتحا من دينك واصلح به ما بدّل من  
حكّمك وغير من سنّك حتى يعود دينك به وعلى يده غضاً جديداً صحيحاً لا عوج فيه  
ولا بدعة معه حتى تطفى بعدله نيران الكافرين فانه عبدك الذي استخلصته لنفسك  
وارتضيته لنصرة دينك واصطفيته بعلمك وعصمته من الذنوب و براته من العيوب  
واطلعته على الغيوب وانعمت عليه وطهرته من الرجس و نقيته من الدّنس.

اللّهم فصلّ عليه وعلى آبائه الائمة الطاهرين وعلى شيعتهم المنتجبين و بلغهم من  
آمالهم افضل ما ياملون واجعل ذلك منّا خالصاً من كلّ شكّ وشبهة ورياء وسمعة حتى  
لا نريد به غيرك ولا نطلب به الا وجهك.

اللّهم انا نشكو اليك فقد نبينا وغيبة ولينا وشدة الزمان علينا ووقوع الفتن وتظاهر  
الاعداء وكثرة عدونا وقلّة عددنا.

اللّهم فافرج ذلك بفتح منك تعجّله وبصبر منك تيسره وامام عدلٍ تظهره اله الحقّ  
ربّ العالمين.

اللّهم انا نسئلك ان تاذن لوليّك في اظهار عدلك في عبادك وقتل اعدائك في بلادك  
حتى لا تدع للجور دعامة الا قصمتها ولا بنية الا افنيته ولا قوّة الا اوهنتها ولا ركناً الا  
هددته ولا حداً الا فللته ولا سلاحاً الا كللته ولا راية الا نكستها ولا شجاعاً الا قتلته  
ولا حياً الا خذلته.

ارمهم يا ربّ بحجرك الدّامغ واضربهم بسيفك القاطع وبياسك الذي لا يرد عن  
القوم المجرمين وعذب اعدائك واعداء دينك واعداء رسولك بيد وليّك وايدي عبادك  
المؤمنين.

اللّهم اكف وليّك وحجّتك في ارضك هول عدوّه وكد من كاده وامكر بمن مكر به

واجعل دائرة السوء على من اراد به سوءاً واقطع عنه ما ذمهم وارعب به قلوبهم  
وزلزل له اقدامهم وخذهم جهرةً وبغتهً.

وشدد عليهم عقابك واخزهم في عبادك والعنهم في بلادك واسكنهم اسفل نارك  
واحط بهم اشد عذابك واصلهم ناراً واحش قبور موتاهم ناراً واصلهم حر نارك  
فانهم اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات واذلوا عبادك.

اللهم واحي بوليّك القرآن وارنا نوره سرمداً لا ظلمة فيه واحي به القلوب الم بيته  
واشف به الصدور الوغرة واجمع به الالهواء المختلفة على الحق واقم به الحدود المعطلة  
والاحكام المهملة حتى لا يبقى حق الا ظهر ولا عدل الا زهر واجعلنا يارب من اعوانه  
وممن يقوي سلطانه والمؤتمرين لأمره والراضين بفعله و المسلم مين لأحكامه وممن لا  
حاجة به الى التقيّة من خلقك.

انت يا ربّ الذي تكشف السوء وتجيّب المضطرّ اذا دعاك وتنجي من الكرب  
العظيم فاكشف الضرّ عن وليّك واجعله خليفتك في ارضك كما ضمنت له.

اللهم ولا تجعلنا من خصماء آل محمّد ولا تجعلنا من اعداء آل محمّد ولا تجعلني من  
اهل الحنق والغیظ على آل محمّد فاني اعوذ بك من ذلك فاعذني واستجير بك فاجرني.  
اللهم صلّ على محمّد واجعلني بهم فائزاً عندك في الدنيا والآخرة من المقرّبين».

خلاصه مضامين فقرات بلاغت آیات این دعا این است که: بارخدايا! خودت را به  
من بشناسان، زیرا که اگر خودت را به من نشناسانی هرآینه پیغمبر تو را نخواهم  
شناخت. بارخدايا! پیغمبر تو را به من بشناسان، زیرا که اگر پیغمبر تو را به من  
نشناسانی حجّت را نمی شناسم. پروردگارا! حجّت را به من بشناسان، زیرا که اگر  
حجّت را به من نشناسانی هرآینه از دینم گمراه می شوم.

پروردگارا! مرا مانند مردن ایام جاهلیت، نمیران، و دل مرا بعد از آن که هدایت  
کرده ای، از حق دور مگردان. پروردگارا! چنان که مرا رهنمائی کرده به ولایت و دوستی  
صاحبان امر تو بعد از پیغمبرت که اطاعت ایشان را بر واجب گردانیده ای حتی دوست

داشتم صاحبان امر تو را که عبارت باشند از امیر المؤمنین و حسن و حسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و حجّت قائم مهدی علیه السلام و همچنین پروردگارا مرا در دین خود ثابت قدم گردان، و در اطاعت خود به کار ببر، و دلم را برای ولی امر خود نرم گردان، و مرا معاف بدار و عافیت ده از بلاهایی که مخلوقات خود را با آنها امتحان نموده‌ای، و مرا ثابت قدم گردان در اطاعت ولی خود آنچنانی که او را از مخلوقات پوشیده و پنهان نموده‌ای. پس آن حضرت به اذن تو از مخلوقات غایب و پنهان شده، و امر تو در خصوص ظهورش انتظار کشیده می‌شود. و تو بی آن که آموخته شوی دانا به وقتی که در آن وقت صلاح است اذن دادن تو به آن حضرت در خصوص امری که به تأخیر انداخته‌ای، و دوست ندارم تأخیر امری که در خصوص آن تعجیل نموده، و کشف نکنم امری که پوشیده‌ای، و تفحص و جستجو ننمایم امری که مخفی داشته‌ای تا این که در خصوص تدبیرت، با تو نزاع و معارضه ننمایم، و نگویم به تو که: فلان چیز را چرا چنین کردی و چگونه نمودی! و تا اینکه نگویم که: چرا ولی امر خدا ظهور نمی‌کند و حال آنکه روی زمین پر از جور و ستم گردیده؟ و تا اینکه همه کارهای خود را به تو بسپارم.

بارخدا یا! از تو مسألت می‌نمایم که صاحب امر خود را در آشکار در حالتی که امر تو را جاری کننده است، به من بنمایی با اینکه می‌دانم که مر تراست تسلط و قدرت و برهان و حجّت و مشیّت و اراده و حول و قوّت، پس این مسألت را در حقّ همه مؤمنان قبول کن، به صاحب امر تو نگاه کنیم در حالتی که سخن گفتنتش آشکار و رهنمودنش واضح، و گمراهان را هدایت کننده است.

بارخدا یا! منزلهای او را آشکار گردان، و قاعده‌های او را ثابت و محکم، و چشمهای ما را به دیدن آن حضرت روشن گردان، و مرا به خدمت وی برخیزان، و مرا در دین و مذهب و ی بمیران و در جریده ایشان محشور گردان.

پروردگارا! او را از شرّ همه آنها که آفریده و بسیار کرده و ایجاد نموده، در پناه خود گردان. و او را از جانب پیش رو و پشت سر و دست راست و دست چپ و بالا و زیرش

محافظت کن، با حفظ کردن خود آن چنانی که هرگز ضایع نمی شود هر آن کسی که او را با آن حفظ محافظت کنی، و پیغمبرت و وصی پیغمبرت را محافظت کن.

پروردگارا! عمر او را طولانی گردان، و مدّت زندگی وی را بینزای، و به او اعانت و یاری کن در خصوص اموری که او را به آنها صاحب و نگهبان نموده‌ای. و کرامت را برای او بینزای، زیرا که او رهنمای خلاق و رهنموده شده است بسوی چیزهایی مخفی و پنهان و قائم و هدایت یافته و پاک و پرهیزگار و پاکیزه و پسندیده شده و صبرکننده به مشقتها و بلاها و اجتهادکننده در راه خدا و کردارش پسندیده شده است.

پروردگارا! یقین ما را که در خصوص آن حضرت داریم، به سبب طول کشیدن ایام غیبتش و منقطع شدن خبر او، از ما زایل مگردان. و ما را چنان مکن که ذکر او منتظر بودن را به ظهور او و ایمان آوردن را به او. و قوّت یقین را در خصوص ظهور وی، و دعا را برای او، و رحمت فرستادن را بر او، از خاطر فراموش کنیم تا اینکه طول ایام غیبت او ما را از ظهور و قیامش نومید نگرداند، و یقین ما در خصوص قیام او مانند یقین ما باشد که در خصوص قیام رسول خدا ﷺ و چیزهایی که آن حضرت آورده مانند وحی و تنزیل تو، و به دل‌های ما در مقام ایمان آوردن به آن حضرت قوّت کرامت کن تا اینکه ما را به دست او در شاهراه هدایت و طریقه مستقیمه بنشانی، و به ما در اطاعت او قوّت بده، و ما را در متابعت وی ثابت قدم گردان، و ما را در میان طایفه او و در جریده یاران وی و رغبت‌کنندگان به کردار او گردان. و این را در مدّت حیات و وقت وفات ما، از ما زایل مگردان تا وقتی که ما را بمیرانی در حالتی که بدین صفت هستیم، و در این عقاید شک نداریم و این عهد و پیمان را نمی شکنیم و حق را تکذیب نمی کنیم.

بارخدا یا! به فرج آن حضرت تعجیل بکن و آن را زود گردان، و آن حضرت را با نصرت و یاری خود مؤید کن و به یاری کنندگانش یاری نمای، و یاری مکن به آنان که به او یاری نمی کنند، و هلاک مستأصل بکن آن را که با وی عداوت می ورزند و او را تکذیب می نمایند، و به سبب او حق را ظاهر گردان و جور و باطل را بمیران و بندگان خود را که اهل ایمانند، از ذلّت و خواری نجات ده، و شهرهای خود را بلند و آباد کن،

و ستمکاران را که اهل کفراند به قتل رسان، و رئیسان اهل ضلالت را بشکن، و جبّاران و کافران را ذلیل گردان، و منافقان و عهد و پیمان شکنان و همهٔ مخالفان و ملحدان را که در شهرهای مشرق زمین و دریا و بیابان و جاهای هموار هستند هلاک و مستأصل گردان حتی احدی را از ایشان و آثار ایشان باقی نگذاری و شهرهای خود را از خباثت و جور ایشان پاک گردانی و به سبب هلاکت ایشان به سینه‌های بندگان خود شفا کرامت بفرما، و به سبب او چیزها را که از دینت ضایع و محو شده تازه گردان و به سبب او اصلاح کن آن چیزها که از احکام تو تبدیل شده و از سنت‌هایت تغییر یافته تا اینکه دینت به دست آن بزرگوار برگردد تازه‌تر و صحیح باشد و هرگز کجی و بدعت در آن نماند تا اینکه به سبب عدالت وی آتش جور و بیداد کافران خاموش گردد، زیرا که او بندهٔ توست آنچنانی که او را برای خود برای یاری کردن دین خود برگزیده‌ای و او را به علم خود اختیار نموده‌ای، یعنی: علم خود را به او داده‌ای و او را از ارتکاب گناهان نگهداشته و از عیوب مبری ساخته، و او را بر غیبه‌های خود مطلع گردانیده، و بر او نعمت داده‌ای، و او را از خباثت و چرک و پاکیزه کرده‌ای.

پروردگارا! رحمت بفرست بر او و بر پدران او که پیشوایان و پاکانند و بر شیعیان او که نجیب و برگزیده‌اند، و به ایشان برسان از آرزوهای ایشان بهترین چیزی را که آرزو می‌کنند، و این عقاید ما را از هر شک و شبهه و ریا و سمعه خالص گردان تا اینکه از آن عقاید اراده ننمائیم غیر تو را و از آنها نخواهیم مگر رضای تو را.

پروردگارا! منقود شدن پیغمبر خود و غیبت امام خود و شدت کردن زمان را بر ما و وقوع فتنه‌ها و قوت یافتن دشمنان و کثرت دشمن و قلت یاوران خود را به تو شکایت می‌کنیم.

پروردگارا! از این شدتها به ما فرج عطا کن به سبب فتحی از جانب خود که به آن تعجیل نمائی، و به سبب صبری از جانب خود که آن را برای ما میسر گردانی، و به سبب امام عادل که او را ظاهر و آشکار کنی ای خدای حق که مربی عالمیانی.

پروردگارا! از تو مسألت می‌نمایم که به ولی خود در خصوص اظهار عدل تو در میان

بندگان و کشتن دشمنانت در شهرهایت اذن بدهی تا اینکه هر جور و ستم را ستونی باقی نگذاری مگر اینکه فانی و خراب گردانی، و قوتی باقی نگذاری مگر اینکه سست گردانی، و رکنی باقی نگذاری مگر اینکه آن را از هم بپاشی، و دم شمشیری باقی نگذاری مگر اینکه بشکنی، و اسلحه‌ای باقی نگذاری مگر اینکه کند نمایی، و بیرقی باقی نگذاری مگر اینکه سرنگون کنی، و دلیری نگذاری مگر اینکه به قتل رسانی، و زنده‌ای نگذاری مگر اینکه مخدول کنی.

پروردگارا! سنگ زخم‌کننده خود را بر ایشان بینداز و ایشان را با تیغ برنده خود بزن، و مبتلاگردان ایشان را به شدت حرب خود که از قوم گنه کار رد نمی‌شود، و دشمنان خود و دشمنان دینت و دشمنان پیغمبر تو را به دست ولی خود و به دستهای بندگان خود که اهل ایمانند معذب گردان.

پروردگارا! ولی و حجت خود را در روی زمین از بیم دشمنش نگهدار، و حيله بکن به آنان که به او حيله می‌کنند مگر بکن به کسانی که به او مکر می‌نمایند، و به چیزهای بد مبتلاکن کسی را که در حق او اراده بد می‌کند. ماده تسلط ایشان را از آن حضرت قطع کن و به سبب او دل‌هایشان را بترسان و پای‌هایشان را بلرزان و در آشکار با ناگهانی ایشان را به غضب خویش گرفتار گردان.

و عذاب را بر ایشان شدید کن، و ایشان را در میان بندگان ذلیل و خوار گردان، و در شهرهای خود به ایشان لعنت کن، و ایشان را در پست‌ترین طبقات دوزخ خود ساکن گردان. سخت‌ترین عذاب خود را به ایشان محیط کن، و ایشان را داخل آتش نمای، و در قبرهای مردگان‌شان آتش بی‌روز، و ایشان را به گرمی آتش خود داخل کن، زیرا که ایشان نماز را ضایع کرده‌اند و به خواهشها تابع شده‌اند و بندگان را ذلیل گردانیدند.

پروردگارا! قرآن را به سبب ولی خود احیا کن، و همیشه نور آن حضرت را به ما بنمای به طرزی که در آن ظلمت نباشد، و دل‌های مرده را به سبب او حیات و زندگی عطا کن، و به سبب او به دل‌هایی که از غیظ و غضب سوخته‌اند شفا کرامت بفرما، و به سبب وی خواهشهای مختلف را بر حق جمع بکن، و حدود معطل شده و احکام



بی سر و سامان مانده را با او برپا دار تا اینکه هیچ حق نماند مگر این که آشکار و روشن شود. پروردگارا! ما را از جمله یاران و از آنان که به سلطنت او معتقد شوند و از مطیعان امر او و راضی شوندگان بکردار وی و قبول کنندگان احکام او از آنان که به سبب آن حضرت محتاج نمی شوند به اینکه از مخلوقات تقیه نمایند بگردان.

پروردگارا! تویی آنکه بدیها و بلاها را زایل می گردانی، و دعای مضطر را وقتی که دعا می کند قبول می نمایی، و تویی آن که خلائق را از مصیبت عظمی نجات می دهی. پس بدیها را از ولی خود زایل گردان، و او را در روی زمین خلیفه خود کن چنان که برای آن حضرت در این خصوص ضامن شده ای.

و ما را از جمله خصومت کنندگان به آل محمد علیهم السلام و دشمنان آل محمد علیهم السلام مگردان، و از آنان که بر آل محمد علیهم السلام غیظ می کنند. پس من از این خصلت به تو پناه می برم، پس مرا پناه باش، و از تو در این خصوص امان می خواهم پس به من امان ده. پروردگارا! رحمت بفرست بر محمد و آل محمد (صلوات الله علیهم) و مرا در نزد خود در دنیا و آخرت رستگار کن و از جمله مقربان درگاه خود بگردان.<sup>(۱)</sup>

در کتاب «کمال الدین» آورده که: توقیعی از آن حضرت به عمری و پسرش (رض) درآمد، آن را سعد بن عبدالله روایت نموده. شیخ ابو عبدالله جعفر گفته که: این توقیعی را بخط سعد بن عبدالله بدین نهج نوشته دیدم:

«وَقَّكَمَا اللَّهُ لَطَاعَتَهُ وَتَبَّتْ كَمَا عَلَى دِينِهِ وَأَسْعَدَكَمَا بِمَرْضَاتِهِ. أَنْتَهَى إِلَيْنَا مَا ذَكَرْتُمْ أَنْ الْمِيثَمِي أَخْبَرَ كَمَا عَنِ الْمُخْتَارِ وَمَنَاظَرْتَهُ مِنْ لِقَى وَاحْتِجَابِهِ بَانَ لَا خَلْفَ غَيْرَ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ وَتَصَدِيقَهُ آيَاءَ وَفَهْمَتُ جَمِيعَ مَا كَتَبْتُمْ بِهِ مِمَّا قَالَ أَصْحَابِكُمْ عَنْهُ وَأَنَا أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْعَمَى بَعْدَ الْجَلَاءِ وَمِنَ الضَّلَالَةِ بَعْدَ الْهُدَى وَمِنَ مَوْبِقَاتِ الْأَعْمَالِ وَمَرَدِيَّاتِ الْفِتَنِ فَإِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ ﴿ أَلَمْ نَحْصِبِ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ﴾<sup>(۲)</sup>.

۱- مدرک پیشین، ص ۵۱۲، ح ۴۳.

۲- سوره عنکبوت: آیه ۱ و ۲.

كيف يتساقطون في الفتنة ويترددون في الحيرة وياخذون يمينا وشمالا فارقوا دينهم ام ارتابوا ام عاندوا الحق ام جهلوا ما جاءت به الروايات الصداقة والأخبار الصحيحة او علموا ذلك فتناسوا اما تعلمون ان الأرض لا تخلو من حجة اما ظاهرا واما مغمورا اولم يعلموا انتظام ائمتهم بعد نبيهم (صلى الله عليه وآله) واحداً بعد واحد الى ان افضى الأمر بأمر الله عز وجل الى الماضي - يعني الحسن بن علي - صلوات الله عليه فقام مقام آبائه عليهم السلام يهدي الى الحق والى طريق مستقيم.

كان نوراً ساطعاً وقرراً زاهراً اختار الله عز وجل له ما عنده فمضى على منهاج آبائه (عليهم السلام) حذو النعل بالنعل على عهد عهده ووصية اوصى بها الى وصي ستره الله عز وجل بأمره الى غاية واخفى مكانه بمشيئته للقضاء السابق والقدر النافذ وفيما موضعه ولنا فضله ولو قد اذن الله عز وجل فيما قد منعه وازال عنه ما قد جرى به من حكمه لأراهم الحق ظاهراً بأحسن حلية وابين دلالة واوضح علامة ولأبان عن نفسه وقام بحجته ولكن اقدار الله عز وجل لا تغالب وارادته لا ترد وتوفيقه لا يسبق. فليدعوا عنهم اتباع الهوى وليقيموا على اصلهم الذي كانوا عليه ولا يبحثوا عما ستر عنهم فياثموا ولا يكشفوا ستر الله عز وجل فيندموا وليعلموا ان الحق معنا وفينا لا يقول ذلك سوانا الا كذاب مفتر ولا يدعيه غيرنا الا ضال غوي فليقتصروا منا على هذه الجملة دون التفسير ويقنعوا من ذلك بالتعريض دون التصريح ان شاء الله».

حاصل مضمون اين توقيع منيف و مكتوب شريف اين است: خدای تعالی شما را برای اطاعت خود، توفیق کرامت فرماید و در دین خود ثابت قدم گرداند، و به شما در چیزهایی که باعث خشنودی او می شود یاری نماید. به ما رسید آنچه که گفته بودید که: میثمی به شما از مختار خبر داده که او به کسی ملاقات نموده و مباحثه کرده و احتجاج نموده در خصوص اینکه امام حسن عسکری علیه السلام به غیر از جعفر بن علی، خلف و جانشین ندارد، و امامت جعفر را تصدیق نموده، و همه آن سخنان را که اصحاب شما از مختار نقل نموده اند و شما به من نوشته بودید فهمیدم، و من از کوری بعد از بینش و از

گمراهی بعد از هدایت و از کارها و فتنه‌های هلاک کننده به خدا پناه می‌برم، زیرا که خدای عزوجل می‌فرماید که: اَلَمْ، آیا خلائق چنین گمان نموده‌اند به محض گفتن اینکه ایمان آوردیم به حال خود گذاشته می‌شوند، و به انواع بلاها امتحان کرده نخواهند شد، یا اینکه تکلیف عبادت و طاعت بر ایشان شدت نخواهد یافت. یعنی: خدای تعالی به محض گفتن ایشان که ایمان آوردیم اکتفا نخواهد نمود بلکه به انواع بلاها مستحق خواهند شد به اینکه تکلیف طاعت و بندگی بر ایشان شدید خواهد شد.

آیا این خلائق چگونه به میان فتنه افتاده‌اند و در وادی حیرت و سرکشتگی می‌گردند و به جانب دست راست و دست چپ جاده می‌روند، آیا از دین خودشان مفارقت و جدایی ورزیده‌اند یا در خصوص حق شک کرده‌اند! یا با حق، عناد و عداوت نموده‌اند! آیا جاهل شده‌اند چیزهایی را که روایت صادق و اخبار صحیح در خصوص آنها وارد شده، یا اینکه آنها را دانسته لیکن فراموش نموده‌اند؟ آیا نمی‌دانید که روی زمین از وجود حجت خدا خالی نمی‌باشد، خواه ظاهر باشد و خواه پنهان؟ آیا ندانسته‌اند که امامان ایشان بعد از پیغمبرشان یک یک با نظام و ترتیب آمدند تا اینکه امر امامت به امر خدای عزوجل به امام گذشته، یعنی: امام حسن عسکری علیه السلام رسید و در جای پدرش علیه السلام نشست به طرزیکه خلائق را بسوی حق و راه راست هدایت می‌کرد و آن حضرت نور تالوکننده و ماه درخشنده بود، تا اینکه خدای تعالی چیزی را که در نزد خود بود برای وی اختیار نمود - یعنی: او را بسوی خود برد - پس در وقت وفاتش در طریقه پدرانش طابق النعل بالنعل رفتار نمود، یعنی: چنان که پدرانش هر یک در حین وفاتش به امامی که بعد از او بود، وصیت نمودند، او هم وصیت نمود به امامی و وصیتی که خداوند کردگار او را به امر خویش تا وقتی پنهان نمود، و منزل و مأوای او را به مشیت خود به جهت قضا گذشته و قدر جاری و نافذ خود از خلائق مخفی داشت، و رتبه و فضل او در نزد ماست و برای ماست. و اگر خدای تعالی در خصوص ظهورم که از آن منع نموده اذن دهد و حکم خود را که در خصوص تأخیر آن جاری شده زایل گرداند، هر آینه حق را با صورت زیبا و با دلیل و نشانه واضح و آشکار، به ایشان

می نماید و خود را در نظر خلائق ظاهر می سازد و حجت خویش را برمی خیزاند، لیکن قدرها و قضاهای الهی مغلوب نمی شود، و اراده اش پس گردانیده نمی گردد، و توفیتمش از وقتی که قرار داده شده بیشتر نمی شود.

پس بنابراین باید خلائق تبعیت خواهش نفس را در خصوص ظهور از خودشان دور کنند و با قاعده‌ای که راه می رفتند رفتار نمایند، و تفحص و جستجو نکنند چیزی را که از ایشان پنهان و پوشیده شده تا اینکه گنه کار شوند، و سر خدا را کشف ننمایند تا اینکه مذموم باشند. و بدانند که حق با ماست و در نزد ماست، سوای ما نمی گوید این را مگر کذاب و افترا گوینده، و آن را به غیر از ما ادعا نمی کند مگر بی دین و گمراه. پس خلائق از ما به این جوابهای مجمل اکتفا نکنند و تفسیر آنها را خواهش نمایند و به جواب پوشیده سر بسته، قناعت نکنند و تصریح را از ما نخواهند ان شاء الله.<sup>(۱)</sup>

در کتاب «کمال الدین» از محمد بن مظفر مصری، او از محمد بن احمد داودی، او از پدرش روایت نموده، او گفته که: در نزد شیخ ابی قاسم بن روح (قده) بودم، ناگاه مردی پرسید که: چیست معنی قول عباس که به رسول خدا ﷺ عرض کرد که: عمّ تو ابو طالب با حساب ابجد اسلام آورد، یعنی: انگشتانش را چنان عقد کرد که اشاره است به شصت و سه؟ شیخ ابی قاسم در جوابش گفت که: ابو طالب از این عقد، إله آحد جواد را اراده نموده، و تفسیر این مدعا بدین نهج است که: عقد انگشتان اشاره است به شصت و سه، و اعداد حروف این سه کلمه هم به حساب ابجد شصت و سه است. زیرا که الف یکی است، و لام سی، و ها پنج، و الف یک، و حاء هشت، و دال چهار، و جیم سه، و واو شش و الف یک، و دال چهار. همه آنها شصت و سه می باشد.

مترجم گوید که: عقد انگشتان به طرزی که به شصت و سه دلالت نماید بدین نهج است که: سرهای انگشت میانه و خنصر و بنصر را بر می گردانی به نوعی که به نزدیکی بیخهای آنها بچسبند، و ناخن انگشت ابهام را به بند دوم انگشت سبابه می چسبانی،

دلالت هیأت مذکوره انگشتان بر شصت و سه به حسب وضع واضح است؛ زیرا که ارباب دانش، نوزده صورت از هیأت و اوضاع انگشتان در ازاء عقود اعداد وضع کرده‌اند چنان که بدین طریق از یک تا ده هزار ضبط توان نمود. و تفصیل کلام در این باب از مقصد این کتاب بیرون است.<sup>(۱)</sup>

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از جماعتی، ایشان از تلعبیری، او از احمد بن علی، او از اسدی، او از سعد، او از احمد بن اسحاق (ره) روایت نموده که: بعضی از اصحاب ما به نزد احمد بن اسحاق آمده به او اعلام می‌کرد که: جعفر بن علی مکتوبی به من نوشته و در آن خود را شناسانیده به من اظهار داشته که: منم امام بعد از پدرم و جانشین وی، و در نزد من است از علم حلال و حرام آنچه که خلاق به آن احتیاج دارند و غیر این از سایر علوم. احمد بن اسحاق گفته که: چون مکتوب جعفر بن علی را خواندم، مکتوبی در این باب به خدمت صاحب الزمان (عج) نوشتم و مکتوب جعفر را در توی آن گذاشتم، جواب در این باب بدین نهج به من درآمد:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اتاني كتابك اَبْقَاكَ اللَّهُ وَالْكِتَابُ الَّذِي انْفَذْتَهُ دَرَجَةً وَاحِدَةً مَعْرِفَتِي بِجَمِيعِ مَا تَضَمَّنَهُ عَلَى اخْتِلَافِ الْفَاطِمَةِ وَتَكَرَّرِ الْخَطَا فِيهِ وَلَوْ تَدَبَّرْتَهُ لَوَقَفْتُ عَلَى بَعْضِ مَا وَقَفْتُ عَلَيْهِ مِنْهُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ حَمْدًا لَا شَرِيكَ لَهُ عَلَى إِحْسَانِهِ الْيَنَّا وَفَضْلِهِ عَلَيْنَا أَبِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِلْحَقِّ الْأَقْمَامِ وَاللِّبَاطِلِ الْأَزْهَاقِ وَهُوَ شَهِيدٌ عَلَيَّ بِمَا أَذْكَرَهُ لِي وَعَلَيْكُمْ بِمَا أَقُولُهُ إِذَا اجْتَمَعْنَا لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَيَسْتَلْنَا عَمَّا نَحْنُ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ أَنَّهُ لَمْ يَجْعَلْ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ عَلَى الْمَكْتُوبِ إِلَيْهِ وَلَا عَلَيْكَ وَلَا عَلَى أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ جَمِيعًا إِمَامَةً مَفْرُوضَةً وَلَا طَاعَةَ وَلَا ذِمَّةً وَسَابِئِينَ لَكُمْ ذِمَّةً تَكْتَفُونَ بِهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ. يَا هَذَا يَرْحَمُكَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَخْلُقِ الْخَلْقَ عَبَثًا وَلَا أَهْمَلَهُمْ شَيْئًا بَلْ خَلَقَهُمْ بِقُدْرَتِهِ وَجَعَلَ لَهُمْ أَسْمَاعًا وَأَبْصَارًا وَقُلُوبًا وَالْبَابَا ثُمَّ بَعَثَ إِلَيْهِمُ النَّبِيِّينَ ﷺ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ

يامر ونهم بطاعته وينهونهم عن معصيته ويعرفونهم ما جهلوه من امر خالقهم ودينهم وانزل عليهم كتابا وبعث اليهم ملائكة يأتين بينهم وبين من بعثهم اليهم بالفضل الذي جعله لهم عليهم وما آتاهم من الدلائل الظاهرة والبراهين الباهرة والآيات الغالبة.

فمنهم من جعل النار عليه بردا وسلاما واتخذوه خليلا ومنهم من كلمه تكليما وجعل عصاه ثعبانا مبينا ومنهم من احى الموتى باذن الله وابراء الاكف والابرص باذن الله ومنهم من علمه منطق الطير واوتي من كل شيء ثم بعث محمدا ﷺ رحمة للعالمين وتم به نعمته وختم به انبيائه وارسله الى الناس كافة واطهر من صدقه ما اظهر وبين من آياته وعلاماته ما بين.

ثم قبضه ﷺ حميدا فقيدا سعيدا وجعل الأمر بعده الى اخيه وابن عمه ووصيه ووارثه علي بن ابي طالب ﷺ ثم الى الاوصياء من ولده واحدا واحدا احى بهم دينه واتم بهم نوره وجعل بينهم وبين اخوانهم وبني عمهم والادنين فالادنين من ذوي ارحامهم فرقانا بيننا يعرف به المحجة من المحجوج والامام من المأموم بان عصمهم من الذنوب وبراهم من العيوب وطهرهم من الدنس ونزهمهم من اللبس وجعلهم خزان علمه ومستودع حكمته وموضع سره وايدهم بالدلائل ولولا ذلك لكان الناس على سواء ولا دعى امر الله عز وجل كل احد ولما عرف الحق من الباطل ولا العالم من الجاهل. وقد ادعى هذا المبطل المفترى على الله الكذب بما ادعاه فلا ادري باية حالة هبى له رجاء ان يتم دعواه ابفقه في دين الله فوالله ما يعرف حلالا من حرام ولا يفرق بين خطأ وصواب، ام يعلم فما يعلم حقا من باطل ولا محكما من متشابه ولا يعرف حد الصلوة ووقتها، ام بورع الله فالله شهيد على تركه الصلوة الفرض اربعين يوما يزعم ذلك لطلب الشعوذة ولعل خبره قد تادى اليكم وهايتك ظروف مسكرة منصوبة آثار عصيانه الله عز وجل مشهورة قائمة، ام باية فليات بها ام بحجة فليقمها، ام بدلالة فليذكرها.

قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ فِي كِتَابِهِ:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿ حَمَّ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ \* مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُذِرُوا مُعْرِضُونَ \* قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ اتُّونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٌ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ \* وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ \* وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ﴿ (۱)

فالمس تولى الله توفيقك من هذا الظالم ما ذكرت لك وامتحنه وسله عن آية من كتاب الله يفسرها او صلوة فريضة يبين حدودها وما يجب فيها لتعلم حاله ومقداره ويظهر لك عواره ونقصانه والله حسيبه.

حفظ الله الحق على اهله واقره في مستقره وقد ابى الله عز وجل ان يكون في اخوين بعد الحسن والحسين عليهما السلام واذا اذن الله لنا في القول ظهر الحق واضمحل الباطل وانحسر عنكم والى الله ارغب في الكفاية وجميل الصنع والولاية وحسبنا الله ونعم الوكيل وصلى الله على محمد وآل محمد.

خلاصه مضمون كلام هدايت انجام اين است كه: خداوند كردگار عمر تو را طولانی گرداند، مكتوب تو و مكتوبى كه در توى آن فرستاده بودى به من رسيد، و فهم من احاطه نمود به همه چیزها كه در مكتوب دوّم - يعنى: مكتوب جعفر نوشته شده - به طرزى كه الفاظ آن با هم مخالف و خطا در چند جاى آن واقع اگر به دقت نظر در آن تأمل نمودى هر آينه مطلع مى شدى بر بعضى چیزهاى من كه در آن مكتوب به آنها مطلع گردیده ام، حمد باد مر خداوندى را كه پرورش دهنده عالميان است مرا و را هيچ

شریک نیست، حمد می‌کنم حمد‌کردنی در عوض احسان و تفضل او بر ما. خدای عزّ و جلّ ابا نموده مگر از اینکه حق را تمام و کامل نماید و باطل را زایل گرداند، خداوند عالم در خصوص چیزهایی که الحال ذکر می‌کنم بر ضرر من، و در خصوص چیزهایی که الحال می‌گویم به نفع من و بر ضرر شما شاهد است در وقتی که برای روز قیامت که در آن شک نیست جمع می‌شویم و خدای تعالی از ما سؤال می‌کند چیزها را که در خصوص آنها با همدیگر اختلاف می‌کردیم، شهادت خواهد داد، و آنچه می‌گوییم این است که: خدای تعالی صاحب مکتوب را، یعنی: جعفر را نه بر کسی که جعفر به او مکتوب نوشته و نه بر تو و نه بر احدی از سایر خلائق، امام مفترض الطّاعه گردانیده، و اطاعت و عهد و پیمان او را بر هیچ کس لازم ننموده. و بعد از برای شما بیان می‌کنم عهد و پیمان را که به آن اکتفا می‌کند ان شاء الله.

ای مرد! خدا به تو رحمت نماید، بدرستی که خداوند کردگار مخلوقات را عیب نیافریده و امر ایشان را مهمل و بی‌نظم و نسق نگذاشته بلکه به قدرت خویش، ایشان را آفرید و برای ایشان گوشها و چشمها و قلبها آفرید، بعد از آن بسوی ایشان مبعوث گردانید پیغمبران را بشارت دهنده و ترساننده‌اند. ایشان را به طاعت الهی امر و از معصیت و نافرمانی او نهی می‌کردند، و به ایشان می‌فهمانیدند امر و دین پروردگارشان را که به آن جاهل بودند. و به جهت فضیلت و زیادتی که برای انبیا نسبت به دیگران قرار داده و به جهت چیزهایی که به ایشان عطا فرموده مانند دلایل آشکار و براهین واضح و علامتهای غلبه کننده، کتابی بر ایشان نازل گردانیده و ملائکه بسوی ایشان فرستاده تا اینکه میان او و ایشان واسطه شده و آمد و رفت نمایند.

از جمله ایشان کسی بود آتش را بر او سرد و سلامت نمود، و او را برای خود خلیل و دوست قرار داد، و از جمله ایشان پیغمبری است که خدا با وی سخن گفت و گردانید عصای او را ازدها. و از جمله ایشان پیغمبری است که مردگان را به اذن خدا زنده گردانید، و نابینای مادر زاد را بینا کرد، و صاحب ناخوشی برص را شفا بخشید؛ مراد از آن عیسی بن مریم است. و از جمله ایشان بود که زبان مرغان را خدا به او تعلیم نمود،



و از هر چیز نصیبی به او کرامت فرمود؛ مراد از آن سلیمان بن داود علیه السلام است. بعد از آن جناب محمد صلی الله علیه و آله را برای رحم نمودن بر عالمیان، مبعوث گردانید، و نعمت خود را نسبت به بندگانش با وی تمام نمود، و پیغمبرانش را به او ختم کرد، و او را بسوی همه خلایق فرستاد و آیات و معجزات خود که بر صدق و راست گویی آن حضرت دلالت می کرد اظهار نمود، و علامتهای خویش را که بر حقیقت او دلالت مینمود بیان کرد.

بعد از آن او را در حالتی که پسندیده و بر وفاتش تأسف خورده شده و نیکبخت بود، بسوی خود برد، و امر خلافت و رهنمائی را بعد از خود به برادر و پسر عم و وصی و وارث خود علی بن ابی طالب علیه السلام واگذار نمود، و بعد از او امامت را به اوصیایی که از ذریه اویند یک یک سپرد و دین خود را با ایشان زنده گردانیده و نور خویش را با ایشان به مرتبه کمال رسانید، و در میان برادران دینی پسر عم و اقرباء ایشان فرق آشکار گذاشت که به سبب آن فرق، حجّت خدا از دیگران و امام از رعیت شناخته می شود و تمیز می یابد، و فرق را بدین نهج قرار داد که ایشان را از ارتکاب معاصی نگهداشت، و از عیبها بری ساخت، و از آلائش چرک پاک، و از شبهات منزّه نمود و ایشان را خازنان علم و امانت دار حکمت و محلّ سرّ خود گردانید، و با معجزات و دلایل ایشان را مؤید گردانید، و اگر ایشان را بدین موهبتها بر نمی گزید هر آینه همه خلایق با همدیگر برابر می شدند، و هر آینه همه کس ادّعاء نبوت و امامت می کرد، و حق از باطل و دانا از نادان تمیز نمی یافت.

و این مبطل - یعنی: جعفر - که به سبب ادّعاء خود بر خدای تعالی دروغ و افترا می بندد و ادّعاء امامت می کند نمی دانم آیا به کدام حالت و فضیلت امید داشته که این ادّعا را به اتمام برساند، آیا این امید او به فقاہت و مسأله دانی است در دین خدا. به خدا سوگند یاد می کنم هر آینه حلال را از حرام نمی شناسد و در مابین خطا و صواب فرق نمی تواند بگذارد، یا اینکه آیا با علم و دانشوری است هر آینه حق را از باطل و محکم آیات را از متشابه آنها نمی شناسد و کیفیت نماز و وقت آن را نمی داند، یا اینکه آیا به ورع و تقوا الهی است پس خدا شاهد است به اینکه او چهل روز نماز واجب را

ترک نمود به گمان اینکه به سبب ترک نماز در این مدّت شعبده بازی یا دمی کرد گناه هست که این خبر به شما رسیده باشد و این است ظروف شراب او که آثار نافرمانی اوست نسبت به خداوند عزّوجلّ و این مشهور است و الآن همه جا بجاست، یا اینکه این امید به سبب معجزه است که دارد پس بیاورد، یا اینکه به سبب حجّتی است پس اقامه نماید، یا به سبب دلیلی است پس ذکر بکند.

خداوند عزّوجلّ در کتاب خود فرموده که: این سوره حمّ است یا اینکه تلاوت کن سوره حمّ را آن نازل گردانیدن قرآن است از جانب خداوندی که صاحب قهر و غلبه و حکمت است، آسمانها و زمین و چیزها را که در میان آنهاست نیافریدیم مگر با حکمت، یعنی: برای اینکه ساکنان آنها در مقام عبادت و بندگی ایستاده به اوامر و نواهی الهی اطاعت نمایند، و به انواع نعمتهای الهی در روز قیامت فایز شوند. و آنان که کافر از چیزی، یعنی: روز قیامت که از آن ترسانیده شده اند اعراض می کنند. یعنی: از تشکر کردن در کیفیت جزاء روز قیامت رو می گردانند. یا محمّد! به این کافران بگو که: آیا دیدید آن بتها را که به غیر از خدای تعالی می خوانید، و نیز با ایشان بگو که: بنمائید به من آن چیزی را که این بتها آفریده اند مانند زمین، یا اینکه آنها در آفرینش آسمانها با خدا شرکت دارند. و اگر راست می گوئید در خصوص خالق بودن آنها، کتابی به من آرید که پیشتر از قرآن نازل شده باشد، یا اینکه اندکی از علم، یعنی: خبری از انبیای گذشته در این باب به من نقل کنید. و کیست گمراهتر از آنان که می خوانند غیر از خدای تعالی چیزها را - یعنی: بتها را - آن چنانی که اگر تا روز قیامت آنها را بخوانند، هرگز به ایشان جواب نمی توانند بدهند و به فریادشان نمی توانند برسند، و حال آنکه آنها از خواندن ایشان غافلند و خواندن ایشان را نمی شنوند. و چون خلائق در روز قیامت جمع می شوند، آن بتها بابت پرستان و ستایش کنندگان آنها، عداوت و دشمنی می ورزند، و خداوند گردکار آنها را به سخن گفتن در می آورد تا اینکه به بت پرستان بگویند که: ما در دنیا شما را به عبادت و پرستش خود دعوت نکردیم.

بعد از آن، آن حضرت نوشته بود که: خدای تعالی به تو توفیق کرامت فرماید، از این

ظالم - یعنی: از جعفر - خواهش کن آنها را که برای تو ذکر کردم، یعنی: ادله و براهین و معجزات و علم و فقاہت و تقوایی را که برای تو ذکر نمودم از او بخواه و او را با اینها امتحان کن، و یک آیه از کتاب خدا از او بپرس که تفسیر نماید، و کیفیت نماز واجب و چیزها را که در آن واجب است، از او سؤال کن، تا اینکه رتبه و پایه او را بدانی و عیب و نقصان و فروپایگی وی برای تو ظاهر و آشکار گردد، و خدای تعالی در این باب محاسب اوست یا به او بس است.

خدا حق را - یعنی: امامت را - در نزد اهلش نگهدارد و در قرارگاه خود قرار دهد، و خداوند عزّ و جلّ ابا دارد از اینکه امامت را بعد از جناب امام حسن و امام حسین علیهما السلام در دو برادر قرار دهد. وقتی که خدای تعالی در سخن گفتن ما را مأذون می فرماید، آنگاه حقّ ظاهر و باطل مضمحل می شود و از شما زایل می گردد و به خدای تعالی برای کافی بودنش به من و کار نیکو کردنش در حقّ من و صاحب شدنش به امورات من، مایل و راغب می شود، و کنایت کننده ما خداست و چه خوب و کیل است، و خداوند رحمان بر محمد و آل محمد علیهم السلام رحمت بفرستد.<sup>(۱)</sup>

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» از جماعتی، ایشان از صدوق، او از عمّار ابن حسین بن اسحاق، او از احمد بن حسن بن ابی صالح خجندی روایت نموده، او گفته که: در طلب و جستجو نمودن در خصوص صاحب الزّمان (عج) اصرار و الحاح می کردم و در شهر می گردیدم و عریضه ای به توسط شیخ ابی قاسم بن روح (قدس الله روحه) به خدمت صاحب الزّمان علیه السلام نوشتم و در آن عریضه، از مشغول بودن دلم به تفحص و جستجو شکایت کرده بودم و جوابی خواسته بودم که به سبب آن دلم آرام بگیرد و طریقه رفتار خود را در این باب بدانم. ناگاه در جوابم توقیعی درآمد که نسخه اش بدین نهج بود:

«من بحث فقد طلب ومن طلب فقد دلّ ومن دلّ فقد اشاط ومن اشاط فقد اشرك»

۱ - غیبت شیخ طوسی، ص ۲۸۷، ج ۲۴۶، التوقیعات.

یعنی: هر که در خصوص من تفحص نماید، هر آینه مرا می‌طلبد، و هر که مرا بطلبد. هر آینه مکان مرا به دیگران نشان می‌دهد، و هر که مکان مرا نشان دهد، هر آینه خود را به هلاکت انداخته یا اینکه باعث قتل من شده، و هر که باعث قتل من شود یا خود را به هلاکت اندازد، هر آینه به خدا شریک قرار داده و کافر می‌گردد.

وقتی که به مضمون این توقیع منیف، مطلع شدم، دست از طلب برداشتم دلم آرام گرفته مسرور و دلشاد به وطن خویش برگشتم حمد باد مر خدا را.<sup>(۱)</sup>

در کتاب «خرایج» آورده که: از احمد بن ابی روح روایت شده که او گفت که: به عزم بغداد بیرون رفتم و با خود بردم پارهٔ اموالی که ابو الحسن خضر بن محمد آنها را به من سپرده بود برای اینکه آنها را به خدمت صاحب الزمان (عج) برسانم، و به من امر نموده بود که: آنها را به ابی جعفر محمد بن عثمان عمری تسلیم نمایم، او هم امر نمود که به دیگری تسلیم کنم، و ابو الحسن به من امر کرده بود که از آن حضرت در خصوص مرضی که به آن مبتلا بود التماس دعا نمایم، و در خصوص وبر پیرسم که آیا پوشیدنش حلال است یا نه؟

پس داخل بغداد گشتم و به نزد ابی جعفر محمد بن عثمان رفتم اظهار مطلب نمودم، او از قبض نمودن اموال ابا کرد و گفت که: به نزد ابی جعفر محمد بن احمد برو و اموال را به او تسلیم کن، زیرا که صاحب الزمان علیه السلام او را به قبض این اموال مأمور فرموده و آنچه که می‌خواستی درآمد. پس به نزد ابی جعفر آمدم و اموال را به او تسلیم نمودم. آنگاه رقعهای درآورده به من داد، سواد رقعہ بدین نهج بود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَأَلْتُ الدُّعَاءَ عَنِ الْعِلَّةِ الَّتِي تَجِدُهَا وَهَبَ اللَّهُ لَكَ الْعَافِيَةَ وَدَفَعَ عَنْكَ الْآفَاتِ وَصَرَفَ عَنْكَ بَعْضَ مَا تَجِدُهُ مِنَ الْحَرَارَةِ وَعَافَاكَ وَصَحَّ جِسْمُكَ، وَسَأَلْتُ مَا يَحِلُّ أَنْ يَصَلِّيَ فِيهِ مِنَ الْوَبْرِ وَالسَّمُورِ وَالسَّنَجَابِ وَالْفَنَكِ وَالذَّقِّ وَالْحَوَاصِلِ، فَأَمَّا السَّمُورُ وَالتَّعَالِبُ فَحَرَامٌ عَلَيْكَ وَعَلَى غَيْرِكَ الصَّلَاةُ فِيهِ وَيَحِلُّ لَكَ

۱- غیبت شیخ طوسی، ص ۱۹۶، فی توقیعاته علیه السلام.

جلود المأكول من اللحم اذا لم يكن فيه غيره وان لم يكن ما تصلي فيه، والحواصل جائز لك ان تصلي فيه، والفرا متاع الغنم ما لم يذبح بارمنية يذبحه النصارى على الصليب فجائر لك ان تلبسه اذا ذبحه أخ لك».

یعنی: التماس کرده بودی در خصوص مرضی که یافته‌ای، خدای تعالی تو را عافیت و صحت عطا فرماید و آفات را از تو دفع نماید، و بعضی ناخوشیها را که از حرارت که در خود می‌یابی از تو برگرداند و رفع بکند و تو را عافیت دهد و بدنت صحت بیابد. و پرسیده بودی که: آیا نماز کردن در وبر و آن پشم شتر و خرگوش و روباه است و در پوست سمور و سنجاب و فنک و دلغ و حوصلها جایز است یا نه؟ اما سمور و روباه پس بر تو و بر دیگران حرام است نماز کردن در آنها، و جایز و حلال است ترا نماز در پوست حیوان مأكول اللحم وقتی که در آن نباشد غیر آن، و اگر ساتری که در نماز در آن جایز است مقدور تو نباشد هر آینه برای تو جایز است نماز کردن در پوست حواصل، و نیز جایز است نماز در پوستین‌هایی که از پوست گوسفند است مادامی که در ارمینیه ذبح نشده، و آن نام شهری است در مملکت روم طایفه نصاری در آنجا گوسفند را در بالای چلیپا ذبح می‌کنند. پس برای تو پوشیدن آن جایز است در صورتی که برادر دینی تو آن را ذبح نموده باشد. فنک جانوری است که از پوستش، پوستین دوخته می‌شود که بسیار خوب و مرغوب می‌باشد. و دلغ به معنی دله است و آن جانوری است کوچک و شبیه به سمور و حواصل مرغی است بزرگ جثه و بزرگ حوصله، مویهایش مانند پشم خرگوش می‌باشد و جمل الماء یعنی: اشتر آبی، نیز به آن گفته می‌شود.<sup>(۱)</sup>

**مؤلف گوید که:** مطالبی که ذکر آنها را در این کتاب که کتاب «الغیبه» نام دارد اراده کرده در این جا به آخر رسید و از فضل خداوند کریم امید می‌دارم که مرا از جمله یاوران حجت خود و برپا دارنده دین خود، و از جمله اعوان او و حاضر شوندگان در زیر بیرق او گرداند، و مرا و پدر و مادرم و برادران دینی مرا و اصحاب و عشایر مرا و سایر مؤمنان

را به دیدن جمال جهان آرای وی شاد و خرسند نماید و گرد زیر پای اسبهای اصحاب او را سرمه چشمهای ماگرداند، زیرا که اوست امید داشته شده در اخذ خیر و احسان. و از آنان که به این کتابم نگاه می کنند التماس دارم که به من رحمت بخوانند، در مدّت حیاتم و بعد از وفاتم با طلب مغفرت و آمرزش برای من دعا نمایند. و در اوّل کار و آخر کار حمد باد مر خدا را، و خدای تعالی رحمت بفرستد بر محمّد و اهل بیت او آنچنانی که پاک و پاکیزه اند. و این کتاب را مؤلف آن حقیرترین بندگان خداوند بی احتیاج است، اعنی محمّد باقر بن محمّد تقی، خدا به حرمت پیغمبر و آل کرام او، از سر تقصیراتشان در گذرد به دست خطا کار وفانی شونده خود نوشت در ماه رجب یک هزار و هفتاد و هشت گذشت از هجرت نبویه مصطفویه، هزار صلوات و سلام باد بر هجرت کننده آن و بر آل او که پاک و پاکیزه و بهترین مخلوقاتند و لعنة الله علی اعدایهم اجمعین.

تمّ کتاب الغیبه بعون الملك الهیة در عهد دولت شاهنشاه جمر پناه خدیو گیتی ستان ظلّ ملک المنان السلطان ابن السلطان والخواقان ابن الخاقان ابن الخاقان ناصر الدین شاه قاجار زیده الله تعالی جلّ جلاله ملکه و دولته در دار السلطنة تبریز در کارخانه عالیجناب مقدّس القاب آخوند ملا صالح به اهتمام ولد ارجمندش محمّد مهدی، صورت اتمام پذیرفت. کتبه العبد اللائم تراب اقدام الرائین محمّد بن عبدالله الاسکوئی شهر محرّم الحرام سنة ۱۲۶۸.

## فهرست آیات

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۳۳۱	ابنِ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي ...
۱۴۸ و ۲۵۰	اتى امر الله فلا تستعجلوه
۵۰۷ و ۵۱۷	أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ
۴۸۴	إِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا
۴۲۶	إِذَا أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ
۴۱۶	إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَاباً ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ
۵۱۱	إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ
۳۶۹	أَذْجَعَلْ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا
۳۹۸	أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ...
۱۳۲	إِزْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ
۴۸۴	اساطير الأولين
۳۰۶	اسلمت مع سليمان لله رب العالمين
۴۱۸	أفان مات أو قتل
۶۹	أفأمن الذين مكروا السيئات أن يخسف الله ...
۱۱۹	أفحسبتم أنما خلقناكم عبثاً ...
۴۳۶	أفمن وعدناه وعداً حسناً فهو لآقيه
۱۶۳ و ۱۶۱	أفمن يهدي إلى الحق أحق أن يتبع أم من لا يهدي ...

- ٣٠٢ ..... اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ
- ٤٥٧ ..... إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا ...
- ٥٣٣ ..... الْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ
- ٤٢٨ ..... التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ
- ٣١٠ و ٣٥١ ..... الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَبْوَةً
- ٤٢٥ ..... الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ
- ٤٢٥ ..... الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ
- ٢٧٢ ..... الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ ...
- ٥٠٧ ..... الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
- ٢٧٣ ..... الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هُونَاً
- ٣٤٦ ..... الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَاِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ
- ٣٣٩ ..... اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ
- ٣٢٢ ..... اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ...
- ٦٢٧ ..... أَلَمْ أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ
- ٤٣٢ و ٤٣٣ و ٥٠٩ و ٥٢٢ و ٥٢٩ و ٥٤٤ ... أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ ...
- ٥٣٦ ..... أَلَمْ \* غَلِبَتِ الرُّومُ \* فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلِبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ
- ٣٠٧ ..... أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ
- ١٧ ..... آمَنَّا بِهِ وَإِنَّا لَلْمُتَنَائِسُ
- ٥٣٢ ..... أَمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ ...
- ١٨٩ و ٢٢٩ و ٢٦٧ ..... أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ ...
- ٥٠٧ ..... أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ
- ٣٥٢ ..... أَنَا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا \* لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ ...
- ٤٠٢ ..... إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ



- إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ ..... ۳۰۴ و ۳۰۵  
 إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ ..... ۳۶۹، ۳۹۹، ۴۱۱، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۹، ۵۱۳  
 إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ ..... ۳۱۱  
 إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ..... ۵۲۸  
 إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ ..... ۴۱۹ و ۴۲۸ و ۴۳۲  
 إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ..... ۳۳۹ و ۱۷۵ و ۸۸  
 إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يُنَزِّلَ ..... ۸  
 إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْلِفُ الْمِيعَادَ ..... ۱۰۴  
 إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ ..... ۲۱۴  
 إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ ..... ۱۳۳ و ۴۵۳  
 إِنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ ..... ۵۱۹  
 إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ ..... ۴۱۷ و ۴۹۰ و ۵۲۷  
 إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ..... ۳۸۱  
 إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ ..... ۳۴۰  
 إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ ..... ۳۰۷  
 إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ..... ۵۳۱  
 إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ \* وَإِنَّهَا لِبِسْبِيلٍ مُّقِيمٍ ..... ۲۲۶ و ۲۹۱  
 إِنَّكُمْ عَائِدُونَ ..... ۴۰۲  
 إِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ ..... ۴۸۳  
 إِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا ..... ۳۹۱  
 إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ..... ۱۳۰ و ۴۵۰  
 إِنَّ نَاشِئُنَّزْلٍ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ ..... ۶۵، ۷۷، ۱۴۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۴، ۱۹۹، ۴۹۵  
 إِنَّهَا لَأِخْدَى الْكُبْرَى \* نَذِيرًا لِلْبَشَرِ ..... ۳۶۳ و ۴۱۶

- ٣٧٦      إِنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ
- ٥٦١      إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ...
- ٤٠٥ و ٥١١      إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا \* وَأَكِيدُ كَيْدًا ...
- ٢٠٧      إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُون
- ٤٠٢      إِنِّي لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ
- ٤٣٢ و ٥٢٣      أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا ...
- ٤٥٦      أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا ...
- ٩      أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ
- ٩      أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيعًا
- ٦٨، ٨٩، ١٤٤، ١٤٩، ١٥٦، ١٧٦، ٢٠٢، ٢١٨، ٢٦٦      أَيِنَّمَا تَكُونُوا يَاتٍ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا
- ٣٦٤      أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ
- ٣٨      بِشْيءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ
- ٢٤، ٢٧٢      بَقِيَّةَ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
- ٥٤١      بَلْ بَدَأَ لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رَدُّوا ...
- ٣٦٠، ٣٨٩      بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ ...
- ٤٢٧      بَلَى وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ...
- ٥٣٢      تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ
- ٥١٩      تَكَلَّمْتُمْ
- ٣٦٨      تِلْكَ إِذْ أَكَرَّةٌ خَاسِرَةٌ
- ٣٤٤      تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ ...
- ١٨٥      ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَبًا
- ٤٧٨      ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ
- ٤٧٨      ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ

- ۴۷۷ ..... ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ .....
- ۵۲۴، ۵۴۴ ..... ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
- ۴۰۲ ..... ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ
- ۵۳۰، ۴۸۷، ۴۵۹، ۴۵۰، ۴۳۶، ۴۰۸، ۱۳۰ ..... ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ
- ۴۹۱ ..... ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ
- ۱۴، ۹۸، ۱۲۶ ..... حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ ...
- ۳۰۵ ..... حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا ...
- ۴۰۳، ۴۵۹ ..... حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ
- ۹۲ ..... حَتَّىٰ يَتَّبِعِنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ
- ۲۷۳ ..... حَسَنَتْ مُسْتَقْرَأً وَمَقَاماً ...
- ۶۳۳ ..... حَمَّ تَنْزِيلِ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ...
- ۴۸۲ ..... حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا
- ۲۳۹ ..... خَائِفًا يَتَرَقَّبُ
- ۵۱۳ ..... خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمُ
- ۵۰۳ ..... ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
- ۲۸۷ ..... رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمٍ يُبْعَثُونَ
- ۴۱۶ ..... رَبِّمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ
- ۵۳۹، ۵۳۸، ۵۲۸، ۵۰۴، ۴۰۰ ..... رَبَّنَا آمَنَّا ائْتِنَا ائْتِنَا ائْتِنَا ...
- ۱۹، ۹۴ ..... سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ
- ۶۴، ۹۲، ۱۷۲ ..... سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ ...
- ۴۸۴ ..... سَنَسِئُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ
- ۱۸۷، ۱۸۸ ..... سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَأَيَّامًا آمِنِينَ ...
- ۳۹۵ ..... سِيرِكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا

- سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ ... ٥٣٥
- طَسَمَ \* تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ..... ١٥٩، ٣٩٥
- ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ ..... ٤٧٠
- عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا ..... ٤٠٤
- عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ ..... ٩٢
- عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ ..... ٣٠٢
- فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ ..... ٦٧، ٧٧
- فَاخَذَتْكُمْ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ... ٤٣١
- فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا ... ٥٤٧
- فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ ..... ٤٠٠
- فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ ..... ١٤٥
- فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ ..... ٣٦٧
- فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا ..... ١٥٢، ١٩٠، ٢٣٠، ٢٦٧
- فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ ..... ٥٢٩
- فَأَمَنْتَ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرْتَ طَائِفَةٌ ... ٢٧٦
- فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا ..... ٣٤٩
- فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ ..... ٣٤٦
- فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ \* إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ..... ٢٧٨، ٣٦٤
- فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ \* فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ ..... ٣٦٧، ٣٦٨
- فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ ..... ٢٦٨
- فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ ..... ٣٧٨
- فَدَمَدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّيْهَا ..... ٥١٢
- فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ ... ٢٦٩

- ۴۰۴ ..... فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضَعُفٌ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا
- ۱۴۲، ۱۵۷، ۲۸۹ ..... فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا
- ۳۸۲ ..... فَقَضِيَهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ
- ۱۵ ..... فَلَا قُوَّةَ
- ۲۳۴، ۲۷۹، ۴۵۴ ..... فَلَمَّا أَحْسَبُوا أَنَّنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ
- ۴۰۱ ..... فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّةَ اللَّهِ
- ۱۳۳، ۴۵۳ ..... فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ
- ۴۰۵ ..... فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ
- ۳۰۶ ..... فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ
- ۳۵۵ ..... فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ \* فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ
- ۳۲۷ ..... فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا \* يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ
- ۳۰۲ ..... فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا
- ۴۸۵ ..... فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ
- ۲۸۷ ..... قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ \* إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ
- ۴۰۰ ..... قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ
- ۳۶۸ ..... قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ
- ۲۳۴ ..... قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ
- ۵۲۵ ..... قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ
- ۴۷۷ ..... قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ
- ۱۹ ..... قَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ
- ۱۰۲ ..... قَضَىٰ آجَلًا وَأَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ
- ۱۴ ..... قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَيْكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا
- ۴۰۴ ..... قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقْرَبُ مَا تُوْعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا

- ٤١٢ ..... قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ
- ٩، ١١٨ ..... قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ
- ٤٨٤ ..... ثُمَّ فَاذْرُ
- ٣٠٦ ..... قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا
- ٤٩١، ٥١٢ ..... كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ \* ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ
- ٤٧٨ ..... كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ
- ٣٨٣ ..... كُلُّ شَيْءٍ خَلْقْنَاهُ بِقَدَرٍ
- ٤١٥، ٤١٩، ٤٢٦ ..... كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَمَنْشُورَةٌ
- ٢٥٠ ..... كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ
- ٤١٩ ..... لَئِن مَّمَّنَّا أَوْ قَتَلْتُمَا لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ
- ٥٣٢ ..... لِأَمْلَآنَ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ
- ٣٠٦ ..... لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ
- ٤١٠، ٥٠٩ ..... لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا
- ٣٥٣ ..... لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنَ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ
- ٥٠٦ ..... لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا
- ٥٣٦ ..... لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَمِينٌ
- ٣٩٩ ..... لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ
- ١٨٥ ..... لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ \* ASBَابَ السَّمَوَاتِ
- ٤٩١ ..... لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ
- ٥٢٦ ..... لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ
- ٣٨٠ ..... لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
- ٢٣٧، ٣٠٤، ٣٥٣، ٤٣٢ ..... لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ
- ١٠ ..... مَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ

- ۱۵ ..... ماذا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ
۶۶. ۲۶۲ ..... مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ ...
۳۰۵. ۳۴۰ ..... مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ ...
۳۰۶. ۳۰۷ ..... مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْخَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ ...
۴۷۷. ۴۷۸ ..... مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ \* مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ ...
- ۱۸۷ ..... مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا ...
- ۳۹۶ ..... نَتَلُو عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ ...
- ۳۳۹ ..... تَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ ...
- ۲۹۲ ..... وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ
- ۳۴۳ ..... وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا ...
- ۳۰۵ ..... وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ
- ۳۴۰ ..... وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ
۴۳۰. ۵۱۰ ..... وَاخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا
۱۵. ۱۶ ..... وَأَخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ
- ۳۳۷ ..... وَإِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ \* بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ
- ۳۴۰ ..... وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ...
۳۶۲. ۳۷۰. ۵۰۹ ..... وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ...
۸۲. ۳۹۳. ۳۹۴. ۴۲۴. ۴۹۷. ۴۹۸. ۴۹۹ ..... وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً ...
- ۴۱۰ ..... وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ ...
- ۵۲۴ ..... وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِأَذْنِي
- ۴۸۷ ..... وَإِذْ كُرِّ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا
- ۳۴۳ ..... وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا ...
- ۴۱۸ ..... وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ ...

- وَأَصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ ..... ٣٣٢
- وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ ... ٣٨٦، ٤٢٧، ٤٦٤، ٥٢٦
- وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ..... ٢١٥، ٢٢٥
- وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ ..... ٣٤١
- وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ ... ٣٤٧
- وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ ... ٣٤٥
- وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّيْنَا ..... ٥٠٨
- وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ..... ٤٢٦
- وَأَنَّ عَلَيْكَ لِعَنَّتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ ..... ٥٣٢
- وَأَنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنُوا بِدِينِ اللَّهِ قَبْلَ مَوْتِهِ ... ٣٨٨
- وَأَنَّ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُونَ وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ ..... ١٥٨
- وَأَنِّي لَهُمُ التَّنَاوُشُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ ..... ١٦، ١٨، ١٩١
- وَتَحْسَبُهُمْ آيْقَاطًا وَهُمْ رُقُودٌ ..... ٥٢٥
- وَتَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ ..... ٣٢٥
- وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا ..... ٤٥٦
- وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورِ ..... ٣٢٠
- وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً ..... ٦١٤
- وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ لَعَلَّهُمْ يُرْجَعُونَ ..... ٤٠١
- وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ..... ٣٩١، ٤٠٩، ٥٠٨
- وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا ..... ٣٩٠، ٣٩٤، ٤٠٩، ٥٠٨، ٥٢٠، ٥٢٥، ٥٢٨، ٥٣٨
- وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا ..... ٤٨٣
- وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ ..... ١٩١
- وَسَكَتُمْ فِي مَسَاكِينِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ..... ٢٣٨



- وَقَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوى ..... ۴۳۱
- وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ... ۱۶۴، ۳۷۱، ۴۱۰، ۵۰۶، ۵۰۹
- وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِئْتَةً وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ ..... ۲۸۰، ۳۰۴، ۳۵۳
- وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ ..... ۲۳۱
- وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ ..... ۴۰۲
- وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ ..... ۲۳۱
- وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ ..... ۴۶۵
- وَلَمَّا أَخْرَجْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ ..... ۱۹۰، ۲۳۰
- وَلَمَّا قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ ..... ۳۶۱
- وَلَمَّا قُتِلْتُمْ لِأَلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ ..... ۳۶۲
- وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ... ۳۳۸
- وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ ..... ۳۷۷
- وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ..... ۱۸۶
- وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ ... ۳۴۲
- وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى ..... ۴۰۶
- وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ ..... ۴۸۳، ۵۰۶
- وَلِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَى ..... ۴۰۵
- وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ ... ۷۶
- وَلَنذِيقَنَّهِنَّ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ ... ۳۳۹، ۳۹۹، ۴۱۶، ۵۰۱
- وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ ... ۴۱۳
- وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ ..... ۳۹۰
- وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمْ ... ۵۳۱
- وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأَخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ ..... ۱۵، ۱۹، ۴۵، ۱۰۶، ۱۳۱، ۲۳۱

- ٥٣٧ ..... وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ ...
- ٢٢٤، ٢٢٧، ٢٣٥، ٣٠٦، ٣٨٦، ٤٥٥ ... وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً ...
- ٤٥٩ ..... وَلَيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ
- ٣٦٣، ٥٠٠ ..... وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا
- ٥٨٨ ..... وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ
- ٣٣٢، ٣٣٣ ..... وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ ...
- ٤٥٤ ..... وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَعِيدٍ
- ٣٠٢ ..... وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا
- ٥٠٧ ..... وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ
- ٣٩ ..... وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ
- ٣٤٩ ..... وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْخِيَرَةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ ...
- ٤٢١ ..... وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا
- ٣٨٩ ..... وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ
- ٣٠٥ ..... وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ ...
- ٣٢٦، ٣٤٢، ٣٩٦، ٣٩٧، ٤١١، ٥٠٩، ٥٤٨ ..... وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا ...
- ٣٩٧ ..... وَتَرَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ
- ٣٢٧ ..... وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ
- ٤٨٢ ..... وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ
- ٩٧ ..... وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ
- ٤٢٥ ..... وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ
- ٢٣٦ ..... وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ
- ٩ ..... وَيَذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ
- ٤٠٠ ..... وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ

- ۱۹ وَيَقْدِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ  
 ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۹۰، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۰۹، ۴۵۵، ۵۰۸، ۵۱۹ وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا  
 ۵۲۵، ۵۲۸، ۵۳۸  
 ۴۰۱ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ \* رَبَّنَا اكشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ ...  
 ۳۳۷ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ  
 ۲۰۳، ۲۳۷، ۳۰۴، ۳۵۲، ۴۱۶ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ ...  
 ۶۰۲، ۶۱۵ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ  
 ۶۰۷ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءٍ إِن تُبَدَّلْ لَكُمْ تَسْوَأٌ كُمْ  
 ۴۰۸، ۴۴۹ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ...  
 ۸۷ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا ...  
 ۳۶۳، ۴۱۶ يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ \* قُمْ فَأَنْذِرْ ...  
 ۳۴۳ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ ...  
 ۵۴۰ يَا لَيْتَنَّا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ  
 ۲۷۹ يَا وَئِلْنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ \* فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ ...  
 ۴۵۹ يَا وَئِلْنَا مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ ...  
 ۵۱۶ يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ  
 ۳۰۱، ۳۰۲ يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مَرْسُهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا ...  
 ۳۰۲ يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ ...  
 ۱۹۷ يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ  
 ۴۵۶ يُعْنِ اللَّهُ كَلًّا مِنْ سَعْتِهِ  
 ۳۸۳ يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ  
 ۳۲، ۴۰۱، ۴۰۲ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ  
 ۳۲۵ يَوْمَ تَبْلَى السَّرَائِرُ

- يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُخَضَّرًا ..... ٣٣٧
- يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ \* تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ ..... ٤٩٠
- يَوْمَ تَشَقُّ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ..... ٤٠٣
- يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنتَقِمُونَ ..... ٤٠٢
- يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ ..... ٣٦٦
- يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إيمانُهَا لَمْ تَكُنْ ..... ٥٣٣
- يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا ..... ٤٨٤
- يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ..... ٤٦١

### بسمه تبارک و تعالی

«از خدای متعال فرج و ظهور

ولّی عصر (عجل اللّٰه تعالی فرجه الشّریف) را بخواهیم»



واحد تحقیقات مسجد مقدّس جمکران آماده پاسخگویی به سوالات و مشکلات اخلاقی، تربیتی، اجتماعی، فقهی و اعتقادی شما عزیزان می باشد.

می توانید سوالات خود را به آدرس «قم - صندوق پستی ۶۱۷ - واحد تحقیقات فرهنگی مسجد مقدّس جمکران» ارسال نمایید.

شایان توجه است که مطالب و نامه های عزیزانی که با این صندوق پستی مکاتبه می نمایند، بمنزله اسرار ایشان بوده، و در حفظ و نگهداری آنها کاملاً دقت و مراقبت خواهد شد.

مسجد مقدّس جمکران - قم

واحد تحقیقات

### بسمه تبارک و تعالی

«به مردم بگو؛ به این مکان (مسجد مقدّس جمکران) رغبت نمایند و آن را عزیز دارند ...».

«از فرمایشات حضرت مهدی علیه السلام به حسن بن شده جمکرانی»



قابل توجه عاشقان و شیفتگان حضرت مهدی (عجل اللّٰه تعالی فرجه الشّریف) و ارادتمندان به ساحت مقدّس آن حضرت:

مسجد مقدّس جمکران در رابطه با اجرای طرح جامع مسجد و تأمین نیازمندیهای شما عزیزان نمازگزار، آماده هرگونه همکاری و جذب کمکهای نقدی و غیر نقدی شما می باشد.

کمکهای نقدی خود را به حساب جاری ۳۱۳ بانک ملت - شعبه مسجد مقدّس جمکران - واریز نموده و رسید آن را به آدرس: قم صندوق پستی ۱۶۱ مسجد مقدّس جمکران، ارسال نمایید.

مسجد مقدّس جمکران - قم

کتابهایی که انتشارات مسجد مقدس جمکران منتشر نموده است:

- ۱ - در کربلا چه گذشت
- ۲ - نجم الثاقب
- ۳ - خزائن الأشعار جوهری (اشعار)
- ۴ - خوشه‌های طلایی (اشعار)
- ۵ - در جستجوی قائم عجله (کتابنامه)
- ۶ - یاد مهدی عجله (شعر و نثر)
- ۷ - عقد الدرر
- ۸ - کلیات مفاتیح الجنان
- ۹ - منتخب المفاتیح
- ۱۰ - هدیة احمدیه
- ۱۱ - تاریخچه مسجد مقدس جمکران (به زبان فارسی)
- ۱۲ - تاریخچه مسجد مقدس جمکران (به زبان عربی)
- ۱۳ - تاریخچه مسجد مقدس جمکران (به زبان اردو)
- ۱۴ - تاریخچه مسجد مقدس جمکران (به زبان انگلیسی)
- ۱۵ - زیارت ناحیه مقدسه
- ۱۶ - کرامات المهدی عجله
- ۱۷ - در جستجوی نور
- ۱۸ - آخرین خورشید پیدا
- ۱۹ - فدک ذوالفقار فاطمه عجله
- ۲۰ - اعتکاف، تطهیر صحیفه اعمال
- ۲۱ - امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام
- ۲۲ - غیبت، ظهور، امامت
- ۲۳ - اهمیت اذان و اقامه و ..
- ۲۴ - پرچمدار نیوا
- ۲۵ - حصرت مهدی عجله فروغ تابان ولایت
- ۲۶ - از زلال ولایت (چهل حدیث از امام حسین عجله)

